

مدیریت جامعه شناسی سازمان

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان


بسم الله الرحمن الرحیم

مدیریت جامعه شناسی سازمان

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مدیریت جامعه شناسی سازمان

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مدیریت جامعه شناسی سازمان/ www.modiryar.com

ناشر: www.modiryar.com

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه , رایانه

موضوع:مدیریت - جامعه شناسی

مفهوم وگونه های عدالت اجتماعی

۲۰:۰۹ مفهوم و گونه های عدالت اجتماعی،نظریه های جامعه شناسی

نویسنده: آمنه صدیقیان

عدالت طبیعی را می توان در آثار صاحبنظران کلاسیکی چون افلاطون و ارسطو و سپس در دوره معاصر نیز در افکار کسانی چون هایک مشاهده نمود. عدالت طبیعی به نحوی نتیجه ای از تشخیص فرد عادل است، در واقع فرد عادلی که در اندیشه افلاطون به صورت فیلسوف حاکم ناکجا آباد نمایانده می شود ملاک تشخیص این نوع از عدالت است. افلاطون می گوید : ما که قانون گذاران شما هستیم می گوییم نه تنها دارایی شما، بلکه خود شما نیز از آن خودتان نیستید بلکه متعلق به کسانی هستید که خانواده شما را تشکیل می دهند، اعم از آنان که پیش از شما بوده اند یا آنان که پس از شما خواهند آمد. اگر نیک بنگرید خواهید دید که تمام خانواده شما نیز با همه دارایی خود متعلق به جامعه است ... موظفیم با توجه به نفع جامعه و خانواده شما قوانینی وضع کنیم که اختیار شما را محدود سازند. قوانین ما نفع جامعه را بر نفع خصوصی افراد مرجح خواهد داشت. از این رو بر ما خشم مگیرید بلکه با آرامش خاطر در این راه که نظام طبیعت بشری در پیش پایتان نهاده است گام بگذارید و یقین بدانید که ما همه امور شما را به بهترین وجه سامان خواهیم داد (افلاطون، : ۹۲۳). و ارسطو می گوید : برخی کسان طبیعتاً برده و برخی آزادند. برای دسته اول بردگی نه تنها فراخور حال بلکه عادلانه است ... که طبیعتاً مال خودش نیست و از آن دیگری است و طبیعتاً برده است (پوپر،۱۳۶۹ :۶۴۵). در این نظر ارسطو کاملاً ـ نگاه طبیعی وی به عدالت دیده می شود. در این روش اگر برده با شهروندآزاد نابرابر است پس عدالت آن است که معامله بین آن دو نابرابر باشد. عدالت، رفتار نابرابر با آنهاست. به اینگونه است که نیلسن معتقد است که : «برداشت ارسطو از عدالت آشکارا اشرافی است.» (نیلسن، ۱۳۸۲ : ۳۶۵) .اما رابطه طبیعت و عدالت چیست؟ آیا می توان عدالت را بر اساس طبیعت وضع نمود؟ مسلما نظرات موافق و مخالفی در این زمینه دیده می شود. بشیریه معتقد است : «هیچ رابطه علمی قانع کننده ای میان طبیعت و عدالت وجود ندارد و مدافعان طبیعی بودن عدالت، آن را از طبیعت به طور منطقی استنتاج نمی کنند، حال آنکه می توان عدالت را منطقاً از اصولی که ساخته و پرداخته عقل انسان است، استنتاج کرد (بشیریه، ۱۳۷۶ : ۹).عدالت طبیعی دارای اصول ثابت و لایتغیری است و جنبه تک گویی و استبدادی دارد. در این دسته بندی در مقابل عدالت طبیعی، عدالت وضعی قرار دارد. در این تعریف عدالت امری است اخلاقی، انسانی، عقلانی وسیال. در این حالت عدالت امری است که با توجه به شرایط و مقتضیات و ذهنیات و بر اساس عقل جمعی و بر اساس ضروریات زمان، تعریف، ارزیابی و باز تعریف می شود. در این حالت عدالت امری ناشی از توافق عمومی اعضای یک جامعه و بنابراین قابل تغییر است و مانند عدالت طبیعی ثابت و لایتغیر نیست. بر خلاف دیدگاه طبیعی نسبت به عدالت که تک گفتار است عدالت وضعی تک گفتار نیست و با گسترش آزادی و عرصه عمومی و

حوزه بحث و نقد و زدودن موانع لازم می تواند، چندگو باشد. دیدگاه متاخرین در برابر دیدگاه کلاسیک قرار می گیرد، به عنوان مثال کانت معتقد است : «گرچه مشکل به نظر می رسد، اما معضل تأسیس دولت یا نظام اجتماعی عادلانه حتی برای جامعه شیاطین نیز قابل حل است، مشروط بر اینکه آنها دارای عقل باشند. «اشتراوس، ۱۳۷۳ : ۲۶۷). این نگرش عقل گرایانه کانت به عدالت را می توان دست مایه گسترش عدالت وضعی و آغاز تضعیف نگرش طبیعت گرایانه به عدالت دانست. راسل از دیگر نظریه پردازان که در زمره نگرش وضعی به عدالت قرار دارد، تشخیص اکثریت را مبنای مناسبی برای عدالت تلقی می کند و می گوید : «عدالت عبارت است از هر چیزی که اکثریت مردم آن را عادلانه بدانند یا به بیان دیگر عدالت نظامی است که آنچه را تصدیق عموم، زمینه هایی برای نارضایتی مردم فراهم می کند، به حداقل برساند.» (کاتوزیان، ۱۳۷۷ : ۶۲۵). می توان نگاه عقل گرایانه راسل را در این تعریف مشاهده نمود که پایبندی به اجماع عمومی و توافق جمعی و عقل جمعی می گیرد که به مقتضای شرایط در تصمیم خود بازنگری می کند و عدالت را تعریف می نماید. عدالت «مقایسه ای» و «غیرمقایسه ای» نگاه خاصی به عدالت می تواند ما را به تفکیک آن به عدالت مقایسه ای و غیرمقایسه ای رهنمون سازد. چنانکه از نام گذاری نیز مستفاد می گردد، عدالت مقایسه ای به شرایطی اطلاق می گردد که تعریف عدالت و تشخیص عادلانه بودن امر به مقایسه وضعیت و شرایط امر با سایر امور مرتبط باشد. به این ترتیب امری برای فرد عادلانه است که بتوان در مقایسه وضعیت و شرایط فرد باسایر افراد برای او لقب عادلانه را به کار برد. در این حال می توان عدالت توزیعی را از این دسته محسوب نمود. چرا که در عدالت توزیعی بحث از چگونگی و اصول و قواعد حاکم بر تقسیم و توزیع عادلانه امور، امکانات و مزایا در وظایف در رابطه با دیگران و استحقاق هایشان و با در نظر گرفتن وضعیت و شرایط است. در این حالت توزیع سهم هر کس در ارتباط با استحقاق دیگران، تعداد افراد، و شرایط حاکم بر آن توزیع قرار دارد. در این رابطه می توان از توزیع ساده غذا از ظرف غذای ثابت بین افراد متعدد مثال زد. در اینجا سهم عادلانه هر فرد بستگی به تعداد افراد، میزان غذا و ... دارد. عدالت غیرمقایسه ای شرایطی است که توزیع سهم به شرایط دیگران بستگی ندارد، بلکه مستقل از در نظر گرفتن، استحقاق، شرایط و وضعیت دیگران و به صرف وضعیت فرد سنجیده می شود و نیازی به مقایسه و سنجش شرایط فرد با شرایط سایر افراد نیست. می توان عدالت در قضا و کیفردهی را از این دسته محسوب نمود. چرا که در عدالت قضایی بدون توجه به مقایسه با دیگران و عادلانه بودن یا نبودن شرایط قضا برای دیگران، باید عدالت برای هر فرد به تنهایی و مستقل، اجرا گردد. در رابطه با مصادیق دیگر عدالت غیرمقایسه ای می توان به امانت داری، وفا به عهد و التزام به قراردادها اشاره نمود. چنانکه مشخص است در رابطه با هر یک از این امور هر فرد مستقل از عمل دیگران ملزم به انجام تعهد خود می باشد. عدالت «رویه ای» یا «صوری» و «محتوایی» در حقوق جعفری لنگرودی در «ترمینولوژی حقوق» خود واژه عدالت را به واژه های «عدل و انصاف» ارجاع می دهد و آن را به دو گونه تعریف می کند :- گذاشتن پایه احقاق حق بر مساوات در مقابل قانون و احترام به حقوق افراد.- در مقابل قوانین موضوعه به کار می رود یعنی نظری که از قوانین موضوعه گرفته نشده و حتی ممکن است مغایر با آن باشد، در عین حال که عرفاً مصداق عدل و انصاف شمرده می شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲). عدالت حقوقی چنانکه مشخص می گردد با حق و احقاق آن رابطه دارد. بحث حق مطمئناً به دنبال خود نقص حقوق و تجاوز به حقوق افراد را در خود دارا می باشد. از سویی نیازمند قانون برای تعیین حقوق و مجازات عادلانه برای خاطیان و دریافت غرامت برای صدمه دیدگان است و از سویی بحثی حساس است که نیازمند رعایت اخلاق می باشد. در دیدگاه حقوق می توان عدالت را به صورت عدالت رویه ای یا صوری و عدالت محتوایی بررسی نمود. این تفکیک از آن روست که قانون و عدالت رابطه متقابل با یکدیگر دارند. از سویی قانون مشروعیت و موجه بودن خود را از عادلانه بودن استمداد می کند و از سوی دیگر قوانین و چگونگی اجرای آن و محتوا و کیفیات آن خصوصاً از سوی مجریان قانون است که به عنوان ملاک و معیار عادلانه بودن در نظر گرفته می شود. از این رو در این رابطه دو سویه عدالت صوری و محتوایی مطرح می گردد. عدالت رویه ای یا صوری به حقوق (law) مربوط می شود. مشغله حقوق دانان و قضاوت و وکلای

حقوقی، درک و تطبیق و معرفی و بحث از قوانینی معتبر و رسمی و جاری در آن جامعه است. اما بحث در عدالت محتوایی و تشخیص اینکه چه قوانینی عادلانه و چه قوانینی نا به جا و نا عادلانه است، به حوزه اخلاق و فلسفه سیاسی مربوط می شود. براساس این تلقی از عدالت صوری و محتوایی، بحث از عادلانه بودن یا نبودن قوانین (عدالت محتوایی) کار فیلسوفان و متفکران اخلاقی است و بحث در چیستی قوانین معتبر و رسمی یک کشور با یک نهاد حقوقی (عدالت صوری) وظیفه حقوق دان و نظریه پردازی های حقوقی است (واعظی، ۱۳۸۴ : ۹۱).چنانکه در بحث عدالت سازمانی نیز توضیح داده شده است عدالت رویه ای به فرآیندی اشاره دارد که تصمیمات یا نتایج مورد تصویب واقع می شوند. اعمال قواعد رویه ای و فرآیندهای مناسب آن است که می تواند عدالت را رقم زند. برای درک عدالت رویه ای هی وود (Heywood) به مسابقه دو میدانی در یک میدان ورزشی اشاره می کند. وی اشاره می کند که در یک مسابقه دو میدانی همه دوندگان به لحاظ شرایط بیرونی مساوی هستند. مثلاً همه آنها در ابتدای حرکت فاصله های مساوی دارند، زمان شروع برابر است و فرض این است که هیچ یک از ورزشکاران از داروی انرژی زا استفاده نکرده اند. در واقع همه چیز غیر از استعدادهای درونی ورزشکاران و تلاش آنان مساوی است. طبق عدالت رویه ای نظام های قضایی نیز باید دارای این ویژگی باشند، و به شکلی ثبات و استقرار یابند که مجموعه ای از قوانین و پیامدهای عادلانه را تضمین نمایند. طبق اصل عدالت رویه ای، دستگاه سیاسی با شهروندان درجه ۱ و ۲ و دستگاه های خاص و فرآیندهای حقوقی خاص درجه ۱ و ۲ نمی تواند حاکمیت عادلانه ای داشته باشد (heywood, ۱۹۹۴ : ۲۳۷).بحث عدالت رویه ای بر اصل برابری قوانین براساس جنس، نژاد، منزلت، مذهب و ... است. بنابراین می توان فرض کرد فرآیند رسیدگی به اتهامات و حرکت تا حصول به نتایج باید عادلانه باشد و دستگاه نباید نسبت به افراد، گروه ها، نژادها و مذاهب سوگیری داشته باشد. هی وود معتقد است طبق عدالت حقوقی محتوایی، اصول و محتوای قانون باید از اصولی عادلانه پیروی نماید. محتوای قانون باید نسبت به نژاد، گروه، جنسیت ، مذهب و... عادلانه باشد. هی وود مثال می زند که طبق قانونی پدر یا جد پدری یک دختر می توانند وی را در دوره کودکی به عقد کسی درآورند و پس از بلوغ، وی زندگی مشترک را آغاز کند یا قوانینی که مشارکت اجتماعی شهروندان را منوط به عقیده، مذهب، نژاد یا قومیت می نماید، و حقوق شهروندی آنان را مورد اجحاف قرار می دهد (heywood, ۱۹۹۴ : ۲۳۷). عدالت «رویه ای»، «مراوده ای» و «توزیعی»در سازمانبحث عدالت در سازمان به چگونگی تصمیم گیری و تصمیم سازی و نتایج و پیامدهای آن و نیز به روابط بین اشخاص در اثر این تصمیم گیری ها و نحوه تخصیص و توزیع منابع و پاداش ها اختصاص دارد. بحث عدالت در سازمان را می توان به تفکیک عدالت رویه ای، عدالت مراوده ای و عدالت توزیعی بررسی نمود. بارون (baron) و گرینبرگ (greenberg) معتقد است : عدالت رویه ای در سازمان به رعایت انصاف در فراگردهایی که به وسیله آنها تصمیمات سازمانی اتخاذ می شود، توجه دارد (greenberg & baron, ۲۰۰۰ : ۱۴۵).کریتنر (kreitner) و نیکی (knicki) نیز به همین تعریف اشاره می کنند و تأکید خاص بر تصمیمات مبتنی بر تخصیص دهنده منابع و پاداش ها دارند. آنها معتقدند : عدالت رویه ای در سطح سازمان بر انصاف ادراک شده از فراگردها و رویه های مورد استفاده در تصمیمات تخصیص دهنده منابع و پاداش ها دلالت دارد (kreitner & knicki, ۲۰۰۱ : ۲۴۳).عدالت مراوده ای مبحث دیگری است که در رابطه با سازمان مطرح می گردد. کریتنر و بارون عدالت مراوده ای را در سطح سازمان، انصاف ادراک شده از رفتار و ملاک بینابین اشخاص در تعیین پیامدها و نتایج فعالیت های سازمانی در نظر می گیرند (greenberg & baron, ۲۰۰۰ : ۱۴۷) بایس (bies) و ماگ (moag) سازه عدالت مراوده ای را برای مطرح کردن کیفیت رفتار بین شخصی دریافتی از تصمیم گیرنده سازمانی، معرفی کردند. آنها معتقدند کیفیت رفتار بین اشخاص در طول اجرای رویه ها، در تعیین قضاوت های منصفانه مهم و مؤثر هستند. توجیهات و توضیحات ارائه شده در درک انصاف مؤثر هستند و احتمال اینکه رویه های تصمیم گیری منصفانه نگریسته شوند، را افزایش می دهد (krag & lind, ۲۰۰۲).عدالت توزیعی شکل سومی است که مطرح می گردد. عدالت توزیعی در سطح سازمان منعکس کننده انصاف ادراک شده

از تصمیمات مربوط به نحوه تخصیص و توزیع منابع و پاداش هاست (kreitner & kinicki, ۲۰۰۱). بنابراین ادراکات فردی از اینکه نتایج منصفانه هستند یا غیرمنصفانه به مشابه ساز و کار عدالت توزیعی عمل می کنند و چنانکه تایلر در ۱۹۸۴ دریافت، ضریب همبستگی قوی بین عدالت توزیعی و رضایت در سازمان ها وجود دارد (orlando, ۲۰۰۲). چنانکه ملاحظه می گردد در عدالت توزیعی تناسب تقسیم انواع منابع از جمله احترام، پاداش، مزایا و ... بررسی می گردد.

فهرست منابع

-اخوان کاظمی بهرام (۱۳۷۹)، عدالت در اندیشه سیاسی غرب، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۱۵۴-۱۵۳.-اشتراوس، لوی (۱۳۷۳)، فلسفه سیاسی چیست؟ ترجمه : فرهنگ رجایی. تهران: نشر علمی و فرهنگی چاپ اول.

-آشوری، داریوش (۱۳۷۳)، دانش نامه سیاسی، تهران : نشر مروارید، چاپ سوم.

-افلاطون، (۱۳۶۷)، جمهوری، ترجمه : محمدحسن لطفی، تهران: نشر خوارزمی. -بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، اقتراح در باب عدالت با موسی غنی نژاد و حسین بشیریه، نقد و نظر، سال سوم، شماره دوم و سوم.-بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن ۲۰، جلد دوم، ، تهران: نشر نی.-بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، دولت عقل، ده گفتار در فلسفه و جامعه شناسی، تهران: نشر علوم نوین .-پوپر، کارل (۱۳۶۹)، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه : عزت الله فولادوند، تهران : نشرخوارزمی.-جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲)، ترمینولوژی حقوق، تهران : نشر احمدی، چاپ ششم.-راولز،جان (۱۳۷۶)، عدالت و انصاف و تصمیم گیری عقلانی، ترجمه : مصطفی ملیکان، نقد و نظر، سال سوم، شماره ۲ و ۳.-صلیبا،جمیل (۱۳۷۰)، واژه نامه فلسفه و علوم اجتماعی، ترجمه : کاظم برگ نیسی/ صادق سجادی، تهران : شرکت سهامی انتشار.-قدیری اصل، باقر (۱۳۶۴)، سیر اندیشه اقتصادی، تهران : نشر دانشگاه تهران-کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، فلسفه حقوق، تهران : شرکت سهامی انتشار، جلد اول.-مک لین،ایان (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه: حمید احمدی، تهران : نشر میزان-نیلسن، کای (۱۳۸۲)، واکاوی مفهوم عدالت، ترجمه، علیرضا کاهه، راهبرد، شماره ۳۰، زمستان.-واعظی،احمد (۱۳۸۴)، عدالت صوری، عدالت محتوایی، فصل نامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره ۲۹.-هوفه،اتفرید (۱۳۸۳)، درباره عدالت: برداشت های فلسفی، ترجمه : امیر طبری، تهران : نشر اختران.

Campbell Tom, (۱۹۹۰), Justice, Alantic Highlands, Humanities Press-International.Heywood, A (۱۹۹۶), political ideas and - conceps, London, mac millan-Greanberg jerald & report a.baron (۲۰۰۰), behavior in organizations : understanding and managing the human side of work, seventh edition : prentice hall inc.-Kreitner robert & angelo kinicki (۲۰۰۱), organizational behavior, fifth edition : irwin/ mc graw-hill.-Laura j.krag & e allan lind, (۲۰۰۲), the injustice of others : social reports and the integration of others experiences in organizational justice judgements, vol ۸۹, issue ۱.-Orlando c.richard(۲۰۰۲), procedural voice and distrubtive justice, jornal of business research,, vol ۵۵, issue ۹.

جامعه شناسی امروز

من ۱۳۸۷ ، ۰۹:۴۵

جامعه شناسی امروز ... sociology

دکتر علی اصغر سعیدی – استادیار جامعه شناسی دانشگاه تهران

این مقاله نسبتا مفصل به بهانه چاپ جدید کتاب جامعه شناسی نوشته آنتونی گیدنز (Anthony Giddens) و با همکاری کارن بردسال(Karen Birdsall) در سال ۲۰۰۱ توسط انتشارات پالتی در انگلستان نوشته شده است. در این چاپ نویسنده دست به تجدید نظرهای جامعی زده است که با تجدید نظر در چاپهای قبلی بسیار متفاوت است به طوری که بخوبی نشان می دهد که دستور کار جامعه شناسی یک دهه است که تغییر کرده است. این مساله را باید جدی گرفت. نویسنده دو سایت اینترنتی در صفحه انتشاراتی پالتی برای اساتید و دانشجویان احداث کرده است و در آن منابع بیشتری را در ارتباط با موضوعات کتاب در اختیار قرار داده است. از جمله این منابع درسهای خود وی در مدرسه اقتصادی لندن در چهارسال گذشته است. راهنمای تدریس تکمیلی نیز برای اساتید همراه با منابع الکترونیکی بسیاری معرفی شده است . همچنین برای اکثر فصول چون فرهنگ و جامعه ، جهان در حال تغییر ، تعامل اجتماعی و زندگی روزمره ، جنسیت و رابطه جنسی ، جامعه شناسی بدن ، خانواده ، جرم و انحراف ، نژاد ، قومیت و مهاجرت ، طبقه ، قشربندی و نابرابری ، فقر، رفاه و محرومیت اجتماعی ، سازمانهای مدرن ، کار و زندگی اقتصادی ، دولت و سیاست ، وسایل ارتباطات جمعی ، آموزش ، دین و مذهب ، شهرها و فضای شهری ، و رشد جمعیت و بحران زیست محیطی (اکولوژیکی) سایت های اینترنتی مختلفی معرفی شده اند.

چاپ چهارم از ۲۱ فصل تشکیل شده است. داده های تجربی کتاب کاملا تجدید نظر شده اند. منابع جدیدی که در رابطه با موضوعات در سالهای اخیر در روزنامه ها ، مجلات تخصصی و کتب نوشته شده اند به آن افزوده شده و یا به آنها اشاره رفته است. تمامی فصول مورد تجدید نظر قرار گرفته اند و برخی بخش های اساسا برای اولین بار نگارش شده اند. بطور مثال در فصل ۱۲ ، سازمانهای مدرن ،بحث بورکراسی زدایی در سازمانهای مدرن از قسمتهای جدید می باشد و در کنار بررسی نظریات بلا (Blau) در مورد مساله وجود روابط غیر رسمی سازمانی و تحلیل وبر از دیوان سالاری که محور تحلیل روابط رسمی در روابط سازمانی است این سوال مورد بررسی قرار گرفته است که آیا ما بطور تدریجی شاهد ظهور بورکراسی های مدل وبری هستیم یا نه. اگرچه گفته شده است که هنوز در میان جامعه شناسان وفاقی بر سر این مساله که ساختار سازمانهای مدرن دچار تغییرات اساسی شده است مشاهده نمی شود، نظریات جدید سه نظریه پرداز یعنی هنری مینتزبرگ (Henry Mintzberg) ، جرج ریتزر (George Ritzer) و استوارت کلگ (stuart Clegg) در این مورد تشریح شده است. بطور نمونه کلگ (Clegg) می گوید پیش بینی وبر که عقلانیت روز افزون و تمرکز در سازمانها بوقوع می پیوندد تحقق نیافته است. او به گرایشات زیادی در سازمانهای معاصر اشاره می کند تا نشان دهد تغییرات اخیر در سازمانهای مدرن نشانه ظهور سازمانهای پست مدرن هستند. نخست وی به تاثیر زمینه های فرهنگی در شکل های سازمانی اشاره می کند و ارزش و سبک زندگی در یک فرهنگ را بر فعالیت سازمان موثر می بیند. ویژگی دیگر سازمانهای پست مدرن تمایز زدایی است. یعنی گرایشی که از وظایف تخصصی شده دوری می گزینند و بطرف توسعه وظایف وسیع تر و مهارتهای متنوع تر می رود. کارگران سازمانهای پست مدرن درگیر با مراحل بیشتری در فرایندهای کاری هستند. مثلا کارگران در قسمت فروش در تیم های طراحی هم شرکت می کنند . در حالیکه در سازمانهای مدرن کارمندان تنها به یک کار ویژه می پردازند.

از تغییرات دیگر می توان به فصل ۲۱ ، تفکر نظری در جامعه شناسی ، اشاره کرد که به چهار معمای مطرح در جامعه شناسی یعنی ساخت و کنش ، وفاق و تضاد ، مساله جنسیت و شکل گیری جهان جدید پرداخته است و متفکران مربوطه را چون جودیث باتلر (Judith Butler) ، سوزان فلودی(Susan Faludi) ، میشل فوکو (Michel Foucault) ، اریک بک (Ulrich Beck) ، یورگن هابرماس (Jurgen Habermas) ،مانول کاستلز(Manuel Castells) و آنتونی گیدنز(Anthony Giddens) مورد بررسی داده است.

اما آنچه که محور تجدید نظرها در این کتاب است بازتاب و تاثیر پدیده جهانی شدن (globalization) بر تمامی نهادهای

اجتماعی می باشد که در بیشتر موضوعات از جمله فصل ۶ ، جامعه شناسی بدن(sociology of Body) ، و فصل ۱۳ ، کار و زندگی اقتصادی بازتاب یافته است. این تاثیرات در فصل سوم تحت عنوان جهان در حال تغییر مورد بحث قرار گرفته است و منابع زیادی از جمله سخنرانی های گیدنز در چند سال اخیر در سایت اینترنتی بعنوان منابع تکمیلی در دسترس قرار دارد. در این فصل به ترتیب ابعاد جهانی شدن (یعنی عوامل موثر و کمک کننده به افزایش آن مانند تغییرات سیاسی،جریان اطلاعات، تشکیل و رشد شرکتهای فراملیتی و ترکیب کامپیوتر و فن آوری ارتباطات دور)، رهیافت های مختلف له و علیه جهانی شدن (یعنی شک گرایان ، افراطیون و معتدلین)، تاثیر جهانی شدن بر زندگی ما (از جمله ظهور فردگرایی ، الگوهای جدید کار ، فرهنگ توده ای یا توده ای شدن فرهنگ (popular culture)، ریسک و جهانی شدن (یعنی ریسک تولید شده (manufactured risk) و جامعه جهانی در ریسک (global risk society)، و جهانی شدن و نابرابری بطور ساده و روان توضیح داده شده است.

درسالهای اخیر مناقشات زیادی پیرامون وجود این پدیده رخ داده است. بطور عمده سه دسته یعنی شک گرایان ، افراطیون و معتدلین در این مورد اظهارنظر کرده اند. کسانی از جهانی شدن بیش از حد (hyperglobalizers) بحث می کنند و کسانی که در ظهور چنین پدیده ای تردید دارند (skeptics) در دو سوی طیف اندیشه یکپارچگی جهانی هستند ، و نظریات میانه روها(tranflomationalists) ، که گیدنز چهره شاخص آن است ، در مرکز طیف قرار دارند.

دسته اول مربوط به نظریه ای است که جهانی شدن را مفهومی تام (Total) و جدید می دانند که پایانی است بر نهادها بویژه دولت – ملت(Nation-state) ،علم سیاست و غیره. بر اساس این نظریه، هر چه بازار جهانی گسترش یابد همه در موقعیت بازار رقابتی قرار میگیرند. به عبارت دیگر این پدیده در حال گسترش است به این معنی که اگر این فرایند کامل شود دولت رفاه(Welfare state) که از مفاهیم سیاست جدید است از بین میرود زیرا که دیگر دولت نقشی نخواهد داشت. سرمایه مالی بسیار متحرک شده است و دولتها نمی توانند توازن بین نیروی کار و سرمایه را که پیش فرض استقرار دولت رفاه بود برقرار کنند. اندیشمندان شاخص این نظریه امای(Ohmae) است. امای به نقش استراتژی و قدرت در بازار جهانی میپردازد و معتقد است در جهان بی مرز کنونی خبری از منافع ملی نیست و سنت پرداختن به منافع ملی کمتر مشاهده میشود . بطور مثال اگر به حجم سرمایه گذاری ها در ایالت های شمالی امریکا نگاه کنید یک سوم سرمایه گذاریهای سالهای اخیر را ژاپنی ها انجام داده اند. این نظریه از این بحث می کند که اگر هم رقابتی در کار باشد رقابت بین مناطق است نه بین کشورها. رویکرد قدیمی که معتقد بود دولتها باید مردم را در برابر خطر استثمار حفاظت کنند دیگر مرده است و لازم نیست دیگر دولت ها حتی سرمایه را حفاظت کنند زیرا بازار خود نسبت به تحولات عکس العمل نشان می دهد و جهت و محل خود را می یابد. بطور مثال کسانی که تا چندی پیش در هنک کنگ سرمایه گذاری کرده بودند اینک بدلیل سپردن اختیار کنترل این کشور به چین، سرمایه ها را به کانادا برده اند و آنجا مشغول به سرمایه گذاری هستند. مساله دیگر، جریان سریع و گسترده اطلاعات است که مستقیما به مصرف کننده میرسد و توانایی دولتها را برای وانمود کردن یا توجیه کردن این مساله که چه اطلاعاتی لازم است به مصرف کننده برسد که متناسب با منافع اقتصاد ملی باشد را از بین برده است. مردمی که اطلاعات بیشتری دریافت می کنند ترجیح می دهند انتخاب های خود را داشته باشند بدون توجه به منافع ملی و به مرزها . امای میگوید مردم میخواهند به سبک عمومی و جهانی زندگی کنند. ارزشها متکثر و اقتصاد پلورالیستی شده است، اگر چه در برخی کشورها این نوع اقتصاد در حال چالش است.

امای معتقد است همه کشورها بویژه کشورهای عضو اوپک باید این واقعیت را بپذیرند که عصری که منابع طبیعی یک ثروت واقعی تلقی میشد گذشته است. دیگر مرزهای ملی جریان واقعی فعالیت صنعتی را جذب نمی کند. دیگر کسی اندیشمند تلقی می شود که بداند آن طرف جهان چه می گذرد. بنابر این دیگر نمیتوان در درون مرزهای ملی خوش زندگی کرد و تحت تاثیر سایر زندگی ها قرار نگرفت. البته دولتها منکر وجود چنین وضعی هستند و حقایق را منکر می شوند و سعی میکنند تا از جریان سریع

اطلاعات جلوگیری کنند، لیکن دیگرقدرت دولتها روی سه منبع اصلی اقتدار دولت در دوران ما قبل جهانی شدن، یعنی اخذ مالیات (یا به عبارت دیکر مکانیسم توزیع مجدد درآمد)، تسلط و بهره گیری از منابع طبیعی، و نیز کنترل نیروهای نظامی قرار ندارد، بلکه بر آگاهی مردم و جریان سریع اطلاعات است. به اعتقاد امای وظیفه دولتها آموزش و اطلاع رسانی آن هم آموزش برای عصر یکپارچگی جهانی است. به عبارت دیگر دولت ها چاره ای ندارند جز اینکه در خدمت رشد و گسترش این پدیده باشند.

جریان جهانی شدن در عرصه تجارت واقتصاد مشهود تر است. بطور مثال نیسان فولکس واگن را در ژاپن توزیع می کند، فولکس واگن نیسان را در اروپا میفروشد، مزدا و فورد در امریکا معامله مشترک دارند، جنرال موتور و تویوتا هر دو در امریکا و استرالیا رقابت می کنند، در امریکا جنرال موتور چندین محصول ژاپنی را تولید کرده و می فروشد، حتی برخی از این شرکتها در طرحهای "تحقیق و توسعه" مشارکت و نیز رقابت دارند.

دسته دوم، کسانی هستند که بطور روشن مخالف نظریات اومای هستند. اینان را می توان در زمره شک گرایان به جهانی شدن دانست. اینان معتقدند که یکپارچگی جهانی یک ایدئولوژی مانند لیبرالیزم است. در نظر این دسته یکپارچگی جهانی برای نهادینه کردن ایدئولوژی اقتصاد مبتنی بر بازار مطرح شده است که در صدد است تا وجود یک اقتصاد جهانی را متحقق کند و در این فرایند هر چه بیشتر از اقتصاد ملی جدا می شود و لذا استراتژیهای داخلی (protectionism) چون سیاست جایگزینی واردات و حفاظت از رشد صنایع داخلی در ساختار اقتصاد ملی روز به روز کار کرد خود را از دست میدهند به عبارت دیگر اقتصاد جهانی در حال درونی شدن است و اساس عمل آن نیز پویایی است که نیروهای غیر قابل کنترل در بازار آن را تعیین میکنند و هیچ چیزی به دولت – ملتها مدیون نیستند و هر کجا بازار دیکته کند کار میکنند. این رهیافت چنین پدیده ای را بی سابقه و تجربه نمی داند و معتقد است در گذشته نیز پدیده ای با این مشخصات وجود داشته است، زیرا که سابقه توسعه اقتصاد بین الملل بر پایه فن آوری صنعتی مدرن به دهه ۶۰ قرن ۱۹ بر میگردد حتی از برخی جهات اقتصاد بین المللی در فاصله سالهای ۱۹۱۴ – ۱۸۷۰ بازتر و یکپارچه تر نیز بوده است . ثانیا شرکتهای در حال انتقال به جهانی شدن حقیقتا تعدادشان اندک است در حالیکه بیشتر شرکتها اساس و پایه ملی دارند و تجارت بین الملل روی قدرت تولید و فروش ملی پایبند است و به نظر میرسد گرایش اصلی و جاری در شرکتهای بین المللی امری واقعی نباشد. ثالثا بیشتر سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشورهای پیشرفته متمرکز است و جهان سوم هم در تجارت و هم در سرمایه گذاری در حاشیه قرار گرفته است. البته اقلیت کوچکی از کشورهای تازه صنعتی شده را باید مستثنی کرد. رابعا بر خلاف آنطور که صاحبنظران در رویکرد نخست به اقتصاد جهانی معتقد هستند این اقتصاد با آن چیزی که بتوان آنرا گلوبال نامید فاصله بیشماری دارد. آنچه وجود دارد تمرکز جریان تجارت سرمایه گذاری است و جریانهای مالی بیشتر در محدوده مثلث ژاپن، امریکای شمالی و اروپای غربی است، و بنظر میرسد که همین تمرکز هم ادامه یابد. بنابر این قدرتهای اصلی اقتصادی (یعنی سه ضلع این مثلث) دایما سیاستهای شان را با هم هماهنگ میکنند و این استعداد را هم دارند که بر بازارهای مالی و سایر گرایشهای اقتصادی فشار آورند. به این خاطر است که بازارهای جهانی به هیچ وجه ورای مقررات و کنترل عمل نمیکنند. روشن است که این رهیافت، ابعاد اقتصادی جهانی شدن نقد میکند زیرا اگر جهانی شدن در چالش ابعاد اقتصادیش به زمین بخورد راه به چالش کشیدن ابعاد دیگر آن چون حوزه سیاست و فرهنگ آسانتر خواهد بود.

رویکرد سوم متمایز از هر دو دیدگاه قبلی است گیدنز جهانی شدن را بسط و گسترش و دنباله آنچه در گذشته وجود داشته است نمیداند بلکه پدیده ای تلقی میکند که به نحو بنیادی جدید است. بر خلاف دیدگاه نخست، گیدنز معتقد است جهانی شدن صرفا فرایندی نیست که در بعد اقتصادی بر اساس اقتصاد بازار قابل فهم باشد و نیز لزوما نهادهای گذشته را از بین برده باشد یا در حال از بین بردن آنها باشد به عبارت دیگر این پدیده پایان سیاست، پایان دولت – ملت (nation-state) ، پایان خانواده، پایان عواطف

و رابطه ارتدوکس جنسی، پایان فرهنگ و ... نیست. بلکه بر عکس برخی از آنان را تقویت می کند. بطور مثال ، تعمیق جهانی شدن سیاست ملی را تقویت هم می کند چون بیشتر تصمیم های اتخاذ شده پیامد سیاست های ملی است. بطور مثال در بریتانیا سیاست عدم تمرکز و انتقال قدرت(Devolution) به مناطقی چون ولز، یا پیوستن به سیاستهای اقتصادی اتحادیه اروپا، و یا استقلال اسکاتلند پیامد تصمیمات سیاسی است. بنابر این حوزه سیاست (politics) است که در قبال جهانی شدن مسول است. سیاستمداران در مورد پدیده دولت رفاهی باید تصمیم بگیرند، چه حزب چپ در قدرت باشد چه راست. انجام اصلاحات امری ضروری است.

یکی دیگر از ویژگیهای جهان درحال تغییر که ماهیت تجربی دورانی است که در آن زندگی می کنیم یعنی مدرنتیه متاخر (Late modernity) ، انتشار پدیده ریسک یا احتمال خطر(Risk) را افزایش داده است. بشر همیشه با انواع ریسک مواجه بوده است اما ریسک های امروزی بطور کیفی از زمانهای گذشته متفاوت است. در گذشته جوامع انسانی با ریسک های خارجی مورد تهدید قرار می گرفتند. در زمان ما این نوع خطر محصول کنکاش تجربی است که به آن خطر تولید شده (Manufactured risk) می گوییم در حالیکه در دوران مدرنیته متقدم(Early modernity) احتمال خطرات طبیعی نسبت بیشتری را تشکیل می داد. در مورد بوجودآمدن یک جامعه ریسکی (Risk Society) الریک بک (Beck) میگوید پدیده های جدید ما را بر آن می دارد که در نگرش مان در مورد همه چیز تجدید نظر کنیم. تغییرات در حال انجام ناظر بر بوجود آمدن جامعه ای ریسکی و پایانی بر طبیعت است. ریسک یا احتمال خطر چیز جدیدی نیست و همیشه در زندگی محتمل بوده است. آنچه تغییر کرده است ماهیت ریسک است. ریسک نیروی پویایی برای تغییر زندگی فردی و سیاسی شده است. شیوه ای که ما با آن به تفسیر ریسک می پردازیم، درباره آن صحبت و مذاکره می کنیم، و با پیامدهای مدرنیته زندگی می کنیم، جامعه، فرهنگ، و سیاست را در دهه های آینده را می سازد. مفهوم جامعه ای که با ریسک سر وکار دارد (Risk society) فرصت های فردی و سیاسی را در چشم ما می گشاید و بر خلاف اندیشه پست مدرنیته که همه چیز را بر باد رفته می بیند درک پویایی از تغییر اجتماعی ارائه می کند. گیدنز معتقد است که معنای جهانی شدن این نیست که جامعه جهانی در حال یکپارچه شدن است. بر عکس این پدیده در برخی ابعاد با تفرق و شقه شقه شدن روبروست تا اتحاد و یکپارچگی. بنابر این جهانی شدن را نباید توسعه سیستمی تعریف کرد. از سوی دیگر جهانی شدن یک پدیده صرفا اقتصادی نیز نمی باشد که در پی یکپارچه کردن تولید، توزیع و مصرف کالا و خدمات باشد بلکه این پدیده مجموعه ای است از انتقال و تغییر در حوزه زندگی، خانواده ، عواطف، تمامی روابط و تعاملات انسانی ، و حوزه سیاست . به همان میزانی که انتقال صورت می گیرد وضع احساسی و عاطفی ما در حوزه عمل زندگی تغییر می کند. موضوع جهانی شدن روابط عاطفی افراد و زندگی شخصی آنهاست، روابط محلی و منطقه ای است که به سراسر جهان کشیده شده است نه صرفا یک مساله اقتصادی. ملی گرایی در اسکاتلند، کشمیر، کبک و سایر نقاط مسایلی هستند که این روند باید به آنها پاسخ دهد. گیدنز این عارضه را جهانی شدن دیالکتیکی میداند. به عبارت دیگر بر ما روشن نیست که میزان تاثیر اقتصاد کشورهای آسیایی بر کشورهای اروپایی یا امریکا چگونه است. آیا تاثیرات مثبت است یا منفی. لذا میتوان گفت اثرات دیالکتیکی در جهانی شدن قابل مشاهده است. جهانی شدن را میتوان افزایش تعمیق کنش با فاصله در زندگی انسان دانست، به این معنی که وقایع و رخدادها حتی با بعد مسافت زیاد نیز بر روابط عاطفی و احساسی در زندگی افراد بطور مستقیم تر، کامل تر و بسیار نزدیکتر از آنچه در گذشته بوده است تاثیر می گذارد و تصمیماتی که در باره سبک و شیوه زندگی کردن میگیریم به مراتب بیش از گذشته پیامدهای جهانی دارد. اگر به اثرات اینترنت، شبانه روزی شدن معاملات سرمایه گذاری و بورس اوراق بهادار و ... رخ داده است بنگریم در می یابیم که جهانی شدن پدیده ای است که زمان - مکان (یا تاریخ و جغرافیا) را سریع تر منتقل می کند. ابداع ارتباطات ماهواره ای و ارتباطات الکترونیکی که همسویی و همگرایی با فن آوری کامپیوتری دارد به میزان مسایل اقتصادی اهمیت داشته است. در چنین چهان در حال تغییری

برای سود بردن و منتفع شدن از مواهب رفاهی آن باید تصمیمات را با احتمال خطر فزاینده اتخاذ کنید. این نوع افزایش احتمال خطر منحصر به امور اقتصادی نیست. تصمیم به ازدواج نیز به همان میزان تصمیمات اقتصادی تصمیمی با احتمال خطر تلقی میگردد زیرا که هر نوع تماس جنسی به دلیل افزایش پدیده هایی چون ایدز احتمال خطر مرگ را افزایش داده است. در مورد زیست محیط نیز اطلاعاتی که تحقیقات جدید جمع آوری کرده اند میزان احتمال خطر را که ناشی از گرم شدن زمین است افزایش داده است.

یکی از عوامل مهمی رشد جهانی شدن مساله تغییرات سیاسی در جهان بر محور دموکراسی است. توسعه دموکراسی ، مسایل مربوط به آن ، و بررسی اینکه چرا دموکراسی در سراسر جهان بنظر در حال گسترش می رسد، را گیدنز در این فصل و منابع تکمیلی مورد بحث قرار داده است. وی بین نوع دموکراسی های کهن و دموکراسی توده ای که مربوط به ظهور جامعه صنعتی مدرن میباشد ، کاملاـ تفاوت قائل می شود که در آن هرکس، بدون توجه به جنس یا تمکن، باید حق شرکت در روند های دموکراتیک را داشته باشد. در اوایل تاریخ دموکراسی ، اشخاص بسیاری در مقابل آن مقاومت میکردند. دموکراسی گزیده ای محبوب، بخصوص در میان گروههای حاکم نبوده است، تا اینکه ما وارد قرن بیستم شدیم . حالا بسختی میتوان گروه حاکمی را پیدا کرد که خودش اعلام نکند که دموکراتیک میباشد و یا حداقل متعهد به اصول دموکراسی است. ممکن است کشورهایی، مثل عربستان سعودی که هنوز بصورت پادشاهی شبه فئودال اداره میشود، را مستثنی کرد، اما حتی در آنجا نیز ایده دموکراسی مطمئنا زنده است ودر مورد آن بخوبی بحث میشود. اتحاد شوروی و همینطور چین خود را جمهوری مردمی میخواندند. البته ایده دموکراسی تا به واقعیت در آمدن فاصله دارد. معذالک ما شاهد توسعه گسترده ای از کشورهایی هستیم که به لحاظ مشروعیت، دموکراتیک خوانده میشود.

مطالعات تجربی مقایسه ای اثبات میکنند که دموکراسی خیلی بیشتر از گذشته گسترش پیدا کرده است. در قرن بیستم تنها یک توسعه تدریجی در دموکراسی رخ نداده است، بلکه آنچه اتفاق افتاده ، پیشرفت عمق دموکراتیزه شدن نظامهای سیاسی در سراسر جهان است . برغم آنکه این پیشرفت قابل اثبات است، استثنائات خیلی بزرگی نیز در این زمینه وجود دارد . به عنوان مثال روسیه، کشوری است که در تلاش انتقال به دموکراسی است ، اما یک روند نا تمام و مسئله داری از روند دموکراتیزه کردن در آنجا وجود دارد. دموکراسی توده ای حزب کمونیست در چین، با توجه به این معیارها یک سیستم دموکراتیک نیست . در تعداد زیادی از کشورهای افریقایی فساد گسترده ای وجود دارد . با هیچ حساب واقعی نمیتوان قیمومت و شکلهایی از رای گیری دروغین را دموکراسیهای موثری به شمار آورد. به علاوه احتمال انحطاط تعدادی از دموکراسیها و درغلتیدن آنها به سوی رژیمهای اقتدارگرا وجود دارد. به عنوان مثال ، کشورهای آمریکای لاتین در گذشته دموکراسی را تجربه کرده اند ، اما بعد تبدیل به شکلهایی از اقتدارگرایی یا دولتهای نظامی شدند و حالا دوباره به دموکراسی تبدیل شده اند. اما می توان گفت که برگشت به حکومتهای اقتدارگرا یا نظامی ،حداقل به عنوان یک پدیده عام، نا محتمل است . برای این تصور، دلایل محکمی وجود داردکه دموکراسی نه تنها بطور گسترده ای در حال تاسیس است، بلکه در آینده بیشتر هم خواهد شد. بعد دیگر تغییرات سیاسی مربوط به حوادث سال ۱۹۸۹ در اروپای شرقی است که بکلی متفاوت از شکلهای قبلی انتقال انقلابی هستند . در این مورد مطالعه نوشته های "زیگموند بومن" (Zygmunt Bauman) جامعه شناس دانشگاه لیدز انگلستان نشان می دهد که انقلابهای ۱۹۸۹ بکلی متفاوت از گذشته بودند، چون با خشونت همراه نشدند، اما روند سریعی ازجنبش های مردمی از کشوری به کشور دیگر بوجود آمد . روندی که از لهستان شروع شد ، به سمت مجارستان حرکت کرد و بعد به شرق آلمان . در این جنبش ها توده های مردم در خیابانها بودند، اما نخبگان دولتی بدون رویارویی ناپدید شدند، بجز در رومانی و یکی دو نمونه دیگر ، رویارویی دنباله داری بین مقامات دولتی و جنبشهای اجتماعی بوجود آمد. بومن اینها را انقلابهای پست مدرنیسم (postmodern revolutions) میداند ، چون میتوان در آن تاثیر تلویزیون و رسانه های عمومی را در مردمی دید، که به نیروهای جدید ، در خارج از کشورشان پاسخ میدادند، آنجا

خشونتی در کار نبود و جنبش آنها شباهتی به انقلابهای کلاسیک و سنتی نداشت.
آنچه که در روند تغییرات سیاسی بر پایه روندهای دموکراتیک قابل بررسی است این است که در دولت های دموکراتیک مستقر شده، مقداری بی علاقگی به دموکراسی وجود دارد . این تناقض جالبی است که برای توسعه دادن به دموکراسی باید آن را روشن ساخت. همزمان با گسترش دموکراسی در اطراف جهان ، در کشورهایی که میتوان آنها را به عنوان مرکز کشورهای دموکراتیک (دولتهای دموکراتیک لیبرال اروپای غربی ، ایالات متحده ، استرالیا و غیره) تعریف کرد ، بی علاقگی روزافزونی نسبت به نهادهای دموکراتیک بوجود آمده است. این مورد بوسیله دانشمندان علوم سیاسی بطور گسترده ای تحقیق شده است. بخصوص مطالعه کارهای دانشمند علوم سیاسی دانشگاه هاروارد "جوزف نای" (Joseph Nye) درایالات متحده آمریکا و اروپای غربی . بر اساس این بررسیها، تقریبا در همه کشورها ، سطوحی از کاهش اطمینان به رهبران سیاسی وجود دارد. بطور کل، در این بررسیها کاهش سطح اطمینان به چهره های مقتدر {اجتماعی} از قبیل اساتید ، دکترها و دیگر افراد متخصص نیز مشاهده می شود. همچنین در بیشتر کشورها، بخصوص در ایالات متحده، سطح رای دهندگان درانتخابات نسبت به گذشته پایین ررفته است ، و درجه بی علاقگی نسبت به دموکراسی در میان جوانان افزایش یافته است. برای توضیح این مساله، باید به همان پدیده توسعه دموکراسی نظر افکند و آن را توضیح داد. نخست ، به تاثیر یکپارچگی جهانی باید اشاره کرد. یکپارچگی جهانی را نباید صرفا به عنوان توسعه میدانهای بازار (Marketplace) جهانی تصور کرد. این تغییرات بوسیله انقلاب ارتباطات و بوسیله توسعه و تعامل ارتباطات ماهواره ای و فن آوری اطلاعاتی به پیش میرود، و جهانی را بوجود می آورد که هیچ چیز نمیتواند در آن مخفی باشد . در جهانی که به طور روزافزون یکپارچه تر میشود، مردم به صورت بالقوه به یک اندازه به اطلاعات دسترسی دارند .این به این مفهوم است که امور این دنیا بسیار شفافتر از گذشته شده است. جهانی که همه چیزدر آن قابل رویت تر است، برای ماهیت دموکراسی و مشروعیت نظامهای دموکراتیک موجود عواقبی در بر دارد. این جهان یکپارچه دارد چیزی را بوجود می آورد که آن را نظام اطلاعاتی باز می نامند که بوسیله فن آوری جدید اداره میشود و با بکار کیری کامپیوترها، رادیو یا تلویزیون تولید میشود. در یک نظم اطلاعاتی باز، فرایندهایی که قدرت را پنهان می کردند، برای ادامه روند کذشته با مشکل روبرو هستند. در این قرن، جنگی که در پیش است در حول و حوش این نظم اطلاعاتی در حال ظهور ، توسعه می یابد .
ما مواجه با ظهور جمعیت بازتابی تری درجهان هستیم . جهان بازتابی(Reflexive World) ، جهانی است که شما اطلاعات رادر آن بکار میگیرید و با فعال کردن استفاده از آن اطلاعات، زندگیتان را نظم میدهید، با کسانی که تعریف دیگری از آن اطلاعات دارند مجادله میکنید و امکاناتی را کشف میکنید که برایتان گشوده شده است. در کل هر چه تحصیل کرده تر و دولتمندتر باشید استفاده بازتابی بیشتری از دنیا میکنید. زندگی برای فقرا و کسانی که دسترسی کمتری به انقلاب اطلاعات دارند، بیشتر شبیه تقدیر است . برای بسیاری از ما، زندگی بطور روزافزونی از تقدیر جدا میشود، چون ما فعالانه با بسیاری از وقایع اطرافمان درگیر هستیم . برای مثال، در تشخیص بیماری، وقتی افراد طبقه متوسط بیمار میشوند، کامپیوتر خود را روشن میکنند ، سراغ بزرگراه اطلاعاتی (Internet) میروند ، صفحه وپایگاه اطلاعاتی خوبی گیر می آورند وآخرین تحقیقات راجع به بیماری شان را می بینند. وقتی به مطب دکتر میروند همین اطلاعات را به دکتر عرضه میکنند و سعی میکنند با او بر اساس آن اطلاعات گفتگو کنند، ودیگر منتظر نمی مانند دکتر به آنها بگوید مشکل چیست . مردم جهان ،در دنیای بازتابی شده ای که با اطلاعات باز درگیر شده است ، بازتابی تر می شوند.
همه این ها ، هم عواملی زمینه ساز برای توسعه دموکراسی در سراسر جهان است ، وهم مسئول رشد بی علاقگی به آن هستند که در دولتهای دموکراتیک پیشرفته بیشتر احساس میشود. این عوامل زمینه ساز دموکراسی اند ، زیرا با ظهور یک نظم اطلاعاتی جهانی شده ، که در آن مردان و زنان تساوی بیشتری دارند، این عوامل، در بیشتر کشورها ، به مثابه اهرم های ساختاری تاثیر

میگذارنـد . البته ، این عوامل از طریق فراینـد های سیاسـی نفوذ می کننـد و بر خواسـته های اتباع جامعه تاثیر میگذارنـد، اما در عین حال ماهیت قدرت را نیز تغییر می دهند . در حقیقت این حرکتی از قدرت سخت به قدرت نرم است . منظور گیدنز از قدرت سخت قـدرت نظـامی ، اقتـداری ، سلسـله مراتبی و دیوان سالاـری است . در جهـانی که رو به بازشـدن ویکپـارچکی است ،قـدرت جهـان الکترونیکی ،به مثابه قـدرتی نرم و غیر متمرکز در تعین بخشـیدن به نوع اقتـدار جامعه موثر است. موثر ترین شـکل قـدرت در جهان دیگر آن چیزی نیست که قبلاـ وجود داشت. این امر را میتوان ظهور و سـقوط انـدیشه مـاکس وبر، جـامعه شـناس آلمـانی، بحساب آورد. وبر بحث میکرد که موثرترین شـکلهای قدرت، مثلثی شکل است و آن قدرتی است که بشدت در سیستم های دیوان سالاری متمرکز شـده است ، که قـدرت نظامی بایـد به آن اضافه شود اما دیگر این چیز ها در دنیای کنونی ، تا حـد زیادی کارآیی ندارنـد. یک سازگاری ساختاری بین این تغییرات و توسعه تعمیم یافته دموکراسی سیاسی وجود دارد. البته، بنظر نمیرسد که یکی دیگری را توضیـح دهـد ، و همه نوع حوادث محتمـل الوقوع در نقاط مختلف جهان وجود دارد. مردم برای دموکراسـی ،درست همانطور باید مبـارزه کننـد که برای حقوق زنـان . نمیتوان بـا این نیروهای ساختاری درست مثل کارکردنشان در بیرون رفتار کرد، اما این نیروها، نسبت به گذشـته ،اهرم نفوذ بیشتری برای تلاش ، تغییر و شـکل های مختلف قدرت سیاسی عرضه میکنند. گیدنز با این تجدید نظر ها در کتاب درسـی جامعه شناسـی می خواهد این بحث را مطرح کند که موضوع اصـلی جامعه شناسـی امروز بررسی پدیده جهانی شدن و تغییرات آن در سنت ، خانواده ، دموکراسی ، نابرابری و ریسک است. به عبارت دیگر ما در مدرنیت متاخر با جامعه شناسی جهـانی سـروکار داریم. در حقیقت می توان گفت این کتاب آغازگر تغییر الگو (paradigm shift) در جامعه شناسی تلقی می شـود و برنـامه پژوهشـی تـازه ای را در این حـوزه علـوم اجتمـاعی پیش روی می نهـد. این نـوع تجدیـد نظر می توانـد الگویی برای نویسـندگان بومی باشـد تـا متون کلاسـیک و درسـی خود را با توجه به تغییرات درمـدرنیت متاخر یا بازتابی مورد تجدیـد نظر قرار دهند.

چاپ قبلی کتاب با ترجمه روان آقای صـبوری کاشانی به فارسـی برگردانده شده است که یکی از متون اصـلی درس جامعه شناسی است. امیـد است این چاپ نیز توسط ایشان و یا دیگرمترجمین توانا هر چه زودتر در اختیار علاقمندان روبه افزایش علوم اجتماعی و جامعه شناسی قرار گیرد.

*لینک: http://www.aa-saeidi.com/course/archives/۰۰۰۰۰۹.php

جامعه شناسی، انسان شناسی، مردم شناسی

محمد الیاس قنبری

گفته می شـود انسـان خیلی دیر متـوجه خود شـد وپس از سـعی در شـناخت و کشف عناصـر طـبیعی ومحیـط پیرامون خود به عنوان آخرین مقوله مورد مطالعه،متمایل به شـناخت خود گردید که البته این سـخن درستی نیست. شاید بهتر آن است که بگوئیم انسان از لحـاظ روش علمی خیلی دیر مورد مطـالعه قرار گرفت والاـ سـعی در شـناخت مـاهیت و روابـط انسانی موضوعی است که از دیرباز مورد علاقه بشـر بوده است و اتفاقاً انسان قبل از پرداختن به طبیعت به خود و رفتارهای خود می اندیشیده است که البته این امر بیشتر مورد توجه فیلسوفان،تاریـخ نگاران،جغرافیـدانان وسـفر نامه نویسان بوده است . از قدیمی ترین فرهنگ های انسانی همواره با تمایل انسـان به یـافتن یـک هویت روبرو هستیم ، انسان بر آن است که خودرا بشـناسد بنابراین در پی یافتن شـباهت ها و تفاوت ها با سایر همنوعـان خـود برمی آیـد . بـدین ترتیب از طریق مکـانیسم مقـایسه انسـان خود را ازدیگری جـدا کرده و هویت می یابـد. از طرفی تفکیکی که باز در ذهن انسان رخ میدهد و دو عنصـر خیر و شر را تعریف می کند، دو جهان تفکیک شده در ذهنیت او بوجود می آورد که بایـد موجـودیت خویش را نیز در رابطه بـا این دو جهـان تعیین کنـد و البته خود را به جهـان قدسـی و دیگری را به جهـان

ناقدسی تعلق می دهد و فضای جغرافیایی خودرا عرصه خدایان می شناسد که خارج از مرزهای آن شیاطین حکومت می کنند. در واقع انسان در نخستین قدمهای خود نمی توانسته مفاهیمی چون تکثر و نسبیت فرهنگی را درک کند و همین زمینه بیگانه ترسی و نفرت نژادی و دینی و در نتیجه جنگ و استثمار را برای به ارمغان آورده است و البته این درست است که جنگ ، استعمار و برده داری زمینه را برای مطالعه هر چه بیشتر انسان فراهم نمود و انسانها در فرآیند هویت یابی خود با دیگران دیگری آشنا شده اند و افقهای جدیدی برای مطالعه انسان گشود شد. پرداختن به انسان به مثابه یک علم دارای تاریخی رسمی است که به ۱۵۰ سال پیش باز می گردد.

مردم شناسی ، انسان شناسی و جامعه شناسی چه در زادگاه خود یعنی اروپای غربی در اواسط قرن ۱۹ چه در آمریکا و چه در کشور ما همزاد یکدیگر بودند اما ریشه گسست در این علوم را باید در تقسیم بندی اولیه ای جست که مردم شناسی را محدود به پرداختن به گروهی از مردمان در سرزمین های غیر اروپایی ، سنتی و فاقد دولت و تمدن نمود که به علت عدم کاربرد فراوان آن (به جز در مواردی سیاسی در جهت منافع استعماری) رشد و توسعه آن اندک می نمود . در واقع اروپائیان واژه مردم شناسی را که از ریشه « ethnos» یونانی به معنای قبایل کوچنده و غیر شهر نشین و بدوی بود را به دیگران و واژه جامعه شناسی « socio» را در باره جوامع صنعتی و مدرن خود بکار بردندکه این تفکیک را می توان ناشی از همان هویت یابی از طریق بازخورد با دیگران تحلیل نمود . به هرحال این تفکیک در خود حامل باری منفی بود ولی واژه انسان شناسی (anthropology) که در مکاتب آمریکایی و انگلیسی رواج داشت فاقد این بار منفی بود و از طرفی بدلیل جامعیت و اشتراکی که درانسان شناسی وجود داشت سریعاً جای خود را باز کرد . چون انسان شناسی از موجودی واحد یعنی انسان سخن می گفت که با وجود اینکه در فرهنگ ها و زیستهای مختلف ، مشخصات متفاوتی یافته اما همواره در بخش بزرگی از خصوصیات خود ، مفهوم انسان را درخود حفظ کرده است . بستر این قضیه وقتی فراهم شد که گسترده مطالعات مردم شناسی پس از جنگ جهانی دوم از حوزه جوامع غیر اروپائی به کل جوامع جهان رسید و ازطرفی استعمار و تاثیر زندگی مدرن جوامع سنتی را به سرعت مورد استحاله قرار می داد همچنین انسان شناسی آمریکایی به مجموعه بزرگی از شناخت اطلاق می شد که در یک سوی آن انسان به مثابه موجودی طبیعی و در سوی دیگر به مثابه موجود فرهنگی مورد مطالعه قرارمی گرفت و به این ترتیب مردم نگاری و مردم شناسی به یکی از زیر مجموعه های انسان شناسی فرهنگی تبدیل شد و در واقع اصطلاح مردم شناسی همان کاربرد فرانسوی علمی است که در مکاتب آنگلوساکسون به انسان شناسی فرهنگی و اجتماعی تعبیر می شود. به هرحال به نظر می رسد مقصود انسان شناسی انسان است و مقصود مردم شناسی بعضی از انسانها . در دعوای مردم شناسی وانسان شناسی که بگذریم تازه به اختلافاتی برمی خوریم که میان انسان شناسی و جامعه شناسی در باره روشها و همچنین تعیین قلمرو وجود دارد اختلافاتی که شاید از این سوالات آغاز شده است : تقدم فرهنگ برجامعه یا تقدم جامعه بر فرهنگ؟ انسان جامعه را می سازد یا جامعه انسان را؟ روش ذره نگر در مطالعه انسان مفیدتر است یا روش کلان نگر ؟ پژوهشگر انسان شناس نه تنها خود واقعیت را مطالعه می کند بلکه از آن هم بیشتر درون این و اقعیت وارد شده و با آن زندگی می کند پژوهشگر انسان شناس بدون هیچ پرسش و فرضیه ای کار خود را با مشاهده و توصیف آغاز می کند وبیشتر پرسش می آفر یند تا پاسخ ، در حالیکه جامعه شناس کار خود را با پرسش و نظریه پردازی آغاز می کند در این رویکرد تاکید بر تحلیل است نه توصیف مردم شناس چنان در واقعیت فرو می رود که نظریه را تنها بهانه و ابزاری می داند برای مطالعه گروهها و قبایل و در واقع انسان شناس به نوعی کشف و شهود دست می زند که البته این امر یکی از مشکلات بزرگ انسان شناسی از حیث روش شناختی است چون انسان شناس ممکن است بقدری در مسائل عاطفی و احساسی وروحی جامعه ای که در آن وارد شده درگیر شود که دیگر نتواند از بیرون دست به تحلیل بزند اما جامعه شناس ، مردم نگاری و توصیف را ابزاری می داند برای تحلیل . به اعتقاد جامعه شناس این عقیده که یک دانشمند کار خود را با مشاهده حقایق شروع می کند امکان ناپذیر است ، کدام حقایق ؟

میلیونها حقایق در جهان وجود دارد. اولین کار انتخاب موضوع مورد مطالعه و سپس پرسش و نظریه سازی است . جامعه شناس علاوه بر چیستی ، به چرایی می پردازد و به غیر از سئوالات واقعی ، تطبیقی (مقایسه ای) سئوالاتی تکوینی (تاریخی) و از همه مهمتر سئوالات نظری مطرح می کند زیرا به قول گیدنز ، حقایق خود سخن نمی گویند و در واقع نظریه ها ما را به درک واقعیت یاری می کنند و نظریه متضمن ساختن تفسیرهای انتزاعی است چون با مفاهیم سروکار دارد و درگیر مصادیق عینی نیست . جامع شناسی از آنجا آغاز می شود که جامعه ورای انسان اصالت پیدا می کند و جامعه خود به عنوان یک مفهوم مطرح می شود . مفهومی که خارج از انسان وجود دارد ، پویاست و بقدری قدرتمند که انسان را درخود زندانی کرده و مسائلی را براو تحمیل می کند. جامعه شناس به روابط ، کنش ها ، نهادها ، تضادها ، تغییرات و .... می پردازد که همگی مفاهیمی انتزاعی هستند و از طرفی جامعه شناسان براین باورند که بدون فرض های نظری هیچ اقدام و تصمیمی صورت نمی گیرد . از سوی دیگر با شکلی که هم اکنون از جهان پیرامون خود می بینیم (توسعه ، تکنولوژی ، اطلاعات ، جهانی شدن) تنها جامعه شناسی است که به خوبی می تواند از عهده فهم این دنیای نوین برآید و حتی به پیش بینی و آینده نگری بپردازد و بی شک حق با رابرت مرتون است که عصر ما عصری است که جامعه شناسی برآن حاکم است . زیرا جامعه تنها مفهومی است که انسانها در آن مشترک اند در حالی که فرهنگ فاقد چنین خاصیتی است . در نتیجه جامعه شناس می تواند قوانینی جهان شمول را تبین کنید و ازهمه مهمتر جنبه های کاربردی مطالعات جامعه شناسی در زمینه هایی مانند جرم فقر ، بیماری ، نابهنجاری ، عدالت و ... است که آن را دارای جایگاهی ممتاز می کند . جامعه شناسی مدعی است که تنها با دیدن و حس کردن یک سری از واقعیات نمی توان به شناختی کامل از انسان و جامعه دست یافت بلکه باید به مفاهیمی که در رابطه انسان با خود ، دیگران و محیط وجود دارد توجه کرد و از این رو صبغه ای فسلفه ای می یابد گویی جامعه شناسی همان فلسفه اجتماع ، فلسفه تاریخ ، فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق و دین است . با این حال بین جامعه شناسی و انسان شناسی همواره تبادلاتی در زمینه روشها و مکاتب بوده است که باعث شده که بعضی از وقتها ایندو کاملاً به هم نزدیک شوند و می توان دورانهای همگرایی و واگرایی را در آن مشاهده نمود بطوری که ابتدا ارتباط بسیار نزدیکی بین جامعه شناسی و انسان شناسی وجود دارد و به هیچ وجه از همدیگر قابل تمایز نیستند . در دوران میانه به نحوی جدایی کامل میان آندو صورت می پذیرد که ناشی از ظهور فونکسیونالیزم در انسان شناسی است و حال آنکه جامعه شناسان مانند کارکرد گرایان بررسی تاریخی را رها نمی کنند اما مشاهده می کنیم که کارکرد گرایی موفق به نفوذ در جامعه شناسی می شود و در حال حاضر به نظر می رسد با گسترش ارتباطات و پیدایی نوعی همگونی بین جوامع بیش از پیش این دو حوزه را به هم نزدیک کرده است . *لینک: http://www.shafighi.com/forum/showthread.php?t=۱۰۳۵۲ منابع • : جامعه شناسی ، آنتونی گیدنز، ترجمه منوچهر صبوری • مردم شناسی (روش ، بینش ، تجربه) ، دکتر اصغر عسگری خانقاه • نظر جامعه شناسان در باره جامعه شناسی ، باب مولان ، ترجمه یوسف نراقی • تاریخ اندیشه و نظریه های انسان شناسی ، ناصر فکوهی • مبانی انسان شناسی ، دکتر محمد صادق فربد • اصول و مبانی جامعه شناسی ، محمد حسین فرجاد

جامعه شناسی سیستمی

علی طایفی

درطول تاریخ تفکرات اجتماعی، می توان دو جریان عمده فکری را در امور و پدیده های اجتماعی مختلف شناسایی و بررسی نمود : نخست، جریان فکری معتقد به بی قانونی امور و پدیده ها که ازافکار آشفته و نابسامان نشأت می گیرد و مروج نوعی هرج و مرج و آشفتگی فکری، جبریت کور، انفعال روحی انسان ها و هیچ گرایی بوده است و جریان دوم، نحله فکری معتقد به قانونمندی پدیده های اجتماعی طبیعی و فکری که کلیه امور و پدیده های طبیعی، اجتماعی و فکری را معلول قوانینی می داند که بر روابط

پایـدار امور و پدیـده ها حاکم است. بر طبق این نظر در عرصه دانش و فلسـفه علمی معاصـر، هیچ پدیده ای بدون علت نیست و بین کلیه پدیده های جهان نوعی همبستگی ضروری و تأثیرات و روابط متقابل وجود دارد .

در میان این جریان های عمده، دو دیدگاه مهم نیز در تبیین و تفسیر و شناخت پدیده ها وجود داشته است که عبارتند از :

الف) ذره گرایی (Atomism) با ویژگی های عنصر گرایی (Elementalism) و تجزیه گرایی (Fragmentalism).

ب) مکتـب تشـبیه انـدا مـواره (Organism) بـا ویژگی هـای کـل گرایی (Holism) یـا نگرش سیسـتمی (Systemic Approach).

اتمیسم یا ذره گرایی :

پایه های این نحله فکری در آرا و نظریات فلاسـفه یونان و برخی کشورهای شـرقی است. این نحله با رنسانس علمی، مجـدداً ترویج یـافت. از قرون ۱۶ تا ۱۹ میلادی بـا تحقیقات و نظرات اندیشـمندانی چون بیکن (قرون ۱۶ و ۱۷). برونـو (نیمه دوم قرن ۱۶) گالیله (نیمـه اول قرن ۱۷) رنـه دکـارت (نیمه اول قرن ۱۷) نیـوتن (قرون ۱۷ و ۱۸) و دیگر متفکران، مکتـب اتمیسم به عنـوان جهـان بینی جدیدی غالب شد. تجزیه گرایی به عنوان یکی از شاخه های جدید این نحله، تقسیم هر پدیده به اجزای مختلف و بررسی جداگانه این اجزا را تنها شـیوه مطلوب علمی در رابطه با درک و شـناخت احوال و طبیعت اشـیاء و امور موجود می انگاشت. سهولت این امر در علوم تجربی و طبیعی، مبنای این قضاوت قرار گرفت که اسلوب تجزیه گرایی تنها راه مطالعه امور و پدیده هاست. تفکر اتمیسم در اصـل یـک بینش مکانیستی است که به کلیه امور بی جان و جانـدار، چونان دسـتگاهی ماشـینی نظر می افکنـد که می توان کلیه اجزا و عناصر آن را به طور جداگانه مطالعه نمود و از این رهگذر به کل آن دستگاه پی برد (گلابی ، ۱۴).

از نظر این طرز نگرش مکـانیستی و تجزیه گرایـانه، هیـچ خاصـیتی در موجـودات وجود نـدارد که اجزایش، آن خاصـیت را نداشـته باشـند؛ از این رو با شناخت ویژگی های عناصر و اجزای هر شی یا پدیده ای اعم از طبیعی و اجتماعی می توان به خاصیت کلی آن پدیـده دست یـافت. نگرش تجزیه گرایی بـا بـار مکـانیستی خـود بـا وجود تکیه بر اصـل علت و معلولی، دامنه این رابطه علمی را به روابط میان اجزا محدود کرده و علت نهایی و کارکرد و ساختار کل پدیده ها را به فراموشـی می سپارد. با اینهمه ضعف و نارسایی این نگرش هنگامی آشکار شـد که در تحلیل پدیـده های پیچیـده جوامع انسانی، بخصوص پدیـده های چنـد بعدی روانشـناختی و جامعه شناختی عاجز و درمانده شد .

در ابتـدا نظریـات کلاسـیک در جامعه شناسـی نیز بر انـدیشه های مکانیستی و قالب های فکری متـداول در علوم فیزیک کلاسـیک متکی بود. چنـان که مفاهیمی چون تعادل، توازن قوا، سـکون اجتماعی و قانون سـکون یا « اینرسـی »که در علم فیزیک برای اجسام مادی وجود داشـتند، در جامعه شناسـی نیز راه یافته بودند. در نتیجه دانش اجتماعی کلاسیک، چهره فیزیکی به خود گرفته، در واقع نوعی جامعه شناسی فیزیکی و علم فیزیک اجتماع پدید آمده بود. روش های مطالعه پدیده های اجتماعی نیز از این دیدگاه برگرفته شده بودند. در جامعه شناسـی فیزیکی یا فیزیک اجتماعی، تفکرات تجزیه گرایانه و عنصر گرایی و کوشـش برای دریافت اتم های اجتماعی، زیربنای شـناخت اجتماعی را تشکیل می دادنـد. با پیشـرفت علومی چون زیست شناسـی و تفکر اجتماعی، مسلم شد که پدیده های اجتماعی از قوانین فیزیک پیروی نکرده و سیسـتم های بسـته ای نیسـتند. چنان که متفکران اولیه جامعه شناسـی، همچون اسپنسـر جامعه را شبیه ارگانیسم زنده قلمداد کردند (فرشاد ، ۸۲-۱۸۱). یکی از تنوعات چنین اتمیسم اجتماعی، تصوری است مبنی بر این که جامعه، بعنوان تجمع و تراکم مکانیکی افراد، قلمداد شده و فرد به مثابه اتم یا ذره اجتماعی، تلقی می شود و وجه مشخصه آن مجموعه، خصلت های تغییرناپذیری است که ریشه آنها در ماهیت بیولوژیکی یا زیستی و در شرایط ناخودآگاه قرار دارد.

نگرش کل گرایی :

به زعم پیروان این نحله فکری، جهـان و همه موجودات و پدیـده های آن مرتبط به هم هسـتند و از یک رونـد کلی و عمومی حاکم

پیروی می کنند. نگرش کل گرایی در چین، هند، ایران و یونان، ریشه ای تاریخی و دیرینه دارد. در آیین طریقت گرایی چین، زرتشت در ایران باستان و تفکر هر اکلیتی و افلاطونی و ارسطویی یونان قدیم ، چنین نگرش هایی به چشم می خورند تفکر ارگانیستی که در اوایل قرن بیستم شکل گرفت، ارگانیسم یا موجود زنده را « کلی یکپارچه » می داند که خاصیت اجزای آن در تمامیت و کلیت آن نهفته است. این تفکر ارگانیستی ، پایه نگرش سیستمی قرار گرفت (گلابی ، ۱۶).

چنین رویکردهایی بتدریج با گسترش دامنه خود در تفکر اجتماعی و رهیابی مسائل و معضلات اجتماعی و تحلیل آنها نیز رسوخ کرده، جای باز می کند. مفاهیم جامعه شناسی غربی در بررسی پدیده ها، مفاهیمی از جزء به کل هستند و به پدیده ها در رابطه ای که با کلیت دارند، چون مفاهیم فی حد ذات و بدون هیچ گونه پیوستگی منطقی با پدیده های دیگر می نگرند. در این مفاهیم «سیستم روابط اجتماعی » شبیه « شالوده اجتماعی » (Social Base) در نظر گرفته می شود و شالوده اجتماعی چونان چیزی که از عناصر متعددی که هر یک از آنها فی حد ذاته اند و با عنصر دیگر در هیچ رابطه ای نمی باشند، تلقی می گردد. در چنین تشریح ظاهری و سطحی، در حقیقت، شالوده اجتماعی، مجموعه ای است از اتم ای اجتماعی که گرد هم آمده اند (حمید ، ۵۲-۲۵۱).

رویکردهای کل بینانه و ارگانیستی نیز که در فرهنگ های چین و هند و ایران باستان، اساس جهان بینی ها را تشکیل می دادند، در طی قرون پانزدهم تا نوزدهم دچار بی توجهی و غفلت شدند. از طرفی علوم طبیعی، بتدریج استقلال و رشد شگرفی یافتند و شاخه های معرفت از یکدیگر جدا شدند، همچنین تفکر و جهان بینی مکانیستی و جزءبینانه، جای نگرش کل گرایانه را گرفت. این رویکردها، بتدریج دامنه خود را از علوم فیزیک و شیمی به علوم اجتماعی، خاصه روان شناسی و جامعه شناسی، نزدیک ساختند و ارتباط بین علوم نیز کاسته شد و این اعتقاد به گونه ای روزافزون تشدید یافت که می توان با شناخت اتم ها به شناخت کل دست یافت. طیف گسترده نظریه های جامعه شناسی معاصر، همراه با آشفتگی و تضادهای دامن گیرش انسان را به این نتیجه می رساند که پدیده های اجتماعی را به عنوان « سیستم ها » در نظر آورد. اگر علوم اجتماعی را شامل جامعه شناسی، اقتصاد، علم سیاست، روانشناسی اجتماعی، مردم شناسی فرهنگی، زبان شناسی و بخش بزرگی از تاریخ قلمداد کنیم و علم را کوششی مبتنی بر قانون تعریف کنیم (ترتیبی از واقعیت ها و تدوینی از تعمیم ها)، پس با اطمینان می توانیم بگوییم که علوم اجتماعی، علم سیستم های اجتماعی است و بنابراین به یمن پیدایش وجوه مشترک بسیار از قبیل تجزه گرایی، ذره گرایی و کل گرایی در علوم مختلف، اعم از فیزیک و زیست شناسی و روان شناسی و علوم اجتماعی، یک تفکر همه جانبه نگر و سیستمی ضروری می نمود (برتالنفی ، ۵۷).

امروزه، همگرایی در رشته های علمی، بویژه علوم اجتماعی، رشد روزافزونی می یابد. روش شناسی صوری جهان را به مثابه تابلویی ترسیم می کرد که خطوط اصلی آن را اصولی بدیهی و از پیش داده شده یا داده های پیش از تجربه تشکیل می داد و در قالب این اصول بدیهی اجزایش را توجیه می کرد.. این روش شناسی اسلوب غالب اسکولاستیک غرب در اروپای قرون وسطی بود. در عین حال روش شناسی تجربی که بازتاب افراطی روش شناسی صوری بود، بنیانش بر رویکرد استقرایی استوار بود که حقایق جهان خارج را تجربی پنداشته و معتقد بود که هیچ حقیقت غیرتجربی وجود ندارد و بنابراین، تجربه، اولین شرط نیل به حقیقت است .

با اینحال به یمن دانش بشری و به تبع اقتباس از قانونمندی های کل نگر و جامع اندیش علوم معاصر، روش شناسی علمی پای به عرصه وجود می نهد. روش شناسی علمی از ترکیب پویای روش شناسی صوری و تجربی بدست می آید که بنا به نیاز از هر دو استفاده می کند. چنان که محقق از زندگی عملی اش (تجربه) آغاز می کند و با واقعیت ها برخورد می کند و بعد از عالم ذهن، این واقعیت ها را به هم مربوط ساخته ، موضوعی را از بین موضوعات دیگر انتخاب می کند . عوامل موثر در آن را نیز در قالب فرضیه پیش بینی می کند و برای تأئید یا رد این فرضیه ها، دوباره به واقعیت ها یا عمل باز می گردد؛ همچنین اطلاعات لازم را جمع آوری می کند و این اطلاعات را با کمک فکری خود تجزیه و تحلیل می کند و سرانجام با تعمیم وجوه مشترک فرضیه ها،

ذهن او به یک نظریه می رسد و این نظریه باز به میدان عمل باز می گردد (عبداللهی ، ۱۴) .

پس در مرحله حرکت از فرضیه به تئوری، از روش شناسی تجربی یا استقراء استفاده می شود و در مرحله استنتاج فرضیه از تئوری، از روش شناسی صوری یا قیاسی استفاده می گردد؛ یعنی هم با عینیت و عالم بیرون از ذهن و هم با ذهنیت یا عالم درون، ارتباط برقرار می شود .

با وجودی که جدا کردن «عین» از «ذهن»، مانند همه تجریدهای مغز انسانی، خود یک عمل ذهنی برای شناخت آسانتر به حساب می آید، اما واقعیت، چیزی یک بعدی نیست، بلکه دارای ابعاد گوناگون و در گوهر خود، یگانه و یکتایی است. واقعیت در ذات خود پراکنده و چند پاره نیست، بلکه یگانه، همبافت و همگون است. گرچه ذهن برای شناخت آسانتر واقعیت به ناچار از سر ناتوانی به جدا کردن و گسستن آن می پردازد، اما در همین مرحله نمی تواند و نباید بایستد و باید آنچه را که گسسته است دوباره پیوسته گرداند ... کار مجدد ذهن، بیرون کشیدن وحدت از میان کثرت و یگانگی از میان چندگانگی است . همان گونه که باز باید به انتزاعی کلی تر بپردازد و دستگاه های منظم نظری بسازد و در قالب آنها واقعیت را بهتر بشناسد (ثاقب فر،۵۵).

اصولاً ـ برخوردهای یکسونگرانه با مسائل و موضوع های اجتماعی مورد پژوهش در روابط اجتماعی، محقق علوم اجتماعی و جامعه شناسی را در نهایت امر با انعطاف ناپذیری نظریات راهبردی خود در جهت تحلیل ، کشف و چاره جویی مسائل و موضوعات روبه رو می سازد و ناخواسته او را به جانبداری و تعصب و در عین حال ، بی ثمری و نابکارآیی سوق می دهد . نحله های یکسویه متعددی که در آشفته بازار بینش ها و روش های جامعه شناسی به گونه ای روبه رشد در حال شکوفایی و طرح هستند ، همه ناشی از عدم درک یکپارچه واقعیت های به هم پیوسته و تام و تمام می باشند . به قول «گونار میردال» «حتی اگر کسی پژوهش خود را درباره موضوع مشخصی از سر فرصت طلبی و مصلحت بینی با نظریات تحریف شده ، شروع کند ، ادامه پژوهش اجتماعی ، بخودی خود ، بتدریج نظریات تحریف شده پژوهشگر را تصحیح می کند ، زیرا که حقایق لگدپران هستند ... » به این معنا که یکسویه نگری محقق در فرآیند تحقیق یا توجه به عینیت ها بدون ذهنیت و نظریه ها و برعکس آن ، خودبخود نتایجی را به دست خواهد داد که در حل و چاره جویی معضلات و مسائل مورد تحقیق دچار وقفه یا درماندگی خواهند شد و این به عبارتی یک نوع واکنش واقعیت هاست که با تعصب ها و یک بعدی نگری ها ، همچنان خدشه ناپذیر خواهند ماند (طایفی ، ۳۷). چنین واقع یابی (Fact Finding) به مثابه تمثیل زیبای مولانا جلال الدین رومی است که « حقیقت را چونان آینه ای تمام نمای می شمارد که گویی با اصابت بر زمین خرد شده و تکه هایش در دست هر جوینده حقیقتی ، چون رخ می نمایاند ، بینندگان را بر این امر مشتبه می سازد که تمام حقیقت را دریافته اند ».

همچنان که کثرت با وحدت و مفرد با جمع همراه است ، سیستم نیز نه فقط به عنوان یک مجموعه ، بلکه به عنوان مجموعه به هم پیوسته ای از عناصر ظاهر می شود که از کلیت خاصی برخوردار است ؛ پس سیستم را می توان در سطح غیرصوری با خصایص زیر تعریف کرد :

۱) سیستم ، مجموعه ای کلی از عناصر متقابلاً وابسته است .

۲) وحدت ویژه ای با محیط تشکیل می دهد .

۳) معمولاً سیستم مورد بررسی ، عنصری از سیستمی در رده بالاتر است .

۴) عناصر هر سیستم مورد بررسی به نوبه خود به عنوان سیستم هایی از دسته پائین تر پدیدار می شوند (سادوسکی ،۱۳۰)، از این رو سیستم به عنوان یک مجموعه کلی مرکب از عناصر متقابلاً ـ وابسته ای است که از ساختار و سازمان برخوردار است و در کنش متقابل خود با محیط، رفتار مشخصی را متجلی می سازد که ممکن است «واکنشی» باشد؛ یعنی به واسطه تأثیر محیط، و یا کنش باشد یعنی به وسیله تأثیرات محیطی و اهداف خود سیستم که متضمن دگرگون سازی محیط است .

نقایصی که در رویکردهای دیگر تفکر اجتماعی و جامعه شناسی وجود دارند منجر به آن شده تا رهیابی های سنتزی یا همگرا ، بیشتر مورد توجه قرار گیرند. مقایسه ای بین این رویکردها و رهیافت همگرا یا سیستمی ، می تواند دریچه ای باشد برای طرح هدف و آماج اصلی این مقاله ، یعنی جامعه شناسی سیستمی (Systemic Sociology)، محدودیت ها و کمبودهایی که بر رویکردهای ساختار گرایانه و کارکرد گرایانه وارد است به شرح زیر می باشد :

۱) تعاریف کارکردی در مورد سیستم های بزرگ ، غیر ممکن و حداکثر بدیهی اند .

۲) روش های ساختی و کارکردی، گاه در تعریف و تشخیص مکانیسم های کارکرد و تحول سیستم های اجتماعی ، دچار اشکال می شوند؛ همچون تحقق مفاهیمی مثل شعور اجتماعی، به عنوان یکی از عوامل تنظیم کننده اجتماعات که در کارکرد و محیط اجتماعی وارد نمی شوند .

۳) روش های ساختی و کارکردی، کم و بیش بر اصل شمول (Inclusion) استوارند؛ مثلاًـ در کارکردگرایی، کارکرد یا کارکردهایی از یک سیستم در قالب شمول آن سیستم در سیستمی جامعتر تعریف می شود . نظریه «تنش ها» در جوامع نیز بر این اصل مبتنی است. این روش در تجزیه هایی از سیستم های اجتماعی که کاملًا از اصل « شمول » پیروی نمی کنند، کمبود خواهد داشت .

۴) کارکردگرایی عمدتاً با کارکرد سیستم های اجتماعی و نه با تحول آن سروکار دارد ، چون تحول سیستم اجتماعی در محدوده اصلی «شمول» قرار نمی گیرد .

۵) چون در این مکاتب «ساخت و کارکرد فعلی» یک سیستم اجتماعی، حائز اهمیت و دارای اصالت است ؛ از این رو بر مفاهیمی چون «تعادل گرایی»، «نهادهای پایدار اجتماعی» و ... تکیه می شود (فرشاد ، ۸۷–۱۸۶)، اما پدیده هایی مثل فرایندهای اجتماعی، تاریخ، تغییر و تحول جامعه در پشت صحنه تفکر و عمل قرار می گیرند و به آنها بصورت ارزش ها و عوامل منفی و مطرود نگریسته می شود؛ از این رو ، این تفکرات ساختار گرایانه و کارکردگرایانه، بینش هایی محافظه کارانه بوده، در آنها جایی برای مفاهیمی چون تحول و تغییر وجود ندارد .

اصول کلیت در کارکردگرایی و ساختار گرایی به ترتیب در مفاهیم «کارکرد» و «ساختار» به اجرا درآمده است، اما در برخورد سیستمی، مفهوم مرکزی، طبعاً مفهوم گسترده تر «سیستم» است که ارتباطی نزدیک با تعداد مفاهیم دیگر دارد که عبارتند از ساختار، سازمان پیوند، رابطه، عنصر و کنترل، برخورد سیستمی که بنیاد مفهومی اش تا این حد گسترده تر است، برتری های مشخصی بر کارکردگرایی و ساختارگرایی دارد، زیرا تصویر مفصل تری از همبستگی موضوع و روش های مطالعه آن عرضه می دارد.

برخورد سیستمی همراه با دو گرایش دیگر روش شناسی (مذکور) در دانش امروزی، تأکید خاصی بر جنبه های صوری روش شناسی می گذارد . برخلاف ساختارگرایی و کارکردگرایی ، نظریه سیستم ها ، نه فقط دستگاه های ریاضی و منطقی را از سایر رشته های دانش اقتباس می کند ، بلکه در ساخت ریاضیات عالی ، بیش از پیش به کوشش مستمر و استوار دست می یازد (سادوسکی ، ۴۰) بنظر می رسد ما قربانی نیروهای تاریخ باشیم . رویدادها به نظر ناشی از چیزی بیش از تصمیم ها و کنش های فردی اند و بیشتر ناشی از سیستم های اجتماعی هستند؛ خواه این سیستم ها، پیش داوری ها، ایدئولوژی ها، گرایش های اجتماعی، شیوه های تولید و تباهی تمدن ها باشند یا غیر آن (برتالنفی ،۳۰).

انتقاد اصلی از کارکردگرایی، بویژه در تفسیر «پارسنز» این است که بر حفظ وضع موجود، تعادل، همسازی، هم ایستایی ساخت های نهادی پویا و غیره، بیش از حد تکیه می کند و در نتیجه تاریخ، فرایند ، تغییر اجتماعی تاریخی، تکامل هدایت شده درونی و غیره دست کم گرفته می شوند و در نهایت به عنوان مفاهیم انحرافی با ارزش منفی ظاهر می گردند ؛ بنابراین ف نظریه پارسنز از

نوع نظریه های محافظه کارانه و همنواگرانه ای است که از سیستم به گونه ای که هست دفاع می کند و به طور مفهومی ، تغییر اجتماعی را نادیده می گیرد و مانع آن می گردد (برتالنفی،۲۳۰). حال آن که در نظریه سیستمی، حفظ وضع موجود و تغییر، نگهداری از سیستم و کشمکش درونی به یکسان در هم می آمیزند و بنابراین می توان آن را به منزله چارچوب منطقی مناسبی در نظریه پیشرفته جامعه شناسی به کار برد.

مفهوم کارکرد نیز در روش شناسی این نحله ، دارای نقایصی است . این مفهوم محدودیت هایی کاملاً صریح بر ساختار و روش واقعی استدلال تحمیل می کند. تحلیل کارکردی، بویژه کم و بیش صریح، بر پایه اصل «شمول» استوار است؛ یعنی یک کارکرد یا مجموعه مشخصی از کارکردهای یک سیستم از طریق شمول آن سیستم در یک کل گسترده تر معین می شود. تحلیل کارکردی اصولاً روش ساختاری – کارکردی را از جنبه های زیر محدود می سازد :

۱)تعاریف کارکردی، در مورد سیستم هایی که بزرگترین چشم انداز ممکن را دارند، یا غیرممکن یا حداکثر بدیهی اند؛

۲)روش ساختاری، کارکردی در شرح و تعریف سازوکارهای کارگزاری و تکامل سیستم ها با مشکلات چشمگیری برخورد می کند،

۳)روش ساختی – کارکردی برای تجزیه هایی که مبتنی بر اصل شمول نیستند، نامناسب است،

۴)کارکردگرایی در شکل نوین خود به سمت تحلیل کارگزاری (Functioning)سیستم ها متوجه است و مسائل تکامل سیستم ها به آن مربوط نمی شود ... تکامل را نمی توان بر اساس اصل شمول (یا در برگیری) توصیف کرد (سادوسکی ، ۶۴-۲۶۳).

اصولاً در نظریه عام جامعه شناسی، باید بین سه اصل روش شناسی تأثیر و تأثر متقابل وجود داشته باشد: الف)رابطه بین جزء و کل جامعه ، ب)رابطه بین تجزیه و نظریه، پ)رابطه بین پدیده های مادی و آرمانی (ادیبی و انصاری، ۲۵). بدینگونه که تحقیق تجربی همیشه مستلزم تجزیه حوزه های جزیی مشخصی از کل جامعه است که در غیر این صورت تحقیق تجربی ، تصورناپذیر است، این تجزیه نیز بدون وجود نظریه ای از کل جامعه ممکن نیست . با وجودی که تبیین صحیح رفتار هنگامی میسر است که به زمینه های مادی اش مرتبط می شود ، در عین حال فرآیند آرمانی و کنش متقابل اجتماعی تنها در همبستگی کلی وجود دارد . به عبارت دیگر ، پیچیدگی اجتماعی در تحقیقات جامعه شناسی ابعاد مختلفی دارد که ارتباط میان آنها برای تحلیل جامع و کل نگر ضروری است: «تأثیر و تأثر شرایط اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی، تکنیکی و سازمانی در کل جامعه »، «تأثیر متقابل عوامل مادی و آرمانی»، «تأثیر متقابل کمیت و کیفیت» و «پیچیدگی تاریخی» .

از سوی دیگر از بین رویکردهای مختلف جامعه شناختی ، برای مخالفت دیالکتیک با برخورد سیستمی، مطلقاً هیچ مبنایی وجود ندارد ... گسترش پژوهش سیستم ها، تجلی تأثیر مرامی و روش شناختی است که دیالکتیک بر علم نوین اعمال می کند. روش شناسی سیستمی، یکی از کاربردهای مفاهیم عام روش شناسی دیالکتیک در موضوع خاص است (سادوسکی،۱۰). برتری جامعه شناسی مارکسیستی این است که به یک دستگاه نظری کلی (ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی) اعتقاد دارد که دستگاه منطقی بسامانی است که می تواند واقعیت های پراکنده را در درون خود انسجام ببخشد و تبیین کند و ذهن نظم گرای و هماهنگ جوی آدمی را خرسند سازد (ثاقب فر،۶۴).

اساساً تصویر سیستمی از شکل بندی های اقتصادی- اجتماعی عمدتاً در نحله دیالکتیک مارکسیستی جامه عمل پوشید . در نتیجه تلاش های مارکس و در رأس همه آنها، با کتاب «سرمایه»، برای نخستین بار در تاریخ تفکر انسان، روش شناسی پژوهش سیستم ها را آنگونه که در جامعه به عنوان یک کل و در حوزه های مختلف زندگی اجتماعی به کار می رفت، در خود جای دادند ... وقتی مارکس کتاب سرمایه را می نوشت وسایل منطقی و روش شناسی ویژه پژوهش سیستم ها را به وجود آورد. اصول مارکس درباره مطالعه «کل های » ارگانیک (صعود از مجرد به مجسم، وحدت دیالکتیک تحلیل و ترکیب، وحدت دیالکتیکی منطقی و تاریخی،

شناسایی پیوندهای گوناگون در موضوع مورد مطالعه و کنش های متقابل شان، ترکیب تصویرهای ساختاری – کارکردی و تکوینی موضوع و غیره) به صورت مهمترین مولفه روش شناسی نوین شناخت علمی درآمدند که توسط مارکسیسم توسعه داده شد (سادوسکی،۱۰۹). به زغم این نحله جامعه شناختی، جامعه ارگانیسم زنده ای است که در آن نه عوامل تصادفی ، بلکه عناصری از یک مجموعه که با هم رابطه «فونکسیونل» دارند و خود تابع طرز کار قوانین عینی حاکم بر تکامل اجتماعی اند ، با یکدیگر در کنش متقابل هستند، این کنش های متقابل میان عناصر نیز تصادفی نیستند . بنیانگذاران جامعه شناسی مارکسیستی، جامعه را وحدت تفکیک ناپذیر دو جنبه روابط اجتماعی (مادی و معنوی) می دانستند.

جامعه شناسی مفهوم شکل بندی اجتماعی – اقتصادی را ارائه کرد که برای نخستین بار در تاریخ علوم اجتماعی، معیاری برای تشخیص پدیده های مهم از غیر مهم در شبکه پیچیده پدیده های اجتماعی فراهم کرده است (کامرانی، ۵۴ -۱۵۳) .

کارهای فردریک انگلس هم مفاهیمی را در بردارد که ماهیت برخورد سیستمی و پیش نیازهای پیدایشش را در علوم نوین ، روشن می سازد . انگلس از یک سو ماشین گرایی یا سازوکارگرایی (Mechanism) را در علوم طبیعی مورد انتقاد قرار می دهد و دفاع ناپذیری روش شناسی تبدیل «پیچیده» را به «ساده» و «کل» را به اجزایش اثبات کرد که توسط اکثریت پیروان برخورد سیستمی در کشورهای سرمایه داری نیز به طور خودآگاه یا ناخودآگاه پذیرفته شده اند و از سوی دیگر انگلس، نظری ژرف درباره فعالترین «نقاط رشد» علم اقامه کرد .

گرچه بنیانگذاران مارکسیسم، هیچ مطالعه خاصی از مسایل فی نفسه سیستم ها را برای ما باقی نگذاشتند، اما آنها نظریه سیستم مربوط به توسعه اجتماعی و جواب های مشخص زیادی را که در طی مطالعاتشان از جامعه بعنوان یک کل به دست آورده اند، برای ما به ارمغان گذاشتند. یکی از مهمترین اکتشافات انجام شده بوسیله نظریه و روش شناسی ماکسیستی، تفسیر سیستمی آن از واقعیت اجتماعی بود. این تفسیر در قوانین شکل بندی نظام های اجتماعی – اقتصادی، در استقرار روابط سیستم ها در حوزه های مادی و معنوی حیات جامعه و در اکتشاف جبریت (علیت گرایی) کیفیت دوگانه پدیده های اجتماعی تجلی یافته نظریه ماکسیستی توسعه اجتماعی- تاریخی، علت تغییر جهت شناخت شناسی بسیار اساسی در ادراک جهان بود؛ «نظریه موضوع مرکزی» (centrism Object) جایش را به نظریه سیستم مرکزی (System-Centrism) داد (سادوسکی،۱۱۲) . اما آیا برخورد سیستمی فقط تکراری بیهوده است از آن چیزی که قبلاً در آثار ماکسیستی به قاعده درآمده است ؟ برای پاسخ به این سوال باید به دو عامل مهم توجه کرد :

الف) یکی از اساسی ترین خصایص ویژه انقلاب علمی و تکنولوژیک معاصر، عملکرد گسترده مفاهیم سیستم ها در قلمروهای گوناگون علم به تکنولوژی و مدیریت است . چون وظایف و گرایش های موجود توسعه علوم و تکنولوژی معاصر، جوابگوی پیدایش برخورد سیستمی اند، لذا کاملاً واضح است که محتویات و شکل های ویژه برخورد سیستمی شدیداً به مشخصات توسعه علوم و تکنولوژی معاصر وابسته اند. همچون رشته های سیبرنتیک، مهندسی سیستم ها، پویایی شناسی سیستم ها و تحلیل سیستم ها در مدیریت .

ب) عامل دوم به رابطه بین برخورد سیستمی و دیالکتیک به عنوان یک روش شناسی فلسفی مربوط است. در نوشته های اخیر پایگاه و وظایف برخورد سیستمی و دیالکتیک یکسان تلقی شده اند (سادوسکی، ۱۴-۱۱۳) .

بهر حال، اساسی ترین خصیصه جامعه شناسی مارکسیستی این است که در تحلیل واقعیت اجتماعی، تاریخ گرایی و دیالکتیک را به طور موفقیت آمیزی ترکیب می کند (ماتریالیسم تاریخی). روش تحلیل دیالکتیکی که نسبت به تاریخگرایی، یک روش شناسی کلی تر شناخت است، به سبب جهت گیری واقعی اش به سوی تشکیل ساز و کارهای توسعه و تکامل، نه فقط بررسی تاریخی مناسب، بلکه بررسی ساختاری و کارکردی فرآیندهای اجتماعی را نیز در بر دارد. کتاب سرمایه مارکس که به مطالعه سازوکارهای

شکل بندی سیستم سرمایه داری مربوط است، تحلیل های فرآیند کارگزاری و تکامل را از نزدیک درهم می آمیزد و به درستی به عنوان مدل بررسی تاریخی و ساختاری تلقی می شود؛ مثلاً مارکس کاوش خود را با تعریف پول به عنوان یک عنصر «کارکردی» نظام اقتصادی شروع می کند و سپس منطق تکامل تاریخی این عنصر را ارائه می کند، اما وارد بحث مربوط به شرح تاریخچه پول نمی شود و با نامیدن تحلیل خود به عنوان یک تحلیل «شبه تکوینی» (Pseudo-genetic) و نه به شکل تاریخی واقعی تحقق اش این نکته را مورد تأکید قرار می دهد. از این رو تحلیل تاریخی در این زمینه یکی از وسایل فهم برخورد ساختاری – کارکردی با موضوع مورد مطالعه ظاهر می شود و این روند در شناخت اجتماعی آشکار ساخته بود که تاریخگرایی به هر صورت تنها راه برخورد با مطالعه پدیده های اجتماعی نبود (سادوسکی،۴۹-۲۴۸) . بدینگونه مارکسیسم بطور نظری و از لحاظ روش شناسی ثابت کرد که این نوع مسائل قابل حل هستند. امری که برخورد سیستمی نیز می کوشد تا کشمکش احکام روش شناختی تاریخگرایی و ساختارگرایی را رفع کند .

در تفکر سیستمی، هر یک از جنبه های ساخت، کارکرد، تاریخ و تضاد و تناقض و وجوه دیگر برای خود دارای اهمیتی هستند و بر هر یک از آنها تأکیدی در خور بعمل می آید. دانش سیستمی بر خلاف تفکر ساختگرایانه یا تاریخگرایانه، قوانین خاص، دست یابد. در سیستم های اجتماعی، عناصر سیستم نه تنها با محیط خارج تبادل اطلاعاتی و انرژی می کند، بلکه در درون سیستم نیز از آن تبادل برخوردار است. سیستم های اجتماعی عموماً دارای مکانیسم های پس خوراننده، تنظیم کننده و کنترل هستند. این مکانیسم ها در سیستم های اجتماعی، نه تنها در تنظیم و حفظ موجودیت سیستم، نقش عمده ای دارند، بلکه نسبت به ارگانیسم های منفرد از پیچیدگی بیشتری برخوردارند و نیز دارای توانایی جهت گیری عمومی و سازش که در برابر تغییر رخ می دهد، می باشند. سیستم های اجتماعی از درون و بیرون باز هستند (فرشاد،۱۸۹).

با چنین ساز و کارها و ویژگی هایی که گفته شد، سیستم های اجتماعی، شخصیتی متمایز از سیستم های مادی و ارگانیسم های زنده به خود می گیرند و گرایش به تعادل گرایی و حفظ ساخت به عنوان اهداف اصلی موجودات زنده ، در سیستم های اجتماعی از درجه اولویت ساقط می شوند. با تغییر شرایط خارجی و تحت تأثیر ارتباطات داخلی ساخت و کارکرد سیستم اجتماعی نیز دچار تحول می شود. تعادل گرایی (homeostasis) در سیستم اجتماعی، جای خود را به فرم زایی (morphogenesis) می دهد. به این ترتیب، شخصیت باز سیستم های اجتماعی که سازگاری و تغییرپذیری، ساخت و کارکرد آنهاست، متجلی می شود. بر این اساس ، مبانی تفکر سیستمی از چند اصل تشکیل می شود که عبارتند از :

۱) مفهوم کلیت: اندیشه سیستمی بر خلاف تفکر تجزیه گرایانه یا عنصر گرا، کل پدیده را اساس قرار می دهد. در این جا استدلال بر این است که شناخت یک سیستم کل از شناخت ماهیت و خواص عناصر میسر نمی گردد. در این مکتب، یک کل یا سیستم، خود دارای شخصیت و کارکردی است که در عناصر متشکله آن وجود ندارد .

۲) مفهوم سیستم و تصور یک کل با مفهوم ارتباط بین اجزاء سیستم نزدیک است . ارتباط بین اجزای یک سیستم، ارگانیک، متقابل و پویا می باشد .

۳) تمامیت ارتباط های یک سیستم در قالب یک مفهوم کلی به نام ساخت و یا سازمان سیستم قابل بیان است . ساخت یا نظام یک سیستم را می توان متشکل از سطوح یا طبقاتی تصور کرد . ساخت عمقی یک نظام سیستمی، معرف سطوح یک سیستم و سلسله مراتب میان آن سطوح سیستم می باشد .

۴) از عمده ترین ارتباط ها ، ارتباط کنترلی است که سطوح مختلف یک سیستم از لحاظ کارکرد ، تغییر و توسعه به یکدیگر پیوند می یابند.

۵) هدف گرایی سیستم (فرشاد،۴۱-۴۰).

نگرش سیستمی، کلیه پدیده های موجود در طبیعت و اجتماع را مرتبط به هم و موثر درهم می داند و روابط پایدار آنها را قانونمند تلقی می کند که روند حاکم بر پدیده ها را تشکیل می دهند. حد و مرز هر پدیده در رابطه با پدیده های دیگر تعیین می شود؛ بدین معنا که یک پدیده به مثابه سیستم عناصر خود ، در عین حال عنصری از یک سیستم بزرگتر است ... هر پدیده یا شیء در عین حال که نسبت به عناصر خود ، سیستم محسوب می شود ، نسبت به سیستم های بزرگتر ، یک زیر سیستم قلمداد می گردد (گلابی، ۱۶).

هر واقعیت یا پدیده اجتماعی، مربوط به جامعه ای است که در آن یک کلیت یا نظام اجتماعی – انسانی غالب است و این نظام ترکیبی است پویا از دو جنبه اجتماعی یا عینی و انسانی یا ذهنی که «اولی» شامل روابط و ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی می شود که باید در سطح کلان یا کلیت نگر بررسی شود و «دومی» مربوط به فرد یا افرادی می شود که خصوصیات شخصی آنها مثل گرایش ها، خواست ها، وضع خانوادگی و غیره را شامل می گردد که باید در سطح خرد مطالعه شوند .

بنظر «ریتزر» واقعیت و پدیده اجتماعی، در واقع شاید مجموعه درهم و تفکیک ناپذیری از سطوح خرد و کلان عناصر عینی و ذهنی متعدد باشد، حال وجه غالب عینیت و ذهنیت در یک پدیده در چه سطحی از خرد و کلان واقع است یا بر عکس، سطوح دوگانه واقعیت با چه وجهی از عناصر عینی و ذهنی توأم می باشند ، به نوع پدیده اجتماعی وابسته است که در بوته بررسی قرار دارد .

به زعم جرج ریتزر ف واقعیت اجتماعی از سطوح و ابعاد متفاوت و متعددی تشکیل می شود که در روابط متقابل خود از ترتیب خاصی نیز برخوردار بوده و از خرد به کلان یا برعکس رده بندی شده اند . او بر خلاف مدل های پیوند سطوح خرد و کلان گورویچ که اشکال عمده اش پیچیدگی محض مدل اوست ، در دو پیوستار (Continum) به تصویر این سطوح می پردازد . پیوستار نخست پیوند دهنده ، سطوح خرد و کلان واقعیت اجتماعی که برخی نقاط کلیدی نیز در آن مشخص شده است (ریتزر، ۱۶-۵۱۵) :

آنتونی گیدنز با نظریه ساختی شدن خود ، نقطه عزیمت تحلیل اجتماعی را نه آگاهی و نه ساختار اجتماعی بلکه بیشتر دیالکتیک بین کنش ها و شرایطی می داند که در پروسه زمان و مکان در حال وقوع است .

«ریتزر» در تصویر بعدی خود به ترکیب متقابل روابی بین دو پیوستار فوق پرداخته و با طرح آن به صورتی شماتیک ، اذعان می دارد که واقعیت و پدیده اجتماعی به واقع امر شاید مجموعه در هم و تفکیک ناپذیری از سطوح خرد و کلان عناصر عینی و ذهنی متعدد باشد ، حال وجه غالب عینیت و ذهنیت در یک پدیده در چه سطحی از خرد و کلان واقع است یا برعکس سطوح دوگانه واقعیت با چه وجهی از عناصر عینی و ذهنی توأم می باشند، به نوع پدیده اجتماعی وابسته است که در بوته بررسی قرار می گیرد . تصویر زیر ، نمای یکپارچه و ادغام شده دو پیوستار مختلف پدیده های اجتماعی را نشان می دهد :

از دیگر پیشروان پیوند ابعاد خرد و کلان واقعیت اجتماعی، آنتونی گیدنز (A.Giddens) می باشد که با نظریه ساختی شدن (structuration) خود، نقطه عزیمت تحلیل اجتماعی را نه آگاهی و نه ساختار اجتماعی ، بلکه بیشتر دیالکتیک بین کنش ها و شرایطی می داند که در پروسه زمان و مکان در حال وقوع است . این نگرش هستی شناختی گیدنز سبب می شود نه تنها با تمایز خرد و کلان ، بلکه به شیوه ای تاریخی ، بصورتی فرایندی پویا به سوی تحلیل پدیده های اجتماعی پیش رویم، (ریتزر، ص ۸۹-۴۸۷). یورگن هابرماس (J.Habermas) نیز در پی ادغام نظریه کنش در سطح خردنگر و نظریه سیستم ها در سطح کلان است . هر چند که در این راستا ، بعدها به تبع پارسنز به سوی نظریه کنش، گرایش یافته و نظریه سیستم ها را در آن قابل تقلیل و استحاله می یابد .

جامعه شناسی سیستمی در پی ساختن نظریه ها و سنخ پردازی هایی است که در مورد تمام تمدن ها قابل تطبیق باشند و در مجموع

زبان مشترکی را برای تمام چارچوب ها مشخص می سازند که در داخل آنها علوم اجتماعی می کوشند، قانون ها و سنخ شناسی های نسبی را تدوین کنند (دوورژه، ۶۲). بنظر «راپوپورت» (Rapoport) ، یک ارگانیسم زنده دارای مشخصات زیر است :

۱- هر ارگانیسم دارای ساخت است ؛ یعنی از اجزاء مرتبط تشکیل یافته است .

۲- هر ارگانیسم زنده دارای کارکرد یا عملکرد است . چنانچه ارگانیسم زنده مادی باشد ، کارکرد آن متوجه حفظ حالت زیستی است .

۳- ارگانیسم ها دائماً در حال شدن هستند . ارگانیسم های زنده بتدریج رشد می کنند ، تکامل می یابند ، می میرند و متلاشی می شوند ، ارگانیسم ها ، اعم از موجودات زنده سیستم های حیاتی ، ملت ها ، نهادهای اجتماعی و غیره ، همگی دارای ساخت ، کارکرد و تاریخ ، و یا «بودن» ، «رفتار» و «شدن» هستند . جدول نظریه ارگانیکی سیستم ها از راپوپورت در زیر ارائه می شود .

سطح سیستم ارگانیگی

ساخت (بودن)

جنبه های سیستم

(کارکرد یا رفتار)

تحول (شدن)

اجتماع

جامعه شناسی

انسان شناسی فرهنگی

جامعه شناسی

اقتصاد

تاریخ

نهاد

نظریه سازمان ها

علوم سیاسی

جامعه شناسی

تئوری شرکت ها

تاریخ

علوم سیاسی

مردم شناسی فرهنگی

گروه کوچک

روان شناسی اجتماعی

روان شناسی اجتماعی فرد

آناتومی

روان شناسی

روان شناسی رشد بیوگرافی

اندام

آناتومی

فیزیولوژی

جنین شناسی،نظریه تکامل

یاخته

یاخته شناسی

فیزیولوژی یاخته ای

شیمی زیستی جوامع انسانی از دیدگاه سیستمی، سیستم هایی باز هستند که همانند سایر سیستم های متعالی، دارای خواصی چون سلسله مراتب، نظام، قانونمندی و پویایی می باشند. سلسله مراتب در این معنا، به ارتباط میان افراد یک جامعه و کل جامعه به عنوان ساخت عمقی یک سیستم گویند . نظام سیستمی انسان و جوامع انسانی نیز از پویش و تغییر بری نیست . در واقع آنچه واقعیت دارد، تغییر و پویایی است. البته تغییر و پویش انسان ها و جوامع انسانی تصادفی نبوده، بلکه هر گونه تحولی در آن سیستم ها، نتیجه نیاز سیستم می باشد . از ویژگی های تفکر سیستمی بنا به نیازهای اجتماعی و سیستمی علم و جامعه، وحدت شناختی است؛ یعنی ایجاد علوم بین رشته ای (interdisciplinary) ؛ همچون فیزیک زیستی، شیمی حیاتی، آمار اجتماعی، شیمی و اجتماع، اقتصاد اجتماعی، اقتصاد سیاسی، جامعه شناسی پزشکی، جامعه شناسی ریاضیات، جامعه شناسی دینی و غیره .

تأثیر نگرش سیستمی در جامعه شناسی عامل وحدت بخش بوده است. در جامعه شناسی سیستمی، نظرگاه مکاتب مختلف جامعه شناسی مانند اصالت ساخت، کارکرد، تطور، تاریخ و تضاد و غیره بصورتی یکپارچه به هم پیوند می یابند و با طرد وجوه تفارق، پایه های تئوریک آن را تحکیم می بخشند. جامعه شناسی سیستمی با بهره گیری از اسلوب ها و روش های تحلیل ساختی، کارکردی ، تطورگرایی و تحلیل اسنادی – تاریخی و روش تطبیقی و غیره ، قانونمندی های عام و خاص حرکت بر پدیده های اجتماعی را کشف می کند (گلابی، ۱۸–۱۷). تجزیه و تحلیل اقتصادی باید عوامل اجتماعی، روانی و حتی اخلاقی را هم مورد توجه قرار دهد. به عبارت دیگر اقتصاددانان نیز با این نیاز روبرو شده اند که مفهوم کاملاً پیچیده مدیریت باید با توجه به فرایندهای اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرند و محتویات این مفهوم صورت بندی شود (سادوسکی، ۱۵).

در رویکرد سیستمی، نگرش های گوناگون مثل ساختار گرایی، کارکردگرایی و تاریخگرایی وجوه افتراق خود را از دست می دهند و هر یک در کالبد دانش سیستمی جایی بخصوص می یابند . البته وجود خصوصیتی مثل کل گرایی در مکتب ساختارگرایی که ارکان تفکر سیستمی است، به مراتب و هماهنگی آن مکاتب با دانش سیستمی و جای گرفتن اندیشه های فوق به گونه ای همساز و مکمل یکدیگر در چشم انداز جهان بینی سیستمی، کمک زیادی می کند .

در ارتباط با روش های عمومی معرفت علمی جدید باید از استقرا که روش استدلالی ذهن در گذار از امور جزیی به قوانین و اصول کلی است که روش قیاس که استنتاج امور جزیی از احکام کلی می باشد و همچنین از دو روش تکمیلی تجزیه و ترکیب که برای شناخت دقیق تر ، امور و پدیده ها را به عناصر و اجزاء مختلف تقسیم و سپس با تلفی و ترکیب اجزاء آن ، پدیده را به صورت یک کل بازسازی می نماید ، صحبت کرد . روش تجزیه و ترکیب به عنوان دو شیوه تفکر و دو شیوه شناخت پدیده ها از هم جدایی ناپذیر و مکمل یکدیگرند . نگرش سیستمی نیز در دانش و فلسفه علمی امروز در تعارض با نگرش تجزیه گرایی نمی باشد ، بلکه تجزیه یک سیستم به عناصر و اجزاء مختلف ، همواره باید در ارتباط با هم و به صورت کلیتی یکپارچه مورد بررسی قرار گیرند ؛ به جدای از کل (گلابی،۱۶) برای تلفیق رویکردهای جامعه شناختی جهت ایجاد یک مبانی بینشی و روش علمی و همگرا در جامعه شناسی ، باید از تقابل و دیالکتیک ابعاد دوگانه نظر و عمل یا تئوری و پراتیک سود جست . جدول زیر ترکیب پویا و همگرایی

جامع نحله های مهم جامعه شناسی را در قالب جامعه شناسی سیستمی نشان می دهد: دیالکتیک گرایی

کارکرد گرایی و ساختگرایی

برخورد سیستمی

توجه به اصل تضاد در روابط و ساخت نظام اجتماعی،

روابط تولیدی تعیین کننده نوع و تغییر ساخت اجتماعی،

تغییر و تحول رو به کمال و مارپیچ،

اصل مبارزه طبقاتی، موتور تحرکات اجتماعی،

توجه به تاریخ به عنوان پس زمینه حال و بنیان آینده،

تغییر انقلابی، طریق گذار و دگرگونی اجتماعی،

تبیین علمی- تاریخی دیالکتیک پدیده ها در تحلیل،

کل نظام اجتماعی به عنوان واحد اصلی بررسی و تبیین،

جمع گرایی مقدم بر فرگرایی،

اصالت برابری و عدالتخواهی اجتماعی،

علیت در امور اجتماعی ،چند جانبه است،

رابطه دیالکتیکی زیربنا و روبنای اجتماعی در نظام،

تأکید بر مناسبات تولیدی درساخت اجتماعی

توجه بر وفاق جمعی در ارزش های اجتماعی ،

وفاق جمعی،

اصل نو نظام اجتماعی،سکون اجتماعی،

اصل کارکردی و نسبتاً ثابت،

تعادل نسبتاً پویا برای توجیه تغییرات تدریجی،

مقتضیات و ضرورت های کارکردی در حال تمایل به انطباق با تغییرات برون زاد ،

تبیین غایی،کلید تحلیل اجتماعی،

جامعه انسانی به عنوان نظام همبسته و متشکل از اجزا،

فردگرایی مقدم بر جمع گرایی،

اصالت سودمندی و تجارت آزاد در اقتصاد،

علیت در امور اجتماعی بصورت دوجانبه،

کلان نگری در تحلیل روابط و توجه به اجزاء

تأکید بر روابط میانفردی و جزءنگری یا ساخت های ذهنی.

توافق و تضاد در یک پیوستگی باز، تعارض و وابستگی متقابل دو روی جامعه،

سکون و تغییر به عنوان اصل تز،آنتی تز،سنتز،

توافق بر تعادل پویا ناشی از تز،آنتی تز،سنتز،

توجه به ضرورت ها و مقتضیات کارکردی در فرایند تاریخ،ت

تحول تدریجی، همراه تحول انقلابی :مسیر پرنوسان،

تحلیل طولی و عرضی: زمان+مکان و علت ها و غایتها،

نظام اجتماعی متشکل از همبستگی اجزا و کل ،

واقعیت نظام اجتماعی،حاکم بر افراد جامعه و نقش فرد در فرایند،

تلفیق مناسب برابری خواهی با انگیزه های مشارکت مردمی،

روابط علی متقابل و چند جانبه،

امکان وجود چندین نظام تقریباً مجزا در کل نظام،

ترکیب مناسب مناسبات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و ...

باید منطق صوری با منطق استقرایی تلفیق شود . به عبارت دیگر با جمع قیاس و استقرا بتوان به تلفیق عینیت و ذهنیت ، کمیت و کیفیت ، نظریه و عمل ، انتزاع و انضمام ، خرد و کلان پرداخت . هر مسأله اجتماعی یا پدیده و واقعیت اجتماعی دارای ابعاد و خصایص ویژه ای است که می تواند از طریق تلفیق مذکور در یک مدل جامعه شناسی سیستمی ، به صورت جامعی مورد بررسی قرار می گیرد ، مدل زیر سعی در ارائه چنین تصویری دارد :

گرایش به یافتن قانون و نظام کلی، هماهنگ و همبافت، از سرشت خودگیتی و جهان هستی طبیعت، جامعه و ارگانیسم سرچشمه می گیرد و ذاتی ذهن آدمی و واقعیت های متقابلاً مرتبط پیرامون انسان است. هیچ دانشی نتوانسته و نمی توان از این نگرش همگرا و سیستمی بگریزد. ارائه تفسیر نگارنده در این جا از نظریه عمومی سیستمی، تلاش برای فراتر رفتن از عرصه پژوهش سیستم، به مفهوم دقیق کلمه را توجیه می کند؛ تلاشی که هدفش یافتن معنایی برای مقایسه القا و ترویج برخورد سیستمی با جریان های همزاد تفکر علمی معاصر از قبیل ساختگرایی ، کارکرگرایی و دیالکتیک گرایی در جامعه شناسی است .

*لینک: http://sociologyofiran.com منابع :

۱-ادیبی،حسین و انصاری،عبدالمعبود:

نظریه های جامعه شناسی ، نشر جامعه ، تهران ، ۵۸.

۲-ادیبی،حسین:سیری در گرایش های امروزین جامعه شناسی در امریکا، ناه علوم اجتماعی ،دوره ۲ ، شماره ۱ ، ۵۷ ،صص۶۲-۱۳۴.

۳-اسیپوف و یونچکوک : برخی از اصول نظری،مسائل و روش های تحقیق در جامعه شناسی شوروی،ترجمه نگارنده ، چاپ نشده .

۴-برتالنفی،لودویک فون : مبانی،تکامل و کاربردهای نظریه عمومی سیستم ها ، ترجمه کیومرث پریانی ، تندر ، تهران ، ۶۶.

۵-ثاقب فر،مرتضی:بن بست های جامعه شناسی ، مجله نگاه نو ، شماره ۱ ، مهر ۷۰ ، صص ۶۸-۳۴.

۶-حمید،حمید:جامعه شناسی تاریخی و روش شناسی شناخت جامعه ، در مجموعه اندیشه های بزرگ فلسفی ، نشر شرق ، ۵۶ ، صص ۵۷-۲۴۹.

۷-دوورژه ، موریس: روش های علوم اجتماعی ، ترجمه خسرو اسدی ، امیرکبیر، تهران ،۶۲.

۸-سادوسکی ،بلاوبرگ ویودین:نظریه سیستم ها،مسائل فلسفی و روش شناختی،ترجمه کیومرث پریانی،تندر،تهران،۶۱.

۹-شیبانی،ثریا:مکتب اصالت ساخت،نامه علوم اجتماعی،دوره ۱،شماره۲،زمستان۴۷،صص۳۹-۲۸.

۱۰-طایفی،علی:تعهد علمی و عملی جامعه شناسی؛علم و اخلاق در تحقیقات اجتماعی،مجله رونق،شماره ۱۴و۱۵،ص۴۰-۳۷.

۱۱–عبداللهی،محمد:جزوه روش های تحقیق در علوم اجتماعی،دنشکده علوم اجتماعی،دانشگاه علامه طباطبایی،تهران۶۷.

۱۲–فرشاد،مهدی: نگرش سیستمی ،امیر کبیر،تهران،۶۲.

۱۳–فرهانی اسلامی،محمدرضا:جامعه شناسی علمی و پویه تاریخ،فروردین ،تهران ۶۰.

۱۴–کامرانی ،ح و نوریان،ع: نقدی بر جامعه شناسی،ترجمه و اقتباس،زوار،تهران ۵۲.

۱۵–گلابی،سیاوش:توسعه منابع انسانی ایران؛جامعه شناسی توسعه ایران،؛نشر فردوس،تهران۶۹.

۱۶–لازارسفلد،پل:بینش ها و گرایش های عمده در جامعه شناسی معاصر،ترجمه غلامعباس توسلی،امیر کبیر،تهران ۷۰.

۱۷–نظامی،اسعد:تالکوت پارسنز،تئوری ساز درمان ناپذیر،نامه علوم اجتماعی ،دوره۱،شماره۴،تیر۵۳،صص۱۱۶،۲۳.

۱۸–وثوقی،منصور:فونکسیونالیسم و تغییر اجتماعی،نامه علوم اجتماعی،جلد دوم،شماره۶۹،۱.

استدلال نظری درجامعه شناسی مدیریت

مدیریت کارآمد؛ استدلال نظری در جامعه شناسی مدیریت

Management sociology

نوشته: آندره اسپایسر اِستِفن بوهِم – امترجم: کبری جعفری

چکیده :

چگونه گروه‌ها در برابر گفتمان به‌ظاهر جهان شمول مدیریت مقاومت می‌کنند؟ با ردّ نظریات جاری به‌صورت تخصیص وجه مجدد یا سیاست خُرد، ما این‌گونه استدلال می‌کنیم که ایستادگی ممکن است به‌عنوان حرکت‌های اجتماعی پنداشته شود.

ما چهار حرکت ایستادگی اصلی را مشخص می‌کنیم که با مدیریت سر و کار دارند: اتحادیه‌ها، ناهنجاری سازمانی، حرکت‌های مردمی، و سازمان‌های جنبش مردمی. ما استدلال می‌کنیم که این اشکال ایستادگی از نظر موقعیت (جامعه مردمی یا کارگاه)، و استراتژی (سیاسی یا مادون سیاسی)، متغیر هستند. ما ارتباطات داخلی احتمالی بین این حالت‌های مختلف ایستادگی را به‌صورت نمودار ارائه دادیم و جزئیات کاملی از نحوه برقراری این ارتباطات داخلی را بیان کرده‌ایم. با انجام این‌کار، تحقیق چارچوبی را برای درک اشکال متعدد حرکت‌های ایستادگی که به‌دنبال از هم گسیختن گفتمان برتری مدیریت می‌باشد ارائه می‌نماید.کلمات کلیدی:

ایستادگی. جنبش‌های اجتماعی. اجتماع مردمی. گفتمان. برتری. مدیریت.مقدمهبیشتر مباحثات در برابر مدیریت تصویری نسبتاً مزورانه ارائه مین‌مایـد (برای مثال پارکر ۲۰۰۲: گِری ۲۰۰۴)، طبق این انتقادات، مدیریت زبان موذیانه‌ای دارد که از زبان چوبی کارگذاران در هر بخش جامعه تراوش میکند. مدیریت بظاهر نوعی نوسخنی اُورولِ است که ذهن را تیره میکند، زبان را میبندد و جسم را محکم به کارگاههایمان میبندد. طبق نظر منتقدین، جریان مدیریت یکسری از زبانها و کارهائی است که بواسطه اشکال قاعده مند دانش توسعه یافته است و دنیائی میسازد که تحت کنترل مدیر و تکنولوژی مدیریت است (پارکر ۲۰۰۲: ص ۱ – ۱۶). جریان مدیریت خود را به روشهای مختلف بیان مینماید و از کتابهای خودآموز گرفته تا سیاستهای «نوساز» دولت توسعه یافته است. تاثیر روزافزون مدیریت توسط تحلیل گران عرصه رو به رشد تحلیل گفتمان سازمانی مستندسازی شده است (ر.ک. به گرانت و همکاران ۲۰۰۴).علیرغم دسترسی بظاهر بدون محدودیت مدیریت، نوشتارهای رو به رشد در مورد ایستادگی بما خاطر نشان میکند که مدیریت ممکن است بدین سان پر طرفدار و مقاومت ناپذیر باشد. این اثر نشان داده است که گفتمان مدیریت از سوی گروهی از تمرد کنندگان تحت فشار قرار گرفته است که شامل کارکنان ناراضی بخش دولتی (توماس و دیویس ۲۰۰۵)، اعضای اتحادیه ها

(هایمن ۱۹۷۳)، فعالان سهامدار (دیویس و تامپسن ۱۹۹۴)، گروههای فشار حافظ محیط زیست (لونسبری ۲۰۰۱)، و جنبشهای مردمی (دیویس و همکاران ۲۰۰۵) میباشد. آنچه که در مورد این تلاشها قابل توجه میباشد اینست که آنها اشکال بسیار متفاوتی از هم دارند. در این نوشتار ما میخواهیم به این اشکال متنوع ایستادگی با پرسیدن این سئوال که: چگونه ما این اشکال چندگانه ایستادگی را در برابر گفتمانهای مدیریت درمی یابیم؟ پی ببریم.بمنظور پی بردن به اشکال چندگانه ایستادگی، ما به سراغ نوشتجات عمیق و غنی در این زمینه خواهیم رفت. ما استدلال خواهیم کرد که هم نظریه فرایند کار (LPT) (برای مثال بریورمن ۱۹۷۴: آکروید و تامپسون ۱۹۹۹) و هم مطالعات کارگاهی فوکولدین (برای مثال نایتس و مک کِیب ۲۰۰۰) نشان میدهند که چطور با گفتمانهای مدیریت در موقعیتهای مختلف کار مقاومت میکنند (برای مثال آکروید و تامپسون ۱۹۹۹: نایتس و ویلموت ۱۹۸۹). آنچه که این مطالعات برای ما مشخص نمیکنند این موضوع میباشد که چگونه گفتمانهای مدیریت در مجموع در خارج از محلهای کار مورد سئوال قرار میگیرند. با ساخته شدن بر پایه نظریات سیاسی ارنستو لاک لائو و چانتال موفه (۱۹۸۵، ۲۰۰۱)، ما استدلال میکنیم که گفتمانهای مدیریتی هدف تلاشهای جمعی میباشد که ممکن است آنرا جنبشهای مردمی بپندارند. ما اثبات میکنیم که این جنبشها در جوامع و نیز کارگاهها روی میدهند. این بدان معنی است که بجای بهره مندی از یک نوع جنبش مقاومت، لازم است در نظر بگیریم که چگونه با گفتمانهای مدیریت بوسیله جنبشهای چندگانه در هم کارگاهها و هم جامعه مقاومت میکنند. برای انجام اینکار ما یک نظریه مقاومت چند وجهی برای گفتمان مدیریت مطرح میکنیم. این بما امکان میدهد تا، نخست، انواع گوناگون جنبشها را مشخص بنمائیم که مقاومت در برابر گفتمان مدیریت را میطلبد، ثانیاً، مشخصات این جنبشها را تجزیه و تحلیل نموده، و ثالثاً، شرایطی که در آن بروز میکنند را بررسی نمائیم. بعلاوه، ما استدلال میکنیم که اکثر تلاشهای جمعی در برابر مدیریت یک تعداد جنبشهای مردمی گوناگون را در یک آن درگیر مینماید. با بررسی بیشتر ارتباطات موجود بین انواع مختلف جنبشها، ما در نظر داریم نشان دهیم که چگونه در برابر مدیریت بواسطه تغییر پیوستگی گفتمانهای خلاف مدیریتی که بوسیله انواع مختلف جنبشهای ضد سلطه بیان میشوند ایستادگی میکنند.ایستادگی در مطالعات مدیریت و سازمانایستادگی بصورت تصاحب مجددنظریه فرایند کار (LPT) یکی از مسائل خوب مطرح شده را اینگونه مشخص میکند که چگونه مردم در برابر مدیریت ایستادگی میکنند (جرمایر، نایتس و نورد ۱۹۹۴: نایتس و ویلموت ۱۹۹۰). بدنبال مارکس (۱۹۷۶) و بریورمن (۱۹۷۴)، نظریه پردازان فرایند کار مقاومتی را مشاهده میکنند که بصورت پاسخ رفتاری به صاحبان قدرت نمیباشد (مقایسه کنید با داهل ۱۹۵۷)، بلکه بصورت بیان ساختاری مخالفتهایی بین سرمایه و کار بعنوان طبقات اصلی که روابط سرمایه داری را نشان میدهد میباشد. بنظر نظریه پردازان فرایند کار، جایگاه اولیه برای ابراز مخالفتها کارگاههای سرمایه داران میباشد مخصوصا به این علت که این جائی است که سرمایه و کار از نظر ساختاری بهم پیوند خورده و تلاش قدرتمندانه ای در برابر منابع اقتصادی میباشند (برای مثال آکروید و تامپسون ۱۹۹۹: تامپسون ۱۹۹۰: تامپسون و آکروید ۱۹۹۵: تامپسون و اشمیت ۲۰۰۱). هدف از ایستادگی در برابر مدیریت در کارگاهها تصاحب مجدد «کالاهای» حیاتی است که فرایند کار بصورت نظام مند از کارگر گرفته است، بعنوان مثال وقت، نیروی کار، محصولات، و احساس شخصیت افراد (آکروید و تامپسون ۱۹۹۹).شاید اشکال قابل توجه تر تصاحب مجدد که توسط نظریه فرایند کار مشخص شده اند مخالفتهای افراد با دگرگونی های فنی و صنعتی (تامپسون ۱۹۶۷)، تشکیلات اتحادیه های صنفی (کول ۱۹۱۷)، و مهمتر از همه، جنبش اتحادیه کارگری میباشند. فهرست زیادی از استراتژیهای ایستادگی سازماندهی شده کارگاهها از بطن جنبش اتحادیه ها بوجود آمد: برای مثال، اعتصاب کارگاهها که از مناقشات صنعتی شدید الحن و دراز مدت گرفته تا بر زمین انداختن نمادین و گسترده وسایل کار (هایمن ۱۹۷۳)، مذاکرات و سودا با نمایندگان سرمایه داران بر سر مفاد و شرایط استخدام، مداخله در مسائل سیاسی کشور، و «شورش آگاهانه» میباشد. در راستای این فهرست رسمی از ایستادگی متحدالشکل، حملات کلی استراتژیهای غیر رسمی ولی با سازماندهی بالای مبارزات کارگران میباشد که شامل اعتصابات غیر مجاز

(گولدنر ۱۹۵۴)، «آرام کـار کردن کـارگران به نشـانه اعتراض» و «پایبنـدی به ضوابط و مقررات کار برای کُنـد کردن رونـد کار به نشـانه اعتراض» میباشـند. علیرغم نزول نسبی در قـدرت اتحـادیه هـا در دهه ۱۹۸۰ (دیسـنی و همکاران ۱۹۹۵، والِراِشـتاین و وِستِرن ۲۰۰۰)، اتحادیه ها نقش مهم خود را در کارگاهها ادامه دادند. بعلاوه، اشکال جدیدی از سازمان اتحادیه کارگری اخیراً ظهور یافته اند، از قبیل تشکیلات اتحادیه فراملّی (مُونک ۲۰۰۰)، تشکیلات اتحادیه «جامعه» یا «جنبش مردمی» (کلاوسون و کلاوسون ۱۹۹۹)، و تشکیلات اتحادیه متصل به اینترنت (کارتر و همکاران ۲۰۰۳). این نوآوریها بما یادآور میشود که سیاستهای اتحادیه ها از منسوخ شـدن مصون میباشـند. بر عکس، سازمـان اتحـادیه ها بصورت پیوسـته تغییر کرده و جایگزین میشود و لـذا بعنوان روش مهمی برای ایسـتادگی در برابر استیلای مدیریت باقی میماند. همچنین نظریه فرایند کار به کرات بسـیاری از حالتهای تصاحب مجدد با عمومیت کمتری در کارگاهها را شاهـد بوده است. اینها شامل شـیوه های غیررسـمی از قبیل «وقت موز» (رُوی ۱۹۵۸)، انحراف از قانون نظام منـد و هماهنگ (بنزمن و گِروِر ۱۹۶۳)، و شـیوه های «سر در آوردن» (بوراوی ۱۹۷۹) میباشـد. در مطالعه جامع آنها از این موضوع، آکرویـد و تامپسون (۱۹۹۹) اسـتدلال میکننـد که فعالیتهـای ایسـتادگی غیررسـمی در کارگاهها – که آنها نام آنرا «ناهنجاری رفتار سازمـانی» نامیـده انـد – شامل یکسـری از انواع استراتژی های تصاحـب مجـدد میباشـد: تلاشـهائی برای تصاحب کردن مجـدد وقت بوسـیله فعالیتهـائی از قبیل اتلاف وقت (دیتون ۱۹۷۲)، تصاحب کردن مجـدد کار بوسـیله فعالیتهائی از قبیل کارشـکنی و خرابکاری عمـدی (برآون ۱۹۷۷)، تصـاحب کردن مجـدد محصول بوسـیله فعالیتهـائی از قبیـل دزدی (مارس ۱۹۸۲)، و تصاحب کردن مجـدد هویت کارگران بوسـیله فعالیتهائی از قبیل استفاده از شوخی که بسوی مدیریت هدایت میشوند (تیلور و بِین ۲۰۰۲). این ادبیات غنی بما یادآور میشود که کارگران نه تنها نارضایتی خود را بوسـیله ابزار رسـمی از قبیل تشکیلات اتحادیه ها ابراز میدارند، بلکه بوسیله ابزاری که عمـدتا غیررسـمی میباشـند و مسـتقیماً در انظار عمومی بیان نمیشود با اسـتقرار مدیریت مقابله میکنند.ایسـتادگی بصورت سیـاست خُردشـیوه هـای ایسـتادگی روزمره و غیررسـمی کـانون توجه بـدنه کـار انجـام یافته توسط خواننـدگان مورّخ نامی، مایکل فوکالت شده است (برای مثال، نایتس و مَک کِیب ۲۰۰۰، ۲۰۰۳، بال و ویلسون ۲۰۰۰، دولین ۲۰۰۲، توماس و دیویس ۲۰۰۵). بنظر فوکـالت (برای مثـال ۱۹۷۰، ۱۹۹۱)، واقعیـت اجتمـاعی از درون یکسـری انضـباط، شـیوه هـای خُرد روزمره که بـالغ بر گفتمانهـای قدرتمنـدانه نهادی سازنـده ذهنیت های مـدرن از قبیل کارگران، زنـدانیان و بیماران ایجاد میشود. این ذهنیت ها بواسـطه فرایندهای پیچیـده قـدرت، دانش و پایـداری حاصـل میشود. با نظر فوکالت، تاکیـد از تحلیل قـدرت و ایسـتادگی بر پایه طبقات ساختاری، که کانون توجه بسـیاری از تحلیلگران فراینـد کار از جمله بریورمن (۱۹۷۴) هسـتند، به پویائی اسـتدلالی سازنده ذهنیت ها و پیچیدگی های معرفت شـناسانه و اخلاقی تبـدیل میشود. لذا، پاسخ فوکالت به نظریه سـنتی فرایند کار تاکید بر گسترش ادراک مان از سازمان قـدرت و ایسـتادگی مـاوراء افکـار باریـک بینانه مخالفت های طبقه اقتصادی در کارگاهها میباشـد. طبق روش فوکالت، ایسـتادگی شامل «خرده سیـاست» غیررسمی میباشد که میتوان بصورت «فرایند دائمی انطباق، براندازی و باز آفرینی گفتمانهای حاکم» پنداشت که بصورت «اعتراضـات فردی روی داده، عملکرد خو آنها را منعکس نموده، و تناقضات و کشمکشـها را شـناخته و با انجام اینکار، معناها و ادراکات تغییر میپابـد» (توماس و دیویس ۲۰۰۵: ص ۶۸۷).گروه رو به رشد با شوق و ذوق پویائی خُرد سـیاست را کشـف کرده انـد که از این طریق کارکنان با موقعیت های اعمال شده مدیریتی مقابله میکنند. این اساساً شامل کشـفیات ژرف پیچیدگیهای سیاستهای مشخص در درون و اطراف کارگاهها میباشد (توماس، میلز و میلز ۲۰۰۴). این شامل ملاحظاتی است که چگونه کارکنان با اسـتعمار ذهنیت بوسیله ردّ بیـدرنگ هویت مدیریتی، پذیرش ساختگی یا مذاکرات واقع بینانه (نایتس و مَک کِیب ۲۰۰۰: ۲۰۰۳: بـال و ویلسون ۲۰۰۰، دولین ۲۰۰۲: تومـاس و دیویس ۲۰۰۵)، مـذاکرات بین مردان (کولینسون ۱۹۹۲، ۲۰۰۳) و بیـان نارضایتی از طریق بدبینی و دلسردی (وایتل ۲۰۰۵) مقابله میکنند. بطور خلاصه، شـخص میتواند استدلال کند که سازمان فوکالتی و نویسندگان مدیریت علاقه مند به گسترش مسئله ایستادگی تا فراتر از مفاهیم محدود روابط اقتصادی و کشف خُرد سیاستهای انتقال ذهنیت ها و

هویتها در سازمانها هستند.ایستادگی بصورت جنبش اجتماعیروش های فوکالت یکسری از اشکال ایستادگی " سیاست خُرد "در کارگاهها را ارائه مینماید. با وجود این، با تمرکز بر روی مبارزات متعدد در خصوص تشکیل" موقعیت های سوژه، "مطالعات "سیاست خُرد "اغلب بر روی افراد یا در مبارزات گروههای کوچک، با هزینه مبارزات گسترده تر دسته جمعی تمرکز داشته است (گانِش و همکاران ۲۰۰۵). این بدان معنی است که سازمان فوکالتی و استادان مدیریت اغلب نتوانسته اند جنبشهای گروهی ایستادگی را ثبت و تصور نمایند از قبیل جنبشهای طرفدار محیط زیست، جنبشهای طرفدار حقوق زنان، جنبشهای طرفدار حقوق بشر و ضد نژاد پرستی، و حتی اتحادیه های کارگران کارگاهها. نتیجه این است که روشهای فوکالت قادرند مطالب زیادی در مورد مبارزات خاص سیاست خرد کارگاهها بما بگویند، ولی اغلب از پله های مبارزات گروهی در برابر گفتمان مدیریت در سطح گسترده تری از جامعه بالا رفته اند (رید ۱۹۹۷، کونتو ۲۰۰۲، بوهم ۲۰۰۶).بمنظور ثبت این مبارزات گروهی با این مقیاس گسترده در مورد گفتمان مدیریت، ما به چارچوب تحلیلی ارائه شده توسط لاک لائو و موفه (۱۹۸۵) روی می آوریم. در نظر آنها، مکان ایستادگی در زندگی روزمره سازمانی سیاست خرد نیست: بلکه، ایستادگی در ارتباط با گفتمانهای برتری روی میدهد. آنها برتری را بعنوان «تنها قدرت موجود در تشکیلات منسجم اجتماعی» تعریف میکنند (لاک لائو و موفه ۱۹۸۵: ص ۷). این زمانی حاصل میشود که «یک قدرت خاص اجتماعی حضور کُلیّتی را که اساساً مقایسه ناپذیر با آن میباشد فرض میکنند» (لاک لائو و موفه ۲۰۰۱: ص ۱۰ پیشگفتمان، تاکید در اصل). این بدان معنی است که قدرت و ایستادگی نه تنها بصورت حوادث خاص خُرد سیاسی عینیت ندارد، بلکه، آنها بعنوان بخشی از گفتمانهای گسترده برتری طلبی بیان میشوند.اولین نقطه مهم در اینجا اینست که برتری با ابراز و بیان موضوع درگیر است. یعنی برتری زمانی برقرار میشود که گفتمان واحد بجای کل تلقی میشود. این تنها زمانی میتواند باشد که زنجیره معادل بین انواع مختلف گفتمانها تشکیل میشود (لاک لائو و موفه ۱۹۸۵: ۱۳۰). نتیجه اینست که گفتمان برتر یا مستولی ایجاد میشود که در مرکز منحنی گستره پیچیده ای از روابط اجتماعی ظاهر میشود. دومین نقطه مهم اینست که برتری مستلزم مبارزه است. اگر به تعریف لاک لائو و موفه برگردیم، متوجه میشویم که گفتمان برتر همیشه در کل غیر قابل بیان میماند. این بدین علت است که نمیتواند کاملا-تبیین شده و اجتماع را بصورت کلیت توضیح میدهد. نتیجه اینست که هر گفتمان برتر ضرورتاً ناقص میباشد(همان: ۱۱۱).این به معنای هر شکل از برتری می باشد. این ناقص و ناکافی بودن برتری گفتمانی به معنای آن است که ایستادگی همیشه در درون رژیم مستبد نفوذ می کند. نکته آخر این است که مبارزه برتر توسط جنبش‌های اجتماعی صورت می گیرند. یعنی جنبش‌های اجتماعی عاملان اصلی هستند که بیان اعتراض را بین آنچه که مبارزات آشکار می باشند می دمد، برای مثال جنبش اتحادیه صنفی قرون ۱۸ و ۱۹ توانست مسائل گروه های مختلف شغلی از قبیل درودگران و معدنچیان را بیان نماید، طوری که آنها خود را بخشی از گروه واحد طبقه کارگر ببینند(تامپسون، ۱۹۶۷).نقطه نظرات لاک لائو و موفه در خصوص برتری بخصوص برای درک قدرت خاص مدیریت مفید واقع می شود. طبق نظر پارکر گفتمان مدیریت امروز به عنوان تکنولوژی کنترل تلقی شده و الگوی برتر سازمان می باشد(۲۰۰۲؛۱۸۴) یعنی گفتمان مدیریت واحد با یک سری از گفتمانهای قابل ملاحظه دیگر مرتبط بیان می شود که از طبابت گرفته تا مدیریت حکومت های دولتی. نتیجه این است که این گفتمان خاص کلیَت برتر تلقی می شود و زبان واحد شده است که همه چیز را قطعاً توضیح می دهد. علی رغم کلیَت گفتمان مدیریت هنوز مبارزات برتری جویانه ادامه دارد یعنی اتحاد گفتمان مدیریت تنها جزئی می باشد به این علت که برتری مدیریت همیشه شکننده بوده و در معرض ایستادگی می باشد. این مقاومت به این علت روی می دهد که جنبش‌های اجتماعی پیوسته سعی در بیان و توسعه زنجیره های برابری در بین مبارزات مختلف می باشند(ویلموت،۲۰۰۵؛۷۷۲) تا اتحاد گفتمان مدیریت دچار چالش شود.ما با نکته نظر ویلموت موافق هستیم که لاک لائو و موفه(۲۰۰۱،۱۹۸۵) روش های نوین از ایستادگی قابل فهم به عنوان جنبش اجتماعی گشوده است با وجود این آنچه که در تحلیل ویلموت (۲۰۰۵)وجود ندارد چارچوبی برای درک دقیق از اینکه چگونه این جنبش‌های اجتماعی

عمل می کنند می باشد و تنوع گسترده اشکالی که در تمام اقشار جامعه شکل می گیرد به منظور محیا نمودن درک دقیق از تلاش این جنبش‌های اجتماعی برای درگیر شدن در مبارزات در برابر مدیریت، ما به نظریه جنبش اجتماعی مراجعه می کنیم، ما استدلال خواهیم کرد که این روش درک کاملی از فرایندهای مختلف درگیر در سازمان دهی مبارزه در اختیار ما قرار خواهد داد.شاید مهم تر از همه نظریه جنبش اجتماعی ما را هوشیار سازد ــ به عنوان ستادان مدیریت و سازمان ــ تا به این نکته برسیم که مقاومت و مبارزه در برابر گفتمان میدیرت می تواند بیانیه های مختلف در طبقات مختلف زندگی اجتماعی داشته باشد.جنبش‌های اجتماعی لاک لائو و موفه(۲۰۰۱،۱۹۸۵)پیشنهاد می کنند که جنبش‌های اجتماعی عامل اصلی ایستادگی می باشد،آنچه که آنها انجام نمی دهند دقیقاً به این موضوع برمی گردد که جنبش‌های اجتماعی چگونه مبارزات برتری را سازمان دهی می کنند. به منظور تفکر در چگونگی برقراری ارتباطات برتری ما به نظریه جنبش اجتماعی برمی گردیم(ر.ک. برای مثال دیویس و همکاران،۲۰۰۵؛ مک آدام و همکاران،۱۹۹۶؛ زالت و مک کارتی،۱۹۸۷؛ زالت و برگر،۱۹۷۸؛ و زالت،۲۰۰۵)جنبش اجتماعی به این صورت تعریف می شود که چالش های گروهی مردم با اهداف مشترک در ارتباط متقابل با نخبگان صاحب نظران و افراد ذی صلاح می باشد(تارو، ۱۹۹۴:ص.۳و۴). از این تعریف می توانیم یک سر از مشخصات منحصر به فرد را تشخیص دهیم ابتدا آن روی چالش های گروهی متمرکز است که بر گروه های نسبتاً منسجم مردم دلالت دارد. این در مقابل روش های سیاست خرد می باشد که تمایل دارد روی اشکال ایستادگی افراد از قبیل درک موقعیت افراد تمرکز می کند. دوم آن روی این موضوع تمرکز می کند که چگونه این گروه ها با حس هدف مشترک و انسجام در کنار یکدیگر هستند و این با روش سیاست خرد متناقض است که اساساً در مورد هدف مشترک و حس انسجام یا آنچه که لاک لائو و موفه زنجیره های برابری می نامند چشم خود را بسته است نهایتاً نظریه جنبش اجتماعی توجه ما را به این نکته جلب می کند که چگونه ایستادگی ممکن است با گروه های برتر از قبیل نخبگان مدیریت درگیر می شود این مغایر با روشهای سیاست خرد است که اساساً ایستادگی را به صورت رخداد و اشکال خیلی خاص درگیری می بیند با بررسی الگوهای تقابل ما متوجه می شویم که چگونه ایستادگی ممکن است شامل مناقشات در جریان و گروهی به جای اعتراضات کوتاه و مناقشات سیاست خرد باشد، به طور خلاصه نظریه جنبش اجتماعی روشی برای ما فراهم می سازد تا مبارزات را با گفتمانهای مدیریت بفهمیم که گروهی بوده و به صورت منسجم در کنار هم هستند و در طی زمان و مکان به دست می آیند.همان گونه که لاک لائو و موفه اشاره می کنند جنبش‌های اجتماعی ابزارهای حیاتی برای چالش گفتمانهای برتری مثل مدیریت هستند در واقع در نظر آنها این جنبش‌های اجتماعی هستند که محرک های اصلی در برتری یافتن ماهیت شکننده استیلا و برتری هستند با وجود این تمامی جنبش‌های اجتماعی شبیه هم نیستند و تفاوت های مهم در چگونگی درگیری جنبش‌های اجتماعی با مبارزات برتری جویانه وجود دارد. در آنچه که در پی می آید ما استدلال خواهیم کرد که جنبش‌های اجتماعی عمدتاً در استراتژی و نیز در موقعیت زمانی متفاوت هستند(رجوع کنید نمودار اول). با بیان این مشخصات ما قادر هسیتم چهار نوع ایده آل از جنبش‌های اجتماعی را مشخص کنیم که ممکن است با گفتمانهای مدیریت مناقشه دشاته باشد.استراتژیاولین نکته مهم تفاوت بین جنبش‌های اجتماعی مختلف استراتژی به کار رفته می باشد. به وسیله کارهای بوم شناسی جیمز اسکات مردم شناس، دو نوع استراتژی اصلی را مشخص می کند که جنبش‌های اجتماعی را تجهیز می کنند. استراتژی اول سیاست اداری است که شامل تمامی اشکال باز مقاومت می باشد(اسکات،۱۹۸:۱۹۹۰)استراتژی سیاسی شامل مناقشات و درگیری های نسبتاً باز می باشد و اغلب در اوج نخبگان(برای مثال قضات، سیاست مداران، انقلابیون، و رؤسای سیاسی)و اسناد مکتوب(برای مثال منشور، بیانیه، حوادث اخبار، کیفرخواست)و کارهای اجتماعی می باشد(اسکات،۲۰۰:۱۹۹۰) در ارتباط با مدیریت این ممکن است شکل باز از این باشد که سازمان‌ها چگونه عمل می کنند و اساساً در برگیرنده کارگذاران نخبه شامل کارکنان اتحادیه ها سازمان‌های جنبش اجتماعی و پرسنل مدیریت می باشند. این استراتژی بستگی به حالت های سلسله مراتب سازمان دارد و به این علت است که دنیای سیاست تشکیل شده از کانال

های اداری از قبیل بوروکراسی، ارتباطات و رؤسا.اساساً وقتی جنبشی از استراتژی سیاسی پیروی می کند در سازمان جنبش اجتماعی شکل می گیرد و این سازمان پیچیدهه یا رسمی است که اهداف خود را با رجحان جنبش اجتماعی یا ضد جنبش تعریف می کند و سعی در رسیدن به این اهداف دارد(مک کارتی و زالت،۱۹۸۷؛ص.۲۰) سازمان‌های جنبش اجتماعی اساساً سازمان‌های رسمی و نیمه سلسله ای هستند که روش کار و عملکرد و نظام های اداری رسمی دارند و بر اساس قانون هستند.مثل سایر سازمان‌ها سازمان‌های جنبش اجتماعی تمایل دارند در سیاست اجتماعی یا دولتی درگیر شوند. هدف اصلی یک سازمان جنبش اجتماعی بیان مسایل متعدد جنبش اجتماعی با یک صدای واحد در جو عمومی می باشد.حوزه گسترده ای از این سازمان‌ها وجود دارد و شامل اتحادیه های کارگری که برای حقوق کارمندان مبارزه می کنند(سلز کایل و همکاران،۲۰۰۳) سازمان‌های مدافع محیط زیست که با عملکرد سازمان در آلودگی محیط زیست مبارزه می کنند(لونس بری،۲۰۰۱)، سازمان‌های درگیر با بازارهای اگوپولیستی (هنزمانس،۲۰۰۳) که با نزول در خدمات عمومی سازمان‌های بخش دولتی مبارزه می کنند(اسپایسر و فلمینگ، در دست تهیه) و شمای تجارت خود را عرضه می کنند(جافی و همکاران،۲۰۰۴).جنبش‌های اجتماعی اساساً استراتژی سیاسی به چند دلیل برمی گزینند، ارگ جنبش اجتماعی عضویت زیادی داشته باشد احتمالاض از استراتژی استفاده از ابزارهای رسمی و سیاسی پیروی می کند به این علت که هماهنگی بین گروه های معترض از طریق مکانیزم های کوچک از جمله رهبری غیر رسمی یا تصمیم گیری های گروهی یا غیر ممکن است(میشلز،۱۹۶۲) ما باید توجه کنیم که استثناهای خیلی مهمی در این مورد هست، از قبیل لجتماعات بزرگ که با یک مسئله خاص شروع می شود با وجود این این گروه های بزرگ اساساً قادر به حایت از خود در برابر حوادث اعتراض آمیز نیستند(کانتی،۱۹۶۲)، مشخصات جنبش‌های اجتماعی همچنین حائز اهمیت هستند، زمینه یک سری از سازمان‌هایی هستند که منطقه خاصی از زندگی اجتماعی به وجود می آورند، تأمین کنندگان کلیدی، منابع اصلی و مصرف کنندگان محصول ... و دیگر سازمان‌ها که خدمات و محصولات مشابه ارائه می کنند(دیماگیو و پابل،۱۹۸۳:۱۴۸)اگر جنبش اجتماعی در زمینه نسبتاً ثابتی عمل کند پس از استراتژی سیاسی رسمی تری اقتباس کرده اند به این علت که وقتی زمینه ای نسبتاً فراهم آمد عاملان برتر قادر خواهند بود اطمینان حاصل کنند که تعاریف آنها از کنترل و نظم به عنوان قانون پذیرفته شده است(فلیگ اشتاین،۱۹۹۶) زمانی که تعریف کنترل پذیرفته شد پس سازمان‌ها شروع می کنند به نشان دادن درجات رضایت مندی با یکدیگر(دیماگیو و پاول،۱۹۸۳)از این رو نیازهای جنبش‌های اجتماعی به صورت مؤسسات رسمی در آمدند نتیجه این شد که آنچه که زمانی گروه های جنبش اجتماعی ناهماهنگ در قبال سازمان‌های جنبش اجتماعی سازمان یافته رسمی با سلسله مراتب که از استراتژی سیاسی پیروی می کند می باشند.بالاخره ساختارهای سیاسی نقش مهمی در شکل دهی به استراتژی بازی می کنند که جنبش اجتماعی از آن استراتژی استفاده می کند. ساختارهای فرصت دائمی ولی ضرورتاً رسمی نیستند و ابعاد جنبش سیاسی را نشان می دهند که کار گروهی مردم با تأثر گذاری بر انتظارات آنها از شکست یا موفقیت را ارائه م ینمایند(تارو،۱۹۹۴:۱۸۵) اگر جنبش اجتماعی با ساختار فرصت سیاسی روبرو شود پس به احتمال بیشتر استراتژی سیاسی اتخاذ می کند، ساختار فرصت ساختاری است که دسترسی نسبتاض آزاد در آن وجود دارد و اعتلاف های سیاسی نسبتاً بی ثبات هستند و گروه های نخبه در درسترس می باشند و جامعه ظرفیت نسبتاً کمی دارد(مک آدام،۱۹۹۶:۲۷) در مواردی که ساختار فرصت وجود دارد تلاش دسته جمعی برای چالش کارگزاران به صورت موفق پنداشته می شود به منظور کسب فرصت موفقیت عمومی به احتمال زیاد چالش سازمان یافته تری در برابر گروه های سلطه طلب نشان خواهند داد برای انجام این کار نظریه جنبش اجتماعی نشان داده است که آنها احتمالاً استراتژی سیاسی اتخاذ می کنند. خلاصه جنبش اجتماعی به احتمال بیشتر استراتژی های سیاسی اتخاذ می کنند وقتی که از نظر اندازه بزرگ بوده و در عرصه ثابت عمل می کنند و با ساختار فرصت مواجه هستند.استراتژی دوم، که گروه های مقاومت ممکن است اتخاذ کنند سیاست مادون است. که شامل تلاش های سازمان یافته برای کشمکش با برتری مدیریت می باشد، یعنی رأس

رهبری غیر رسـمی و غیر خبرگان از مذاکرات و گفتمان شـفاهی و ایسـتادگی می باشد(اسـکات،۲۰۰:۱۹۹۰) چنین استراتژی شکل تلاش هـای مسـتقیم و غیر سلسـله ای توسـط فعالاـن برای بازسازی روابط اجتماعی و احقاق حقوق شان می باشـد. فشار روی عمل مسـتقیم است که در بین سازمان‌هـای رسـمی همـاهنگی ایجاد نشـده است و فعالانه از درگیر شـدن با مراکز قـدرت رسـمی از قبیل سلسـله های دولتی یا ایالتی ممانعت می ورزد، در عوض، وقتی کارگزاران استراتژی سـیاست مادون را اتخاذ می کنند آنها به دنبال احقاق حقوق هسـتند. وقتی جنبش اجتماعی سیاست مادون سـیاست را اتخاذ می کند اغلب از ساختارهای رسمی تر سازمان جنبش اجتماعی اجتناب می کنـد و شـکل غیر ساختاری به خود می گیرد که در روش های خیلی غیر رسـمی هماهنگی شـده است. در دل ایـن جنبش‌هـا تلاشـی برای ایجـاد دسـته جمعی و تجربه هـویت هـای متعـدد جنبه هـای اقتصـاد نمـادین و نـوآوری فرهنگی وجـود دارند(ملوچی،۱۹۸۹و۱۹۹۶)در نتیجه جنبش اجتمـاعی سـیاست مـادون اساسـاً درگیر مبـارزاتی برای شـناخت فرهنگی و عـدالت می باشـد که شامل مسائل اقتصادی، نژادی، محیط زیست و غیره می باشـد. همچنین جنبش‌های اجتماعی تمایل دارنـد تا از حالت های رسـمی سلسـله مراتبی سازماندهی دوری کنند و از ساختارهای شبکه ای در سطح محل که منابع تجهیز آنها را دارد(اسکات،۱۹۹۰؛ ۱۹) ایـن به معنی این است که جنبش‌هـای اجتمـاعی اغلب داراری شـاخصه ضـد گرایش هدفمنـد می باشـند(کراس لی،۲۰۰۲) لذا جنبش‌هـای اجتمـاعی اغلب دارای گرایشـات ضـد ساختـاری هسـتند و از حوزه هـای سیاسـی مـدرن گریزان هسـتند(بلاگ،۱۹۹۸) بالاـخره جنبش‌های اجتماعی از چالش دسـتگاه دولت با عملیات های ریز دنباله روی می کنـد(بلاگ،۱۹۹۸؛۴۵)که شامل مبارزات در زنـدگی روزمره با تصاحب مجدد هویت ها و ریتم های روزمره می باشد.چنین جنبش‌های اجتماعی نقشـی در الگوهای صـنعتی بازی می کننـد(رائو و همکاران،۲۰۰۱؛ رائو و همکاران،۲۰۰۳) و در بعضـی حوادث برتری دارنـد(کرید و همکاران،۲۰۰۰) و بهره های سـهامداران شـرکتهای بزرگ را بهبود می بخشند(دیویس و تامپسون،۱۹۹۴).شـرایطی که تحت آن سـیاست های مادون وجود دارد برخلاف آنهایی است که استراتژی سیاسـی اتخاذ می کنند، جنبش‌های نسـبتاً کوچک تمایل دارند از استراتژی سیاست مادون اسـتفاده کنند به این علت که کوچک هسـتند و می توانند روی مکانیزم های هماهنگی گروه های کوچک و تصـمیم گیری جمعی اعتماد کنند(براینز،۱۹۸۹)، برای آنها ضـروری نیست که ساختارهای سلسـله مراتبی اتخاذ کننـد که شاخص استراتژی سیاسـی اسـت هرگاه جنبش اجتماعی در عرصه نسـبتاً جدیـدی عمل می کنـد پس به احتمال بیشتر استراتژی سـیاست مادون اتخاذ می کنـد به این علت که عرصه های جدیـد تمایل دارند با حوزه وسـیعی از شـرکت کنندگانی که وجه تشابه ندارند مشـخص شوند(فیلیپ اشـتاین، ۱۹۹۶)،فقدان بارز نتایج در یک دنیای رقابتی سـر بریده عین بازیگران مختلف در عرصه می باشند به این معنی که مبارزات سازمان نیافته و غیر رسـمی به نـدرت به وجود می آینـد و با گروه های قدرتمنـد کشـمکش دارنـد چون جنبش‌های اجتماعی لازم نیست از مؤسـسات رسـمی جهت ابراز مسائل خود اسـتفاده کنـد پس استراتژی های کمتر سازمان یافته سیاسـی بروز می کننـد.در نهایت اگر جنبش اجتمـاعی بـا ساختـار فرصت مواجه شود پس به احتمـال بیشتر استراتی سـیاست مـادون را اتخـاذ خواهـد کرد. به دنبـال مک آدام(۱۹۹۶)، ساختار فرصت ساختاری است که دسترسـی به مؤسـسات برتر نسبتاً بسـته هستند و مشکل در دسترسی به آنها هست و اعتلافـات سیاسـی نسـبتاً ثـابت هسـتند و گروههـای نخبه کمی وجود دارنـد و دولت ظرفیت نسـبتاً بالایی دارد، در این وضـعیت ها، موفقیت نسـبتاً پایین و هزینه های شـکست اغلب بسـیار بالا هسـتند نتیجه این است که جنبش‌های اجتماعی استرتی سیاست مادون را اتخاذ می کننـد که شامل اشـکال سازمانی روان تر و لازمه تاکتیکی مسـتقیم می باشـند. خیلی مشـکل است که نخبگان جامعه(برای مثال دیکتاتوری نظامی) جنبش را ادامه دهد و از گذشـتگان انتقام بگیرد به طور خلاصه، جنبش‌ها تمایل دارند از استراتژی سیاست مـادون اسـتفاده کننـد. اگر آنها نسـبتاً کوچک بوده و در عرصه سازمانی نسـبتاً جدیـد عمل کنـد و با ساختار فرصت سیاسـی روبرو شونـد.موقعیت علاـوه بر اتخـاذ استراتژی های نسـبتاً مختلف جنبش‌های اجتماعی تمایل دارنـد مبارزات خود را در فضاهای مختلف ادامه دهند، موارد زیادی از ایستادگی در سازمان و مطالعات مدیریت روی ایستادگی در داخل کارگاه تمرکز دارند، این نوشتجات

گسترده دو شکل از مبارزات را به وضوح نشان می دهند، برخی اشکال جنبش‌های کارگاهی از قبیل اتحادیه های صنفی از یک استراتژی سیاسی روشن تر پیروی می کنند، این بدان معنی است که آنها ساختارهای رسمی زیادی دارند و کارکنان حرفه ای اغلب در برقراری مؤسسات درگیرند. دیگر جنبش‌های کارگاهی از قبیل ناهنجاری سازمانی شامل استراتژی سیاست مادون است و از ساختارهای غیر رسمی دوست و فامیل استفاده می کنند. از حرفه ای های جنبش پرهیز می کنند و تمایل دارند از طریق عملکرد مستیقیم مقاومت نشان دهند. همان گونه که قبلاً دیدیم این اشکال جنبش‌های کارگاهی بخش حیایت مبارزات در برابر گفتمانهای مدیریت هستند بدین معنی که آنها نباید نادیده گرفته شده یا بی ارزش جلوه کنند. در غیر این صورت با تمرکز تنها روی مبارزات در داخل کارگاهها آنها از اینکه چگونه حوزه وسیعی از گروهها در جوامع فعالانه در مبارزات در برابر گفتمانهای مدیریت درگیر هستند نادیده گرفته می شوند.اینها شامل شهروندانی هستند که برای مثال در مورد افزایش مدیریتی خدمات شهری و شهروندان که نگران افزایش فضاهای عمومی، تولیدکنندگان کشاورزی که نگران افزایش صنعتی شدن کشاورزی، گروههای زنان که سوال از تبعیض مدیریت مردان دارند، دانشجویانی که با عملکرد مدیریت در اقتصاد مقابله می کنند و معترضینی که با استیلای رژیم های اقتصادی چند ملیتی از قبیل صندوق جهانی پول یا بانک جهانی که سعی دارد کل اقتصادها را در روش های مدرن مدیریت کند شامل می شود(یادداشتهایی از ناکجا آباد،۲۰۰۳). نظریه مقاومت جنبش‌های اجتماعی در برابر گفتمانهای مدیریت باید تشخیص بدهد که مبارزه در برابر گفتمان مدیریت تنها در مراحل اولیه روی نمی دهد، بلکه در جلسات عمومی، رسانه ها، خیابانها، دانشگاهها، و زندگی های روزمره مردم روی می دهد، به طور خلاصه مبارزه در برابر مدیریت در جامعه و نیز در محل کار روی می دهد، این بدان معنی است که نظریه جنبش‌ها در برابر مدیریت لازم است دو شکل از جنبش‌ها در نظر بگیرد. آنهایی که تمرکز در محل کار دارند و آنهایی که تمرکز در جامعه دارند، در آنچه که در پی می آید، ما جزئیات منحصر به فرد هر محل را توضیح خواهیم داد.همانگونه که قبلاً بحث شد، بهترین موقعیت ایستادگی در برابر گفتمان مدیریت کارگاه است، نوشتجات مبسوط در مرود ایستادگی واحد و ناهنجاری سازمانی روی این موضوع تمرکز می کند که کارگران از امر و نهی مدیریت در چارچوب روابط استخدامی یا کاری مقاومت نشان می دهند، این ایستادگی ممکن است مستقیماً برای شرایط روابط استخدامی باشد از قبیل توزیع منابع درداخل سازمان یا اتحادیه، نمونه های مبارزه در برابر چنین منابعی ادعاهای متحدالشکل برای سطح درآمد بالاتر(هایمن، ۱۹۷۳) یا تصاحب مستقیم کالا، به وسیله دزدی(مارس،۱۹۸۲) می باشد. ایستادگی در محل کار، ممکن است بر توزیع وضعیت و بیان هویت در داخل کارگاه نیز کشمکش داشته باشد. نمونه ها، شامل اتحادیه ها که در برابر انسجام اتحادیه می باشند(تامپسون، ۱۹۶۷)و تمسخر که برای کاهش موقعیت مدیریت به کار می رود(کولین سون،۱۹۹۲؛ فلمینگ و اسپایسر،۲۰۰۳). بالاخره ایستادگی در کارگاه ممکن است شامل چالش خط مشی شرکت باشد که اجام کار و خلاقیت را محدود می کند. نمونه مناسبی از این بوروکراسی می باشد که در کارگران سطح میانی مشاهده می شود(زالت و برگر،۱۹۷۷)، در هر کدام از این موارد کارگزاران مقاومت در درون روابط موجود استخدام قرار دارند.کارگاه، هسته مهم جنبش‌ها و مبارزات در بابر گفتمان مدیریت محسوب می شود. موقعیت ایستادگی در کارگاه با موجودیت فضا برای انجام فعالیت های مبارزاتی در کارگاه سنجیده می شود. ما احتمالاً مبارزه ای ببینیم که در کارگاه روی م یدهد، این فضاها ممکن است با مکانیزم های رسمی از قبیل قوانین کار لیبرال خط مشی های شرکت مطابق با اتحادیه کارگری یا درجات بالایی از استقلال عمل در فرایند کار باز باشد. آنها همچنین شکل فضاهای زندگی روزمره را دارند اینها فضایی را که ممکن است چالش های گفتمان مدیریت انجام گیرد، فراهم می کنند. مبارزات احتمالاً در کارگاهها بهتر انجام گیرد وقتی وسایل کنترل فرآیند کار مشروط باشد(ادواردز،۱۹۷۹)، این شامل سوالاتی در مورد کنترل زمان صرف شده در کار، سازمان خود کار، تخصیص محصولات آن کار، و هویت های شغلی را زیر سوال می برد که ناشی از کار هستند(آکروید و تامپسون،۱۹۹۹) وقتی سوالاتی در مورد این موضوعات مطرح می شود ما ممکن است انتظار داشته باشیم شکلهای

مختلفی از جنبش‌های اجتماعی را بیابیم که در کارگاه هستند، برای مثال اتحادیه ها سعی در ارائه پرسش در خصوص کنترل فرآیند کار توسط عمل اعتصاب برآیند(هایمن،۱۹۷۳). شبیه این موضوع جنبش‌های کارگاهی غیر رسمی تر، سیاست مادون، ممکن است سعی در چالش امر و نهی های مدیریت از طریق شکل های پنهان تر عمل مثل مزاح ضد مدیریتی برآیند(تیلور و باین، ۲۰۰۲). اما، آنچه که در هر دو وضعیت مشروط است این سوال است که چه کسی فرآیند کار را کنترل می کند به طور خلاصه ایستادگی در برابر استیلای مدیریت احتمالاً در محل کار نهفته است وقتی که روابط استخدامی فضایی فراهم می‌سازد و وقتی مسئله اصلی کنترل بر فرآیند کار باشد.کارگاه موقعیت حیاتی جنبش‌هایی که سعی دارند در برابر گفتمان مدیریت ایستادگی کنند باقی می‌ماند با وجود این اکثر چالش‌های جدی که امروزه با سازمان‌ها مواجه هستند از جنبش‌هایی ناشی می‌شود که در عرصه های اجتماعی می‌باشد. جامعه محل تقابل اجتماعی است که از خانواده، جامعه و بازار جدا می‌باشد(هگل،۲۰۰۲،۱۸۲۱) برخلاف خانواده یا بازار که به‌وسیله زبان نیاز طبیعی کنترل می‌شوند جامعه با دلایل سیاسی که درگیر تلاش‌های تغییر روابط بین انسان‌ها می‌باشد کنترل می‌شود(آرنت،۱۹۵۸) همچنین محلی است که نیازهای طبیعی بشر تحت کنترل و نظم درمی‌آید(هوپس،۱۶۵۱-۱۹۸۵- الیاس ۲۰۰۰،۱۹۳۹) بالاخره هر چند جامعه ممکن است از نظر ساختاری از حکومت و اقتصاد جدا باشد ولی در سیاست جامعه عامل اصلی ایدئولوژی را فراهم می‌سازد که آن ساختارهای اجتماعی و فرهنگی را برقرار می‌سازد که بازسازی دولت و اقتصاد را فراهم می کند(گرام‌چی،۱۹۷۱) مبارزات بر علیه گفتمان مدیریت در جامعه زمانی مهم می‌شود که کارگاه‌ها فضای کمتری برای ایستادگی و بیان مشکلات فراهم می‌سازد. بعضی شرایط که فضا را برای مبارزه در داخل کارگاه کاهش داده‌اند، قوانین کار را شامل خواهد شد که فعالیت‌های اتحادیه را تقلیل داده و فرصت کمی برای ایستادگی فراهم می‌سازد.یک مورد بارز، از فرار کارکنان مقرَرات شرکت‌ها برای شنیدن نگرانی‌های آنها در جامعه می‌باشد(پری،۱۹۹۸). تلاشی که نمونه دیگری از مبارزه است در جوامع ظاهر شد این به علت آن است که بسیاری از کاخانه‌ها که هسته تلاش هستند مقررات بسیار سخت کنترل مدیریتی داشتند و فرصت‌های کمی برای ایستادگی کارکنان به وجود می‌آمد.با وجود این جامعه صرفاً محل مبارزات کارگاهی نیست، با پیروی از گرام‌چی(۱۹۷۱) دولت‌های سلطه‌طلب همیشه به وسیله ساختارهای قدرتمند در عرصه های وسیع جامعه قانونی شدند، یعنی گفتمان مدیریتی و اقتصادی همراه با ساختارهای خاص فرهنگی و اجتماعی خواهد بود که کمک می کند تا آنچه که گرام‌چی به نام بلوک سلطه‌طلب می نامد ایجاد شود. بنابراین جامعه محل مهمی از ایستادگی می‌باشد، که فرآیند مدیریت در آن مشروط است(پوگی،۲۰۰۱ ص۵۸-۷۳) این فرآیند قانونی شدن نحوه عملکرد گفتمان و پذیرش تصحیح و گریزناپذیری آن است(دیماگیو و پاول،۱۹۹۱). گفتمان برتر جامعه چنان برای نخبگان سلطه طلب مهم است که این فرآیند قانونی شدن مدیریت را ایفا می‌کنند برای مثال، جنبش‌های جامعه مثل صلح سبز، در نظر دارد چالش قانونی شدن فعالیت‌های شرکت‌های بزرگ با اعتراضات عمومی و رسانه‌ها انجام شود(تسوکاس،۱۹۹۹) شبیه این مورد جنبش آشپزی مدرن به خاطر طرح و الگوی سازماندهی آموزش و پوشش رسانه‌ای مورد استقبال واقع شد(رائو و همکاران،۲۰۰۳). در هر یک از این موارد جنبش‌ها به فضاهای اجتماعی از قبیل رسانه‌ها وارد شده‌اند تا الگوهای قانونی شدن فعلی را بسط دهند. به طور خلاصه، ایستادگی در برابر گفتمان مدیریت احتمالاً در جامعه باشد جایی که فضاهایی کمتری برای ایستادگی در روابط کاری وجود داشته و موارد اصلی مشروط کنترل فرآیند مدیریت باشد.الگوی ایستادگی جنبش اجتماعیتا حال، ما استدلال کرده‌ایم که جنبش‌های ایستادگی از لحاظ موقعیت‌شان(کارگاه یا جامعه) و استراتژی(سیاسی یا مادون سیاسی) تفاوت دارند،کنار هم نهادن این دو بعد الگویی ار چهار نوع جنبش‌های ایستادگی ایده‌آل فراهم می کند: جنبش‌های سیاسی در کارگاه، جنبش‌های مادون سیاسی در کارگاه، جنبش‌های سیاسی در جامعه، جنبش‌های مادون سیاسی در جامعه(ر.ک. نمودار۲).در آنچه که در ذیل می‌آید هر کدام از این انواع ایده آل را به نوبت بررسی خواهیم کرد.اولین نوع جنبش مقاومت، شامل گروه‌های سیاسی سازمان یافته در کارگاه می‌باشد. ما نام این را ایستادگی سازمان

یافته کارگاه می‌نامیم که شامل روابط کارگاه بوده و روی کنترل فرآیند کار تمرکز دارد این جنبش‌ها اهداف خود را از طریق فرایندهای سیاسی سازمان‌یافته دنبال می‌کنند، ما این جنبش‌ها را انتظار داریم زمانی ببینیم که از نظر اندازه نسبتاً بزرگ بوده در عرصه مستقر موجود باشد و با ساختار فرصت مواجه باشد و در کارگاهی باشد که فضای کافی برای مناقشات کارگاهی موجود باشد و کنترل روی فرآیند کار موضوع اصلی مشروط باشد. نمونه بارز چنین ایستادگی اتحادیه کارگاه‌هاست.نوع دوم ایستادگی، شامل ایستادگی مادون سیاست در کارگاه است. نام این را ناهنجاری سازمانی می‌نامیم(ر.ک. همچنین آکروید و تامپسون،۱۹۹۹) این نوع جنبش سعی در مداخله در مبارزاتی دارد که در کارگاه‌ها هستند ولی در شبکه‌های غیر رسمی‌تر و سازمان‌نیافته حرکت می‌کند. این نوع ایستادگی زمانی تمایل دارد بروز کند که روابط کار فرصت‌های کافی برای مناقشه را فراهم سازد، زمانی که کنترل فرآیند کار مشروط بوده و جنبش ایستادگی از نظر اندازه نسبتاً کوچک و در عرصه جدیدی وجود داشته باشد و زمانی که احزاب مقاومت با ساختارهای فرصت روبرو می‌شوند، نومنه بارز از ناهنجاری سازمانی، فرهنگ‌های تمسخرآمیز کارگاه‌هاست.نوع سوم جنبش ایستادگی شامل سازمان‌های جنبش سیاسی می‌باشد که در جامعه هست، معمولاً این سازمان‌های مبارزه با نام سازمان‌های جنبش اجتماعی نام برده می‌شوند، با وجود این به منظور تشخیص آنها از سازمان‌های جنبش اجتماعی در کارگاه مثل اتحادیه‌های کارگری در اینجا به عنوان سازمان‌های جنبش مردمی از آنها یاد می‌شود، این جنبش‌ها سعی دارند تا با گفتمان مدیریت در فضاهای بیرون از روابط استخوامی از قبیل اعتراضات عمومی، رسانه‌ها، مذاکرات عمومی و تحصیل به چالش می‌کشند، این اعتراض، از طریق سازمان‌های جنبش اجتماعی سازمان‌دهی شده پیش می‌رود که اغلب نمایندگان رسمی دارند، ما انتظار داریم این نوع از جنبش اجتماعی را زمانی بیابیم که از نظر اندازه نسبتاً بزرگ و عرصه مشخصی را مورد خطاب قرار داده و با ساختار فرصت مشخصی متناقض باشد، و فرصت کمی برای ایستادگی کارگاه وجود داشته باشد و موارد اصلی مشروط مرتبط با فرآیند قانون‌گذاری باشد، نمونه بارز این جنبش، جامعه‌ای است که دارای سازمان جنبش اجتماعی مثل صلح سبز است.نوع آخر جنبش‌های مقاومت که با گفتمان مدیریت درگیر هستند،آنهایی هستند که در جامعه تلاش‌های متمرکز نموده ولی استراتژی‌های سیاست مادون را اتخاذ کرده‌اند، اساساً این جنبش‌ها با نام جنبش‌های اجتماعی نام برده می‌شوند ولی به منظور تشخیص بین جنبش‌ها در جامعه و جنبش‌ها در کارگاه، نام آنرا در این‌جا جنبش‌های مردمی می‌نامیم. مثل دیگر موارد متمرکز بر روی سیاست سازمان‌های جنبش شهری این نوع ایستادگی جامعه فضاهای بیرون از کارگاه را زیاد می‌کند، با وجود این، آنها اشکال سازمان‌یافته‌ای برای بیان نارضایتی‌شان اتخاذ می‌منند، این نوع جنبش ایستادگی تمایل دارد تا زمانی روی دهد که جنبش‌ها از نظر اندازه نسبتاً کوچک بوده و در عرصه جدیدی موجود باشند وبا ساختار فرصت مواجه باشد و در مناقشات محل کار فرصت‌های کمتری داشته باشد و مسائل خود را حول مسائل قانون‌گذاری متمرکز کند، نمونهه بارز این نوع ایستادگی جنبش اجتماعی شهری می‌باشد مثل جنبش طرف‌دار محیط زیست.گروه‌بندی‌های متفاوت که در بالا ارائه شد، انواع ایده‌آل ایستادگی را نشان می‌دهد، استفاده اصلی از چنین گروه‌بندی برای مشخص شدن تحلیلی انواع مختلف ایستادگی سازمانی می‌باشد که در نوشته‌جات بحث شده است دبدین معنی که این گروه‌بندی ضروری نیست بلکه، آنها ابزاری فراهم می‌سازند تا جنبه‌های منحصر به فرد هر نوع ایستادگی را تشخیص داده و به درک ما از اینکه هر نوع ایستادگی چه رابطه‌ای با یکدیگر دارند کمک می‌کند، با انجام این‌کار ما چارچوبی فراهم می‌سازیم که به محققان این امکان را می‌دهد که این اشکال ایستادگی چندگانه را در برابر استیلای مدیریت در نظر بگیرند.ترکیب ایستادگیدر بالا ما به جزئیات چهار نوع ایده آل از جنبشهای ایستادگی پرداختیم. در این نقطه مهم است تا مرزهای بین انواع ایده آل را مشخص کنیم. بوضوح، هر نوع بررسی از این الگوهای ایستادگی در برابر گفتمان استیلای مدیریت مرزهای بین این انواع مختلف ایستادگی را مشخص خواهد کرد. در واقع، لاک لائو و موفه (۱۹۸۵) بوضوح نشان میدهند که گفتمان برتری از قبیل مدیریت دارای شمخصه پراکنده ای است. یعنی، برتری هرگز در محل واحدی تشکیل نمیشود. در حقیقت، دلیل اینکه

گفتمـان مـدیریت تـا این حـد موفق بوده است اینسـتکه توانسـته برتری خود را در هم کارگـاه و هم جامعه برقرار کنـد: در کارهای سازمان و هویتها و الگوهای رفتاری روزمره. این پیشـنهاد میکنـد که مبارزات در برابر مـدیریت بصورت گفتمان برتری طلبی ممکن اسـت در عرصه هـای چنـدگانه پراکنـده باشـد. پس، شایـد آنچه که از انـواع مختلـف و ایـده آل ایسـتادگی جـالب تـوجه تر اسـت فراینـدهای ارتباطی فی ما بین است که بین آنها روی میدهد. لذا اجازه بدهید بصورت خلاصه فرایندهای مختلف تبادل و تقابل بین انواع مختلف ایستادگی سازمانی را مد نظر قرار دهیم.سازمانهای جنبش مردمی و جنبشـهای مردمیدر بسیاری موارد رابطه آشکاری بیـن جنبشـهای مردمی و سازمانهـای جنبش مردمی وجـود دارد. گـو اینکـه جنبش مردمی انرژی و قانونمـداری را برای بسـیاری از سازمانهـای جنبش مردمی فراهم مینمایـد. در واقع، استراتژیهـای محافظه کار تر بـدنبال سازمانهای جنبش مردمی اغلب بوسیله یک جبهه رادیکال حمایت شـده اند (هاینز ۱۹۸۸). مشابه همین سازمانهای جنبش مردمی اغلب نکته روشـنی برای بسط و بحث مواردی کـه جنبشـها میخواهنـد جلـب تـوجه کننـد ارائه کرده است. برای مثـال،جنبش طرفـدار محیـط زیست بوضـوح محمـک میشـود و به سازمانهای جنبش مردمی از قبیل صـلح سبز مشـروعیت میبخشـد. با وجود این، سازمانهای از قبیل صـلح سبز اغلب مسـتقیما از طرف این جنبش صـحبت میکننـد، بدون اینکه ضـرورتا بتوانند موقعیتهای چندگانه را در درون آن جنبش ارائه نمایند. برخی از جنبشـهای مردمی بوضوح سازمان یافته تر و منسـجم تر شـده انـد و به موسـساتی با سیاسـتهای عمومی و در نتیجه سازمان جنبش مردمی تبدیل شـده اند. صـلح سبز، برای نمونه، از جنبش طرفدار محیط زیست دهه ۱۹۷۰ و اوائل دهه ۱۹۸۰ بوجود آمد که در کشورهای متعدد اروپائی گروههای سبز نیز ایجاد شدند. در بسیاری موارد این فرایند تبدیل به موسسه شدن توانست جنبشهای مردمی را با تبدیل آنها به ساختارهـای موجـود موسـسه از انگیزه رادیکـال و تغییر هویت بیانـدازد (پیون و کلووارد ۱۹۷۹). در راسـتای این فراینـد تبدیل به موسسه فرایند خارج شدن از موسسه نیز هست که فعالان در آن سازمانهای جنبش مردمی ممکن است از ماهیت سیاستهای تبدیل به موسـسه شدن ناامید شده باشند. آنها ممکن است در فرایند ارائه رای تبدیلی به آن سازمان دخیل باشند. آنها ممکن است از سازمان خـارج شونـد و بـدنبال ارضـاء نیازهـای رادیکال خود در درون جنبشـهای مردمی با سازمانـدهی ناقص باشـند.ناهنجاری سازمانی و اتحادیه های کارگریهمانند رابطه بین سازمان جنبش مردمی و جنبشـهای مردمی، روابط بین ناهنجاری سازمانی و کارگاههای متحد را بوسیله استراتژیهای مختلف سیاسـی و درجات تبـدیل به موسـسات نشانگـذاری شده اند. رابطه بین اتحاد و ناهنجاری سازمان در داخل جامعه شناسـی صـنعتی شدیـدا مورد بحث واقع شده است (سـیول و ویلکینسون ۱۹۹۲، تامپسون و آکرویـد ۱۹۹۵، فلمینگ و سیول ۲۰۰۲). یکی از مباحثـات اصـلی که مـا در این نوشـتار می یابیم اینسـتکه کارهای ایسـتادگی روزمره و ناهنجاریهای سازمانی اغلب بنیانهـای دیـدگاهها و اعمـال مخـالف را ارائه نمایـد که بـا اتحـادیه هـای کارگری معنای نظام منـد و سازمانـدهی شـده با آن میدهنـد. بعضـی مطالعات نشان میدهد که اتحادیه های کارگری با شوق و ذوق حالتهای ناهنجاری سازمانی از قبیل تمسـخر و مزاح را به میان کشـیده انـد (رودریگوس و کولینسون ۱۹۹۵). همچنین مشاهـده کرده ایم که همچنـانکه اتحـادیه های کارگری بصورت روزافزون به استراتژیهـای مـدیریت و سـیاست حکومتی متحجر شـده و متحـد میشونـد، کـارگران از قـابلیت آنهـا در عمـل بصورت عاملان تغییر و تحول رادیکال نا امیـد شده‌انـد (هایمن ۱۹۷۳). این اغلب منجر به فراینـدی میشود که ایسـتادگی کارگاهها از حالت موسسه خـارج شـده و شـکل اعتصـابی غیر مجـاز، عمـل غیر اداری و ناهنجـاری سازمـانی بخـود میگیرد.اتحـادیه هـای کـارگری و سازمانهـای جنبشـهای مردمیپیونـدها و ائتلاف‌هـای بین اتحادیه‌هـای کارگری و سازمان‌های جنبش مردمی ممکن بوده و اغلب روی می‌دهـد، آنچه که شایـد جـالب توجه است این است که چه وقت هر سازمـان مواردی را بیان می‌کنـد که اساساً با متضاد آن همراه است، سازمان‌هـای اتحـادیه‌ای برای مثـال اغلب مسائـل اجتمـاعی از قبیـل سـیاست هویت را مطرح می‌کننـد، وقتی اتحادیه‌ها مسائل اجتمـاعی را بحث می‌کننـد مـا ممکن است بگوییم آنهـا عملکرد سازمـان جنبش مردمی دارنـد، شبیه این مورد سازمان‌هـای جنبش مردمی ممکن است موارد کاری را که به صورت سـنتی توسط اتحادیه‌ها مطرح شده‌انـد ارائه نماینـد برای مثال برخی مبارزات برای

عدالت اجتماعی در شهرهای آمریکا از قبیل جنبش مزد، به صورت روزافزون روی مسائل سنتی کار از جمله حقوق و شرایط کار می‌پردازد(لیوس،۲۰۰۵) آن‌چه که ما به صورت کلی می‌توانیم مشاهده کنیم این است که به صورت تاریخی عرصه‌های سیاست کار و جامعه از هم جدا شده‌اند و هم‌چنان‌که اتحادیه‌ها به حرکت فراسوی موقعیت سنتی‌شان در محل کار، می‌پردازند و سازمان‌های جنبش مردمی اکنون جامعه را به صورت جمعی از سیاست‌های کاری حقوق و عدالت اقتصادی فرض می‌کنند.اتحادیه‌های کارگری و جنبش‌های مردمییکی از سوالات عمده در جنبش اتحادیه‌ای معاصر و بین به اصطلاح چپ‌گرایان جدید این است که جنبش‌های مردمی به صورت روزافزون جایگزین اتحادیه‌ها به‌عنوان ابزار اصلی بیان مبارزه و ایستادگی می‌باشند، این برخی از افراد جنبش اتحادیه را به استدلال کشانده است که اتحادیه‌ها بایستی خودشان را با جنبش‌های مردمی هم‌سو کرده یا، برخی از استراتژی‌های به‌کار رفته در این جنبش‌ها را اتخاذ کنند. برای جنبش اتحادیه، هم‌گونی با جنبش‌های مردمی لازم است مبارزات آنها به جامعه کشیده شود و مسائلی از قبیل هویت، مسکن، تحصیل، و فرهنگ مورد بحث واقع شود. هم‌چنین اتحادیه‌ها لازم است ابزار سیاست مادون بیشتری برای سازمان‌دهی به‌وسیله شبکه‌های غیر رسمی جامعه در برابر بوروکراسی‌های فورمالیته اتخاذ کنندۀ بعلاوه اتحادیه‌ها ممکن است زمینه مبارزه را از قوانین اداری و توافقات کاری به الگوهای غیر اداری توزیع مواد، وضعیت و ایدئولوژی تغییر دهند، نمونه‌های اتحادیه‌ها با اتخاذ استراتژی همراه با جنبش‌های مردمی، جنبش‌های کارگران لباس‌بافی و اتحادیه طرف‌دار جامعه با تمرکز بر محل می‌باشد(برچر و کوس‌تللو،۱۹۹۴). مشابه همین جنبش‌های مردمی ممکن است به‌دنبال شکل‌دهی فعالیت‌های خود به صورت سازمان‌هایی باشند که در ملأ عام مواردی را در کارگاه‌ها مطرح می‌کنند که نیاز به تبدیل به مؤسسه کردن روابط غیر رسمی می‌باشد که جنبش مردمی را پایه‌ریزی می‌کند و کانون مبارزه را به کارگاه می‌کشد، نمونه‌ای از این تغییر جنبش‌های اروپاییان برای احقاق حق افراد هم‌نژاد(کریت و اسکالی،۲۰۰۰) و سایر گروه‌های متفاوت در کارگاه(اسکالی و سگال،۲۰۰۰) می‌باشد.جنبشهای مردمی و ناهنجاری سازمانیهر دوی جنبش‌های مردمی و ناهنجاری سازمانی استراتژی‌های مادون سیاسی ایستادگی می‌باشد و تمایل به سهیم شدن تاکتیک‌های مشابه از قبیل استفاده از مزاح و جک‌های فرهنگی و ایستادگی شبکه‌ای دارند. آنها با این مورد مخالفند که جنبش‌های مردمی مسائل اجتماعی را بیان کنند و ناهنجاری سازمانی تمایل دارد تا این مخالفت‌ها را در کارگاه بیان نماید، در نقطه‌ای ناهنجاری سازمانی ممکن است با مسائل اجتماعی مماس بوده و هم‌پوشانی داشته باشد. نمونه مناسب از این" سوت زدن "می‌باشد(پری،۱۹۹۸) این نیاز به جلب توجه کارکنان به رفتارهای سازمانی در همایش‌های اجتماعی از قبیل رسانه‌ها دارد. مورد اخیر از این نوع، در مورد یک حساب‌رس می‌باشد که ناهماهنگی‌های حسابداری را در یک شرکت فاش نمود، به همین نحو جنبش‌های مردمی ممکن است با ناهنجاری‌های کارگاه مرتبط یا هم‌پوشانی داشته باشد.برای مثال اعضای ائتلاف جنبشی حفظ خدمات عمومی ممکن است درگیر لایه‌های مربوط به کراگاه در خصوص خراب‌کاری باشد. این‌ها ممکن است از کارهای انحرافی مثل سوت زدن گرفته تا کارهایی مثل افشاسازی کارخانه‌ها، در هر یک از این موارد جنبش‌های مردمی و ناهنجاری‌های سازمانی ممکن است متقابلاً بر همدیگر فشار آورند.ناهنجاری سازمانی و سازمان جنبش مردمیپیوند آخر و احتمالی در بین اشکال گوناگون ایستادگی بین مخالفت‌های سیاست مادون در کارگاه و مخالفت‌های علنی در جامعه می‌باشد. همان‌طور که در بالا مشاهده شد، امکان دارد که نارضایتی و ناهنجاری در کارگاه با جامعه، هم‌پوشانی داشته باشد. این اساساً زمانی روی می‌دهد که ایستادگی مواردی را که در بیرون از کارگاه است بازتاب نماید. برای مثال نارضایتی در مورد ساعات طولانی کار ممکن است در مورد زمان‌های ایاب و ذهاب هم‌پوشانی داشته باشد که در این صورت با مسائل شهری و برنامه حمل و نقل مرتبط است. نارضایتی و مخالفت را ممکن است به وسیله تاکتیک‌های جنبش مردمی از قبیل اعتراضات غیر رسمی در مورد حمل و نقل عمومی در یک منطقه خاص بیان نمود ولی ممکن است به صورت رسمی‌تر و جامع از طریق سازمان جنبش مردمی انتقال داد. ما ممکن است اثر برگشت را مشاهده کنیم که در آن

استراتژی‌های جنبش مردمی ممکن است اعمال ناهنجاری سازمانی را تحت فشار قرار داده یا مشروعیت بخشند. برای مثال، ما انتظار داریم که عضو سازمان جنبش مردمی طرف‌دار محیط زیست به احتمال زیاد در امور ناهنجاری سازمان دخیل باشد، اگر آنها مشاهده کنند کارمندشان به دنبال کارهای مخرب محیط زیست است. اثر جانبی اینع این است که هرگاه سازمانی به صورت روزافزون متحجر شده و تبدیل به مؤسسه شود اعضا ممکن است در فعالیت‌های رفتار ناهنجار سازمانی با هدف قرار دادن خود سازمان جنبش مردمی به‌عنوان یک محل کار درگیر شود. این ممکن است نیاز به فرآیندهای خراب‌کاری سیاسی، رفع رضایت‌مندی، زیر سوال بردن فرهنگ سازمان، و در موارد افراطی درگیر در خراب‌کاری باشند. که به نوبه خود ارائه رسمی ایستادگی به خود ایستادگی تبدیل شود.فرایندهای ضد برتری سازمانبحث بالاـ در مورد تبادلات متعدد بین جنبش‌های مختلف ایستادگی این حقیقت را روشن می‌کند که مبارزات در برابر گفتمان مدیریت به ندرت تنهاست. در عوض، اساساً آنها ترکیبی از انواع مختلف جنبش مقاومت می‌باشند. با وجود این این سوال هنوز باقی‌است که چگونه دقیقاً این ترکیبات بین جنبش‌های مختلف ممکن است شکل گرفته باشد. به دنبال لاک لائو و موفه(۱۹۸۵)، ما مایل هستیم چنین استدلال کنیم که اشکال متفاوت ایستادگی به وسیله تشکیل بلوک‌های ضد سلطه‌طلبی در کنار هم گذاشته می‌شوند. اینها زمانی‌که زنجیره برابری بین گروه‌های مختلف برقرار شد که به دنبال چالش گفتمان سلطه‌طلبی هستند شکل می‌گیرد و نیاز به ساخت هم‌گونی مشخص بین عاملان مقاومت منجر به هویت سیاسی متحد(یک ما) و همچنین دشمن مشترک(یک آنها) دارد. این زنجیره‌های برابری اجازه می‌دهد به جنبش‌های جدا به صورت حس هم‌سویی با هم یکی شوند. در حالی‌که لاک لائو و موفه(۱۹۸۵) در مورد اهمیت استراتژیک توسعه زنجیرهای برابری بین مبارزات مختلف روشن هستند، آنها در خصوص فرآیندهای خاص سازمانی توضیح نمی‌دهند که این زنجیرهای برابری بین جنبش‌های مختلف تشکیل شده است. برای مشاهده دقیق این‌که چگونه بلوک‌های ضد سلطه‌طلبی ایجاد می‌شوند ما سه فرآیند سازمانی راـ ¬نهادگرایی، گسترش، پیوستگی ــ بحث خواهیم کرد که به واسطه آنها پیوندهای بین جنبش‌های اجتماعی شکل گرفتند. نهاد گرائیهمان‌طور که در بالاـ بحث شد ترکیب احتمالی جنبش‌ها نیاز به جنبش‌های مادون سیاست ـ از قبیل ناهنجاری سازمانی و جنبش‌های مردمی ـ مرتبط با جنبش‌های سیاسی‌تر و سازمان‌دهی شده دارد.زنجیره‌های برابری بین جنبش‌های سیاس و مادون سیاسی، اساساً به وسیله ساختار مشابه ایجاد می‌شود، این ساختارها همان ابزارهای گروهی هم رسمی و هم غیر رسمی هستند که به واسطه آن مردم بسیج می‌شوند و در عمل دست‌جمعی شرکت می‌کنند(مک‌آدام، مک‌کارتی و زالت،۳:۱۹۹۶) هدف از این ساختارهای بسیج تأمین رابطه سازمان‌دهی شده بین مرکز یک جنبش اجتماعی است(تارو ۱۹۹۴ :۱۳۵ـ۱۵۰) ساختارهای بسیج ممکن است حوزه‌ای از اشکال شامل شبکه‌های غیر رسمی از قبل موجود در مکان‌هایی مثل کارگاه، همسایه‌ها و نیز دوستان روی دهد.با وجود این در بیشتر موارد جنبش‌های مادون سیاسی با استراتژی جنبش‌های سیاسی به وسیله ساختارهای رسمی بسیج پیوند خورده‌اند، جنبش ریز سیاست در کارگاه از قبیل فرهنگ تمسخر ضد مدیریتی ممکن است با سازمان سیاسی رسمی‌تر از قبیل اتحادیه کارگری پیوند خورده باشد(رودریگوس و کولین‌سون،۱۹۹۵) نتیجه فرآیندی از نهادگرایی است که اجزا گوناگون جنبش سازمان‌دهی شده و اغلب محافظه‌کارتر هستند(میشلز،۱۹۶۲). به دنبال چارچوب فرضی که ابتدا عنوان شد، ما انتظار داریم که نهادگرایی زمانی روی دهد که جنبشی به صورت گروهی خاص درآید(میشلز،۱۹۶۲).ما هم‌چنین انتظار داریم نهادگرایی زمانی که عرصه جنبش اجتماعی در حرکت به سوی عرصه نسبتاً جدید با استانداردهای مشترک و پذیرفته شده عمل می‌کند و بسیاری از نقش‌آفرینان به عرصه ثابتی با استانداردهای قوی و نقش‌آفرینان با مقیاس کمی بزرگ به‌وجود آید(فیلیپ‌اشتاین،۱۹۹۶) نهایتاً ما انتظار داریم که جنبش‌ها نهادینه‌تر شوند، زمانی‌که آنها با فرصت‌های بیشتر مواجه شوند که فضای کافی برای پیگیری دعوای خود از طریق سازمان‌های رسمی باشند(مک‌آدام،۱۹۹۶) این نگرش‌ها زاییده اثر اخیر در خصوص چرخه‌های اعتراض می‌باشد که انتقال قدرت جنبش اجتماعی از اعتراضات نسبتاً مجزا، به جنبش‌های گروهی از طریق تحجر و نهادگرایی به تصویر می‌کشد(تارو،۱۹۹۴).

تحت این شرایط ما انتظار داریم که جنبش‌هایی که به دنبال چالش گفتمان مدیریت از طریق ابزار ریز سیاست هستند، خود را با سازمان‌های جنبش اجتماعی بزرگ‌تر هم‌سو نمایند، نتیجه این خواهد بود که این جنبش‌های ریز سیاست نهادینه‌تر و رسمی‌تر خواهد شد.جنبش " آتاک "که یکی از منتقدین بی‌پرده از شرکت‌ها و فرآیند مدیریتی جهانی شدن می‌باشد نمونه خوبی از این فرآیند نهادگرایی است. این جنبش که بر اساس شبکه جهانی دانشجویی به صورت رسمی و نیمه رسمی با اقتباس از شکل‌های ریز سیاست مبارزات و ایستادگی پایه‌ریزی شده است سریعاً تبدیل به یکی از منتقدین با نفوذ مؤسسات مالی بین‌المللی از قبیل صندوق جهانی پول و بانک جهانی شده است(دولینگ، ۲۰۰۵) هم‌چنانکه این چنبش بزرگ‌تر می‌شد گروه‌های کوچک خصوصیات نهادی رسمی‌تری را با استخدام کارکنان حرفه‌ای اتخاذ کردند و در مبارزات رسمی سیاسی در بطن خاص ملی، درگیر شدند. در واقع، امروزه جنبش آتاک در فرانسه تقریباً مثل حزب سیاسی عمل می‌کند(آنجلولی‌چی،۲۰۰۲). این فرآیند نهادی شدن یک سری از فعالیون اصلی و نیز اعضای جدید را گرد هم آورد. که به علت داد و ستد و فعالیت شدید و ساختار سلسله‌وار که تفکیک شدن آن در فرآیند سیاسی بسیار دشوار می‌نماید می‌باشد. پس در حالی‌که از یک سو جنبش آتاک به نظر می‌رسد فرآیندهای سازمانی‌اش را نهادینه کرده است این نهادگرایی هم‌چنین توسط حاضران در جنبش مورد مخالفت قرار گرفته است. نمونه آتاک نشان می‌دهد که با متحجرتر شدن مبارزات در برابر گفتمان مدیریت برخی فعالان ممکن است بخواهند جنبش خود را از نهاد بودن درآوردند و به حالت‌های ایستادگی سیاسی‌تر برگردند، که لازم است اشکال اعتراض با سازمان‌دهی کمتر را بیابند، به دنبال شبکه فرضی که قبلاً ارائه شد جنبش‌ها ممکن است زمانی از نهاد بودن خارج شوند که در تعداد کاهش یابند و بنابراین روش غیر رسمی‌تر و منسجم‌تری از اعتراضات سازمان‌دهی شده ارائه دهند. نیز مبارزات در برابر گفتمان مدیریت ممکن است زمانی از نهاد بودن خارج شوند، وقتی‌که عرصه‌ای که در آن عمل می‌کنند در دوره نزول بوده و یا کارگزاران بانفوذتر با حملات شدید روبرو شوند(فلیپ‌اشتاین،۱۹۹۶) بالاخره انتظار داریم که گروه‌ها، استراتژی‌های سیاسی‌تری را اتخاذ کنند که ساختارهای فرصت فضای کمتری به چالش رسمی گفتمان مدیریت می‌دهند، با اتخاذ این حالت‌های غیر رسمی‌تر سازمان‌دهی گروه‌های مقاومت با اندازه کوچک‌تر قادر خواهند بود مسیر خود را در اطراف طبقات نخبگان بیابند، برای مثال، برخی گروه‌ها درگیر در مبارزات با سیاست‌های مدیریتی طرف‌دار محیط زیست از فرآیندهای سیاسی رسمی ناراضی بوده و از تاکتیک به اصطلاح" پارتیزان "برای عملیات مستقیم استفاده می‌کنند(پلوز،۲۰۰۶).گسترش‌علاوه بر ارتباطات بین جنبش‌های سیاسی و ریز سیاست چارچوب فوق امکان برقراری ارتباط جنبش‌ها بین جنبش‌های کارگاهی و جنبش‌های اجتماعی فراهم می‌نماید، این ارتباطات اساساً از طریق قالب‌هایی که مرزهای هر کدام از این نیم‌کره‌ها را از بین می‌برد ایجاد می‌شود. این قالب‌ها یک‌سری از اعتقادات و معانی عمل‌گرا هستند که فعالیت‌ها و مناقشات سازمان جنبش اجتماعی را تلقین و مشروع می‌نماید(بن‌فورد و اسنو،۶۱۴:۲۰۰۰) این قالب‌ها الگویی ایجاد می‌کند که به فهم و استباط گروهی از مسائل مشترک کمک می‌کند. وقتی جنبش‌ها یک‌سری از قالب‌های مشترک را سهیم می‌شوند پس در مورد مشکلات، اهداف و راه‌حل‌ها به صورت معمولی تعبیر و صحبت می‌کنند، خلاصه قالب مشترک جنبش‌ها را با یک زبان مشترک و ساختار مشترک ارائه می‌نماید. به وجود آمدن قالب مشترک به این معناست که جنبش‌ها در دو نیم‌کره متفاوت ممکناست قادر باشد فرهنگ لغت جدید برایاندیشدین و صحبت کردن درباره مشکلات، اهداف و راه‌حل‌ها ایجاد نمایند.گسترش نیازهای یک جنبش به سطح جامعه مسلماً این امکان را به گروه‌ها می‌دهد تا به یک رأی گسترده برسند. با وجود این، برخی اوقات کانون جنبش را بسیار فراتر از مسائل مرتبط با کارگاه تغییر می‌دهند. نتیجه ممکن است این باشد که رأی جنبش به احتمال کمتر با تصمیم‌گیری سازمان مستقیماً پیوند خورده باشد، این بدان معنی است که برای افزایش تأثیر در ساختارهای سازمان، گروه‌های مقاومت در جامعه ممکن است به استفاده از زبان کارگاه ترغیب شوند. این لازمه قالب‌های اجتماعی گشترده‌تر جنبش از قبیل عدالت اجتماعی برای قالب‌های خاص‌تر کارگاه از قبیل کارآمدی سازمان دارد. نتیجه، عدم گسترش یک جنبش

است. به دنبال چارچوب‌های نظری ذکر شده ما انتظار داریم که این عدم گسترش زمانی روی دهد که فضای کافی در کارگاه موجود باشد تا خط‌مشی مدیریت درگیر شده و مسائل مرتبط با فرآیند کا مستقیماً مشروط باشند. در این نمونه‌ها، فعالان به دنبال استفاده از کارگاه‌شان به عنوان فضایی برای استقرار چالش‌ها خواهند بود ولی، لازم است به وسیله نیازهای مدیریت محدود شود. نمونه خوب از این فرآیند عدم گسترش، تغییر در استراتژی جنبه‌های جنبش اروپا می‌باشد. ابتداً این جنبش قالب‌های اجتماعی گسترده‌تری از قبیل انسان‌ها، حقوق اجتماعی دارند بیان کردند. و نسبت به تغییر وضعیت قانونی کارکنان تمرکز نمودند(کرید و همکاران،۲۰۰۲). سپس جنبش تبدیل به کراگاهی شد و روی قالب‌های خاص تأکید کرد از جمله مزایای متقابل(کرید و همکاران، ۲۰۰۰). جنبش پیام خود را از طریق مخالفان روزمره و مذاکرات کارگاهی به دست آورد(کردی و همکاران، ۲۰۰۰؛ اسگالی و سگال،۲۰۰۰)، این مناقشات با هدف تغییر اثر متقابل در کارگاه به جای دنبال کردن آهداف تغییر قوانین برآمد. با وجود این فعالان کارگاه این درگیری‌ها را به عنوان بخش کوچک‌تری از مبارزه بزرگ برای احقاق حق تعبیر کردند. علاوه بر این با ظرافت آگاه بودند مبارزات قبلی د رجامعه مسیر آنها را برای چالش هموار نموده است که به عنوان برخی از اصول و مبانی آشکار در گفتمان مدیریت کارگاه مشاهده کرده‌اند.پیوستگیفرآیندهای نهادینه شدن و گسترش هر دو روابط برتری‌طلبی بین اشکال مختلف ایستادگی ایجاد می‌کنند. آنها هر دو تغییری از این اشکال ایستادگی را به وسیله ثبت این ارتباطات انجام می‌دهند، برای مثال وقتی پیوندها بین شکل سیاسی و ریز سیاست ایجاد می‌شود استدلال خواهیم کرد که اغلب جنبش شاخص رسمی‌تری می‌یابد، مشابه همین وقتی جنبش‌های کارگاه به دنبال گسترش مبارزه خود به جامعه بستند اغلب کانون فعالیت‌هایشان را تغییر می‌دهند. در هر دو حالت ایجاد روابط سلطه‌طلبانه بین جنبش‌های مختلف منجر به برتری مؤثر یک استراتژی بر استراتژی دیگر می‌شود. نهادگرایی شامل برتری استراتژی‌های سیاسی بر استراتژی ریز سیاسی می‌باشد و گسترش نیاز به برتری استراتژی‌های جامعه بر استراتژی کارگاه می‌باشد. نتیجه اغلب مناقشات شدید و زد و خورد اعضای جنبش می‌باشد که روش‌های کمتر رسمی از اعتراضات را ارزیابی کرده یا ترجیح می‌دهد فعالیت‌هایشان را روی کارگاه متمرکز می‌کند.نتیجه حرکت‌های گروهی بین گروه‌های مختلف به دنبال استراتژی‌های مغایر منجر به هماهنگی ناقص می‌شود که ناظران به عنوان پیوستگی از ان یاد می‌کنند(دی،۲۰۰۴) این الگوهای مشترک منجر به پیوستگی خواهد شده که بین جنبش‌های سیاسی و فرو سیاسی ایجاد می‌شود و نیز در کارگاه‌ها و جنبش‌های جامعه. به دنبال چارچوب مطرح شده در این رساله ما انتظار داریم این الگوهای پیوستگی زمانی که جنبش‌ها با وضعیت‌های دشوار روبرو می‌شوند بروز کند. برای مثال، پیوستگی بین جنبش‌های کارگاه و جامعه فضای کافی برای اعتراض ایجاد کند یا همراه با فرآیند کار و نیز فرآیند مشروعیت به صورت مشروط درآید. عین همین پیوستگی‌ها ممکن است بین جنبش‌های سیاسی و فرو سیاسی بروز کند که موضوع مشروط لازم باشد به وسیله کارگزاران کوچک و بزرگ زمینه‌های جدید را از بین برده و نیاز به ساختار فرصت مختلط داشته باشند که برای جنبش‌ها در وضعیت‌های مختلف خویش برنده باشد. برای مثال، حرکت‌های موفق طرف‌دار محیط زیست اغلب نیازمند یک‌سری روش‌های ایستادگی متفاوت در مورد موارد خاص می‌باشند(دلاپورتا و روخت، ۲۰۰۲).برای یک جنبش که با گفتمان سلطه‌طلبانه مدیریت کشمکش می‌نماید نمی‌تواند منفرد و در یک محل باقی بماند این مورد اغلب در مطالعات سازمان و مدیریت تشخیص داده نمی‌شود چرا که محققین به صورت روزافزون اهمیت حالت‌های خاص ایستادگی را از قبیل مبارزات ریز سیاسی در کارگاه‌ها به روشنی بیان نمودند(توماس و دیویس،۲۰۰۵). آنچه که مدل ما سعی در نشان دادن دارد این است که جنبش‌های ایستادگی نیازمند چندگانگی اشکال دارد که هم در کارگاه و هم جامعه روی می‌دهد. برای جنبش‌های موفق و مؤثر، لازم است آنها بتوانند بین استراتژی‌های سیاسی و فرو سیاسی ایستادگی و جامعه و کارگاه به عنوان محل مبارزه‌شان نقل مکان کنند، این پیشنهاد می‌کند که حالت‌های جالب توجه ایستادگی با اشکال مبارزه ترکیب می‌شوند. این به وسیله ساختارهای بسیج رو به گسترش و چارچوب‌های ساختاری حاصل می‌شود که نیم‌کرده‌های اجتماعی را پیموده و احساسات

جمعی را برمی‌انگیزد. این فرآیندهاست که ممکن است به بلوک‌های ضد سلطه‌طلب انگیزه بدهد که برخیزند و بتوانند به صورت مؤثر گفتمان مدیریت را به کشمکش برسانند.نتیجه گیریدر این رساله ما، به دنبال کشف این نکته بودیم که چگونه با گفتمان مدیریت مقابله می‌شود.ما استدلال کردیم که روش‌های جاری که اشکال ریز سیاسی ایستادگی در کارگاه را بررسی می کنند تمایل به در نظر نگرفتن استراتژی‌های ایستادگی گروهی که در چندگانگی اقشار جامعه روی می‌دهد دارند، به منظور خطاب قرار دادن این خلأـ ما استدلال کردیم که ایستادگی در برابر گفتمان مدیریت ممکن است به صورت جنبش‌های اجتماعی پنداشته شود. با توجه به فرضیه جنبش اجتماعی ما استدلال کردیم که جنبش‌ها از نظر استراتژی(سیاسی یا فرو سیاسی) و محل مبارزه(کارگاه یا جامعه)متفاوت است. این چارچوب چهار نوع جنبش ایده‌ال را مشخص می کنند که با گفتمان مدیریت سر و کار دارد. در حالی که هر کدام از این جنبش‌ها مهم هستند شاید جالب توجه‌ترین اشکال ایستادگی نیاز به نوع‌آوری و ارتباطات جالب بین جنبش‌های مختلف دارند تا، بلوک‌های ضد سلطه‌طلبی در برابر گفتمان مدیریت ایجاد کنند، ما استدلال کردیم که این ارتباطات نوین بین جنبش‌ها با ایجاد ساختارهای بسیج عمومی،قالب‌گیری عمومی و احساسات جمعی برقرار می‌شوند.چارچوب نظری که در این رساله ارائه شد یک تعداد از مساعدت‌های بررسی ایستادگی در سازمان و مدیریت را فراهم می‌سازد. ابتدا، ما راهی به حرکت فراسوی هسته فعلی اشکال ریز سیاسی در کارگاه به صورت نمودار ارائه دادیم. ما این‌کار را با استدلال اینکه ممکن است تفکر در مورد ایستادگی به عنوان یک جنبش مفیدتر خواهد بود، ا نجام دادیم. و به ما اجازه می‌دهد تا این حقیقت را دریابیم که اکثر اشکال ایستادگی در برابر مقاومت اغلب گروهی بوده و اغلب مسائل گسترده تری از شرایط فعلی کارگاه را ضامل می‌شود. بررسی ایستادگی به عنوان یک جنبش به ما این حقیقت را گوش‌زد می کند که مقاومت در برابر گفتمان مدیریت صرفاً در کارگاه اتفاق نمی‌افتد بلکه مقاومت ممکن است در جامعه نیز روی دهد. بنابراین چارچوب ما کمک می کند تا استادان مقاومت در برابر کل جنبش‌های کارگاه و جامعه حساس شده و فعالانه در گفتمان مدیریت درگیر شوند. با استنباط مقاومت به عنوان یک جنبش امیدواریم آثار آتی را که حوزه گسترده‌ای از چالش‌های گروهی را در برابر گفتمان مدیریت مدنظر قرار می‌دهد دعوت به ارائه نکته نظرات بنماییم.مساعدت دوم این رساله در بررسی ایستادگی نشان دادن روابط فی‌مابین احتمالی است که ممکن است بین اشکال جنبش‌های مقاومت وجود داشته باشد. با بررسی این روابط ما به ترکیبات جالب توجهی از ایستادگی موجود در مدیریت اعتراض اشاره کردیم و فضایی برای استنباط فرآیندهای سازمانی ارائه دادیم، زمانی که، بلوک‌های ضد سلطه‌طلبی در برابر گفتمان‌های مدیریت ایجاد می‌شود. حال این چارچوب کارهای دقیق را می‌طلبد تا فرآیندهای سازمانی مرکب از انواع مختلف ایستادگی را بررسی کنند. برخی سوالات که می‌توانست بررسی شود شامل: کدام ترکیبات در کدام موقعیت خاص معمول‌تر است، میزان موفقیت هر ترکیب ایستادگی چیست، چگونه پیوندهای سازمانی بین انواع مختلف ایستادگی به وجود می‌آید، و چگونه حالت‌های پیوندی ایستادگی به وجود می‌آیند؟به جای برتری یک جنبش ایستادگی به جنبش دیگر، هدف اصلی ما استدلال ضرورت تشخیص اشکال متنوع ایستادگی در برابر گفتمان مدیریت در امتداد یکدیگر در اقشار مختلف جامعه بوده است. با وجود این، این به عنوان الگوی اختلاط و جدا کردن پنداشته نشده است. به جای ارائه الگوی چندگانه از جنبش‌های مقاومت ما، مخالفت‌های داخلی و اعتراضات و نیز روابط دیالکتیک بین جنبش‌های مختلف را مورد بحث قرار داده‌ایم. در صورتی که وجود داشته باشند، این رساله سعی کرده است تا استنباط بهتری از چندگانگی موجود بین نیاز به جنبش‌ها برای سازمان‌دهی و نهادینه کردن ارائه کرده‌ایم، و نیاز یکسان به جنبش‌ها برای سر ریز شدن نهادینه‌گی بیان شده است، از نکته نظر ما، آنچه که اکنون برای محققین سازمان و مدیریت ضرورت دارد، این است که پیش‌فرض خود را با مبارزات کارگاه‌ها پاک کنند و به جای آن مقاومت‌های چندگانه در برابر کفتمان مدیریت که در عرصه‌های گسترده‌تری از جامعه روی می‌دهند را مدنظر قرار دهند. آنچه که حیاتی است بررسی روش‌های استراتژیک بین جنبش‌های مختلف و پیوندهای آن به منظور سازمان‌دهی بلوک‌های ضد سلطه‌طلبی

می‌باشد که قادر هستند به صورت مؤثر سلطه‌طلبی گفتمان مدیریت را به چالش بیاورند.

*لینک: http://sociologyofiran.com/

از جامعه شناسی شادی تا مدیریت شادی

از جامعه شناسی شادی تا مدیریت شادی ... sociology

از دیدگاه جامعه شناسی، شادی به چه معناست؟

دکتر علی اصغر سعیدی

از دیدگاه جامعه شناسی، شادی به چه معناست؟- در ابتدا نکاتی را در مورد شادی و رابطه آن با حوزه جامعه شناسی بیان می کنم. مبحث شادی در حوزه جامعه شناسی اوقات فراغت قرار می گیرد. با توجه به اینکه شادی حالتی است که در فرد بروز و ظهور می یابد، روان شناسی اجتماعی نیز به آن می پردازد.در جامعه شناسی اوقات فراغت، مبحث جامعه شناسی شادی، به بررسی تأثیر روابط اجتماع بر شادی و ارتباط متقابلی که شادی در روابط اجتماعی، طبقات و گروه های سنی مختلف می گذارد، پرداخته می شود. مثلاً اینکه آیا شادی زن و مرد با یکدیگر متفاوت است یا باید متفاوت باشد؟ شادی شهری و روستایی داریم؟

به نظر می رسد که در نوع شادی های شهری و روستایی تفاوت وجود دارد. (فولکلور ممکن است هنر روستایی باشد که هنر اصیل تری است، اما شادی شهری ممکن است شادی توده وار و نوعی شادی شکل نگرفته باشد) حتی شادی می تواند طبقاتی باشد؛ مثلاً شما انواعی از مراسمی دارید که گروه های مختلف، آن را برگزار می کنند. تحقیقات نشان می دهد که در گذشته این قضیه بسیار رسم بوده و شادی ها بیشتر، طبقاتی بوده اند. فرض کنید من عضو طبقه متوسط رو به بالا هستم یا من یک بورژوا هستم، بنابراین از شرکت کردن در مراسم موسیقی کلاسیک شاد و سرخوش می شوم تا از رفتن به تماشای مسابقه فوتبال. در گذشته حتی گفته می شد که فوتبال متعلق به طبقه کارگر است ولی به نظر می رسد با تغییراتی که در جوامع جدید صورت گرفته است این نوع روابط نیز تغییر کرده است. یعنی افراد بر اساس جنسیت، طبقه، مکان جغرافیایی و... شادی نمی کنند. ما در جریان جهانی شدن قرار گرفته ایم و همه این موارد از این قضیه تاثیر پذیرفته اند. از بعد سیاستگذاری اجتماعی نیز اتفاقاً شادی مسئله بسیار مهمی است؛ چرا که تعریف شادی و سیاست خیلی به هم نزدیک است. سیاستگذاران اجتماعی و روشنفکرانی که به این مسئله می پردازند بین این دو تفاوت قائلند اما به طور کلی شادی را نوعی احساس سعادت می دانند؛ چیزی که از آن طریق، انسان احساس لذت کرده و به منبع سعادت دست پیدا می کند. به نظر می رسد هر قدر ملتی شادتر باشد، احساس رفاه بیشتری دارد. اگر توجه کنید، می بینید که رفاه را می توان براساس یک بعد ذهنی نیز تعریف کرد. بعضی افراد معتقدند شادی ها می توانند کنش هایی احساسی باشند؛ پس در این صورت می توان شادی را به ۲ نوع تقسیم کرد.

۱. شادی از نوع احساسی

۲. شادی از نوع واکنش شناختی.

باید توجه داشت که به خصوص شادی های جمعی، شادی های شناختی تری هستند چرا که اگر چه بیشتر آنها ابداعی و ساختگی بوده اند، اما در طول مدت زمان بسیاری باقی مانده اند. به نظر من شادی های جمعی، زندگی بخش تر هستند و به همین جهت شما می توانید در بعضی موارد، شادی های جمعی را در مقابل سوگواری های جمعی، غم های جمعی نیز قرار دهید. سرخوشی ای که یک مراسم شاد ملی و مذهبی به شما می دهد، شاید همان سرخوشی را شما از طریق شرکت در سوگواری های مذهبی نیز دریافت کنید؛ یعنی هر دو این موارد، زندگی بخش هستند (برخلاف عقیده بعضی از افراد که به نظر من، با فهمی درونی به جامعه و

رسومات آن نمی پردازند). در بعضی از سمینارهای خارجی به برگزاری مراسم مذهبی توسط زنان مسلمان (مثلاً برگزاری سفره های مذهبی، ختم ها و روضه خوانی ها) اشاره شده و آنها را ناشی از حزن آلودبودن و غمگین بودن جامعه می دانند در صورتی که اتفاقاً آن اشکی که به صورت جمعی در این مراسم ریخته می شود، زندگی بخش است و این گونه افراد از این طریق سعادت می جویند و به دنبال کسب نوعی سعادت و رفاه هستند. شما ممکن است تمام نیازهای اساسی و مادی را تهیه کنید و بر اساس معیارهای مرسوم بگویید یک فرد، گروه یا جامعه در رفاه هستند، اما اگر شما افراد را از دسترسی به چیزهایی که برایشان واجب است و نیاز دارند- مثلاً ابراز شادی- بازدارید، خواهید دید که این جامعه حتی با داشتن خیلی از تسهیلات مادی در رفاه نیست. نمونه ملموس این قضیه، اتحاد جماهیر شوروی بود که افراد به راحتی نمی توانستند مراسم ملی، مذهبی و سنتی خود را انجام دهند و باید کاری را انجام می دادند که مثلاً حزب یا چارچوب ایدئولوژیک به آنها می گفت. در نتیجه، این جامعه علی رغم داشتن رفاه مادی، احساس رفاه نمی کند.پس در بعد سیاستگذاری های اجتماعی، شادی به خاطر نقشی که در بهزیستی و رفاه دارد، از اهمیت بسیاری برخوردار است. مقولات ذهنی باعث می شوند حتی با وجود رفاه مادی، افراد احساس بدبختی کنند. مثلاً اگر تیم ملی کشور ببازد، افراد احساس بدبختی می کنند اگر چه از لحاظ دسترسی به مسکن، شغل و تغذیه مشکلی نداشته باشند.نکته ای که دوست دارم اکنون به آن بپردازم این است که در جامعه شناسی بدن که به خودآگاهی بدن می پردازد، یکی از راه ها این است که افراد برای بهبود خودشان (کسب رفاه مادی یا درمان بیماری) دیگر به سمت روش های علمی و زیست پزشکی (که فرد را بدون در نظر گرفتن روح و شخصیتش مورد درمان قرار می دهند) نروند. در دوره جدید، افراد به طب های جایگزین و مکمل روی می آورند. در اینجا یکی از شیوه هایی که به آن پرداخته می شود، شیوه self healing است (یعنی ارتباط جسم و روح در جهت شفای بیماری ها). از این طریق می توان پذیرفت که شادی به طور کلی می تواند ابعاد جدیدی پیدا کرده و از طریق سرخوش کردن روح به جسم هم کمک کند تا بعضی از بیماری ها از بین بروند. به همین جهت است که در حوزه جامعه شناسی بدن، اشک و لبخند به یک میزان می توانند در بهبود بیماری ها مؤثر واقع شوند.* پس به نظر شما شادی و غم هر دو بر سلامتی افراد، تأثیرگذار هستند؟- به طور کلی بله اما باید توجه داشت که هر نوع شادی و غمی نمی تواند چنین تأثیری داشته باشد. به نظر من، شادی های جمعی و شادی های محله ای را باید از شادی های توده ای و شادی های فردی جدا کنیم. عموماً شادی های فردی و شادی های توده ای خطرناک هستند زیرا عنصر خودکنترلی در آن وجود ندارد. مثلاً در گذشته مراسم چهارشنبه سوری (یا هر مراسم شادی بخش دیگری) چون به نحو جمعی انجام می گرفت، آیین جمعی محسوب شده و آیین جمعی نیز یکی از ویژگی هایش، سنتی بودن و غیر مخرب بودن آن است. اما وقتی آیینی به صورت شخصی باشد، هیچ کنترلی بر آن وجود نداشته و مخرب است. در همین رابطه آنتونی گیدنز معتقد است آیین های شخصی- چه از نوع سرخوش کننده و چه از نوع غم آور،- از نقطه های تاریک مدرنیته محسوب می شود.آیین های شخصی- از جمله دسترسی به اینترنت یا هر مورد دیگری- ممکن است باعث سرخوشی و احساس شادی در فرد شود، به طور مکرر یک رفتار انجام گیرد و جنبه اعتیاد پیدا کند اما وقتی اجرای مراسم جشنی به طور سالانه، ماهانه و مکرر انجام گیرد، هیچ گاه جنبه اعتیاد پیدا نمی کند؛ چرا که در آن عنصر وسواس و اجبار وجود ندارد اما در اعتیاد شخصی به بعضی مسائل و عناصر، وسواس و اجبار وجود داشته و برای جامعه بسیار خطرناک است؛ چرا که رفتار را شکل می دهد و ابعاد بیرونی نیز برای اجتماع دارد. حتی می توان گفت اثر آن بر سیاست های آموزشی و بهداشتی تعیین کننده است. مثلاً ممکن است کشیدن سیگار برای فردی لذت بخش باشد اما از آن جلوگیری می شود؛ نوعی لذت فردی است که به اجتماعی آسیب می رساند. نکته بسیار جالب اینجاست که شما هیچ گاه نمی توانید چیزی را سراغ داشته باشید که به نحو جمعی و به عنوان یک سنت، انجام شود و ضرر داشته باشد. چون خود آن جمع، اثرات مخرب آن سنت جمعی را کنترل می کنند. پس اگر شادی جمعی ای را می بینید و احساس می کنید که به نوعی در حال خطرناک شدن است (مثلاً همین استفاده از مواد محترقه در چهارشنبه

سوری) بدانید این نوع شادی، احتمالاً ـ شادی جمعی و سنتی ای است که کم کم به سمت شادی توده ای و بی شکل سوق پیدا کرده است. شاید به دلیل ازبین رفتن نهادهای سنتی و شادی بخش، محله ها و... باشد که شادی های جمعی نیز به شادی های توده ای و خطرناک تبدیل شده اند. اینجاست که باید به این اندیشید که چطور می توان به طرح توسعه محله ای پرداخت که به ساماندهی شادی های محلی نیز بینجامد. به نظر من همان طور که ضروری است خدمات شهری از طریق شهرداری و محلات انجام شود، در مورد شادی های جمعی نیز باید همین تدبیر اندیشیده شود.در این قسمت ذکر این نکته را ضروری می دانم که شادی های جمعی محله ای به دلیل اینکه سازمان یافته و براساس قواعد جمع کنترل می شود، دیگر ویژگی آسیب و تخریب ندارد.باید اشاره کنم که شادی های خانه محور و خصوصی نیز به همان اندازه شادی های توده ای برای جامعه مخرب هستند. در ایران شادی های خصوصی نیز وجود دارد که به علت عدم وجود هیچ گونه کنترل بر آنها، خطرناک هستند. راهکار کنترل این شادی های مخرب این است که باید برای انجام و برگزاری جمعی جشن های ملی و سنتی اجازه داده شده و امکاناتی نیز برای اجرای آن فراهم شود. در غیر این صورت، شادی های توده ای به سمت شادی های خانگی سوق می یابد که به نظر من بسیار خطرناک تر است. البته ممکن است از بعد اجتماعی مضر نباشد اما در بلندمدت برای جامعه بسیار مخرب خواهد بود؛ چون شما هیچ گونه آگاهی ای- حتی از میزان خسارت وارده در شادی های خصوصی- ندارید.* نقش شادی در روابط اجتماعی چیست و چه تاثیری بر فعالیت های افراد و روحیه جمعی جامعه می گذارد؟- اگر شادی های جمعی و غیرمضر انجام شوند، تقویت کننده بعضی از روابط اجتماعی هستند. این نوع شادی ها مانند تمامی اعمالی که در هر جامعه به قوام آن جامعه کمک می کنند، می توانند به روابط آن جامعه نیز کمک کرده و باعث سرخوش شدن افراد جامعه شوند. این جزو کارکردهای سنتی لازم و ضروری برای جامعه است. ممکن است در طی زمان، بعضی از این کارکردها از بین برود ولی چون جامعه به سمت مقولات خاصی می رود و طالب لذت و رفاه بیشتر است، اعمال سنتی در جامعه جدید تقویت شده و مردم، بیشتر به آن توجه می کنند؛ چرا که سرخوش کننده و رفاه دهنده است. مدرن ترین دولت، دولت رفاه است. این دولت، دولتی است که سعی می کند تا حد امکان، منابع سعادت در اختیار تمامی افراد قرار دهد. یعنی با پیش بینی وقایع خطرناک در آینده سعی کند افراد را بیمه کرده و زیر چتر رفاهی خود قرار دهد. مسائل شادی در زمره مقولات رفاه ذهنی است. درست است که دولت های رفاه برای قابل اندازه گیری بودن خدماتشان، به مقولات رفاهی علمی توجه می کنند، اما هم در مباحث سیاستگذاری و هم در مباحث بررسی های جامعه شناختی، به مقولات رفاه ذهنی توجه می شود.* شما فکر نمی کنید شادی های جمعی بر هم زننده نظم و آرامش جامعه هستند؟- یک شادی جمعی که از سنت ها استخراج شده باشد، نه تنها برهم زننده نظم و آرامش جامعه نیست بلکه لازمه نظم و قوام اجتماعی نیز هست. این نوع شادی به هیچ وجه برهم زننده نیست، چون ویژگی های خاصی دارد.

۱- آیین جمعی است؛ اگر آیین شخصی بود، بر هم زننده بود و اگر ما می بینیم که شادی های جمعی بر هم زننده نظم می شوند، به دلیل آن است که شکل توده ای به خود گرفته اند. افرادی که در آن شرکت می کنند از گروه های مشخصی نیستند و از گروه های بی شکل هستند. مثلاً گروه های مختلفی از مکان های مختلفی به یک محله مراجعه می کنند. این تجمع، حالت شادی جمعی را پیدا نمی کند ولی اگر در یک محله که افراد شناخت بیشتری نسبت به هم دارند، یک جشن و شادی جمعی برگزار شود، همه افراد تقریباً یکدیگر را می شناسند و نوعی کنترل خود، کنترل محله و کنترل جمع وجود دارد. البته بعضی از مشکلات نیز غیرقابل اجتناب بوده و به دلیل پیچیده شدن جوامع، شما قادر به پیشگیری از آن نیستید، ولی اگر نوعی سامان محله ای برای برگزاری شادی های جمعی به وجود بیاید، بسیاری از مشکلات، قابل پیشگیری است. مثلاً موردی که من خود در انگلستان دیدم، مربوط است به مراسمی مربوط به هندوها (که بسیار شبیه چهارشنبه سوری در ایران بود). در آنجا ما از یک هفته قبل از برگزاری جشن و مراسم آتش بازی، صدای ترقه می شنیدیم، ولی هیچ خسارتی هم به کسی وارد نمی شد. مواد محترقه هم وجود داشت و با اینکه دولت

وظیفه خود می دانست که بر ورود و خروج و تولید این مواد کنترل داشته باشد، ولی وقتی به این نوع از استفاده می رسید، دیگر چون مسأله ای سنتی و جمعی است، به افراد، امر و نهی نمی کرد. واقعاً خسارتی نیز وارد نمی شد. علت اینکه خسارت وارد نمی شد این بود که این مراسم به نحو محله ای انجام می شد و تمام این هماهنگی ها با استفاده از انجمن های مدنی انجام می گرفت. مثلاً ـ دولت انگلیس به فرهنگ های چندگانه اهمیت داده و به افراد و گروه های مذهبی مختلف اجازه می داد اجتماعات خود را داشته باشند و آنها را حمایت می کرد. حمایت کردن نیز به این علت است که گروه های بی شکل – که از آن یاد کردیم – شکل نگیرند. در اینجا دیگر من که مسلمان بودم در مراسم گروه های دیگر شرکت نمی کردم؛ همان طور که اگر جامعه ما نیز دست به ساماندهی محله ای نسبت به برگزاری برخی شادی ها از جمله چهارشنبه سوری بزند، توده های بی شکل ایجاد نشده و با کنترلی که افراد روی برگزاری مراسم دارند، اتفاق خطرناکی نیز نخواهد افتاد. ساماندهی محله ای باعث می شود که افراد خود هر محله – که هم فکر و هم رده هستند

۲– به شادی جمعی بپردازند و بر جمع خود کنترل داشته و بنابراین هیچ اتفاق مضری پیش نیاید. می توانیم بگوییم شادی های توده ای که این رفتارهای بی شکل از دسته های بی شکل بروز می کند، آسیب رسان خواهد بود. به نظر من علت این قضیه نیز به رشد یا عدم رشد گروه های یک جامعه مدنی بازمی گردد.* چه تدابیری می توان برای داشتن جامعه ای شاد اندیشید؟– در جامعه جدید راهکارهایی که به یک نظام محله ای و رفاه جامعه محور (از طریق توسعه محله ای) بینجامد، بسیار کمک کننده خواهد بود. من این قضیه را به صورت بومی کشور خودمان مطرح می کنم. در ایران هنوز بعضی از مقوم های جامعه محلی وجود دارند؛ مثلاً مسجد هنوز به عنوان یک محور در یک محله باقی است. ما باید این را با رشد سازمان های غیردولتی که می توانند بعضی از این اجتماعات را به وجود آورند، تلفیق کنیم. این نوع حرکت و سیاستگذاری به نظر من، هم می تواند ارائه دهنده خدمات مختلف شهری و محله ای باشد و هم می تواند با برنامه ریزی در آینده، مراسم سنتی و آیین های جمعی را به نحو اصیل تری برگزار کند. این قضیه امکان پذیر است و به نظر، هیچ راه دیگری نداریم. ضمن اینکه در جهان جدید ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی بسیار مهم هستند. به نظر من مسائلی مثل چهارشنبه سوری، مسائلی نیستند که یک هفته قبل از اجرای آن، بتوانیم به طور کامل به آن بپردازیم. در جوامع دیگر تا آنجایی که من دیدم، مثلاً ـ اگر در میانه لندن جامائیکایی ها کارناوال های مختلفی راه می انداختند، حتی هفته ها و ماه ها قبل از اجرای مراسمشان در تدارک برگزاری مراسم بوده و همکاری بین گروه های محلی و دولتی (نیروهای نظم دهنده) وجود داشت. این همکاری هاست که نتایج خوبی خواهد داشت. به نظر من دولت باید برنامه ریزی های میان مدتی را در این رابطه داشته باشد؛ ضمن اینکه نقش دستگاه های ارتباطی نیز در این میان بسیار مهم است. به نظر من باید برای آگاهی سازی در شادی های حوزه عمومی، دستگاه های ارتباطی در طول سال نیز به این مسائل بپردازند تا آگاه سازی آنها تاثیر بیشتری داشته باشد. علاوه بر این، برای نتیجه دادن این امر باید همکاری بین دولت و مردم وجود داشته باشد. همکاری سازمان یافته دولت و مردم (همکاری مردم با دولت از طریق تشکل های غیردولتی، انجمن ها و...) بسیار نتیجه بخش خواهد بود. برای مدیریت شادی و اجرای آن در جامعه باید شهرداری ها یا دولت در هر محله با انجمن های آن محله ارتباط برقرار کرده و هر دو با یکدیگر همکاری کنند تا موفقیت حاصل شود. در حقیقت باید مدیریت اجتماع را با همکاری خود اجتماع به نتیجه رساند. شادی اصیل و رفاه را دولت رفاه نمی تواند به تنهایی انجام دهد. راه سومی ها و امثال گیدنز معتقدند که دولت باید نقش نظارت کننده قوی داشته باشد، ولی بدون کمک گرفتن از مردم نمی تواند این کار را انجام دهد.* به نظر شما جامعه ما، جامعه ای شاد است؟– به طور روشن نمی توانم پاسخ این سؤال را بدهم؛ چون اظهارنظر قطعی نیاز به تحقیق و ارائه آمار دارد اما به نظر من عناصر زیادی (با مایه های سنتی) در جامعه ما وجود دارند که می توانند زندگی بخش باشند. به نظر می رسد مدیریت شادی لازم باشد. بعضی ها می گویند شادی هایی چون چهارشنبه سوری چون زودگذر هستند نه نیاز به برنامه ریزی دارند و نه مدیریت. اگر از آنها بپرسید

چرا این شادی ها زودگذرند، می گویند چون این شادی ها یک روز یا یک شب در سال هستند! اما به نظر من شادی هایی چون مراسم چهارشنبه سوری به هیچ وجه زودگذر نیستند. این شادی ها از نوع شادی های اصیل هستند.* نقش خانواده در جلوگیری از آسیب های اجتماعی ناشی از عدم ابراز شادی و داشتن روحیه ای افسرده چیست؟- چون در این سؤال، شما آسیب های اجتماعی را در کنار شادی آوردید، باید بگویم لزوماً جامعه ای که شاد است، جامعه ای نیست که در آن آسیب های اجتماعی وجود نداشته باشد، چون خود همین شادی ها نیز ممکن است آسیب زا باشد (مثلاً شادی های شخصی).در اینجا نقش خانواده بسیار مهم است. همان طور که گفته شد، ما شادی هایی را مهم و زندگی بخش می دانیم که شادی هایی جمعی باشد. خانواده از جمله نهادهایی است که می تواند به این روند کمک کند. به همان اندازه که جامعه از شادی های اصیل دور می شود، شادی غیراصیل و آسیب زا می شود.اگر خانواده ایرانی باشد و قوام و کارکرد داشته باشد، شما می توانید بعضی از شادی ها را به خانواده بسپارید، ولی ممکن است خانواده این توانایی را نداشته باشد و چون کنترل درستی بر ابزار این شادی ها ندارد، بنابراین شاید غیراصیل و آسیب زا می شود.* آیا باید برای جلوگیری از آسیب و صدمه به جامعه، مراسمی چون چهارشنبه سوری را حذف کنیم؟ - جواب من قطعاً منفی است. با این کار در حقیقت مسأله نظارت نیز حذف می شود. این شادی چون اصیل است قابل حذف نیست. به نظر من برخوردها باید نظارتی باشد تا خودکنترلی تقویت شود و نیاز به برنامه ریزی بلندمدت دارد. به نظر من امنیت دادن به این قضیه باید به صورت نامحسوس و از طریق ساماندهی گروه ها انجام شود.* آیا می توانیم شادی ها را مدیریت کنیم؟- چهارشنبه سوری در حال حاضر، به نوعی انفجار هیجان و شادی های حبس شده تبدیل شده است. متاسفانه بیشتر افراد از پیشینه تاریخی و فلسفه وجودی آیین های ملی مختلف- از جمله چهارشنبه سوری- اطلاعی ندارند. با تفحص و مطالعه در مورد جزئیات و چرایی برگزاری این آیین ها، می بینیم که بسیاری از این جشن های ملی زیبا _ از جمله چهارشنبه سوری- به هیچ وجه جنبه آسیب یا تخریب نداشته، بلکه فقط بهانه ای بوده اند برای شادی های جمعی و دوری از روحیه غمگین ناشی از مشکلات روزگار. متاسفانه در حال حاضر می بینیم جشن چهارشنبه سوری از شکل سنتی اش بسیار فاصله گرفته و به نوعی تخریب و آسیب رسانی تبدیل شده است. انواع ترقه ها و وسایلی که به طور آنی منفجر می شود و می تواند در تخلیه شادی یک نوجوان یا جوان، کمک کننده باشد، گاه برای سلامتی استفاده کننده و کسانی که در اطراف او هستند، تهدیدی جدی به شمار می آید. دیگر از آن رسم های پرمعنایی که به آن اشاره شد، هیچ خبری نیست. وسایل تشکیل دهنده برای برگزاری جشن، فقط و فقط ترقه هایی است در انواع مختلف که سر و صدای زیادی ایجاد می کنند! کافی است در شب چهارشنبه سوری در خیابان های شهر قدم بزنید. آنگاه بعید است اگر در یک مسیر کوتاه، حداقل ۳ تا ۴ ترقه زیر پای شما انداخته نشود. سر و صدای ناشی از انفجار این ترقه های ریز و درشت- آنگاه که در دست هر یک از جوانان و نوجوانان محله، چند تایی از آنها موجود باشد- سرسام آور است، اما آیا تا به حال از خود پرسیده ایم چرا باید سرانجام برگزاری چنین جشن باشکوهی، این چنین شود؟ جشنی که قدمتی دیرینه داشته و حتی با خواندن جزئیات برگزاری آن در گذشته، انسان شادی و نشاط خاصی را احساس می کند! پاسخ ، به کاستی های موجود در جامعه برمی گردد. آیا تا به حال از خود پرسیده ایم چرا کشوری چون کشور ما که دارای بافت جمعیتی بسیار جوانی است (بیش از ۳۳ میلیون جوان)، برنامه ریزی و مدیریت جامعی برای اجرای مراسم شادی جمعی و در نتیجه افزایش نیروی نشاط و روحیه کار و فعالیت در جامعه ندارد؟ چرا در جامعه ما به مسأله شادی مردم که مسأله ای حیاتی و مهم است، نگاهی سراسر جرم گونه و منفی می شود؟ باید توجه کرد که ساماندهی شادی های ملی- مانند چهارشنبه سوری- نه تنها سبب آسیب اجتماعی نمی شود، بلکه سبب کنترل بسیاری از آسیب های اجتماعی و همچنین افزایش روحیه نشاط و شادابی در زندگی روزمره تمامی افراد جامعه خواهد شد. بنابراین آسیب شناسی و مدیریت شادی در جامعه ما مسأله ای بسیار ضروری است که با داشتن برنامه ریزی دقیق، می تواند به تغییر و تحولات بنیادین در احوالات و رفتارهای تمامی افراد منجر شود. در اینجا راهکارهایی جهت مدیریت شادی در برگزاری مراسم چهارشنبه سوری پیشنهاد می شود: ۱- در نظر

گرفتن مکان هایی که با شهر و مناطق مسکونی فاصله داشته باشد و هدایت افراد به این اماکن برای اجرای مراسم۲- تولید و توزیع ابزارهای مختلف تفریح و شادی به صورت علمی و استاندارد۳- وضع قوانین و آموزش افراد مجری آن برای برخورد صحیح با افراد در مراسم شادی۴- اطلاع رسانی و آگاهی دادن به افراد- به خصوص جوان ها- در مورد فلسفه وجود آیین ها و جشن های ملی، همچون چهارشنبه سوریدر این صورت است که می توان با تدبیر و برنامه ریزی لازم، نه تنها چهارشنبه سوری و سایر جشن های ملی را حذف یا کمرنگ نکرد، بلکه فرصتی مناسب ایجاد کرد تا تمامی افراد بتوانند در کنار هم این مراسم زیبا را با کمترین آسیب برگزار و روحیه ای شاد پیدا کرده، به تخلیه هیجان بپردازند.

*دنبالک: http://www.aa-saeidi.com/cgi-bin/mt/mt-tb.cgi/۱۴۶

عدالت اجتماعی و ساختار قدرت در جامعه

بررسی یکی از مهمترین دیدگاههای بشری و اندیشه ی دینی مهدی یاراحمدی خراسانی

Social justic and structure of power in society

بررسی یکی از مهمترین دیدگاههای بشری و اندیشه ی دینی

چکیده :

عدالت اجتماعی یکی از مهمترین اصولی است که در دیدگاههای بشری و اندیشهٔ دینی مورد عنایت ویژه قرار داشته است . بر این اساس ، عمومیّت استفاده از منابع و ثروت های عمومی و یا امکانات دولتی برای همه و رسیدن به مرز بی نیازی در جامعه ، از شاخصه های مهم تحقق عدالت اجتماعی است . توزیع عادلانهٔ قدرت در جامعه و فراهم نمودن زمینه های رشد اجتماعی برای همهٔ آحاد به تناسب صلاحیت ، شایستگی و نیازمندیهای واقعی ، فطری و اجتماعی آنها مقوله ای است که انسان های آزاد اندیش در چارچوب « بایدها و نبایدها » در جستجوی آنند . امری که حصول آن بسیار آرمانی و دور از دسترس به نظر می رسد . علی ایحال عدالت چه با پسوند فردی و چه با پسوند اجتماعی و سیاسی و بدنبال آن توزیع مناسب ابزارهای قدرت در جامعه چیزی نیست که مورد تقدیس و حمایت قرار نگیرد و ظلم نیز در طرف مقابل آن مقوله ای مورد نفرت و بی مهری عمومی است . مقدمه : مسلماً « عدالت » پایه اخلاقی ساختار اساسی جامعه است . امری که امروزه در هزارهٔ سوم حلقهٔ مفقوده کار کرد نظام های بشری است و فقدان آن بیش از پیش احساس می شود . مراد از کارکرد اصول عدالت در جملهٔ فوق الذکر آنست که نه تنها نهادهای رسمی جامعه همچون قانون اساسی ، دولت و قوانین مدنی و جزایی باید بر محور این اصول و متناسب با آنها سامان یابد ، بلکه امکانات ، مواهب ، مناصب ، وظایف و زحمات زندگی اجتماعی نیز باید بر محور این اصول توزیع شوند . این اصول معیار داوری درباره عادلانه یا ناعادلانه بودن ساختار جوامع بشری را در اختیار می گذارند . عدالت اجتماعی در بردارنده مفاهیم ظاهراً متعارض است . بدین معنا که اولاً : مستلزم پذیرش شأن و منزلت مساوی افراد از نظر قانونی و سیاسی است که این امر به نوبهٔ خود مستلزم پذیرش حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی شهروندان است . و ثانیاً : عدالت اجتماعی به معنای تساوی کامل افراد از نظر شایستگی ها و استعدادها نیست . از این رو می بایست نابرابری های حاصل از تفاوت در استعدادها ، سطح سواد و آموزش و تجربه را بعنوان نابرابری ها عادلانه پذیرفت و ثالثاً باید این نکته مهم را در نظر داشت که نتایج توزیع درآمد بر حسب توزیع استعدادها و موفقیت طبقاتی افراد در نظام اقتصادی بازار معمولاً ـ قابل پذیرش نیست . در این صورت سالخوردگان ، افرادی که دارای معلولیت های ذهنی و یا جسمی هستند ، بچه هایی که سرپرست خانوار را از دست می دهند و بیکاران وضع وخیمی خواهند داشت به همین دلیل ، عدالت اجتماعی مستلزم تأثیر بر حوزهٔ توزیع درآمد و رفع نابرابری های ناعادلانه است .

عدالت اجتماعی از طریق تأمین فرصت های برابر برای افراد جامعه ، توجه به تفاوت دراستعداد و توانائیهای محوری و در عین حال

توجه به عـدالت توزیعی قابل تأمین است . مسأله اصـلی در عرصه عدالت اجتماعی ، بحث های مفهومی آن نیست ، بلکه مهم تطبیق آن در عرصه تنظیم قواعد جزئی و انطباق آن با واقعیت خارجی است . این نکته بدان معناست که در این بحث نباید به تبیین مفاهیم بسنده کرد ، بلکه بایـد پیش از اهتمام به مفاهیم و تعاریف ، به کیفیت اسـتنتاج قواعـد و شـیوه های عینی و عملی عـدالت اجتماعی پرداخت و دیدگاه دین اسلام و رهبران دینی را در این عرصه جویا شد . تبیین عدالت اجتماعی و شیوه های عینی و عملی آن منوط به

اصـلاح ساختار قـدرت در جامعه است . بـدین معنا که توزیع متوازن و متناسب قـدرت در جامعه تنها راه تحقق عدالت اجتماعی در معنای واقعی آنست . بـدون شک افرادی که در اجتماع قـدرت های بـدون حـدّ و مرزی دارنـد در زمانی نه چنـدان بلند مدّت زمینه فساد اجتماعی را فراهم می سازند . عدالت اجتماعی : همانطور که ذکر شد در عالم واژگان بعضـی از کلمات در سطحی هستند که مورد تقـدیس و عنایت همگان قرار می گیرنـد و یا به عکس کلماتی وجود دارند که مورد نفرت و بی مهری عمومی هسـتند . واژه عدل و ظلم به طور مطلق این گونه هستند . به این معنا که واژه عدل همواره مورد تقدیس و عنایت همگان قرار می گیرد و به همین انـدازه واژه ظلم مورد نفرت و بی مهری عمومی می باشـد . عـدالت به هر صورتی و با هر پسونـدی مورد تقدیس قرار می گیرد . به گونه ای که حتی می توان گفت عدالت در این عرصه ، از صدق و آزادی وجود و بخشش نیز گوی سبقت را ربوده است ، چرا که مخالفان آزادی با دلایلی ، آزادی مطلق را نقـد می کننـد و صدق و عطا را به صدق و عطای نیک و بد تقسیم می کنند ، امّا کسـی عـدالت را مقیّـد نمی کنـد و آن را به دو قسم نیک و بـد تقسیم نمی نمایـد . بالاتر آنکه در تقسیم بندی ارزش های دیگری چون صدق وجود ، آن را با عدالت می سنجند و صدق قبیح را ظالمانه می دانند و آنرا مورد انکار قرار می دهند .

با عنایت به مطالب فوق الذکر این پرسش به ذهن خطور می کند که اگر عدالت در چنین مرتبه والا و بلامنازعی قرار دارد دیگر چه جای بحث و پژوهش است ؟ یا اینکه مسأله در باب عـدالت چیست که فیلسوفان ، متکلمان و فقیهان و ... هر یک در این باره بحث های غامضی را پیش نهاده اند و اختلاف های لفظی و معنوی یافته اند .

چرا مسـأله ای به این روشـنی در پرده خفـا قرار گرفته است . آنچه این مسـأله را در عرصه های اجتماعی ، ابهام آمیزتر و پیچیـده تر نموده است « عـدالت اجتماعی » است ؟ به نظر می رسد آنچه در این مسأله تأثیر به سـزایی داشـته است عینی شدن مقولهٔ عدالت در اجتماع و همچنین تفاوت های بین عدالت و مساوات است . مسـلماً مساوات با عدالت تفاوت دارد ؟ از این رو که مساوات تنها جنبه های کمی را مـدنظر قرار می دهـد که این امر ممکن است گاهی با بی عدالتی همراه گردد . به دلیل آنکه در عدالت علاوه بر جنبه های کمی و تعـدادی ، جنبه های کیفی نیز مورد ملاحظه قرار می گیرنـد . تناسب ، توازن ، شایسـتگی ، صـلاحیّت و قرار گرفتن هر چیز در جـای خود مهمترین ویژگی های عـدالت است که همه با هم آن را از مساوات متمایز می کنـد . با عنایت به مطالب مـذکور اگر بخواهیم عدالت را در جامعه تعریف کنیم در واقع به این صورت است که :

« عـدالت اجتمـاعی به معنـای اعطـای حقوق و مطالبات منطقی هر شـخص به تناسب صـلاحیت ، شایسـتگی و نیازمنـدیهای فطری و اجتماعی اوست . » عـدالت اجتماعی و ساختار قـدرت در جامعه : مسـلماً تأمین عـدالت اجتماعی پایـدار در دراز مدّت تنها از طریق تـأمین فرصت های برابر برای افراد جامعه ، توجه به تفاوت در اسـتعداد و توانائیهای محوری و در عین حال توجه به عـدالت توزیعی قابل تأمین است . که این امر تنها در سایه اصـلاح ساختار قـدرت در جامعه صورت می پـذیرد . اصـلاح ساختار قدرت در جامعه از طریق برقراری دموکراسـی سیاسـی ، توسـعه نهـاد بازار ، وجود دولت توسـعه گرا ، مشارکت در تصـمیم گیریهای کلان اجتماعی و تقسیم و تسهیم قدرت در ابعاد مختلف اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی صورت می گیرد .

عـدالت اجتمـاعی و ساختار قـدرت در جامعه در واقع مقولاتی هسـتند که بصورت مسـتقیمی در گرو یکـدیگر می باشـند . اصـلاح ساختار قـدرت و تسـهیم توانایی تصـمیم گیری اجتماعی و پرداخت های اقتصادی در دراز مدّت ، عدالت اجتماعی پایدار را پدیدار

می سازد .

که در صورت تحقق این امر ، این دو مقوله بصورت متقابلی بر یکدیگر تأثیر گذاشته و زمینه ظهور جامعه بالنده و توسعه گرا را ایجاد می نماید . امری که تحقق آن در کوتاه مدّت غیر ممکن است .

عدالت اجتماعی مانند بسیاری از مقولات اجتماعی متأثر از مسائل رفتاری و فرهنگی است . از این رو تحقق آن زمان بر و وقت گیر است و نیازمند انعطاف پذیری و سعه صدر می باشد . مسلماً یکی از راههای اصلاح ساختار قدرت شکل گیری نهاد بازار و محیط رقابتی است . بدون شکل گیری نهاد بازار و محیط رقابتی ، افراد و عاملان اقتصادی نخواهند توانست استعدادهای ذاتی خود را عرصه اقتصادی ظاهر بسازند و منشأ نوآوری و پیشرفت فنی و سازمانی در جامعه شوند . در غیاب دموکراسی و نظام بازار ، بوروکرات ها و سیاستمداران فاسد با سوء استفاده از قدرت بر گرده مردم سوار خواهند شد و بجای منافع عمومی ، منافع خود را به قیمت محروم کردن مردم از حقوق قانونی خود به حداکثر خواهند رسانید . اما بالاخره باید دولت توسعه گرایی وجود داشته باشد که بتواند به شکل گرفتن نهاد بازار کمک کند ، امنیت و قانون را برقرار سازد ، زیر ساخت های فیزیکی را بوجود آورد و فضای کسب و کار مناسب را برای پیشبرد توسعه اقتصادی را ایجاد کند . بدون رشد اقتصادی مستمر ، بهبود رفاه عمومی امکان پذیر نخواهد بود . اصلاح ساختار قدرت در جامعه ، گسترش تأمین اجتماعی و گسترش آموزش عمومی از وظایف دولت توسعه گراست که این امور می تواند نابرابری برخاسته از اقتصاد بازار را جبران نماید .

تأمین عدالت اجتماعی پایدار در درازمدّت نیازمند پیش شرطهایی است که مهمترین آنها اصلاح ساختار قدرت در جامعه است . مسلماً اصلاح نظامهای اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی اساس و پایه تأمین عدالت اجتماعی است . به راه انداختن چرخ های اقتصاد کشور از طرق ایجاد محیط کسب و کار مناسب و تشویق سرمایه گذاران داخلی و خارجی نیز بعنوان یکی از پیش شرطهای عدالت اجتماعی امری غیر قابل انکار است . توزیع مناسب قدرت و برقراری عدالت : جامعه ای که در آن توزیع منابع مناسب باشد قدرت بصورت استحقاقی در جامعه تقسیم و تسهیم می شود که این شرایط عدالت اجتماعی و رفاه عمومی را به همراه می آورد . به بیان دیگر جامعه ای که در آن توزیع منابع عادلانه باشد وضعیت رفاهی بهتری نسبت به جامعه ای که منابع آن عادلانه توزیع نمی شود دارد . توزیع عادلانه منابع نیز به معنی مطلوبیت محرومترین افراد جامعه می باشد . بنابر این می توان گفت که عدالت اجتماعی و به دنبال آن رفاه اجتماعی مستلزم حذف نابرابری های غیر عادلانه است نه حذف صرف نابرابری . به بیان دیگر توزیع مناسب رفاه و برقراری عدالت اجتماعی درگیر توزیع مناسب منابع و همچنین تسهیم قدرت در اجتماع می باشد .

به تبع آن توزیع مناسب قدرت است . البته باید به این نکته اذعان داشت که فساد را نمی توان به طور غیر مستقیم با محدود کردن قدرت سیاسی محدود کرد . به طور کلی به دو صورت می توان فساد را کنترل کرد :

۱ ـ با مستقل کردن برخی منابع قدرت مثل قوه قضائیه که این ساختارها می توانند فساد را با کاستن از سود آن هم برای مقامات و هم برای پرداخت کنندگان کنترل نمود .

۲ ـ روش دوم حالتی است که در آن به مردم و گروهها این امکان داده می شود که از طریق ایجاد فضای اطلاعاتی باز فساد را کنترل نمایند .

حالت اول مذکور بیشتر در ارتباط با ساختار دولت مردمی است و حالت دوم زمینه ای راایجاد می کند که از طریق هر چه بیشتر باز شدن جامعه ، فساد تا حداقل ممکن کاهش یابد . عدالت اجتماعی و ضرورت بسط و گسترش آن از دیدگاه قانون اساسی : عدالت اجتماعی و به تبع آن عدالت اقتصادی از اهمیّت انکار ناپذیری در جامعه برخوردار است . از این روی از سوی همهٔ اندیشمندان و متفکران آزاد اندیش بالاخص اندیشمندان اسلامی به آن اهتمام جدی گردیده است . قانون اساسی نیز در این زمینه اصول مختلفی دارد و زمینه سازی آن را از وظایف دولت اسلامی دانسته است . زیرا همانطور که در مقدمه قانون اساسی آمده است ، کل اقتصاد

وسیله فرض شده است و نه هدف . وسیله ای که هدفی فراتر از خود را دنبال می کند . پس ، از وسیله انتظاری جز کارآیی بهتر در راه وصول به هدف نمی توان داشت . به هر روی فراهم نمودن زمینه مناسب برای ظهور و بروز خلاقیّت های انسانی در جامعه ، جز با استقرار قسط و عدل در جامعه برای تأمین امکانات و شرایط مساوی و مناسب ، و رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی آحاد جامعه ـ که بر عهده حکومت اسلامی است ـ میسر نیست .

در قانون اساسی ، اصول مختلفی به موضوع عدل و قسط (عدالت اجتماعی) در جامعه پرداخته اند که به شرح زیر می باشد :

الف ـ فصل اول : « اصول کلی »

ـ اصل دوم : این اصل در بندهای ؛ چهارم ، ششم ، نهم و دوازدهم

جمهوری اسلامی را نظامی معرفی می کند بر پایه ایمان به :

ـ عدل خدا در خلقت و تشریع

ـ کرامت و ارزش والای انسانی و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا ، از راه نفی هرگونه ستمگری ، ستمکشی ، سلطه گری و سلطه پذیری ، « قسط و عدل » و (... قسمت ج از بند ششم)

ـ اصل سوم : دولت جمهوری اسلامی را موظف می کند که برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم ، همهٔ امکانات خود را برای اموری از جمله امور ذیل به کار برد :

ـ رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه های مادی و معنوی (بند نهم)

ـ پی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی (بند دوازدهم)

ب ـ فصل سوم : « حقوق ملّت »

ـ اصل ۲۹ چنین مقرر می دارد ؛ برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی ، بیکاری ، پیری و ... به صورت بیمه ، حقی ست همگـانی . دولت مکلّف است طبق قوانین از محـل درآمـدهای عمومی و درآمـدهای حاصـل از مشـارکت هـای مردم ، خـدمات و حمایت های مالی فوق را برای یکایک افراد کشور تأمین کند .

ج ـ فصل چهارم : « اقتصاد و امور مالی »

ـ اصل ۴۳ : برای تأمین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآورده کردن نیازهای انسان در جریان رشد با حفظ آزادگی او ، اقتصاد جمهوری اسلامی ایران بر اساس ضوابط زیر استوار می شود :

ـ تأمین نیازهای اساسی ... برای همه (بند اول)

ـ تأمین شرایط و امکانات کار به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قرار دادن

وسایل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند ، ولی وسایل کار ندارند (بند دوم)

ـ اصل ۴۸ : در بهره برداری از منابع طبیعی ... و توزیع فعالیت های اقتصادی میان استان ها و مناطق مختلف کشور ، بایـد « تبعیض در کار نباشد »

د ـ فصل پنجم : « حق حاکمیت ملّت و قوای ناشی از آن »

در اصل ۶۱ که اعمال قوه قضائیه را برمی شمرد ، « گسترش و اجرای عدالت » را گوشزد می کند .

هـ ـ فصل ششم : « قوه مقننه »

در اصل ۹۱ از خصوصیات فقهای شورای نگهبان ، عادل بودن را در کنار آگاهی از مقتضیات زمان و مسائل روز بر می شمارد .

و ـ فصل هفتم : « که مربوط به شوراها است »

در اصل ۱۰۱ یکی از اهـداف تشـکیل شورای عالی اسـتان‌ها را ،« جلوگیری از تبعیض » می داند و نیز در اصل ۱۰۴ فصل مذکور ،

یکی از اهداف تشکیل شوراها در واحدهای تولیدی و ادارات را ، « تأمین قسط اسلامی » قلمداد می کند .

ز ـ فصل هشتم : « رهبر یا شورای رهبری »

اصل ۱۰۹ یکی از شرایط و صفات رهبر ـ که رکن عالی نظام اسلامی محسوب می شود ـ را در بند دوم ، « عدالت و تقوای لازم » برای رهبری امّت اسلام عنوان می کند . به همین صورت ، در فصل نهم ـ در خصوص قوه مجریه ـ در اصل ۱۲۱ که سوگند نامه رئیس جمهور ذکر می شود در متن سوگندنامه رئیس جمهور قسم یاد می کند که خود را وقف خدمت به مردم ، اعتدال کشور و در گسترش عدالت بکند .

ط ـ فصل دهم : « که در زمینه سیاست خارجی است »

اصل ۱۵۴ آرمان خود را سعادت بشری دانسته و استقلال ، آزادی و « حکومت حق و عدل » را حق همه مردم جهان برشمرده است . همچنین ، حمایت جمهوری اسلامی را از مبارزات حق طلبانه مستضعفان عالم اعلام میدارد .

ی ـ فصل یازدهم : « که مربوط به قوه قضائیه است »

علاوه بر آنکه بر اساس اصول ۱۵۷ و ۱۶۲ از شرایط رئیس این قوه و دادستان کل کشور ، « مجتهد عادل بودن » است اصل ۱۵۶ ، وظیفه « گسترش عدل » آزادیهای مشروع و احیای حقوق عامه را بر عهده این قوه می گذارد .

بنابراین ملاحظه می شود که در ۹ فصل از ۱۴ فصل قانون اساسی و در قالب ۱۵ اصل ، به صراحت به موضوع عدالت اجتماعی ، لزوم استقرار و گسترش آن در جامعه ، و لزوم وجود آن در حاکمان اصلی نظام اشاره شده است . و ازاین بابت به نظر نمی رسد که نقصی در قانون اساسی وجود داشته باشد اگر چه در اجرا با مشاهده توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت ، وجود فقرا و ثروتمندان ، فاصله طبقاتی غیر معقول در جامعه و وجود شکاف ها و عدم تعادل های اقتصادی در بخش های مختلف ، شاید بتوان گفت که این اصول در جامعه عملاً پیاده نشده یا ـ در تعبیر مسامحه ای ـ وجود عوامل و عللی باعث شده اند که با وجود خواست مسئولان نظام ، قانون اساسی و مردم ، استقرار عدالت اجتماعی در جامعه به طور کامل تحقق نیابد . چگونه رفتار کنیم تا جامعه ای عادلانه داشته باشیم ؟ بحث عدالت ، دغدغه همیشگی بشر بوده است . اگر بخواهیم قضاوت کلی و در عین حال جامع در این باب داشته باشیم ، باید توجه کنیم که نوع نگاه متفکران و فیلسوفان در باب عدالت یکسان نبوده است . در یک تقسیم بندی کلی شاید بتوان گفت که کسانی پیرامون عدالت پژوهیده اند نگاه اخلاقی و ارزشی به عدالت داشته اند . بدین معنا که درصدد پاسخ به پرسش هایی بودند که ماهیت آن پرسش های اخلاقی بوده است . همان چیزی که از آن به فلسفه اخلاق تعبیر می شود . چون این نکته روشن است که عدالت یک فضیلت و ارزش اخلاقی مانند ؛ درستی ، امانتداری و ... است . طبعاً اگر چیزی از سنخ فضیلت اخلاقی باشد ، کلیه پرسش هایی که در باب مقوله های اخلاق قابل طرح است ، پیرامون عدالت هم مجال طرح می یابد .

یک نگرش دیگر که وجود دارد در باب عدالت ، عدالت پژوهی به عنوان صرفاً تحلیل ماهیّت گزاره های مشتمل بر عدالت یا تحلیل مفهومی نگاه نمی کند ، بلکه جانب هنجاری بحث را نگه می دارد یعنی دغدغه اصلی این رویکرد فلسفی آن است که چه کنیم که جامعه ای عادلانه و یا رفتاری عادلانه داشته باشیم . در واقع جنبه توصیه ای و تجویزی بحث مورد نظر قرار می گیرد . به تعبیری ، اکنون که دانستیم عدالت چیست ؟ و چرا باید رفتار عادلانه داشت ؟ باید ببینیم که بر وفق چه معیارهای و چگونه باید رفتار کنیم تا جامعه ای عادلانه داشته باشیم ؟ و این رویکرد عدالت است . شاید هر چقدر به زمان حال نزدیک تر می شویم ، این رویکرد اخیر قوت بیشتری پیدا می کند و برجسته تر می شود . بدین معنا که پس از فراغ از بحث هایی تحلیلی و اخلاقی و ارزشی راجع به عدالت و یا فضایل مشتمل بر عدالت ، بنگریم که چگونه می توان عدالت را در جامعه پیاده کرد ؟ و یا به بیان دیگر چگونه می توان عدالت اجتماعی را بوجود آورد ؟

در عصر جدید بحث ها در باب عدالت از حوزه فردی و اخلاقی فاصله گرفته و به بحث عدالت اجتماعی معطوف شده است .

عدالت اجتماعی محور فلسفه سیاسی است یا به تعبیر دقیق تر ، امروزه بحث عدالت توزیعی از اهمیت شایان توجهی برخوردار شده است . معنای این بحث این است که چگونه باید خیرات و مواهب اجتماعی توزیع شود تا شبکه روابط اجتماعی عادلانه باشد .

با توجه به مسائل فوق الذکر در می یابیم که بحث کلان عدالت ، یک بحث بین رشته ای است . بدین معنا که پرسش هایی در حول عدالت مطرح است که یک رشته خاص عهده دار پاسخگویی به آنها نیست . حتی وقتیکه در پی اصول عدالت اجتماعی هستیم ، نمی توانیم از پرسش هایی که در باب مفهوم عدالت مطرح است چشم بپوشیم .

« عدالت » در بحث کلان بعنوان یک بحث میان رشته ای ، حوزه بسیار وسیعی دارد . از رفتار فردی گرفته تا امور حقوقی ، قانونی و کیفری ، توزیع ثروت ، توزیع قدرت سیاسی ، برنامه ریزی اقتصادی ، سیستم آموزشی یا سیستم بهداشتی . در هر کدام از این ها ، نگرش های متفاوتی وجود دارد . فرضاً آنهایی که در تاریخ تفکر راجع به قانون عادلانه و ظالمانه و ضابطه های هر کدان بحث کرده اند ، با پاسخ متفاوت مسائل روبرو بوده اند . بنابر این در یک نگاه کلّی می توان همه این وادیها را تحت یک عنوان مشترک در آورد، امّا از این نکته نمی توان غافل ماند که بسیاری از بحث ها در باب عدالت به عدالت بعنوان یک صفت و فضیلت فردی نگریسته اند . با توجه به مسائل مذکور باید بر این نکته تأکید داشت ، با توجه به این امر که عدالت اجتماعی محور سیاسی است برای برقراری عدالت در جامعه نیازمند آنیم تا بیش از پیش نسبت به تبیین و عینی نمودن مصادیق عدالت در جامعه حرکت نماییم . امری که ضرورت غیر قابل انکار دارد . بر این اساس شاهد آنیم که امروزه بحث عدالت توزیعی از اهمیّت شایان توجهی برخوردار گردیده است . یعنی اینکه اگر در جامعه شبکه روابط اجتماعی عادلانه شکل گیرد و بر اساس آن خیرات و مواهب اجتماعی توزیع گردد و ساختارهای قدرت در جامعه اصلاح پذیرد شاهد عدالت همه جانبه اجتماعی خواهیم بود . عدالت اجتماعی از دیدگاه اسلام : اهمیت عدالت در اسلام تا حدی است که هیچ موضوع دیگری به پای آن نمی رسد . بر اساس تعالیم اسلامی اگر فردی به نفس خویش ستم کند یا در ادای برخی از تکالیف و حقوق الهی سستی ورزد ، این اشتباه او تنها با استغفار بخشوده خواهد شد ، در حالیکه اگر فردی با تجاوز به حقوق انسان ها ، قوانین عدالت اجتماعی را نقض کند ، در حقیقت معصیتی غیر قابل بخشش انجام داده و بنا به تعبیر امیرالمؤمنین علی (ع) به ورطه گناه غیر قابل بخشایش سقوط کرده است . در حال حاضر ، مواردی از تجاوز به حقوق دیگران در جامعه ما کم نیست . افراد زیادی در اجتماع دیده می شوند که در روابط اجتماعی شان با دیگران جانب عدالت را رعایت نمی کنند .

امروزه به هر گوشه ای از جامعه بنگریم ، عده ای از نبود عدالت ، صدایشان بلند است . در ادارات ، در راهروهای دادگاهها ، در کارخانجات ، در دانشگاهها همه جا صحبت از این است که مصادیقی از عدالت رعایت نمی شوند . این ها جلوه های حکومتی بی عدالت نیستند . هر چند که حکومت هم باید ساز و کاری را طراحی کند که رفتارها و منش های ظالمانه ، زمینه اجرایی پیدا نکنند ، اما قدرت حکومت در سطح جامعه ، قدرت مطلق نیست . اگر وجدان مردم در این عرصه فعال نشود ، اگر نیروی درونی بازدارنده آنها به درستی عمل نکند ، نمی توان بی عدالتی ها را کنترل کرد . اگر عموم مردم انگیزه های عدالتخواهی پیدا کنند ، ظلم و ستم خود به خود محو و مهار می شود . رسول اکرم (ص) شرط سعادتمندی را در تلاش همه مردم برای تحقق عدالت دانسته اند و این خود تکلیفی است بر عهده مسلمانان که برای تحقق عدالت ، تلاش کنند . علامه طباطبایی در بیانی جالب توجه ، به گونه ای ریشه عدالت را در عدالت فردی و اجتماعی جاری دانسته و تصویر روشنی از این مفهوم ارائه کرده است .

عدل در تعبیرات آنان ، لزوم میانه روی و اجتناب از افراط و تفریط است که در حقیقت تفسیر به لازم معنای عدالت است . چرا که حقیقت عدل اقامه مساوات و موازنه میان امور است ، بصورتی که به هر کس سهمی را که شایسته است ، عطا گردد .

عدل در اعتقاد ، ایمان به حق است . عدل در کارهای انسان ها فی نفسه با صرف نظر از اجتماع ، آن است که آنچه را که سعادت وی در آن است انجام دهد و از آنچه شقاوت وی در آن است پرهیز نماید عدالت در میان مردم آن است که هر شخصی را در

جایی که عقل یا شرع یا عرف برای وی استحقاق قائل است ، قرار داده شود .

شهید صدر در این باره می نویسد :

« اسلام که عدالت اجتماعی را از مبادی اساسی برای شکل گیری خط مشی اقتصادی خود می داند ، عدالت اجتماعی را به مفهوم انتزاعی و دور از واقعیت لحاظ نکرده است و آنرا بگونه ای طرح نکرده که تفسیرهای گوناگون را برتابد و آنرا به جوامع بشری ، که اختلاف نظریه هایی در این زمینه دارند و بر اساس تلقی آنان از حیات و تمدّن گونه گون می اندیشند ، واگذار نکرده است ، بلکه آنرا به طور دقیق و منضبط با برنامه ریزی و سیاست گذاری معین یاد کرده است تا بتواند در واقعیتی زنده مجسم شود ، واقعیتی که تمام تار و پودش با مفهوم اسلامی عدالت عجین است . » مصادیقی از عدالت اجتماعی در ساختار قدرت حکومت علی (ع) : علی (ع) بعنوان نخستین حاکمی است که حکومتی بر مبنای عدالت تشکیل داد و سعی در توسعه عدالت اجتماعی در جامعه نمود . از این رو نمونه هایی از رفتار آن حضرت در این مجال ذکر می گردد ؛

۱ ـ امام علی (ع) در نامه ای که به مالک دادند و وی را همراه با نامه راهی استانداری مصر کردند نوشتند . « از میان کارها آنچه که به حق نزدیک تر و در عدالت فرا گیرتر است ، برای تو محبوب تر باشد . »

۲ ـ امیر المؤمنین (ع) بیت المال را بصورت مساوی تقسیم نمودند و مبنای تقسیم فراگیر و عام را مطرح ساختند . و زمانیکه بخاطر تساوی در تقسیم مورد سرزنش و انتقاد قرار گرفتند ، فرمودند ؛

« آیا اینگونه نبود که پیامبر (ص) نیز به طور مساوی بیت المال را بین مسلمانان تقسیم می کرد ؟ »

۳ ـ تحلیل امام علی (ع) با دخترشان ام کلثوم که گردن بندی را از بیت المال برای سه روز عاریه گرفته بود حائز اهمیت است . ایشان فرمودند ؛

« ای دختر علی ابن ابی طالب از جاده حق بیرون نرو . آیا همه زنان مهاجر در این روز عیدی می توانند مثل این گردن بند را برای زینت بکار بندند . »

این معیار بسیار روشنی است که تنها در صورتی دختر علی می تواند از این امکان بهره مند گردد که برای همه چنین زمینه ای فراهم باشد ، آنهم نه چند نفر که کل مهاجرین .

۴ ـ برخورد امیرالمؤمنین (ع) با عقیل که هنگام آغاز خلافت حضرت سهم بیشتری از بیت المال را طلب کرد نیز معیار عینی دیگر در برقراری عدالت در ساختار قدرت حکومت علی (ع) است . عدالت همه جانبه اجتماعی در حکومت مهدی موعود (ع) :

عدالت اجتماعی همانطور که ذکر شد ، از جمله مهمترین ، حساس ترین و فراگیرترین مصادیق و جلوه های قانون عام عدل اسلامی است .

یکی از ویژگی های مهم حکومت حضرت مهدی (ع) عدالت است . قرآن کریم در این زمینه می فرماید :

« یملا الارض قسطاً و عدلا بعد ما ملئت ظلماً و جوراً »

یعنی ؛ به یمن حکومت آن حضرت ؛ « زمین از عدل و داد پر خواهد شد ، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد »

این منشور حکومت امام مهدی (ع) است در حکومت مهدی (ع) عدالت اجتماعی با کاهش و از بین بردن مصادیق فساد و بی عدالتی ، و همچنین با اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت ، شایستگی و نیازمندی های واقعی و فطری و اجتماعی تحقق می یابد . نتیجه گیری :

عدالت اجتماعی از طریق تأمین فرصت های برابر برای افراد جامعه ، با توجه به تفاوت در استعداد و توانائیهای محوری و در عین حال توجه به عدالت توزیعی قابل تأمین است . تبیین عدالت اجتماعی و شیوه های عینی وعملی آن منوط به اصلاح ساختار قدرت در جامعه است . بدین معنا که توزیع متوازن و متناسب قدرت در جامعه تنها راه تحقق عدالت اجتماعی در معنای واقعی آن است .

بـدون شک افرادی که در اجتماع قـدرت های بـدون حد و مرزی دارند در زمانی نه چندان بلند مدّت زمینه فساد اجتماعی را فراهم می سازند .

جامعه ای که در آن توزیع منابع متناسب باشد قدرت بصورت اسـتحقاقی در جامعه تقسـیم و تسـهیم می شود که این شرایط عدالت اجتمـاعی و رفـاه عمومی را بهمراه می آورد . به بیـان دیگر جامعه ای که در آن توزیع منابع عادلانه باشـد وضـعیت رفاهی بهتری را نسبت به جامعه ای که منابع آن عادلانه توزیع نمی شود دارد . اگر در جامعه شبکه روابط اجتماعی به طور عادلانه شکل گیرد و بر اسـاس آن خیرات و مـواهب اجتمـاعی توزیع گردد و ساختارهـای قـدرت در جـامعه اصـلاح پـذیر باشـد شاهـد عـدالت همه جـانبه اجتماعی خواهیم بود .

منـابـع و مـآخـذ

۱ ـ صالحی ، محمّد ، جلو ه های عدالت در فرهنگ اسلامی .

۲ ـ قاضی زاده ، کاظم ، بازخوانی مسأله عدالت اجتماعی ، ۸۴ .

۳ ـ عدالت در انتظار مهدی ، روزنامه کیهان ، ۱۱ مهر ۸۳ .

۴ ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران .

۵ ـ واعظی ، احمد ، اصول عدالت ، ۸۴ .

۶ ـ رالز ، جان ، عدالت به مثابه انصاف .

۷ ـ رالز ، جان ، نظریه عدالت

۸ ـ سیدی ، علی اصغر ، دولت رفاه .

جامعه شناسی تاریخی هویت ایرانی

۰۷:۵۸

جامعه شناسی تاریخی هویت ایرانی

دکتر شروین وکیلی

پیش درآمد:هویت اجتماعی، الگویی از سازماندهی نمادها و معناهای مشترک در میان اعضای یک جامعه است که به مرزبندی آن سیسـتم اجتمـاعی منتهی شود. هویت آن رمزگـان مشترکی است که در میـان اعضـای یـک جامعه جریان می یابـد و حد و مرزهای سیلان آن محدوده‌ی جامعه را تعیین می‌کند. شبکه‌ای از منشها و خوشه‌هایی در هم تنیده از عناصـر فرهنگی تکامل یابنده است که اعضـای جـامعه، و کسـانی که" درونِ "آن قرار دارنـد، از آن برخوردارنـد و به این ترتیب از مردمـانِ بیگـانه، و کسانی که در" آن بیرون "قرار گرفته‌انـد، متمایز می‌شونـد. در این معنـا، هویت اجتمـاعی برسـاخته‌ای فرهنگی اسـت، کـه عناصـر مشـترک در میـان خودانگاره‌هـای اعضای یک جامعه را فراهم می‌آورد، و به این ترتیب به پیـدایش یـک" ما"ی جمعی در زمینه‌ای متکثر از" من"ها میدان می‌دهـد. یعنی نیرویی از جنس نشانگـان و معناهـاست کـه سـوژه‌هـای مستقل انسانی را در سیسـتمی بلنـد مرتبه‌تر از سـطح روانشناختی، به هم پیوند می‌دهـد و به این ترتیب تصویر ذهنی مشترکی را در میان کسانی که با هم و در ارتباط با هم زنـدگی می کنند، پدیدار می‌سازد.

جفتهای متضاد معنایی (جم‌های) چندی بر هویت اجتماعی غالب هسـتند. شـباهت و تفاوت، شاید مهمترین عنصر در این میان باشد.

هویت اجتماعی آن شبکه‌ای از منشها و ساختهای فرهنگی است که شباهتهای موجود در میان اعضای یک جامعه را رمزگذاری کرده، و در ارتباط با روایتهایی اساطیری معنادارشان می‌سازد. به این ترتیب، هویت نه تنها ویژگی‌های مشابه در میان آدمیان را بر می‌شمارد و صورتبندی می‌کند، که آنها را ارزیابی و ارزش‌گذاری نیز می‌نماید و به این ترتیب شباهت را از جایگاه توصیفی ساده به مرتبه‌ی عناصری زیبایی شناختی و اخلاقی ارتقا می‌دهد.

در عین حال، هویت اجتماعی بر مبنای تفاوت نیز کار می‌کند. هویت اجتماعی منشهایی را شامل می‌شود که پا به پای تشخیص، رمزگذاری، و معنا بخشی به شباهتهای درونی، تمایزهای میان درون و بیرون را نیز تشخیص می‌دهد و تفاوتهای میان وابستگان به جامعه‌ی خودی و سایر جوامع را نیز ردیابی و صورتبندی می‌نماید. به این ترتیب، هویت همچون شمشیری جادویی می‌نماید که از سویی مرز میان درون و بیرون را با گسستی عبور ناپذیر تعیین حدود می‌کند، و از سوی دیگر گسستهای درونی سیستم اجتماعی را به مرتبه‌ی تفاوتهایی سطحی و نامهم فرو می‌کاهد. تفاوتهایی که در سطحی فروپایه‌تر از تمایزِ بنیادین و مهمِ جاری در مرز میان درون و بیرون جامعه قرار می‌گیرد و با اختلاف بین خودی‌ها و بیگانگان فرق می‌کند. با این تعاریف، هویت اجتماعی زیرسیستمی در سطح فرهنگی است. خوشه‌ای از منشها که کارکرد آن ایجاد هماهنگی کارکردی، و انسجام ساختاری در اندرون نظام اجتماعی است. مجرای اثر گذاشتن هویت فرهنگی، خودانگاره‌ی مشترک اعضای یک جامعه در مورد خودشان است، و انگاره‌هایی هنجارین که درباره‌ی اعضای جوامع بیرونی دارند. به همین دلیل هم جِم (جفت متضاد معنایی) شباهت و تفاوت در محور هویت قرار می‌گیرد و جم‌هایی دیگر – مانند درون/ بیرون، خودی/ غیرخودی، و آشنا/ بیگانه- را پدید می‌آورد. هویت از مجرای رمزگذاری عناصر متصل به این مفاهیم مرزهای نظام اجتماعی را تعیین می‌کند.

۲. هویت اجتماعی نیرویی زورآور و عاملی تعیین کننده در پیکربندی و کارآیی یک نظام اجتماعی است. این که اعضای یک جامعه تا چه پایه در ارتباط با یکدیگر به قواعدی مشترک پایبند باشند، و این که تا چه پایه از مرزهای جامعه‌ی خویش حراست کنند، به تصویر ذهنی مشترکی باز می‌گردد که از خویش تصور می‌کنند. به همین دلیل، دگردیسی هویت اجتماعی، عاملی محوری و اثرگذار در تحول جوامع انسانی، و تکامل نظمهای جدید در بستر تاریخ است. دور از اغراق خواهد بود، اگر هر گذار تاریخی مهم را به تحولی فراگیر در هویت اجتماعی مربوط بدانیم، و هر تنش اجتماعی فراگیر را با فشاری بر هویت متصل سازیم. و البته این بدان معنا نیست که اولی را به دومی تحویل کنیم، یا برعکس. هویت ازاین رو، همواره موضوعی چالش برانگیز بوده، و خواهد بود. طراحی هویتهای مصنوعی و نوظهور اجتماعی – که در ساده‌ترین سطح در نهادهایی خرد مقیاس و موقت مانند گروههای همسالان یا انجمنهای کوچک انجام می‌پذیرد،- دستمایه‌ای برای جامعه‌پذیر شدن، و دستیابی به بلوغ روانی در افراد است. به همین ترتیب در مقیاسی کلان و سطحی بزرگتر، هویتهایی تکاملی و دیرپا که در زمانی طولانی و در جریان انباشت پردامنه‌ی رمزگان و نشانگان پدیدار می‌شوند، زیربنای ظهور و سقوط تمدنها و فرهنگها هستند. ظهور امواج تمدنی جدید– مانند مدرنیته- همواره با دگردیسی‌ای بنیادین در پیکربندی هویت همراه است، و در جریان بازخوردهایی فشرده، بر این امواج تاثیر می‌گذارد. زوال و انحطاط تمدنها را نیز می‌توان به صورت فروپاشی ساختاری هویتهای اجتماعی تعبیر کرد، و از کارکرد افتادنِ آنها را کلیدِ انقراض خوشه‌های کلان منشهایی دانست، که یک نظام اجتماعی و یک تمدن خاص را از بقیه متمایز می‌کنند.

در عمل، یک تمدن هنگامی منقرض می‌شود که نمایندگان خویش را از دست بدهد. یعنی کسانی باقی نمانند که خویش را بدان وابسته بدانند، به آفرینش معنا در دل آن مشغول باشند، و برای نگاهبانی از آن تلاش نمایند. در گذر تاریخ، این امر به ندرت با نابودی زیست شناختی بدنهای نمایندگانِ یک تمدن تحقق یافته است، که نابودی تمدنهایی مانند آزتک و مایا نمونه‌هایی از آن هستند. معمولاـ آنچه که رخ داده، هضم شدنِ اعضای تمدنی نیمه جان در تمدنی همسایه بوده که هویت اجتماعی زورآورتر و جذابتری داشته و به شکلی رقابتی اعضای جامعه‌ی نخست را از دایره‌ی" درون "و" خودیِ "تعریف شده توسط آن هویتِ ناتوان

بیرون می‌مکیده است. از میان رفتن هویت بابلی و نیوانگلندی و ظهور هویتهای ایرانی و آمریکایی را به این ترتیب باید فهمید. پس، هویت اجتماعی تنها زیرسیستمی ساختاری و انتزاعی در سطح فرهنگی نیست. بلکه خود نظامی پویا و تکامل یابنده است که به طور فعال در واکنش به تنشهای محیطی دگرگون می‌شود، بر سر یارگیری و جذب" اعضای شایسته "با هویتهای دیگر به رقابت می پردازد، و در سطوحی گوناگون و سلسله مراتبی نیز چنین می کند. یعنی به همان ترتیب که نظامهای علمی، ساختارهای نظری، و شهرهای همسایه هویتهای آکادمیک، جبهه‌بندی‌های انتزاعی، و هویتهای شهری خویش را در رقابت با یکدیگر تعریف و بازتعریف می کنند، در سطوحی کلان‌تر هویتهای دینی گسترده و هویتهای فرهنگی عام مربوط به تمدنهای بزرگ نیز در قالبی رقابتی و پویا در هر برش تاریخی مدام بازتعریف می‌شود.

هویت از این رو، نظامی زورآور و تعیین کننده و اثرگذار است، که به خاطر پویایی و رقابتی بودنش شکننده نیز می‌نماید. هویت اجتماعی است که آرایش نیروهای اجتماعی، و الگوی چفت و بست شدنِ زیرواحدهای متناقض معنایی را در بستر یک جامعه تعیین می کند، و به این شکل انسجام و یکپارچگی آن جامعه را تضمین می‌نماید. در عین حال، هویت تنها در شرایطی در انجام این کار کامیاب می‌شود که بتواند در صورتبندی خودانگاره‌ای مشترک و دلپذیر از اعضای جامعه به شکلی کارآمد عمل کند، و یکپارچگی و قوام این خودانگاره را در شرایط بحرانی جامعه شناختی حفظ نماید. کارکردی که در شرایط عادی، تنها با دشواری و به شکلی موقت قابل تحقق است.

از این روست که هرچه در پلکان سلسله مراتب اجتماعی بالاتر برویم، و به ساختارهای کلانتر و درشت مقیاس‌تر برسیم، هویتهایی تنومندتر، پیچیده‌تر، و به همین ترتیب دیرپاتر و پایدارتر را می‌بینیم، که با این وجود نیمه عمری مشخص دارند و در مورد پایداری و باقی ماندنشان حدسهایی دقیق می‌توان زد. به عنوان مثال، می‌دانیم که هویت اجتماعی در سطح کوچکترین زیرسیستم‌های اجتماعی – خانواده، گروه همسالان، انجمنهای دارای عضویت داوطلبانه- در دامنه‌ی سال تا دهه تداوم می‌یابند. در حالی که در نظامهایی مانند ملت یا تمدن، ممکن است این پایایی تا چندین قرن و حتی چندین هزاره نیز تداوم یابد. همچنین می‌توان دید که هویت در سطوح گوناگون با سرعتها و دامنه‌هایی متفاوت دچار دگردیسی می‌شود و در مرتبه‌هایی گوناگون دستخوش تغییر می شود. یک گروه همسالانِ کودکانه ممکن است با فرا رسیدن دوران بلوغ – تنشی زیست شناختی- به سرعت در مدت چند ماه یا دست بالا یک سال خود را در قالبی تازه بازتعریف کند و به تداوم خود ادامه دهد، در حالی که سازگار شدنِ یک تمدنِ سنتی با موجی همچون مدرنیته – تنشی اجتماعی/ فرهنگی- ممکن است همچون جامعه‌ی ایرانی بیش از یک قرن نیز به طول انجامد. ۳. هویت در نهایت، متغیری بنیادین و مهم است که نمی‌توان نادیده‌اش انگاشت. می‌توان در مورد ارزش و تقدس شباهت، و تنفر از تفاوت شعار داد و اخلاقیاتی زیبا بر ساخت، یا هویتی ساختگی – همچون هویتی بین‌المللی- را در برابر هویت ساختگی دیگری– مانند هویت ملی- نهاد و از آن دفاع کرد یا بدان تاخت. با این وجود، یک نکته آشکار است و آن هم این که نادیده انگاشتن هویت اجتماعی کاری ناممکن است. از این روست که در میان نظریه پردازان امروز، گرایش به محوری فرض کردن مفهوم هویت اجتماعی روز به روز بیشتر می‌شود، و هیچ گرایش نظری یا اندیشمندِ جدی‌ای نداریم که به نادیده انگاشتن این مفهوم علاقه داشته باشد یا از چنین امکانی دفاع کند. به تعبیری، هویت قدرت است. از این روست که در عصر کنونی ساختارهای اقتصادی و سیاسی کلان و عظیمی برای سازماندهی هویت، بر ساختن هویت، یا دستکاری هویت تخصص یافته‌اند. این وضعیتی است که همواره در طول تاریخ برقرار بوده است، چرا که بر مبنای نگاهی افراطی می‌توان تمام نهادهای اجتماعی را ماشین‌هایی برای ترشح هویت دانست.

اگر تاریخ تمدنهای انسانی را مرور کنیم، می‌توانیم با اطمینانی به نسبت زیاد ادعا کنیم که در میان هویتهای اجتماعی کلانِ شناخته شده، هویتِ مربوط به تمدن ایرانی پیچیده‌ترین الگوی تحول را داشته است. این از سویی، به دامنه‌ی گسترده‌ی جغرافیایی، و تداوم

شگفت انگیز تاریخی این تمدن و هویتهای وابسته بدان باز می گردد. تمدن ایرانی پیکره‌ایست که در قلمروی به وسعت حدود سه میلیون کیلومتر مربع، برای مدت ۲۵ قرن تداوم داشته است، که خود در میان سایر تمدنها بی‌نظیر است. در واقع تنها تمدنی که از گستردگی و دیرپایی‌ای نزدیک به تمدن ایرانی برخوردار است، چین است که وسعتی بیشتر، و قدمت تاریخی کمتری دارد. تمدنهای بزرگی مانند تمدن آفریقای شمالی – مصر و مغرب- که پس از ورود مسیحیت و اسلام به آن قلمرو منقرض شدند، با سابقه‌ی سه هزار ساله‌شان پیش از میلاد مسیح، می‌توانند از نظر قدمت با تمدن ایرانی مقایسه شوند. به همین ترتیب تمدن یونانی- رومی که از عصر اسکندر شروع شد و تا پایان عصر قرون وسطا تداوم یافت – و به روایتی بخشهایی از آن هنوز هم تداوم دارد،- می‌تواند دست کم از نظر وسعت با تمدن ایرانی هماورد دانسته شود. در این میان همچنین باید تمدن هند را دید که قدمتی تقریبا همتای تمدن ایرانی دارد، و گستردگی جغرافیایی آن نیز بزرگتر است، هرچند بخش مهمی از این دو تمدن در طول تاریخ در هم آمیخته و به هم مربوط بوده است. تمدن ایرانی در میان تمام این تمدنها نه به لحاظ گستره‌ی زمانی و مکانی، که به خاطر تاریخ خاص هویت اجتماعی در آن یگانه است. ایران زمین به دلیل موقعیت اجتماعی خود، و الگوی توزیع منابع طبیعی خویش، و بافت جمعیتی و زبانی‌اش، در طول تاریخ تنشهای اجتماعی بسیار شدید و تکان دهنده‌ای را از سر گذرانده است، و همچنان پیوستگی قابل توجهی از هویت اجتماعی را در خود حفظ کرده است. خودِ این نکته که جامعه‌ی ایرانی در بیست و پنج قرن گذشته دست کم چهار نسل‌کشی عمده – مقدونیان، تازیان، ترکان و مغولان- را از سر گذرانده است، و دست کم پنج پیکره‌ی تمدنی متمایز– هلنی، مسیحی- رومی، اسلامی، یاسایی، و مدرن- را به شکلی انتخابی و خاص در خود جذب کرده است، به قدر کافی شگفت انگیز هست. ما هیچ تمدن دیگری را نمی‌شناسیم که با تداوم و گسترشی چنین بزرگ، در برابر چنین تنشهایی از پا در نیامده باشد. تمدن مصری با وجود تداوم و قدمت شگفت‌انگیزش، در عمل پس از ورود مسیحیت و اسلام به آن سرزمین به کشوری عربی تبدیل شد، و حتی هند تجربه‌ی به نسبت ملایم استعمار را با هویت زدایی گسترده و عمیقی از سر گذراند.

نوشتار کنونی، دستاورد اندیشیدن در مورد هویت ایرانی است. این اندیشیدن، از منظر نظریه‌ی سیستمهای پیچیده، و به طور مشخص از دیدگاه نظریه‌ی منشها و نظریه‌ی قدرت – یعنی دو چارچوب نظری نگارنده برای فهم نظام اجتماعی- انجام خواهد پذیرفت. زمانه‌ی امروزین، -مانند مقاطعی بسیار پرشمار در تاریخ گذشته‌ی ایران زمین،- با فشارِ زورآورِ نیاز به بازتعریف هویت مشخص می‌شود. از این روست که گمانه‌زنی در مورد هویت جدید ایرانی، و نقدِ هویتِ کنونی، نقل محافل است. از دید من این گمانه زنی‌ها، به دلیل متکی نبودن به یک چارچوب نظری مشخص و منسجم، سردرگم و مبهم هستند، و به سطح گفتمانهای عامیانه‌ای فروکاسته شده‌اند که جز ابراز رضایت یا انزجار از هویت کنونی محتوایی ندارند. به بیان دیگر، فکر می کنم بازتعریف هویت ایرانی، که ضرورتِ غیرقابل چشم پوشی زمانه‌ی ماست، تنها زمانی ممکن خواهد شد که بتوانیم با پشتوانه‌ی نظریه‌ای نیرومند و روزآمد هویت ایرانی را در چشم انداز تاریخی‌اش بفهمیم، و خواستهایی کلان را در همین منظر طرح نماییم. بدبختانه چنین می نماید که قابلیت نظری چنین کاری، و اراده‌ی مشترک برای دستیابی به چنین تفاهمی در حال حاضر وجود ندارد. از این رو، هدف این نوشتار به دست دادن کاربستی از نظریه‌ی قدرت و نظریه‌ی منشهاست، که بتواند زیربنای نظری مناسبی را برای هدف یاد شده به دست دهد. در حال حاضر، تقریبا تمام تلاشهای نظری و پژوهش‌های جاری در باب هویت ایرانی را می‌توان با برچسب ساختارگرا مشخص ساخت. چنین تعریفهایی، در مرز جدی‌ترین کارهای نظری امروزین در مورد هویت ایرانی قرار دارند. روش شناسی مشترک حاکم بر تمام این آثار، آن است که هویت را بر مبنای سیاهه‌ای از شباهتها و تفاوتها بازشناسی کنند. به این ترتیب، این نکته که مثلاـ زبان فارسی در دورانی طولانی از تاریخ ایران حضور داشته است، یا این که عنصری نژادی مانند آریایی‌ها در سازماندهی این تمدن نقشی کلیدی ایفا کرده‌اند، به عنوان مبنایی برای تعریف هویت ایرانی در نظر گرفته می‌شود. به همین ترتیب، گاه بر نقاط تمایز تمدن ایرانی و سایر تمدنها تاکید می‌شود، و مثلا این نکته بیان می‌شود که تمدن ایرانی به دلیل توجه به آسمانها

و نگاه اشراقی، با تمدن مادی گرای هلنی – که دنباله‌اش به غلط مدرنیته دانسته می‌شود- متفاوت است.
از این رو، رویکرد رایج کنونی آن است که هویت ایرانی با به دست دادن سیاهه‌ای از شباهتهای درونی یا تفاوتها با بیرون فهمیده شود. چالشها و کشمکشهای نظری حاکم بر این شیوه از نگریستنِ هویت، خواه ناخواه تا حدودی به روشِ یاد شده باز می گردد. همواره می‌توان در مورد هر ویژگی مشترک، گسستهایی را در تاریخ نشان داد، و شرایطی را فرا یاد آورد که در آن ویژگی یاد شده غایب بوده است. به همین شکل، در مورد وجوه افتراق تمدن ایرانی و سایر تمدنها، همواره می‌توان به رگه‌هایی گاه تنومند اشاره کرد که تمایز زیاد شده را زیر پا می‌گذاشته‌اند. به عنوان مثال، یکی از مواردی که به عنوان وجه مشترک" ایرانی‌ها "در طول تاریخ پیشنهاد شده، زبان فارسی و ادبیاتِ – به ویژه شاعرانه‌ی- آفریده شده در این زمینه است. برای نقد این عنصر، به سادگی می‌توان به فارسی زبان نبودنِ طبقه‌ی حاکم بر ایران در طول هزار سال گذشته، یا چند زبانی بودن قلمرو ایران زمین اشاره کرد. و این نقد را مطرح کرد که با تاکید بر محوریت زبان فارسی این حقیقت نادیده انگاشته می‌شود که بخش عمده‌ی ادبیات و فرهنگ کتبی دو زبانِ تازی و ترکی نیز در زمینه‌ی ایران زمین و توسط کسانی که خود را ایرانی می‌دانسته‌اند صورتبندی و تدوین شده است. متغیری افتراقی مانند دین‌مدار بودن ایرانیان، یا توجهشان به امور فرارونده و استعلایی را نیز می‌توان با این شاهد نقد کرد که در همین تمدن جنگهای دینی به معنای واقعی کلمه رخ نداده است، و برخی از عملگراترین نوابغ – مانند ابن سینا و ابن هیثم- نیز ظهور کرده‌اند، و عنصری کاملا مادی و زمینی – مانند بازرگانی در تکامل فرهنگ آن بیشترین نقش را ایفا کرده است.
چنین می‌اندیشم که ایراد تعریف‌های ساختارگرا، به موارد اشتراک یا تفاوتی که بدان اشاره می کنند نیست، که در اصلِ روش ایشان است. تاریخ ایران زمین به قدری طولانی، و تنشهای وارد آمده بر جامعه‌ی ایرانی چندان پیچیده و گوناگون بوده است، که چشمداشتِ هویتی ساده و سرراست، با مرزهایی مستقر و پایدار– مانند آنچه مثلا در هویت ژاپنی دیده می‌شود،- در مورد آن غیر واقع بینانه است. از این رو، در این نوشتار در پی به دست دادن تاریخی از دگرگونی و تکامل هویت ایرانی هستم، که آن را همچون نظامی تکاملی و پویا تفسیر نماید. همچنین این هویت را به صورت زنجیره‌ای از پاسخ‌های موفق یا ناموفق نسبت به تنشهایی جامعه شناختی مورد تحلیل قرار خواهم داد. در این میان به متغیرهای تعریف کننده‌ی اشتراکهای درونی یا تفاوتها با بیرون به یک اندازه توجه خواهم کرد، و گسستها را به همان اندازه مورد تاکید قرار خواهم داد که پیوستگی‌ها را.
این رویکرد را به دو دلیل در پیش خواهم گرفت. نخست آن که اصولا تاکید بر شباهتها یا اختلافها، و تمرکز بر ویژگیهای منسجم سازنده‌ی درون یا حصر کننده‌ی بیرون را به تنهایی درک نمی کنم و به لحاظ منطقی باور به یکی از این دو عنصر را بدون قطب مقابلش نادرست و تقریبا بی‌معنا می‌دانم. دیگر آن که برای هویت شأنی سیال و پویا و تکامل یابنده قایل هستم که خواه ناخواه تاریخ دگرگونی خویش را در قالب انباشتی از گسستها و پیوستگی‌ها تعریف می کند.
*http://sociologyofiran.com/index.php?option=com_content&task=view&id=۷۶۹&Itemid=۵۴

زمینه‌های جامعه‌شناسی مدیریت ورزش در ایران

زمینه‌های جامعه‌شناسی مدیریت ورزش در ایران... sociology
گزارش یک نشست در گروه جامعه‌شناسی ورزش
گروه علمی- تخصصی جامعه‌شناسی ورزش انجمن جامعه‌شناسی ایران در یکی از جلسات خود، موضوعی را با عنوان" زمینه‌های جامعه‌شناسی مدیریت ورزش در ایران "به بحث گذاشت که طی آن، دکتر محمد احسانی عضو هیات علمی گروه علوم ورزشی دانشگاه تربیت مدرس به سخنرانی پرداخت. وی در ابتدای سخنان خود یادآور شد: روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و حرکت‌شناسی ورزش به صورت آکادمیک، مدرن و مدون از سال ۱۹۶۰ ظهور پیدا کرده و به حدی پیشرفت کرده‌اند که اکنون دانشی مانند

جامعه‌شناسی ورزش جزئی از ورزش شناخته می‌شود. به تعبیر دیگر، از آنجا که در شرایط فعلی، ورزش جدا از زندگی فرهنگی– اجتماعی نیست، ضرورت توجه مدیران به این مباحث دو چندان شده است.

احسانی با تاکید بر اینکه جامعه شناسی ورزش بیشتر بر فعالیت‌ها و الگوهای سازمانی و گروهی و نه فردی تمرکز دارد، گفت: در دنیایی که در آن مدیریت مدرن بر اساس مباحث نرم‌افزاری است، اکنون مدیریت منابع انسانی از جمله مهم‌ترین ارکان این علم در سطوح مختلف شناخته می‌شود و از آنجا که اساس جامعه‌شناسی ورزش نیز بر الگوهای مشارکت متمرکز شده، مدیر ورزشی حتماً باید هم از جامعه خود و هم از ورزش شناخت حرفه‌ای داشته باشد و بدیهی است که در چنین شرایطی، مدیر سیاسی در عرصه ورزشی به دلیل عدم شناخت حرفه‌ای نسبت به این دو مقوله نمی‌تواند موفق عمل کند.

وی همچنین با اشاره به نفوذ زیاد ورزش در دنیای امروز و سلطه آن بر رسانه‌ها و نیز قدرت آن برای جابه‌جایی منابع مالی وسیع در سطح جهان، تصریح کرد: در حالی که در چنین شرایطی مدیر ورزشی باید مسائل داخل و بیرون زمین ورزش را به خوبی بشناسد، متأسفانه عدم آگاهی مسئولان نسبت به این مسائل در ایران، باعث شده که امروزه در کشور خود با مشکلات فراوانی در این زمینه مواجه باشیم.

احسانی در عین حال ورزشکاران را به عنوان الگوهای جامعه معرفی و خاطرنشان کرد که الگوهای در دسترس به عنوان یکی از تأثیرگذارترین مراجع آموزشی در جامعه شناخته شده و بدیهی است که در این وضعیت، برنامه‌ریزی و الگوسازی درست یکی از مهم‌ترین وظایف مدیر ورزشی شناخته می‌شود و باید در نظر داشت که هیچ پدیده اجتماعی نمی‌تواند مانند ورزش، افراد مختلف را از طبقات گوناگون و با ایده‌ها و افکار متفاوت به سوی خود جلب کند.

وی همچنین افزود: ورزش در صورت مدیریت صحیح می‌تواند از تنش‌های اجتماعی بکاهد اما این در حالی است که در جامعه ما مشاهده می‌شود که عدم مدیریت مناسب این پدیده اجتماعی باعث گسترش تنش در فضاهای عمومی شده است.

دکتر احسانی در بخش دیگری از سخنان خود، به برخی جنبه‌های مثبت و منفی ورزش اشاره کرد و مواردی مانند مصرف مواد مخدر و نیروزا به دلیل غلبه جنبه‌های برد و باخت بر هدف اصلی ورزش، سوء استفاده از کودکان، نوجوانان و جوانان به اشکال مختلف در سطح جهان و اعمال فشار بر آنها با تمرین‌های سنگین به بهانه آماده‌سازی برای قهرمانی و همچنین به وجود آمدن اختلالات تغذیه‌ای در ورزش حرفه‌ای را از جمله جنبه‌های منفی این پدیده اجتماعی معرفی کرد و ضمن تاکید بر لزوم شناخت مدیران نسبت به این موارد، ضرورت تقویت برنامه‌های آموزشی ورزشی در رسانه‌ها و فراهم کردن ساز و کارهای مناسب‌تر برای ورزش بانوان به منظور تقویت سلامت بیش نیمی از اعضای جامعه و همچنین نسل‌های بعدی را مورد توجه قرار داد. او در این زمینه، فراهم کردن فضای رشد برای مدیران ورزشی خانم را از جمله مواردی معرفی کرد که به توسعه ورزش بانوان در کشور کمک خواهد کرد.

وی همچنین لزوم توجه مدیران ورزشی به مسائل و جرایم مربوط به تماشاگران را از جمله موضوعات بسیار مهم در این حوزه دانست و مسئولان مربوطه را دعوت کرد که با آگاهی و شناخت نسبت به این موضوع و بهره‌گیری از محققان، در راستای کاهش این‌گونه مسائل و آسیب‌های اجتماعی گام بردارند.

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس، در عین حال گفت که معتقد است با توجه به شرایط فرهنگی- اجتماعی و وضع کلی ورزش در کشور ما، جامعه‌شناسی مدیریت ورزش باید بومی شده و بتواند ضمن بهره‌گیری از مطالعات غربی، مسائل مربوط به ورزش ایرانی را به خوبی تشخیص دهد؛ چرا که تنها در چنین شرایطی و با برنامه‌ریزی‌های دقیق در این زمینه است که مسئولان جامعه می‌توانند با کمک ورزش بر بسیاری از مسائل اجتماعی غلبه کنند.

احسانی در بخش پایانی سخنان خود، از جمله مهم‌ترین وظایف مدیران ورزشی را بر اساس دستاوردهای جامعه‌شناسی ورزش،

لزوم شناخت مردم و نیازهای آنها در طبقات اجتماعی گوناگون و برنامه‌ریزی بر اساس آن دانست. او در خاتمه تاکید کرد که اشاعه ورزش در جنبه‌های مختلف آن، نوعی سرمایه‌گذاری اجتماعی بوده و هزینه کردن برای آن نوعی پیشگیری در جنبه‌های مختلف محسوب می‌شود که قطعا مفیدتر از درمان خواهد بود. بنابراین مدیران ورزش باید با خلاقیت و حساسیت و شناخت ارزش‌ها و سودمندی‌های ورزش در تمامی ابعاد آن، به صورتی هدفمند در راستای ترویج ورزش در تمامی سطوح جامعه گام برداشته و در مراحل بعد برای ورزش حرفه‌ای و قهرمانی نیز برنامه‌ریزی کنند و برای این دستیابی به این مهم، از علومی مانند جامعه‌شناسی بهره گیرند.

http://www.isa.org.ir/node/۱۵۷۷*

مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی اندیشه ورزی و اندیشه

مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی اندیشه ورزی و اندیشه .. sociology

معرفی و تلخیص یک کتاب

نوشتۀ: علی طایفی- معرفی، بررسی و تلخیص: عالیه شکربیگی درآمدی بر معرفی کتاب فوق: کتاب موانع فرهنگی توسعه تحقیق در ایران، بی‌تردید برای مطالعه هر پژوهشگر علوم اجتماعی ابزاری لازم و ضروری است. هر پژوهشگری باید اندیشه‌های بنیادین و فرهنگی که در این مرز و بوم به اندیشه‌ورزی یا اندیشه‌سوزی در لایه‌های مختلف اجتماع می‌پردازند شناسایی کند و سپس برای سیر شناخت در وادی علم و پژوهش قدم گذارد تا بتواند آفت‌های راه را شناسایی نماید. مطالعه کتاب فوق این توانمندی‌ها را به مخاطبان خود عطاء می‌کند و در حقیقت او را در برابر اندیشه‌های فرهنگی که ناآگاهانه می‌تواند مانعی برای پژوهش علمی با رویکرد علمی باشد واکسینه کند. چرا که تحقیق و پژوهش روندی است فعالانه و سامان‌مند برای کشف، تعبیر و بازنگری پدیده‌ها، رخدادها، باورها و فرضیه‌ها و پژوهش همچنین برای استفاده از پدیده‌های موجود برای دست‌یافتن به راه‌کارهای عملی و فن‌آوری‌ها در امر توسعه به‌کار می‌رود. مضاعف بر این، در دنیای پیشرفته امروز، سیر تحولات، خصوصاً تحولات علمی چنان شتابی به خود گرفته که در هر لحظه با انبوهی از یافته‌ها و پژوهش‌های جدید روبرو می‌شویم. ابزارهایی که بتواند ملاک درستی را برای ارزیابی انبوه تحقیقات به ما هدیه نماید در کتاب موانع فرهنگی توسعه تحقیق در ایران به درستی شناسایی شده و تسلط لازم در امرشنا سا یی را به مخاطبان خود در این راستا ارزانی می‌دارد. در نهایت باید بگویم ـ بعد از مطالعه کتاب فوق این فکر در من شکل گرفت که به نوعی به معرفی این کتاب به طور مختصر و مفید برای صدها و هزاران شیفته راه علم و دانش که هر لحظه در جستجوی ابزارهای مفید با نگرشی علمی می‌باشند و همچنین رهایی از اثرات هاله‌ای پژو هش و جهت گیر یها ی ارز شی می‌باشند، بپر داز م. امید که معرفی این کتاب بتواند گامی هر چند مختصر در راه شناسایی آفت‌های نگرش علمی و موانع اندیشه‌سوزی و اندیشه‌ورزی به مخاطبین خود بردارد،چر ا که شنا سا یی مو ا نع ا ند یشه ورز ی و به بیا ن د یگر ز مینه ها ی ا ند یشه سو ز ی در جا معه ا یر ا ن مهمتر ین هـد ف کتا ب حا ضر می با شد که بطو ر و یژه به میدا ن علم و پژ و هش ا ختصا ص یا فته و به مبا حثی چو ن پنها نکا ر ی ،تقلید گر ا یی ،تقد س گر ا یی در بر ر سی پد ید ه ها ی محیطی و... می پر دازد.

مقدمه:دغدغه مؤلف کتاب از نوشتن کتاب فوق همان دغدغۀ همیشگی فرهیختگان و نخبگان و اندیشمندان این دیار است که به نوعی برای دسترسی به علل عقب‌ماندگی توسعه کشور چه در ابعاد فرهنگی، چه در ابعاد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی همواره در چالش با ابزارهای رویاروی خود می‌باشند و در این راستا از هر گونه تلاش و تحمل رنج و مصائب بسیار فروگذار نمی‌کنند، به گوشه‌ای از سخنان آقای علی طایفی در انگیزه انجام این کار تحقیقاتی گوش می‌سپاریم: «از قریب ده سال پیش تاکنون که به تدریج پای در عرصه تحقیقات اجتماعی و فرهنگی گذارده و به دنبال پاسخگویی به دغدغه‌ها و چالش های اساسی توسعه کشور

بودم، همواره در انجام تحقیقات، خواه بیش از طرح و تصویب، خواه حین اجرا و خواه پس از آن» با مصائب و مسائل و مشکلات نسبتاً گوناگون و فراگیری برخورد داشته‌ام و...». «مسائل مذکور و معضلات دیگری از همین دست که در ساختار و کارکردهای بخش علم و پژوهش در کشور و به تعبیری اندیشه‌ورزی در ایران رخ نموده است، چنان وضعی را به بار آورده است که امروزه نه تنها شکاف علمی ایران با جهان بسیار زیاد می‌باشد، بلکه در مقایسه سال‌های اخیر با چند دهه قبل نیز جز تعداد پژوهشگران آن هم با تعاریف خاص ایران و صرف‌نظر از میزان‌های جهان‌شمول، چندان تحولی به چشم نمی‌خورد. به تعبیر دیگر فضای بسته، توسعه ناموزون، بطئی و بسیار پرنوسان بخش علم و پژوهش در کشور منجر به ایجاد شرایطی شده است که حتی اندیشه‌های خلاق نیز یا زمینه بروز نمی‌یابند یا در صورت بروز به نحوی خاموش می‌شوند یا دست از تعهدات جغرافیایی خود برداشته و با تکیه بر رسالت‌های تاریخی خود، جغرافیای دیگر را برای اندیشه‌ورزی برمی‌گزینند و ایران را با همه تنهایی‌ها، صلابت مردمانش و تمدن دیرینه‌اش، برای مدتی تنها می‌گذارند.» گفته‌های مؤلف محترم کتاب در حالی است که کشور ما در بسیا ر ی از معیا ر ها ی تعیین کنند ه در ا مر تو سعه در و ضعیت نا مطلو بی قر ار گر فته ا ست.یکی از شا خص ها ی تو سعه یا فتگی را میز ا ن تو حه به تحقیق و سر ما یه گذار ی در آ ن می دا نند.هر چند به نظر می ر سد که تحقیقا ت در ز مینه ها ی صنعت و تکنو لو ژ ی و علو م پا یه ا ست که به طو ر مستقیم نتا یج خو د را در تو سعه ا قتصا د ی و صنعتی نشا ن می د هد،ا ما تجر به نشا ن داد ه ا ست که حتی اگر بو د جه و ا مکا نـا ت کا فی در جهت تحقیق و تو سعه پا یه و قتی در نظر گر فته شود،بـد و ن تمهیـد ات سا ختا ری در عر صه ها ی ا جتما عی و ا نسا نی و ا تخا ذ را هکا ر ها ی منا سب سیا سی،حقو قی و ا خلا قی ،این ا مکا نا ت نمی تو ا نند با ز د هی و بهر ه ور ی مو رد ا نتظا ر را در تو سعه ی پا یدار و همه جا نبه در پی دا شته با شند.البته اگر علوم اجتماعی به ابزاری در دست قدرت تبدیل نشود و بتواند با رویکردی علمی به بررسی مسائل مبتلابه موانع توسعه تحقیقاتی در کشور بپردازد و در این راستا دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی از دیرباز نقش آموزش و پژوهش را توأماً در سراسر جهان به عهده داشته‌آند و به واقع در قرون اخیر نیز بزرگ‌ترین تحقیقات و تتبعات علمی نیز از مراکز آموزش عالی بیرون آمده است، اما اینکه این انبوه پژوهش‌ها دارای چه سطحی از کیفیت علمی برخوردارند، در این مورد نمی‌توان قضاوت راستینی انجام داد. چرا که نظام سلطه و اقتدارگرا، همه جا را به زیر سیطره خود درآورده و در این رهگذر بدون تردید، فضای پژوهشی در انجام تحقیقات اجتماعی در دانشگاه‌ها و اماکن آموزش عالی همه از سطح قابل توجهی برخوردار است و در بسیاری از موارد تحقیقات پژوهشی هدفمند صورت می‌گیرد نه بر اساس مسائل و مشکلات دانشگاه یا جامعه. در حقیقت ارتباط میان دانشگاه و جامعه قطع می‌باشد و این در حالی است که جامعه بهترین کارگاه آموزشی و عملی مسائل نظری علوم اجتماعی می‌باشد و متأسفانه این رابطه را در جامعهٔ آکادمیك و عام ملاحظه نمی‌کنیم یا اگر هست بسیار بطئی و کمرنگ می‌باشد. یکی از وسایل و اهداف کیفی توسعه در قالب معیارهای پیشرفت در نظام جهانی امروز، پی‌ریزی ساختارها و نهادهای علمی و پژوهشی است. به طوری که بدون تحقیق و توسعه، تلاش برای دستیابی به شاخص‌های توسعه‌ای امروز دنیا از ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، سرابی بیش نبوده و ممالکی که هزینه‌های تحقیق و توسعه آنها نسبت به کل تولید ناخالص ملی، اندك می‌باشد در بزرگراه‌های توسعه‌ای که بسیاری از کشورها با شتاب زایدالوصفی در آن رقابت می‌کنند، به حاشیه رانده شده‌اند. نو یسند ه همچنین می ا فز ا ید:در جامعه ایران امروز نیز به رغم این که سالانه درصد اندکی از تولید ناخالص داخلی صرف امور پژوهشی می‌شود، مع‌الوصف، این نسبت اندك نیز به دلیل وجود پاره‌ای مسائل و موانع از قبیل موانع مالی، تجهیزاتی، مدیریتی و ساختاری، از جمله مسائل فرهنگی از وضعیت مطلوب و قابل قبولی برخوردار نیست. علم و پژوهش در جامعه ایران علاوه بر اصول، روش و ابزارهای پژوهشی، دارای الزاماتی است که بدون آن امکان انجام تحقیق عینی و شناخت دقیق پدیده‌ها و مسائل وجود نخواهد داشت. یکی از این الزامات، زمینه‌سازی بستر ساختار فرهنگی هر جامعه از جمله جامعه ایران می‌باشد. به نحوی که با اشاعه فرهنگ علمی و پژوهشی در کشور، برنامه‌ریزان، مدیران و پژوهشگران کشور

بتوانند این مهم را تسهیل و بهبود بخشند. لذا در بررسی حاضر سعی بر این است از زاویه نگرش سیستمی یا نظام‌گرا، به دو بعد درونی و برونی تحقیق به عنوان یک سیستم باز و پویا توجه شود. بدین معنا که هم به روابط درون نظام علم و تحقیق اهتمام می‌شود و هم به روابط نظام و نهاد علم با سایر نظام‌ها و نهادهای اجتماعی در جامعه ایران امروز. در جامعه ایران نیز در فراخنای تاریخ پرتشتت آن تا سده اخیر علی‌رغم غلیان و خلجان بارقه‌های هر چند کوتاه و بلند در برهه‌هایی از تاریخ اندیشه و دانشوری و اوج‌گیری‌ها و گاه کف‌نشینی‌های پی‌درپی، معرفت علیم کمتر توانسته است به صورت یک نهاد در درون ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران، جای گرفته و عرض اندام کند. با ورود ایران به قرن بیستم و غلیان تموج علم در دنیای اطراف ما، به تبع تکدی‌گری و جیره‌خواری همیشگی نظام‌های سیاسی ایران، فرهنگ و علم ممالک توسعه‌یافته غرب نیز وارد این مرز و بوم شده و بی‌هیچ تمهیدی از حیث بسترسازی‌های فرهنگی، آموزشی، اقتصادی و زیربنایی، علم و روش‌های تحقیق آن را هر چند به صورت ناقص، نسخه‌برداری شده و تقلیدی به خود تزریق کردیم تا مبادا در مظاهر تمدنی و رویارویی با اندیشه‌گران بیرونی، در اندرون جز مشتی اوهام و خرافه چیز دیگری برای عرضه نداشته باشیم. به هر حال با چنین نگاه کلی و گذرا بر علم و پژوهش در معنا و در تعین تاریخی ایران، مسألهٔ فرهنگ‌شناسی علم و تحقیق در ایران هم به عنوان موضوع اصلی بررسی حاضر و هم به عنوان دل‌مشغولی، چالش اصلی و تجربه زیست‌شده مجری پروژه هم‌چون سایر پژوهشگران کشور، طرح و در نهایت تصویب گردید.او همچنین بر این نکته تا کیدداردکه: به طور خلاصه بررسی حاضر که به طور مشخص به ابعاد فرهنگی تحقیق (و علم به طور کلی) در جامعه ایران از نقطه‌نظر مسأله‌شناسی می‌پردازد، دارای جهت‌گیری‌های اصلی زیر است. دارای یک رویکرد تاریخی است. زیرا علم و تحقیق به عنوان یک پدیده زمان‌مند در فرآیند تاریخ دور و نزدیک بستر گزیده و بدون شناخت تاریخی، هویت، ماهیت، مسائل و عوامل و موانع رشد یا رکود آن در پرده ابهام و تغافل خواهد ماند. لذا احراز رویکرد تاریخی در بررسی حاضر گریزناپذیر است. غور و تفحص در نظریه‌های مربوط به جامعه‌شناسی علم نیز که در دنیای خارج از مرزهای جغرافیایی سیاسی ایران دارای سابقه و صبغه‌های تعریف‌شده و معینی است، در جهت شناخت قانون‌مندی‌ها، هنجارها، ارزش‌ها و چگونگی تکوین و رشد علم و تحقیق در جهان و اقتباس برای شناسایی ابعاد مسأله در بررسی حاضر ضروری است. شناخت فرهنگ پژوهش (و علمی) کشور با توجه به ضعف بررسی‌های مشابه و رقیب در فرهنگ‌شناسی علمی ـ پژوهشی کشور در زمان‌های قدیم و اخیر، ضرورت بررسی فرهنگ‌شناختی جامعه ایران را از حیث فرهنگ عمومی اجتناب‌ناپذیر می‌سازد تا از این راه نشانه‌های مختصات آسیب‌شناسی فرهنگ عمومی را بتوان در فرهنگ علمی ایران نیز باز جست. شناخت مؤلفه‌های فرهنگ علمی ـ پژوهشی جامعه ایران امروز با گذر از تاریخ علم در جهان و شناخت قانون‌مندی‌ها و نظریه‌های مربوط به فرهنگ‌شناسی و جامعه‌شناسی علم از یکسو و شناخت و گذر از فرآیند تاریخ علم و مختصات عام شمول فرهنگ عمومی ایران از سوی دیگر، عینیت یافته و مسبوق و مصبوغ به نظریه‌های جامعه‌شناسی علم و تاریخ علم و فرهنگ‌شناسی تاریخی ایران می‌گردد. دستیابی به نقاط هم‌پوشان مؤلفه‌های فرهنگ علمی با فرهنگ عمومی و هم‌چنین با مفاهیم اصلی و محوری جامعه‌شناسی علم و تجربه تاریخی علم جهانی، با توجه به امکانات و مضایق موجود بهینه‌ترین راه نیل به تعین‌پذیری مختصات و مؤلفه‌های فرهنگ پژوهشی می‌باشد. از این رو ساختار گزارش حاضر نیز دارای چند بخش اساسی است: فصل اول به طرح نظریه‌های اصلی جامعه‌شناسی علم و تحقیق در دو الگوی اصلی حاکم بر آن در بعد درونگرا و برونگرا اهتمام دارد که روشنگر بسیاری از مفاهیم اساسی است که در زمینهٔ فرهنگ‌شناسی تحقیق در بررسی حاضر کاربرد دارد و محصول فرآیند تکوین، رشد و تکامل علم نوین در کشورهای توسعه‌یافته است. فصل دوم، مروری گذرا بر تاریخ علم در ایران از دیر زمان تاکنون دارد و در این رهگذر با شناسایی مشخصه‌های اصلی و عمده فرهنگ عمومی در جامعهٔ ایران، در پی هدایت تحقیق به سوی پیوند اندام‌واره مفاهیم جامعه‌شناسی علم از یکسو و مختصات فرهنگ عمومی ایران از سوی دیگر می‌باشد. فصل سوم، نیز با الگوی مذکور به تعریف و شناسایی مؤلفه‌های اصلی و محوری موانع فرهنگ علمی ـ پژوهشی در جامعه

ایران می‌پردازد تـا ضـمن تـدقیق اولیه آن، زمینه حرکت به سوی شاخص‌سازی و تنظیم پرسشـنامه فراهم شود. فصل چهارم، مختص مبانی روش‌شناسـی تحقیق است که در آن مـدل تحلیلی، جامعه آماری و روش نمونه گیری و حجم جمعیت نمونه اشاره شـده است. فصل پنجم، نیز متضـمن توصـیف اطلاعات حاصل از ۱۶۹ پرسشـنامه تکمیل‌شده در شـش گروه اصـلی رشته‌های علمی است. فصل ششم، به بررسـی و تحلیـل فرضـیات مبتنی بر مـدل تحلیلی و جمع‌بنـدی هر یـک از فرضـیه‌های چهارده گـانه می‌پردازد. فصل هفتم، گزارش حاضـر نیز به جمع‌بندی فرصت‌ها و تهدیدها و ارائه راه‌کارها جهت رفع یا کاهش شدت اثر گذاری موانه فرهنگی بر توسـعه تحقیق اهتمام دارد.

اهـداف تحقیق:الف) هـدف کلی:بررسـی حاضـر نـاظر بر شـناسایی و تحلیل مجموعه موانع فرهنگی موجود در فرا راه توسـعه علم و پژوهش کشور جهت دستیـابی به راه‌کارهـای کلان و عام برنامه‌ای در راسـتای اصـلاح و بهبود ساختارهای فرهنگی توسـعه علم در جامعه ایران امروز می‌باشـد. به طوری که متأثر از مختصات و بسترهای عام فرهنگ مبتنی بر علم و پژوهش در دنیا، فرهنگ عمومی کشور تحت تـأثیر منش و خصوصـیات فرهنگی علم و اجتماعـات علمی و پژوهشـی قرار گیرد. ب) اهـداف جزیی:شـناخت نظریه و قوانین تجربی مرتبط با جامعه‌شناسـی علم و پژوهش به عنوان نهادهای مـدرن اجتماعی در قرن حاضـر و تأسـی از فرایندهای توسـعه بخش علـم در کشورهـای توسـعه‌یافته دنیـای امروز. شـناخت مسائـل فرهنگی عمـده در فرهنـگ عمـومی کشـور جهـت شـناسایی مشـخصات اصـلی آن به عنوان بستر تکوین و رشـد فرهنـگ و نگرش علمی و پژوهشـی در کشور. شـناخت موانع و مسائل فرهنگی توسعه علم و پژوهش در جامعه علمی ایران امروز که به نوبه خود متأثر از ساختارهای فرهنگی عمومی کشور است. ارائه راه‌کارهای پیشـنهادی برای رفـع موانـع فرهنگی موجـود در توسـعه علم و پژوهش در کشـور از نقطه نظر نهـادی و ساختـاری. ارائه راه‌کارهـای پیشـنهادی برای رفع مشـکلات فرهنگی پژوهشگران کشور. نگا هی مختصر به ا جز ا ی بد نه تحقیق:قا بل ذکر ا ست با تو جه به هد ف بر ر سی حا ضر که تلا ش بر این است تا نما یی از تحقیق به منصه دید مخا طبا ن محتر م گذ ا شته شو د لذا تلا ش بر ا ختصا ر و خلا‌ـ صه نگـا ری و ذ کر پیـا م ها ی مهم پژ و هش می با شـد.در بیس نظر ی تحقیق که در حقیقت سـتو ن تحقیق می با شـد ،در مروری بر نظریه‌های جامعه‌شناسـی علم و تحقیق که سـتو ن و ا سـتحکا م پژ و هش فو ق می با شد، عنوان شده است: هر چند تاریخ علم قـدمتی تقریباً طولانـی دارد که سابقه آن را می‌توان به آغاز حیات انسان انـدیشه‌ورز منسوب نمود، لیکن توجه به علم به عنوان یک نهاد اجتماعی و در ذیل عنوان و رشـته تخصصی «جامعه‌شناسی علم» (Sociology of Science) به قرن اخیر باز می گردد. امـا این رشـته در عین جوان‌بودن «توانسـته است که نه تنهـا چتری برای تحقیقـات جـالب و مثمرثمر جامعه‌شـناسان بشود بلکه زمینه پژوهشـی شـده است برای مطالعـات وسیع و عمیق بین رشـته‌ای متفـاوتی در بـاب علم بخصـوص از دریچهٔ اجتمـاعی». (تـو کـل ، ۱۳۷۰،ص۷) تـوجه به جامعه‌شناسـی علم در کشورهـای در حـال توسعه ماننـد ایران از بعـد ویژه‌ای می‌توانـد مـوردنظر اندیشـمندان اجتمـاعی قرار گیرد. یکی از نمودهای عقب‌مانـد گی کشورهای توسـعه‌نیافته، کم‌رشـدی فضای علم در آنها است. نظام تحقیقاتی و پژوهشـی ضـعیف، کمبود یا فقدان اجتماعات علمی رسـمی، فرار مغزها، جدایی بین نیازهای داخلی و نظام دانشـگاهی و پژوهشی، ضعف مـدیریت نهادهـا و سازمان‌های علمی و...، جملگی معرف کم‌رشـدی و ضـعف فضای علم به شـمار می‌آینـد. مطالعهٔ علم به عنوان یک نهاد اجتماعی که مشـخصات یک پدیـده اجتماعی را دارا می‌باشد، بخشـی از ادبیات موجود در جامعه‌شناسـی علم را به خود اختصـاص می‌دهـد. بخش قابـل توجهی از ادبیـات اجتمـاعی نهاد علم اختصاص به نقـد و بررسـی وضـعیت علم در کشورهای موسوم به جهـان سوم دارد و نهایتـاً بر رشـد و گسترش علم و اجتماعـات علمی و بر انتقال تکنولوژی مطابق با الگوی غربی (تقلیـد) تأکیـد دارد. چنین ادبیـاتی که اغلب توسـط دانشـمندان علوم طـبیعی و مهنـدسان نگاشـته شـده کمتر جنبه نظری داشـته و بیشتر جنبه راهـبردی برای بهبـود وضـعیت علـم در کشورهـای جهـان سوم دارد. در مقابـل، بخش انـدکی از مطالعـات، بر تحقیقـات تجربی و مطالعات آماری مبتنی هستند و بنیان آنها را مقایسهٔ وضعیت علم در کشورهای جهان سوم و غرب تشکیل می‌دهد. علی‌رغم خصلت

تجربی این دسته از مطالعات، جنبهٔ نظری آنها از نیرومندی قابل توجهی برخوردار نیست. وجه اشتراک این دسته از مطالعات با دستهٔ اول غیرتئوریک بودن هر دو است. دستهٔ سوم مطالعات در ادبیات جامعه‌شناسی علم در کشورهای جهان سوم، به روابط ساخت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با علم (و فن‌آوری) می‌پردازد. تحلیل‌های به دست آمده از این دسته از مطالعات به شدت تحت تأثیر بستر و متن اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار دارد. این گروه از مطالعات که خودگسترهٔ متنوعی را شامل می‌شوند، اساساً علم در کشورهای توسعه‌نیافته را پدیده‌ای منفعل و وابسته می‌انگارند که می‌تواند تحت تأثیر متغیرها و عوامل کلان اجتماعی قرار گیرد. دستهٔ چهارم مطالعات، که بخش اندکی از ادبیات جامعه‌شناسی علم را در کشورهای جهان سوم در برمی‌گیرد، به بررسی تاریخ علم و مؤسسات علمی در کشورهای جهان سوم می‌پردازد. ویژگی اساسی این دسته از مطالعات غیرتئوریک و تاریخی‌بودن آن است. در چارچوب دستهٔ اخیر مطالعات، تحلیل وضعیت کنونی پژوهش در کشورهای در حال توسعه نیاز به مطالعهٔ مورد (Case Study) مفصل دارد که در پرتو مطالعه تاریخی امکان‌پذیر می‌باشد. نهایتاً، بررسی‌هایی که به طور تخصصی در حوزهٔ جامعه‌شناسی علم در کشورهای در حال توسعه صورت می‌گیرد، آخرین بخش از ادبیات موجود در جامعه‌شناسی علم را در بردارد. البته برای تمرکز بیشتر می توان ادبیات موجود در حوزهٔ جامعه‌شناسی علم در کشورهای در حال توسعه را به ره‌یافته‌های بزرگ‌تری مانند ره‌یافت ساختگرا، ره‌یافت کنش متقابل، ره‌یافت کارکردگرایی و ره‌یافت مارکسیستی تقسیم‌بندی کرد. نو یسند ه در ا دا مه مبا حث نظر ی که مفصلا در کتا ب به آن پر دا خته شد ه ،ا ظها ر می دارد:جامعه‌شناسی علم، با وجود اینکه دانشی نوپا تلقی می‌شود، لیکن تغییر و تحولات فراوانی را تجربه کرده است که عمده‌ترین آنها تغییرات دو دهه اخیر در نظریات رایج در حوزهٔ جامعه‌شناسی علم بوده است. با توجه به این تغییرات و تحولات، کلیه نظریات ارائه شده در این حوزه را می‌توان در دو دسته قرار داد: نخست، نظریه‌هایی که ملهم از رویکرد اثبات‌گرایی یا پوزیتویستی به علم است؛ دوم نظریه‌هایی که بر فلسفهٔ علم نسبی‌گرا بنا شده‌اند. نظریه‌های مطرح‌شده در قالب رویکرد کارکردگرایی و مارکسیستی را می‌توان در زمرهٔ دستهٔ اول، و نظریات مطرح‌شده در رویکرد «منافع» و «تلقی علم به مثابه ساخت اجتماعی» را می‌توان در زمرهٔ دسته دوم به شمار آورد. با این دسته‌بندی کلان می‌توان نظریه‌های موجود را از نظر اصول در درون خود مشترک و با دسته دیگر متفاوت دانست. در حقیقت:«اصل بنیادین دسته اول نظریات که ملهم از فلسفه علم اثبات‌گرایی است بدیهی انگاشتن «وجود» ما و جهان خارج است. با پذیرش وجود ما و جهان خارج که مستقل از ما و درک ما است، به تدریج رویکردی عینیت‌گرا (Objective) نسبت به علم شکل گرفت که علم را اساساً مقوله‌ای شناختی معرفی می‌کرد. این رویکرد ریشه‌ای متافیزیکی داشت. زیرا بر مبنای بحث از معرفت «هستی» بنا شده بود. براساس این رویکرد، واقعیت‌هایی در بیرون از ذهن وجود دارند که برای هر کس این واقعیت‌ها یکسان هستند. به عبارت دیگر، خصوصیات و صفات ثابت و لایتغیری وجود دارند که علم با فرمول‌بندی روش‌شناسی مناسب می‌تواند به کشف آنها نایل شود. در چنین رویکردی این فرض پذیرفته شده که جهان بیرون دارای صفت‌های ثابتی است و بحث فقط بر سر این است که آیا ما در موقعیتی قرار داریم که چیزهایی از آن دست آوریم یا خیر.» علم‌شناسی پوزیتویستی معرفت علمی را معرفتی پیراسته از حدس‌ها و گمان‌ها، مشحون از تعینات و قطعیات و فارغ و منزه از آرای همواره مناقشه‌آمیز فیزیکی معرفی کرده بود. با چنین نگاهی به علم، قوانین و قواعد علمی از دوران گذشته تاکنون وجود داشته‌اند، لیکن جوامع مختلف هر یک به اندازه‌ای از آن آگاه بوده و بهره گرفته‌اند. با رویکرد اخیر به جوامع سنتی و ابتدایی که کمترین برداشت و آگاهی از قوانین علمی داشتند، تا جوامع جدید که برداشتی به مراتب غنی‌تر از علم دارند، درجه‌بندی می‌شوند. بدون تردید این درجه‌بندی غیریکسان و نامتقارن است، به این معنا که اندیشه‌ها از ابتدا بر اساس نگرش سنتی تجربه‌گرایی به صادق و کاذب دسته‌بندی می‌شوند و براساس میزان وجود اندیشه‌های صادق، جوامع و اندیشه‌ها درجه‌بندی می‌شوند. بنابراین، در رویکرد اخیر، علم مقوله‌ای معرفت‌شناختی تلقی می‌شود که از تقدس ویژه‌ای برخوردار است. چرا که پرده از اسرار و قوانین پنهان طبیعت برمی‌دارد. در این گروه از نظریه‌ها فرض «حقیقی‌بودن معرفت

علمی و اعتبار آن» بـدیهی انگاشـته می‌شود و حوزه مطالعه بر رفتار دانشـمندان و فضای کلی علم در جامعه متمرکز است. حاکمیت رویکرد پوزیتیویستی بر فلسفهٔ علم اجتماعی دوامی نیاورد و با انتقادات ویرانگر دهه‌های پنجاه و شصت میلادی در معرض فروپاشی قرار رگفت. این فروپاشـی از چنـان گستره و عمقی برخوردار بود که حتی رویکرد تجربه‌گرایـانه از جمله ابطال‌گرایی کارل پوپر را نیز در برگرفت. از ویرانه‌های پوزیتیویسم، رویکر نسبی‌گرا که عمـده‌ترین بـدیل رویکرد مـذکور تلقی می‌گردیـد، قدبرافراشت. در رویکرد اخیر به جـای اینکه علم مقوله‌ای معرفت‌شـناختی تعریف شود، مقوله‌ای جامعه‌شـناختی تلقی می‌شـد که این تغییر را می‌توان تحولی جامعه‌شـناختی در نگـاه به علم در نظر گرفت. به عبـارت دیگر، نگـاه به علم در رویکرد اخیر، نگاهی اجتماعی است و علم، ایده‌های علمی و ادعاهای معرفتی تنها از نظر اجتماعی قابل تبیین هسـتند. این تحول بیشتر با آثار ویتگنشـتان (Wittgenstien) و کوهن (Cohen) مرتبـط است. در رویکرد اخیر علم وجـامعه دو پدیـدهٔ وابسته و کاملاً ـ مرتبـط بـا هم و اساساً مقوله‌ای اجتماعی انگاشـته می‌شود. در این رویکرد علم به شـدت منبعث از مباحث و مفروضات اساسـی و بدیهی است که در یک جامعه وجود دارد. بنـابراین، مسألهای که در یـک زمـان پرسـش عمـده است، زمـانی دیگر و در جامعـهٔ دیگر سؤال نخواهـد بود به طوری که ملاحظه می‌شود، این تحول و انتقـال، انتقال از معرفت‌شناسـی به جامعه‌شناسـی علم و دانش است و در آن به جای بحث با حالتی دسـتوری ـ مانند اینکه «چه نوع اعتقاد و باورهایی باید داشـته باشد» ـ به شـیوه‌ای توصیفی بحث میشد که هدف آن تنها نشان‌دادن این است که در عمـل چه نوع اعتقادات و باورهایی وجود دارنـد. در چنین حالتی علم به شـکل بی‌واسـطه با هنجارهای محلی یک جامعـهٔ خاص مرتبط می‌شود و با توجه به این بحث می‌توان از علم «غربی»، «شرقی» و... سخن گفت. چرا که تصور از علم کمتر ثابت است. چنین نگاهی به علم به فروکشـیدن علم از جایگاه مقـدس و معتبر می‌پردازد و آن را نسبی و تحت تأثیر شـرایط اجتماعی می‌دانـد. بنابراین رویکرد، نمی‌توانـد از دوره‌های تاریخی جوامع مختلف روش‌شناسـی ثابتی داشت. بنابراین علم نمی‌تواند مدعی دستیابی به تمایزات ثـابت، مانـدگار و عام‌شـمول در طـول زمـان باشـد. در رویکرد اخیر، علم «بخشـی از جـامعه» است و عالمـان تنهـا به ارائه توصـیف منفعلانه از واقعیـات از قبـل موجـود مبـادرت نمی‌ورزنـد، بلکـه به شـکل خلاقـانه و فعالانـه مبـادرت به فرمول‌بنـدی و سـاخت‌دهی ویژگی‌های جهان می‌کنند. بنابراین، علم، روش‌ها و روش‌شناسـی‌های مقبول علمی باید نماینده‌ای مورد قبول از یک جامعه و اساساً از یک شکل زندگی باشند. در این رویکرد تأکید بر ساخت‌دهی جهان بیرون است تا کشف آن، این رویکرد جامعه‌شناختی جامعه را رابـط بین مـا و واقعیت معرفی می‌کنـد. تمثیـل زیر دقیقاً نشـانگر رابطه تنگاتنـگ علم با جامعه و «مجرابودن» جامعه برای دریافت واقعیت است: «... کریسـتف کلمب امریکـا را کشف کرده ولی این کشف (در اروپای قرن پانزدهم) در زمرهٔ کشـفیات وارد نشـد و اصولاً کشف به شـمار نیامـد، تا آنکه از نظر اجتماعی مورد تأییـد قرار گرفت. به معنای دقیق و عمیق کلمه، امریکا «هستی» نیافت تا اینکه ادعای معرفتی کریسـتف کلمب به لحاظ اجتماعی و به وسـیلهٔ اکثریت مردم مورد تأییـد قرار گرفت و از این طریق وارد حوزهٔ بحث اروپـایی شـد.» همـان‌گونه که ملاحظه می‌شود در چنین حالتی تصور ما از واقعیت چیزی ورای محصول جامعه تلقی نمی‌شود. علم، در واقع حرفـهٔ سـاخت‌دهی است. بنابراین علم اساساً پدیـده‌ای اجتماعی به شـمار می‌آیـد. رویکرد اخیر، علاوه بر اینکه به متن اجتماعی فعالیت علمی توجه بسیار دارد، خود تولید علمی را نیز پدیده‌ای اجتماعی می‌داند که نه به طور خلق‌الساعه، بلکه در نتیجهٔ وجود تعاملات بین دانشـمندان و نظریـات آنهـا حاصـل می‌گردد. در این رویکرد جامعه‌شـناسان علم و معرفت از مفهوم «شـکلی از زنـدگی» بهره می‌جوینـد تـا چگونگی اتصـال «کشـفیات» و فعالیت‌های علمی به بدنـهٔ اجتماع و عـدم جـدایی آن از اجتماع را نشان دهند. به نظر ویتگنشـتاین، کسـی نمی‌تواند بر پایهٔ عناصـر صرفاً خصوصی از درون خویش به تصوری از جهان دست یابد و از آنجا مقـدماتی را پایه‌ریزی کرده به جلو برود تا به «جهان بیرونی» و وجود دیگران برسد. به عبارت دقیق‌تر، ویتگنشـتاین معتقد است هیچ معیـار ثـابت و تغییرناپـذیری وجـود نـدارد و هر معیـار و میزانی که برای سـنجش هر چیز (از جمله معنـا) به کـار می‌رود، در نهـایت معیاری اجتماعی است نه فردی. به دیگر سـخن، معیار ثابت و ویژه شخصی یا فردی وجود ندارد. به نظر ویتگنشتاین، معنای واژه ای

مثل علم) محصول متنی است که لفظ در آن به کار می‌رود و آن متن هم به نوبهٔ خود وابسته با کردارهای اجتماعی و در نهایت شکل زندگی است. خلاصه اینکه هر زبان خود شکلی از زندگی است. بنابراین نمی‌توان زبان را جدای از سایر فعالیت‌های انسانی دید. چراکه زبان در هر گوشه‌ای از جهان زندگی با بقیهٔ فعالیت‌های گره‌خورده و دارای پیوند است. جامعه‌شناسان با استفاده از استدلال مذکور ادعا می‌کنند علم را نمی‌توان جدا از سایر فعالیت‌های انسانی دید. چراکه علم مانند زبان از سایر فعالیت‌ها (در شکلی از زندگی) پیوند خورده است. در پایان این نوشتار می‌توان به این موضوع اشاره نمود که در جامعهٔ صنعتی الگوهای جدید به صورت خصیصه و سمت و سوی علم و تکنولوژی در می‌آیند. دانشمندان و پژوهشگران علوم اجتماعی به بررسی این روندها در هر امر جزیی می‌پردازند.و این بسیا ر طبیعی است که ، بسیاری از تحلیل‌ها در مورد علم به عنوان «یک نهاد اجتماعی» در خلال چند دهه اخیر به صورت عمیقی در معرض تغییر قرار گرفته و از تصویر مرتونی یک علم مستقل اجتماعی یا به تعبیر مولکی «نظریه استاندارد علم» به تصویری از علم رسیده است که آن را به عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی و فرهنگی در نظر می‌گیرد. بنابراین، می‌توان اذعان نمود که جامعه‌شناسی علم دچار تحول اساسی شده و این امر به نوبهٔ خود خصیصه‌های علم را نیز متحول نموده و تغییر داده است. در نتیجه این تحول، «مشروعیت علم» در معرض تردید قرار گرفته است و ادعاهای معرفتی در زمینه‌های اجتماعی‌شان قرار داده شده‌اند و بین علم و زمینه‌های مذکور ارتباطاتی ایجاد شده است. در این سیر تحول، پویش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به مثابه عوامل مؤثر در ظهور ایده‌های خاص تلقی می‌شوند. علم در ایران

مختصات فرهنگ عمومی، مؤلف پس از بررسی نظری واژه فرهنگ از دیدگاه‌های مختلف و نگاهی به فرهنگ عمومی ایران از دیرباز تاکنون و در ادامه بررسی علم در تمدن اسلامی وارد بحث مسأله‌شناسی در فرهنگ عمومی ایران میشود که در این راستا به بررسی مسأله‌هایی هم‌چون: قناعت به اندک در برابر کار و تلاش پدیده سه فرهنگ: «ملی، اسلامی، غربی» تقلید در برابر تحقیق و خلاقیت تجدد و سنت‌گرایی خاص‌گرایی: قومیت‌گرایی و قوم‌ستیزی خردورزی یا خردستیزی در ایران دنیاگریزی در برابر دنیاگرایی استبداد، ستم‌پذیری و تسلیم پنهان‌کاری، بی‌قانونی و ترس از آینده پساهنگی اداری، دیوان‌سالاری و بیماری‌هایش ساختار بستهٔ طبقاتی می‌پردازد. از دیدگاه نظریه‌پردازان غربی و ایرانی و بررسی مقایسه‌آی دیدگاه‌های این اندیشمندان به لحا ظ مفهومی می‌پردازد. در بررسی بیشتر کتاب موانع فرهنگی توسعه تحقیق در ایران، نویسنده ،سپس به بررسی علم در ایران: مؤلفه‌های فرهنگ علمی ـ پژوهشی می‌پردازد. او در این راستا می‌گوید: از آنجا که علم به عنوان یک نظام باز محسوب می‌شود و هیچ تحدید و تهدیدی را از محیط خود برنمی‌تابد و در صورت وقوع تهدیدی از سوی نظام اجتماعی محیط خود، به گونه‌ای از متن نظام اجتماعی جسته و رسالت و مأموریت خود را به نظام‌های اجتماعی مساعد دیگری وامی‌نهد، لذا دارای مختصات و ویژگی‌های عام و همه‌شمولی است که کلیه جوامع و اجتماعات علمی نیز آنها را به عنوان قواعد، ارزش‌ها و هنجارهای همه‌پذیر قبول داشته و بر آن تأکید می‌نهند. در جامعه جهانی امروز علم نوین بیشتر از هر زمان دیگری، توسعه خود را مرهون فعالیت‌های دانشمندان و دانشوران در دهه‌های اخیر است به طوری که «۹۰ درصد دانشمندانی که تاکنون به دنیا آمده‌اند، امروز زنده هستند». به بیان دیگر اگر چه تاریخ شکل‌گیری معرفت بشری به هزاره‌های پیشین بازمی‌گردد و حتی پیش از پدیداری معرفت دینی در قالب معرفت هنری تجلی یافته و جادوگران و اورادخوانان، رهبران این سنخ از معرفت به شمار می‌رفتند ولیکن با تحول معرفت انسانی و سعی و خطاها و تجارب بسیار انسان اندیشه‌ورز حلقه‌های محکم معارف هم‌چنان در تودرتوی یکدیگر پیچیده و افزایش یافته و در عصر امروز پس از حلقه‌های معرفت دینی و فلسفی، حلقه معرفت علمی را در آخرین زنجیر این سلسله پرپیچ‌وتاب پدیدار ساخته است. در این فراز و فرود سهمگین تحول معرفتی، اندیشه و اندیشه‌ورزی تعطیل و بیکار نمی‌گشت و اگر جنگ و نزاع، بی‌هنجاری، دانش‌ستیزی و اندیشه‌سوزی نظام‌های اجتماعی نیز منجربه وقفه‌ای در این غلیان برخورد ذهن و عین در گوشه‌ای از جهان و در نزد تمدنی می‌گردید، شریان این جریان پرفتوح علم و اندیشه‌ورزی سر از جای دیگری می‌گشود و هیچ توقفی را برنمی‌تابید و چنگ بر سبیل

و سلوک تمدن دیگری می‌ساییـد و دستاویز آن می‌شود. در این رونـد سال‌ها طول می‌کشید تا دانشمندی ظهور کند و بتواند بر معرفت عام‌شمول آن دوران فایق آمده و بر برج عاج بنشیند. اما در عصر نوزایی علمی و فرهنگی و با ناسوتی‌شدن اندیشه‌های انسان و جستجوی چشمان کاوشگر او در کوچه پس‌کوچه‌های ناهموار، تاریک و گاه بن‌بست جلوه‌های طبیعی و مناسبات انسانی ـ اجتماعی، به تدریج سیمای معرفت نوینی شکل و تکوین یافت که بعدها توانست انقلاب‌های علمی و فنی پی‌درپی را به ارمغان آورد. علم امروز پای در قله‌های معرفتی نهاده است که پس از گذشت چند دهه قرن حاضر، قله‌های پیشین را بر دامنه‌های پستی تبدیل کرده که تماشای ستیغ رشد و تعالی‌اش برای هر انسان غیرمسلحی امکان‌پذیر نیست و درنوردیدن پهنا و بلندای آن برای هر کسی میسر نمی‌باشد. از همین رو به دلیل پیش‌گفته، بازبودن نظام علمی در دنیای امروز، فرآورده‌ها و نهاده‌های علمی امروز جهان علی‌رغم این‌که به دلیل گستردگی یافته‌ها و دغدغه‌هایش، فرایند جهانی را طی کرده است ولیکن عمدتاً مرهون فعالیت‌های اهالی ممالک توسعه‌یافته‌ای است که پیش از اهتمام بر این مهم، شالوه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ملازم با توسعه علمی را ساخته و پرداخته‌اند و امروز بی‌دلیل نیست که به رهبری بی‌بدیل علمی جهان مبدل شده و قریب ۷۵ درصد تولیدات علمی جهان را به نام خود سکه زده‌اند (ایالات متحده امریکا، اروپای متحد و ژاپن).پر مسلم است در چنین سیمایی، خصوصیات و قابلیت‌های سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و انسان‌افزاری موجود در نظام‌های علمی نیز منقوش به نقش و نگار این ممالک است و هرگونه فرهنگ و روحیه علمی نیز در آن منحصر به سازمان علمی است که دوران نوزادی و نوجوانی خود را در همان جوامع طی کرده و در نوسان بلوغ به سر می‌برد. هم‌چنین در توسعه فراگیر اندیشه و باور علمی از یک‌سوی و فرهنگ و روح علمی از سوی دیگر در جوامع توسعه‌یافته، این نکته حائز اهمیت است که با سیطره تدریجی فرهنگ عمومی، تحت مدیریت، هدایت و حمایت فرهنگ علمی آن جوامع، علم امروز توانسته است به چنین رویکرد و مقامی دست یافته و در عرصه تحقیق و جستجوگری خود هیچ عرصه‌ای را از وزش باد شک و تردید سازمان‌یافته و پرسش و پرسشگری مصون نگذارده است. جامعه ایران امروز نیز علی‌رغم تلاش‌های بسیاری که در کوران نضج، تکوین و رشد نهاد علم در دوران طفولیت تاکنون از خود نشان داده و به قول گریسون «فقط مشعلدار علم نبوده بلکه مشعل علم خود را به اروپا سپرده است و آن مشعل هنوز با نوری درخشان‌تر از همیشه می‌سوزد»(سیر یل،ص ۴۸۰) ولیکن امروزه با تجمع و تمرکز نهاده‌های علمی از منابع سرمایه‌ای تا عوامل انسانی و نرم‌افزاری در جوامع توسعه‌یافته، بی‌تردید علم موجود در جامعهٔ ایران رونوشتی از اصل آن در جوامع پیشرفته بوده و متأثر از خصوصیات، قواعد و تنظیمات علمی ره‌پیمودگان پیشروی است که در تعقیب مسیر رفته آنان، هنوز اندر ابتدای راه است. نو یسند ه همچنین می ا فز اید:از این رو علاوه بر ورود ساختارها و فرآورده‌های علم نوین در طی سال‌های گذشته به جامعه ایران و تأثیرپذیری فرهنگ جامعه از فرهنگ علمی توأم با ورود زیربناهای آن و تشکیل رسمی و غیررسمی جمعیت‌ها و انجمن‌های علمی در رشته‌های مختلف که خواه‌ناخواه از فرهنگ علمی نیز متأثر بوده است، نوعی پاره فرهنگ در فرهنگ عمومی تشکیل و رو به رشد نهاده است که از آن می‌توان به فرهنگ علمی یاد کرد. بدیهی است فرهنگ علمی موجود در جامعه ایران در تعارض با دو نوع فرهنگ محیطی به سر می‌برد: از یک سو به تبعیت از فرهنگ جهانی علم همانند سایر علما و دانشوران ناگزیر از اقتدا به مجموعه‌ای از ارزش ها، هنجارها و تنظیمات حقوقی و قانونی است که بی‌تردید بدون حرمت آنها امکان پایه‌ریزی این نهاد در جامعه میسر نمی‌گردد. به طور قطع اعضای این خانواده بزرگ علمی همگی منبع درآمد یکسانی داشته و بر سر یک سفره از مائده‌ها و فرآورده‌های علمی گردهم می‌آیند و دل‌مشغولی‌ها و ادبیات مشترکی دارند و لذا از نظر فرآیندهای جهانی‌شدن، این جمعیت خواه در ایران یا هر کشور دیگری دارای هویت، مأموریت، وظایف، دغدغه‌ها و چالش های مشابهی هستند که با اشتراک زبان و ادبیات علمی از محدوده مرزهای سیاسی، جغرافیایی و قومی ـ ملی فراتر رفته و جهانی شده‌اند. شاید به تعبیری بتوان اذعان کرد که اولین ساکنان دهکده جهانی را همین علما و دانشمندان و سپس تولیدکنندگان اطلاعات تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر فرهنگ علمی به دلیل وجود

تـأخر فرهنگی (Cultural Lag) بین فرآورده‌هـای نوین علمی بـا زیرساخت‌هـا و قابلیت‌هـای فیزیکی و فرهنگی جـامعه در سـطح کلان (و به تعبیری بین فرهنـگ علمی و فرهنگ عمومی جامعه ایران)، دسـتخوش نوعی تعارض با فرهنگ عمومی است که زبان و ادبیـات، باورداشت‌هـا، دل‌مشـغولی‌ها، نگرش و ارزش‌هـا و هنجارهای متفاوتی با آن دارد. به بیان دیگر فرهنگ علمی در کشاکش اثرگـذاری و اثرپـذیری از فرهنـگ عمـومی جـامعه ایران بـوده و بسـیاری از انرژی‌هـا، منـابع و فرصت‌هـایش صـرف کـاهش اثرات ناخواسـته و نـامطلوب فرهنـگ عمـومی بر مرزهـای فرهنـگ علمی می‌شـود. در چنین وضـعیتی که تأثیرگـذاری فرهنـگ عمومی بر فرهنگ علمی غالب باشـد و سیطره آن بر شـریان‌های تازه ولی ضـعیف فرهنگ عملی چنگ انـداخته باشـد، جامعه هیـچ‌گاه روی سعادت را نخواهـد دیـد و حرکت تعالی‌بخش آن بسیار بطئی و رو به تاریکی خواهـد گراییـد. مراغه‌ای در سـیاحتنامه ابراهیم بیک می‌نویسـد: «سـبب عمـده بقـا و دوام این وضع ناگوار (جامعه ایرانی) بی‌علمی است. تا کنون هر چه داد می‌زنم که بیش از همه چیز برای ما علم لازم است به جایی نمی‌رسد و به گوشی نمی‌رود. این بی‌بصیران نمی‌بینند که سبب هر گونه عزت و افتخار مردم مغرب زمین همان علم است و سـبب خواری مشرقاین نیز عدم علم وجهالت آنان».(بهنا م ،ص ۸۰)او همچنین می گو ید:اینک با توجه به اوصاف مذکور، در تبیین فرهنگ علمی جامعه ایران امروز از دو روش می‌توان اسـتفاده کرد. نخست فرهنگ علمی حاکم بر جوامع علمی ممالـک توسـعه‌یافته که مهم‌ترین مبـاحث نظری و تجربی آن در بخش های نظری و گزارش‌های مربو ط به آن ارائه گردیـد. دوم شـناخت مختصات اصـلی فرهنگ عمومی جامعه ایران جهت ردیابی اثرات این مختصات در فرهنگ علمی. متأسـفانه در هر دو مسـیر مـذکور خـواه در بحـث از جامعه‌شناسـی علـم جهـت تـبیین فرهنـگ علمی اعـم از مبـاحث نظری و تجربی و خـواه در بحث جامعه‌شناسی ایران و فرهنگ‌شناسی عمومی و به طریق اولی فرهنگ‌شناسی علمی، یافته‌های علمی و تجربی اندکی وجود دارد و لذا در این خصوص نـاگزیر از دریافت اسـتنباطی از فرهنگ جهانی علم و فرهنگ عمومی ایران بوده و در بررسـی حاضـر بـدان اسـتناد خواهد شد. مفا هیم:در بررسـی مفاهیم هم‌چون فرهنگ علمی خواه از نظر کارکردی یا آسیب‌شـناختی دو گستردگی نسبتاً بی‌حضر و انتزاعی وجود دارد: نخست انتزاعی و عام‌شـمول‌بودن مفهوم فرهنگ علمی است که می‌بایست در محدوده‌ای حدود آن را تحدید کرده و عینیت‌پـذیری و انضـمام آن را افزایش داد. دوم فرابخشـی‌بودن مـاهیت فرهنگ و علم و تحقیق است به طوری که در تمامی حوزه‌هـای علوم نظری و عملی و بخش‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بسترهایی را تمهیـد کرده است. لـذا لاجرم جهت مطـالعه همه جـانبه‌نگر این مقوله و روابـط بین این دو پدیـده بایـد همسو بـا فراینـد عملیاتی‌کردن مفهومی هم‌چون فرهنگ علمی با تأکید بر بخش تحقیقات، این دو مفهوم را در ابعاد مختلف و متنوعی مورد مداقه و غور قرار داد تا بر ابهامات، ناگفته‌ها و ناپیداهای آن پرتو بیشتری افکنـده شود(طا یفی ،ص۱) در فراینـد مفهوم‌سازی که بیشتر از تعریف سـاده یـا قراردادی واژگـان فنی یک علم است، سـاختن مفهوم انتزاعی برای فهمیـدن امر واقعی است. لـذا در مفهوم‌سازی به همه جوانب واقعیت موردنظر توجه نشـده، بلکه فقـط آن جنبه‌هـایی کـه از نظر محقـق اصـلی اسـت برگرفته می‌شـود.(ر یمـو ن ،لـو ک وا ن،ص ۱۱۴) بـدیهی است برای پرهیز از تحویل‌گرایی (Reductionism) و سـقوط در ورطـه نگرش‌هـای تک‌عـاملی می‌بـایست بـه گـونه‌ای عمـل کرد که کلیه عـوامل موجود در زمینه فرهنـگ تحقیقـات از زاویه آسیب‌شـناختی در کشور مورد توجه قرار گیرد. به‌طوری‌که می‌توان هماننـد هر واقعیت اجتمـاعی که دارای ابعـاد مختلـف و متعـددی است و در یـک رویکرد جـامع‌نگر می‌بـایست مـورد تـوجه قرار گیرد، بررسـی مـوانع فرهنگی تحقیق در ایران را که به عنوان یک مسأله، مانع و رادع توسعه و تحول تحقیق یا پژوهش و نهادینه‌شدن هر چه بیشتر علم در جـامعه ایرانی به شـمار می‌رود، از ابعـاد سیاسـی، دینی، آموزشـی، سازمـان در روابـط کار، قانونی، فکری ـ روحی و معرفتی، زبانی مطالعه کرد. در چنین رویکردی تأکید بر بررسـی خصوصـیات فرهنگی تحقیق در ارتباط متقابل با حوزه‌های سیاسی، دینی و... سایر ابعاد پیش گفته است. به طوری که در بعد سیاسـی، نگاه متقاطعی از علم و تحقیق، عرصه‌های سیاسـی و فرهنگی در شناسایی موانع و مسائل موجود آن پرتو خواهـد انـداخت. مؤیـد چنین رویکردی وجود ارزش‌های مختلف در جوامع انسانی است به طوری که در

احکـام ارزشـی نیز چنـد نوع ارزش مورد بحث قرار گرفته است که عبارتنـد از «ارزش‌هـای زیستی، ارزش‌هـای مـذهبی، ارزش‌های اقتصـادی، ارزش‌هـای عـاطفی، ارزش‌هـای اجتمـاعی، ارزش‌هـای عقلانـی، ارزش‌هـای هنری و ارزش‌هـای اخلاقـی».(شـر یعتمـد ار ی،ص۹-۴)اینک با توجه به ابعاد مذکور به عملیاتی کردن شا خص ها ی موانع فرهنگی تحقیق در بررسی حاضر اهتمام می‌شودکه به دلیل طو لا نی بو د ن مبا حث فو ق ،در ا ینجا فقط ا شا ر ه ا ی به عنا و ین شو د و در صو ر ت مطا لعه بیشر لطفا به ا صل کتا ب ر جو ع فر ما یید.شا خص ها عبا ر تند از:پنهان‌کاری و پوشـیده‌گویی تفرد و عدم اعتماد افراد به یکدیگر فاصله از قدرت در جامعه علمی ایران تقلیدگرایی و پذیرش آنچه که هست به عنوان نوعی تقدیر ازلی و اتکای بر گزاره‌های پیشینی دنیاگریزی، آخرت‌جویی و کم‌اهمیت‌شـمردن حیات این جهانی تقدس‌گرایی در برخی پدیده‌های محیطی تعصب و غلبه برخی عقاید قالبی (Steriotype) پول‌محوری در مسأله‌شناسـی و انجـام تحقیقات نبود تمایز ساختی و معرفتی کم‌ارزش‌بودن جایگاه تحقیق و محققان در کشور عـدم شایسته‌سالاری (Meritocracy) و تخصص‌گراییضـعف روحیه و اخلاق جسـتجوگری و پرسش‌گری غلبه خاص‌گرایی در جامعهٔ علمی ایران نو یسـند ه با بهره‌گیری از تئوری‌ها و دیدگاه‌های جامعه‌شناسان غربی و در مواردی نظریه‌پردازان ایرانی می‌پردازد که به دلیل تلخیص کتاب به ناچار از نگارش کلی تعاریف و دیـدگاه‌ها می‌گـذریم و خواننده را به مطالعه کتاب ارجاع می‌دهیم. در ادامه بررسـی بیشتر کتاب، مؤلف به شرح مبانی روش‌شناختی تحقیق می‌پردازد که در این راستا و در این کار پژوهشی از دو روش: الف) روش اسـنادی و کتابخـانه‌ای ب) روش پیمایشـی می‌پردازد و در نهـایت به انتخاب جامعه آماری و نمونه‌گیری می‌پردازد که از نظر پوشش و جامعیت دربرگیری تحقیق نیز کلیه پژوهشگران شش گروه اصلی رشته‌های علمی مشتمل بر فنی ـ مهندسی، پزشکی، علوم پایه، علوم انسانی، کشاورزی و هنر مورد احصا و بررسی قرار گرفتند.

ساختن فر ضـیا ت تحقیق:مؤلف کتاب در قسمت توصیف و تحلیل فرضیات از فراراه مرور نظریه‌های عام رشد علم در سایر ممالك پیشـرفته و بـه طـور کلی پیشـرفت علـم در جهـان و وارسـی بخشـی از آن نظریه‌هـا در متـون تـاریخی جـامعه امروز ایران سـرانجام مجمـوعه‌ای از فرضـیات به دست آمـد که در این بخش برپـایه داده‌هـای جمع‌آوری‌شـده در بین جمعیت پژوهشـگران نمـونه مـورد بررسـی نحوه تأثیرگـذاری آنهـا بر یکـدیگر و در نهـایت روابـط افراد مورد بررسـی قرار گرفته و معنی‌داری روابـط بین آنها در زیر ارزیـابی می‌شـودکه در ز یر به ا ختصـا ر به آ ن ا شـا ر ه می شـود.در بررسـی فرضـیه ۱ ـ سـنجش پنهانکـاری:«هر چه امکان انتشار یافته‌های تحقیقاتی و سـهولت آن جهت دسترسـی کمتر، توسـعه تحقیقات ضعیف‌تر» یافته‌ها نشان می‌دهد تفاوت بین دو متغیر مورد بررسـی معنـادار است و میزان معنـاداری آن نیز تا ۹/۹۹ درصـد قابل اطمینان است. به طوری که پژوهشـگران رشـته‌های کشاورزی، علـوم انسـانی و علـوم پـایه به ترتیب دارای بیشـتری پنهانکـاری بـوده و از ارائه اطلاعـات خودداری می‌کننـد. به طور کلی قریب ۵۵ درصد پژوهشـگران از دادن اطلاعات مربوط به فعالیت پژوهشـی محل اشـتغال خود به سایر پژوهشگران احتراز دارند. البته بر اساس شواهد به دست آمده در رشـته‌های فنی و مهندسی و پزشکی بیش از ۶۰ درصد پژوهشگران در ارائه اطلاعات به سایر پژوهشگران هر چنـد بـا شـروط مختلف همکـاری می‌کننـد. در نتیجه به نظر می‌رسـد که پنهانکاری در بین رشـته‌های کشاورزی، علوم انسانی و علوم پـایه بیشتر از سـایر رشـته‌های علمی است. به دلیـل همین تفاوت رابطه بین رشـته‌های مختلف نیز ضـریب کرامر گویای شـدت انـدك این تفاوت در رابطه می‌باشد. فرضـیه ۲ ـ سـنجش پوشـیده‌گویی: «هر چه امکان صـراحت بیان و نشـر عقایـد و نظرات علمی پژوهشـی کمتر، توسـعه تحقیقات ضـعیف‌تر» در سـنجش فرضـیه مـذکور متغیرهای مستقلی از قبیل انواع اقدامات فردی در انعکاس یافته‌هـای پژوهشـی مشـکل‌آفرین، وجود مسائـل پژوهشـی فاقـد امکان انعکاس یافته‌های تحقیقاتی آن از حیث سیاسـی، اجتماعی و دینی، امکان‌پذیری طرح مسائل و واقعیات پژوهشـی در رشـته‌های علمی و میزان شفافیت در طرح مسائل انتقادی و حساس هر رشته علمی، میزان برخورد بـا پژوهش‌هـای مشـابه در جریـان یا پس از انجام تحقیق مورد بررسـی قرار می‌گیرنـد. ۸۸ درصد پاسخگویان گفته‌اند که یا احتمال وقوع چنین امری وجود ندارد یا سـعی می‌شود انعکاس یافته‌های پژوهشـی بدون دردسـر باشد. در نتیجه رابطه

مذکور و نوع واکنش‌ها گویای عدم تأیید پوشیده‌گویی است. فرضیه ۳ ـ سنجش خاص‌گرایی: «هر چه میزان و گرایش به خاص‌گرایی در فعالیت‌های پژوهشی بیشتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» این فرضیه با دو متغیر مستقل «اهمیت‌گذاری بر دغدغه‌های فردی تا ملی از سوی فرد» و نوع گزینشت همکار تحقیقاتی مورد سنجش قرار گرفته است. رابطه میان اهمیت‌گذاری بر دغدغه‌های فردی تا ملی از سوی فرد با رشته تحصیلی مورد سنجش واقع شده است. با توجه به نتیجه آماری، همبستگی معناداری در رابطه مذکور مشاهده نشده است. در مجموع ۷۲ درصد پاسخگویان بر دغدغه‌های شخصی ۷/۱۶ درصد بر دغدغه‌های دینی تأکید داشته‌اند که در کل نشانگر وجود خاص‌گرایی نسبتاً بالایی در بین پاسخگوین می‌باشد به طوری که دغدغه‌های ملی فقط درصد از کل را به خود اختصاص داده است. فرضیه ۴ ـ «هر چه تمایل افراد به انجام پژوهش به صورت فردی بیشتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» این فرضیه که مفهوم تفرد و عدم اعتماد به یکدیگر را مورد سنجش قرار می‌دهد، خود با متغیرهای «میزان عمکاری پژوهشی با همکاران فرد»، «ارزیابی فرد از تجربه همکاری با سایر پژوهشگران»، «فراهم‌بودن امکان جلب همکاری سایر پژوهشگران غیرهمکار»، «میزان استفاده از مشورت فرد توسط همکاران و دوستان»، «مطلوبیت انواع تحقیقات فردی تا گروهی»، «تأثیر تعویض مدیران مرکز پژوهشی در عملکرد آن» مورد سنجش قرار می‌گیرد. با توجه به عدم وجود معناداری، میان میزان همکار پژوهشی فرد با همکار خود به تناسب رشته تحصیلی همبستگی معناداری وجود ندارد. در عین حال ۴۷ درصد پاسخگویان در اکثر موارد و ۱۳ درصد آنها در تمام موارد با همکاران خود همکاری پژوهشی داشته‌اند. لذا در بین کلیه رشته‌های علمی از این نظر تفرد بالایی به چشم نمی‌خورد. فرضیه ۵ ـ سنجش تقدس‌گرایی: «هر چه میزان شک سازمان‌یافته در مسائل و پدیده‌های مورد پژوهش کمتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» «هر چه میزان تقدس و ممنوعیت مسأله‌شناسی و تحقیق پیرامون مسائل و پدیده‌های محیطی بیشتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» و «هر چه میزان بی‌طرفی ارزشی در فعالیت‌های پژوهشی کمتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» در بررسی این فرضیه متغیرهای «عرصه‌های پژوهشی غیرقابل شک و تردید علمی با رشته تحصیلی مورد سنجش قرار گرفته است. محاسبات آماری حاکی از عدم همبستگی معنادار (کمتر از ۹۵ درصد اطمینان) در رابطه مزبور است. حدود ۳۲ درصد پاسخگویان مسائل سیاسی را عرصه پژوهشی غیرقابل شک و تردید معرفی کرده‌اند. ۳۰ درصد مسائل گروه‌های دارای نفوذ و سپس ۲۲ درصد مسائل دینی و مذهبی را ذکر کرده‌اند. فرضیه ۶ ـ سنجش دنیاگریزی: «هر چه استناد به داوری‌های پیش از تجربه در تحلیل و ارائه یافته‌های تحقیقاتی بیشتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» و «هر چه تمایل و اندیشه دنیاگریزی و پرهیز از تلاش جهت شناخت و کشف قانون‌مندی‌های پدیده‌های محیطی بیشتر، توسعه تحقیقات‌ضعیف‌تر» رابطه میان نگرش فرد پیرامون دنیاگرایی به عنوان عامل رشد علم با رشته تحصیلی معنادار نیست. به بیان دیگر ۵۸ درصد پاسخگویان با چنین رابطه و هم‌سویی موافقت کامل داشته‌اند و نزدیک به ۳۴ درصد بی‌نظر بودند. که این بی‌نظری نیزناشی از وجود نوی احتراز از تلاش جهت پاسخگویی و کشف قانون‌مندی‌ها و درگیرشدن در چالش‌های علمی است، بخصوص از این حیث که فقط در سؤال‌های حساس از این دست میزان آن افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر فقط ۸ درصد با گزاره مذکور مخالفت ورزیده‌اند. فرضیه ۷ ـ سنجش تقلیدگرایی و عدم خلاقیت: «هر چه میزان تقلید و عدم خلاقیت در انجام تحقیقات بیشتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» چنانکه یافته‌ها نشان می‌دهد رابطه میان میزان استفاده از جدیدترین یافته‌های علمی در تحقیقات مربوط به رشته علمی پاسخگو را رشته تحصیلی آن معنادار است و ضریب کای اسکوئر مؤید آن است. به طوری که نوگرایی در تحقیقات مربوط به رشته هنر (۳۸ درصد) فنی و مهندسی (۳۳ درصد) و علوم انسانی (۵۴ درصد) غالباً به ندرت روی می‌دهد ولی در رشته‌های علوم پایه، کشاورزی و پزشکی میل به نوگرایی در اکثر موارد پژوهشی مشاهده می‌شود (به ترتیب ۴۶، ۵۸، ۵۳ درصد) از این رو می‌تواند چنین تحلیل کرد که تقلیدگرایی و عدم خلاقیت در رشته‌های هنر با ۵۰ درصد و علوم انسانی با ۵۴ درصد از بیشترین مصادیق برخوردار است. البته آزمون ضریب شدت (کرامرز) چندان قابل توجه نیست و شدت رابطه را چندان قوی نشان نمی‌دهد. فرضیه ۸ ـ سنجش تعصب در تحقیق: «هر چه میزان تعصب پژوهشگران در

حوزه‌های فرهنگی و علمی بیشتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» یافته‌های حاصل از سنجش رابطه میان نظر پاسخگویان درباره وجود یا عدم وجود تفاسیر دینی، سیاسی و ملی گرایانه در تحقیقات رشته علمی خود با رشته تحصیلی آنان نشان‌دهنده تأیید ضریب مربوط به تعیین رابطه معنادار میان آن دو است. به طوری که با ۹/۹۹ درصد می‌توان به تفاوت نظرات افراد در رشته‌های مختلف علمی نسبت به نظرات‌شان درباره وجود تفاسیر غیرعلمی اطمینان کرد. هم‌چنین ضریب شدت نیز از چندان قوت بالایی برخوردار نیست و فقط می‌توان اذعان کرد که رشته‌های علوم پایه با ۹۶ درصد، فنی و مهندسی با ۷۸ درصد، کشاورزی با ۸۱ درصد، پزشکی با ۸۱ درصد و هنر با ۶۳ درصد به تأیید وجود تفاسیر غیرعلمی در تحقیقات پرداخته‌اند. به عبارت دیگر، به طور متوسط قریب ۷۱ درصد پاسخگویان رشته‌های علوم پایه، فنی، کشاورزی، پزشکی و هنر معتقد به وجود تفاسیر غیرعلمی یا تعصب در تحقیقات علمی هستند. فرضیه ۹ ـ سنجش پول‌محوری در تحقیق: «هر چه محوریت پول و اعتبار در انجام تحقیقات قوی‌تر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» یافته‌ها گویای سنجش رابطه بین نقش اعتبار تحقیقات در انتخاب آن را رشته تحصیلی پاسخگویان است که ضرایب سنجش تفاوت نیز مؤید معناداری این رابطه می‌باشد. به طوری که با ۹۸ درصد اطمینان نوع رشته تحصیلی بر نگرش پاسخگویان تأثیرات متفاوتی می‌گذارد. به طوری که در اکثریت رشته‌ها نقش اعتبار پروژه‌های تحقیقاتی در انتخاب یا عدم انتخاب آنها بسیار کم بوده است و فقط در رشته علوم انسانی با ۳۳ درصد اعتبار پروژه‌ها در قبول یا عدم‌قبول آن توسط محقق مؤثرتر است. فرضیه ۱۰ ـ سنجش کم‌ارزش‌بودن محقق: «هر چه جایگاه و منزلت ارزش پژوهشگران و تحقیق پایین‌تر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» شواهد به دست آمده در تحقیق نشان می‌دهد که با توجه به معنادار نبودن رابطه دو متغیر بر اساس آزمون ضریب کای اسکوئر انواع رشته‌های تحصیلسی دارای وضعیت نسبتاً مشابهی از نظر ارتباط با موضوع تحقیقاتی پژوهشگر با رشته تخصصی او هستند. هم‌چنین یافته‌ها نشان می‌دهد که ۴۶ درصد پاسخگویان با ارتباط زیاد موضوع پژوهش با تخصص فرد اشاره کرده‌اند و ۴۲ درصد دیگر نیز این ارتباط را بسیار زیاد ارزیابی کرده‌اند. لذا به نظر می‌رسد منزلت محققان از این نظر حفظ شده و از موقعیت بهتری برخوردار است. فرضیه ۱۱ ـ سنجش عدم تمایزهای ساختی و معرفتی: «هر چه تمایز نقش‌ها و وظایف نهادها و سازمان‌های اقتصادی، اجتماعی و علمی کمتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» و «هر چه میزان دخالت نهادها و سازمان‌ها و افراد غیرعلمی در حوزه‌های علمی بیشتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» سنجش رابطه میان انطباق تخصص مدیران مراکز پژوهشی با موضوع فعالیت آن مراکز و رشته تحصیلی پاسخگویان نیز بر اساس ضریب کای اسکوئر گویای وجود تفاوت‌های معنادار میان دو متغیر مذکور است. به طوری که در رشته‌های پزشکی با ۴۸ درصد، کشاورزی با ۵۶ درصد و فنی با ۴۷ درصد انطباق تخصصی مدیران مراکز پژوهشی با موضوع فعالیت آن مراکز زیاد می‌باشد و فقط در رشته علوم انسانی این انطباق متوسط رو به پایین می‌باشد (۶۰ درصد) به عبارت دیگر تمایزهای نقشی در علوم انسانی کمتر از سایر رشته‌ها است. فرضیه ۱۲ ـ سنجش ضعف اخلاق پرسشگری و انتقادگری: «هر چه پذیرش و شیوع فرهنگ نقد و انتقاد ضعیف‌تر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» همان‌طوری که یافته‌ها نشان می‌دهد رابطه میان نظر فرد درباره انتقادگری به عنوان بخشی از وظایف علمی پاسخگو با رشته تحصیلی آنان دارای تفاوت معناداری است (با ۷/۹۹ درصد اطمینان). به عبارت دیگر به جز در رشته پزشکی با ۳۶ درصد عدم قبول انتقادگری و علوم انسانی با ۲۷ درصد قبول نقد و نقادی در این رشته علمی در سایر رشته‌های هنر با ۸۷ درصد، علوم پایه با ۸۹ درصد، فنی با ۹۰ درصد و در کشاورزی با ۱۰۰ درصد آرای پاسخگویان، نقادی و انتقادگری به عنوان وظیفه علمی پژوهشگران مورد پذیرش است. فرضیه ۱۳ ـ سنجش فاصله از قدرت: «هر چه میزان اتصال ساختارهای پژوهشی کشور به منابع قدرت بیشتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» سنجش رابطه میان وجود یا عدم نیاز به حمایت پژوهشگران از سوی یک سازمان معتبر و نیرومند اقتصادی و سیاسی در انجام پژوهش با رشته تحصیلی پاسخگویان یافته‌ها بر پایه ضریب کای اسکوئر معنادار بوده و بر پایه نوع رشته علمی دارای تفاوت معنادار می‌باشد. به طوری که در رشته‌های علوم پایه با ۵۲ درصد، پزشکی با ۶۶ درصد، کشاورزی با ۳۹ درصد و علوم انسانی با ۳۵ درصد این حمایت‌ها و اتصال به منابع

قدرت بیشتر از سایر رشته‌ها مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر فاصله از قدرت در رشته‌های هنر و فنی و مهندسی با قریب ۱۳ و ۱۷ درصد (به ترتیب) به چشم می‌خورد. فرضیه ۱۴ ـ سنجش عدم شایسته‌سالاری: «هر چه میزان شایسته‌سالاری در ساختارهای مدیریتی پژوهشی در کشور کمتر، توسعه تحقیقات ضعیف‌تر» در سنجش رابطه میان میزان اهمیت شایستگی علمی در جذب پژوهشگران با رشته تحصیلی در یافته‌ها ضرایب نشان‌دهنده عدم وجود تفاوت معنادار بین این دو متغیر می‌باشند. با وجود این قریب ۴۷ درصد ساختار جذب نیروی متخصص در کشور در کلیه رشته‌های علمی مبتنی بر عدم شایسته‌سالاری است. شواهد آماری نشان می‌دهد که عدم شایسته‌سالاری در رشته پزشکی با ۶۶ درصد، کشاورزی با ۴۳ درصد، علوم انسانی با ۴۳ درصد، علوم پایه با ۴۴ درصد، فنی و مهندسی با ۴۲ درصد و هنر با ۳۸ درصد از بیشترین نسبت برخوردار است. در پایان معرفی و تلخیص این کتاب نگاهی به بررسی راه‌کارهای پیشنهادی از سوی نویسنده کتاب می‌پردازیم که در ا ینجا به د لیل ا همیت را ه کا ر ها عینا از کتا ب نقل می کنیم". اینک که جمع‌بندی نتایج حاصل از تحقیق حاضر در خصوص فرضیه‌های ۱۴ گانه ارائه گردید ضروری است با تأکید بر چارچوب نظری پیش‌گفته شده در فصل او تحقیق حاضر که بر دو رویکرد اصلی کارکردگرایی درون‌گرا (در درون ساختار و کارکردهای نهاد علم) و برون‌نگر (در تعامل بین نهاد علم و سایر نهادهای جامعه) محوریت داشت، یافته‌های تحقیق حاضر از منظر این ابعاد دوگانه جمع‌بندی نهایی شود. نخست از طریق مطالعه تجربی در بین جامعه پژوهشگران ایران در رشته‌های مختلف علمی جهت پاسخگویی به ابعاد درون‌نگر مباحث نظری جامعه‌شناسی علم و مسأله‌شناسی فرهنگی علم و تحقیق در ایران ابتدا به یافته‌های تجربی تحقیق حاضر در بعد درون‌نگر پرداخته می‌شود و با استناد به یافته‌های تاریخی و اسنادی فصل دوم گزارش حاضر، بعد برون‌نگر چارچوب نظری نیز جمع‌بندی می‌گردد. در نهایت، به عنوان نتیجه‌گیری حاصل از بررسی حاضر به استناد یافته‌های تحقیق در ابعاد درون‌نگر و برون‌نگر راه‌کارهای کلان ارائه می‌شود. بدیهی است به دلیل کلان‌بودن سطح مطالعه حاضر راه‌کارهای ارائه شده نیز در سطح کلان بوده و اجرایی‌تر کردن هر کدام از آنها مستلزم مطالعه موردی و کاربردی‌تر دیگری است. راه‌کارهای تخفیف پنهان کاری در تحقیق: آزادسازی اطلاعات و رسانش آن از طریق ایجاد بانک‌های اطلاعاتی و اتصال تمامی سازمان‌ها و دستگاه‌های تولیدکننده و اطلاعات به شبکه فراگیر محلی ـ ملی و تمهید امکان عدم مداخله علایق و سلایق فردی و شخصی در تبادل اطلاعات. تمهید امکان و تسهیلات انتشار یافته‌های پژوهشی، نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلف از طریق ابزارهای مطبوعاتی، انتشاراتی و الکترونیک (شبکه‌های اطلاع‌رسانی). راه‌کارهای تخفیف پوشیده‌گویی در تحقیق: اصلاح آموزه‌های تربیتی و آموزشی در آموزش عمومی و عالی در جهت نقدپذیری، انتقادگری و تحمل آرای یکدیگر از طریق بازآفرینی محتوا و روش‌های تدریس، آزمون و تربیت. اصلاح قوانین مربوط به آزادی بیان و نشر عقاید در قالب مطبوعات و انتشارات و در برخورد با دگراندیشان در جامعه و تضمین امنیت فکری، مالی و جانی صاحبان اندیشه و نظریه‌های در رشته‌های مختلف علمی. راه‌کارهای تخفیف خاص‌گرایی در تحقیق: اعمال روش‌های تربیتی و آموزشی کار گروهی در آموزش عمومی و عالی و گسستن حلقه‌های تنگ خاص گرایی از حیث روابط نسبی، قومی، زبانی و مذهبی در انجام پژوهش‌های ملی. کمک به توسعه انجمن‌های علمی ـ فرهنگی در رشته‌های مختلف علمی و بخش‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جهت تقویت وجود رقابت در کسب توفیقات اجتماعی و اقتصادی و مزایده فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی بر پایه مزیت‌های نسبی افراد در یک رقابت سالم و پویا. راه‌کارهای تخفیف خاص‌گرایی در تحقیق: پیش‌بینی و بازمهندسی نظام پاداش‌دهی مبتنی بر کار و تلاش گروهی و جمعی در حوزه‌های کارشناسی، علمی و پژوهشی.تقویت و توسعه تشکل‌ها و انجمن‌های صنفی، علمی، سیاسی، ادبی و هنری جهت تمرین آموزه‌های خردورزی جمعی، مشارکت‌های گروهی، اعتماد افراد به یکدیگر و شکستن جو ترس، ناامنی و بی‌اعتمادی.راه‌کارهای تخفیف تقدس‌گرایی و ضعف شک علمی در تحقیق: ایجاد تحول در نظام آموزش عمومی از حیث محتوایی در خصوص تقویت و ترویج روحیه کنجکاوی و پرسشگری، بی‌طرفی ارزشی در علم و مشارکت فعال در تصمیم‌گیری‌ها و سرنوشت فردی و اجتماعی با

روش‌های تشویقی مناسب. ایجاد و تضمین فضای با ثبات و امن سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای پژوهشگران در نقد و پرسشگری پیرامون مسائل حساس سیاسی، اجتماعی، دینی و ارزشی در جامعه. راه‌کارهای تخفیف دنیاگریزی و اثرات آن در تحقیق: شناخت نگرش مسؤولان و مدیران امور فرهنگی و تربیتی، دانش‌آموزان، دانشجویان و مدرسان آموزش عمومی جهت اصلاح نگرش‌ها پیرامون دنیاگریزی، عدم پرسشگری عدم بی‌طرفی در تحقیق و تقدیرگرایی. شناسایی دامنه و شمول دنیاگریزی با تأکید بر اثرات زیانبار آن در عرصه‌ها و قلمروهای مختلف علمی پژوهشی و پیش‌بینی راه‌کارهای اجرایی کاهش آنها در برنامه‌ریزی‌های بخشی و فرابخشی برای نسل کنونی و کودکان و نوجوانان به عنوان نسل آتی. راه‌کارهای کاهش تقلیدگرایی در تحقیق: اصلاح نظام ترفیع و پاداش‌دهی در آموزش عالی و نظام پژوهشی بر پایه ارزش‌گذاری به تحقیق، نوآوری و خلاقیت و اختراع علمی فارغ از کپی‌برداری و تقلیدها و ترجمه‌های صرف.اصلاح ترفیع نظام شغلی و پاداش‌دهی در نظام اداری و بخش‌های صنعت و کشاورزی و رشته‌های مختلف فعالیت علمی و اجرایی (گروه‌های اصلی علمی و شغلی) مبتنی بر ارزش‌گذاری بر نوآوری، ابداع و خلاقیت. راه‌کارهای کاهش تعصب‌های فرهنگی و قومیتی در تحقیق: ایجاد امکان تشکیل و توسعه تشکل های قومیتی، سیاسی، مذهبی و زبانی برای طرح آزاد مسائل، نیازها و اندیشه‌ها جهت آزادسازی فشارهای محیطی، اصلاح نگرش‌ها و تعادل در انتظارها و تمایلات. پیش‌بینی اصلاح نگرش دانش‌آموزان در آموزش عمومی در راستای عام‌گرایی با تأکید بر رهایی از تعصبات خویشاوندگرایی، جنسیت‌گرایی، قوم‌گرایی، گروه‌گرایی و مطلق‌انگاری‌های کم‌شمول با دامنه‌های اندک. راه‌کارهای کاهش پول‌محوری در تحقیق: بهبود وضع بودجه تحقیقات در کشور و شفاف‌سازی فعالیت‌های غیرپژوهشی از پژوهش‌های علمی و اختصاص اعتبار کافی برحسب شایستگی، تجربه، تخصص و زمان انجام پروژه‌های تحقیقاتی. ایجاد صندوق‌های اعتباری ویژه پژوهشگران در نظام آموزش عمومی، عالی و پژوهشی جهت حمایت از پژوهشگران جوان و کارآمد. دادن اولویت هزینه‌ای در بودجه سازمان‌ها و دستگاه‌های اجرایی به تحقیقات و کاهش تأثیرپذیری تحقیقات از کمبود بودجه و عدم تخصیص کامل یا به هنگام اعتبارات پژوهشی. بازنگری و اصلاح دستمزدها در بین اجتماعات علمی و پژوهشگران متناسب با شأن علمی و اجتماعی آنان در جامعه. راه‌کارهای ارتقا و بهبود جایگاه محققان در جامعه: ترویج فرهنگ علم باروری، اندیشه‌ورزی و پژوهشگرایی در جامعه از طریق نهادهای آموزش عمومی، عالی و رسانه‌های جمعی. الگوسازی و شخصیت‌پردازی در علم و پژوهش از طریق فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی مناسب و تمهید نظام پاداش‌دهی و ارج‌گذاری بر محققان و دانشمندان. راه‌کارهای افزایش تمایزهای ساختی و معرفتی در بین نهادها و سازمان‌ها و جامعه: اعمال نظام شایسته‌سالاری و انتصاب افراد متخصص در مشاغل مرتبط در نظام‌های آموزشی، اداری و سیاسی. شناساندن و آگاهی‌بخشی به عامه مردم در خصوص تمایز درست معارف بشری اعم از معارف دینی، فلسفی، هنری و علمی از یکدیگر و پیش‌بینی عدم تداخل این حوزه‌های معرفتی در یکدیگر از طریق آموزش همگانی در وسایل ارتباط جمعی نوشتاری و دیداری ـ شنیداری. راه‌کارهای ارتقای اخلاق پرسشگری و اشاعه نقدپذیری و انتقادگری در تحقیق: اصلاح سیاست‌های آموزشی در نظام آموزش عمومی از حافظه‌مداری به پرسشگری و نقادی، شک‌گرایی سازمان‌یافته و معطوف به اهداف خلاقیت و نوآوری. اشاعه فرهنگ و آموزه‌های انتقادگری، نقدپذیری و تولیدگری در آموزش و تحقیق در نظام آموزش عالی، دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی و همچنین واحدهای پژوهشی سازمان‌ها و دستگاه‌های اجرایی در کشور از طریق بهره‌گیری از روش‌ها و سازوکارهای آموزشی، ایجابی و نظارتی.

راه‌کارهای کاهش وابستگی به منابع قدرت در تحقیق: توسعه نهادهای مدنی جهت توزیع و تکثیر منابع قدرت و اطلاعات و خروج از انحصارگرایی در استفاده از رانت‌ها و فرصت‌هاای محدود جامعه در راستای شایسته‌سالاری. اصلاح نظام جذب نیروی انسانی بر پایه آزمون‌های تخصصی، شایسته‌سالاری و عدالت‌جویانه و پرهیز از رابطه‌مداری صرف در این بخش. راه‌کارهای تقویت شایسته‌سالاری و تخصص‌گرایی در تحقیق: اصلاح نظام گزینش عقیدتی و سیاسی در نظام اداری ـ سیاسی کشور و تمهید امکان

حضور و جذب متخصصین رشته‌های مختلف علمی فارغ از اندیشه، نگرش و سوابق خانوادگی و عشیره‌ای یا وابستگی‌های سیاسی و گروه‌گرایانه. اصلاح نظام تصمیم‌گیری بر پایه یافته‌های پژوهشی در سطح ملی و جهانی و تقویت نظام تصمیم‌سازی و مشارکت پژوهشگران و کارشناسان در این حوزه. اصلاح نظام گزینش مدیران بر پایه شایسته‌سالاری، تخصص‌گرایی، تجربه و با عنایت به سوابق علمی و اجرایی آنان. با توجه به راه‌کارهای پیشنهادی فوق‌الذکر به نظر می‌رسد بخش آموزش اعم از آموزش عمومی، عالی و همگانی در اصلاح نگرش و بهبود ساختار و کارکردهای فرهنگی در نهاد اجتماعات و مؤسسات علمی ـ پژوهشی در یک افق میان مدت و بلندمدت می‌تواند زمینه تعین‌بخشیدن به راه‌بردهای کلانی باشد که در این قسمت به این دو مبحث توجه ویژه‌ای می‌گردد: ۱- نظام آموزش و پرورش در حال حاضر به گونه‌ای است که روحیه علمی و پرسشگری را کمتر ایجاد می‌کند. حجم زیاد مواد درسی و در بعضی موارد لزوم انطباق کامل پاسخ‌ها با پرسش‌ها به گونه‌ای است که به تقویت حافظه اولویت داده می‌شود تا تفکر و تدبر در موضوعات. تحول نظام آموزش و پرورش در این راستا نیازمند نگرشی نو به فارغ‌التحصیل دبیرستان می‌باشد. این نگرش در تمامی دروس می‌بایست خود را نشان دهد. بر این اساس شیوه آموزش بستگی به معلم دارد اما جهت‌گیری‌های کلی از نظر طرح پرسش در اذهان و ایجاد روحیه علمی در دانش‌آموزان قابل تعمیم می‌باشد این امر مستلزم بازآموزی معلمان و دبیران است. ایجاد روحیه علمی می‌بایست از مقطع دبستان آغاز شود. کاری که در کشورهای توسعه‌یافته صورت می‌گیرد. متأسفانه گزارش‌های تحقیقی که در پی ایجاد زمینه فکر کردن در دانش‌آموز است اغلب به دست والدین تهیه می‌شود. لذا ساده‌کردن محتوا و تأکید بر دانش‌آموز بسیار مهم می‌باشد. آنچه که در وهله اول مهم است چگونه فکر کردن می‌باشد. با توجه به اینکه دستیابی به این هدف مستلزم تدوین برنامه اجرایی و وقوع تحول در نظام آموزش و پرورش است لذا در کوتاه مدت نمی‌توان انتظار اثربخشی سریع داشت. ۲- یکی از ضرورت‌های دستیابی به نیروهای محققی که بتوانند در زمینه علوم خالص و کابردی در جامعه مؤثر باشد، شکل‌گیری متناسب آنها در دوره قبل از دانشگاه است. هر چند در دانشگاه‌ها دانشجویان هوشمند و باخرد کم نیستند اما چنانچه در سطح جامعه میزان نیاز به انواع متخصص و محقق را در نظر بگیریم، کمبود شدیدی محسوس می‌شود. کسب رتبه‌های حائز اهمیت در المپیادهای علمی جهان نشانه‌ای از توان بالقوه علمی در کشور می‌باشد که چنانچه از ابتدا به پرورش این توان‌ها توجه شود قطعاً از نیروی محقق بیشتری برخوردار خواهیم شد. بررسی‌های اولیه نشان می‌دهد که بخشی از علل مهاجرت نیروهای محقق به دلیل کمبود زمینه‌های تحقیقاتی در کشور می‌باشد. مهمترین عاملی که باید در سطح آموزش عالی کشور دچار تحول گردد ماهیت غالب آموزش در دانشگاه‌ها است. سمت و سو دادن به تحقیقات به نحوی که به گسترش روحیه علمی و فعالیت‌های متناسب با آن بیانجامد برای شکل‌گیری جامعه علمی و نهایتاً کمک به ایجاد نهاد علم بسیار مؤثر است. دستیابی به پروژه‌های تحقیقاتی انجام‌شده و یا در دست انجام هنوز به آسانی صورت نمی‌گیرد. ایجاد چنین تسهیلاتی هم از تکرار ناخواسته موضوعات جلوگیری می‌کند و هم به انباشتگی علمی و تحقیقات می‌انجامد. تنظیم صحیح عناوین و اولویت‌های تحقیقاتی کمک مؤثری برای دانشجویان و اساتید خواهد بود تا عنوان مناسب را برگزینند و بدین ترتیب به فرایند انباشتگی علمی کمک نمایند. گام بعدی در این زمینه انتشار نتایج تحقیقات است. حداقل تحقیقات دانشجویی و مدرسان دانشگاه که براساس ضوابطی مناسب تشخیص داده می‌شود، تکثیر و در اختیار دیگران هم گذارده شود. از این طریق فضاسازی لازم برای توسعه تحقیقات در سطح دانشگاه و مراکز آموزشی فراهم می‌گردد و به تناسب آن تحقیق و محقق از ارزش بیشتر و جایگاه بهتری برخوردار خواهد شد. چنین امری به شکل‌گیری انجمن‌های علمی و نهایتاً جامعه علمی که یکی از مقوم‌های نهاد علم است می‌انجامد. قا بل ذ کر ا ست که :چنین راه‌کارهایی مستلزم دو راه‌کار بنیادین دیگر است اول توجه تصمیم‌گیران کشور به توسعه تحقیقات و یافتن برنامه، شیوه‌ها و رویه‌های توسعه تحقیقات در دانشگاه‌ها و دوم تأمین اعتبار و امکانات لازم برای پیشبرد برنامه‌های مزبور. در مورد مراکز تحقیقاتی به غیر از بحث متحول کردن شیوه‌های آموزشی و محتوای دروس که موضوعیت ندارند، بقیه راه‌کارها همچون مواردی است که درباره آموزش عالی مطرح

شـد. البته می‌بـایست به مـاهیت تحقیقـاتی این مراکز نیز توجه نمود. هم‌چنین محققـان این مراکز می‌بایست حتی‌الامکان دارای یک شغل باشـند تا بر عمق فعالیت آنان افزوده شود و تنها فعالیت دیگر آنان می‌توانـد آموزش باشـد. طبیعی است که تغییرات پیشـنهادی در سطوح آموزش و پرورش، آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی امور منفک از یکدیگر نبوده بلکه در ارتباط با هم هستند. این امر در مورد جنبه‌هـای فرهنـگ عمومی که تحت تـأثیر سازوکارهـای زیادی قرار می‌گیرد و سپس به صورت سازوکاری در جهت توسـعه تحقیقـات عملی می‌کنـد نیز صـادق است. منظور از سازوکارهـای تلفیقی اثرات هم‌افزایی (Synergic) این امور می‌باشـند که در ارتقای ارزش تحقیق و محقق، شـکل‌گیری جامعه علمی و نهایتاً توسعه نهاد علم نقش اساسی دارد. در پایان معرفی این کتاب وزین و پرمحتوا که نگاهی همه‌جانبه به موضوع تحقیق و موانع و راه‌کارهای توسـعه آن در ایران با بهره‌گیری از دیدگاه‌های نظریه‌پردازان جامعه‌شـناختی دارد، یک‌بـار دیگر مخـاطبین و خواننـدگان محترم را که یـدی در امر پژوهش و تحقیق دارنـد، به مطـالعه این کتاب فرامی‌خوانم. امیـد که این معرفی مختصـر چراغ راه همه پژوهندگان علم، دانش و پژوهش و تحقیق در این دیار عزیز و همه محققین ایرانی در هر کجای این جهان پهناور باشد.

*http://sociologyofiran.com/index.php?option=com_content&task=view&id=۴۴۲&Itemid=۶۵

جامعه شناسی وضعیت رانندگی در ایران.

۲

جامعه شناسی وضعیت رانندگی در ایران... sociology

شیوه رانندگی ایرانیان به عنوان یک ناهنجاری اجتماعی

جامعه شناسی وضعیت رانندگی در شهرهای ایران

می دانیم که هر ملتی (درست یا نادرست) به دارا بودن یک ویژگی شخصـیتی شـناخته می شود و در این میان اگر چه ایرانی ها از گذشـته های دور با عناصـری همچون : میهمان نوازی و فرش و پسـته و .. نام آور بوده اند , لیکن در سالهای اخیر , ویژگی دیگری نیز به این فهرست افزوده شده و آن شیوه خاص رانندگی ایرانی است . چنانکه خارجی هایی که به ایران می آیند , پس از بازگشت به کشورشان , هنگام بیان خاطرات و برداشـتهای خویش از سـفر به ایران , بدون استثنا به شیوه رانندگی ایرانیان نیز گریزی می زنند و از موتـور سـوارانی سـخن می گوینـد کـه بی باکـانه و بی هراس از خطراتی کـه برای خـود و دیگران ایجـاد می کننـد , در بین خودروهـا می لولنـد , یـا راننـدگانی که اصولاـ تـوجهی به علاـئم و مقررات و احـترام به حقـوق دیگران ندارنـد و در کـل از شـیوه رانندگی ایرانی یاد می کنند که در خیابانها بسـیار نزدیک به هم و بدون رعایت خط مسیر (لاین) با فاصله سانتی متری از کنار هم حرکت می کنند . دهها و صدها مورد از این دست گویای آن است که شـیوه رانندگی قریب به اتفاق ایرانیان , به پدیده ای نیازمند توجه تبـدیل شـده که برایند آن از یک سو خراشـیدن روح , آزردن جسم , هرز رفتن توانایی ها , آسـیب های روحی و اجتماعی و صـد البته تلفـات جـانی و خصـارات مـالی فراوان و از سویی دیگر و چه بسـا مهم تر زیر سوال بردن حیثیت و اعتبار ایرانی است . بر اساس آمار رسـمی تنها در سال ۸۳ بیش از ۲۸ هزار نفر در تصادفات مختلف راننـدگی درون شـهری و بین شـهری جان خود را از دست داده انـد . گزارش از وقوع تصادفـات عجیب بـا تلفـات بالاـ در ایران به یکی از محور های خبری رسانه های خارجی در چند سال اخیر تبدیل شده است و برایند چنین روندی متاسـفانه این خواهد بود که بسـیاری از مخاطبین چنین گزارشـها و اخباری , شـیوه راننـدگی ایرانیـان را به سـایر وجوه جـامعه ایرانی تعمیم می دهنـد و از آن به یـک برداشت کلی در خصوص وضـعیت اجتمـاعی و روحیات ایرانی می رسـند . شـیوه راننـدگی ایرانیان به عنوان یک ناهنجاری اجتماعیزمانی که می شـنویم آمار متوسط سالیانه تلفات جاده ای در ایران از میانگین کشـته شدگان جنگ تحمیلی بیشتر است , بدان معنا است که ما با وضـعیتی فاجعه آمیز روبرو هستیم و

بر این اساس به دلایل گوناگون باید گفت که شیوه رانندگی در ایران به یک ناهنجاری تبدیل شده است . هنگامی که از شیوه رانندگی در ایران به عنوان پدیده ای نا هنجار یاد می کنیم , منظور اشاره به مجموعه رفتارهایی است که تخلفات جریمه شده تنها سهمی از آنها را در بر می گیرند ! این پدیده ناهنجار در دو سوی یک صحنه جان و مال ین مردم را به بازی گرفته است . اگر یک سوی پرده این نمایش را تلفات و خسارات جانی و مالی و یا هزینه های بیمه پرداختی ببینیم , متاسفانه در پشت پرده که سخنی از آن نمی رود و یا بسیار کم مورد توجه قرار می گیرد , روندی پیچیده در جریان است که در آن تاثیرات متفاوتی از ایجاد یک هراس و اضطراب کوچک یا بروز تنش و آزردگی روحی و درگیری های فیزیکی تا درد و آزردگی ناشی از جراحات و در نهایت دلتنگی و رنج از دست دادن عزیزی که تاثیراتی پایدار و غیر قابل جبران بر جای می گذارد , قابل شناسایی است .کجروی اجتماعی به مفهوم رفتاری است که به طریقی با انتظارات مشترک اعضای یک جامعه سازگاری ندارد و بیشتر افراد آن را ناپسند و نادرست می دانند . به دیگر سخن یک رفتار زمانی نا هنجار قلمداد می شود که از سوی اکثریت جامعه قبیح و زشت شمرده شود و اکثریت بتوانند آن را از رفتار بهنجار یا درست تمیز دهند که به نظر می رسد بخش عمده ای از رانندگان ایرانی چه از نظر آگاهی و رفتاری , به چنین شناختی رسیده اند . بیان دو پدیده در سطح جامعه ایرانی تایید کننده این دیدگاه است : نخست : تقریبا اکثریت مردم شهر نشین از وضعیت کنونی رانندگان در ایران سر خورده و دلزده و از این وضعیت نالان هستند و نسبت به ضرورن تغییر این شرایط اصرار دارند اما ...!!!؟رانندگی , نمادی از ویژگی های روانشناختی مردم گسستن از سرشت و شخصیت خود , برای بسیاری اگر ناممکن نباشد , حداقل بسیار دشوار و نیازمند ممارست و مراقبت طولانی مدت است و این کار در سطح جامعه بویژه سخت تر خواهد بود اگر بخش بزرگی (حال اگر آبروداری کنیم و نگوییم اکثریت) از افراد جامعه بدان ویژگی شهره شوند که در کمال تاسف شیوه رانندگی در ایران به نمادی از سرشت و ویژگی شخصیتی اکثریت جامعه تبدیل شده است .

http://www.arashrezaei.ir/jameshenasi-ranandegi.html*

جامعه شناسی مدیر مدرسه آل احمد

sociology ...

مشارکت یکی از عمده ترین روشهای مردم شناسی

جلال آل احمد بی آنکه مدارج تحصیلی آ کادمیک در یکی از رشته های دانشگاه علوم اجتماعی را طی کند و صاحب مدرک خاصی در جامعه شناسی ، اقتصاد ، علوم سیاسی و ...باشد ، در قالب آثار ادبی تیوریهای اجتماعی دربارهٔ جامعه ایران وضع کرد.همچنین بی آنکه در زمینه مردم شناسی تحصیل کند ، تحقیقات وسیعی دربارهٔ فرهنگ ایران انجام داد و تکنگاریهایی نگاشت. اواز جمله نویسندگانی است که مطالب مختلف درزمینه تاریخ ، فلسفه ، جامعه شناسی ، دین ، اقتصاد و سیاست رادر قالب "هنر "عرضه می کرد . تحلیل رمانها وداستانهای آ ل احمد نشان می دهد که نویسنده به معنی اخص کلمه به کمک " روش مشاهده ، همراه با مشارکت " که یکی از عمده ترین روشهای مردم شناسی است ، مواد مورد نیاز داستانهای خود را فراهم می کرد

. ذوق و استعداد هنری و آشنایی او با روشهای مردم شناسی به آل احمد این امکا ن رامی دهد که به نحوی شایسته " واقعیت اجتماعی " را توصیف کند ، و اگربا ژدانف هم رایباشیم که " : میزان وفاداری اثر در بازنمایی واقعیت با تمام پیچیدگی آ ن نخستین معیاراثر هنری است ، " آثارآ ل احمر نمرهٔ بالایی از نظراین معیار به دست آورده اند .همین امر آثار او را موضوعی برای بررسیهای جامعه شناختی قرارمی دهد . قبل از آنکه تیغ جراحی جامعه شناسی را در کالبد داستان " مدیر مدرسه " که موضوع این رساله است به کارا ندازیم لازم می دا نیم ، پیش شرط های بررسی جامعه شناسانه آثار هنری آ ل احمد را توضیح دهم تا گستره ومحدودهٔ چنین پژوهشی بهتر معلومشود. نخست آنکه هراثر هنری "زبان هنری " خاص خود را دارد. برداشتهای جامعه شناختی از یک اثر هنری وتجزیه و تحلیل آن بر پایهٔ یک " زبان علمی " خاص – که مفاهیم ویژهٔ آن علم ، این زبان را می سازند – هرگز ما را قادر به درک زیبا شناختی و معنایی تام آناثر نمی کند ، بلکه تنها برای برخی از سئوالاتی که فراروی آن اثر نهاده ایم پاسخهاییمی یابیم ؛ بنابراین اثر هنری جنبهٔ جادویی اثر گذاری هنری خود را دراین گونه تحلیل بازنمی نماید و تعالی هنر با ابزار راز گشایی نمی شود . به قول آرنولد هاورز " : خوبی و تعالی هنر را به آسانی نمی توان تعریف کرد ؛ زیرا ، در جامعه شناسی معادلی برای آن وجود ندارد ... حداکثر کاری که جامعه شناسی می تواند بکند ، تبیین منشأ واقعی نگرشی خاص بهزندگی است که در یک اثر هنری تجلی می کند " . دوم : منطق داستان نویس وبه صورت کلی منطق هنر با منطق جامعه شناس و یا منطق علم متفاوت است . جامعه شناس موظف است به عنوان دانشمند ، پدیده ها و امور را عینی ، دقیق و به نحوتجربی تبیین و توصیف کند ؛ به همین دلیل نا گزیر از به کاربردن مفاهیم استاندارد شده و پیروی از روشهای علمی می باشد . در حالی که هنرمند اساساً در پی رهایی ازهمه این گونه استا ندارده ست تا بتواند به اوج قله های خلاقیت هنری نزد یک شود . منطق جامعه شناس خشک و انعطاف ناپذیراست ودر پی سنجش و اندازهگیری و عقلانی کردن پدیده ها ست . در حالی که منطق هنرمند از اینروحیه جدا است .بنابراین نقد جامعه شناختی یک اثر هنری از دید هنرمند همیشه ناقص است و هیچگاه جامعه شناس نمی تواند ادعا کند که توانسته آخرین سخن را در کشف معانی و منطقهنرمند بیان کند . عدم توجه به این نکته ، برخی تحلیلگران آ ثار آ ل احمد را به گمراهی کشاندهاست . جمشید ایرانیان در واقعیت اجتماعی و جهان داستان از اینکه آ ل احمد نتوانستهتاثیر ساختار مادی و شیوهٔ تولید جامعه را بر نظام آموزش و پرورش ، توضیح دهد انتقادمی کند ، گویی که آ ل احمد در هنگام تحریر مدیر مدرسه کارل مارکس جامعه شناس است که می خواهد کا پیتا ل را بنویسد ! سوم : شناخت و تحلیل محتوای آ ثار آ ل احمد در گرو درک هدف هایی است که او برای آگاهی بخشید ن ، متقاعد کردن ومتأ ثر ساختن جامعه دنبال می کرد . همچنین کهخانم دانشور همسر آل احمد می گوید ": به نظر من جلال ، بیشتر یک نویسندهٔ سیاسی بود وعقاید سیاسی اش را زبان قهرمانهایش در کسوت قصه و رمان باز گو می کرد ؛ ". بنابراین ، جهت گیری او دربرابر نظام سیاسی حاکم نقش اساسی در تحلیل داستانهایش دارد و باید اهداف سیاسی جلالدر زندگی هنری و ادبی اش را شناخت. خلاصه داستان مدیر مدرسه در سال ۱۳۳۷ یعنی یک دهه قبل از غربزدگی انتشار می یابد. ایناثر را یکی از دو اثر ماندگار آ ل احمد معرفی کرده اند .

داستان ماجرایی ساده دارد ،آموزگاری بعد از ده سال درس دادن، از معتمی منزجر شده تصمیم می گیرد " مدیر" شود " : از معلمی هم اقم نشسته بود . دهسال الف ، ب درس دادن و قیافه های بهتزدهبچه های مردم برای مزخرف ترین چرندی که می گو یی ... دیدم دارم خر می شوم .گفتم مدیر بشوم . این بود که راه افتادم . رفتم و از اهلش پرسیدم از یک کار چاق کن .دستم را توی دست کارگزینی گذاشت و قول وقرار ، و طرفین خوش وخرم " ، ... وعاقبت روزی ر ئیس فرهنگ او را مدیر مدرسه می کند: ... "و بعد با ماشین خودش مرا به مدرسه رساند و گفت او را زودتر از موعد زدند و در حضور معلمها و ناظمنطق غرایی در خصا یل مدیر جدید – که من باشم – کرد و بعد هم مرا گذاشت و رفت ... دیگر حسابی مدیر مدرسه شده بودم " . در قسمتهای بعد ناظم و معلمین و ساختمان مدرسه را ترسیم می کند " : معلم کلاس اول باریکه ای سیاه وسوخته بود . با ته ریشی و سر ماشین کرده

ای و یخه بسته ، بیکروات ، شبیه میرزابنویس های دم پستخانه . حتی نوکر باب می نمود . ساکت بود و حق هم داشت. ... معلم کلاس دوم کوتاه و خپله بود وجای حرف زدن جیغ می زد " ... و بعد معرفی مدرسه و دانش آموزان که دویست و سی و پنج تا دانش آموز دارد و الی آخر. ادامه داستان تصاویری از زندگی مدیر مدرسه در مدرسه ای در حاشیهٔ شهراست . دورنمایه اصلی اثر ، فاقد هر گونه طرح و تو طئه و ماجراجویی است . هر روز صبح که زندگی جدید مدیر، معلمین ودانش آموزان درمدرسه با صدای زنگ آغازمیشود، فصل جدیدی ازکتا ب نیز تحریر می شود . شبیه یک سفرنامه ، که اگر سیاح بخواهد واقعه نگا ری کند ، ضرورتاً نباید داستانی را به هم ببافد ، مگر آنکه بر سبیل اتفاق ، واقعه ای داستانی ، سراسر سفرنامه را بپوشاند . مدیرمدرسه نیز یاد داشتها ی روزانه یک مدیر است که جامعه شناسی ، روان شناسی و سیاست جامعه را می داند با دید یکمنتقد اجتماعی به تماشای امور از پشت پنجرهٔ دفتر مدرسه نشسته است. مدیر کمبودها ، مشکلات ، نا برابریها ، بی عدالتی ، تضاد و نا همگونی فرهنگ ،فقر و ... را در مدرسه و محیط پیرامون آن میبیند ، چون یک قهرمان بر اصلاح امورکمرهمت می بندد ، می خواهد نشان دهد که آیا با یک گل بهار می شود ؟ و آیا می تواندر شرارهزار تباهی گل رویاند ؟ در پایان سا ل تحصیلی ، مدیر علی رغم کوششهای سرسختانه که برای اصلاحفرهنگ و جامعه می کند بدین نتیجه می رسد " : چایی ام را که خوردم روی همانکاغذ های نشان دار داد گستری استعفا نامه ام را نوشتم و به نام هم کلاسی پخمه ام ،که تازه رئیس فرهنگ شده بود ، دم در ، پست کردم" در ضمن سال تحصیلی ماجرا هایی رخ می دهد که برخی از آنها به یک داستان کوتاه می مانند . ماجرای تصادف معلم کلاس چهار با ماشین یک آمریکایی ، یا شکایت یکی از اولیای دانش آموزان ازمشاهده عکسهای لخت عور زنان دردست فرزند ش ، به گو نه ای توصیف شده اند که بی شباهت به یک داستان کوتاه نیستند . خلاصهٔ کتاب دریک عبارتاین است : آ لبومی از تابلوها وتصاویر اجتماعی و فرهنگی که نویسنده توانا تر از یکنقاش آنها را برای خوا ننده نقاشی کرده است . تنها وجهه اشتراک این عکسها ، بیماریها،مشکلات و نا بسامانیهایی است که آ موزش و پرورش وجامعهٔ ایران در دههٔ ۱۳۳۰ درگیرآن است و بس.ویژگیهای داستانالف. مدیر مدرسه ازنظر رمان این داستان بر مبنای تعریفی که " ویلیام هر لیت " منتقد و نویسندهٔ انگلیسی ازرمانداده است یک رمان تمام عیار است " : رمان داستانی است که بر اساس تقلیدی نزدیکبه واقعیت ، ازآدمی و عادات و حالات بشری نوشته شده باشد و به نحوی ازانحا شالودهجامعه را در خود تصویر و منعکس کند .

"از نظر جایگاه آن در بین انواع رمانها ، بر اساس طبقه بندی میر صادقی ، مدیر مدرسه رمانی مرکب از چندین نوع رمان می باشد. رمانها از لحاظ محتوی در چهار دسته قرار می گیرند : ۱. رمان پیکارسک ۲ Picaresque Novel. رمان گو دیک Novel ۳ Gothic. رمان تاریخی ۴ Historical Novel. رمان رسالتی Thesise Novel نوع اختیار عبارت است از رمانها یی که مسا ئل اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی ومذهبی را محور کار خود قرار داده و دارای خصلت اصلاح طلبی هستند. این گونه رمانها بر دو نوع است : ۱. رمان جامعه شناختی (اجتماعی) : این نوع عمدتاً بر اوضاع و احوال و شرایط اجتماعی و فرهنگی متمرکزاست که در واقع نوعی رمان اجتماعی-انتقادی است . کلبهعمو تم (اثر ، هریت پیچراستو) ، خوشه های خشم (اثر، جان اشتاین بک) از این نوعرمانهاست. ۲. رمان سیاسی : این نوع به رمانی بر می گردد که جنبه های سیاسی ،از عناصرو اجزای اساسی آن به شمار می رود و مستقیماً با جنبه های معینی از زندگی سیاسی سرو کار دارد . مثل رمان عصر نا مطلوب (اثر رژه دبره نویسنده فرانسوی). چنانچه در بخش " تحلیل محتوایی مدیر مدرسه " خواهیم دید ، مدیر مدرسه رمانی سیالتی است که آمیزهٔ این دو رمان جامعه شناختی و سیاسی – را در خود دارد. مدیر مدرسه رمان سیاسی است ؛ زیرا ویسنده آ شکا را از سیا ستها ی فرهنگی و اقتصادی حاکم انتقاد می کند ، وابستگی نظام شاهنشاهی به آمریکا را به تمسخر می گیردو علناً رهبری مملکت را نا لایق اعلام می کند .

همچنین رمان جامعه شناختی است ؛ ازآن رو که نه تنها مدرسه و آموزش و پرورش بلکه کل جامعه را زیر ذره بین انتقادی قرار می دهد.ب. واقع گرایی در مدیر مدرسه رئا لیسم را اگر آن گونه که امیل زولا در اثر معروف خود ژرمینال تعریف کرده وبدان نام"

رمان طبیعی " داده است ، بپذیریم ، مدیر مدرسه یک رمان رئا لیستی و یا رمانطبیعی ناب می باشد " : یک رمان طبیعی یعنی ، یک کنکاش در طبیعت موجودات و اشیا .هرگز رمان طبیعی خود را درگیر ریزه کاریهای یک داستان اختراعی ، که با قواعد خاصیبافته شده ، نمی کند . تخیل ، دیگر جایی ندارد ، نقشه کشی برای رمان نویس مطرح نیست ؛زیرا وی نه در نحوهٔ جریان داستا نش نگرانی دارد و نه در پی نهفتن اسرار مگوست که در آن است و نه در نتیجهٔ نهایی کارش مشکلی دارد . مقصودم این است که وی در جریان کاردخا لتی نمی کند تا چیزی را حذف و یا بر حقیقت امر بیا فزاید ، وی نمی با یست لبا س را برای یک قواره فرضی ببرد . نقطه آ غاز این است که طبیعت (و عا لم واقع) کا فی است . باید آن را همان طور که هست بپذیرد ، بدون هیچ تلاشی برای اضافه یا کم کردن از آن . طبیعت به اندازه کافی عظیم و شگرف است ، به اندازهٔ کافی زیبا ست که هم سرآغاز باشد و هم وسط و هم پا یا ن ! به جای اینکه شما داستان تهور آ میزی را تخیل کنید و آن را پیچیده نما یید و نتایج صحنه ها را مرتب ، یکی پس از دیگری بچینید به نحوی که هر صحنه شما را به صحنهٔ بعدی هدایت کند ، خیلی راحت زند گی یک فرد یا یک گروهاز افراد را مطا لعه کرده آ ن را با امانت تصویر کنید . مسلم نتیجه کار یک گزارش است و نه هیچ چیز اضافه تر از آ ن ، اما روح آن یک ملاحظه دقیق است ، یک تعمق و تحلیل درژرفای امور و ارتباط منطقی حقایق است ".از آ ن جهت عبارت طولا نی زولا را آوردیم که توصیفی گویا از چگونگی مدیر مدرسههم می تواند با شد . در مدیر مدرسه ، عالم واقع و واقعیت اجتماعی ، طبیعی است که آ ل احمد آن را توضیحمی دهد . این نوع رمان از دید گاه برخی منتقدین ادبی و جامعه شناسان هنری بالا ترین درجهموفقیت در هنر تلقی می شود " . آرزوی هر نویسندهٔ بزرگ این بوده که واقعیت را به شکلیهنری بازسازی کند .

وفاداری نسبت به واقعیت ، کوشش بی دریغ برای ارائه واقعیت به وجهیدرست و قابل فهم ، اینهاست ملاک بزرگی آ ثار ادبی هر نویسندهٔ بزرگ " اما واقعگرایی و طبیعتگرایی آ ل احمد تفاوت ریشه ای با آنچه امیل زولا معتقد است دارد. زولا می گوید : رمان نویس صرفاً یک خبرنگار است که از قضاوت یا نتیجه گیری قاطعانه منع شده است !نقش یک عالم آگاه این است که حقایق را آشکار کند ، تا ، آ خر تحلیل پیش رود بدون اینکه دست به ترکیب بزند ، بنابر این تنها قواعد کلی ای که می تواند بیان کند از این قبیل است که :آزمایشهایی که در چنین شرایطی انجام شود نتایجی را خواهد داشت و همین جا متوقف می شود؛زیرا اگر او بخواهد ورای پدیده برود ، وارد مقوله فرضیات می شود و ما دیگر با احتمالات سرو کار داریم نه علم ! عیناً مانند عا لم حقیقی ، رمان نویس باید همواره خود را در حقایقی که معلوم شده اند محصور نماید ... اما آ ل احمد دارای رسالت روشنفکری و جهت گیری سیاسیخاص است او در راستای مبارزه سیاسی و اندیشه های اصلاح طلبانه اش رمان می نویسد . برای او واقعیتها بر پا یه فرضیه ها و یا نظریه های سیاسی و اجنماعی که در پی اثبات آنهست ، گزینش شده و بعد عیناً شبیه دوربین فیلمبرداری ، تصویر برداری می شوند . واقعگرا یی آ ل احمد از نوع تعریفی است که جورج لوکاچ و هنری جیمز از رمان رئالیسمی عرضه کرده اند : نگاه لوکاچ متوجه واقعیت است ، به واقعیتی روزمره وانضمامی،و هنرمند کسی را می داند که این واقعیت را " اندیشه شده " در اثرش منعکس می کند. و به قول هنری جیمز که می گوید : رمان نویس اطلاعات زندگی اجتماعی را تحلیل و بعد تفسیر می کند و سعی می کند که خصلتهای ضروری آن را مشخص سازد تا در هنگام نوشتن بتواند آنها را به خوبی منتقل کند . بنابراین آنچه گفتیم مدیر مدرسه رمان واقع مرای تفسیری است نه رمان طبیعتگرایتوصیفی زولا .ج. زاویه دید در مدیر مدرسه از نظر " زاویه دید ، "رمانها را به دو گونه تقسیم می کنند ، یکی به رمانی بر میگردد که از زاویه دید شخص سوم به سیر وقایع داستان نگریسته می شود ، اغلب شاهکارهای رمان نویسی جهان به این شیوه و بر پایه زاویه دید شخصیتهای گوناگون نوشته می شود.دوم به رمانی اشاره دارد که در واقع نویسنده راوی آن محسوب می شود و به اصطلاح اززاویه دید اول شخص " من " استفاده شده است. مثل رمان در جستجوی نان اثر ماکسیم گورگی . یا داستانی از گونه طاعون کامو ، دنیای قشنگ جدید هاکسلی و قلعه حیوانات جورج اورول . این نویسندگان آدمهای داستانی و فرارونده داستان را طوری بر می گزینند که در راه اثبات اندیشه های آنها حرکت کنند ،

و در آخر همان چیزی را بگویند که نویسنده می خواسته است بگوید " . مدیر " در مدیر مدرسه ، آ ل احمد است ، در همه جا شخصیت ها ، احساسات ، افکار و اندیشه ها مبین نقطه نظر ها و ویژگیهای شخصیتی اوست . همهجا صدای یک اندیشه طنین انداخته است ، اندیشه های اصلاح طلبانه ، نقادانه ، سیاسی وسنتی مؤ لف . حتی درد دلها و نا کا میهای شخصی او نیز در شخصیت مدیر منعکس است . می دانیم که جلال از داشتن فرزند محروم بوده ، آرزوی داشتن آن از زبان مدیر این گونه است " : فقط یادم است که اشاره ایی به ای کردم که مدیر خیلی دلش می خواست یکی ازشما را به جای فرزند داشته باشد و " ... انتقا دات مدیر به آموزش و پرورش و فرهنگ جامعه همان نقدهایی است که چندسال بعد آنها را گاهی با همان انشا در غربزد گی می نویسد . در اینجا می بینیم که چگونهقهرمان مدیر مدرسه مؤ لف غربزدگی و چنانچه ایرانیان هم گفته است " : در مدیر مدرسه نویسنده خود به راستی مدیر است . این یک نیمه زندگینامهٔ اوست " تحلیل محتوای مدیر مدرسه مدیر مدرسه را باید از دو جهت تحلیل کرد ؛ یکی نگاه عام آ ل احمد به کل فرهنگ ایران و کجیها و کاستیهایی که در آن می دید ، دیگر نگاه خاص او به مدرسه و مشکلاتآموزش و پرورش . اینکه مسا ئل عمومی جامعه در کنار مسا ئل خاص آموزش و پرورشقرار می گیرند ناشی از پیوند هستی شناختی است که میان بخشهای مختلف نظام اجتماعی وجود دارد ، و آ ل احمد هر یک از این بخشها را توصیف می کند ؛ اما به رابطه زیر بناو رو بنا اعتقاد ندارد ، و به همین دلیل ، در یک تحلیل ماده گرایانه ،

او تنها عارضه ها را دیده است ؛ زیرا در این بینش جز اقتصاد و شیوهٔ تولید همه چیز حکم معلول و عارضه را دارد . به این انتقاد توجه کنیم " : چون آ ل احمد مسئله ها رال در وابستگی رویاروی آنها نمی بیند ، گمان می کند که دشواری اساسی آموزش و پرورش ما نداشتن یک برنامه ریزی جدی است . و چون آموزش کنونی کوششی بیهوده است باید آن را دگرگون کرد . حقیقت چیست ؟ چرا در این زمینه ما نگهبان قبر متن های قدیمی هستیم ؟ چرا دستگاه آموزش جز کارمند نمی پرورد ؟ پاسخ درست وارونه آن چیزی است که آ ل احمد می پندارد . اگر دستگاه آموزش نارسا است از این رو است که بر پایه های مادی نارسا با فته شده است" آ ل احمد علت را در وابستگی به غرب و نا توانی نظام سیاسی می دید و ایرا نیان به تبع مارکس در شیوه های تولید و پا یه های مادی . هر دو بخش از واقعیت را دیده اند . هرچندتأ ثیر عوامل اقتصادی بر آموزش نکته ایی نیست که جلال از آن غا فل بوده با شد " : از راه که می رسید ند دور بخاری ها جمع می شد ند و گیوه ها یشان را خشک می کردند.عده ای هم ناهار می ماندند . و خیلی زود فهمیدم که ظهر در مدرسه ماندن هم مسئله کفش بود . هر که داشت نمی ماند . این قاعدا در مورد معلمها هم صدق می کرد ... پیش از اینها مزخرفات زیا دی خوانده بودم دربارا اینکه قوام تعلیم و تربیت به چه چیزها است . بهمعلم یا تخته پاک کن یا به مستراح مرتب یا به هزار چیز دیگر ... اما اینجا به صورتیساده و بدون قوام فرهنگ به کفش بود" جامعه از دریچه مدرسه در مدرسه تیپیک آل احمد نه تنها دانش آموزان و معلمین ، بلکه کلیه افراد جامعه با ویژگیهای خاص فرهنگی و اجتما عی شان حضور دارند ، مدرسه و تک تک عناصر آن بهانه ای است در د ست نویسنده رمان ، تا از آن ها نمادی برای توضیح و تفسیر مسا ئلاجتماعی بسازد . آ ل احمد " پو یا پیها ، تضادها و کاستی ها ... کوتاه سخن جنبه های گو ناگون جامعهرا در این داستان کوچک گرد می آورد و از مرز طرح مشکل پرورشی یک مدرسه فراترمی رود ، و به کل جامعه تعمیم پیدا می کند " ... گاهی فراتر از مرزهای ایران ، نظام استعماری حاکم بر جامعه جهانی و دگرگونی چهره استعمار و استعمارگر را به تصویرمی کشد" : کلاس دوم بغل دفتر بود ... و دیوار روبرو پوشیده از عکس ... و دیوار سمت راستپوشیده از یک نقشه بزرگ آسیا و ... هر تکه از پایین نقشه به رنگی . مجمو عه رنگ هایموجود . مثل بغچه های چل تکه . و هر بند انگشتی با سر حدات مشخصی به علامت استقلالمملکتی با قشون و نشان و سکه و تمبر و هارت و هورت و بگیر وببند ، هر کدام در دستامیری باخانی یا شیخی که با خوانواده اش یا قبیله اش آنجا را به سمت شاه راهه آزادی و آبادی رهبری می کند ! یاذ آن ایام ا فتادم که خود م همین مرا حل را می گذراندم و نقشه می کشیدم . دیدم واقعاً چه راحت بودیم ما بچه های بیست سی سال پیش .

حتی جهان نما کهمی کشیدیم برای تمام آسیا و آفریقا و استرلیا به دو سه رنگ بیشتر احتیاج نداشتیم . قهوه ایرا برای انگلیس به کار می بردیم با نصف آسیا و آفریقا و صورتی را برای فرانسه با نصفدیگر دنیا ، و سبز یا نمی دانم آبی را برای هلند و آن چند تای دیگر و " ... بهتر از این نمی توان پیوندهای بنیادی جهان استعمارزده را توصیف کرد . استعمارنو با صلاح ریز کردن کشورها به صورت جزیره های پراکنده با سکه ، پرچم ، تمبر وهارت و هورت ! و بعد در مجموع روابط اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی بین المللی" ، دنیای دو نیمه ای ، " نیمی به رنگ قهوه ای برای ابر قدرت اول و یمی به رنگ دیگر برای ابر قدرت دوم . میبینیم که چگونه آ ل احمد بر در و دیوار مدرسه نقش استعمار و جای پایه استعمارگران را می بیند. این عبارتهای مدیر مدرسه در غربزدگی یک نظریهاست " : این روز ها دیگر ملت ها و زبان ها و نژادها اگر نه تنها ملعبه ای در دست شرق شنا سان (!) ... دست کم مسا ئل آزما یشگاهی اند برای علما و دا نشمندان و محققان ... و گر نه کدام مرز و سامانی را می شناسید که در مقابل پیسی کولا نفوذ ناپذیر باشد ؟ یا در مقابل قاچاق چیان هرویین ؟ و یا در مقابل شرق شناسان مشکوکیکه دلالهای رسمی استعمارند ؟ ... و امروز که فرانسه و انگلیس رفته اند و دولتهایمستقل افریقایی به راه افتا ده اند هر یک مرز ممالک خود را درست بر همان نقطه ایگذاشته اند که حدود مستعمرات فلان دولت خارجی بوده " ... شرایطی که آ ل احمد در آن مدیر مدرسه را تحریر نموده ، جامعه ای است دارای ویژگیهای زیر :۱ . توسعه نظام سرما یه داری وابسته۲ . فروریزی نظام سنتی ارباب و رعیتی و شکل گیری طبقه خرده مالک در روستا۳ . رشد فزایندهٔ شهر نشینی و تخلیه روستا ها (در نتیجه مهاجرت روستا ییان بهشهر)۴ . مدرنیزاسیون و صنعتی شدن (ورود محصولات صنعتی به کشور)۵ . نا همگونی و تضاد فرهنگی در ساخت اجتماعی و فرهنگی جامعه شهری۶ . اقتصادی متکی بر پول نفت۷ . توسعه نظام اداری نوین و نیاز به نیروی انسانی تأ مین کننده کادر اداری ۸ ". واپس ماندگی فرهنگی " بین توسعه صنعت ، مدرنیزاسیون ، عقاید و باورهای سنتی ؛ به عبارتی میان فرهنگ جدید و فرهنگ سنتی در مدیر مدرسه این ویژگیها هر یک در یک یا چند تابلو به نمایش گذارده شدهاند و گاهی عوارض این نابسامانیها را ترسیم می کند . نا برابری اقتصادی و بیعدالتی اجتماعی ، فقر فرا گیر ، کارمند سالاری ، کاغذ بازی ، رشوه و قانون شکنی ،مصرف گرایی ، غربزدگی ، بی هویتی ، خشک مقدس مآ بی ، دین ستیزی و دین گیزیماشینزدگی ، و ... مجموعه ویژگی های جامعه نا همگنی است ، که آ ل احمد آن را درمدیر مدرسه توصیف می کند . نا همگونی فرهنگی و اقتصادی یکی از ویژگیهای ایران در دوره است .

مدرسه کوچک آ ل احمد که کوچک شده ایران بزرگ است این نا همگونی را نشان می دهد .در غربزدگی این جامعه را" جنگ تضادها " می نامد : تضاد سنت و مدرنیسم ، تضاد دینداری و بی دینی ، تضاد منافع و غرب و شرق ، تضاد فرهنگ بورژوایی تازه به دوران رسیده و فرهنگ روستایی کپر نشین و تضادهای دیگر. مدرسه در مدیر مدرسه داوری های آ ل احمد در بارهٔ آموزش و پرورش در مقاله بلبشوی کتابهای درسی وغربزدگی به وضوح آمده است . در نفرین زمین ، هم گریز ها یی به مدرسه می زند،اما تنها مدیر مدرسه است که منظور تحلیل مشکلات آموزشی تدوین شده است . دیدگاههای آل احمد در مدیر مدرسه ده سال بعد در غربزدگی تئوریزه می شود ، اساساًغربزدگی منشور دیدگاههای آ ل احمد است . دورنمای کلیه آثار او را می توان به نحوی منظم و طبقه بندی شده در این کتاب جست . ابتدا غربزدگی را مرور می کنیم " : در قلمرو فرهنگ مشهور است و همهمی دانند که مدرسه های ما کارمند می سازنند ، یا دیپلمه بی کار ، تحویل می دهند.در این حرفی نیست . اما آنچه اساسیتر است و ناگفته مانده این که مدرسه های ماغربزده می سازند. آدمهای همچون قش بر آب می سازند . زمینه های آماده برای قبول غربزده گی تحویل می دهند . این است بزرگترین خطر مدارس ما و فرهنگما " . در جایی دیگر ، آ ل احمد فصلی را به فرهنگ اختصاص داده و می نویسد :فرهنگ " دریچه ای که نگاه من همیشه در چهر چوب آن بوده است " و آن گاه به نقد نظام آموزشی پرداخته و اساسی ترین مشکلات آن را این گونه توضیح می دهد " : از نظر فرهنگ ما درست به عتف خودرو می مانیم . زمین باشد و دا نه ای ، از جایی دم باد ، یا بر منقار پرنده ای بر آن بیفتد و باران هم کمک بدهد تا چیزی بروید . درست همین جور . یا با قصد تظاهر

یا ... هیچ نقشه ای از پیش نیست .یا اینکه کجا چه جور مدرسه ای لازم است ... توجه به کمیت هنوز مسلط بر عقولفرهنگ است . و هدف نهایی فرنگ ؟ گفتم غربزده پرورانـدن ... تعیین ارزش استخدامی تحصیلات به دست فقط می توانند خوراک آینـدهٔ تشکیلات اداری باشند و برای ارتقا بهپر مقامی محتاج یک دیپلم اند . هماهنگی در کار مدارس نیست . ... و تازه در برنامه مدارس هیچ اثری از تکیه بر سنت ، هیچ جا پایی از فرهنگ گذشته ، هیچ ماده ای از مواد اخلاق یا فلسفه و هیچ خبری در آنها از ادبیات ، هیچ را بطه ای میان دیروز و فردا ، میان خانه ومدرسه ، میان شرق و غرب ، میان جمع و فرد ... [نیست] . اما به هر صورت سالی در حدود ۲۰ هزار دیپلمه داریم و بگو تـا بگردیم ... خوراک آینـدهٔتمام نارحتیهـا و عقـده هـا و بحرانها و احتمالاً قیام ها . آدمهای بی ایمان خالی از شور وشوق ، آلت بی ارادهٔ حکومت ها . مشکلهای کتاب درسی ، کمبود معلم ، ازدحام کلاسهااختلاف سن و هوش و زبـان و مـذهب شـاگردان ، آموخته بـودن و نبودن معلم به اصول آموزش و پرورش ، دخمه بودن مـدارس ، بی تکلیفی ورزش و موسیقی در آنها و مهمتراز همه بی هدف بودن فرهنگ . و بلبشوی برنامه ها . هنوز معلوم نیست که دبستان را برای چه باید گذراند و به چه هـدف و برای رسیدن به کـدام کـار آمـدیها ؟ و دبیرسـتان را ؟و دانشگاه را " ؟ در این متن مشـکلات اساسـی آمـوزش و پرورش این گونه قابل طبقه بنـدی است :۱ . فقـدان برنامه و برنامه ریزی در امر آموزش۲ . بریدگی از سـنتها و فرهنگ بومی و عین گذشـته گرایی کور و باستانگرایی۳ . غلبـه کمیت بر کیفیت۴ . نـا هما هنگی میان مواد درسـی و نیازهای جامعه۵. ناهماهنگی میان تعلیمات مدرسه و تربین خانواده۶ . غربزدگی و یا تربیت آدمهای غربزده۷ . مشکلات مربوط به امکانات آموزشی مثل کمبود معلم ، فضای آموزشـی و ...۸ . نـادرستی شیوه آموزشـی و تربیـتی مشـکلاتی که در غربزدگی پیرامون آموزش و پرورش مطرح شـده ، محصول مشاهـداتیاست که در مـدرسه مـدیر مدرسه بود است .قطعاتی از این کتاب را که مستقیماً به آموزشو پرورش پرداخته می خوانیم " : صد و پنجاه تومان در کارگزینی کل مایه گذاشته بودم تا این حکم را به امضا رساندهبودم . تمصیه برده بودم و تازه دو مـاه هم دویـده بـودم ... در کـارگزینی کـل سـفارش کرده بودنـد که برای خـالی نبودن عریضه ، رونویس حکم را به رویت رییس فرهنگ هم برسانم که تازهاین طور شد (" .رشوه و قانون شـکنی در نظام اداری آموزش و پرورش ") باز باید بر می گشتم به این کلاس ها و انشا ها و قرائتها و چهار مقاله و قابوسـنامه وسالنامه فرهنگ و این جور حماقت ها " " می شد حدس زد که چنین آدمی فقط سر کلاس اول جرأت حرف زدن دارد و آن همفقط درباره آی با کلاه و صاد وسط و از این حرفها(" فقدان آزادی در کلاس درس") کلمات قرآنی مطنطن و با تجوید کامل از پنجره کلاس چهارم بیرون آمد ... بانگ مسلمانی ! نه غلطی ، نه وقف بی جایی ، نه ادغام بیخودی . حتم داشتم که معلمش هیچ کاره است . حتماً شبها به مراسم ختم قرآن می رود . سوغات مدرسه های ما همین قـدر هم آب و رنگ نـدارد . خیال اهالی آینده محل واقعاً باید راحت باشد(" .بی حاصـلی مدارس و دین فریبی ") قسمت بالای حیاط تور والیبال بود که دو سه جایش در رفته بود ... و دور حیاطـدیواری بلند . درست مثل دیوار چین . سد مرتفعی در مقابل فرار احتمالی فرهنگ " " . هنوز پشت دیوار نچپیـده بودم که صـدای سوز وبریز بچه ها به پیش بازم آمد . تندکردم . پنج تا از بچه ها تو ی ایوان به خود شان می پیچیدند و نا ظم تر که ای به دستداشت و به نوبت به دستشان می زد . خیلی مقرراتی و مرتب . به هر کدام دو تا چوب کف دو دسـتشان و از تو صـفهای کلاسـها تما شا چیهای این مسابقه بودند . بچه ها التماسـمیکردند ، گریه می کردند ، اما دستشان را هم دراز می کردند. عادتشان شده بود ...میدانم چه پوستی میکند و یا به مچ دستشان می خورد که ... نزدیک بود داد بزنم و یا با اگدبزنم و ناظم را پرت کنم آن طرف(" . انتقاد از شیوه های تعلیم و تربیت ... " .) و ترسـی هم از این نبود که بچه ها از علم و فرهنگ ثقل سـرد بکننـد(" . بی توجهی به فراگیری دانش آموزان ") پرونـدهٔ تلفن و برق مـدرسه را هم از بایگانی بسـیار محقر مـدرسه بیرون کشـیده بودم و خوانـده بودم . اگر یک خرده می دویـدی تا دو سال دیگر هم برق مـدرسه درست می شـد هم تلفنش. ... مدرسه آب نداشت . زنگ که می خورد هجوم می بردند به طرف آب عجب اتشـی داشـتند ! صد برابر آنچه برای علم و فرهنـگ " " .حالاـ نـا ظم مـدرسه داشت به من یـاد می داد که به جهی ۹ خروار ذغـال مثلاً ۱۸ خروارتحویل بگیرم و بعـد با اداره

فرهنگ کنار بیایم . هی هی " " نمی دانم در مدرسه چه بود که بچه ها را به این شوق و ذوق جلب می کرد . هر چه بودمسلماً فرهنگ نبود . مسلماً به خاطر درسها و معلمهایشان و ناظم و مدیر با جوابهای سلام سربالایشان نبود ... و خیلی زود فهمیدم که ظهر در مدرسه ماندن همۀ مسئله کفش بود . هرکه داشت نمی ماند . این قاعده در مورد معلمها هم صدق می کرد ... " " . تازه خیلی چیزها کشف می کردم . یکی آنکه جای معلمهای پیر و پاتال زمان خودمان عجب خالی بود ! چه آدمهایی بودند ! چه شخصیتهای بی نام و نشان و هر کدام با چهزبان و چه ادا و اطواریی مخصوص به خود شان و اینها چه جوانها ی چلفته ای ! چه مقلدها بی دردسری برای نوکر مأ بی ! نه خبری از دیروزشان داشتند نه ملا ک تازه ای که با هفتاد واسطه به دستشان داده باشند چیزی سرشان نمی شد. بدتر از همه بی دست و پایی شان بود . مثلاً به کله هیچ کدامشان نمی زد که دست به یکی کنند و کار مدرسه را یک هفته نه ، یک روز ، حتی یک ساعت لنگ کنند . آرام و مرتب درست مثل یک واگن شاه عبدالعظیم ما آمدند و می رفتند(" . غربزدگی و بی هؤیتی ... ") و چه وحشتی ! می دید م که این مرد مان آینده در این کلاس ها و امتحان ها درآن قدر خواهند ترسید که مغزها و اعصابشان را آن قدر به وحشت خواهد انداخت که وقتی دیپلمه بشوند یا لیسانسه اصلاً نوع جدیدی نخواهند شد . آدمی انباشته از وحشت . انسانی ازترس و دلهره . آدم وقتی معلم است متوجه این چیزها نیست . چون طرف مخاصم است . ("شیوه نادرستی تربیتی در مدارس ") حالا-دیگر حتی وزارای فرهنگ هم اذعان می کنند که این اسمها و فر مولها و سنه ها ومحفوظات جایی از عمر پر از بی کاری فردا ی بچه ها را نخواهد گرفت : و ناچار باید درمدرسه هم هر بچه ای چیزی یاد بگیرد . هنری ، فنی ، صنعتی تا اگر از تپه ها و کاغذ پاره ها ی قاب گرفته کاری بر نیامد و میزی خالی نبود کسی از گرسنه گان نمیرد " .

http://www.farhangshenasi.com/persian/node/۶۲۶*

تحلیلی جامعه شناختی از بحران های اجتماعی سیاسی حکومت علوی

عه شناختی از بحران های اجتماعی - سیاسی حکومت علوی(ع)

نظریه اقتدار سیاسی کاریزماتیک

Imam Aliغلامرضا بهروزلک

حکومت کوتاه حضرت علی(ع) (۳۵ - ۴۰ ه) 'شاهد سه جنگ داخلی بزرگ, تعرضات مخالفان در سرحدات و بروز شکاف های اجتماعی و ناآرامی های گسترده در سطح امپراتوری توسعه یافته اسلامی بود که سرانجام به شهادت آن حضرت منجر گردید. بدون تردید فهم تحولات این عصر نیازمند استخدام ابزارهای نظری - تحلیلی لازم می باشد. نوشتار حاضر در صدد است تا پس از تحلیل ویژگی های کلی این عصر و تحولات پس از عصر رسالت, چارچوب نظری تلفیقی برای تحلیل اوضاع و تحولات سیاسی - اجتماعی این عصر ارائه کرد. چارچوب نظری تلفیقی فوق را از یک سو نظریه اقتدار کاریزماتیک و فرایند عادی سازیRoutinization)) آن و از سوی دیگر, نظریه شکاف های اجتماعیSocial Cleavages)) تشکیل می دهد.نظریه اقتدار سیاسی کاریزماتیک به ویژگی اقتدار پیامبر اسلام (ص) بر می گردد که خود در فرایند تشکیل و گسترش دولت اسلامی مدینه علیه اقتدار سنتی پاتریمونیالیستی عرب شکل گرفته و حداقل آن را در عصر حضور پیامبر اسلام(ص) به کنار زده و بر آن مسلط گردید. بدون تردید الگوی اقتدار سنتی عرب پیش از اسلام در طول این عصر کاملا از بین نرفته و در لایه های زیرین در حالت انتظار برای بازخیزی مجدد قرار گرفت. با رحلت پیامبر اسلام و تشکیل سقیفه بنی ساعده نخستین نمودهای بازگشت اقتدار

عصر جاهلی در ترکیب با برخی از مولفه های اقتدار اسلامی ظاهر گشت. فرایند عادی سازی اقتدار کاریزماتیک پیامبر, آغاز گر عصری بود که در تعامل الگوی اقتدار اسلامی با الگوی اقتدار سنتی عرب, نیروها و جریانات سیاسی جدیدی ایجاد گردید که نمود آن را می توان در شکل گیری سه شاخه عمده اسلامی تسنن, تشیع و خوارج مشاهده کرد. حمید دباشی از جمله کسانی است که با استخدام الگوی وبری به چنین استنتاجی دست یازیده است(۱) پیش از وی نیز افرادی چون مونتگمری وات(۲) و برایان ترنر(۳) و دیگران از رهیافت وبری برای تحلیل ماهیت اقتدار نبوی و تحولات پس از آن استفاده کرده اند. با این حال بداعت کار دباشی در پیگیری فرایند عادی سازی کاریزما, و نشان دادن ظهور شاخه های سه گانه مهم اسلامی در تعامل دو الگوی اقتدار اسلامی و سنتی عرب و تلاش برخی عناصر سنتی عرب پیش از اسلام برای ظهور مجدد در عرصه جامعه پس از پیامبر می باشد. هر چند نقطه ثقل چارچوب نظری اثر دباشی رهیافت وبری است و تا حدودی می تواند تحولات سیاسی صدر اسلام را تا ظهور بنی امیه توضیح دهد, اما به نظر می رسد چارچوب نظری وی نیازمند یک چارچوب نظری مکمل است تا چنین تحلیلی را کاملا توضیح داده و پویا کند. فرایند عادی سازی اقتدار کاریزماتیک مستلزم بروز بدیل های خاصی برای اقتدار کاریزماتیک می باشد که ماکس وبرخود در اقتصاد و جامعه بدان اشاره کرده است(۴) اما بدون تردید تعین یافتن هر کدام از این بدیل ها هرگز در خلا اجتماعی شکل نگرفته و طبعا محصول تاثیر عوامل اجتماعی موجود خواهد بود از این رو به نظر می رسد, برای فهم چگونگی تعین هر کدام از این بدیل ها و به ویژه توضیح چگونگی ظهور سه شاخه عمده اسلامی مذکور - چنان که دباشی در صدد توضیح آن است - ناگزیر از استخدام نظریه شکاف های اجتماعی خواهیم بود. به بیان دیگر نوشتار حاضر در صدد است برای فهم تحولات صدر اسلام در کل و بحران های عصر حکومت علوی (ع) به طور خاص, بین جامعه شناسی تفهمی وبری که در آن بیشتر بر کنشگر و پس ذهن او تاکید می شود و جامعه شناسی ساختار گرایانه که تحولات اجتماعی را محصول ساختارها و تحولات آنها می داند, تلفیق کند. این رهیافت تلفیقی, نمودی از تجزیه عاملagent) به I))) به عنوان کنشگر ارادی وme))) به عنوان کنشگری که خود محصول وضعیت اجتماعی خاصی است, می باشد. چنین رهیافت نظری در جامعه شناسی را می توان در مکتب رئالیست انتقادی یافت.(۵) برای تحلیل جامعه شناسی بحران های حکومت حضرت علی, ابتدا لازم است با نگاهی کلان ویژگی های کلی جامعه سنتی عرب و تحولات به وجود آمده در آن را بررسی کنیم.ویژگی های کلی جامعه سنتی جزیره العرب ویژگی کلی جامعه جزیره العرب پیش از اسلام, نظام قبیلگی و بدویت ساکنان آن است. زندگی در بادیه و بیابان نشینی رمز اصالت نژادی عرب محسوب می گردید. به تعبیر هیتی آنچه اعراب جزیره العرب را متمایز و برجسته می ساخت, ((انزوای جغرافیایی آنها و یکنواختی پایدار زندگی بیابانی بود. اصالت نژادی عرب بادیه نشین نیز پاداش محیط منزوی و خشن جایی چون جزیره العرب می باشد)).(۶) تعصبات قبیله ای شدید, جنگ های میان قبیله ای ناشی از آن, تاکید بر استقلال فردی عرب و علقه جمعی زندگی قبیله ای همگی را می توان محصول زندگی بادیه ای دانست. در چنین جامعه ای اولویت نخست پیوند اجتماعی صرفا روابط خونی محسوب می شد. گذار از زندگی کاملا بدوی جزیره العرب به زندگی شهر نشینی در برخی مناطق را می باید نتیجه اقدامات قصی بن کلاب, جد اعلای پیامبر اسلام (ص) دانست که با ایجاد اصلاحاتی در جامعه جزیره العرب و پیوند دادن قبیله قریش زمینه ساز اشراف و تولیت قرشیان بر مکه گردید. تاسیس ((دارالندوه)), کلید داری و تولیت کعبه, نسخ برخی سنت های جاهلی عرب چون خودکشی افتخاری بازرگان ورشکسته, از اقدامات مهم قصی بن کلاب به شمار می رود. در جامعه قبیله ای, فرد تابع تصمیمات رئیسی بود که خود از طریق انتخاب شیوخ و بزرگان قبیله برگزیده می شد. قصی با تاسیس دارالندوه آن را محل تجمع, تصمیم گیری و گردهمایی های قریش قرار داد. بدین جهات دارالندوه را می توان نظام بوروکراتیک خاص آن زمان دانست که به حل و فصل امور می پرداخت. در چنین شرایطی می توان الگوی اقتدار سنتی پاتریمونیالی را صادق دانست. از سوی دیگر, قصی فرزند خویش را جانشین خود ساخت و این امر تداوم یافت. چنین انتخابی از سوی قصی بن کلاب حاکی از جدا شدن از سنت قبیله ای پیشین و ارائه سنت جدید

جانشینی بود. هر چند بعدها بین بنی هاشم, فرزندان عبدالمناف, و بنی امیه, فرزندان عبدالشمس, بر سر جانشینی و تولیت کعبه اختلاف حاصل شد که آثار آن تا تحولات صدر اسلام و حتی بعدها قابل پیگیری است.در نگاهی جامع تر شاخص کلی جامعه عصر ظهور اسلام را می باید در دو بعد داخلی و خارجی مد نظر قرار داد: نخست, کشمکش برای کنترل سیاسی شبه جزیره عربستان توسط دولت های بیرون از آن دوم, برخورد مداوم بین شهر و بیابان, یعنی میان گروه های تجاری شهری و قبایل چادرنشین.(۷) تاثیر این عوامل از یک سو و همزمانی آن با اهمیت یابی راه های تجاری مکه و مدینه به دلیل فروپاشی و انحطاط دولت یمن در جنوب جزیره العرب (به دنبال شکسته شدن سد مارب و در نتیجه کساد رونق تجاری در آن منطقه), همگی در افزایش اهمیت جزیره العرب و شکوفایی اقتصادی آن دخیل بودند.ظهور شرایط جدید موجب پیدایش گروه های تجاری و اشرافی در جامعه قبیله ای عرب گردید و خود موجب تغییر و تحولاتی در بافت اجتماعی آن شد, در حالی که در محیط بیابان و زندگی قبیله ای فرد پایبند رسوم و سنت های قبیله ای بود و پایگاه اجتماعی او با تولد در قبیله و رابطه خونی و وفاداری به مروت و عصبیت قبیله ای رقم می خورد, اقتصاد مکه فردگرایی و انگیزه موفقیت را برانگیخته بود در حالی که اهمیت قطعی همبستگی قبیله ای و وفاداری به آن در محیط تند و خشن بیابان, اساس یک قانون اخلاقی بر جسته, و به تعبیر مونتگمری وات نوعی ((انسان گرایی قبیله ای)) بود, در مرکز بازرگانی جدید در مکه در زمان تولد حضرت محمد(ص) مروت به عنوان یک نظام اخلاقی و همبستگی قبیله ای, دیگر از لحاظ اجتماعی تناسبی نداشت. قبیله که قبلا واحد اصلی اجتماعی بود, جای خود را به طایفه که ابزار جدید کنترل اجتماعی بود داد اما این نیز به تدریج جای خود را به روابط حامی ـ متبوع می سپرد که لزوما بر پیوندهای خونی و خویشاوندی مبتنی نبود.نتیجه همه تحولات جدید, شکسته شدن پیوندهای سنتی – قبیله ای عرب از یک سو, ظهور طبقه تجاری و اشراف مکه از سوی دیگر و در نهایت سستی اخلاق و ظهور زمینه های فساد, اجحاف و تبعیض در جامعه آن روز بود. صفات رذیله و ناهنجاری هایی که در قرآن و متون اسلامی در مورد عصر جاهلی یاد شده از ویژگی های این دوران است. برخی از این صفات, خاص زندگی بدوی و نافرهیختگی ناشی از آن است, مثل قتل و غارت, افتخار به حسب و نسب و تکاثر, و برخی دیگر, محصول تحولات جدید آن عصر, مثل میگساری, قمار, فحشا, تبعیض و دنیاطلبی.بنابراین عصر گذار جامعه قبیله ای عرب موجب بروز دو نوع سبک زندگی در جامعه جزیره العرب گردید که در تحولات بعدی حایز اهمیت است. از سوی دیگر, این امر موجب تقسیم جامعه جزیره العرب به دو گروه اصلی شهرنشین و بادیه نشین گردید. تمرکز شهرنشینی را می توان در شهر مکه دانست که شاخص این امر محسوب می گردید. دیگر مردمان این سرزمین اغلب در بادیه زندگی می کردند که هنوز در آن سنت های قبیله ای حاکم و رایج بود. زندگی شهرنشینی با تجارت عجین گشته بود و کاروان های تجاری مکیان رونق بخش این منطقه گردیده بود. شهرنشینی مبتنی بر پایه های قبیله ای چون روابط نسبی و خونی, نوعی اقتدار سنتی پاتریمونیالستی را برای جزیره العرب, به ویژه در مناطق شهرنشینی, فراهم کرده بود. اشراف قریش با در دست گرفتن قدرت و رهبری جامعه به سبب داشتن منصب تولیت و کلید دار کعبه این الگوی اقتدار را اعمال می کردند. چنین الگویی در سطح قبیله ای بدوی در اقتدار شیخ و رئیس قبیله تبلور می یافت که قبیله را بر اساس پیوندهای خونی اداره می کرد.ظهور اقتدار کاریز ماتیک پیامبر(ص)نافرهیختگی درونی زندگی بادیه ای و عدم رشد و شکوفایی فکری انسان بدوی, پایبندی و تعصب بر حلقه های خونی – نسبی, جنگ و غارت از یک سو و ظهور آسیب های اجتماعی ناشی از زندگی شهری و شیوع فساد و ظلم و ستم از سوی دیگر زمینه ساز و مستلزم ظهور مصلحانی در این جامعه بودند. ظهور پیامبر الهی اسلام پاسخ به مشکلات جامعه جزیره العرب محسوب می شود. اصلاح چنین جامعه ای مستلزم شکستن سنت های باطل عصر جاهلی و ارائه سنت های جدید الهی بود. براین اساس, ترنر مدعی است که ((در پژوهش معاصر که درباره شرایط اقتصادی و فرهنگی قرن ششم میلادی مکه انجام شده است, شواهدی وجود دارند که مکه از نظر جامعه شناختی برای ظهور شخصیتی کاریزمایی و برای بیان اساسی تر درباره معنویت و مذهب, در مقایسه با آنچه که یا به وسیله انسانیت قبیله ای و یا به

وسیله حنفا ارائه می شد, آماده تر بود)). به هر حال, رسالت پیامبر اسلام سرآغاز نهضتی اصلاح گرانه و به دست مصلحی مبعوث و حامل وحی الهی بود که سنت های پیشین را کنار زد و سنت های نو را بنا نهاد. چنین جایگاهی پیامبر را در منزلت رهبری کاریزما قرار می داد که می توانست بر اساس آن, سنت ها را جا به جا کند این بار جایگزین ساختن سنت های الهی به جای سنت های جاهلی - قبیلگی. تعبیرهای مختلفی از خصلت کاریزماتیک پیامبر در زبان عربی پیشنهاد شده است. مکدونالد واژه عربی ((کرامت)) را مترادف اسلامی کاریزماتیک دانسته است. برخی نیز به واژه ((ولایت)) و دباشی واژه ((رسالت)) را پیشنهاد کرده است. به هر حال, مسإله مهم این است که اقتدار کاریزماتیک پیامبر چگونه اقتدار سنتی عرب را به چالش کشید. ابتدا باید توجه داشت که ویژگی های اقتدار کاریزماتیک پیامبر(ص) بر ابعاد زیر مبتنی بود: ۱. رهبری دینی جامعه اسلامی به عنوان حامل وحی الهی ۲. نفوذ معنوی و عاطفی پیامبر بر پیروان خویش ۳. فرماندهی نظامی ۴. رهبری تشکیلات سیاسی - اجتماعی جامعه اسلامی.کار ویژه های اجتماعی اقتدار کاریزماتیک پیامبر را می توان ابتدا حذف و رد ابتنای جامعه بر صرف پیوندهای خونی و نسبی دانست. پیامبر اسلام با بیان آموزه دینی ((ان إکرمکم عندالله إتقیکم)),(۸) ایمان دینی را مبنای منزلت اجتماعی و روابط اجتماعی دانست و در نتیجه تعصبات کور قبیله ای و نسبی را رد کرد. بر این اساس تفاوت های قومی - قبیله ای که در عصر جاهلی اساس تمایز و امتیاز بین اعراب بود, درهم کوبیده شد و به جای آن برادری و اخوت اسلامی بین تمامی مسلمانان ترویج شد: ((انما المومنون اخوه)).(۹)کار ویژه دیگر, نفی امتیازات اشرافی و ترویج ایده برابری انسان ها جز در ایمان و تقوا بود. در حالی که کار ویژه نخست مستقیما علیه سنت های قبیله ای بادیه نشینی جهت گرفته بود, کارویژه اخیر علیه امتیازات موهوم قبایل شهرنشین جهت دهی شده بود. بر این اساس, ایده های برابری و برادری اسلامی توإمان شاخص های اجتماعی جامعه سنتی عرب را, چه در زندگی بدوی بیابانی و چه در زندگی شهری, فرو می ریخت و به جای آنها شاخص های جدید ایمان و تقرب به خداوند را مطرح می کرد همچنین شایسته سالاری در تعیین فرماندهان نظامی چون اسامه, به جای شیخ سالاری سنتی عرب نشست.علاوه بر کارویژه های اجتماعی مهم اقتدار کاریزماتیک پیامبر, توجه به ابلاغ و تلاش برای اعمال و تثبیت شریعت الهی نیز در جامعه اسلامی به جای سنت های جاهلی ضروری است. این بعد به قوانین الهی درباره انسان و رد باورهای خرافی جاهلی مربوط می شود. از آن جا که شریعت الهی مبنای عمل فردی و اجتماعی جامعه اسلامی تلقی می شد و خود آن چنان گسترده و فراخ بود تا تمامی نیازهای فردی و اجتماعی جامعه اسلامی را تإمین کند, طبیعی بود که اقتدار سیاسی نیز کاملا متناسب و متلائم با آن باشد. به تعبیر دیگر اقتدار کاریزماتیک پیامبر(ص) از یک جهت سنت های جاهلی را از بین برد و از جهتی دیگر ارائه کننده سنت های الهی جدید بود.اما به رغم امکان و در واقع امر الهی در تداوم شریعت محمدی, اقتدار کاریزماتیک آن حضرت با رحلت ایشان به پایان رسید و در فرایند جانشینی آن حضرت مسإله ماهیت و ویژگی اقتدار دوباره مطرح گردید.فرایند عادی سازی اقتدار کاریزماتیک پیامبر و ظهور اختلافات دینی سیاسی همان طور که ماکس وبر متذکر شده است, اقتدار کاریزمایی ذاتا امری مقطعی و تحول پذیر است و در نتیجه به یکی از دو نوع اقتدار سنتی یا قانونی تبدیل می شود:سیادت کاریزمایی در شکل و حالت اصیل خود دارای سرشتی غیر معمول است. این سیادت عبارت است از مناسبات اجتماعی شدیدا شخصی که به اعتبار و اثبات خصایص کاریزمایی بستگی دارد.(۱۰) وبر خود شش بدیل مختلف برای کاریز ما مطرح کرده است. آنچه در بحث ما حایز اهمیت است و ماهیت تحولات پس از پیامبر به طور کلی و عصر حکومت علوی را به طور خاص تبیین می کند, توجه به چگونگی جانشینی آن حضرت است. بحث جانشینی آن حضرت در آغاز, مهم ترین اختلاف امت اسلامی, به تعبیر شهرستانی, پس از پیامبر بوده است. در این جا دیدگاه هایی مختلف در قالب فرقه های مختلف اسلامی تبلور می یابد اما مسإله دیگری نیز که اهمیت دارد بررسی عوامل تعیین کننده این بدیل هاست. در مورد اسلامی حداقل سه بدیل عمده برای اقتدار کاریزماتیک پیامبر مطرح شده است: اقتدار مبتنی بر نظریه سیاسی خلافت اهل تسنن اقتدار مبتنی بر نظریه امامت تشیع اقتدار جامعه اسلامی مبتنی بر نظریه خوارج. این بدیل ها هر کدام محصول

تلقی خاصـی از ماهیت اقتدار اسلامی است که به نظر می رسد در برخی موارد کاملا متإثر از پایگاه اجتماعی معتقدان آن می باشد. همچنین توجه به عوامـل تعیین کننـده دیگر نیز لازم است. به نظر می رسـد یـک عامـل مهم و قابـل توجه بازخیزی الگوهای اقتـدار سنتی عرب پیش از اسـلامی در تلفیق با برخی از الگوهای اسـلامی است. بدون تردید الگوی اقتدار سنتی عرب در دوره پیامبر(ص) از بین نرفته بود و در لایـه هـای زیرین به صورت پنهان نهفته باقی مانـده بود. شایـد بتوان نخستین و مهم ترین نمود بازگشت سـنت های پیش از اسـلامی را در سـقیفه بنی ساعده مشاهده کرد. با تجمع انصار اوس و خزرج و برخی از مهاجران در سـقیفه اولا, تجمع در سقیفه که سمبل تجمع سنتی عرب برای حل و فصل امور بود, جایگزین تجمع در مسجد شد که نماد اسلامی همفکری و شورا و حـل و فصـل امور اجتمـاعی چون جهـاد و... بود ثانیـا, در انتخـاب خلیفه به برتریهـای قومی قبیله ای خود اسـتناد کردنـد که معیار و شـاخص عصـر جاهلی بود, به جای اسـتناد به ایمان و تقوا. دیگر نمودهای بازگشت الگوهای سـنتی عرب عبارتنـد از: تـداوم ادعای برتری قریش بر دیگران, تـداوم دشـمنی هـای قبیله ای, ادعای برتری عرب بر عجم, انتخاب خلیفه دوم توسط خلیفه اول یا برگزاری شورا در خلیفه سوم. عادی سازی اقتـدار کاریزماتیک در معنای خاص خود, در جامعه سـنی و اکثریت مسـلمانان مصداق پیدا کرد. ریشه چنین گرایشـی را برخی در نهـاد تجـارت مکی جست وجو کرده انـد. طبق این دیـدگاه ((ضـرورت های اقتصادی تشـکیلات مسـلمانان را به ویژه کسانی را که با تجار مکه در ارتباط بودند, بر آن داشت تا نظام اجتماعی - سیاسی با ثبات و عادیتری همساز با فعالیت های تجاری در پیش گیرند)).(۱۱) بر این اساس, اقتدار متمرکز پیامبر به شماری از اجزای مختلف تقسیم شد که هر طبقه ای یکی از این حوزه هـا را به خود اختصاص می داد. بارزترین نمود آنها اختصاص اقتـدار سیاسـی به خلیفه, اقتـدار قضایی به قضات و مسوولیت های دینی به علما بود. در قرائت سـنی از اقتدار اسـلامی, اقتدار کاریزماتیک پیامبر با تلفیقی از عناصر سنتی اقتدار جاهلی خود در صدد عادی شدن و به تعبیر دیگر سنتی شدن است. در چنین نمودی, کاریزما خود به سنت منحل می گردد که وبر نیز پیش بینی کرده بود. محمل چنین انتقالی را می بایـد فراینـد شهرنشـینی و تجارت مکه دانست که در جست وجوی زنـدگی عادی و آرام برای پیگیری مجـدد فعالیت خویش بود. در این جا بود که زمینه بازگشت الگوهای سـنتی اقتـدار عرب به تدریـج فراهم می گردید. ویژگی دیگر اقتـدار سـنتی عرب که برخی بـدان اشاره کرده انـد, یعنی ویژگی پسـینی بودن نظریه خلافت یا به تعبیر دیگر تقدم امر واقع بر نظریه (۱۲), بـدون شـک بی ارتبـاط بـا چنین فراینـدی نیست. فراینـد عـادی سازی تنها شامل نظریه خلافت نیست اما چنین فراینـدی در دیدگاه های دیگر ویژگی کاملا متفاوتی به خود گرفت. الگوی منتخب اقتدار سیاسـی در دیدگاه شـیعی را هرگز نمی توان مشـمول اصـطلاح ((عادی سازی)) وبری قرار داد. طبق الگوی اقتدار سیاسـی شـیعی, جانشین پیامبر(ص) یا امام شیعی از سوی پیامبر و به فرمان الهی انتخاب شده و مانند پیامبر از ویژگی شخصـی کاریزماتیک برخوردار است. عصـمت و اعلمیت امام دو شـرط اصلی امام هستند که او را فراتر از انتخاب مردم قرار می دهد. در این الگو, کاریزما به جای ((عادی شدن)), ((نهادینه شدن)) است. برخی با توجه به ویژگی مقطعی و به تعبیری ساختار شـکنانه اقتـدار کاریزماتیک, تلاش برای ((نهادینه شـدن کاریزما)) را در نظریه شیعی امری پارادوکسیکال گرفته و در نـتیجه سـعی کرده انـد تاریـخ پر تلاطـم و پرفراز و نشیب و نـاآرام شـیعی را محصول چنین تناقض درونی اعلام کنند.(۱۳)به نظر می رسد چنین استنتاجی بیشتر معلول عدم فهم منطق درونی نظریه امامت شیعی است تا تناقض درونی خود نظریه. از دیـدگاه شـیعی سـعادت این جهـانی و آن جهـانی انسان از طریق هـدایت تشـریعی و تحت رهبری هادی الهی تإمین می گردد, و چنین امری چه در عصر پیامبر و چه پس از او صادق است. برخی چون مونتگمری وات و دیگران سعی کرده اند تحلیـل جـامعه شـناختی ظهور شـیعه و اعتقاد به ویژگی های خارق العاده در امامان شـیعی را ناشـی از تإثیرات سـنت های ایرانی فره ایزدی ازیک سو و سـنت های پادشاهی ظل اللهی یمن از سوی دیگر معرفی کننـد.(۱۴) بر این اساس, اسـتدلال شده که رشد و نمو جریانات شـیعی در این مناطق متإثر از سـنت های پیشـین آنهاست.چنین تحلیل های جامعه شناختی صرف بر اساس تشابهات درونی پدیـده ها, این چنین تعمیمات نادرستی را نیز در بر دارد. منطق درونی اقتـدار کاریزماتیک پیامبر اسـلام خود قویترین دلیل است که

چنین دیـدگاهی منشإ الهی دارد. بر این اساس, پیش از تحلیل جامعه شـناختی, شـناسایی زمینه های نزج و گسترش چنین دیـدگاهی پس از پیامبر ابتـدائا می بایست با نگاهی کلامی الگوی اقتـدار مورد نظر پیامبر را برای پس از خویش شـناسایی کرد. از نگاه شـیعی توصـیه هـای پیـامبر در مورد امامت حضـرت علی چنین ویژگی دارنـد. مضافا این که همان طور که در مباحث فلسـفه دین به خوبی مـداقه شـده, گاهی مراد از منشإ دین, منشإ فاعلی به وجود آورنـده آن است و گاهی منشإ گرایش دینـداران به آن و گاهی نیز مراد معقولیت اعتقاد به دین می باشـد. (۱۵) بر این اسـاس, به رغم گرایش ایرانیـان یـا مردم یمن به شـیعه این امر تنها حاکی از انگیزش دینـداری آنهـاست نـه آن که شـیعه محصـول گرایش آنهـا باشـد. تـوجه به چنین نکته ای حـایز اهمیت است که مـونتگمری وات و دیگران کاملا ـ از آن غفلت کرده انـد. به هر حال, مقصود آن است که در تحولات اقتـدار پس از پیامبر, یکی از الگوهای اقتـداری مطرح شـده, تـداوم اقتـدار کاریزماتیـک پیامبر و بقای تمرکز آن در جانشـین اوست. چنین گرایشـی به رغم قلت طرفـدارانش (نظیر عمار یاسـر, مقـداد, ابوذر غفاری, سـلمان و ابن عباس) در سه دهه نخست پس از پیامبر, بعدها شـیوع بیشتری یافته و به عنوان شـیعه علی معروف گردیدنـد.واکنش دیگری که در قبـال مسإله جانشـینی اقتـدار کاریزماتیک پیامبر مطرح شـده, تحولی است که به دهه چهـارم هجری و پیـدایش گروه خوارج مربوط می شود که ارتبـاط وثیقی بـا بروز یکی از بحران های حکومت حضـرت علی, یعنی جنگ نهروان, دارد. از نگاه خوارج, اسـلام و اقتدار کاریزماتیک با پیام آسـمانی خویش ندای برادری و برابری انسان ها را سر داده و سـنت هـای قبیله ای عرب مبتنی بر روابـط خونی و سـنت های باطلی جاهلی را منسوخ ساخته بود از این رو آنها با تإکیـد بر نوعی دموکراسـی مسـاوات طلبـانه دولت ستیز, از یـک سو اقتـدار سـنی را رد کردنـد و از سوی دیگر با تعمیم اقتـدار کاریزماتیک به کل جامعه, از هر قشر و قبیله ای که باشد, اقتدار متمرکز کاریزمای شیعی را نپذیرفتند. نکته حایز اهمیت درباره خوارج, پایگاه اجتماعی آنهاست. خوارج اولیه عمـدتا ازمیان قبایل بادیه نشـین جزیره العرب بودنـد که از یک سو از سـنت های جاهلی عرب به سـتوه آمده بودنـد و در نتیجه, پیـام اسـلام را مرهمی بر دردهـای دیرین جـامعه خویش یافته بودنـد, و از سوی دیگر, تبعیض ها و اقـدامات سه خلیفه نخست, به ویژه خلیفه سوم, آنها را سـرخورده کرده بود. همچنین به جهاتی فاقـد قدرت تفکر و تمیز لازم برای تشـخیص حق از باطـل نیز بودنـد. بـدون تردیـد رویارویی همزمان آنها در برابر علی(ع) و معاویه, محصول چنین سـزاجتی بوده است.مسإله اقتـدار کاریزماتیک پیامبر(ص) و کنار زده شـدن الگوی سـنتی اقتـدار جاهلی توسط پیامبر مسإله حایز اهمیتی در تاریـخ صـدر اسـلام بوده است. آغاز شـدن فرایند ((عادی سازی اقتدار کاریزماتیک)) پس از رحلت آن حضـرت نیز بی ارتباط با ماهیت اقتدار کاریزماتیک ایشان نبوده است. هر چند از نگاه شـیعی تکلیف اقتدار اسـلامی پس از پیامبر نیز به سـبب برگزیدن شخصـی کاریزما مشخص گشته بود اما برخی نیروهای اجتماعی موجود تلاش کردنـد با آغاز فراینـد ((عادی سازی اقتدار کاریزماتیک)) با احیای برخی سـنت های جاهلی عرب, اقتدار دیگری را به منصه ظهور برسانند. چنین تلاشـی با حاکم شدن مجدد تعصبات قبیله ای و اشـرافی قریشـی همراه گردید که نتایج تلخ آن را با فعال شدن شکاف های اجتماعی موجود جامعه جزیره العرب مشاهده می کنیم.فعال شدن شکاف های اجتماعی در عصـر حکومت علوی(ع)طبق نظریه شـکاف های اجتماعی, زندگی سیاسـی هر جامعه ای به شیوه های گوناگون تحت تـإثیر شـکاف هـای اجتمـاعی خـاص آن کشور و نحوه صورت بنـدی آن شـکاف هـا قرار می گیرد. از حیث تـإثیر گـذاری نیز این شکـاف هـای اجتمـاعی به شـکاف های فعال و غیرفعال تقسـیم می شونـد. همچنین شـکاف های اجتماعی به شـکاف های تاریخی, ساختاری و تصادفی نیز تقسـیم می شوند. آنها همچنین به لحاظ موقعیت شان نسـبت به یکدیگر می توانند به شـکاف های متقاطع و متراکم و متوازی تقسـیم شوند. جامعه نیز بر حسب شکاف های اجتماعی موجود در آن می تواند به جامعه تک شکافی, دو شکافی و چند شکافی تقسیم شود.(۱۶) بدون تردید تطبیق نظریه شـکاف های اجتماعی بر عصر حکومت علی و شناسایی شکاف های فعال شده موثر در زندگی سیاسـی آن عصر, ما را برای فهم بهتر خصوصیات سیاسی – اجتماعی آن دوره یاری خواهد کرد.در یک نگاه فکری می توان شـکاف هـای موجود در آن عصـر را به طریق زیر تقسـیم بنـدی کرد:۱. شـکاف قریشـی – غیرقریشی: هر چند چنین

شکافی در سقیفه به صورت جدی مطرح گردید اما با استناد ابوبکر به حدیث ((الائمه من قریش)), این امر تا چند قرن مسکوت و غیر فعال باقی ماند. شکاف بالقوه بین انصار و مهاجران نیز تابعی از همین شکاف بود و در نتیجه غیرفعال باقی ماند.۲. شکاف میان هاشمیان – امویان: هر چند ریشه های چنین شکافی به گذشته دور و نیاکان پیامبر اسلام بر می گشت و حتی برخی جنگ های عصر پیامبر نیز بر این شکاف بار شد اما چنین شکافی با روی کار آمدن عثمان از بنی امیه و به کار گمارده شدن بنی امیه فعال گردید. تاثیر عینی آن جنگ صفین می تواند باشد.۳. شکاف میان اشراف شهرنشین – بادیه نشینان: تفکیک جامعه جزیره العرب به قبایل شهرنشین و بادیه نشین سال ها قبل صورت گرفته بود. گسترش فتوحات اسلامی نیز در عصر پس از پیامبر, می توانست به نحوی این شکاف را تشدید کند. در دوره پیامبر اسلام با ترویج برادری و برابری چنین شکافی عملا غیرفعال شده بود. در دوره خلفای اول و دوم نیز چنین شکافی غیرفعال باقی ماند مضافا این که فتوحات اسلامی اذهان مردم را به خود مشغول کرده بود و زمینه فعال شدن برای آن مهیا نبود. در عصر خلافت عثمان با تبعیض های خویشاوندی او عمده اعتراضات از بلاد عراق و قبایل موجود در آن علیه او شکل گرفت و در نتیجه زمینه فعال شدن آن تا حدودی فراهم گردید.در نهایت نمود بارز و عینی آن را می توان در جنگ نهروان و اعتراض مردمان زاهد ولی ساده متعلق به قبایل بادیه نشین, به ویژه قبیله تمیم, مشاهده کرد. در این نبرد که بر سر فهم قرآن و سنت اسلامی شکل گرفت, بادیه نشینان عرب که پایگاه اجتماعی عمده خوارج بود, در جست و جوی برابری و برادری کامل, حکمیت را رد و بر حضرت علی شوریدند.۴. شکاف میان مومنان راستین – منافقین فرصت طلب: شکاف میان مومنان و منافقان را در عصر پیامبر نیز مشاهده می کنیم. آیات بسیاری در قرآن, به ویژه سوره منافقین, به معرفی چهره منافقان می پردازد اما فراهم شدن ثروت و قدرت پس از پیامبر, زمینه رقابت و بلند پروازی برخی افراد را برانگیخت: برخی منافقان پیشین بودند و برخی با طمع به مال دنیوی و قدرت و یا حفظ اموال غیر مشروع خویش از راه راست منحرف و رویاروی حضرت علی قرار گرفتند. جنگ جمل را تا حدودی می توان نتیجه فعال شدن این شکاف دانست. رویارویی افرادی چون طلحه و زبیر و کمک مالی یعلی بن منیه ساز و برگ جنگ را با علی(ع) فراهم کرد. چنان که شیخ مفید در کتاب الجمل اشاره کرده است,(۱۷) وجه جامع آنها را می توان خروج از ایمان واقعی دانست.۵. شکاف میان سنت های اسلامی ـ سنت های عصر جاهلی: چنین شکافی محصول باز خیزی و احیای مجدد برخی سنت های جاهلی غیر اسلامی پس از عصر پیامبر اسلام می باشد. چنین شکافی با برخی از شکاف های فوق تطابق می یابد. بروز چنین شکافی را می توان طبق نظریه دباشی درباره تعارض الگوی اقتدار کاریزماتیک پیامبر با الگوی دوباره احیا شده اقتدار سنتی عرب جاهلی توضیح داد. در مجموع چنین شکافی را می توان موکد شکاف های فوق نیز دانست.الگوی ترکیبی شکاف های اجتماعی این عصرمهم ترین شکاف های اجتماعی فعال عصر حضرت علی را می توان چهار شکاف اجتماعی اخیر دانست. به نظر می رسد در هر کدام از تحولات و وقایع سیاسی مهم حکومت حضرت علی, یک یا دو شکاف فوق عامل اصلی بوده است. با توجه به سه واقعه مهم حکومت آن حضرت: جنگ جمل, جنگ صفین و جنگ نهروان, نحوه ترکیب این شکاف ها را بررسی می کنیم.۱. جنگ جمل این جنگ محصول رویارویی میان پایبندی به سنت های اصیل اسلامی و سنت های جاهلی احیا شده از یک سو و رویارویی میان مومنان راستین با منافقان و فرصت طلبان از سوی دیگر بود. خواسته های ناصحیح طلحه و زبیر از بیت المال مسلمانان, ترس افرادی که می ترسیدند حضرت علی اموال ناحق ایشان را باز پس بگیرند, عقده های دیرینه سوار جمل و دیگران همگی نمودهای نفاق و زیاده خواهی هستند و تاکید علی بر حق صرفا بر کتاب و سنت پیامبر اکرم و پرهیز از سیره شیخین همگی مظهر ایمان اصیل و سنت ناب اسلامی است. الگوی شکاف اجتماعی فوق رامی توان به صورت زیر ترسیم کرد:در واقعه جمل دو شکاف فعال ایمان اصیل – نفاق و فرصت طلبی و نیز شکاف سنت اسلامی – جاهلی به صورت متراکم کنار هم قرار گرفتند و شکاف هاشمی – اموی هنوز فعال به نظر نمی رسد, هر چند نیمه فعال می تواند تلقی شود.۲. جنگ صفیندر جنگ صفین مهم ترین رویارویی میان امویان و هاشمیان و نیز تقابل ایمان اصیل بانفاق و فرصت طلبی

بود و شکاف شهرنشینی – بادیه نشینی هنوز غیرفعال بود. این جا نیز دو شکاف فوق به صورت متراکم یکدیگر را تقویت و زمینه تعارض را فراهم میآوردند. در این واقعه, شکاف سنت اسلامی – سنت جاهلی نیز فعال بود.نتیجه آن که جامعه بر اساس شکاف های فوق کاملا- رویاروی هم قرار گرفته بود.۳. جنگ نهرواندر این جا حادثه جنگ عمدتا بر شکاف بادیه نشینی – شهرنشینی استوار شده و تعارض سنت اسلامی – جاهلی فعال و تعیین کننده نبود, زیرا فرض آن است که خوارج خود از سنت جاهلی کاملا ناراضی هستند. شاید بتوان الگوی این جنگ را به صورت الگوی تک شکافی فعال زیر نشان داد:البته باید توجه داشت که در ترسیم چنین الگویی به ورود برخی بادیه نشینان مومن و آگاه نیز اذعان کرد اما الگو سازی بر اساس مدل اکثریت صورت گرفته است.نتیجه گیرینوشتار حاضر صرفا در صدد ارائه پیشنهاد الگویی نظری برای تحلیل جامعه شناختی مشکلات حکومت حضرت علی(ع) بود. چنین الگویی از یک سو مبتنی بر نظریه اقتدار کاریزماتیک و فرایند عادی سازی آن, از ماکس وبر, می باشد و از سوی دیگر در صدد است تا متوجه سازد که برای تعیین بدیل های مختلف کاریزماتیک از یک سو و تحلیل پدیده های سیاسی این عصر از سوی دیگر, توجه به نظریه شکاف های اجتماعی و تاثیر آنها بر زندگی سیاسی ضروری است. در مورد شناسایی و تطبیق شکاف های فوق بر حکومت حضرت علی, ممکن است اصلاحاتی لازم باشد و مدل های فوق صرفا به عنوان پیشنهاد اولیه مطرح می گردد.پی نوشت ها* . حجه الاسلام والمسلمین غلامرضا بهروزلک, دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس. ۱۲. Hamid .Dabashi, Authority in Islam (New Brunswick, Transaction Pubishers, ۱۹۸۰). ر.ک: ویلیام مونتگمری وات, فلسفه و کلام اسلامی, ترجمه ابوالفضل عزتی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی, ۱۳۷۰) ص ۱۹ – ۵۴ برایاترنر, ماکس وبر و اسلام, ترجمه سعید وصالی (تهران: نشر مرکز, ۱۳۷۹) ص ۳۷ – ۶۷.۳. ماکس وبر, اقتصاد و جامعه, ترجمه عباس منوچهری و دیگران (تهران: انتشارات مولی, ۱۳۷۴) ص ۴۰۲ – ۴۵۰.:Sayer, Method in Social Science: Arealistic Approach (London: Routledge, . See: A .۴ .(۱۹۹۶History of the Arabs (New york: St.Martin's Press, ۱۹۷۰) P.۸ Cited From: P.Hitti, .H.Dabashi, op.eit,P.۱۸. ۵۶ در مورد قصی بن کلاب و اقدامات او ر.ک: احمد بن ابی یعقوب, تاریخ یعقوبی, ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی, چاپ سوم, ۱۳۶۲) ج۱, ص ۳۰۴ – ۳۱۱.۷. برایان ترنر, پیشین, ص ۴۸.۸. حجرات (۴۹) آیه ۱۳.۹. همان, آیه ۱۰.۱۰. ماکس وبر, پیشین, ص ۱۱۱۲.۴۰۲. H.Dabashi, op.cit, P.۸۴. حاتم قادری, تحول مبانی مشروعیت خلافت (تهران: انتشارات بنیان, ۱۳۷۵).۱۳۱۴. H.Dabashi, op.cit, P.۱۲۰. ویلیام مونتگمری وات, پیشین, ص ۴۱.۱۵. ر.ک: ابوالقاسم فنایی, درآمدی بر کلام جدید و فلسفه دین (قم: نشر معارف, ۱۳۷۷) ص ۸۵ – ۱۰۰.۱۶. حسین بشیریه, جامعه شناسی سیاسی (تهران: نشر نی, ۱۳۷۴) ص ۹۵ – ۹۹. ۱۷. شیخ مفید, الجمل (قم: مکتبه الداوری, بی تا) ص ۱۲۱.

*http://www.psas.ir

پیش بینی و پیشگویی در علوم اجتماعی

کارل پوپر/ ترجمه:عزت الله فولادوند

۱–عنوان سخنرانی من «پیش بینی و پیشگویی در علوم اجتماعی» است. قصد من انتقاد از آموزه ای است که می گوید وظیفه علوم اجتماعی طرح پیشگویی های تاریخی است، و پیشگویی های تاریخی لازمند اگر بخواهیم در سیاست به طریق عقلانی پیش برویم. من این آموزه را «تاریخگرایی»۱ خواهم نامید. تاریخگرایی را من بازمانده یکی از خرافات کهن می دانم، هر چند مومنان به آن معمولاً‌ـ اعتقاد راسخ دارند که تاریخگرایی نظریه ای بسیار نوین و پیشرو و انقلابی و علمی است. اصول اعتقادی تاریخگرایی – عبارت از اینکه وظیفه علوم اجتماعی طرح پیشگویی های تاریخی است، و این پیشگویی های تاریخی در هر نظریه عقلانی لازمند –

امروزه موضوع روزنـد زیرا بخشـی از فلسـفه ای را تشـکیل می دهنـد که علاقه دارد نام خود را «سوسـیالیسم علمی» یا «مارکسیسم» بگـذارد. از این رو، تحلیـل من از نقش پیش بینی و پیشگویی ممکن است انتقـاد از روش تـاریخی مارکسیسم توصیف شود، حال آنکه بواقع به آن گونه تاریخگرایی که ویژگی مارکسیسم است محدود نمی شود و هدف آن عموماً انتقاد از تاریخگرایی است. با اینهمه، تصـمیم دارم به نحوی صحبت کنم که گویی مارکسیسم عمده هدف یا یگانه هدف حمله من است زیرا می خواهم از این اتهام بپرهیزم که پنهانی به مارکسیسم زیر عنوان «تاریخگرایی» حمله می کنم. به هر حال خوشوقت خواهم بود اگر به خاطر بسپارید که هر گاه از مارکسیسم نام می برم، منظورم چند فلسفه تاریخ دیگر نیز هست زیرا می خواهم از روش تاریخی معینی انتقاد کنم که بسیاری از فیلسوفان قدیم و جدید آن را معتبر دانسته اند ولی آرایشان در سیاست با آرای مارکس تفاوت وسیع داشته است.در مقام انتقاد از مارکسیسم، خواهم کوشید از کاری که برعهده گرفته ام تعبیری لیبرالی داشته باشم. به خود این آزادی را خواهم داد که از مارکسیسم نه تنها انتقاد، بلکه از بعضـی از مـدعیاتش دفاع کنم؛ و دست خود را باز خواهم گذارد که آموزه هایش را بشدت ساده کنم.یکی از نکاتی که در آن با مارکسیست ها احساس همدلی می کنم، پافشاری آنان بر این است که مشکلات روزگار ما عاجلند و فیلسوفان باید با این مسائل روبرو شوند، و ما نباید صـرفاً به تفسیر و تاویل جهان قانع شویم، بلکه باید به تغییر آن کمک کنیم. من بـا این نگرش بسیار احسـاس همـدلی می کنم، و اینکه این مجمع «انسان و جامعه» را موضوع کار خویش قرار داده است، نشان می دهـد که نیـاز به بحث درباره این مشـکلات وسیعاً مورد تصـدیق است. خطر مرگباری که بشـر با آن دست به گریبان شـده – و بی گمان بزرگترین خطر در سراسـر تاریخ اوست – نباید از سوی فیلسوفان نادیده گرفته شود. ولی فیلسوفان ـ نه فقط در مقام آدمیان یا شهروندان، بلکه به صـفت فیلسوف – چه کمکی از دستشان ساخته است؟ بعضی از مارکسیست ها اصرار دارند که مشکلات عاجل تر از آننـد که بیش از این بتوان به تامـل و مشاهـده نشسـت، و بایـد بی درنـگ موضع گرفت. ولی مـا اگر به عنوان فیلسوف اساساً کاری از دسـتمان برآیـد، هر قـدر هم وقت تنگ باشـد باید از اینکه شـتابزده نتایج حاضـر و آماده را بپذیریم سـر باز زنیم. به عنوان فیلسوف بهترین کار این است مشـکلاتی را که با آنها مواجهیم و چاره هایی را که گروه های مختلف پیشـنهاد می کنند مورد انتقاد عقلانی قرار دهیم. به طور مشـخص تر، معتقـدم بهترین کاری که به عنوان فیلسوف بتوانم انجام دهم، روبرو شدن با مشـکلات با در دست داشـتن سـلاح های یک ناقـد روش هاست. قصـد من پرداختن به این کار است.۲- به عنوان مقـدمه، بایـد بگـویم که چرا این موضوع خاص را برگزیده ام. من پیرو مذهب عقلی یا خردگرایم، و مقصودم از این سخن این است که به بحث و مذاکره و استدلال اعتقاد دارم. همچنین معتقـدم کاربرد علم در مورد مشـکلات برخاسـته از حوزه اجتماعی نه تنها ممکن، بلکه مطلوب است. اما چون به علوم اجتماعی اعتقاد دارم، از علوم اجتماعی کاذب بیمناکم.بسیاری از همگنان خردگرای من مارکسیست اند؛ مثلاً در انگلستان عـده زیادی از فیزیکدانان و زیست شـناسان عالی مقام بر پیروی خود از آموزه مارکسیستی تاکید دارند. آنچه ایشان را به آن جلب می کند این است که مارکسیسم ادعا دارد ۱– علم است، ۲– پیشرو است،۳– روش پیش بینی را اتخـاذ می کنـد که علوم طبیعی به آن عمل می کنند. البته همه چیز به آن ادعای سوم بسـتگی دارد. بنابراین من خواهم کوشـید نشان دهم که این ادعا ناموجه است، و آن قسم پیشگویی هـایی که مارکسیسم مطرح می کنـد از حیث خصـلت منطقی بیشترماننـد پیشگویی ها یا نبوت های عهـد عتیق غتوراتف است تا شبیه فیزیک مدرن.۳– در آغاز، روش تاریخی علم ادعایی مارکسیسم را باختصار بیان و آن را نقد می کنم. البته اجتناب ناپذیر است که باید مطالب را ساده کنم اما این ساده سازی به هدف برجسته کردن نکته های مهم و تعیین کننده است.ایده های محوری روش تاریخگرایانه و بویژه مارکسیسم به نظر می رسد چنین باشـند؛الف– واقعیت این است که خورشیدگرفتگی ها را می توانیم با دقت بسیار و مدت های دراز پیش از وقوع، پیشگویی کنیم. پس چرا نتوانیم انقلاب ها را پیش بینی کنیم؟ اگر یکی از دانشمندان علوم اجتماعی در ۱۷۸۰ حتی از نیمی از معلومات اخترشـناسان قدیم بابل بهره مند بود، می توانست انقلاب کبیر فرانسـه غدر ۱۷۸۹ف را پیش بینی کند.این ایده بنیادی که پیش بینی انقلاب ها نیز همانند پیش بینی خورشیدگرفتگی ها امکان پذیر است،

به تصور زیر از وظیفه علوم اجتماعی نشأت می دهد.ب- وظیفه علوم اجتماعی در اساس با وظیفه علوم طبیعی یکی است، یعنی پیش بینی و خصوصاً پیش بینی های تاریخی یا به عبارت دیگر، پیش بینی رشد و تکامل اجتماعی و سیاسی بشر.ج- وقتی پیش بینی در دست باشد، وظیفه سیاست را نیز می توان معین کرد، یعنی تخفیف «درد زایمان» (به اصطلاح مارکس) که با تحولات سیاسی قریب الوقوع پیش بینی شده بستگی اجتناب ناپذیر دارد.من نام این تصورات ساده - بویژه نام این تصور را که وظیفه علوم اجتماعی اقدام به پیش بینی های تاریخی از قبیل پیش بینی انقلاب های اجتماعی است - آموزه تاریخگرایانه علوم اجتماعی می گذارم؛ و این ایده را که وظیفه سیاست تخفیف درد زایمان تحولات سیاسی قریب الوقوع است، آموزه تاریخگرایانه سیاست می خوانم. این هر دو آموزه را می توان بخش هایی از طرح فلسفی وسیع تری دانست که ممکن است نام آن را تاریخگرایی گذاشت ـ یعنی این نظر که سرگذشت بشر دارای طرح خاصی است، و اگر بتوانیم از آن پرده برداریم، کلید آینده را به دست آورده ایم.۴- من خطوط پیرامونی دو آموزه تاریخگرایانه درباره وظیفه علوم اجتماعی و سیاست را اجمالاً ترسیم کرده ام و آنها را مارکسیستی خوانده ام. ولی این آموزه ها به مارکسیسم اختصاص ندارند. بعکس از جمله کهن ترین آموزه های جهان به شمار می روند. حتی در زمان مارکس، نه تنها او که از این جهت وارث هگل بود، بلکه جان استوارت میل که این فکر را از غاگوستف کنت به ارث برده بود، هر دو دقیقاً به صورتی که توصیف شد پیرو آن دو آموزه بودند. در روزگار باستان، افلاطون، و پیش از او هراکلیتوس و هسیودوس، قائل به آنها بودند. به نظر می رسد این آموزه ها ریشه شرقی دارند. تصور یهود درباره قوم برگزیده - به معنای اینکه تاریخ طرحی دارد که طراح آن یهوه است -تصوری نوعاً تاریخگرایانه است. این تصورات بیانگر یکی از کهن ترین رویاهای بشرند؛ رویای پیشگویی و این اندیشه که بدانیم آینده برای ما چه در چنته دارد، و با سازگار ساختن مشی خود با آن، از این دانستن سود ببریم.واقعیتی که این اندیشه دیرینه را پابرجا نگاه می داشت، توفیق پیشگویی خورشیدگرفتگی ها و حرکات سیارات بود. بستگی نزدیک آموزه تاریخگرایی با دانش اخترشناسی بوضوح در علم احکام نجوم۲ نمایان است.البته نکات تاریخی مذکور به این مساله ربطی ندارند که آیا آموزه تاریخگرایانه وظیفه علوم اجتماعی قابل دفاع است یا نه. این مساله به روش شناسی علوم اجتماعی تعلق می گیرد.۵-آموزه تاریخگرایانه ای که می گوید وظیفه علوم اجتماعی پیش بینی تحولات تاریخی است، به اعتقاد من، قابل دفاع نیست.تصدیق می کنم که همه علوم نظری، علوم پیش بینی کننده اند. و باز تصدیق دارم که علوم اجتماعی، علوم نظری اند. ولی آیا آنگونه که تاریخگرایان معتقدند، این تصدیقات مستلزم آن می شود که وظیفه علوم اجتماعی پیشگویی تاریخی است؟ ظاهراً چنین به نظر می رسد، ولی این صورت ظاهر رخت برمی بندد وقتی فرق روشن بگذاریم میان آنچه من آن را «پیش بینی علمی»۳ می خوانم و «پیشگویی های تاریخی بلاشرط»۴. تاریخگرایی از گذاشتن این فرق قاصر است.پیش بینی های عادی در علوم، مشروطند، بدین معنا که می گویند بعضی تغییرات (مثلاً ـ دمای آب در کتری) همراه خواهند بود با تغییرات دیگر (مثلاً جوشیدن آب). به عنوان مثالی ساده در زمینه علوم اجتماعی، همان طور که فیزیکدان به ما می گوید در بعضی شرایط فیزیکی دیگ بخار خواهد ترکید، اقتصاددان نیز می تواند به ما بگوید در برخی شرایط اجتماعی - مانند کمبود کالاها، کنترل قیمت ها و مثلاً ـ نبود نظام تنبیهی - بازار سیاه به وجود خواهد آمد.پیش بینی های علمی بلاشرط را گاهی می توان از پیش بینی های علمی مشروط به اضافه بعضی گزاره های تاریخی به دست آورد که می گویند شرط های مورد بحث برآورده می شوند. (بر پایه این مقدمات می توانیم به وسیله modus ponens غقیاس استثناییف به پیش بینی بلاشرط برسیم.) اگر طبیبی تشخیص مخملک داده باشد، ممکن است به کمک پیش بینی های مشروط علم پزشکی، اقدام به این پیش بینی بلاشرط کند که بیمار او مبتلا به نوعی کهیر خواهد شد. ولی البته امکان دارد که کسی بدون هیچ یک از این قبیل توجیهات در یکی از علوم نظری یا به عبارت دیگر، پیش بینی های علمی مشروط، پیشگویی های بلاشرط کند، مثلاً ـ بر پایه خوابی که دیده است، و اتفاقاً پیشگویی هایش درست از آب درآید. مدعاهای من دوتاست. نخست، واقعیت این است که تاریخگرا پیشگویی های تاریخی خویش را از پیش بینی

های علمی مشروط به دست نمی آورد. دوم (که مدعای نخست از آن لازم می آید) او ممکن نیست به چنین کاری موفق شود زیرا پیشگویی های درازمدت را از پیش بینی های علمی مشروط فقط به شرط صدق آنها در مورد نظام های کاملاً مجزا و ساکن و تکرارشونده می توان به دست آورد. اینگونه نظام ها در طبیعت بسیار نادرند، و جامعه مدرن یقیناً یکی از آنها نیست.اجازه دهید این نکته را کمی بیشتر بسط دهم. پیشگویی خورشیدگرفتگی ها، و در واقع همه پیشگویی های مبتنی بر نظم فصول (که شاید کهن ترین قانون طبیعت باشد که آدمی به فهم آن کامیاب شده)، تنها به این دلیل امکان می پذیرد که منظومه شمسی ما نظامی ساکن و تکرارشونده است، و چنین است به علت این امر تصادفی که به وسیله پهنه های عظیم فضاهای تهی، از سایر منظومه های مکانیکی مجزا شده و بنابراین، نسبتاً از تاثیرات خارجی آزاد است. برخلاف عقیده عمومی، تحلیل این گونه نظام های تکرارشونده نوعاً کار علوم طبیعی نیست. نظام های تکرارشونده مواردی ویژه اند که پیش بینی علمی در آنها بخصوص چشمگیر است - ولی همین و بس. گذشته از این مورد بسیار استثنایی، یعنی منظومه شمسی، نظام های تکرارشونده یا تناوبی خصوصاً در حوزه زیست شناسی به ما شناخته اند. چرخه حیات موجودات انداموار غارگانیسم هاف بخشی از زنجیره رویدادهای زیستی است. این زنجیره یا نیمه ساکن است یا بسیار آهسته تغییر می کند. پیش بینی های علمی درباره چرخه حیات موجودات انداموار تا جایی امکان می پذیرد که به تغییرات آهسته تکاملی کلیت ببخشیم، یعنی تا جایی که نظام زیستی مورد بحث را ساکن تلقی کنیم. بنابراین مثال هایی از این قبیل را نمی توانیم مبنایی قرار دهیم برای این ادعا که روش پیشگویی درازمدت را می توان در مورد تاریخ بشر به کار بست. جامعه پیوسته در تغییر و تحول است، و تحول آن عمدتاً تکرارشونده نیست. درست است که تا جایی که تحول آن تکرارشونده باشد، می توان بعضی پیشگویی ها کرد. فی المثل، در شیوه ظهور ادیان و مذاهب نوین یا جباریت های جدید، بدون شک گونه ای تکرار وجود دارد؛ و تاریخ پژوهان ممکن است ببینند که می توانند به وسیله مقایسه آنها با موارد پیشین - یعنی با بررسی شرایط ظهور آنها - تا حدی چنین تحولاتی را پیش بینی کنند. ولی این نحوه کاربرد روش پیش بینی مشروط چندان کمکی به ما نمی کند زیرا چشمگیرترین جنبه های تحولات تاریخی غیرتکراری اند. شرایط تغییر می کنند، و وضعیت هایی (مثلاً در نتیجه اکتشافات تازه علمی) به ظهور می رسند بسیار متفاوت با هر چیزی که هرگز در گذشته روی داده بود. از این رو توان ما برای پیشگویی خورشیدگرفتگی ها هیچ دلیل معتبری نیست که بتوانیم انقلاب ها را نیز پیش بینی کنیم.این ملاحظات نه تنها در مورد تکامل آدمی، بلکه عموماً در مورد تکامل حیات نیز صدق می کند. هیچ قانونی برای تکامل نیست، فقط این واقعیت وجود دارد که گیاهان و جانوران تغییر می کنند یا به عبارت دقیق تر، تغییر کرده اند. تصور قانونی که جهت و خصلت تکامل را تعیین کند هم نوعاً یکی از اشتباهات قرن نوزدهم است.۶-برخی از پژوهندگان امروزی چون پی برده اند که علوم اجتماعی از پیشگویی تحولات تاریخی آینده ناتوانند، از عقل ناامید شده اند و از طرد آن غو تکیه بر شهود و ایمان و غریزه و احساسف در سیاست دفاع می کنند؛ و چون قدرت پیش بینی را با فایده عملی یکی می پندارند، علوم اجتماعی را بی فایده می دانند. یکی از این طردکنندگان امروزی عقل که می خواهد امکان پیش بینی تحولات تاریخی را تحلیل کند، چنین می نویسد؛ «همان عامل عدم یقین که مبتلا به علوم طبیعی است، در علوم اجتماعی نیز، منتها بیشتر، تاثیر می گذارد و به علت گسترش کمی، هم گریبانگیر ساختار نظری است و هم فایده عملی.»۵ولی هنوز ناامیدی از عقل لازم نیست. فقط کسانی که میان پیش بینی عادی و پیشگویی تاریخگرایانه فرق نمی گذارند - به عبارت دیگر فقط تاریخگرایان (و تاریخگرایان سرخورده) - ممکن است به اینگونه نتایج مستاصل کننده برسند. فایده عمده علوم فیزیکی پیشگویی خورشیدگرفتگی ها نیست، به همین وجه، فایده عملی علوم اجتماعی نیز به قدرت پیشگویی تحولات تاریخی یا سیاسی بستگی ندارد. فقط یک تاریخگرای سرخورده، یعنی یکی از کسانی که وظیفه علوم اجتماعی را بر طبق آموزه تاریخگرایی از بدیهیات می داند، وقتی به ناتوانی علوم اجتماعی از پیشگویی پی می برد، دل به یاس می سپرد و حتی ممکن است به جایی برسد که از عقل متنفر شود.۷- پس علوم اجتماعی چه وظیفه یی دارند و چگونه می توانند مفید واقع شوند؟برای پاسخ

گفتن به این پرسش، نخست به اختصار به ذکر دو نظریه ناپخته درباره جامعه می پردازم که باید از پیش پا برداشته شوند پیش از آنکه به فهم نقش علوم اجتماعی کامیاب شویم.اول این نظریه است که می گوید علوم اجتماعی رفتار کلیت های اجتماعی، مانند گروه ها، ملت ها، طبقات، جوامع و جز اینها را بررسی می کنند. این کلیت های اجتماعی اشیایی تجربی تصور می شوند که علوم اجتماعی آنها را بررسی می کنند به همان شیوه که زیست شناسی جانوران یا گیاهان را مورد بررسی قرار می دهد. این رای خام و ناپخته است و باید رد شود. اصحاب این نظر کاملاً از این واقعیت غافلند که این (به اصطلاح) کلیت های اجتماعی عمدتاً در نظریه های اجتماعی مردم پسند به صورت فرض مطرحند و اشیای تجربی نیستند. درست است که بعضی اشیای تجربی وجود دارند مثلاً از قبیل جمعیتی که اینجا جمع شده اند، ولی حقیقت ندارد که نام هایی همچون «طبقه متوسط» بر اینگونه گروه های تجربی دلالت می کنند. مدلول آنها قسمی شیء مثالی غایده آلف است که وجودش به مفروضات نظری بستگی دارد. پس به جای ابراز اعتقاد به وجود تجربی کلیت های اجتماعی که می توان از آن به اسم جمع گرایی ناپخته۶ یاد کرد، باید خواست پدیده های اجتماعی، از جمله کلیت ها، بر پایه افراد و اعمال و مناسباتشان تحلیل شود. اما این خواست به آسانی ممکن است رای ناصواب دوم و مهمتری به دنبال بیاورد که باید از پیش پا برداشته شود و می توان نام آن را نظریه اجتماعی توطئه۷ گذارد. بر طبق این نظر، هر چه در جامعه روی می دهد – از جمله چیزهایی که مردم دوست ندارند مانند جنگ و بیکاری و فقر و کمبود– نتیجه نقشه های مستقیم بعضی افراد یا گروه های قدرتمند است. این نظر بسیار شیوع دارد، هر چند شک ندارم که یکی از اقسام بدوی خرافات است. از تاریخگرایی قدیم تر است (که حتی می توان گفت یکی از متفرعات نظریه توطئه است) و به شکل امروزی نوعاً محصول دنیوی شدن خرافات مذهبی است. اعتقاد به ایزدان هومری که مسوول فراز و نشیب های جنگ ترویا بودند، رخت بربسته است. اما جای ایزدان هومر را که بر فراز قله المپ مقام داشتند، اکنون پیران دانشمند صهیون یا انحصارگران یا سرمایه داران یا امپریالیست ها گرفته اند. در مقابل نظریه اجتماعی توطئه البته من بر این قول نیستم که توطئه هرگز به وقوع نمی پیوندد. ولی دو چیز می گویم. نخست، توطئه ها فراوان نیستند و خصلت زندگی اجتماعی را تغییر نمی دهند. به فرض هم که توطئه ها پایان بپذیرند، باز در اساس با همان مشکلاتی روبه رو خواهیم بود که همیشه در برابر ما بوده اند. دوم می گویم توطئه ها به ندرت قرین توفیقند. نتایج به دست آمده قاعدتاً بسیار با آنچه منظور بوده تفاوت دارند. (در نظر بگیرید توطئه نازی ها را).۸- چرا نتایج محصول توطئه قاعدتاً با نتایجی که در نظر بوده بسیار تفاوت دارند؟ زیرا، با توطئه یا بی توطئه، این همان چیزی است که معمولاً در زندگی اجتماعی اتفاق می افتد. این ملاحظه فرصتی به دست می دهد برای صورت بندی وظیفه اصلی علوم اجتماعی نظری، که عبارت است از ریشه یابی انعکاس های اجتماعی غیرعمدی اعمال عمدی انسان. مثال ساده یی می زنم. اگر کسی بخواهد در فلان ناحیه فوراً خانه یی بخرد با اطمینان می توان فرض کرد که نمی خواهد قیمت خانه ها را در آن ناحیه در بازار بالا ببرد. ولی خود این واقعیت که او به عنوان خریدار پا به بازار می گذارد، گرایشی به بالا رفتن قیمت ها در بازار ایجاد خواهد کرد. نظیر این ملاحظات در مورد فروشنده نیز صادق است. یا برای اینکه از حوزه ای بسیار متفاوت مثال زده باشیم اگر کسی تصمیم بگیرد که خود را بیمه عمر کند، احتمال ندارد قصد او تشویق دیگران به سرمایه گذاری در خرید سهام شرکت های بیمه باشد. اما کار او به این امر خواهد انجامید. پس اینجا آشکارا می بینیم که همه پیامدهای اعمال ما، پیامدهای قصد شده یا عمدی نیستند؛ و بنابراین نظریه اجتماعی توطئه نمی تواند راست باشد زیرا به معنای قول به این است که تمامی رویدادها، حتی آنها که به نظر نمی رسد کسی قصد ایجادشان را داشته است، نتایج قصد شده کارهای اشخاص ذی نفع در آن نتایجند. در این زمینه همچنین باید یادآور شد که یکی از نخستین کسانی که بر اهمیت این نتایج نامقصود یا قصد نشده از نظر علوم اجتماعی تاکید داشت، خود کارل مارکس بود. او در اظهارات پخته تر خویش می گوید که همه ما در دام نظام اجتماعی گرفتار شده ایم. سرمایه دار توطئه گری اهریمن صفت نیست؛ کسی است که اوضاع و احوال او را به زور مجبور می سازد آنگونه عمل کند که می کند، و مسوولیت وی درباره وضعیت موجود بیش از پرولتر نیست.این

نظر مارکس- شاید به دلایل تبلیغاتی یا شاید به این دلیل که نزد مردم مفهوم نمی شد- اکنون رها شده و نظریه مارکسیستی عامیانه ای دایر بر وجود توطئه عمدتاً جای آن را گرفته است. این امر به منزله افت یا سقوط است- سقوط از مارکس به گوبلس.۸ با اینهمه، روشن است کسانی که معتقدند می دانند چگونه در دنیا بهشت بسازند، نمی توانند از اتخاذ نظریه توطئه خودداری کنند. یگانه علت اینکه به ایجاد آن بهشت کامیاب نشده اند، نیات خباثت آمیز شیطانی است که در وجود جهنم نفع مسلم دارد.۹-این نظر که وظیفه علوم نظری کشف پیامدهای قصد نشده اعمال ما است، علوم مزبور را به علوم طبیعی آزمایشی بسیار نزدیک می کند. این تشبیه را نمی توان در اینجا بیش از این بسط داد، ولی می توان ملاحظه کرد که آن هر دو ما را به سوی صورت بندی قواعدی عملی در تکنولوژی سوق می دهند که نشان می دهند قادر به چه کارهایی نیستیم.قانون دوم ترمودینامیک را می توان در قالب این هشدار تکنولوژیک بیان کرد که «نمی توانید ماشینی بسازید که صد درصد بازده داشته باشد.» شبیه این قاعده در علوم اجتماعی از این قرار خواهد بود که «نمی توانید بدون افزایش بهره وری، درآمد واقعی جمعیت شاغل را بالا ببرید.» مثال فرضیه ای نوید بخش در این حوزه که عموماً پذیرفته نیست- یا، به عبارت دیگر، مساله ای هنوز معلق- چنین است؛ «نمی توانید بدون تورم، سیاست اشتغال کامل داشته باشید.» این مثال ها ممکن است نشان دهند علوم اجتماعی از چه جهت اهمیت عملی دارند. البته به ما امکان پیشگویی های تاریخی نمی دهند، اما احیاناً تصوری از این امر به ما می دهند که در حوزه سیاست چه می توان و چه نمی توان کرد.دیدیم که آموزه تاریخگرایی قابل دفاع نیست، ولی این نباید ما را به ترک ایمان به علم یا عقل برساند، زیرا، بعکس، باعث روشن بینی بیشتر نسبت به نقش علم در زندگی اجتماعی می شود که گرچه نقشی محدود است، اما کمک می کند که حتی پیامدهای دورتر کارهای ممکن را بهتر بفهمیم یا، به عبارت دیگر، در انتخاب اعمالمان خردمندتر باشیم.۱۰-حذف آموزه تاریخگرایی، مارکسیسم را تا جایی که ادعاهای عملی آن مطرح باشد، یکسره نابود می کند. اما هنوز مدعیات فنی تر یا سیاسی تر مارکسیسم نابود نمی شود دایر بر اینکه فقط انقلاب اجتماعی، یعنی درآوردن نظام اجتماعی به شکلی کاملاً ـ نو، قادر به ایجاد شرایط اجتماعی درخور زندگی آدمی است. من اینجا وارد بحث درباره هدف های بشردوستانه مارکسیسم نخواهم شد. بسیاری چیزها در آن هدف ها وجود دارد که می بینم برای من پذیرفتنی است. به عقیده من، آنچه به مارکس و بسیاری از پیروانش الهام می بخشید و سرچشمه الهام اغلب ماست، امید به کاهش بینوایی و خشونت و افزایش آزادی است.ولی اعتقاد راسخ دارم که این هدف ها با روش های انقلابی تحقق پذیر نیستند بلکه بعکس، روش های انقلابی فقط اوضاع را بدتر خواهند کرد، یعنی به رنج های غیرضروری خواهند افزود، به خشونت بیشتر و بیشتر منجر خواهد شد، و لزوماً آزادی را نابود خواهند کرد.این موضوع روشن تر می شود وقتی توجه کنیم که انقلاب همیشه چارچوب نهادی و سنتی جامعه را نابود می کند و همراه با آن، ناگزیر همان مجموعه ارزش هایی را به خطر می افکند که برای تحقق آنها برپا شده بود. در واقع هر مجموعه ای از ارزش ها تنها تا جایی ممکن است از معنا و اهمیت اجتماعی برخوردار شود که سنتی اجتماعی برای پشتیبانی از آنها وجود داشته باشد. این حکم در مورد هدف های انقلاب نیز مانند سایر ارزش های یکسان صادق است.ولی اگر شروع کنید به انقلابی کردن جامعه و ریشه کنی سنت های آن، نمی توانید این جریان را اگر خواستید یا هرگاه خواستید پایان دهید. در انقلاب، همه چیزها، از جمله هدف های انقلابیون خیرخواه، زیر سوال می روند. این هدف ها برخاسته از جامعه و ضرورتاً جزیی از آنند- اما جامعه ای که انقلاب آن را نابود می کند.بعضی از افراد می گویند اشکالی در این کار نمی بینند، و بالاترین آرزویشان پاک کردن کامل بوم و ایجاد یک «لوح پاک و سفید» اجتماعی و از سر گرفتن همه چیز با ترسیم یک نظام اجتماعی یکسره نوین است. ولی چنین کسانی نباید متعجب شوند اگر ببینند که با نابودی سنت، تمدن نیز همراه آن رخت برمی بندد. آنان خواهند دید که بشر به وضعی برگشته است که آدم و حوا از آن شروع کردند، یا- به بیانی کمتر متاثر از کتاب مقدس- به وضع حیوانات رجعت کرده است. آنگاه از انقلابگران پیشرو کاری به جز این ساخته نخواهد بود که جریان آهسته تکامل آدمی را باز از سر بگیرند (و شاید پس از چند هزار سال دوباره به دوره سرمایه

داری دیگری برسند، و سپس به انقلاب همه گیر دیگری، و در پی آن، باز رجعت به حیوانات و همین طور الی آخر تا ابد). به عبارت دیگر، هیچ دلیلی در دنیا نیست که جامعه ای که مجموعه ارزش های سنتی آن نابود شده است، به خودی خود جامعه ای بهتر شود- مگر به معجزات سیاسی۹ معتقد باشید، یا امید ببندید که به محض دفع توطئه سرمایه داران شیطان صفت، جامعه طبیعتاً خوب و زیبا خواهد شد.البته مارکسیست ها به چنین چیزی اذعان نخواهند کرد. اما نظر مارکسیستی- یعنی عقیده به اینکه انقلاب اجتماعی به پیدایش جهان بهتری خواهد انجامید- فقط با پذیرفتن فرض های تاریخگرایانه مارکسیسم قابل درک است. اگر بر پایه پیشگویی تاریخی معتقد باشید که نتیجه انقلاب اجتماعی جبراً چه خواهد بود و اگر علم داشته باشید که آن نتیجه جامع هر چیزی است که به آن امید بسته اید، در آن صورت- ولی فقط در آن صورت- می توانید انقلاب را با همه رنج ها و محنت های بی حساب آن وسیله یی برای رسیدن به هدف خوشبختی های بی حساب بدانید. اما همین که آموزه تاریخگرایی را حذف کنید، نظریه انقلاب یکسره غیرقابل دفاع خواهد شد.این عقیده که وظیفه انقلاب رهانیدن ما از شر توطئه سرمایه داری و پایان دادن به مخالفت با اصلاحات اجتماعی است، هر قدر هم طرفداران پرشمار داشته باشد و حتی اگر عجالتاً فرض را بر وجود چنین توطئه یی بگذاریم، غیرقابل دفاع است. انقلاب اربابان جدیدی را جانشین اربابان قدیم خواهد کرد و کیست که تضمین کند نوآمدگان بهتر از پیشینیان خواهند بود؟ در نظریه انقلاب مهم ترین جنبه حیات اجتماعی نادیده گرفته می شود، بدین معنا که آنچه به آن نیازمندیم، بیش از آنکه انسان های خوب باشد، نهادهای خوب است. قدرت ممکن است حتی بهترین انسان ها را فاسد کند؛ اما نهادهایی که امکان دهند مردم تحت حکومت تا حدی بر حاکمان کنترل موثر داشته باشند، حاکمان بد را مجبور به اقداماتی خواهند کرد که به عقیده مردم تحت حکومت به نفعشان است. به تعبیر دیگر ما هم می خواهیم حکمرانان خوب داشته باشیم، ولی تجربه تاریخی نشان می دهد که محتمل نیست به چنین آرزویی برسیم. به این جهت است که طراحی نهادهایی که نگذارند حتی حکمرانان بد آسیب بیش از حد برسانند، دارای چنین اهمیتی است. نهادهای حکومتی بیش از دو نوع نیستند؛ آنها که برای تغییر حکومت بدون خونریزی پیش بینی لازم را می کنند، و آنها که نمی کنند. ولی اگر حکومت بدون خونریزی تغییرپذیر نباشد، در اکثر موارد به هیچ وجه قابل تغییر نیست. لازم نیست بر سر واژه ها و درباره مسائل کاذبی از قبیل معنای حقیقی یا ذاتی لفظ «دموکراسی» نزاع کنیم. می توانید هر اسمی را که دلتان خواست برگزینید و به آن دو نوع حکومت بگذارید. من شخصاً ترجیح می دهم حکومتی را که بدون خونریزی قابل تغییر است «دموکراسی» بنامم، و دیگری را «جباریت». ولی چنانکه گفتم، نزاع بر سر الفاظ نیست، بلکه مطلب به فرقی مهم میان دو نوع نهاد مربوط می شود.به مارکسیست ها آموخته اند که در چارچوب طبقات بیندیشند، نه نهادها. اما نه طبقات هرگز حکومت می کنند، نه ملت ها. حکمرانان همیشه اشخاصی معین اند. و صرف نظر از اینکه در گذشته به چه طبقه یی متعلق بوده اند، به محض اینکه به حکومت برسند، به طبقه حاکم تعلق دارند.مارکسیست ها این روزها در چارچوب نهادها نمی اندیشند؛ ایمان شان در گرو بعضی شخصیت هاست، یا شاید در گرو اینکه بعضی اشخاص روزگاری پرولتر بوده اند- که این خود حاصل اعتقاد آنان به اهمیت فائقه طبقات و وفاداری های طبقاتی است. خردگرایان، بعکس، بیشتر به تکیه بر نهادها به منظور کنترل آدمیان گرایش دارند. تفاوت عمده در همین است.۱۱-اما حکمرانان باید چه کنند؟ برخلاف اکثر تاریخگرایان، من معتقدم این سوال نه تنها به هیچ وجه بیهوده نیست، بلکه باید درباره آن بحث کنیم. در دموکراسی، حکمرانان به دلیل خطر برکناری مجبورند مطابق آنچه افکار عمومی می خواهد، عمل کنند. اما افکار عمومی چیزی است که همه کسان، بویژه فیلسوفان، می توانند آن را تحت تاثیر قرار دهند. در دموکراسی ها، اندیشه های فیلسوفان غالباً در تحولات آینده- البته با مقدار زیادی تاخیر زمانی- تاثیر گذاشته است. سیاست اجتماعی بریتانیا اکنون همان سیاست بنتم و جان استوارت میل است که میل آن را چنین خلاصه کرده است؛ «تامین اشتغال کامل با دستمزدهای بالا برای کل جمعیت زحمتکش.» ۱۰به اعتقاد من، فیلسوفان باید با توجه به تجربه پنجاه سال اخیر، همچنان به بحث درباره هدف های صحیح سیاست اجتماعی ادامه دهند. به جای محدود کردن خویش به بحث درباره

«ماهیت» اخلاق یا خیر اعلا و جز اینها، باید درباره مسائل اخلاقی و سیاسی بنیادی و دشوار محصول این واقعیت بیندیشند که؛ بدون اصل برابری در پیشگاه قانون، آزادی سیاسی امکان پذیر نیست؛ و چون آزادی مطلق از محالات است، باید ما نیز همنوا با کانت، در عوض خواستار برابری در زمینه آنگونه محدودیت های آزادی شویم که به طور اجتناب ناپذیر از زندگی اجتماعی نتیجه می شوند؛ و، از سوی دیگر، بدانیم که مطالبه برابری، به ویژه به مفهوم برابری اقتصادی، گرچه در نفس خویش بسیار مطلوب است، اما امکان دارد آزادی را تهدید کند.به همین وجه، فیلسوفان باید درباره این واقعیت بحث کنند که اصل بیشترین خوشی و خوشبختی غبرای بیشترین عدهف در آموزه فایده نگری، به آسانی می تواند بهانه به دست دیکتاتوری های مصلح دهد؛ و در خصوص این پیشنهاد۱۱ به بحث بپردازند که جای آن اصل را به این اصل کم توقع تر و واقع بینانه تر بدهیم که پیکار با بدبختی و بینوایی باید هدف پذیرفته شده سیاست اجتماعی باشد و افزایش خوشی و خوشبختی عمدتاً به ابتکار خصوصی افراد واگذار شود.* Karl Popper, Prediction and Prophecy in the Social Sciences, in Patrick Gardiner(ed.) Thearies of History (Glencoe, Illinois: The Free press, ۱۹۵۹), pp.۲۷۶-۲۸۵.این نوشته متن سخنرانی کارل پوپر در جلسه عمومی دهمین کنگره بین المللی فلسفه در ۱۹۴۸ در آمستردام است.

مصرف در نظریه اقتصادی و جامعه شناسی اقتصادی

مصرف در نظریه اقتصادی و جامعه شناسی اقتصادی

با توجه به اهمیت شناخت چگونگی مصرف از نگاه جامعه شناسی در این مجال نگاه جامعه شناسی اقتصادی مطرح می گردد. این نگاه از بعد زمانی اقتصاد امروز و دیروز را مورد مقایسه قرار می دهد.

نگاه جامعه شناسی اقتصادی امروز و دیروز به تولید و مصرف جامعه شناسی اقتصادی گذشته: مطالعه تولید و عرضه جامعه شناسی امروز: مطالعه مصرف و عرضه فرض اساسی جامعه شناسی و اقتصاد در گذشته : کمیابی در سطوح بالای تقاضا برای کالا و خدمات فزونی ظرفیت تولید بر تقاضا مصرفی : عدم موضوعیت فروض کمیابی در جامعه شناسی و اقتصاد امروز بیشتر سلیقه مصرف کننده و جذب تقاضای وی مطرح است. لذا : ظهور بازاریابی به عنوان یک رشته علوم اجتماعی کاربستی سبک های جدید زندگی ، نام های برتر ، مدها ، تخفیف و رفاه تام فروش تولید را مساله ساز کرده استسه دوره تئوریهای اقتصادی در مورد مصرف دوره اقتصاد مرکانتیلیست ها یعنی مصرف مولد دوره مارژنالیست ها یعنی مصرف فردی دوره اقتصاد اخیر یعنی مصرف کارکردیتفاوت این سه دوره در فرض و هدف با هم متفاوتند یعنی در فرض رابطه مصرف و تولید سطح تحلیل یعنی آیا در اقتصاد خرد مصرف را مطالعه می کنند یا در اقتصاد کلان آیا مصرف را بعنوان هدفی برای اهداف دیگر و بالاتر نگاه می کنند یا مصرف را برای مصرفمرکانتیلیست ها و مصرف این مکتب ثروت جهان را معین و مشخص در نظر می گرفت رقابت برای بدست آوردن آن یک نوع بازی سرجمع صفر بود سیاست های ملی و بین المللی برای رفاه بیشتر مستقیما از طریق بدست آوردن هر چه بیشتر شمش های طلا امکان پذیر است بین مصرف تولیدات داخلی که موازنه تجاری را تقویت می کرد و مصرف غیر مولد یعنی مصرف کالاهای خارجی که موازنه را منفی می کرد تفاوت قائل بودند.مارژنالیست ها و مصرف مارژنالیست ها در مقابل مرکانتیلیست ها بودند مصرف را بعنوان موتور محرکه بازارها می دیدند منحنی مارشال : قیمت های بازار در بازارهای رقابتی هنگامی که منحنی های عرضه و تقاضا همدیگر را قطع کنند بدست می آید. در طرف عرضه منحنی رفتارهای خریدارانی که بطور عقلانی وسایل معین و محدود را برای بدست آوردن حداکثر اهداف نامحدود نمایش می دهند هستند. در اینجا اهداف فردی هستند. خلاصه اینکه در این مکتب مصرف نه بعنوان وسیله ای برای رسیدن به اهداف دیگر بلکه خود هدف است . هدف فردی به تنهایی. مصرف برای تقاضا ایجاد می شود و محرک تولید کننده برای تولید کالاست.تئوری کارکردی بازار یک کالا

ویژگیهای مختلفی دارنـد که تقاضا و قیمت و مقـدار مصـرف را تعیین می کننـد. برای مثال برای خرید یک اتومبیل مصـرف کننده خصوصـیتهای راحـتی و امنیـت و اقتصـادی بـودن را در نظر دارد نـه تنهـا قیمت . مسـاله دوم بـدست آوردن فایـده منـدی بیشتر از مصـرف یک کالاست.جامعه شناسـی اقتصادی و مصـرف جـامعه شناسـی هم فرض کمیـابی منـابع را ماننـد اقتصـاد در نظر دارد اقتصاددانـان مارژنـالیست تقاضا را به مثابه متغیر مسـتقل متکی بخود که از تولیـد و کل اقتصاد ناشـی می شونـد در نظر می گیرند جامعه شـناسان آن را محصول نیروهای اجتماعی در جامعه می بینند. در نتیجه بیشتر توجه جامعه شناسی در اطراف ساخت اجتماعی و فرهنگ دور می زند. این نیروها مورد غفلت جریانهای جاری و مهم اقتصاد هسـتند جامعه شناسی این نیروها را شکل دهنده و تعیین کننـده مقـدار، حجم و محتوی و الگوهای مصـرف می دانند. جـامعه شناسـی بیشتر نظر به بررسـی انواع محصولاتی دارد که فروخته شـده و مصـرف می شونـد و نه صـرفا تنها مقدار کل دلارهای مصـرف و خرج شده. برای مثال به یک کالای مصـرفی مانند روزنامه به لحاظ ارزش قیمتی آن بر اساس رابطه مقـدار تقاضا و عرضه آن نگاه نمی کنـد بلکه این مساله را مطرح می کند که چرا مردم روزنـامه می خواننـد و چه قسـمت هایی بیشتر مصـرف کننـده دارد مثلا اخبار محلی ، طنز ، آگهی و ورزش. کـدام گروه ها و اجتماعات اغلب بیشتر می خرند.سوالات اساسی تر در جامعه شناسی مصرف چرا خدمات و کالاها تولید می شوند؟ چطور مردم آن را انتخاب می کنند؟ از چه کانال هایی آنها به دست مردم می رسـند؟ کسانی که قـدرت مالی تامین کالاها را ندارند چطور مصـرف می کننـد؟ متغیر سن و نژاد و درامـد و جنسـیت و قومیت چه تاثیری در سـبک مصـرفی و شـیوه زنـدگی دارد؟ خریداران چگونه یـک کالاـرا می شناسـند؟چرا تمـامی این سوالات در اقتصاد مورد بررسـی نیست؟ علـت روش شناسـی : فرد گرایی روش شنـاختی است که نیازمنـد جـدا کردن کنش ها از تاثیرات اجتماعی شان است و نیز محاسـبات عقلانی به مثابه تنها اساس هر کنشـی است چون این موضوعـات عمومـا خـارج از حوزه هـای مطالعه اقتصادی است ، جامعه شناسـی و علوم اجتماعی کاربستی در بازار یابی به ابعاد رفتاری و اجتماعی مصرف پرداخته اند.آدرس دنبالک: http://www.aa-saeidi.com/cgi-bin/mt/mt-tb.cgi/۴۴لینک ثابت: http://www.aa-saeidi.com/course/archives/۰۰۰۰۷۸.php

نقش سرمایه اجتماعی در توسعه

دکتر اصغر حق‌شناس – محمدرضا دلوی – مسعود شفیعیه

چکیدهسـرمایه اجتماعی (Social Capital) از مفـاهیم نوینی است که امروزه در بررسـیهای اقتصـادی و اجتمـاعی جوامع مـدرن مطرح شده است. طرح این رویکرد در بسـیاری ازمباحث توسعه اقتصادی، نشاندهنده اهمیت نقش ساختارها و روابط اجتماعی میان افراد (سـرمایه اجتماعی) بر متغیرهای توسـعه از همه ابعاد است. سـرمایه اجتماعی عمـدتاً مبتنی بر عوامل فرهنگی و اجتماعی است و شناسـایی آن به عنوان یـک نوع سـرمایه چه در سـطح مـدیریت کلاـن توسـعه کشورها و چه در سـطح مـدیریت سازمانها و بنگاهها می‌توانـد شنـاخت جدیدی را از سیسـتم‌های اقتصادی ـ اجتماعی ایجاد و مدیران را در هدایت بهتر سیسـتم‌ها یاری کند. هدف این مقـاله معرفی مفاهیم و موضوعات سـرمایه اجتماعی و نقش کاربردی آن در توسـعه و انواع آن است. این مقاله بر این موضوع اشاره دارد که وجـود سـرمایه اجتمـاعی میـان سازمانهـا، درون سازمانهـا و بین سازمانهـا می‌توانـد عملکرد مـؤثری را بر توسـعه اقتصـادی، اجتماعی و فرهنگی به همراه داشـته باشد.مقدمهبحث سـرمایه اجتماعی، قبل از سال ۱۹۱۶، در مقاله‌ای توسط هانی فان۱ از دانشگاه ویرجینیـای غربی برای نخستین بـار مطرح شـد. امـا، با وجود اهمیت آن در تحقیقات اجتماعی تا سال ۱۹۶۰ میلادی که توسط جین جـاکوب در برنـامه‌ریزی شـهری به کار برده شـد، مغفول واقع شـد در دهه ۱۹۷۰، این تئوری توسـط لوری وارد عرصه اقتصاد شـد. سرمـایه اجتمـاعی مفهومی بین رشـته‌ای است که در جامعه‌شناسـی، اقتصـاد، روانشناسـی و سـایر حوزه‌هـای اجتمـاعی کـاربرد دارد. (رنانی، ۱۳۸۵) امروزه توفیق سازمانهـا را نمی‌توان تنهـا در انبـاشت ثروت مادی و تجهیز به آخرین امکانات و فناوریها ارزیابی کرد،

زیرا سرمایه مالی، فیزیکی و انسانی بدون سرمایه اجتماعی فاقد کارآیی موثر است. به عبارت دیگر استفاده بهینه از سرمایه‌های مالی و فیزیکی و انسانی در سازمان بدون شبکه روابط متقابل بین اعضای سازمان که توأم با اعتماد، محبت و دوستی و در جهت حفظ ارزشها و هنجارهای سازمانی است، امکانپذیر نخواهد بود. اصطلاح سرمایه برای ثروت انباشته (بویژه آنچه برای تولید بیشتر است) به کار می‌رود و کلمه اجتماعی در سرمایه اجتماعی نشان می‌دهد که منابع درون شبکه‌های کسب و کار یا شبکه‌های فردی، دارایی‌های شخصی محسوب نمی‌شوند و هیچ فردی به تنهایی مالک آنها نیست. سرمایه اجتماعی روابطی است که انسان با کسانی که می‌شناسد برقرار می‌کند. یعنی اندازه، کیفیت و گوناگونی شبکه‌های کسب و کار و شبکه‌های ارتباطی شخصی که انسان در آنها نقش دارد.سرمایه اجتماعی چیست؟از سرمایه اجتماعی تعاریف مختلفی ارائه شده است. یکی از تعاریف مطرح این است که سرمایه اجتماعی مجموعه هنجارهای موجود در سیستم‌های اجتماعی است که موجب ارتقای سطح همکاری اعضای آن جامعه گردیده و پایین آمدن سطح هزینه‌های تبادلات و ارتباطات می‌شود (فوکویاما ۱۹۹۹). بانک جهانی نیز سرمایه اجتماعی را پدیده‌ای می‌داند که حاصل تأثیر نهادهای اجتماعی، روابط انسانی و هنجارها بر روی کمیت و کیفیت تعاملات اجتماعی است و تجارب این سازمان نشان داده شده است که این پدیده، تأثیر قابل توجهی بر اقتصاد و توسعه کشورهای مختلف دارد. سرمایه اجتماعی برخلاف سایر سرمایه‌ها به صورت فیزیکی وجود ندارد، بلکه حاصل تعاملات و هنجارهای گروهی و اجتماعی است و از طرف دیگر افزایش آن می‌تواند موجب پایین آمدن جدی سطح هزینه‌های اداره جامعه و نیز هزینه‌های عملیاتی سازمانها می‌شود.سرمایه اجتماعی را می‌توان حاصل پدیده‌هایی ذیل در یک سیستم اجتماعی دانست:اعتماد متقابل؛ تعامل اجتماعی متقابل؛ گروه‌های اجتماعی؛ احساس هویت جمعی و گروهی؛ احساس وجود تصویری مشترک از آینده؛ کار گروهی.یکی از مفاهیم مفید در تبیین مفهوم سرمایه اجتماعی، «شبکه اعتماد» است. شبکه اعتماد عبارت است از گروهی از افراد که بر اساس اعتماد متقابل، از اطلاعات، هنجارها و ارزشهای یکسانی در تبادلات خود استفاده می‌کنند. از این رو، اعتماد نقش زیادی در تسهیل فرایندها و کاهش هزینه‌های مربوط به اینگونه تبادلات دارد. شبکه اعتماد می‌تواند بین افراد یک گروه و یا بین گروهها و سازمانهای مختلف به وجود آید. مفهوم مفید بعدی «شعاع اعتماد» است. تمامی گروههای اجتماعی دارای میزان خاصی از شعاع اعتمادند که به مفهوم میزان گستردگی دایره همکاری و اعتماد متقابل اعضای یک گروه است. در یک نتیجه‌گیری می‌توان گفت که هر چه یک گروه اجتماعی دارای شعاع اعتماد بالاتری باشد، سرمایه اجتماعی بیشتری نیز خواهد داشت. چنانچه یک گروه اجتماعی برون‌گرایی مثبتی نسبت به اعضای گروههای دیگر داشته باشد، شعاع اعتماد این گروه از حد داخلی آن نیز فراتر می‌رود.در سطح کلان درباره جایگاه کلی یک سازمان در زمینه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و شبکه‌های ارتباطات بیرونی بحث می شود و در سطح خرد به دو نوع سرمایه اجتماعی موجود در داخل سازمان پرداخته می‌شود. نوع اول سرمایه اجتماعی در سطح خرد، «سرمایه اجتماعی شناختی» نام دارد و در رابطه با پدیده‌هایی نظیر ارزشها، نگرشها، تعهدات، مشارکت، اعتماد موجود در سیستم اجتماعی سازمان است و نوع دوم نیز «سرمایه اجتماعی ساختاری» نامیده می‌شود که در رابطه با ساختارها و فرایندهای مدیریتی نظیر پاسخگویی مدیران و رهبران در قبال عملکردشان، شفافیت در تصمیم‌گیری و اقدام بر اساس کار گروهی است. البته به نظر می‌رسد که در این الگو نیز محور اصلی، مؤلفه‌های فرهنگ سازمانی است. در جدول (۱) تعاریف مختلف با هدف و سطوح تجزیه و تحلیل مختلف مطرح شده است.نظریه‌های سرمایه اجتماعی ۱ـ نظریه پیوندهای ضعیف: اولین تئوری برای مفهوم‌سازی سرمایهٔ اجتماعی، نظریه پیوندهای ضعیف است. مطابق این نظریه، هر چه شدت و استحکام روابط میان اعضای یک شبکه بیشتر باشد، ارزش سرمایهٔ اجتماعی کمتر و به عکس هر چه شدت و استحکام این روابط ضعیفتر باشد نشاندهنده سرمایه اجتماعی بیشتر است. (سایبرت، ۲۰۰۱)۲ـ نظریه شکاف ساختاری: مطابق نظریه شکاف ساختاری، اگر یک فرد در شبکهٔ اجتماعی خود با همکارانی که با هم در ارتباط نیستند یا حداقل ارتباط اندکی با هم دارند، ارتباط برقرار کند، نهایت استفاده را خواهد برد. (سایبرت، ۲۰۰۱) منظور از شکاف در این

نظریه، فقدان ارتباط میان دو فرد در یک شبکه اجتماعی است، که مزیتی برای سازمان تلقی می‌شود.۳ـ نظریه منابع اجتماعی: این نظریه که ریشه‌های آن به مطالعات «لین و کاتور» در سال ۱۹۸۱ می‌رسد، پیوندهای موجود در شبکه را بدون وجود منابع داخل آن کارآمد نمی‌داند. از دیدگاه این نظریه فقط منابع موجود در درون شبکه است که می‌تواند به عنوان یک سرمایه قلمداد شود. (لین، ۱۹۸۱) به عبارتی، نظریه پیوندهای ضعیف و شکاف ساختاری هر دو بر «ساختار» شبکه‌ها معطوف هستند در حالیکه نظریه منابع اجتماعی به «محتوی شبکه» توجه دارد.رابطه سرمایه اجتماعی و ابعاد توسعهبا توجه به اهمیت سرمایه اجتماعی در توسعه اجتماعی و سازمانی لازم است برنامه‌های مختلفی برای افزایش ذخیره این سرمایه انجام گیرد. برخی از این اقدامات در سطح سازمانی عبارتند از:۱-تشویق و تقویت نهادهای اجتماعی، صنفی و حرفه‌ای: تشویق به ایجاد و تقویت نهادهای اجتماعی یکی از راه‌حلهای ساختاری برای افزایش سرمایه اجتماعی است. نتیجه فعالیت گروهی موفق تقویت شبکه‌های اعتماد است. ایجاد چنین نهادهایی در سطوح سازمانی نیز امکانپذیر است. تشکیل گروهها و انجمنهای تخصصی و حرفه‌ای در سازمانها با مشارکت داوطلبانه کارشناسان و متخصصان می‌تواند موجب افزایش سرمایه اجتماعی در سازمانها شود. بنابراین نقش مدیران رسمی سازمان در این رابطه را می‌توان تشویق و هدایت کلی ایجاد و تقویت چنین نهادهایی دانست.۲- برنامه‌ریزی برای غنی‌سازی فرهنگ اجتماعی و سازمانی: سرمایه اجتماعی منتج از ویژگیهای فرهنگی یک سیستم اجتماعی است. به بیان دیگر سرمایه اجتماعی تبلور اقتصادی فرهنگ اجتماعی یا سازمانی مبتنی بر اعتماد و مشارکت افراد است. بنابراین هرگونه اقدامی از طرف مدیران برای غنی‌سازی فرهنگ سازمانی می‌تواند موجب افزایش سرمایه اقتصادی شود.۳-توجه به ارتقای سرمایه اجتماعی در آموزشهای عمومی و آموزش کارکنان: یکی از مهمترین فرایندهای موجود در جوامع برای ایجاد سرمایه اجتماعی، نظامهای آموزشی است. گذر افراد از آموزشهای عمومی در تمامی سطوح و نیز آموزشهای دانشگاهی، نقش اصلی را در ایجاد این نوع سرمایه داراست. مؤلفه‌های فرهنگی در سطح جامعه به شدت متأثر از عملکرد نظامهای آموزشی و تربیتی هستند. در سطح سازمانی نیز دوره‌های آموزشی کارکنان می‌توانند بستر مناسبی برای تقویت سرمایه اجتماعی باشند.مدیریت سرمایه اجتماعی و نقش آن در ابعاد توسعهیکی از مسائلی که موجب از میان رفتن سرمایه اجتماعی در سازمان می‌شود، جدایی مدیران از کارکنان و سازمان (نظیر ساختار سلسله مراتبی) است. مدیران از راههای مختلف می‌توانند به ایجاد توسعهٔ سرمایهٔ اجتماعی در سازمان یاری رسانند که بعضی از آنها مربوط به جامعه (در سطح کلان) و بقیه مربوط به درون سازمان (در سطح خرد) است که عبارتند از:۱- پایبندی به اخلاقیات: مدیرانی که اصول اخلاقی را در عملکردها و تصمیمات سازمانی به کار می‌گیرند، با ایجاد روابطی مبتنی بر اخلاقیات سرمایه اجتماعی ایجاد می‌کنند. البته در تعریف و تبیین اصول اخلاقی دشواریهای بسیاری وجود دارد و به سادگی نمی‌توان اصول اخلاقی واحدی را که مورد توافق و قبول همگان باشد، به دست آورد. اندیشمندان مدیریت اصول اخلاقی را در نوشته‌های خود به صورتهای گوناگون بیان داشته‌اند. دوبل از سه دسته معیار اخلاقی نام می‌برد: احساس مسئولیت در مقابل حکومت، مسئولیت فردی، دوراندیشی و خیرخواهی. توجه به این سه عامل مجموعاً فرد را در سازمان به تصمیم‌گیری اخلاقی قادر می‌سازد. از چهار منبع دیگر برای تدوین اصول اخلاقی نام برده می شود: مصلحت عمومی، مصلحت حکومتی، مصلحت سازمانی و مصلحت شخصی. با استفاده از این چهار منبع می‌توان اصول اخلاقی جامعی را برای سازمان تدوین کرد که از چهار جهت عمومی، حکومتی، سازمانی و شخصی، مصلحتها را در نظر داشته و عمل بر اساس آنها تضمین کننده و توسعه‌دهنده سرمایه اجتماعی باشد و در کل نیل به ابعاد توسعه را راحت‌تر کند.۲- احساس مسئولیت اجتماعی: سازمان و جامعه با هم در تعاملی پویا قرار دارند و در این رابطه است که افراد و اعضای جامعه مایل‌اند سازمان در مقابل آنان احساس مسئولیت کند و تنها به فکر سود و نفع سازمانی نباشد. هر گاه شهروندان اطمینان حاصل کنند که مدیریت سازمانها نسبت به آنها احساس مسئولیت می‌کنند و به پاسخگو بودن در مقابل جامعه می‌اندیشند، تلقی مثبتی در مقابل سازمان پیدا می‌کنند و در پرتو این جو اطمینان و اعتماد سرمایه اجتماعی تولید می‌شود.۳- وحدت با جامعه: یکی از مسائلی که موجب از میان

رفتن سرمایه اجتماعی می‌شود، جدایی مدیران با جامعه است که به صورت عارضه متفاوت بودن «ما» و «آنها» جلوه می کند. در چنین حالتی مدیران خود را با دیگران متفاوت میبینند و بین خود و مراجعه‌کنندگان جدایی احساس می کنند. این نوع نگرش بر تصمیمات و رفتارهای مدیران اثر منفی به جای میگذارد و اعتماد جامعه را از سازمان سلب می کند. برای ایجاد سرمایه اجتماعی مدیران باید بر این جدایی غلبه و نوعی یگانگی و وحدت با دیگران احساس کنند. آنها باید بدانند که کارکنان، مراجعان، مشتریان، شهروندان و همسایگان «آنها» نیستند، بلکه جزئی از ما بعنوان مدیر و وابسته و پیوسته به «ما» هستند. اگر آنها آسیب ببینند ما هم آسیب خواهیم دید.۴- تلاش در جهت ایجاد اعتماد در سازمان: یکی دیگر از اقدامات مهم در این زمینه، تلاش مدیران و رهبر سازمان برای اعتمادسازی بین اعضای گروهها و واحدهای سازمانی و نیز بین واحدهای مختلف است. اعتماد نیز صرفاً با ایجاد روابط و ارتباطات مستمر موفق و تدریجی شکل می گیرد. انسانها پس از کسب شناخت مناسب و تدریجی از یکدیگر، به هم اعتماد پیدا می کنند. این امر در روابط بین افراد، واحدهای مختلف درون سازمانی و روابط بین سازمانها دارای اهمیت است. متأسفانه در بسیاری از سازمانها نوع روابط و ارتباطات سازمانی به گونه‌ای است که افراد و واحدهای سازمانی از یکدیگر شناخت واقعی مناسبی کسب نمی کنند و طبیعتاً زمینه لازم نیز برای ایجاد شبکه‌های اعتماد فراهم نخواهد بود. (رحمانپور، ۱۳۸۲)۵-تأکید مداوم بر آموزش: ایجاد و استفاده از سرمایه اجتماعی به تغییر رفتار و طرز تفکر نیاز دارد. برنامه‌های آموزشی جامع، الگوی مطلوب برای افرادی است که قصد دارند رفتارهای جدید را بیاموزند، مشاهده، کشف و اجرا کنند. از این رو، یکی از وظایف مهم مدیران برای ایجاد سرمایه اجتماعی، این است که فرصتهای مداوم و مشخصی برای آموزش درون سازمانی و برون سازمانی تدوین و برنامه سالانه برای تمامی سطوح مشاغل تهیه و به کارکنان ابلاغ کنند. (کاپللی، ۲۰۰۲،ص۲)۶- چرخش مشاغل: یکی از اهداف مهم چرخش شغلی، ایجاد و تقویت سرمایه انسانی و اجتماعی است. چرخش مشاغل، این فرصت را به کارکنان می‌دهد که ضمن شناخت وظایف و فعالیتهای سایر مشاغل و افزایش توانمندی خود، ارتباطات و تعامل خود را با همدیگر افزایش دهند و در نتیجه روح اعتماد جمعی را (که جوهره سرمایهٔ اجتماعی است) گسترش بخشند که این امر موجب تسهیم و تسهیل دانش و تجربه کارکنان می‌شود. (بیکر، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵)وجود دستورالعملها و بخشنامه های بیش از حد، نهادهای متعدد نظارتی، تخلفات اداری، شایعه پراکنی و بی‌اعتنایی کارکنان به سازمان از جمله نشانه های ضعف سرمایه اجتماعی در سازمان یا به عبارتی ضعف سازمان در ایجاد سرمایه اجتماعی است.۷- افزایش رضایت شغلی کارکنان: سرمایه فیزیکی، با ایجاد تغییرات در مواد برای شکل دادن و تسهیل ابزارهای تولید به وجود می‌آید. سرمایه انسانی با تغییر نگرش افراد، مهارتها و تواناییهای آنان را افزایش می‌دهد. سرمایه اجتماعی نیز هنگامی به وجود می‌آید که روابط میان کارکنان به شیوه‌ای دگرگون شده باشد که هرکدام از آنان بتوانند براحتی نقش و وظیفه خود را انجام دهند. از این رو، فضای مبتنی بر تفاهم، صداقت، اعتماد و همکاری باعث افزایش رضایت شغلی کارکنان و در نهایت بهره‌وری سازمانی می‌شود.۸- حمایت از توسعه پایدار: توسعه پایدار مفهوم جدیدی را از توسعه اقتصادی، انسانی و زیست محیطی ارائه می‌دهد و توسعه واقعی را معادل رشد انسانی و زیست‌محیطی قلمداد می کند. در توسعه پایدار منابع زیست‌محیطی همچون سرمایه‌هایی تلقی می‌شوند که حفاظت از آنها وظیفه اصلی سازمانها به شمار می‌آید و توسعه‌ای مقبول است که در آن ضمن حفظ طبیعت، انسان ارزش و کرامت خود را از دست ندهد. براساس چنین تفکری از توسعه و رشد که همانا توسعه پایدار شهرت یافته است، مدیران سازمانها با ساختار جدیدی از توسعه روبه‌رو هستند که در آن تنها اهداف اقتصادی در نظر نیست، بلکه جنبه‌های زیست‌محیطی و انسانی نیز مورد تأکید فراوان است. پیشرفت و کارایی اقتصادی، حفظ منابع طبیعی، فقرزدایی، توسعه عدالت اجتماعی، ایجاد فرصتهای برابر برای پیشرفت همگانی، از زمره اهداف اصلی در یک الگوی سه وجهی از توسعه پایدارند.در این الگو، اقتصاد، انسان و طبیعت همزمان مورد توجه هستند و مدیران با استفاده از این الگو باید تلاش کنند که نوعی تقارب و همگرایی در سه دیدگاه اقتصادی، انسانی و زیست‌محیطی به وجود آورند و با این نگرش به استقبال آینده بروند.

دیدگاههای کارشناسان اقتصادی برای به حداکثر رسانیدن رفاه انسانی با توجه به محدودیتهای منابع، دیدگاه‌های محیط‌شناسان در زمینه حفظ و نگهداری محیط‌زیست بشری به عنوان یک سرمایه طبیعی و تمام شدنی و نقطه نظرات جامعه‌شناسان در مورد ارزش و اهمیت انسان به عنوان محور اصلی توسعه، نقشهای اصلی را در شکل گیری الگوی جامع توسعه پایدار ایفا می کنند. به عبارت دیگر توسعه مطلوب در عصر ما توسعه‌ای اخلاقی و انسانی است. مدت مدیدی است که معیارهای کوتاه نظرانه مالی بر تصمیم گیریهای اقتصادی حاکم بوده است. هم‌اکنون زمان آن فرارسیده است تا واقعیت‌های زیست‌محیطی و انسانی را به علم اقتصاد برگردانیم.نقش سرمایه اجتماعی در نیل به توسعهمزایای متعدد و زیادی را می‌توان برای سرمایهٔ اجتماعی برشمرد؛ مزیت اصلی و عمده سرمایهٔ اجتماعی در اختیار گذاشتن اطلاعات زیاد با هزینه پایین و زمان اندک برای بازیگرانی است که نقش اصلی را در سرمایهٔ اجتماعی ایفا می کنند.کسب قدرت و نفوذ از مزایای دیگر سرمایهٔ اجتماعی است. کلمن در نوشته‌های خود اشاره به واژه «کلوپ نمایندگان مجلس» دارد که در واقع منظور بحث «قدرت» است. برخی نمایندگان قدرت بیشتری نسبت به نمایندگان دیگر دارند؛ چرا که آنها تعهدات متفاوت با سایر نمایندگان برای خود ایجاد کرده‌اند و از اعتبار این تعهدات برای مشروعیت بخشیدن به رفتار خود استفاده می کنند. یک چنین قدرتی به بازیگر اصلی (در سرمایهٔ اجتماعی) اجازه می‌دهد تا به اهداف خود دست یابد. مزیت دیگر سرمایهٔ اجتماعی ایجاد «یکپارچگی» در میان اعضاست. هنجارها و باورهای محکم موجب ایجاد شبکه اجتماعی قوی می‌شود که دربرگیرنده آداب و رسوم و قوانین خاصی است و این هنجارها جایگزین کنترلهای رسمی می‌شوند. در این رابطه اُوچی (۱۹۸۰) چنین استدلال می کند که سازمانهای قبیله‌ای با هنجارهای مشترک قوی از هزینه‌های اندک نظارت بهره‌مند هستند و تعهد بالایی را در اختیار دارند که در واقع همان سرمایه اجتماعی است (آدلر، ۱۹۹۹).علاوه بر مزایای فوق به کارگیری سرمایهٔ اجتماعی در سطح سازمانی دارای مزایایی مانند: ایجاد سازمان کاری و تیم‌های منعطف، ارائه سازوکارهایی برای بهبود مدیریت عملکرد گروهی، زمینه‌سازی برای توسعهٔ سرمایه‌های غیرمادی در سازمان و افزایش تعهد اعضا و کارکنان سازمان نسبت به مصلحت عامه است. (لینا و بورن، ۱۹۹۹)نشانه‌های ضعف سرمایه اجتماعی در سازمانهرچه ذخیره سرمایه اجتماعی در سازمان بالا باشد، نیاز به تدوین قوانین و مقررات، ایجاد نهادهای اجرایی و نظارتی کاهش می‌یابد. به نظر می‌رسد مدیران از طریق شاخصها و عوامل زیر می‌توانند درجه و میزان سرمایه اجتماعی در سازمان را تشخیص دهند؛ بدین معنا که هرچه میزان این عوامل در سازمان بالا باشد، سرمایه اجتماعی کمتر خواهد بود (لینا و برن، ۱۹۹۹، ص۳):۱- دستورالعملها و بخشنامه‌ها؛ ۲- نهادهای متعدد نظارتی و بازرسی؛۳- شایعه پراکنی؛۴- ترور و تخریب شخصیتها؛۵- تخلفات اداری؛۶- بی‌اعتنایی کارکنان به سازمان؛۷- شکست تیم‌ها و کمیته‌های کاری در سازمان؛۸- تمایل نداشتن کارکنان به یادگیری دانش روز و تسهیم دانش و اطلاعات؛۹- فقدان روحیه رقابت‌جویی در درون سازمان یا نسبت به رقبا؛۱۰- افزایش غیبت، مرخصی و ... .نتیجه‌گیـــــــــریدر مجموع می‌توان گفت که سرمایه اجتماعی عبارت است از تأثیر اقتصادی حاصل از تسهیلاتی که شبکه‌های اعتماد و مؤلفه‌های فرهنگی در یک سیستم اجتماعی را به وجود می‌آورند. شبکه‌های اعتماد علاوه بر کاهش هزینه‌های مدیریتی، موجب می‌شوند که زمان و سرمایه بیشتری اختصاص به فعالیتهای اصلی پیدا کند و علاوه بر آن موجب انتقال دانش اعضای گروهها به یکدیگر می‌شود و جریان مناسبی را از یادگیری و دانش در بین آنها فراهم می‌سازد و این امر نیز می‌تواند در کاهش هزینه‌های مدیریتی و توسعه اجتماعی و سازمانی بسیار مؤثر باشد. سرمایه اجتماعی، پدیده‌ای مدیریت‌پذیر است؛ به این معنا که می‌توان آن را براساس سیاستگذاریها در حوزه‌های مشخصی در سازمان بازسازی یا به فرایند شکل گیری آن کمک کرد. این امر در صورتی ممکن است که مدیران عالی و سیاستگذاران سازمان اطلاعات درستی از وضعیت موجود سرمایه اجتماعی در سازمان داشته باشند. منابع ۱- بیکر، واین (۱۳۸۲)، «مدیریت و سرمایه اجتماعی»، ترجمهٔ سیدمهدی الوانی و محمدرضا ربیعی، تهران، انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.۲- رحمانپور، لقمان (۱۳۸۲)، «مدیریت سرمایه اجتماعی: رویکردی اثربخش در مدیریت منابع انسانی»، فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۱۹.۳- رنانی، محسن (۱۳۸۵)،

«نقش سرمایه‌های اجتماعی در توسعه اقتصادی»، دریچه، فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، صص ۲۳-۴.۴- فقیهی، ابوالحسنی، فیضی، طاهره (۱۳۸۵)، «سرمایه اجتماعی: رویکردی نو در سازمان» دانش مدیریت، فصلنامه دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، سال نوزدهم، شماره ۷۲، صص ۴۶-۲۳. ۵- Adler, P. W. (۱۹۹۹). "Social Capital: The Good, The Bad, and The Ugly". Management Meeting in Chicago.۶- Cappelli, P. (۲۰۰۲)" Social Capital and Retraining", university of Pennsylvania, Philadelphia.۷- Coleman, J. S. (۱۹۹۰). "Fundations of Social Theory", Combridge, MA: Harvard University Press, Belknap Press.۸- Francis Fukuyama. "Social Capita And Cicil Society", conference on second Generation Rerform. ۱۹۹۹.۹- Leana, C. R. & Van Burren, H. J. (۱۹۹۹), "Organizational Social Capital and Employment Proactives", Academy of management reviews.۱۰- Seibert, S. Kraimer. M Linden, Robert. (۲۰۰۱). "A Social Capital Theory of Career Success". Academy of Management Journal, Vol. ۴۴. No۲. بقیه منابع در دفتر نشریه محفوظ است.*تدبیر

هابر ماس و بحران مشروعیت

۱۶:۱۱ هابر ماس و بحران مشروعیت

مقدمهاز دیدگاه هابرماس جوامع سرمایه داری بشدت در معرض بحران مشروعیت قرار دارند و این تهدید وجود دارد که توده مردم از وفاداری خود دست بشوند و دیگر انگیزه ای برای ادامه حمایت از آن نداشته باشند. هابرماس منشا اصلی بروز بحران را به تناقض های طبقاتی مربوط میکند. اینکه دولت مجبور است منافع طبقه بخصوصی {سرمایه دارها} و در عین حال وفاداری طبقه دیگر {توده مردم} را تحصیل کند.به هرز حال نظام سرمایه داری محتاج کسب مشروعیت است تا دست کم بتواند تا حدودی دخالت دولت در استفاده از سرمایه خصوصی را توجیح کند و شیوه هایی را برای تضمین وفاداری عمومی به کل نظام سیاسی فراهم آورد و به همین اعتبار اموری مورد توجه دولتها قرار میگیرند که بیشتر جنبه فنی داشته باشند {مانند مشکل متخصصان، منابع، بیکاری و رکود اقتصادی} و بدین ترتیب نوعی آگاهی اشراف منشانه جایگزینآرمان تصمیم گیری در بستر مباحثه های عمومی میشود. تقویت این روند موجب میگردد که سیاست روز به روز، چهره و خصلتی منفی پیدا کند.دولت به خاطر همراه داشتن وفاداری انبوه مردم باید درآمدهای مالی را صرف خدمات اجتماعی، آموزشی و رفاهی کند و ایدئولوژی را که به کل نظام مشروعیت می بخشد (مثل آگاهی فن سالارانه و از این قبیل) را تقویت کند.هابرماس در بحران مشروعیت می گوید در صورتی ممکن است بحرانی روی دهد که هر یک از زیر سیستمها نتوانند کمیت لازمی را که سهم آنها در کل سیستم است، تولید کنند. به این سبب چهار گرایش احتمالی بحران وجود دارد که به شرح زیر ارائه می شود :سر منشا بحران سیستم بحران هویت------------------- --اقتصادی بحران اقتصادی -------------------------- ---سیاسی-اداری بحران عقلانیت بحران مشروعیت----- --اجتماعی- فرهنگی --------------

بحران انگیزش--وضعیت سیستم به گونه ای است که هر نوع تلاش برای کنترل و مهار بحران در یک زیر سیستم منجر به تغییر شکل و جابجایی تضادهای ذاتی به زیر سیستم دیگر میشود. برای مثال فرضا میتوان بحران اقتصادی را با سرازیر کردن بودجه دولتی به منظور حمایت از بعضی حوزه های کلیدی انباشت سرمایه مهار کرد. برای نمونه صنعت اتومبیل یا بخش بانکداری، اما این امر میتواند جانبداری دولت از منافع

گروههای سرمایه را نشان دهد و در همان حال کاهش توازنی در خدمات رفاهی را ایجاب نماید و در نتیجه کسری مشروعیت را افزایش دهد.هابرماس معتقد است مناقشات در جامعه ناشی از حوزه تولید مادی نمی باشد بلکه مناقشات جدید از حوزه های فرهنگ، اتحاد اجتماعی و جامعه پذیری برپا می خیزد.اکثریت قریب به اتفاق متفکران غربی این اجماع کلی را بیان داشته اند که حرکتی غیر اجتناب از فضای سنتی به فضای مدرن آغاز گردیده که در سیر تاریخی تحولات اجتماعی اجتناب ناپذیر است. محیط مدرن حضور همزمان دموکراسی و سرمایه داری را تجربه میکند که کلا تحت عنوان لیبرالیسم جلوه میکند. باور غالب این است که اکثر جنبشهای اجتماعی در خارج از دنیای غرب بر محور ارزش های مدرن شکل میگیرند.بایندر معتقد است که اگر کشوری بخواهد به رشد و توسعه برسد باید پنج بحران را پشت سر بگذارد.این پنج بحران عبارتند از بحران هویت، بحران مشارکت، بحران نفوذ، بحران مشروعیت و بحران توزیع. او معتقد است که وجه تمایز کشورهای توسعه یافته صنعتی و کشورهای در حال توسعه در آن توسعه است که آنان در گذشته به طریقی موفقیت آمیز بحرانهای فوق به ویژه بحرانهای هویت و مشروعیت را پشت سر نهاده اند.عطش سیری ناپذیر برای بازسازی اسطوره های بومی و تلاش برای بازپروری سنتها نمایانگر شکست غول آسای نخبگان جوامع شرقی در جهت پیاده سازی تجدد و نوسازی ساخت های اجتماعی و ارزشهای بومی میباشد. بحران های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مزمن در بسیاری از کشورهای شرقی ناشی از این شکست میباشد چرا که آگاه هستیم که مشروعیت دولتها که جایگاه نخبگان سیاسی است از آن ناشی می شود که دولتها بتوانند خدمات مورد علاقه مردم را تهیه کنند.در حالی که در بسیاری از جوامع شرقی، جوهره ارزشها، ماهیت تعاملات اجتماعی و طبیعت روابط اجتماعی و فرایند تصمیم گیری، مبنای سنتی دارند. ارزشها و ساختارهای مدرن در این جوامع کاملا جنبه فیزیکی دارند و فاقد ماهیت اندام وار می باشند و بدین جهت برای تداوم عملکرد آنها نیاز به حیف و میل منابع اقتصادی، فریب های سیاسی و بر پایی اسطوره های جعلی احساس می شود و این چنین است که شاهد حضور همزمان سنت های نا مطلوب و فرسوده بومی در کنار ساختارها و ارزشهای ناکارای غربی می باشیم، به جهت اینکه حضور هیچکدام از این دو در نگاه مردم مطلوب نمی باشد، تلاشی از جانب مردم صورت نمیگیرد که فعالیت آن ها تسهیل شود و محیط مناسب برای فعالیت آنان آماده گردد. در این چارچوب است که می بایستی به تحلیل این واقعیت پرداخت که چرا در جوامع شرقی سازگاری انسانی با تغییر تحول عقب تر از سازگاری مکانیکی میباشد.سیر تحول در جوامع غربی، جنبش های اجتماعی متناسب با خود را شکل داده است و به همین جهت امروز خصومتی را که اعضای القاعده به محیط اطراف خود و سمبل های آن احساس می کنند در کمتر حرکت و جنبش اجتماعی در کشورهای غربی شاهد بوده ایم.مقاطع حساس و فرازهای بحرانی در روند تکامل هر نظام سیاسی نیز از دیگر عوامل و زمینه های ایجاد گرایش ها، جریانات و احزاب سیاسی است. توالی و وقوع بحران هایی چون بحران هویت ملی، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران توزیع و بحران نفوذ (ولو بطور موقت) و میزان همزمانی با انطباق آنها نیز در پیدایش ظهور نظام های حزبی موثر است.نظام های سیاسی برای کسب مشروعیت خود و حفظ و تداوم آن مجبورند به توده ها و جامعه ها تکیه کنند و حق حاکمیت خود را ناشی از مردم بدانند که این نیز مستلزم پیوند آنان با جامعه است. بر این اساس نیاز به احزاب مطرح می شود زیرا احزاب به مراتب بیش از سایر گروه ها و تشکل ها امکان ایجاد و گسترش شعبات و دفاتر ملی، منطقه ای و محلی را دارند و امکان ارتباط مردم و قشرهای پایین با طبقات بالا و حاکمان را فراهم می سازد.حفظ مشروعیتدر مباحث استراتژیک گفته میشود قدرت و اقتدار مشروع که از اجزای اصلی هر پدیده سیاسی هستند استهلاک پذیر میباشند {حتی اگر به قول روسو قدرت به حق و فرمانبری به وظیفه تبدیل شده باشد}. این استهلاک پذیری هم خاصیت ذاتی است و هم منوط به عوامل و شرایط درونی وبیرونی. بنابراین با گذشت زمان، قدرت به خودی خود در هر مرتبه ای که باشد مستهلک شده و از میزان آن کاسته خواهد شد مگر به شرط تغییر. آنچه روشن است ضرورت تغییر است ولی آنچه که باید مورد مطالعه و مدافعه قرار بگیرد میزان و نوع آن است. صاحبنظران مدیریت استراتژیک بر این باورند که هر نظامی برای حفظ

بقـای خود بایـد به ایجاد تغییر در عناصـر و نه در ساختار خود اقـدام نمایـد چرا که تغییر در ساختار موجب اسـتحاله گردیـده و نظام جدیـدی را بوجود می آورد که با هـدف تحت عنوان ثبات و بقای نظام مغایرت دارد و به همین دلیل تغییر باید درسطح عناصـر هر نظـام صورت پـذیرد تـا هر جزیی از آن نظـام بتوانـد مجـددا به احیـا و تقویت خود بپردازد. از این رو تغییر عناصـر در چهـار چوب ساختار هر نظام برای بقای آن امری ضروری است اما میزان این تغییر به عوامل درونی و بیرونی بستگی دارد. به عبارت دیگر شرایط {فرصـتها و محدودیتهای} محیطی تعیین کننده میزان این تغییر میباشند.مثلا در حادثه دوم خرداد شاهد آن بودیم که شرایط محیطی ایجـاد تغییر عمیقی را در عناصـر نظـام سیاسـی کشور به منصه ظهور گذاشـتند و سـاده انـدیشانه خواهـد بود اگر نسبت به این قـبیل تغییرات گمان بـد برده شود زیرا همان طور که اشاره شـد تغییر تضـمین کننـده ثبات و بقای هر نظام است و آنچه موجب انحطاط و سقوط می شود ایستایی است و هر نظامی نیاز مند تغییر است.مردم جهان روز نهم آوریل بر روی صـفحه تلویزیون های خود دیدند که چنـد سـرباز آمریکایی در میان هلهله جمعیت گرد آمده در میدانی واقع در مرکز بغداد طنابی را به گردن مجسـمه صدام حسـین انداختند تا بعد آن را سـرنگون کنند. مجسمه ابتدا در مقابل سرنگون شدن خویش مقاومت می کرد، اما اندکی بعد از جا کنده شد و پس از نوسـان هـایی به زمین افتـاد. انگـار او می ترسـید و نمی خواست بر زمین بیفتـد.نگـاه به این مجسـمه از زاویه هـای مختلفی صورت می گرفت. همان طور که نگاه های مردم نسبت به این اتفاق متفاوت بود، درک و برداشت عموم هم نسبت به جنگ عراق متفاوت است. پس از چندین روز بمباران بی وقفه مردم بی دفاع عراق اکنون به جای تصاویر بمباران ها و وحشت غیرنظامیان صحنه های شادی مردم عراق پخش می شود، مردمی که آزادی خود از شـر ترور و سرکوب را جشن گرفته اند. هم صحنه های بمباران ها و هم صـحنه شادی مردم هر دو دربرگیرنده بخش هایی از واقعیت هستند. آنها موضع گیری های متفاوتی را نیز بر می انگیزند. ولی آیا احساسات متفاوت و متناقض بایـد به قضاوت ها و داوری های متناقضـی هم بیانجامـد؟در نگاه اول قضـیه ساده به نظر می رسـد. یـک جنـگ غیرقانونی حتی اگر به نتیجه ای مطلوب هم بیانجامـد باز هم اقـدامی مغایر معیارهای بین المللی تلقی می شود. ولی آیا این پایان ماجرا است؟ نتایـج بـد می توانند یک نیت خیر را از مشـروعیت بیاندازند ولی آیا عکس این قضـیه هم صادق است؟ یعنی آیـا نتایـج مثبت می تواننـد به نیرویی مشـروعیت بخش برای یـک نیت ناسـالم بـدل شونـد؟ گورهای دسـته جمعی، سیاه چال های زیرزمینی و داسـتان های شـکنجه شـدگان، هیـچ تردیـدی در مورد ماهیت جنایتکارانه دولت صدام باقی نمی گذارد. رهایی مردمی رنج دیده از شـریک رژیم وحشی نیز ارزشمند و قابل توجه است. در این بخش قضیه همه مردم عراق – چه آنهایی که شادمانی می کننـد، چه آنهایی که بی تفاوت هسـتند و چه کسانی که علیه اشـغالگران راهپیمایی می کننـد – قضاوت خاصـی دارنـد.دو دیـدگاه مخالف و موافقـدر نزد اروپایی ها می توان دو واکنش را نسـبت به جنگ مشاهـده کرد. عملگرایان به قدرت «واقعیت های مشـهود» بـاور دارنـد و به توان داوری برخاسـته از تجربه ای تکیه می کننـد که با برخوردی متعادل پیروزی را به سـتایش می نشـینند. از نگاه پیروان ایده فوق بحث پیرامون مشروعیت جنگ فایده ای ندارد، چرا که اینک جنگ عراق به واقعیتی تاریخی بدل شده است. گروه دوم یا به عبارتی ایـده دوم مخالفان جنگ را متهم می کنـد که با اغراق درباره خطرات جنگ چشم خود را بر آزادی سیاسـی مردم عراق که یک ارزش محسوب می شود، می بندند. هر دو ایده فوق سطحی و ناقص اند، زیرا عمدتاً ملهم از «اخلاق گرایی خشک و بی احساس» هسـتند. اغلب پیروان دو ایده فوق از تمامی ابعاد گزینه خشونت که توسط محافظه کاران جدید در واشـنگتن ارائه شده آگـاه نیستند. مخـالفت محـافظه کاران جدیـد در واشـنگتن با مبانی اخلاقی، نه از سر واقع گرایی است و نه از روی دلسوزی برای آزادی مردم جهـان، هـدف اصـلی آنها تحول و دگرگون سازی است. از نظر آنها هر گاه معیارهای بین المللی کارایی خویش را از دست بدهند، برپایی یک نظم لیبرال جهانی مبتنی بر سلطه جویی – حتی اگر نیاز به ابزارهایی مغایر حقوق بین المللی داشته باشد– مشـروع است. نبایـد خود را فریب دهیم، اعتبار و اقتـدار معنوی آمریکا اکنون به ویرانه هایی بدل شده است. هیچ کدام از دو شـرط حقـوقی برای جنـگ در عراق فراهم نبود. نه شـرایط خطرنـاکی وجود داشت که دفـاع از خود در برابر یـک تهـاجم قریب الوقوع را

ضروری کند و نه مصوبه ای از شورای امنیت در دست بود که بر پایه بند هفتم منشور سازمان ملل مجوز چنین حمله ای مشروع به حساب آید. به عبارت دیگر نه قطعنامه ???? و نه هیچ کدام از هفده قطعنامه دیگر مربوط به عراق نمی توانست مجوز عملیات نظامی علیه این کشور تلقی شود. جناح مدافع جنگ عراق چنین توجیه می کند که ابتدا سعی شد قطعنامه ای جدید صادر شود اما چون اکثریت در این زمینه به دست نمی آمد، از آن صرفنظر گردید.رئیس جمهور آمریکا مکرراً اعلام کرد که بدون تصویب شورای امنیت نیز حمله نظامی علیه عراق را آغاز می کند و این حرف واقعاً شرایط مسخره ای را پدید آورد. با توجه به ایده جدید دولت بوش می توان دریافت که بسیج نظامی آمریکا در خلیج فارس از همان ابتدا صرفاً به منظور تهدید نبوده است. اگر آمریکایی ها واقعاً تهدید مدنظرشان بود باید تنها پس از ناکارایی همه اهرم ها به عراق حمله می کردند.تصمیم دولت بوش به بهره گیری از شورای امنیت نیز از تمایل برای مشروعیت بخشیدن به حمله نظامی علیه عراق ناشی نمی شد، زیرا چنین مشروعیتی در میان محافل رسمی آمریکا چندان معنا و ضرورتی نداشت. این رجوع تنها برای گسترش «ائتلاف حامیان جنگ» صورت می گرفت و می توانست برای کاهش نگرانی ها و تردیدها در میان مردم آمریکا و انگلستان به کار رود.آمریکایی ها چنین القا می کنند که برای جنگ هایی که به بهبود اوضاع جهان می انجامند نیازی به توجیه و مجوز نیست، زیرا به رفع مشکلاتی می انجامند که با ابزارهای متعارف نمی توان آنها را رفع کرد. تصویر مجسمه در حال سقوط صدام حسین هم ظاهراً برای مشروعیت بخشیدن به چنین نظریه ای کفایت می کند. نظریه جدید دولت بوش بسیار زودتر از حمله به برج های دو قلوی نیویورک طراحی شده بود. اما در واقع بهره گیری زیرکانه از پیامدهای روانی یازده سپتامبر بود که موجب گسترش نظریه مذکور شد. مسیر حرکت نظریه مذکور متفاوت از برداشت اولیه از موضوع «مبارزه با تروریسم» است. گسترش نظریه جدید دولت بوش مرهون تعریف پدیده ای نوین در مفاهیم جا افتاده مربوط به جنگ است. در مورد رژیم طالبان میان تروریسم و یک رژیم یاغی ارتباط روشنی وجود داشت. در مورد کشوری نظیر افغانستان یک جنگ کلاسیک، تهدیدات یک شبکه، تروریست پراکنده را از میان بر می داشت. با این حال آمریکا یک جانبه گرایی توأم باسلطه طلبی را با موضوع مقابله با تهدیدهای خزنده پیوندزده است. آمریکایی ها در هر جایی که به مشکل بر می خورند، بحث دفاع از خود را پیش می کشند. البته این بحث نیز نیازمند ارائه دلایلی است. به همین دلیل بود که واشنگتن چاره ای نداشت جز آنکه افکار عمومی جهان را نسبت به ارتباط میان القاعده و رژیم صدام حسین قانع کند. عملکرد دولت بوش در پراکندن اطلاعات نادرست پیرامون ارتباط فوق در خود آمریکا چنان موفقیت آمیز بود که براساس آخرین نظرسنجی ها ?? درصد آمریکایی ها از تغییر رژیم عراق به عنوان «جبران حملات یازده سپتامبر» استقبال کردند.هابرماس با طرح جوامع غربی در مرحله پسا سکولاریسم معتقد است دین در عرصه عمومی حضوری فعال دارد و به عبارتی دینداری نه تنها ضعیف نشده بلکه با تعریف مجدد خود و به رسمیت شناختن آرای عمومی مردم در تعبیر حق سرنوشت، احترام به حوزه علم و صلاحیت علم در حوزه مربوط به خود و مدارا و رعایت عقاید و باورهای دینداران دیگر، توانسته با حضور در عرصه عمومی با تشکیل اصناف و احزاب و جمعیت ها در فرهنگ، سیاست و اقتصاد جامعه دخالت کند. هابرماس در جوامع جهان سومی به دینداران توصیه میکند با رعایت سه شرط بالا یعنی به رسمیت شناختن آزادی و عقاید دیگران، تن دادن به آرای مردم در امر حکومت و ملاک مشروعیت آن، یا به رسمیت شناختن عرصه علم در حوزه تخصصی آن از مدرنیته پسا سکولاریسم استقبال کنند.هابرماس در بحران مشروعیت با پیگیری پروژه مارکس برای بحران شناسی سرمایه داری می کوشد به احیای نظریه مارکس در شرایط متاخر سرمایه داری بپردازد. مارکس با اتکا بر تضاد " کار- سرمایه "و" پرولتاریا-بورژوا "پیش بینی کرده بود که این تضاد، شیرازه سرمایه داری را خواهد شکافت اما سرمایه داری در قرن بیستم با تاسیس دولتهای رفاه و بهبود شکاف میان کارگران و سرمایه داران توانست براین بحران که مارکس آن را ذاتی و ساختاری می پنداشت حداقل تا حدودی و تا اطلاع ثانوی فائق آید. با وجود این هابر ماس اصل بحران را منتفی نمی داند و با توصیف مرحله نوین سرمایه داری به نام سرمایه داری متاخر می کوشد چهار بحران اقتصادی، عقلانیت، مشروعیت و انگیزش را

در درون آن بشکافد.هابر ماس هنوز هم رابطه میان کار و سرمایه را به عنوان مهمترین اصل تشکیلاتی جوامع سرمایه داری لیبرال و جوامع سرمایه داری متاخر می داند.هابرماس در بحران مشروعیت تعریفی از ایدئولوژی ارائه داده بود که اینک با اشاره به ایدئولوژی سرمایه داری متاخر معنای خود را آشکار می سازد. او ایدئولوژی را مجموعه اعتقادات و افکاری می داند که به کار پنهان ساختن یا مشروعیت بخشیدن به قدرت می آید و وضعیت علم و تکنولوزی در جوامع جدید چنین است.به تعبیر هابرماس از اندیشه وبر، آرمانهای اصلی تجدد که در عقلانیت فرهنگی و ارتباطی نهفته بودند، رو به زوال میروند. کنش عقلانی معطوف به هدف در حوزه سرمایه داری و بوروکراسی و علم بصورت کنش اجتماعی غالب ظاهر می شود. در نتیجه اصول اولیه تجدد بواسطه اجرای آنها در عمل نقض میشوند. عقلانیت ابزاری، عقلانیتی است که به عدم عقلانیت در مقیاسی بزرگ می انجامد. جهان، افسون زدایی و ابزارگون می گردد و ابزارها بجای افسانه ها بر انسان تسلط می یابند.منبع:۱- کتاب بحران مشروعیت نوشته یورگن هابرماس – ترجمه جهانگیر معینی۲- کتاب یورگن هابرماس۳-هانا آرنت وآرزوی روشنایی نوشته رابرت. ب. وستبروک– ترجمه فاطمه میناییهمشهری ماه – شماره ۷ – شنبه مهر۸۰۴-تنوع و تکثر راههای توسعه سیاسی نوشته برتران بدیع – ترجمه نقیب زادهسایت حکومت اسلامی(فصلنامه حکومت اسلامی-شماره ۱۶)۵-نظریه گفتمان دیوید هوارث – ترجمه سید علی اصغر سلطانیفصلنامه علوم سیاسی– شماره ۲۶- جهانی شدن جهان اسلام و سیاستهای جهانی حسام الدین واعظ(دانشگاه لیدز انگلستان)فصلنامه مشکو– ?شماره ۶۲-۶۵۷- آخرین فیلسوف چپ ؟ همشهری ماه– شماره ۵ – مرداد ۱۳۸۰۸- اصلاح سنت روزنامه همشهری -۲۴ آبان ۱۳۷۹۹- جامعه‌شناسی تجدد(۳) - بحران و تحول در تجدد حسین بشیریهفصلنامه فلسفی ارغوان– شماره ۱۲۱۰- علم وشناخت بشری-تغییر برای ثبات روزنامه همشهری ۳۰ خرداد ۱۳۷۷۱۱- پیچیدگی و دموکراسی، یا اغواگریهای نظریه سیستمها-نوشته تامس مک‌کارتی-ترجمه علی مرتضویانفصلنامه فلسفی ارغوان-شماره۱۷۱۲- نه این ونه آن روزنامه همشهری- یکشنبه ?? اردیبهشت???? ۱۳- هابرماس و مدرنیته تعاملی روزنامه همشهری ۲۵ تیر ۱۳۸۱۱۴- یازده سپتامبر : سمبل حسرت گذشته دکتر حسین دهشیارهمشهری ماه– سال اول شماره ۱۲-۵ اسفند ۸۰اندیشکده روابط بین المللwww.irtt.ir

میزان علاقه دانشجویان به رشته تحصیلی خود

محمود امرائی

فصل اول: کلیات تحقیق ۱-۱) مقدمه تحقیق : از آنجاکه با نتایج بدست آمده از طریق جوامع آماری مختلف این مشکل که تناسب بین رشته های دانشگاهی یا دانشجویی این رشته وجود ندارد این موضوع احساس می شود که در آینده نه چندان دور با مشکلات عدیده ای جامعه جوان ما رو به رو خواهد شد. با توجه به زیر ساخت های کشور ما که بایستی آن را سی ساله نامید تا تمدنی دو هزار و پانصد ساله و عدم توجه مسؤلین و بی برنامگی نسبت به اوج هرم سنی جوان در طی ده سال اخیر؛ در جامعه ما نبود اما امکانات و ابزارهای مناسب به منظور جذب علاقه مندان هر رشته و به حرفه وموضوع مورد علاقه آنها چنین به نظر می رسد که ما در حال هدر رفت نیروهای بالقوه ای هستیم که به دلایل متعدد ناچارند به سمتی سوق یابند که آنجا به حداقل وضعیت ایده آل خود دست یابند وشاید اصلاً نمی رسند. شاید بتوان علل مواردی همچون سرخوردگی جوانان، افسردگی آنها، انصراف از تحصیل، بی تفاوتی نسبت به پیرامون و . . . و در بدترین حالت اعتیاد در جوانان و همینطور خودکشی آنها را در این مقوله نیز جستجو کرد به هر ترتیب موضوع مدرن کردن قانونچه ای که بتواند هر فرد را متخصص و علاقه مند به حرفه ای گرداند که بالاترین بهره وری و کارایی را از خود نشان دهد چه برای خویش و چه برای جامعه خویش کاملاً نیاز می باشد و لذا در چنین تقاضایی تلاش برای جستجوی دلایل و علل این نا همگونی که متاسفانه تقریبا درصد زیادی به خود اختصاص داده است؛ پژوهش عمیق خالی از لطف نباشد تا شاید راهکار های مناسبی با توجه به موارد پیش آمده هم پیشنهاد و هم به کار بسته شود تا

ما شاهد هرزرفتن استعداد های انسانی و نارضایتهای شغلی و در شکل وسیع آن هدر رفتن سرمایه های ملی خود نباشیم. بنابراین در طول این تحقیق قصد برآن است تا شکلی صحیح از واقعیت اجتماع و وضعیت تحصیلی – اجتماعی دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاهی ارائه گردد و همزمان با آن با تهیه نظر سنجی های مورد نظر در حجم آماری محدود به دانشگاه امام رضا (ع) بتوان نمونه ای را ارائه داد تا بدین وسیله کورسوی امیدی را در دل جامعه ای روشن کرد که در آینده نزدیک تناسب علاقه دانشجویان به رشته تحصیلی شان به حداکثر خویش برسد. ۲-۱) بیان مسأله و هدف اصلی تحقیق : دلیل و علت اصلی این تحقیق آن است که در نگاه اول بتوان آماری از میزان علاقه دانشجویان به رشته تحصیلشان را بدست آورد و سپس با توجه به این آمار بدست آمده دلایل و عوامل مؤثر را شناسایی کرده و آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرارداد و در نگاه بعد تلاشی گسترده برای یافتن راه حل های مورد نیاز انجام داد تا بتوان آینده را آنچنان تنظیم کرد که بهترین شرایط فراهم گردد ۴-۱) بیان فرضیه های تحقیق : ۱-۳- ۱ فرضیه اصلی : دانشجویان رشته تحصیلی خود را با توجه به علاقه اصلی خود را انتخاب می کنند. ۲-۳ – ۱ فرضیه های فرعی: ۱) میزان آگاهی دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه در انتخاب رشته شان مؤثر است. ۲) سطح تحصیلات خانواده و خویشاوندان در انتخاب دانشجویان نقش دارد. ۳) مدرک گرایی صرف باعث انتخاب رشته دانشجویان می گردد . ۴) آینده رشته و بازار کار درانتخاب رشته و علاقه دانشجویان نقش دارد. ۵) شیوه تدریس اساتید و سطح عملی آنان موجب علاقه مند شدن دانشجویان می گردد. ۴-۱) اصطلاحات وعبارات کلیدی تحقیق : ۱-۴- ۱ دانشجو: فردی که برای ادامه تحصیل در دانشگاه پذیرفته می شود. ۲-۴-۱ استاد : فردی که در دانشگاه تدریس می کند. ۳-۵ -۱ علاقه و انگیزش : میل و رغبت در انسان به منظور اشتغال در کار یا امری. ۴-۵-۱ رشته تحصیلی : زمینه ای که دانشجو یا محصل در آن تحصیل می کند. ۵-۵-۱ بازار کار : موقعیتی که در آن افراد به منظور ارضای نیاز اقتصادی و اجتماعی خود فعالیت می کنند. ۵-۱) بیان مسئله تحقیق و سؤالات اصلی تحقیق : مسأله علاقه ورغبت به رشته تحصیلی ، مسأله ای است که به شدت مورد توجه ادامه دهندگان راه علم است. پویندگان راه دانش همواره در پی آن هستند تا راه و مقصدی را انتخاب کنند که درآن بتوانند حداکثر تواناییمان خود را به منصه ظهور برسانند و از این طریق نیز نیازهای روحی و روانی خود را پاسخگو باشند. بنابراین می توان اذعان داشت که مساله علاقه به رشته تحصیلی یکی ارکان پیشرفت در سطح شخصی و نیز در سطح کلان در محیط جوامع نیز می باشد.به طوری که آثار مثبت ومنفی این مقوله به طور کاملاً آشکارا قابل لمس است. چه اگر رشته های تحصیلی از روی علاقه و میل باطنی انتخاب شود موجب پیشرفت جامعه گشته و چه اینکه از روی عدم علاقه افرادی به رشته ای که آورده باشند کاملا بدیهی ها، واضح و مبرهن است که آثار سوء و مخرب به همراه خواهد داشت واین مبحثی است که سهل و ممتنع گشته است چرا که در عین ساده بودن شکل نمی توان راه حل ساده ای برای رفع آن داد و لذا مقوله انتخاب رشته تحصیلی مقوله ای مهم و تأثیر گذار که بایستی مورد توجه بیشتری از درک فرد، خانواده و جامعه قرار بگیرد ، و به همین دلیل تصمیم بر آن گرفته شده است تا پیرامون این مبحث مهم و البته کلام جستاری شود تا اینکه ریشه های این مسئله یافت گردد و پس از آن برای رفع این عضلات تا سرحد امکان پیشنهادات مربوطه تقدیم مراجع گشته تا شاید رهنمودی گردد برای اصلاح معایب روز و فراهم آوردن شرایطی بسیار بهتر برای آیندگان. ۱-۵-۱ سؤال اصلی تحقیق : آیا دانشجویان نسبت به رشته تحصیلی خود علاقه مند هستند؟ ۲-۵-۱ سؤالات فرعی: ۱) آیا دانشجویان رشته تحصیلی خود را با آگاهی انتخاب می کنند؟ ۲) سطح تحصیلات خانواده و حدیث و خویشاندان موجب انتخاب دانشجویان می گردد؟ ۳) اساتید در جذب و علاقه مند کردن دانشجویان به رشته نقش دارند؟ ۴) آینده رشته و بازار کار آن موجب انتخاب رشته از سوی دانشجویان می گردد؟ ۵) آیا مسئله دوری از خانواده و شهر در انتخاب رشته دانشجویان مؤثر می باشد؟ ۶-۱) روش تحقیق: از آنجاکه تحقیق پیش رو در پی آن است تا میزان علاقه دانشجویان به رشته تحصیلشان را مورد بررسی قرار دهد لذا به نظر می رسد بهترین روش تحقیق برای این امر می تواند توصیفی از نوع پیمایشی باشد که در آن از ابزارهای جمع آوری اطلاعات همچون پرسشنامه استفاده

می شود. ۷-۱) روش گردآوری اطلاعات: همانطور که اشاره شد در این روش سعی بر آن شده است تا نوعی از تحقیق توصیفی پیمایشی ارائه گردد و در این روش اهتمام بر آن شده است تا از ابزاری پرسشنامه و همینطور منابع گذشته تحقیق استفاده شود بنابراین می توان روش گردآوری تحقیق را میدانی و پرسش نامه ای نامید که در این روش برای جمع آوری اطلاعات هریک آن پرسشنامه ها به افراد واجد شرایط تحویل داده می شود و سپس به همراه پاسخ دریافت می گردد. ۸-۱) جامعه آماری: جامعه آماری تحقیق مورد مطالعه، دانشجویان دانشگاه امام رضا (ع) می باشد . ۹-۱) قلمرو تحقیق : قلمرو تحقیق از لحاظ موضوعی، مکانی و زمانی به شرح زیر است : ۱-۹) قلمرو موضوعی : بررسی علاقه مندی دانشجویان به رشته تحصیلی خود ۲-۹) قلمرو مکانی : دانشجویان دانشگاه امام رضا (ع) ۳-۹) قلمرو زمانی : قلمرو زمانی این تحقیق برای دانشجویان ورودی سالهای ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷ است. ۱۰-۱) موانع و محدودیت های احتمالی : از آنجا که برای بدست آوردن اطلاعات نیازمند آن بودیم تا وارد مسائل شخصی افراد شویم لذا همواره احتمال عدم ارائه اطلاعات نادرست موجب نگرانی ما بوده است و نیز می توان دامنه وسیع این تحقیق و همچنین حوزه های پیچیده مورد بررسی تحقیق پیش رو را هم از جمله موانع و محدودیت در نظر گرفت. فصل دوم: پیشینه وادبیات تحقیق ۱-۲) مقدمه : بررسی میزان انگیزه وعلاقه دانشجویان به رشته تحصیلی خود همواره بخشی از دغدغه های اجتماعی را در بر می گیرد. در جامعه ما نیز این امر به خوبی مشخص است به خصوص که اوج هرم سنی و رشد جمعیت در طی سالهای ۶۴ تا ۶۶ هم اکنون مشغول به تحصیل هستند چه به هنگام انتخاب رشته مورد نظر خود در موقع ورود به دانشگاه و چه در هنگام تدریس خود در رشته های پذیرفته شده و نیز پس از اتمام تحصیل همواره این مشکل وجود داشته است که چقدر وچه میزان می توان از تخصص این افراد استفاده کرد. افرادی که اگر با فراهم بودن شرایط لازم با آگاهی و از روی علاقه به تحصیل بپردازند قطعا جامعه ای پویا وخود کفارا پدید خواهند آورد که در آن خوشبختی و رضایتمندی را می توان در زندگی افراد جستجو کرد. بنابراین مسئله مورد توجه این تحقیق به لحاظ اهمیت در تحقیقات متعدد نیز مورد بحث قرار گرفته اند اگر چه همیشه به ذکر مصیبت شبیه بوده اند اما حداقل در حد گزارش توانسته اند اطلاعات در خوری را به خوانندگان خود منتقل کنند ،همه تلاش این تحقیق و تحقیقات گذشته در درجه اول دادن آگاهی و خبر از باطن افراد از انتخاب خود است و در درجات بعدی به دنبال آن هستند تا راه حل های موجود را بیابند و آن ها را به کاربندند تا فکری به حال جامعه جوان والبته هدف گم کرده و سر درگم امروزه ایران کرد. ۲-۲) تحقیقات انجام شده : دانشجویان بی سواد می شوند. افت تحصیلی در دانشگاه‌ها نگران‌کننده است. گواه این ادعا، تشکیل کارگروهی در وزارت علوم است تا به بررسی دلایل افت تحصیلی دانشجویان بپردازد. با این که وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از رشد جایگاه علمی دانشگاه‌ها و ارتقای کیفی مراکز آموزش عالی سخن می‌گوید؛ چندی پیش سرپرست دفتر مرکزی این وزارتخانه از افت تحصیلی در دانشگاه‌ها ابراز نگرانی کرد. حمید یعقوبی با بیان این که ۳۰ درصد دانشجویان به رشته تحصیلی خود علاقه‌مند نیستند، از اجرای طرح پیشگیری از افت تحصیلی در وزارت علوم خبر داد و البته پس از اعلام این خبر، با وجود اصرار برخی خبرنگاران، حاضر به ارائه اطلاعات بیشتر و مصاحبه با رسانه‌ها نشد. طی سال‌های اخیر، وزارت علوم، افزایش ظرفیت در دانشگاه‌ها و یکسان شدن ظرفیت با تقاضا را از نقاط قوت عملکرد نظام آموزش عالی خوانده؛ در حالی که به گفته همین مسوول، بسیاری از داوطلبان، رشته تحصیلی خود را با علاقه انتخاب نمی‌کنند و به عبارت بهتر؛ هدف، تنها ورود به دانشگاه است. این مطلب را حتی محسن اسلامی، مدیرکل فرهنگی وزارت علوم «خطرناک» می‌خواند که دانشجو پس از ورود به دانشگاه، کار را تمام شده می‌داند و در زمینه تلاش علمی به سمت سستی می‌رود. با این حال نبود علاقه به رشته تحصیلی می‌تواند تنها یکی از دلایل مهم بی‌انگیزگی و افت تحصیلی دانشجویان باشد و در این پدیده می‌توان دلایل دیگری را جستجو کرد. در این زمینه، مسوولان وزارت علوم صادقانه از عللی چون مدرک‌گرایی و خدمت سربازی و حتی افزایش افت تحصیلی در دانشگاه‌های غیرانتفاعی و دوره‌های شبانه که دانشجویانی مجبور به پرداخت شهریه هستند، بیش از دیگر دوره‌ها خبر می‌دهند. در این زمینه حتی

حسن مسلمی‌نایینی، مدیرکل دانشجویان داخل در گفتگو با یکی از روزنامه‌ها به شیوه انتخاب رشته در آزمون ورود به دانشگاه خرده می‌گیرد که تنوعی که در زمان انتخاب رشته تا ۱۰۰ رشته در اختیار داوطلبان قرار می‌گیرد، از دیگر عواملی است که به نارضایتی دانشجو منجر می‌شود. چون هنگام انتخاب رشته، داوطلب تا ۱۰۰ رشته را برمی‌گزینند که قطعا به بسیاری از آنها علاقه‌مند نیست. مجلس هم نگران است مجلس اولین واکنش خود را نسبت به افت تحصیلی دانشجویان پس از انتشار اخبار در رسانه‌های مکتوب از دی ماه امسال آشکار کرد؛ به طوری که اعضای کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس، دعوت از مسوولان وزارت علوم را برای توضیح و پاسخ وضعیت نگران‌کننده افت تحصیلی در میان دانشجویان، سرلوحه کار خود قرار دادند. علی کریمی فیروزجانی یکی از همین نمایندگان است که بر ارائه آمار افت تحصیلی تاکید می‌کند؛ به عقیده وی، اگر حوزه مشاوره در دوره متوسطه فعال باشد و خانواده‌ها و مسوولان آموزش و پرورش و وزارت علوم درباره رشته‌های دانشگاهی به داوطلبان آگاهی بدهند، می‌توان از افت تحصیلی کاست. ابهام در آینده شغلی اما افت تحصیلی در دانشگاه‌ها دلایل دیگری هم دارد، از جمله این که جعفر توفیقی، وزیر سابق علوم و تحقیقات به خبرگزاری مهر می‌گوید: در شرایطی هستیم که ظرفیت دانشجو افزایش یافته ولی دانشگاه‌ها زیاد نشده و استاد، کلاس و امکانات آزمایشگاهی با رشته‌های دانشجویی هماهنگ نیست. از طرفی دانشجو نسبت به قبل در کنار تحصیل بیشتر به کار می‌پردازد و به دلیل مسائل کسب درآمد، دانشجویان از حالت تحصیل تمام‌وقت خارج می شوند، بنابراین نیازهای اقتصادی و تلاش برای تامین هزینه تحصیل، دانشجو را به این سمت می‌برد تا کمتر به تحصیل توجه کند. توفیقی که مدت‌هاست در دانشگاه تدریس می‌کند، عقیده دارد که دانشجو، آینده شغلی روشنی نمی‌بیند، بنابراین تمایل چندانی به فارغ‌التحصیلی و کیفیت تحصیل ندارد. دانشگاه توده‌ای نه دانشگاه نخبگان به‌رغم اصرار وزارت علوم بر افزایش ظرفیت دانشگاه‌ها و تلاش برای پاسخگویی به تمام نیازهای تحصیلی جوانان و در حالی که مسوولان این وزارتخانه می‌کوشند تا ظرفیت دانشگاه‌ها را در مقاطع مختلف آن‌قدر توسعه دهند تا صددرصد داوطلبان کنکور در رشته ای پذیرفته شوند، اما این رویکرد در برخی موارد، مورد نقد استادان دانشگاه است. برخی از این افراد به تبدیل شدن دانشگاه‌ها به دانشگاه توده‌ای خبر می‌دهند که بسیاری از افراد، صلاحیت علمی و پایه‌های تحصیلی لازم را برای ورود به دانشگاه ندارند و به این ترتیب، با ورود به کلاس‌های درس، سطح علمی دانشگاه‌ها را با افت جدی روبه‌رو می‌کنند. از سوی دیگر، در حال حاضر بسیاری از دانشگاه‌ها اعم از دولتی، آزاد و... ظرفیت ارائه خدمات رفاهی و دانشجویی را به افراد ندارند و دانشجو با ورود به دانشگاه با حجمی از مشکلاتی چون خوابگاه نامناسب، اجاره‌های سنگین مسکن، شهریه‌های طاقت‌فرسا، مشکل ایاب و ذهاب و... مواجه می‌شود که در افت تحصیلی او بی‌تاثیر نیست. استاد بی‌انگیزه «۲۵ دانشجو روی صندلی‌های خشک چوبی نشسته‌اند، استاد میانسال روی صندلی چرمی لم داده و در حالی که عینک نیمه خود را بر سر بینی گذاشته با تن صدای یکنواخت و آرام صحبت می‌کند. یک ساعت و ۴۵ دقیقه به همین منوال می‌گذرد، یکی به ساعتش نگاه می‌کند، یکی تصویر استاد را بر تکه کاغذی می‌کشد، یکی در آخر کلاس پیامک می‌فرستد، دیگری خمیازه‌های کشدار امانش را بریده، دیگری سرش خم شده شاید چرت می‌زند و <....مریم آستان‌پور، دانشجوی سال سوم ادبیات فارسی است می‌گوید بیش از ۹۰ درصد کلاس‌هایشان خسته‌کننده است و هیچ تفاوتی با دوره دبیرستان ندارد. همراه او حرف‌هایش را تکمیل می‌کند: «وقتی سال اول بودیم، خوره کتاب بودیم، دنبال استاد می‌دویدیم تا جواب سوال‌هایمان را بگیریم. با گذشت ۵ ترم احساس می‌کنم استادان بی‌انگیزه‌تر از ما هستند، وقتی سر کلاس می‌آیند، به خود زحمت نمی‌دهند مواد درسی را روی وایت‌برد بنویسند. بعضی‌ها حتی به دانشجو نگاه نمی‌کنند. جواب سوال‌ها را با بی‌حوصلگی می‌دهند، جزوه‌هایشان ۷ سال پیش نوشته شده و....» هر چند مستمع، صاحب سخن را بر سر ذوق می‌آورد، اما به نظر می‌رسد بعضی از مدرسان دانشگاهی نیز شیوه‌های صحیح تدریس را نمی‌دانند و این مساله در بروز بی‌انگیزگی دانشجویان بی‌تاثیر نیست. علل درونی، علل بیرونی به طور خلاصه، مرور پژوهش‌ها نشان می‌دهد که وضعیت افت تحصیلی ناشی از دو دسته عوامل درونی و بیرونی است. نبود تناسب بین

ظرفیت فعلی دانشگاه‌ها و نیازهای آتی بازار کار، آشنا نبودن اعضای هیات علمی با نحوه انتقال درس و ارتباط با موقعیت رشته در بازار کار، مطرح نبودن مسائل پژوهشی و آموزش‌های کاربردی در دانشگاه و... از مهم‌ترین عوامل درونی دانشگاه‌ها در افت تحصیلی دانشجویان است. در این میان نبود امید به آینده شغلی مناسب، کم بودن تعداد کارآفرینان، شهریه‌های سنگین دانشگاه‌ها، نبود ارتباط ارگانیک بین دوره‌های آموزش متوسطه و دانشگاهی و نبود روحیه رقابت و مشارکت جمعی در اجرای پروژه‌های علمی از جمله علل بیرونی در این پدیده است. به هر حال کارگروه وزارت علوم بزودی باید به نمایندگان مجلس پاسخ دهد که علت این افت تحصیلی چیست؛ افتی که قطعا بار مالی سنگینی به وزارت علوم وارد می‌کند و بر جایگاه علمی دانشگاه‌های کشور بی‌تاثیر نخواهد بود. جذب فارغ التحصیلان دانشگاهها و مراکز

آموزش عالی کشور در بازار کار منوط به داشتن توانائیها و ویژگیهایی است که بخشی از آنهـا می بایست در طول دوران تحصیل در دانشگاه ایجاد گردد. به نظر می رسد عدم تناسب بین فرایندها و مواد آموزشی رشته های تحصیلی موجود در دانشگاهها با مهارتها و توانائیهای مورد نیاز بازار کار، مهمترین عامل موفق نبـودن فارغ التحصیلان در کاریابی و اشتغال است. علاوه بر این مورد، برخی از عوامل بیـرونی که خارج از حوزه فعالیت و کنترل نظام آموزش عالی است نیز بر اشتغـال فارغ التحصیلان تاثیر بسزایی دارند. در این مقاله چالشها و فرصتهای نظام آموزش عالی در تامین نیازهای مهارتی نیروی انسانی مورد نیاز بازار کار از دو بعد عوامـل بیرونی و درونی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. عوامل درونی، فرایندها و راهبردهایی هستند که در نظام آموزش عالی به کـار گرفته می شوند و به طور مستقیم یا غیرمستقیم با مقوله اشتغال و کاریابی فارغ التحصیلان ارتباط دارند. مهمترین این عوامل عبارتند از: ۱- عدم تناسب بین ظرفیت فعلی پذیرش دانشجو در دانشگاه و نیازهای آتی بازار کار ۲- عدم تناسب بین محتوای آموزش با مهارتهای شغلی ۳- عدم توفیق دانشگاهها در ایجاد و تقویت روحیه علمی و انگیزه خدمت رسانی به جامعه در دانشجویان ۴- مشخص نبودن حداقل قابلیتهای علمی و عملی برای فارغ التحصیل شدن ۵- عدم آشنایی اعضای هیات علمی با فرایند و نحوه انجام امور در واحدهای تولیدی و خدماتی مرتبط با رشته تحصیلی فارغ التحصیلان ۶- فقدان زمینه مناسب برای آموزشهای علمی و کاربردی ۷- ناکارآمدی اعضای هیات علمی در تربیت نیروی کار متخصص مورد نیاز جامعه ۸- مطرح نبودن مسائل علمی و پژوهشی به عنوان اولویت اول در دانشگاهها. عوامل بیرونی شامل کلیه مواردی می شوند که بر اشتغال فارغ التحصیلان به طور مستقیم و غیرمستقیم تاثیر گذاشته و مانع از جذب آنها در بازار کار می گردند. این عوامل عبارتند از: ۱ – رواج نیافتن و مشخص نبودن فرهنگ کاریابی ۲ – عدم توسعه بنگاههای کاریابی خصوصی ۳ – عدم توسعه کانونهای فارغ التحصیلان و ناکارآمدی آنها در کاریابی و هدایت شغلی ۴ – تعدد متقاضیان و رقابت شدید برای کسب مشاغل موجود ۵ – رواج نیافتن فرهنگ کارآفرینی و کم بودن تعداد کارآفرینان ۶ – وجود مشکلات اجرایی در پیاده کردن سیاستها و برنامه های کلان اشتغال. مقدمه اکثرکشورهای دنیا با مسائل و مشکلات اشتغال درگیرند ولی تعدد عوامل مشکل آفرین و ناشناخته بودن برخی از آنها در کشورهای جهان سوم موجب پیچیده تر شدن موضوع شده است. امروزه مدیریت کلان کشور به دنبال استفاده از روشهای علمی برای شناخت و کنترل عوامل مشکل آفرین در زمینه اشتغال و تبدیل چالشها به فرصتها برای شتاب دادن به حرکت توسعه است. دانشگاهها و مراکز آموزش عالی عهده دار رسالتهایی چون تولید دانش، تربیت نیروی متخصص مورد نیاز جامعه، گسترش فناوری، نوآوری و خلاقیت هستند و امروزه صاحبنظران معتقدند دستیابی به توسعه پایدار فقط در سایه به کارگیری دانش روز و فناوری پیشرفته حاصل می شود. بنابراین، برای قرارگرفتن در جاده توسعه و جلوگیری از عقب ماندگی باید شرایطی فراهم شود که دانشگاهها بتوانند دانشجویان را برای به کارگیری فناوری جدید و پذیرش مسئولیتهای مختلف در سطح سازمان و جامعه پرورش دهند. در این مقاله به منظور بحث و بررسی پیرامون چالشها و فرصتهای نظام آموزش عالی در تامین نیازهای مهارتی نیروی انسانی مورد نیاز بازار کار، عوامل موثر به دو گروه درونی و بیرونی تقسیم می شوند و سپس تشریح جزئیات هر گروه صورت می گیرد.

عوامل درونی عوامل درونی فرایندها و راهبردهایی هستند که در نظام آموزش عالی به کار گرفته می شوند و به طور مستقیم یا غیرمستقیم با مقوله اشتغال و کاریابی فارغ التحصیلان ارتباط دارند. مهمترین عوامل درونی در زیر ذکر شده اند. ۱- عدم تناسب بین ظرفیت فعلی پذیرش دانشجو در دانشگاهها و نیازهای آتی بازار کار: براساس مطالعات انجام گرفته جمعیت جوان و فعال کشور تا سال ۱۴۰۰ بالغ بر ۶۱ میلیون نفر می شود و به عبارتی ۲/۵ درصد رشد خواهد داشت. پس سطح اشتغال نیز باید رشدی معادل ۲/۵ درصد در سال داشته باشد تا وضعیت فعلی حفظ شود. یعنی تا سال ۱۴۰۰ در ایران باید ۲۹ میلیون فرصت شغلی ایجاد شود. براساس و باتوجه به اهمیت موضوع، دولت تدابیری را اتخاذ کرده است. به عنوان مثال، در برنامه سوم توسعه ایجاد حدود چهارمیلیون فرصت شغلی پیش بینی شده است. اما نکته ای که در اینجا مورد نظر است عدم تناسب بین تعداد فرصتهای شغلی تخصصی ایجاد شده در جامعه و تعداد فارغ التحصیلان است. در ایران فقدان ارتباط نزدیک بین دانشگاهها و بخشهای مختلف جامعه موجب شده است که بین ظرفیت پذیرش دانشجو و تقاضای بازار به نیروی متخصص تناسب وجود نداشته باشد که علت آن عدم هماهنگی و انسجام در تصمیم گیری بین نظام آموزش عالی با سایر بخشهای جامعه به دلایلی چون: عدم وجود آمار واقعی، فقدان نگرش استراتژیک در بخشهای دولتی و خصوصی، ناتوانی مدیران در طرح ریزی و برآورد احتیاجات نیروی انسانی براساس استراتژی های کلان توسعه، عدم اجرای برنامه های میان مدت و بلندمدت جذب، اجرای سلیقه ای سیاستها و خط مشی ها و تغییر در برنامه های تدوین شده پس از هر تغییر در مدیریتهاست. ضمن اینکه دفتر گسترش آموزش عالی نیز در صورت تامین امکانات و استاد توسط مقامات محلی و بدون در نظر گرفتن وضعیت اشتغال در آینده برای ایجاد رشته تحصیلی مجوز صادر می کند. البته باتوجه به هدف و فلسفه وجودی دانشگاهها که ارتقا سطح علمی و تغییر در نگرش و بینش عمومی مردم و تامین نیازهای جامعه به نیروی متخصص است، توسعه آموزش عالی دارای توجیه است. اما فارغ التحصیلان انتظار دارند که با گرفتن مدرک تحصیلی موجبات اشتغال یا تسهیل شرایط اشتغال آنان فراهم آید. لذا پیشنهاد می شود تدبیری اتخاذ گردد که اولا ظرفیت پذیرش دانشجو براساس نیاز آینده بازار کار به نیروی متخصص تعیین شود و ثانیاً مجوزهای ایجاد رشته تحصیلی در دانشگاه دائمی نباشد و با تغییر در کیفیت نیازهای جامعه و تخصصهای جدید، مشخصات مجوزهای صادره تغییر یابند. ۲- عدم تناسب بین محتوای آموزش با مهارتهای شغلی: یکی از مهمترین اهداف نظامهای آموزشی جوامع فراهم آوردن امکان ارائه آموزش متناسب با مهارتهای شغلی مورد نیاز جامعه است. بنابراین، در طراحی هر نظام آموزشی اثربخش، عوامل مهمی چون شرایط و ویژگیهای داوطلبان، محتوای دروس، تسهیلات و تجهیزات مورد نیاز، روشهای تدریس و غیره مدنظر قرار می گیرند. از طرف دیگر به هنگام طراحی مشاغل، شرح شغل و شرایط احراز (که تعیین کننده ویژگیهای رفتاری، توانائیها و مهارتهایی هر شغل است) تنظیم می گردد. این مهارتها شامل مهارت فنی، مهارت انسانی، مهارت ادارکی و آشنایی با رایانه هستند. ضمن اینکه داشتن توانائیهای ذهنی، فیزیکی و سطح تحصیلات و همچنین ویژگیهای رفتاری چون شخصیت، نوع نگرش، انگیزش و ارزشهای فردی نیز در اینجا مطرح هستند. مهارتها، استعدادهای بالفعل و توانائیها، استعدادهای بالقوه تلقی می گردند. در حال حاضر، در آموزش عالی بیشتر سطح تحصیلات به عنوان یک توان یا استعدادهای بالفعل ایجاد می شود و این در حالی است که فارغ التحصیلان برای صعود به قله اشتغال به مهارت نیز نیاز دارند. باتوجه به آنچه بیان شد بازبینی در سرفصلهای دروس دوره های آموزشی و تنظیم آنها براساس اطلاعات علمی (نظری) و عملی مورد نیاز رشته ها و زمینه های شغلی مرتبط با رشته تحصیلی مورد نظر و ایجاد هماهنگی و همسویی بین سرفصل دروس با شرایط احراز مشاغل مورد نظر ضروری به نظر می رسد. ۳- عدم توفیق دانشگاهها در ایجاد و تقویت روحیه علمی و انگیزه خدمت رسانی به جامعه در دانشجویان: باتوجه به اینکه پایه و اساس دانشگاه را دو عامل مهم و اصلی یعنی دانشجو و استاد تشکیل می دهند علل عدم توانایی دانشگاهها در ایجاد روحیه علمی و انگیزه در دانشجویان را باید در ویژگیهای این دو عامل جستجو کرد. دانشجویان اکثراً روحیه علمی و انگیزه کافی ندارند و معمولاً به جای توجه به ارتقای سطح

علمی خود فقط به ارتقای سطح تحصیلی (اخذ مدارج بالاتر) می اندیشند. لذا دانشگاهها باید به فراخور تغییرات در شرایط سنی، سطح اجتماعی و انتظارات جامعه از دانشجویان و همچنین تاثیراتی که حضور در مراکز علمی در روند زندگی دانشجویان می گذارد، شیوه آموزشی و تربیتی را ارائه کنند که در دانشجویان انگیزه و روحیه علمی ایجاد کند و این امر زمانی محقق می شود که اعضای هیات علمی به عنوان یکی از دو عامل اصلی دانشگاه، دارای روحیه علمی و انگیزه خدمت رسانی باشند. بنابراین، پیشنهاد می شود ضمن انجام اقدامات بنیادی در خصوص تغییر در شیوه آموزش سنتی موجود، در جذب استادان، افرادی که دارای روحیه علمی و دانش پژوهی هستند در اولویت قرار گیرند و از سوی دیگر، تدابیری نیز برای رفع مشکلات و تنگناهای اقتصادی اعضای هیات علمی اتخاذ گردد. ۳- مشخص نبودن حداقل قابلیتهای علمی و عملی برای فارغ التحصیل شدن: در نظام آموزش عالی گرفتن حداقل نمره قبولی پیش شرطی برای اخذ مدرک فارغ التحصیلی است. شرایط نامساعد اشتغال از یک طرف و تمیز قائل نشدن بین فارغ التحصیلان از نظر توانمندی علمی و عملی در زمان جذب از طرف دیگــر، سبب بی انگیزه شدن و از بین رفتن علاقه مندی جمع کثیری از دانشجویان به ویژه در مقطع کارشناسی به فراگیری دروس نظری و فعالیتهای عملی شده است. این شرایط سبب پرورش و تولید فارغ التحصیلانی می شود که دارای روحیه علمی نیستند و در عین ناتوانی در کسب مدارج علمی بالاتر، روحیه کارآفرینی و یافتن کسب و کار مناسب را ندارند. تجربه برگزاری امتحان جامع و ارزیابی دانشجویان در برخی رشته ها (رشته های پزشکی) و مشروط شدن ادامه تحصیل آنان به اخذ نمره قبولی، سبب ورود متخصصان و پزشکانی به جامعه شده که هم در بحث خدمات درمانی و هم در ادامه تحصیل موفقتر بوده اند. بنابراین، ضروری است همان طور که برای هر درس سرفصل آموزشی به صورت استاندارد تعریف شده، معیارهایی نیز برای ارزیابی فارغ التحصیلان به منظور مشخص کردن حداقل دانش نظری و توان عملی آنان به صورت استاندارد برای هر رشته تحصیلی تعریف شود و براساس آن فارغ التحصیلان ارزیابی شوند. ۵- عدم آشنایی اعضا هیات علمی با فرآیندها و نحوه انجام امور در واحدهای تولیدی و خدماتی مرتبط با رشته تحصیلی فارغ التحصیلان: عدم آشنایی اعضای هیات علمی با فرآیندهای عملی انجام امور اجرایی مرتبط با رشته تحصیلی دانشجویان به چند عامل ارتباط دارد: - در فرآیند چندساله پرورش یک عضو هیات علمی به علت فقدان ارتباط موثر بین دانشگاه با واحدهای مرتبط به رشته تحصیلی دانشجو و عدم امکان ایجاد واحدهای مشابه محیطهای کاری در دانشگاهها زمینه آشنایی دانشجویان با مهارتهای فنی و عملی مهیا نمی شود؛ - کم اهمیت تلقی شدن واحدهای درسی عملی، عملیات دانشجویی، دروس آزمایشگاهی و کارگاهی و به ویژه دوره های کارآموزی و پروژه های درسی؛ - حاکم بودن روابط و تفاوت قائل نشدن بین فارغ التحصیلان تلاشگر و فعال علمی با سایر افراد به هنگام جذب و عدم توجه به توانمندیهای فنی و عملی آنها. پیشنهاد می شود در داخل دانشگاه نیز به منظور آشنایی بیشتر اعضای هیات علمی با فعالیت بخشهای مرتبط با تخصص آنها، با اهمیت تلقی کردن پروژه ها و واحدهای عملی درسی و دوره های کارآموزی، تعیین ضوابط جدید برای پذیرش دانشجویانی متناسب با رشته تحصیلی و مطرح شدن سطح اطلاعات و آگاهی عملی و کاربردی در جذب و ارتقای اعضای هیات علمی اقداماتی صورت پذیرد. ۶- فقدان زمینه مناسب برای آموزشهای علمی - کاربردی: در حال حاضر در دانشگاهها انتقال دانش بیشتر به صورت نظری و در قالب تعاریف، تئوری ها و اصول در کلاس انجام می پذیرد و به واحدهای عملی نیز اهمیت چندانی داده نمی شود. علی رغم ایجاد برخی رشته ها در دانشگاه جامع علمی - کاربردی و همچنین ایجاد مراکز آموزش علمی - کاربردی با همکاری و سرمایه گذاری موسسات، واقعیت این است که بسترسازی مناسبی برای اجرای برنامه های آموزشی علمی - کاربردی صورت نگرفته و بعضاً دچار بیماری تئوری زدگی شده اند. فقدان زمینه مناسب برای علمی - کاربردی کردن آموزش در دانشگاهها از سه بعد قابل بررسی است. الف - عدم برنامه ریزی در نظام آموزش عالی برای تامین، تربیت و جذب نیروی متخصص مربی؛ ب - کمبود بودجه دانشگاهها در تامین فضا، تاسیسات، تجهیزات، امکانات و وسایل کمک آموزشی، اردوها و بازدیدهای علمی؛ ج - بی انگیزگی دانشجویان برای

فراگیری دروس عملی به دلیل عدم اطمینان به موثر کاربردی بودن واحدهای عملی در زمان کاریابی یا در حین اشتغال. بنابراین، پیشنهاد می شود با توجه به نیاز به سرمایه گذاری برای اجرای برنامه های آموزشی علمی - کاربردی، دولت و به ویژه سازمان مدیریت و برنامه ریزی عنایت بیشتری به بودجه بخش آموزش داشته باشند و درصدی از درآمد یا سود بخشهای مختلف جامعه را که مصرف کننده ستاده های نظام آموزشی هستند به دانشگاهها به منظور تامین امکانات و تجهیزات لازم اختصاص دهند. ۷- ناکارآمدی اعضای هیات علمی در تربیت نیروی متخصص مورد نیاز جامعه: زمانی که بحث تربیت مطرح می شود هدف هدایت دانشجویان است. به عبارت دیگر، استادان باید در ابعاد مختلف فکری، احساسی، اخلاقی، معنوی، اجتماعی و حتی سیاسی دانشجویان را هدایت کنند. اما آنچه که در حال حاضر در بیشتر کلاسهای درس و در سطوح مختلف در دانشگاهها مشاهده می شود انتقال مطالب علمی و نظریه های از پیش ثابت شده یا نکات خاصی از ذهن استاد به ذهن دانشجو است که پس از اتمام فرآیند انتقال اگر استاد بدون توجه به بی علاقگی دانشجویان، برانجام امتحان یا پرسش و پاسخ در جلسات بعد تاکید ورزد دانشجو ناگزیر به مطالعه وحفظ مطالب به منظور پاسخگویی می شود و اگر تراکم زیاد جمعیت کلاس درس و محدودیتهای زمانی مانع از اجرای پرسش و پاسخ یا ارزیابی توسط استاد شود حفظ کردن مطالب فقط در زمان امتحانات صورت می پذیرد. در بررسی علل ناکارآمدی اعضای هیات علمی باتوجه به هدفهای آموزش عالی نقش سه عامل برجسته تر به نظر می رسد؛ الف - ضعف سیستم تحصیلات تکمیلی آموزش عالی در ارتقای سطح علمی دانشجویان؛ ب - ضعف آموزش عالی در تجهیز اعضای هیات علمی به اصول روانشناختی و تربیتی و شیوه های نوین تدریس؛ ج - تراکم بیش از حد دانشجو در کلاسها و عدم رعایت استانداردهای آموزشی. به طور کلی می توان گفت اگر اعضای هیات علمی دارای روحیه علمی، اهل مطالعه، توانمند و آشنا به مباحث روز رشته تخصصی خود باشند و از طرفی نسبت به شیوه های نوین تدریس آگاهی کافی داشته باشند مطمئنا در تدریس موفق بوده و اهداف تربیتی تا حدودی زیادی در دانشگاه محقق خواهد شد. بنابراین، آموزش عالی باید نسبت به شناسایی و جذب افراد مستعد و نخبه اقدام کرده و سیاستها و برنامه هایی را برای آشنایی آنها با اصول و فلسفه تعلیم و تربیت و شیوه های نوین تدریس، تحقیق و شیوه آموزش مبانی علوم تدوین و اجرا کند. ۸- مطرح نبودن مسائل علمی و پژوهشی به عنوان اولویت اول در دانشگاه: تحت تاثیر شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه برخی از اعضای هیات علمی نگرش اقتصادی به کار داشته و بیشتر در پی کسب درآمد هستند، تعدادی هم با هدف کسب قدرت و جایگاه اجتماعی بالاتر به تصدی گری امور و در اختیارگرفتن مدیریتها و عضویت در احزاب، تشکلها و انجمنهای مختلف اقدام می کنند و برخی هم با نیت اصلاح امور و خدمت رسانی به مردم و محرومان جامعه وارد فعالیتهای سیاسی و اجتماعی شده از فعالیتهای علمی و پژوهشی باز می مانند. دانشجویان به عنوان عامل دیگر تشکیل دهنده دانشگاه با انگیزه هایی چون فراهم شدن زمینه اشتغال در آینده، ارضای تمایلات و هیجانات روحی و گاهی هم به منظور مطرح شدن در بین دانشجویان به فعالیتهای سیاسی و دیگر فعالیتهای دانشجویی غیردرسی می پردازند و البته برخی هم با قرارگرفتن در فضای باز دانشگاه اسیر ارضای تمایلات نفسانی خود می شوند. در هر صورت در سنوات اولیه به علت عدم آگاهی کافی و غلبه هیجانات و احساسات بر منطق، قسمت عمده انرژی دانشگاهیان صرف انجام فعالیتها و درگیریهای سیاسی و دیگر فعالیتهای اجتماعی، شخصی غیردرسی و غیرعلمی می شود و این امر سبب می گردد مسائل آموزشی و پژوهشی در دانشگاه به عنوان اولویت اول مطرح نباشد. بنابراین، پیشنهاد می شود ترتیبی اتخاذ گردد که دانشگاهها در جایگاه اصلی خود به عنوان مراکز مستقل تولیدکننده دانش و علم قرار گیرند و حریمی برای آنها تعریف شود که مانع از نفوذ، سوء استفاده و بهره برداری سیاسی گروههای ذی نفوذ شود. عوامل بیرونی عوامل بیرونی شامل کلیه مواردی می شوند که بر اشتغال فارغ التحصیلان به طور مستقیم و غیرمستقیم تاثیر گذاشته و مانع از جذب آنها در بازار کار می گردند. مهمترین عوامل بیرونی در ذیل آورده شده اند. ۱- مشخص نبودن و رواج نیافتن فرهنگ کاریابی: علیرغم تحولات فرهنگی - اجتماعی جامعه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هنوزبافت سنتی در بیشتر

مناطق کشور حاکم بوده و اشتغال در سازمانهای دولتی و کسب مشاغل لوکس اداری، اشتغال به کار در پایتخت و مراکز استانها، اشتغال در شهرهای خوش آب و هوا، اشتغال در شرکتهای پردرآمد با مزایای بالا و یافتن شغل مناسب در شهر محل سکونت به منظور نزدیک بودن به خانواده از معیارهایی هستند که معمولاً فارغ التحصیلان جامعه ما در زمان کاریابی به آنها توجه دارند و به آنها اولویت می دهند و خانواده ها بر یافتن شغل دولتی در محل سکونت برای فرزندانشان و حفظ خانواده به شکل هسته ای با هدف تامین امنیت خانواده تاکید می ورزند. مجموعه این عوامل و دیگر متغیرها باعث تراکم فارغ التحصیلان بیکار در یک منطقه و اشتغال بی سوادان و غیرمتخصصان در مناطق دیگر به دلیل عدم حضور نیروهای متخصص شده است. هرچند بیکاری و فشار اقتصادی شدید باعث مهاجرت فارغ التحصیلان برای یافتن شغل خواهد شد لیکن پیشنهاد می شود ضمن ترویج و توسعه فرهنگ کارآفرینی در دانشگاهها و تشویق کارآفرینان، دولت در مناطق محروم و دورافتاده و بدآب و هوا تسهیلاتی را فراهم آورد تا فارغ التحصیلان بااین امید که پس از چندسال کار با سرمایه مناسب می توانند به محل مورد علاقه خود بازگردند به دنبال کاریابی در این مناطق باشند. ۲- عدم توسعه بنگاههای کاریابی خصوصی: پس از پیروزی انقلاب اسلامی علی رغم تمهیدات درنظر گرفته شده در قانون اساسی در خصوص تقسیم ساختار اقتصادی ایران به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی متاسفانه به دلیل سوء استفاده بخش خصوصی در شرایط بحرانی سالهای اولیه به ویژه در زمان جنگ و تمایل نیروهای ذی نفوذ به در اختیار گرفتن و انحصاری کردن خدمات در بخش دولتی با هدف افزایش قدرت نفوذ خود، به بیشتر دولتی شدن امور منجر گردید که این قضیه اشتغال را نیز تحت تاثیر قرار داده و آن را دولتی کرد. این موضوع امکان فعالیت و قدرت رقابت بنگاههای کاریابی خصوصی را سلب کرد و مانع ایجاد و توسعه این بنگاهها گردید. عدم کارایی بخش دولتی و ضرر و زیانهای وارده به کشور و تحولات ایجاد شده در اقتصاد جهانی توجه مسئولان را به خصوصی سازی بخشهای اقتصادی معطوف ساخته است. اما وجود قوانین و ضوابط اداری دست و پاگیر، قانون کار و برخی قوانین بیمه ای همچنان موانعی را در مسیر ایجاد و توسعه واحدهای تولیدی و بنگاههای اقتصادی کوچک و بزرگ قرار داده و موجب کاهش جابجایی و جایگزینی نیروی کار در بین بخشهای مختلف اقتصادی جامعه و به حداقل رسانیدن فعالیت بنگاههای کاریابی خصوصی و نهایتاً تعطیلی آنها به دلیل غیراقتصادی بودن فعالیتهایشان می شود. ۳- بدین خاطر همگام با خصوصی سازی بخشهای مختلف اقتصادی و به تناسب آن باید اصلاحاتی نیز در قوانین و مقررات مربوط به نحوه جذب و نگهداری نیروی کار نیز به وجود آید تا امکان فعالترشدن بنگاههای کاریابی خصوصی فراهم گردد. ۳- عدم توسعه کانونهای فارغ التحصیلان و ناکارآمدی آنها در کاریابی و هدایت شغلی: پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به ویژه در دهه ۶۰ کانونها، انجمنها و تشکلهای مختلفی از جمله کانونهای فارغ التحصیلان با هدف افزایش قدرت نفوذ و حضور فعال تر تحصیلکرده ها درجامعه و ایجاد بستر مناسب برای فراهم آمدن زمینه اشتغال اعضای آنها تاسیس شدند. بررسی اجمالی چگونگی ایجاد و روند کار این نهادهای غیردولتی نشان می دهد در گذشته، جامعه و به ویژه برخی از مسئولان توانایی پذیرش قدرت نمایی چنین نهادهایی را نداشته اند و از سوی دیگر، اعضا دارای تجربه کافی در زمینه فعالیتهای تشکیلاتی و مشارکتی نبودند که این امر سبب اختلال در روند فعالیت کانونها شده و با گذشت زمان و تحت تاثیر تغییر و تحولات جامعه، کارکرد این کانونها تغییر یافته بعضاً منحل و برخی نیز در حالت رکود و با حداقل فعالیت به راه خود ادامه داده اند. امروزه باایجاد نهادهای غیردولتی جدید مانند سازمانهای نظام مهندسی کشاورزی و دیگر رشته های کاری عملاً فارغ التحصیلان جذب این گونه سازمانها می شوند و این سازمانها باتوجه به ابزارهایی که در اختیار دارند می توانند در بسترسازی برای اشتغال اعضای خود به نحو موثرتری فعالیت کنند. ۴- تعدد متقاضیان و رقابت شدید برای کسب مشاغل موجود: عدم توجه به روستاها و مناطق محروم توسط رژیم پهلوی به گسترش بی سوادی و فقر فرهنگی در این مناطق منجر شد. ضرورت ارتقای سطح فرهنگی، شعار محرومیت زدایی انقلابیون و تمرکززدایی دولت، انتظار مردم از دولت برای توسعه همه جانبه مناطق، شعار انجام اقدامات عمرانی و توسعه ای فعالان سیاسی در

مناطق مختلف، حکومت مرکزی و به ویژه وزارت فرهنگ و آموزش عالی را مجبور ساخت نسبت به توسعه آموزش عالی و تاسیس مراکز آموزشی در مراکز استانها و برخی از شهرستانها اقدام کند که این امر به افزایش تعداد فارغ التحصیلان منجر گردید. از سوی دیگر، تمرکز سازمانها، صنایع و بنگاههای اقتصادی کوچک و بزرگ در کلان شهرها و مراکز استانها سبب شد فارغ التحصیلان سایر مناطق با تصوریافتن مدینه فاضله راهی این شهرها شده و با اضافه شدن به دیگر متقاضیان کار عرصه رقابت را تنگتر و فشرده تر کنند. ضمن اینکه محدودبودن تعداد فرصتهای شغلی و وجود تعداد زیاد متقاضیان کار، باعث ایجاد رقابت شدید بین آنها شده است. بنابراین، دولت باید در واگذاری امتیاز تاسیس بنگاههای اقتصادی کوچک و بزرگ، ضمن در نظر گرفتن سایر شرایط توجه بیشتری به تعداد فارغ التحصیلان بیکار مناطق مختلف داشته باشد. ۵- رواج نیافتن فرهنگ کارآفرینی و کم بودن تعداد کارآفرینان: وجود جمعیت عظیم جوان و تحصیلکرده اما بیکار در سطح جامعه، از یک طرف به عنوان سرمایه اقتصادی و از طرف دیگر به عنوان تهدیدی جدی و بالقوه در ایران مطرح است. متاسفانه علی رغم اهمیت و نقش کارآفرینی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به علت دولتی شدن امور و مشکلات و تنگناهای دولت، مقوله کارآفرینی مورد توجه نبوده، لذا فرهنگ کارآفرینی رواج چندانی نیافته و به عبارتی ناشناخته مانده است. از دیدگاه بسیاری از صاحبنظران، کارآفرینی موتور توسعه اقتصادی جامعه است. بنابراین، حذف موانع دولتی موجود در مقابل فعالیتهای تولیدی و اجرای سیاستهای تشویقی و حمایتی از کارآفرینان و فراگیرشدن فرهنگ کارآفرینی می تواند این تهدیدها را به فرصت تبدیل کرده و به تحول اقتصاد ملی ایران منجر شود. از سوی دیگر، بررسی اجمالی کشورهای صنعتی و فراصنعتی نشان می دهد که بخش عمده ای از برنامه های آموزشی دانشگاهها در این کشورها به آموزش کارآفرینی اختصاص دارد. وجود بیش از ۵۰ دانشگاه در آمریکا، ۴۲ دانشگاه در آلمان، ۱۳ دانشگاه در لهستان و ۸ دانشگاه در سوئد و... که در آنها کارآفرینی و مدیریت واحدهای کوچک اقتصادی تدریس می شود حاکی از درک نقش کارآفرینی و اهمیتی است که در این کشورها برای کارآفرینان در فرایند توسعه اقتصادی قائل می شوند. در ایران نیز طی دو سال اخیر نسبت به ایجاد مراکز کارآفرینی در بیش از ۱۵ دانشگاه اقدام شده که به جز چند دانشگاه بقیه فعالیت چندانی نداشته اند که این امر حکایت از عدم توفیق دولت در فرهنگ سازی در این زمینه می کند. بنابراین، برای فراگیرشدن فرهنگ کارآفرینی، باید تغییراتی در سیستم آموزشی و محتوای دروس مدارس و دانشگاهها داده شود و افرادی در راس امور قرار گیرند که علاقه مند به ایجاد و توسعه فعالیتهای تولیدی بوده و شرایط مناسب را برای ظهور کارآفرینان فراهم سازند. ۵- وجود مشکلات اجرایی در پیاده کردن سیاستها و برنامه های کلان اشتغال کشور: ارزیابی برنامه های اشتغال زایی دولتهای گذشته در ایران نشان می دهد علی رغم تلاش و جدیت آنها در تدوین برنامه های بلندمدت اشتغال، این برنامه ها مانند سایر برنامه های اقتصادی - اجتماعی در اجرا با مشکلات متعددی مواجه بوده است که این عدم موفقیت از چند بعد قابل بررسی است: الف - نحوه تدوین سیاستها و خط مشی ها: بررسی اجمالی نحوه تصمیم گیری و خط مشی گذاری در کشور، وجود ناهماهنگی و اختلاف نظر بین قانونگذار و مجری را نشان می دهد. تمرکز تصمیم گیری در پایتخت و مجرب نبودن بدنه کارشناسی دولت مرکزی مانع از بررسی دقیق و کالبد شکافی مسائل و توجه به واقعیتهای محلی و منطقه ای توسط کارشناسان می شود. لذا بعضاً تصمیمها و برنامه هایی اتخاذ و تدوین می شوند که باتوجه به شرایط زمانی و مکانی قابل اجرا نبوده و یا اجرای آن با مشکل مواجه است. ب - عدم نظارت و ارزیابی در اجرای برنامه ها: فقدان نظارت یا نظارت کم بر اجرای دقیق برنامه ها شرایط را برای سوء استفاده مجریان و بنگاههای اقتصادی فراهم آورده است. ضمن اینکه عدم اجرای ارزیابیها، نقاط ضعف خط مشی ها را به تصویر نمی کشد و قانونگذار از نتیجه تصمیم های خود مطلع نشده و نسبت به رفع نواقص اقدامی صورت نمی گیرد و همچنان مشکلات در اجرای برنامه ها باقی می مانند. نتیجه گیری باتوجه به تعدد عوامل موثر بر اشتغال فارغ التحصیلان باید برای حل این معضل از کلیه سازمانهای مرتبط به منظور تهیه و اجرای یک طرح جامع و فراگیر در زمینه اشتغال استفاده شود. آنچه که در تدوین طرح فوق باید

مـدنظر قرار گیرد توجه به عوامل اصـلی موثر بر اشـتغال فارغ التحصـیلان آموزش عالی و مسـئولیت دادن به سازمانهای مرتبط با آن است. در این مقاله، برخی از عوامل موثر بر اشـتغال فارغ التحصـیلان آموزش عالی مورد بررسـی قرار گرفت. باتوجه به بررسی های به عمل آمـده و مباحث مطروحه موارد زیر به عنوان نتیجه گیری و همچنین به عنوان یک چهارچوب بنیادی برای تدوین طرح جامع اشـتغال فـارغ التحصـیلان آموزش عالی ارائه می گردد. – در بخش تامین اجتمـــاعی و رفاه عمومی به نحوی برنامه ریزی شود که افراد فقـط بـا هـدف کسـب علم و دانش وارد دانشـگاه شونـد؛ – ظرفیت پـذیرش دانشـجو براسـاس نیـاز آینـده بـازار کـار به نیروی متخصـص تعیین شود؛ – مجوزهـای ایجـاد رشـته هـای تحصـیلی در دانشـگاه موقتی باشـد و متناسب با زمان و شـرایط تغییر کنـد؛ – سرفصلهای دروس دوره های آموزشی براساس زمینه های شغلی مرتبط بازبینی و تنظیم شوند؛ – بین سرفصل دروس با شرایط احراز مشاغـل مورد نظر همـاهنگی و همسویی ایجـاد شود؛ – اقـدامات بنیـادی در خصوص تغییر در شـیوه آموزش موجود انجـام گیرد؛ – جـذب اسـتادان دارای روحیـه علمی و دانش پژوهی در اولـویت قرار گیرنـد و از سـوی دیگر، تـدابیری نیز برای رفـع مشـکلات و تنگناهای اقتصادی اعضای هیات علمی اتخاذ گردد؛ – برای ارزیابی فارغ التحصـیلان، معیارهایی که نمایانگر حداقل دانش نظری و توان عملی آنان هستند به صورت استاندارد برای هررشته تحصیلی تعریف شود؛ – ارتباط دانشگاه با بخشهای اجرایی تقویت گردد؛ – در پـذیرش دانشـجویان، متناسب بودن شـرایط دانشـجو با رشـته تحصـیلی مدنظر قرار گیرد؛ – بودجه بخش آموزش عالی تقویت شود و درصدی از درآمد یا سود بخشـهای مختلف جامعه که مصرف کننده ستاده های نظام آموزشی هستند به دانشگاهها به منظور تـامین امکانـات و تجهیزات لازم اختصاص داده شود؛ – آموزش عالی بایـد سیاسـتها و برنامه هایی را برای شـناسایی و جـذب افراد مسـتعد و نخبه و آشـنایی آنها با اصول و فلسـفه تعلیم و تربیت و شـیوه های نوین تـدریس، شـیوه های تحقیق و شـیوه آموزش مبانی علوم تدوین و اجرا کند؛ – دانشـگاهها و مراکز آموزشی در جایگاه اصلی خود قرار گیرند و حریمی برای آنها تعریف شود که مانع از نفـوذ، سوء اسـتفاده و بهـــــره برداری سیاسـی گروههای ذی نفوذ گردد؛ – ترویج و توسـعه فرهنگ کارآفرینی در دانشگاهها و تشویق کارآفرینان؛ – فراهم آوردن تسـهیلات در مناطق محروم دورافتـــــاده و بـدآب و هوا به نحوی که فـارغ التحصـیلان به دنبال کاریابی در این مناطق باشـند؛ – انجام اصـلاحات در قوانین و مقررات مربوط به نحوه جذب و نگهداری نیروی کار به منظور فراهم آوردن امکـان فعـالیت بنگاههـای کاریـابی خصوصـی؛ – اسـتفاده از توانمنـدیهای نهادهـای غیردولتی جدیـد ماننـد سازمانهای نظام مهندسـی کشاورزی، در بسترسازی برای اشـتغال فارغ التحصیلان؛ – برنامه ریزی برای ایجاد مراکز کارآفرینی و حرکت دولت برای فرهنگ سازی در این زمینه؛ – نظارت بر اجرای دقیق برنامه ها به نحوی که از سوء استفاده مجریان و بنگاههای اقتصادی جلوگیـری به عمل آورده و امکان اجرای سـلیقـه ای برنامه های اشـتغال را از مجریان سلب کند. تجربه زندگی روزمره دختران دانشجو: مسائل و چشم اندازها توضیح: مرکز مطالعات زنان دانشگاه تهران همایشی یک روزه با عنوان " بررسی علل و پی آمد های فزونی دختران در دانشـگاه» برگزار کرد. این همایش روز سه شـنبه اول خرداد ۱۳۸۶ ساعت ۸:۳۰ تا ۱۷:۳۰ بعدازظهر در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران(زیر پل گیشا) تشکیل شد و خبر آن پیشتر بر روی همین پایگاه آمد. در زیر خلاصه ای از سخنرانی ناصر فکوهی را می خوانید. اصل این مقاله در مجله پژوهش زنان(دفتر مطالعات زنان) منتشر خواهد شد. پیش از هر چیز لازم است ضمن قدردانی از برگـذار کننـدگان این همـایش که فرصتی برای بحث و تبادل نظر در این زمینه را فراهم کردنـد انتقادی را نیز مطرح کنم که در بخش نخست سـخنانم به آن خـواهم پرداخت. عنـوان این همـایش بـا اسـتفاده از مفهوم "بررسـی علـل و پی آمـدها" برای برخی از دانشـجویان و اساتیـد این فکر را القا کرده بود که شایـد به پدیـده بالا رفتن شـمار دختران در محیط دانشـگاه به مثابه نوعی آسـیب اجتمـاعی نگـاه شود، که امیـدواریم این تلقی کاملاـ نادرست باشـد. اصولا نگاه به واقعیات اجتماعی و به خصوص چنین واقعیتی با چنین نگاهی خود نوعی آسـیب است که بایـد به تحلیل آن پرداخت. این نکته از آن رو حائز اهمیت است که ظاهرا امروزه گروهی از کارشـناسان از کاهش رقم دختران در ورود به دانشـگاه از طریق سیستم های سهمیه بندی جنسی دفاع می کنند که بسیار زیان بار

و غیر قابل پذیرش هستند و من نیز ترجیح می دهم از همین موضوع بحث خود را آغاز کنم. ابتدا باید توجه داشته باشیم که پدیده افزایش شمار دختران در دانشگاه ها پدیده ای ایرانی نیست و در اکثر کشورهای جهان اتفاق افتاده است.. واقعیت آن است که با اجتماعی شدن هر چه بیشتر زنان تحصیل در سطوحی هر چه بالاتر بدل به ارزش و سرمایه ای اجتماعی شده است که کنشگران بدان تمایل دارند و این امر نیازی رو به افزایش را در جوامع انسانی به وجود آورده است که خود را همگام با بالا رفتن توسعه یافتگی در افزایش رقم دانشجویان و تحصیلکردگان زن نیز نشان می دهد. این افزایش به ویژه در رشته های علوم انسانی قوی تر است و این نیز پدیده ای جهانی است و لزوما ربطی به ایران ندارد. اما اینکه چنین پدیده ای را به خودی خود نوعی آسیب اجتماعی تلقی کنیم و تلاش کنیم برای آن راه حل های کاربردی بیابیم موضوعی است که از ابعاد مختلف می توان آن را به زیر سئوال برد. پرسش اول آن است که آیا میان پدیده اجتماعی پدیده اجتماعی شدن زنان و سنت ها و عرف اجتماعی تضاد و اختلافی وجود دارد؟ و اگر چنین اختلافی هست آیا راه حل آن کاهش شمار دختران به شکل مکانیکی در دانشگاه هاست؟ در مورد اول باید گفت که تقابل میان زن/ مرد به مثابه دو موقعیت درونی/ برونی و یک تقسیم کار خانگی / کار معیشتی تقسیم کاری نیست که لزوما به سنت ما تعلق داشته باشد. در سنت جوامع مختلف ایرانی از اقوام مختلف زنان همواره همان اندازه در خانمه کار می کرده اند که در امور معیشتی دخالت داشته اند. از این گذشته جماعت های ایرانی لزوما مرد سالارانه تر از جوامع مشابه خود در کشورهای دیگر از جمله اروپا و آمریکا نبوده اند. این یک واقعیت است که مردسالاری سیستمی جهانی است که ساختارهای جهان کنونی را تعیین کرده و آن را به بن بست کشانده است و بهر رو در تمام جوامع وجود دارد. اما این نیز یک واقعیت است که سنت های موجود در جامعه ما همان اندازه که ممکن است از این مردسالاری تاثیر پذیرفته باشند منابعی نیز برای بالا- بردن نقش زن در جامعه دارند که باید از آنها استفاده کرد. هم از این رو این گفتمان که ما به ازای اجتماعی شدن زنان و تحصیلات آنها را به طور خود کار در شکننده شدن نهاد خانواده و سیستم های تربیتی جامعه عنوان می کند چندان معنا و پایه ای ندارد. نیاز به تحصیل به مثابه یک ارزش اجتماعی (صرف نظر از جنبه آسیب شناسانه این موضوع که نه به زن یا مرد بودن بلکه به قطع رابطه سیستم دانشگاهی با بازار کار مربوط می شود) در جامعه ما روندی صعودی دارد. و هرگونه تلاش برای جلوگیری مکانیکی از آن از طریق سهمیه بندی های جنسیتی نه تنها غیر عادلانه است بلکه غیر کارا نیز هست، زیرا سبب می شود که بلافاصله دخترانی که بدین ترتیب از تحصیل مخروم می شوند به سوی مدارس عالی و دانشگاه های خصوصی هدایت شوند که امکان دارد از کیفیت پایین تری برخوردار باشند. از این گذشته این اقدام سبب ضربه خوردن به دخترانی می شود که فاقد در آمد و امکانات مالی بالا باشند. به عبارت دیگر ما با این کار صرفا محرومترین بخش از جامعه را باز هم محروم تر خواهیم کرد. اما اگر به بحث خودم باز گردم و درباره روزمرگی در دانشگاه و برای دختران سخن بگویم. باید این امر را کاملا- در چارچوب مردسالا-رانه ای قرار داده و تحلیل کنم که خود را نه تنها به روابط بلکه حتی به فضا ها نیز منتقل کرده است. دانشگاه های ما فضاهایی کاملا- مردانه هستند که دختران در آنها احساس امنیت و آسایش لا-زم را نمی کنند. این امر به خصوص در چارچوب زندگی روزمره اهمیت دارد زیرا چارچوب اصلی موقعیت های فرهنگی کنونی در جوامع مدرن زندگی روزمره و سبک زندگی است. دانشگاه ها به مثابه فضاهای مختلطی که پس از دورانی طولانی از جدا سازی جنسیتی جوانان به آن قدم می گذارند هر چمد برای پسران طراحی شده اند ولی عملا باید پذیرای دخترانی باشند که در رفتارهای خود دچار سردرگمی هویتی هستند. این سردرگمی در بررسی که ما به انجام رسانده ایم و به طور تفصیلی در مقاله خواهد آمد به گروه بزرگی ازروابط مربوط می شود. که عمدتا می توان آن را از یک سو در رابطه دختران به عنوان کنشگران اصلی با سایر دختران و پسران دانشجو با اساتید و کادراداری دانشگاه تعریف کرد، و از طرف دیگر در رابطه دختران با خانواده هایشان پیش در طول و پس از فراغت از تحصیل. آنچه بیشترین فشار را بر دختران در طول مدت تحصیل وارد می کند احساس نوعی نابرابری است که به باور آنها میان ایشان و

پسـران وجود دارد. دختران از لحاظ عددی در برخی از رشـته ها از جمله در علوم انسانی اکثریت عددی دارند و در برخی دیگر به ویژه رشته های مهندسی در اقلیت هستند . اما در هر دو مورد دو واقعیت دائما به آنها موقعیت فروتر اجتماعی شان را نشان می دهد و سـبب بازتولیـد ساختارهـای مردسالارانه می شود: نخست نبود چشم انـداز برای اشـتغال و ورود واقعی به جامعه به مثابه یک زن تحصـیلکرده و دیگری نبـود اساتیـد زن که به خودی خود گویـای نـابرابری در سیسـتمی است که در آن اکـثریت عـددی در یک سطـح (دانشـجویی) غیر حرفه ای در برابر خود اقلیت عـددی را درسـطح دیگر (هیئت علمی) حرفه ای در تقابل می بینـد. افزون بر این دختران اغلب موضوع پیش داوری هایی هسـتند که ناشـی از موقعیت های سخت تری در کنترل کالبدی است: سخن گفتن با دیگران رفتارهـای کاملاـ پیش پـا افتاده خندیـدن نشسـتن یا ایسـتادن در جایی و غیره همگی به نوعی تعبیر از جانب پسـران و حتی دختران دیگر می کشـئد که به مثابه نوعی فشار روانی بر دختران وارد می آیـد. افزون بر این، همین کنترل کالبدی سـبب مبی شود که دختران به صورت خود آگاه یا ناخود آکاه و خواسته یا ناخواسته خود را قربانی نوعی پیش داوری دیگر نیز ببینند که رفتار آنها بـا اساتیـد است در حالی که پسـران در این امر همواره خود را در موقعیت برتر می یابنـد. همین امر در کل فعالیت های دانشـگاهی بارز است و دختران خود را قربانیان شرابیطی می بینند که پسران برغم (و بیشتر شاید به برکت) رقم کوچکتر خود می توانند دست به بازتولید سـخت موقعیت های برتری مردانه خود در روابط درون دانشگاهی بزنند. چارچوب دیگر روزمرگی در دانشگاه رابطه با خـانواده است. دختران پیش از ورود به دانشـگاه همچون دیگر دانش آموزان زیر فشـار خرد کننـده کنکور قرار می گیرنـد اما بنا بر مورد خـانواده هـا واکنش هـای متفاوتی در مورد آنچه بایـد در این موقعیت انجام دهنـد بنا بر دختر یا پسـر بودن نشان می دهنـد. اغلب خانواده ها ظاهرا چندان توهمی نسبت به اشتغال بعدی دختران ندارند و به تحصیل صرفا به مثابه نوعی سرمایه اجتماعی نگاه می کننـد اما همین امر سبب می شود تلاش کننـد بر انتخاب دختران در هدف گیری های تحصـیلی شان تاثیر گذاری کرده و گاه حـتی آنهـا را وادار به انتخـاب رشـته هـایی بکننـد که چنـدان تمـایلی بـدان ندارنـد. امـا موضوع به اینجـا ختم نمی شود زیرا رابطه خـانوادگی برای دختران دانشـجو در تمـام طول تحصـیل و پس از آن همچنان به مثابه عامل و ابزاری الزام آور تـداوم می یابـد که دختران را وا می دارد هر چه بیشتر دست به کنترل کالبـدی خود بزننـد. این امر درباره دخترانی که شـهرهای کوچک دور دست به شهرهای بزرگ می آیند بسـیار بیشتر است و در بسـیاری موارد سبب می شود که فارغ التحصـیلان پس از اتمام تحصیل تمایلی به بـازگشت به شـهر خود را نداشـته و اگر این بـازگشت انجـام بگیرد نیز اغلب دچـار مشـکلات روانی و اجتماعی می شونـد. موضع خانواده در مواردی که تحصـیل به رده های بالاتر می رسـد در سـطح خانواده جدیـد یعنی خانواده ای که خود دانشـجو با ازدواج کردن تشـکیل می دهـد میز ادامه می یابـد. و این بـار الزامـات خـانواده سـببی به الزامات خانواده نسبی افزوده می شود. در این حال دختر دانشـجو بایـد دائمـا نبود تضـاد را میـان نقش های مختلف خود(دختر خواهر همسـر، مادر) با نقش اجتماعی خویش به مثابه دانشـجو به خود و به دیگران ثابت کند و فشاری را که ناشی از عدم پذیرش این امر به دلیل وجود کلیشه های شناختی است تحمل کنـد. خروج از دانشـگاه نیز بـه معنی پایـان یـافتن مشـکلات نیسـت و دخـتران دانشـجو بـا از دست دادن هـویت دانشـجویی خـود و روزمرگی دانشـجویی شان دچار مشـکل جدیـد می شونـد و آن به دست نیاوردن هویتی اجتماعی درسـطح اشـتغال است. اختلاف فاحش میان نرخ اشـتغال زنان و نرخ تحصـیل آنها سـبب می شود که دختران دانشـجوی پیشـین تبـدیل به زنان خانه داری ناراضـی شونـد که موقعیت جدیـد خود را نیز به هیچ رو نمی پذیرند. البته هر اندازه از ابتدا رویکرد دانشـجو به تحصـیل رویکردی به مثابه یک سـرمایه اجتماعی باشد بیشتر در این موقعیت تازه احساس آسایش می کند . اما تضاد موقعیت روزمرگی دانشـجویی و موقعیت روزمرگی خانه بهر رو سـبب پدیـد آمـدن موقعیت های سـردرگمی و بحران های هویتی می شود که چنانچه ما به فکر چاره برای آن از طریق تاثیر گذاری بر بازار کار نباشـیم در آینده ای نه چندان دور می توانند به بحران هایی هر چه عمیق تر تبدیل گردند. در نهایت بایـد بر این نکته تاکیـد کرد که تضادهای موقعیتی و هویتی که دختران در حال حاضـر با آن روبرو هسـتند، حاصل تضادی

است که میان دو سیستم وجود دارد : نخست سیستمی که در سطح گفتمانی که از یک طرف از پیشرفت دختران و تحصیل به مثابه ارزش هایی مطلقا مثبت دفاع کرده و بنابراین با تبدیل آنها به ارزش ها و سرمایه های اجتماعی تقاضا را برای تحصیل افزایش می دهد و طرف دیگر سیستمی که برای حفظ موقعیت های مردسالارانه اجازه تغییر در بازار کار و ترکیب آن و سازوکارهای اجتماعی همراهی کننده با آن را نمی دهد و به این ترتیب اجازه نمی دهد که ساختاری جنسیتی نابرابر حوزه کار تغییر کنند. اگر ما فکری به حال این تضاد نکنیم بی شک بحران ها در چشم اندازی میان و دراز مدت به شدت تهدید کننده خواهند شد. راه خروج از این موقعیت نیز باید به مثابه استراتژی ای چند جانبه و با استفاده از منابعی که ما چه در سنت خود و چه در تجربه زندگی جامعه مان در دوران معاصر داریم تحقق یابد. فصل سوم : متدلوژی تحقیق ۱-۳) مقدمه : به طور کلی در اجرای یک تحقیق اینگونه است که می بایست به سمت سیستمی بودن حرکت کرد بدین معنی که در فرآیند تحقیق باید از مسائل کلی شروع کرد و سپس مسائل جزئی را که همان اجزاء ریز گام به گام تحقیق است را بیان و تحلیل کرد.موضوع کلی در یک تحقیق باید مورد توجه قرار گیرد نوع نگرش و دیدگاه محقق یا محققین به پدیده ای است که می خواهند آن تحقیق را انجام دهند و این یادآور آن است که حتما در روش اعمال شده در تحقیق می بایست چهار چوب کلی و جزئی را بیان نمود تا با استفاده از الگوی ذهنی ارائه شده بتوان مراحل و گام های بعدی فرآیند تحقیق را شناسایی و به کار گرفت . به طور کلی نوع تحقیق بر اساس اینکه از چه زاویه ای به آن نگاه می کنیم به چهار دسته تقسیم می شوند که عبارتند از : الف) هدف تحقیق : دلیل اصلی اینکه تحقیق به منظور تحقق آن انجام می شود . ب) فرآیند تحقیق : مراحل و گام های موجود در اجرای تحقیق که شامل جمع آوری و تحلیل اطلاعات نیز می باشد . ج) منطق تحقیق : روش ارزیابی و تحلیل و بررسی فرضیه ها و قضایا را نشان می دهد . د) نتیجه تحقیق: اثر و نقشی که پس از انجام تحقیق بر جای می ماند . به طور کلی یک تحقیق با بیان یک مسئله یا مشکل آغاز می شود بدین صورت که موضوع مورد مطالعه سؤالات فراوانی را در ذهن محقق ایجاد کرده و او پس از بیان آنها و تدوین فرضیه های خود به سمت گردآوری اطلاعات و تجزیه تحلیل مطالب بدست آمده می پردازد که نتیجه آنها منجر به تایید یا در فرضیات مطرح شده می گردد به همین دلیل است که مرحله گردآوری و جمع آوری اطلاعات یکی از مراحل مهم تحقیق به شمار می رود. در این فصل ، روش تحقیق شامل روش های گردآوری اطلاعات ، جامعه آماری و همچنین پرسشنامه مورد نیاز جهت رد یا تایید فرضیه های پژوهش مطرح می شود. ۲-۳) جامعه آماری تحقیق : به نظر محقق هر چقدر عوامل مؤثر بر متغیرهای تحقیق محدودتر باشد ، متغیرهای تحقیق از قابلیت کنترل بیشتری برخوردار خواهد شد و به همین ترتیب قابلیت اتکای رابط بین این متغیرهای و نتایج حاصله از آن معتبرتر خواهد بود جامعه آماری مورد نظر این تحقیق تمامی دانشجویان مشغول به تحصیل در دانشگاه امام رضا (ع) می باشد. و با توجه به دامنه گسترده این جامعه آماری به ناچار از روش نمونه گیری تصادفی استفاده گردیده است.جامعه این تحقیق شامل ۱۸۰۰ نفر می باشد. ۳-۳) نحوه انتخاب نمونه ها: با توجه به جامعه آماری تحقیق که در فاصله ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ می باشد نمونه مورد نظر تحقیق می بایست یک دهم یا یک پانزدهم جامعه آماری را شامل می شود یعنی حدود ۱۸۰ نفر...... ۴-۳) روش گردآوری اطلاعات : داده های مورد نیاز برای این تحقیق با توجه به پرسشنامه هایی که در اختیار دانشجویان قرار گرفته است و نیز منابع موجود در گذشته بدست آمده است. ۵-۳) روش آزمون فرضیه ها : تجزیه و تحلیل مورد استفاده قرار گرفته در این تحقیق براساس پاسخ نامه های داده شده در پاسخنامه ها می باشد.پاسخ نامه های در نظر گرفته شده برای سؤالات پرسشنامه شامل ۵ گزینه ۱) کاملاً موافقم ۲) تا حدی موافقم ۳) بی تفاوت ۴) تا حدی مخالفم ۵) کاملاً مخالفم می باشد. در خصوص استفاده از این مقیاس ، لازم به توضیح است که از طریق این پرسش ها از پاسخ دهندگان خواسته می شود که از میان چندین گزینه ، یک پاسخ را برگزینند .دستور العمل پرسش نامه ها معمولا به پاسخ دهندگان می گویند که بهترین گزینه را انتخاب کنند. این مقیاس یک مقیاس لیکرت می باشد ، انعطاف پذیری انواع روشهای جمع آوری اطلاعات را دارا می باشد و جمع آوری و پردازش پاسخ های آن مؤثر و کارا بوده و

امکـان می دهـد تا در زمان انـدك و محـدود، حجم قابل توجهی از اطلاعات جمع آوری شود. هنگام اسـتفاده از این مقیاس؛ یک موضوع قابل توجه است که گزینه های پاسخ می بایست یک گزینه حـد وسط دارا باشـند، زیرا به پاسـخ دهندگانی که بی طرف هسـتند اجـازه می دهـد تـا بی طرفی خود را بیـان کننـد.در مجموع محقق برای عـدم اسـتفاده از گزینه حـدوسط می بایست دلایل و انگیزه های بسـیار قوی داشته باشد. ۶-۳) بررسـی روایی پرسشـنامه: به منظور بررسی و تایید روایی پرسشنامه نظرات تنی از چندان اساتید که در زمینه تهیه پرسشـنامه فعالیت دارند مورد توجه قرار داده شده است که در این راسـتا توضیحات ایشان به منظور حذف و اضافه کردن بعضـی از سؤالات و نیز جا به جایی قسـمت های پرسشـنامه اقـدام شـده است و پس از ارائه نمونه هایی پرسـش نامه ،تقریبـا تمـامی سؤالاـت از سوی اعضـای جـامعه آمـاری پاسـخ داده شـده و این پاسـخ ها به صورت تک به تک مورد بررسـی قرار گرفت. ۷-۳) بررسـی پایایی پرسشـنامه : اصـلاحات و تغییراتی که در پرسشـنامه بوجود آمـد به دلیل ابهام در بعضـی سؤالات و نیز پیچیـدگی در تعـدادی سؤالاـت بود که به توضیـحات بیشتری نیـاز داشـتند زیرا بـاعث می شدنـد که برداشت هـای مختلفی از آنها بدست آید. ۸-۳) فرم پرسشـنامه فرم نظرسـنجی علاقه منـدی به رشـته تحصـیلی با سـلام واحترام مخاطب عزیز! فرم نظر سـنجی زیر حاوی سوالاتی پیرامون میزان علاقه مندی به رشـته تحصـیلی دانشـگاهی شـما است. اطلاعات بدست آمده صـرفا برای انجام تحقیق پژوهشی مورد استفاده قرار می گیرد . مطمئنا اطلاعات شما در نزد محقق محفوظ خواهد ماند. لطفا این پرسشنامه را با کمال دقت و صـداقت پر نماییـد. مشـخصات زیر را در صورت تمایـل تکمیـل نماییـد. (بـا تشـکر) نـام و نام خانوادگی : رشـته تحصـیلی: جنسیت: سال ورودی: معیار سنجش تعریف سوال ردیف کاملا مخالفم تاحدی مخالفم بی تفـاوت تاحـدی موافقم کاملاـ موافقم رشـته تحصـیلی خود را بـا آگاهی قبلی انتخاب کردم ۱ سـطح تحصیلات خانواده و خویشاونـدان در انتخاب من موثر بوده است ۲ عوامل محیطی و شـرایط اجتماعی باعث اجبار من در انتخاب من در رشـته شد. (برای آقایان سـربازی و برای خانم ها ازدواج) ۳ دانشـگاه محل تحصیلم در انتخاب رشته ام نقش داشته ۴ آینده رشـته و بازار کار موجب انتخاب من شده است ۵ مسائل مالی و پرداخت شهریه در بی علاقگی نسبت به رشته ام موثر بوده است ۶ درگیری در مسائل سیاسی و اجتمـاعی موجب دوری من از رشـته ام شـده است. ۷ مـدرک گرایی فقط باعث علاقه منـدی من به رشـته ام شـده است. ۸ سطح علمی و نحوه تـدریس اساتیـد در افزایش علاقه مندیم موثر بوده است ۹ مایلم در مقاطع بالاتر در رشـته ام ادامه تحصـیل دهم. ۱۰ (اگر شـرایط ویژه ای بر انتخاب شـما حاکم بوده است لطفا توضیح دهید.) توضیحات: فصل چهارم: تجزیه وتحلیل اطلاعات ۱-۴) مقـدمه : با توجه با آنکه نتایـج تحقیق از بررسـی و مـداقه بر روی اطلاعات بـدست آمده ، حاصل می گردد پر واضح است که این بخش از فرآیند تحقیق ، بسیار مهم و حائز اهمیت می باشد به طوری که تاثیر مستقیم بر روی آثار نهایی تحقیق می گذارد. بنابراین این مرحله علاـوه بر این که تـاثیر مراحل اول (تعیین فرضـیات تحقیق)، دوم (بررسـی ادبیات پیش و تحقیقات گذشـته) و سوم(تعیین روش تحقیق و روش آزمون مناسب)را نشان می دهد و بر مرحله آخر یعنی نتیجه گیری محقق از فرآیند تحقیق هم تاثیر گذار است پس به طور قطع می توان بیـان کرد که این مرحله مهمترین مرحله در فرآینـد تحقیق است. ۲-۴) تجزیه و تحلیـل داده ها: با توجه به موضوع اصـلی تحقیق که بررسـی میزان علاقه دانشـجویان به رشـته تحصـیلی خود می باشد و فرضیات ارائه شده در فصل نخست ؛ پرسشـنامه ها در اختیار افراد نمونه قرار گرفت و نتایج حاصله از بررسی های این پرسشنامه ها بصورت تک به تک به این شرح بوده است •: در پاسخ به سؤال ۱ : ۲۶ نفر معادل ۱۴٪ گزینه اول ، ۵۴ نفر معادل ۳۰٪ گزینه دوم ، ۴۷ نفر معادل ۵/۲۶ ٪ گزینه سوم ۳۵ نفر معادل ۵/۱۹ ٪ گزینه چهـارم ، ۱۸ نفر معادل ۱۰٪ گزینه پنجم را انتخاب کرده انـد •. در پاسـخ به سؤال ۲ : ۳۵ نفر معادل ۵/۱۹٪ گزینـه اول، ۳۶ نفر معـادل ۲۰٪ گزینـه دوم ، ۵۳ نفر معـادل ۵/۲۹ ٪ گزینه سـوم ۲۹ نفر معـادل ۱۶٪ گزینه چهـارم ، ۲۷ نفر معادل ۱۵٪ گزینه پنجم را انتخاب کرده انـد •. در پاسـخ به سؤال ۳ : ۵۷ نفر گزینه اول، ۲۳ نفر معادل ۱۳٪ گزینه دوم ، ۲۱ نفر معادل ۵/۱۱٪ گزینه سوم، ۳۶ نفر معادل ۲۰٪ گزینه چهارم، معادل ۵/۳۱٪ و ۴۳ نفر معادل ۲۴٪ گزینه پنجم را انتخاب کرده انـد .

•در پاشخ به سؤال ۴: ۳۴ نفر معادل ۵/۱۸٪ گزینه اول، ۲۶ نفر معادل ۵/۱۴٪ گزینه دوم ، ۱۹ نفر معادل ۱۰٪ گزینه سوم ، ۴۳ نفر معادل ۵/۲۴٪ گزینه چهارم، ۵۸ نفر معادل ۵/۳۲٪ گزینه پنجم را انتخاب کرده انـد • . در پاسـخ به سؤال ۵: ۶۵ نفر معادل ۳۶٪ گزینه اول ، ۴۸ نفرمعادل ۲۶.۵٪ گزینه دوم ، ۲۷ نفر معادل ۱۵٪ گزینه سوم ۲۶ نفر معادل ۱۴.۵٪ گزینه چهارم ، ۱۴ نفر معادل ۸٪ گزینه پنجم را انتخـاب کرده انـد • در پاسخ به سؤال ۶: ۱۱ نفر معادل ۵/۶٪ گزینه اول ،۲۴ نفر معادل ۱۳٪ گزینه دوم ،۴۸ نفر معادل ۵/۲۷٪ گزینه سوم، ۳۲ نفر معادل ۱۷٪ گزینه چهارم، ۶۵ نفر معادل ۳۶٪ گزینه پنجم را انتخاب کرده انـد • . در پاسـخ به سؤال ۷: ۳۱ نفر معـادل ۱۷٪گزینه سوم،۴۲ نفر معـادل ۲۳٪ گزینه چهـارم ،۱۰۷ نفر معـادل ۶۰٪گزینه پنجم را انتخـاب کرده انـد و کسـی گزینه ۲و۱ را انتخـاب نکرد •. در پاسخ بـه سـؤال ۸: ۲۴ نفر معادل۱۳٪گزینه اول،۶۳ نفر معـادل ۳۵٪گزینه دوم، ۳۶نفر معادل ۲۰ ٪گزینه سوم، ۳۲ نفر معادل ۱۸٪گزینه چهارم،۲۵نفرمعادل ۱۴٪گزینه پنجم را انتخاب کرده انـد • . در پاسخ به سؤال ۹: ۱۶ نفر معادل ۹٪گزینه اول ،۲۴ نفر معادل ۱۳.۵٪ گزینه دوم،۶۵ نفر معادل ۳۶٪گزینه سوم،۴۵ نفر معادل ۲۵٪گزینه چهارم،۳۰ نفر معادل ۵/۱۶٪ گزینه پنجم را انتخاب کرده انـد •. در پاسخ به سؤال ۱۰: ۳۲ نفر معادل ۱۸٪ ، ۶۵ نفر معادل ۳۶٪ گزینه دوم ، ۳۷ نفر معـادل ۲۰٪گزینه سوم، ۳۲نفر معادل ۱۸٪ گزینه چهـارم و ۱۴ نفر معـادل ۸٪ گزینه پنجم را انتخـاب کرده انـد. ۳-۴) طبقه بنـدی اطلاعات: در بررسـی سؤالات مندرج در پرسشـنامه چنین می توان گفت که: در سؤال شـماره ۱: نشان میدهـد میزان آگاهی دانشـجویان پیش از ورود به رشته در حالی وارد ادامه تحصیل شده اند که اطلاعات متوسطی از رشته مورد نظر خود را داشته اند. در سؤال شماره ۲: که نشان دهنده میزان تاثیر و نقش والدین در انتخاب رشـته دانشجویان است چنین به نظر می رسد که والدین به صورت یکی از مواردی هسـتند که در این انتخـاب به طور کلی نقش مهمی را ایفا کرده انـد . در سؤال شـماره ۳: که تایید عوامل محیطی و شـرایط اجتماعی را در انتخاب رشته بررسی می کند مشخص می کند که عوامل چون سربازی و ازدواج از جمله عواملی هسـتند که در اجبار دانشجویان به تحصیل در رشته های که بدان علاقه نداشته اند مؤثر بوده است. در سؤال شماره ۴: در این سؤال دانشـگاه محل تحصیل به عنوان عنصر مؤثر مدنظر بوده است و این چنین بدست آمده که در مجموع برای دانشجویان فرقی نداشته است که در چه دانشگاهی تحصیل کنند و این عامل بی تاثیر بوده است. در سؤال شماره ۵: که نشان دهنده آینده نگری دانشجویان به رشـته و بازارکارآن است اینگونه بـدست آمـده است که در این مورد دانشـجویان با توجه به آینـده رشـته خود به این رشـته وارد گشته اند. در سؤال شماره ۶: که توانیی مالی دانشـجویان در پرداخت شهریه و تاثیر آن برعلاقه دانشجویان مورد بررسی قرار گرفته است نشان می دهد که این مورد به طورقابل توجهی تاثیر بسیار کمی را در انتخاب رشـته ایفا کرده است و تقریبا بی تاثیر است. در سؤال ۷: که این مورد میزان درگیری و توجه دانشـجو به مسائـل سیاسـی و اجتمـاعی را مـدنظر قرار داده است بیان می کنـد که این مسائـل تقریبـا بی تاثیر می باشـد به طوری که می توان گفت اصـلا تاثیر نـدارد. در سؤال شـماره۸ : که بازگو کننـده میزان مـدرک گرایی در بین اعضای جامعه است این طور بیان می شود که مدرک گرایی می تواند یکی از عوامل مؤثر در انتخاب رشته باشد. در سؤال شماره۹: که نقش اساتیـد و سـطح عملی آنهـا را در جـذب دانشـجویان و علاقه منـد کردن آنها بررسـی کرده است این چنین دریـافت می شود که این مورد تـاثیر مهمی در میزان دانشـجویان نداشـته است. در سؤال شـماره ۱۰: که تمایل دانشـجویان را برای ادامه تحصیل در همـان رشـته مورد بررسـی قرار داده است این چنین بـدست آمـده که این تمایل در اکثر دانشـجویان به چشم می خورد و آنها مایلند این کار را انجام دهند. ۴-۴) بررسـی تأثیر یافته ها بر فرضیات تحقیق : با توجه به منابع بدست آمده از پرسشنامه و تحلیـل اطلاعات می توان راجع به فرضـیات مطرح شـده در ابتـدای تحقیق اینگونه گفت: ۱) در مورد میزان آگاهی دانشـجویان پیش از ورود به دانشـگاه در انتخاب رشـته می توان این چنین گفت که این مورد تاثیر مسـتقیمی در انتخاب رشته دارد پس این نوع فرضـیه تأیید میشود. ۲) سـطح تحصـیلات خـانواده و نقش آنهـا در انتخـاب رشـته دانشـجویان فرضـیه ای است که پس از تحلیل اطلاعات مشـخص گریـد که این عامل تاثیر مهم و قابل توجهی در انتخاب رشـته دارد و لذا این فرضـیه هم تایید می شود. ۳) این

فرضیه مدرک گرایی را باعث انتخاب رشته از سوی دانشجویان دانسته که پس از تحلیل اطلاعات بدست آمده که این فرضیه هم تایید شد چراکه همچنان مدرک گرایی باعث انتخاب رشته می گردد. ۴) فرضیه دیگر بیان می داشت که آینده رشته و بازار کار آن در انتخاب رشته مؤثر است که در پایان بررسی بدست آمد که در انتخاب رشته، دانشجویان به این مورد توجه نشان داده اند، لذا این فرضیه تأیید می شود. ۵) شیوه تدریس و سطح علمی اساتید فرض دیگری بود که در علاقه مندی دانشجویان به رشته شان مورد تجزیه و تحلیل قرا گرفت پس از بررسی مشخص شد که این فرضیه رد می گردد زیرا نقش اساتید و سطح علمی آنان در این انتخاب کمرنگ بررسی شد. فصل پنجم: خلاصه،نتیجه گیری و پیشنهادات ۱-۵) مقدمه: در انجام یک فعالیت پژوهشی روند و سیر انجام به گونه ای است که در نهایت منتهی به نتیجه ای می گردد که برخاسته از تجزیه و تحلیل اطلاعات بدست آمده از تحقیق است و این نتایج با توجه به نتایج بدست آمده از تحقیقات گفته و مبانی نظری و تعاریف موضوعات اصلی تحقیق ادامه یافته و به منظور تجزیه و تحلیل اطلاعات می بایست روش تحقیق و همین طور فرضیات مطرح شود و درنهایت محقق با در نظر گرفتن همه عوامل به همه اطلاعات آنچه را که منجر به نتیجه اصلی گشته است را بیان می دارد. به عنوان آخرین مرحله از فرآیند تحقیق می بایست محقق، نتیجه گیری کرده و وضعیت فرضیات مطرح شده را مشخص کند و در پایان نظرات و پیشنهادات خود را ارائه نماید. ۲-۵) نتایج تحقیق : بر اساس تحقیق انجام گرفته می توان اینگونه نتیجه گیری کرد که •: آگاهی دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه نسبت به رشته خود، تأثیر مهم و مستقیمی بر میزان علاقه مندی فرد دارد و می تواند در طول دوران تحصیل این را نشان دهد •. سطح تحصیلات خانواده و نقش آنها در انتخاب رشته دانشجویان نیز یکی از عوامل مهم مؤثر در انتخاب رشته دانشجویان می باشد که نشان می دهد علاقه فرد در این مورد ممکن است تحت تأثیر نظر والدین قرار گیرد •. از جمله عوامل مهم و مؤثر در انتخاب رشته دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه مسأله مدرک گرایی است که گاه سبب می شود موضوع علاقه در انتخاب رشته فرد کمرنگ گردد •. توجه به آینده و بازار کار رشته انتخاب شده ازجمله عواملی بود که نشان می دهد در انتخاب افراد تأثیری نداشته است •. شیوه تدریس و سطح علمی اساتید هم از آن دسته عواملی است که مشخص گردید در جذب و علاقه مند کردن دانشجویان به رشته خود می توانند مؤثر و مهم قلمداد شود. ۳-۵) خلاصه تحقیق تحقیق پیش رو ، به جهت مشخص کردن میزان علاقه دانشجو.یان و نوع نگر ش آنها به رشته تحصیلشان به رشته تحریر درآمده است و پس از بررسیهای فراوان و تجزیه وتحلیل اطلاعات و بررسی عوامل مهم در این باره می توان اینگونه ابراز داشت که دانشجویان با آگاهی کافی وارد دانشگاه نشده اند ونیز والدین آنها در انتخاب آنها نقش مستقیمی داشته اند ونیز نگاه مدرک گرایی موجب آن گردیده است تا مسئله علاقه اندکی نادیده گرفته شود و همینطور عدم توجه به آینده و بازار کار رشته ونیز عدم توانایی اساتید در جذب و علاقه مند کردن دانشجویان نشان می دهد که در مجموع وبه طور نسبی میزان علاقه دانشجویان نسبت به رشته تحصیلی خود در سطح پایین قرار دارد .در فرآیند این تحقیق مراحل زیر صورت گرفته است : فصل اول: کلیات تحقیق و هدف از انجام آن به همراه فرضیه های تحقیق و روش انجام تحقیق و. . . بیان شده است. فصل دوم: منابع گذشته تحقیق مورد نظر را مطرح و بیان داشته است. فصل سوم : چگونگی جمع آوری اطلاعات و نمونه گیری از جامعه آماری به همراه خلاصه ای از اطلاعات جمع آوری شده و نحوه آزمون و فرضیات را مطرح کرده است. فصل چهارم: آزمون فرضیه ها و رد یا پذیرش آنها را در برگرفته است شایان ذکر است که به منظور آزمون فرضیه های تحقیق از پرسشنامه استفاده شده است که در نهایت بعضی از آنها در و بعضی دیگر پذیرفته شده اند که در مجموع می توان ادعا داشت که فرضیات مطرح شده با اکثریت در موضوع مورد نظر مؤثر هستند ۴-۵) پیشنهاداتی با تحقیقات آینده: مسأله علاقه مندی به رشته تحصیلی و نگرش دانشجویان به رشته خود موضوع بسیار مهمی در طی سالهای گذشته بوده است اما به نظر محقق می بایست این تحقیقات از زمان انتخاب رشته در دوره دبیرستان انجام گیرد؛ آنجا که دانش آموز برای آینده تحصیلی خود تصمیم می گیرد که چه گروه و رشته ای را انتخاب کند که برآورده کننده نیاز تحصیلی او هستند

بنابراین پیشنهاد محقق این است که برای یافتن نتایج دقیق تر باید ابتدا از پیش از دانشگاه اقدام کرد و نیز دامنه فرضیات را نیز گسترش داد چرا که این موضوع و این گونه موضوعات انسانی از آن دسته موضوعاتی هستند که وابسته به یک یا چند متغیر محدود نمی شوند. ۵-۵) موانع و محدودیت ها : در زمینه تحقیق پیرامون مسئله مهم ودرعین حال پیچیده همچون میزان علاقه دانشجویان به رشته تحصیلی خود همواره موانعی حضور خود را نشان می دهند که باعث می شود نتیجه دقیقی از تحقیق بدست نیاید که در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می شود. ۱- با توجه به اینکه این تحقیق منحصر به دانشجویان دانشگاه امام رضا(ع)می باشد و این دانشگاه از نوع غیر انتفاعی می باشد شاید برخی سؤالات پرسشنامه از پیش دارای جوابهای مشخص بودند، بنابراین بهتر بود که جامعه آماری و به طبع آن حجم نمونه در سطح و وسیعتری انتخاب می شد اما باز هم این مورد تحقیق را دچار کندی، اتلاف وقت و سردرگمی و نیز پیچیدگی در نتیجه میکرد. ۲- در طول زمان یک تحقیق که از روش پرسشنامه استفاده می کند همیشه بیم آن است که مبادا افراد مورد تحقیق از بیان نظرات تحقیق خود امتناع کنند و یا در آن اهمال کننده بنابراین می توان این را نیز یک مانع در رسیدن به نتیجه دقیق دانست. ۳- با توجه به موضوع تحقیق می توان متصورشد که این موضوع دارای رضایت بسیار زیادی می باشد که می توان آن را در این باره مورد سنجش و ارزیابی قرار داد اما پرواضح است که با توجه به زمان اندک و حجم وسیع این پروژه، این عمل انجام نشد. ۴- در مورد این تحقیق تلاشهای فراوانی انجام شد تا منابع مفیدی در اختیار محقق قرار گیرد. اما متاسفانه موارد مفیدی یا وجود نداشته اند یا اندک بوده اند و این باعث عدم داشتن اطلاعات کافی نسبت به موضوع تحقیق در ستوه دیگری و در ایام گذشته شد. ۵- با توجه به وجود برخی سؤالات که در مورد آقایان و خانم ها شرایط متفاوتی را دارا بوده اند ولی نیاز در این بود که با توضیحات به آنها پاسخ داده شود این تحقیق با شرایط ذکر شده در بندهای فوق در ابتدا بر آن بود تا تحقیق را با تفکیک جنسیت به همراه تفکیک زمان و دوره تحصیل ارائه نماید اما موانع فوق الذکر باعث عدم انجام این کار شده اند . پیوست ها ومنابع ومأخذ منابع و مآخذ:

۱- احمدپور داریانی، محمود (۱۳۷۸)، کارآفرینی، تهران شرکت پردیس ۵۷ . ۲- عاصمی پور، محمدجواد، (۱۳۷۹)، بررسی نظام آمـــــوزشهای علمی - کاربردی و تاثیر آن بر بهره وری. مجموعه مقالات دومین همایش بررسی و تحلیل آموزشهای علمی کاربردی ص ۵۵ . ۴- مکنون، رضا، (۱۳۸۰)، راهبرد آموزش عالی، اشتغال و توسعه کشور، مجموعه مقالات کنگره راهبردی توسعه علمی ایران، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ستاد پیشبرد علوم ایران ۱۴۰۰ . ۵- نصیری قیداری، حسن، (۱۳۸۱) بسترسازی کارآفرینی، ماهنامه بازاریابی، شماره ۲۲، صفحه ۲ . ۶- علی نظری کتولی : کارشناس ارشد مدیریت دولتی و کارشناس امور اداری دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان. ۷- دکتر رامین رحمانی: استادیار دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان. ۸- www.irandiplomacy.ir ۹- www.ghaseedaknews.ir ۱۰- www.daneshju.ir ۱۱- www.study.۱۰۰۰.com

<div class="e>

بررسی دلایل گرایش به مصرف مواد مخدر

حمید مهین جعفرآبادی - راهب علی اسفندیاری

مقدمهمواد مخدر پدیده ای است استعماری که قدرتهای سلطه گر به منظور محو ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و تسلط بر جوامع از آن بهره میجویند. در جوامع اعتیادزده معمولاً انواع فساد و جرائم براحتی شایع میشود و تحرک و تلاش و سازندگی بتدریج ضعیف و نابود میگردد.نتیجه و سمبل این پدیده شوم، افراد معتادی هستند که از مشخصات بارز آنها تسلیم پذیری، ناتوانی، خمودگی، سستی و بی تفاوتی در برابر مسائل و مشکلات اجتماعی و فردی است و خواسته ای جز دستیابی به مواد افیونی ندارند و برای تامین

آن حاضر به انجام هر عمل زشت و ناپسندی از جمله دزدی، تقلب، خودفروشی، خیانت، فحشا و . . . هستند.اعتیاد به مثابه یک عارضه و آسیب فردی و اجتماعی دارای علل و عوامل، ریشه ها، زمینه ها و همچنین عوارض و تبعات سوء اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، محیطی، روانی و فردی متعددی میباشد، تا آنجا که سلامت فکری، فرهنگی و اقتصادی جامعه را با خطر مواجه میسازد، لذا بایستی در جهت جلوگیری از اشاعه این پدیده شوم، برنامه ریزی و اقدام جدی و همه جانبه ای صورت پذیرد و با عناصری که در جهت ترویج مواد مخدر و اعتیاد و کسب منفعت از این طریق مبادرت میورزند با شدت با شدت و قاطعیت مبارزه شود.به دلیل فراگیر شدن قوانین تشدید مجازات در قبال ورود و عرضه مواد مخدر طبیعی در دنیا و گرانی و محدود شدن دسترسی به آنها، به نظر می‌رسد در آینده شاهد تغییر الگوی مصرف به این گونه مواد باشیم. مواد صنعتی و شیمیایی دارای ویژگی‌هایی است که احتمال شیوع روزافزون آن را در جامعه فراهم آورده است. جوان بودن جامعه ایران، وضعیت خاص شهرنشینی که گرایش به این گونه مواد را افزایش می‌دهد.عواملی که بطور چشمگیر باعث افزایش گرایش به مصرف این نوع مواد گردیده است عبارتند از :۱) سودآوری تجارت و خرید و فروش این گونه مواد۲) عدم شناخت و اطلاع مردم و مأمورین دولتی با طیف وگستردگی این مواد۳) مصرف آسان۴) دسترسی آسان به آنها۵) جذاب و شکیل بودن اقلام در دسترس این مواد۶) پنهان بودن سوءمصرف این مواد در بین سوءمصرف‌کنندگان به جهت عدم وجود آثار فیزیکی و جسمانی بارز۷) عدم وجود قوانین محدود کننده و مجازاتی چشمگیر۸) قابلیت مصرف آساناز طرف دیگر عدم وجود آمار از میزان شیوع و بروز این گونه مواد در کشور ایران باعث شده است که امکان برنامه‌ریزی و اتخاذ تدابیر مقابله‌ای از مسؤولین سلب شود. بیشترین طیف مورد تهاجم از سوی این داروها، بخش جوان و نوجوان جامعه را شامل می‌شود، لذا طیف دانش‌آموز و یا دانشجوی ما به شدت از سوی این مواد تهدید می‌شوند. در صورتی که طرحی برای مقابله با آنها آماده نگردد، این احتمال وجود دارد که بخشی از قشر جوان و نوجوان جامعه پس از برخورد با استرس‌های خانواده و جامعه و مشکلات فردی همچون مسایل تحصیلی، نداشتن فضای مناسب برای مطالعه، نداشتن امکانات کافی برای تهیه وسایل درسی وکمک درسی و ... ، متوسل به این گونه مواد گردند. فصل اول مواد مخدر ، ایران و جهانتاریخچه مواد مخدر (در جهان و ایران)مکتوبات تاریخی چنین می نماید که بشر از آغاز تاریخ از مواد مخدر برای تسکین دردها و آلام خود که به تجربه با آنها آشنا شده بودند استفاده می نموده است . بر خلاف آنچه که مشهور است، چینی ها اولین مردمی نبودند که با تریاک آشنایی داشتند، گرچه حکما و دانشمندان چینی از دیرباز باخواص درمانی تریاک آشنا بودند ولی احتمالا در قرن نهم و یا دهم بود که تریاک توسط اعراب به کشور چین معرفی شد. نوشته هایی که از تمدن سومری ها باقی است، نشان می دهد که سومریان از کهن ترین اقوامی بودند که نه تنها از تریاک استفاده می کردند، بلکه نام « گیاه شفابخش» نیز بر آن نهاده بودند، که هنوز این نام شایع است. پزشکان آشوری نیز صدها سال پیش از میلاد مسیح به خواص داروئی تریاک پی برده بودند. نوشته های باستانی نشان می دهد که تریاک در تمام دوره های تاریخ بابل، مصر، یونان و روم استعمال می شد و حتی هومر شاعر یونانی در آثار خود از گل خشخاش سخن به میان آورده و آن را جزو گل های زینتی باغ های روم در ششصد سال پیش از میلاد می دانسته است. بر اساس پاپیروس های باقیمانده از مصریان، مصری ها از زمان های قدیم خشخاش (تریاک) استعمال می کردند و اسم (THE BAICA) مشتق از شهر THEBES است که در آن جا می کاشتند، لذا کشت خشخاش با این که در ممالک شرقی از جمله ایران، چین، هند، ترکیه و ممالک اروپایی به عمل می آمد، ولی اصل آن از مصر بوده است . مجارستان اولین کشور اروپایی است که با خشخاش آشنا شد و گیاه شناسان کشور مذکور هزار و دویست سال پیش از میلاد آن را می شناخته و شیره اش را به کار می برده اند. ساکنان سرزمین هند نیز در شمار نخستین آشنایان به گیاه مواد مخدر «کوکنار» می باشند و گفته می شود که هنگامیکه داریوش بزرگ آن کشور را گشود هندیها افیون را می شناخته و با آن سر و کار داشتند. یونانیان زمان سقراط به آثار طبی تریاک پی برده و برای تسکین و آرامش آلام خود به کار می بردند. در ایران دانشمندان و پزشکانی چون محمدبن زکریای

رازی و ابن سینا اولین کسانی بودند که به خواص داروئی تریاک آشنا بوده و آن را برای مداوای بیماران خود تجویز می کردند. به طور کلی استعمال تریاک در ایران را پاره ای ره آورد حمله اعراب یا چنگیز و یا سوغات لشکرکشی نادرشاه به هندوستان می دانند. ولی آن چه مسلم است در زمان حکومت صفویان مصرف این ماده متداول بوده و چنانچه از شواهد برمی آید، زمان صفویه استعمال تریاک بیشتر به منظور تعدیل اضطراب خاطر بزرگان و در باریان و رجال عالی مقام معمول بود . در قرن دهم هجری شاه طهماسب صفوی مصرف مواد افیونی را جدی تلقی می کند و دستور می دهد تا تریاک موجود در دربار را معدوم نمایند. در زمان شاه عباس ظاهرا بایـد مصرف این مواد توسعه بیشتری پیدا کرده باشد زیرا می گویند شربت کوکنار که همان جوشانده خشخاش است بسیار رایج بوده به طوریکه شاه عباس دوم ضرورت مبارزه با آن را دریافته و برای جلوگیری از مصرف آن ناگزیر از صدور احکام و فرامین موکدی می شود.تا پیش از قرن نوزدهم تریاک در ایران به طور وسیع کشت نمی شد و تریاک کشی آن چنان رواج نداشت. تریاک کشی در ایران از زمان ناصر الدین شاه شروع می شود. در دوران امیرکبیر کشت خشخاش به صورت آزمایشی در اطراف تهران انجام گرفته است. استعمار انگلیس پس از به زانو در آوردن هند بر آن شد که میان لندن و هندوستان خط ارتباطی تلگراف برقرار کند و برای اینکار می بایست از سرزمین ایران بهره می گرفتند و از این جهت آن را به ناصر الدین شاه مطرح و عملی ساختند و به این طریق سیم بانان و کارگران هندی خط ارتباط ، از بزرگترین انگیزه های گسترش و آموزش تریاک کشی در ایران بودند و خراسان به عنوان تریاک کشی در تیررس آرمان های شوم آنان قرار گرفت به طوریکه از سال ۱۸۵۱ پیش قراولان قاچاقچیان این داروی تحذیر کننده و اعتیاد آور در لباس های دراویش هندی در خراسان و کرمان پراکنده شدند و به تریاک کشی پرداختند . چون انگلیسی ها تریاک ایران را خوب می خریدند ، کشاورزان دست از زراعت گندم کشیدند و به کشت خشخاش روی آوردند . قانون های تحدید تریاک (۱۳۲۹ قمری) و انحصار تریاک و مجازات مرتکبین قاچاق مواد افیونی و تولید و توزیع غیرقانونی هر چند ظاهرا در جهت کاهش مصرف این ماده و مبارزه با آن وضع و کنترل محدود هم از بین رفت و در سال های جنگ جهانی دوم و بعد از آن قاچاق مواد افیونی و اعتیاد آن رواج بیشتری پیدا می کند . در سال ۱۳۳۴ قانون منع کشت خشخاش و جلوگیری از مصرف غیر طبیعی تریاک از تصویب مجلس گذشت و وزارت بهداری را مسئول معتادین قرار دادند . در سال ۱۳۴۸ دولت قانون منع کشت خشخاش را لغو کرد و به جای آن قانون کشت محدود خشخاش و سهمیه کوپن تریاک را رواج داد . پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ، در خرداد ماه ۱۳۵۹ قانون سهمیه تریاک معتادان مجاز لغو و دوره ای به مدت شش ماه به عنوان ترک اعتیاد مقرر شد و از آن پس (اتمام مهلت) اعتیاد جرم و معتاد مجرم شناخته شد. فصل دومعلل گرایش به سوء مصرف مواد مخدر گرایش به مواد مخدر امروزه به صورت یک مشکل جدی در سطح جهانی مطرح می باشد. در مورد سبب شناسی گرایش به مصرف مواد مخدر و اعتیاد به آنها، فرضیه های مختلفی بیان شده است، اما هیچ یک از این نظریه ها به تنهایی نمی توانند علت مصرف مواد مخدر در یک فرد را تشریح کنند. در اغلب موارد مجموعه ای از عوامل در ایجاد مشکل نقش دارند لیکن در هر شرایط فرهنگی و اجتماعی خاص و در هر فرد برخی از عوامل نقش بارزتری را در مورد سبب شناسی سوء مصرف ایفا می کنند. مهمترین این عوامل به طور خلاصه عبارتند از:الف) عوامل فردی :۱) عوامل زیست شناسی: سیستم عصبی، ژنتیک، تأثیر مواد بر سیستم های بدن ۲) صفات شخصیتی: اعتماد به نفس پایین، احساس عدم کنترل روی زندگی خود، عدم پذیرش ارزشهای سنتی و رایج، مقاومت در برابر مظاهر قدرت، نیاز شدید به استقلال، صفات شخصیتی ضداجتماعی، پرخاشگری شدید، فقدان مهارتهای اجتماعی و تطابقی ۳) اختلالات روانپزشکی: اختلال افسردگی، اختلال و وسواسی، اختلال هواس، ترس مرضی، اختلال شخصیت ضد اجتماعی ۴) نگرش و ارزشها: نگرش مثبت به موادمخدر و باورهای غلط، فقدان ارزشهای مذهبی، اولویت دادن به ارزشهای شخصی، عدم احساس مسئولیت فردی و کنترل خود ۵) موقعیت مخاطره آمیز فردی: مورد آزار یا غفلت قرارگرفتن در دوران کودکی و نوجوانی، بی خانمانی یا فرار از خانه، اخراج از مدرسه، تک سرپرستی ب) عوامل محیطی :۱) خانواده: نگرش

مثبت یا گرایش به مصرف موادمخدر در خانواده، از هم گسیختگی خانواده، ناسازگاریها و اختلالات خانوادگی، کمبودهای عاطفی، بیسوادی و ناآگاهی والدین نسبت به مسائل اجتماعی، عدم کنترل فرزندان و روشهای نامناسب تربیتی، فقر خانواده۲) دوستان: گرایش و فشار دوستان به مصرف موادمخدر، نیاز به عضویت در گروه ۳) مدرسه: شیوه های نامناسب آموزشی، بی توجهی به نیازهای دانش آموزان، فقدان مقررات جدی منع مصرف، عدم حمایت و طرد ج) عوامل اجتماعی :۱) بازار مواد: قیمت مواد مخدر، فراوانی مواد ۲) نارسایی قوانین منع تولید، مصرف، خرید و فروش مواد و عدم اجرای قوانین .۳) کمبود فعالیت های جایگزین و کمبود فرهنگ استفاده از مراکز فرهنگی و هنری ۴) کمبود امکانات حمایتی، مشاوره ای و درمانی و عدم حمایت اجتماعی از افراد درمان شده ۵) توسعه صنعتی، محرومیت اقتصادی و اجتماعی۶) فقر۷) زندگی در محلات آلوده ۸) فقدان مهارتهای ارتباطی در جامعه ۹) نداشتن سیستم آموزشی مناسب و کمبود آگاهی در خصوص مهارتهای آموزشی و پرورش ۱۰) بیکاری و شرایط سخت کاری ۱۱) در دسترس بودن مواد مخدر ۱۲) سودآوری بالای قاچاق ۱۳) مهاجرت (بین شهری، داخل استانی) و تنوع قومی و وجود ملیت افغانی۱۴) نداشتن الگوی مناسب اجتماعی و عدم وجود فضای مناسب برای رشد فرهنگی ۱۵) عدم تطبیق فرد با محیط کار ۱۶) ضعف اجرای قوانین ۱۷) نگرش مثبت به اعتیاد۱۸) باورهای غلط در مورد مواد مخدر ۱۹) موقعیت خاص جغرافیایی استان ۲۰) نبودن اتفاق نظر مراجع تقلید در مورد مواد و عدم وجود قبح مصرف مواد ۲۱) غنای اقتصادی ۲۲) توریست پذیری و خصیصه گردشگری ۲۳) برخورد ناصحیح با گروههای آسیب پذیر و در معرض خطر ۲۴) توسعه ناهماهنگ شهری با فرهنگ صحیح اجتماعی و از همه مهمتر عوامل خانوادگی تاثیر گذار بر گرایش به مصرف مواد مخدر بشرح زیر :۱) از هم گسیختگی خانواده ۲) بعد بالای خانوار (خانواده پرجمعیت)۳) تنش ها و مشاجرات خانوادگی ۴) بی سرپرستی و تک سرپرستی ۵) وجود فرد معتاد در خانواده ۶) معاشرت های ناسالم ۷) بیسوادی و کم سوادی والدین ۸) نداشتن فرهنگ مشاور در خانواده ۹) نداشتن آموزش های خانواده در جهت روابط زناشویی ۱۰) فقدان مهارتهای ارتباطی در خانواده۱۱) روابط ناسالم بین اعضای خانواده ۱۲) نداشتن آموزش های لازم در خصوص روش های صحیح تربیتی ۱۳) نداشتن آگاهی والدین از عوارض مصرف مواد مخدر۱۴) عدم کنترل صحیح فرزندان ۱۵) عدم آگاهی نسبت به نیازهای خانواده ۱۶) فقدان سیستم ارزشی صحیح در خانواده۱۷) نداشتن فرهنگ صحیح اجتماعی ۱۸) نداشتن ارتباط صحیح والدین با فرزندان۱۹) سوء استفاده از فرزندان جهت خرید مواد مخدر ۲۰) استرس) شکست در مراحل مختلف زندگی (ازدواج، مالی، تحصیلی، عشق)، دوری از خانواده، از دست دادن نزدیکان، جنگ، ازدواج اجباری، سربازی، حوادث غیر مترقبه)۲۱) اختلالات روانی (افسردگی، بیماریهای اضطرابی، شخصیت ضد اجتماعی) ویژگیهای فردی : بررسیهای بعمل آمده بیانگر این است که شیوع به مصرف مواد مخدر در افراد مذکر بیشتر از افراد مونث است، همچنین تجرد، بیکاری، ویژگیهای خاص شخصیتی (عدم اعتماد به نفس، کنجکاوی، روحیه لذت طلبی) و نداشتن مهارتهای اجتماعی و فردی در زندگی، پائین بودن سطح سواد و تحصیلات، عدم اطلاعات از مضرات مواد و کمرنگی اعتقادات مذهبی و بیماریهای جسمی از جمله مهمترین عوامل ابتلا به مصرف مواد مخدر میباشد.همچنین کمبودها و نواقص ذیل الاشاره به عنوان سدی در مسیر بر طرف نمودن معضل اعتیاد موجود میباشد :۱) کمبود مراکز مشاوره ۲) کمبود افراد متخصص در زمینه اعتیاد ۳) کمبود مراکز تفریحی، فرهنگی و ورزشی ۴) کمبود مراکز پژوهشی مرتبط با اعتیاد ۵) بالا بودن هزینه استفاده از مراکز فرهنگی ۶) کمبود مراکز اشتغال زایی ۷) کمبود مراکز درمانی معتادین ۸) عدم وجود تخت جهت درمان معتادین (بستری) ۹) پایین بودن کیفیت برنامه های صدا و سیما ۱۰) عدم وجود سازمان مسئول در خصوص مبارزه فرهنگی با اعتیاد ۱۱) نداشتن سیستم ارزشیابی صحیح کلیه فعالیتهای ضد اعتیاد ۱۲) عدم وجود آموزش مناسب در خصوص اعتیاد در جامعه ۱۳) کمبود برنامه های فرهنگی و عدم کارآیی آموزش ها در زمینه فرهنگ دینی شایعترین مواد مورد مصرف در ایرانروزگاری ماده مصرفی اصلی معتادان تریاک بود، اما آرام آرام به سمت هروئین و کراک تغییر کرد و امروز مواد صنعتی زنگ خطر بزرگ را به صدا درآورده‌اند متاسفانه

بسیاری از جوانان به غلط تصور می‌کنند این مواد خطری ندارند یا اثر آنها موقت است و معتاد کننده نیستند، در حالی که این مواد بسیار خطرناکتر از مواد مخدر سنتی بوده و اثر مخرب آنها دائمی است و ترک آنها نیز به سختی ممکن است. الگوی مصرف مواد مخدر در ایران در حال تغییر است و گرایش نسل امروز به مصرف مواد صناعی بسیار شده است، این در حالی است که مضرات این گونه مخدر ها به مراتب بیشتر و ناگوار تر از مخدر های سنتی است. علل ایجاد اعتیاد و سوء مصرف موادسه عامل در گرایش به موادمخدر موثر است که شامل عوامل فردی، اجتماعی و فرهنگی است. ضعف اخلاق، کنجکاوی، معاشرت با دوستان ناباب و نداشتن اعتماد به نفس و ... از عوامل فردی گریش افراد به مصرف مواد هستند. کارشناسان مواد مخدردستیابی به هیجانات دوره جوانی، تقلید از دوستان، خارج شدن از فشارهای عصبی و روانی، فرار از مشکلات زندگی، نابسامانی های زندگی، تنهایی و شکست‌های اجتماعی را از انگیزه های مصرف مواد اعتیادآور در بین افراد جامعه بویژه جوانان دانسته است. این کارشناسان بیان داشتند: برای این که افراد بتوانند در مواقع خطر خود را از چنگ اعتیاد دور سازند، ارتقا بخشیدن به توانایی‌های ایشان کاملاً ضروری به نظر می‌رسد. افزایش مهارت‌های زندگی" مهارت حل مشکل، قدرت تصمیم گیری، هنر دوست‌یابی و " ...از عوامل حفاظت کننده فردی است که اگر امروز آن ها را به فرزندانمان نیاموزیم فردا در غیاب ما در مقابل اصرار دوستان قدرت مقاومت نخواهند داشت. ایشان عوامل خانوادگی را یکی دیگر از گرایش به مواد مخدر دانسته و گفته اند: وجود پیوند و ارتباطات عمیق خانوادگی نقش به سزایی در پیشگیری از اعتیاد دارد. اگر محیط خانواده سالم باشد کودک دارای اعتماد به نفس، مهر و محبت و احساس مسئولیت می‌شود. و هر قدر این روابط به سردی سوق پیدا کند و کودک مورد توجه و حمایت قرار نگیرد آماده کجروی، ناسازگاری و ... خواهد شد که خطر اعتیاد در محیط خانواده نیز افزایش می یابد. این کارشناسان خاطرنشان کردند: برقراری رابطه صحیح پدر و مادر با کودک سبب می‌شود که رشد شخصیت بچه سیر طبیعی داشته باشد و از انحراف و کجروی مصون بماند. ایشان افزودند: وجود فرد معتاد در خانواده، سهل انگاری در توجه به زنگ خطرها مثل مصرف سیگار، ایجاد تنش و درگیری بین اعضا خانواده، عدم گفت و گو پیرامون اعتیاد در خانواده، فقر مادی یا رفاه اقتصادی خانواده دیگر عوامل گرایش به مصرف مواد هستند. کارشناسان کاهش تقاضای مصرف ،عوامل اجتماعی را آخرین علل گرایش به موادمخدر دانسته و اظهار داشتند: نابرابری های اجتماعی و اقتصادی، در دسترس بودن مواد، بیکاری، فقر، عدم اطلاع رسانی جامع و کامل در زمینه عوارض جسمی، روحی و اجتماعی اعتیاد، وجود باورهای نادرست اجتماعی و ضعف فرهنگ مشاوره از عوامل مهم گرایش به سوء مصرف موادمخدر به شمار می روند. فصل سوم مواد مخدر واعتیاداعتیاداعتیاد عبارت است از مسمومیت تدریجی یا حالتی که بموجب استعمال مداوم یک دارو (طبیعی یا ترکیبی) ایجاد میشود و به حال شخص و اجتماع زیان بخش است و خصوصیات آن از این قرار است :الف) وجود تمایل شدید و مقاومت ناپذیر یا احتیاج یا اضطرار به استعمال دارو یا تحصیل آن از هر راهی که امکان دارد.ب) وجود گرایش به ازدیاد داروج) وجود وابستگی روانی و گاهی هم جسمی به آثار دارو. وبه تعریف دیگر:هرگونه وابستگی شدید روانی و یا فیزیولوژیکی ارگانیسم نسبت به یک مواد به عنوان اعتیاد شناخته می شود و دارای چهار ویژگی عمده می باشد که عبارتند از :۱) تمایل و احتیاج شدید به صورتیکه به هر وسیله ای آن ماده اعتیاد آور را به دست می آورد . ۲) وابستگی بدنی و روانی به اثرات ماده اعتیاد آور ، وابستگی جسمی یک حالت فیزیولوژیک است که با استعمال مکرر ماده اعتیاد آور به وجود می آید و باعث ادامه استعمال آن مواد می شود و قطع آن باعث سندرم و نشانه های محرومیت می گردد که آن نشانه ها عبارتند از آب ریزش از چشم و بینی و خمیازه و عرق کردن ، بی خوابی یا پرخوابی ، اضطراب ، تهوع ، اسهال ، دل درد ... .۳) گرایش به ازدیاد مصرف ماده اعتیاد آور که به این پدیده تحمل گفته می شود یعنی تحمل دارویی را از دو طریق می توان تشخیص داد :الف) نیاز به افزایش مقدار ماده برای رسیدن به مسمویت یا تاثیر دلخواهب کاهش قابل ملاحظه اثرات ماده با مصرف مداوم مقادیر یکسانی از آن دارو .۴) اثرات منفی و ضرر و زیان نسبت به مصرف کننده و جامعه . مواد مخدر هم ضرر مادی و عوارض روانی برای شخص

و هم آسیب اقتصادی و اجتماعی برای جامعه دارد .انواع مواد اعتیاد آورمقدمه ای بر تعریف ماده مخدردر زبان خارجی به کلیه داروهائیکه اعتیاد آور هستند ماده مخدر گفته میشود، در حالی که بسیاری از این مواد نه تنها مخدر نیستند بلکه مهیج و محرک اند.مخدر به معنای چیزی است که ایجاد رخوت و تخدیر و سستی مینماید. همان طور که اشاره شد به بعضی از انواع داروها که اثرات دیگری غیر از ایجاد رخوت و سستی دارند زیر نام مواد مخدر طبقه بندی میگردند.و به ناچار ما هم از این غلط مصطلح پیروی کرده و هر جا نامی از مواد مخدر میبریم مقصود کلیه دارو هائیست که صرفنظر از اثرات جسمانی وابستگی روانی و مصونیت ایجاد مینماید و اعتیادآور هستند.در گذشته برای مواد مخدر تعاریفی در نظر میگرفتند که به آنچه که امروز به نام تعریف ماده مخدر بیان میشود تفاوتهای کلی دارد.مثلا در بعضی از کتب قدیمی مقصود از مواد مخدر مشتقات تریاک است و فقط به مشتقات تریاک اعم از لابراتواری یا غیر لابراتواری به طور کلی مواد مخدر اطلاق میشود.عده ای فقط موادی را که نظارت و کنترل قانونی بر آنها اعمال میشد جزء مواد مخدر میدانستند و این موضوع بیشتر در مراجع قضائی و انتظامی معمول بوده و گروهی نیز هر داروئی را که خواب آور باشد جزء مواد مخدر میدانسته اند، تعریفی که امروز مورد توجه مراجع قضائی ، انتظامی و پزشکی است و سازمان بهداشت جهانی نیز آن را قبول دارد باعث تغییر معنا اعتیاد نیز شده است.شرح ذیل در کتب دارو شناسی برای تعریف ماده مخدر بکار رفته است :تعریف ماده مخدر : سازمان بهداشت جهانی ماده مخدر را چنین تعریف نموده است: هر ماده ای که با تاثیر روی وظایف سیستم مرکزی اعصاب قادر به ایجاد تغییرات روانی و رفتاری و جسمانی در انسان باشد ماده مخدر نامیده میشود.تعریف فوق باعث شده که برای تعریف اعتیاد نیز مفاهیم جدید و تعابیر تازه در نظر گرفته شود که با تعاریف اعتیاد در گذشته متفاوت است، مثلا در گذشته داروئی را که قادر به ترکش نبودند اعتیاد آور و فرد مبتلا به آن را معتاد میدانستند.انواع تقسیم بندی مواد مخدر برای مواد مخدر تقسیم بندیهای متعددی در نظر گرفته شده است ، که از آن جمله است تقسیم بندی بر مبنای تهیه دارو که بر مبنای آن مواد مخدر را به دو دسته تقسیم میکنند :دسته یکم : عبارتند از داروهائیکه از منابع طبیعی (گیاهی) به دست می آیند ، مثل : تریاک ، حشیش و ماریجوآنادسته دوم : داروهائیکه از منابع معدنی و صنعتی در لابراتوارها و آزمایشگاهها تهیه میشوند، مثل ؛ متادون ، لومینال ، ال اس دی و هروئین.نوع دیگری از تقسیم بندی مواد مخدر بر مبنای نوع تاثیری است که بر روی بدن انسان دارند :دسته یکم : داروهای مخدر،یعنی داروهائی که ایجاد رخوت و سستی مینمایند مثل تریاک.دسته دوم : داروهای مسکن مثل مرفین.دسته سوم : داروهای منوم(خواب آور) مثل لومینالها.دسته چهارم : دارهای محرک مثل آمفتامین ها.دسته پنجم : داروهای مهیج مثل کوکائین.دسته ششم : داروهای وهم آور و خیال انگیز مثل حشیش.دسته هفتم : داروهای زایل کننده مثل ال اس دی.که البته این نوع تقسیم بندی هرگز نمیتواند مرز مشخصی بین داروهای مورد نظر برقرار کند،زیرا بسیاری از آنها دارای آثار و خواص مشترک هستند. فصل چهارممواد مخدر صنعتیمتاسفانه بسیاری از جوانان به غلط تصور می‌کنند این مواد خطری ندارند یا اثر آنها موقت است و معتاد کننده نیستند، در حالی که این مواد بسیار خطرناکتر از مواد مخدر سنتی بوده و اثر مخرب آنها دائمی است و ترک آنها نیز به سختی ممکن است.تغییر الگوی مصرف مواد مخدر از سنتی به مواد صنعتی و شیمیایی و استفاده از قرص‌های روان‌گردان، تهدیدی جدی است که جوامع امروز را با بحران مواجه کرده است، شناسایی بیش از ۴۰۰ هزار نوع قرص روان‌گردان در سال‌های اخیر، نشان از گرایش نسل امروز به مصرف مخدرهای شیمیایی و صنعتی دارد.این درحالی است که مضرات این‌گونه مخدرها، به مراتب بیشتر و ناگوارتر از مخدرهای سنتی است. به عقیده پزشکان، مصرف یک ماده اگر موجب شود، فرد به مصرف دوباره آن روی بیاورد، می‌تواند به عنوان ماده اعتیادآور تلقی شود، از همین‌رو، مخدرهای صنعتی نیز از این قاعده مستثنی نیستند.مواد مخدر امروزه به عنوان یکی از پرسود ترین تجارت‌های غیرقانونی در جهان مطرح است و گردش مالی آن بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است.مخدرهای صنعتی در واقع ترکیبی از مخدرهای سنتی با مواد شیمیایی هستند. برای نمونه، مخدر سنتی مانند تریاک تنها سستی‌زا و یا ماده‌ای هم‌چون حشیش توهم‌زاست اما مخدر صنعتی مانند شیشه، اثری ترکیبی از

توهم‌زایی و تحرک‌بخشی دارد، این درحالی است که هر یک از این تاثیرها در مخدرهای سنتی برعهده یک ماده بوده که اکنون در نوع صنعتی با تجمیع خاصیت‌ها به شکل متقابل مشکل و ضررها نیز به یک باره بر روی فرد عارض می‌شوند.مخدرهای جدید، به علت ترکیب شیمیایی که دارا هستند، سیستم مرکزی اعصاب را تحریک کرده و موجب بروز نوعی تشنج و حرکات غیرقابل کنترل به همراه تعریق، گشادی مردمک چشم و در مجموع کنش‌های شدید رفتاری می‌شوند.در ابتدای شروع مصرف، نمی‌توان از روی مشخصات ظاهری به اعتیاد افراد پی برد، ولی با ادامه مصرف مواد،رفتارهایی در فرد ایجاد می‌شود که ممکن است ما را به اعتیاد او مشکوک کند.دانستن این نشانه‌ها، خانواده‌ها را در شناسایی اعتیاد اطرافیان یاری می‌دهد. هیچ گاه نباید با یک علامت،برچسب اعتیاد به افراد زد، بلکه بهتر است خانواده‌ها مراقبت بیشتری از فرد به عمل آورند و پس از دیدن چند مورد از رفتارهای زیر، موضوع را با پزشک مرکز بهداشتی درمانی در میان بگذارند. نشانه‌های رفتارها و نشانه‌های جسمانی از عوامل مصرف مواد مخدر است.کارشناس کاهش تقاضای مصرف مواد مخدر در خصوص عوامل گرایش به مواد مخدرگفت: سه عامل در گرایش به موادمخدر موثر است که شامل عوامل فردی، اجتماعی و فرهنگی است. ضعف اخلاق، کنجکاوی، معاشرت با دوستان ناباب و نداشتن اعتماد به نفس و... از عوامل فردی گرایش افراد به مصرف مواد هستند. وی دستیابی به هیجانات دوره جوانی، تقلید از دوستان، خارج شدن از فشارهای عصبی و روانی، فرار از مشکلات زندگی، نابسامانی‌های زندگی، تنهایی و شکست‌های اجتماعی را از انگیزه های مصرف مواد اعتیادآور در بین افراد جامعه بویژه جوانان دانسته است. این کارشناس در ادامه افزود: برای این که افراد بتوانند در مواقع خطر خود را از چنگ اعتیاد دور سازند، ارتقا بخشیدن به توانایی‌های ایشان کاملاً ضروری به نظر می‌رسد. افزایش مهارت‌های زندگی " مهارت حل مشکل، قدرت تصمیم گیری، هنر دوست‌یابی و "...از عوامل حفاظت کننده فردی است که اگر امروز آن‌ها را به فرزندانمان نیاموزیم فردا در غیاب ما در مقابل اصرار دوستان قدرت مقاومت نخواهند داشت. وی عوامل خانوادگی را یکی دیگر از گرایش به مواد مخدر دانسته و گفت: وجود پیوند و ارتباطات عمیق خانوادگی نقش به سزایی در پیشگیری از اعتیاد دارد. اگر محیط خانواده سالم باشد کودک دارای اعتماد به‌نفس، مهر و محبت و احساس مسئولیت می‌شود. و هر قدر این روابط به سردی سوق پیدا کند و کودک مورد توجه و حمایت قرار نگیرد آماده کجروی، ناسازگاری و... خواهد شد که خطر اعتیاد در محیط خانواده نیز افزایش می یابد. این کارشناس خاطرنشان کرد: برقراری رابطه صحیح پدر و مادر با کودک سبب می‌شود که رشد شخصیت بچه سیر طبیعی داشته باشد و از انحراف و کجروی مصون بماند. وی افزود: وجود فرد معتاد در خانواده، سهل انگاری در توجه به زنگ خطرها مثل مصرف سیگار، ایجاد تنش و درگیری بین اعضای خانواده، عدم گفت و گو پیرامون اعتیاد در خانواده، فقر مادی یا رفاه اقتصادی خانواده دیگر عوامل گرایش به مصرف مواد هستند. این کارشناس کاهش تقاضای مصرف،عوامل اجتماعی را آخرین علل گرایش به موادمخدر دانسته و اظهار داشت: نابرابری های اجتماعی و اقتصادی، در دسترس بودن مواد، بیکاری، فقر، عدم اطلاع رسانی جامع و کامل در زمینه عوارض جسمی، روحی و اجتماعی اعتیاد، وجود باورهای نادرست اجتماعی و ضعف فرهنگ مشاوره از عوامل مهم گرایش به سوء مصرف موادمخدر به شمار می روند. دکتر حامد اختیاری مسئول آزمایشگاه ارزیابی شناختی، مرکز ملی مطالعات اعتیاد دانشگاه علوم پزشکی اظهار داشت: گسترش انواع مواد مخدر و در دسترس بودن و تغییر الگوی شیوه‌های مصرف آن باعث شده است که عده زیادی از جوانان و نوجوانان به استعمال این مواد گرایش پیدا کرده و سبب بروز مشکلات فراوانی برای خود، جامعه و بنیان خانواده شوند. با توجه به اهمیت و شیوع غیر قابل باور مصرف مواد توهم زا در بین افراد جوامع علی الخصوص جوانان ، لازم دانستیم در این خصوص توضیحاتی را به مخاطبان محتریم تقدیم نمائیم :مواد توهم زا :توهم زاها مجموعه نا هماهنگ و گسترده ای از مواد مخدر را تشکیل می دهند و بصورت کلی به دو دسته طبیعی و غیرطبیعی تقسیم می شوند : از جمله مواد طبیعی می توان به گراس ، حشیش ، ماری جوانا ، چرس و برخی قارچها ی خاص و ... اشاره کرد . مواد مصنوعی این دسته شامل MDMA,PCP,DMT,LSD ، یا

همان اکستازی ، کتامین ، مسکالین ، .... می باشند . مواد توهم زا ناراحتی های فکری و ادرا کی ایجاد می کنند . تحمل نسبت به این دارو ها خیلی سریع و پس از ۳ تا ۴ روز از مصرف مداوم پدید می آید .مصرف این مواد بسته به دوز مصرف و محیط پیرامون فرد می تواند سر خوشی ،انرژی کاذب و حالتی شبیه گذر از عالم طبیعی و ورود به عالم متا فیزیک ، توهم های شنوائی یا بینائی ،هذیان ، اختلال در قضاوت ، حافظه و هوشیاری ایجاد می کند و آشفتگی های روانی بسیار شدید در مقایسه با ناراحتی های جسمی در هنگام قطع مصرف بوجود می آید. بیش از ۱۰۰ نوع ماده مخدر توهم زای مصنوعی با ساختارهای متفاوت شناخته شده است که در مقایسه با مواد توهم زای طبیعی به مرا تب خطرناک تر وعوارض شدید تری دارند . توهم زاها در سراسر تاریخ به عنوان قسمتی از مراسم مذهبی و فرقه ای مورد مصرف قرار گرفته اند وعمده ترین مشکل در هنگام مصرف این مواد عدم تشخیص واقعیت با خیال است که باعث فوت و مرگ می شود . توهم زاها بطور معمول سریع ترین تاثیر را برروی سیستم عصبی گذاشته ، باعث افزایش ضربان قلب و دمای بدن ،لرزش ، تعریق ، خشکی دهان ، سر گیجه شده و بتدریج اختلالت ادراکی و توهم شامل مسخ واقعیت و خطاهای حسی می شود که همراه با توهم های بینائی و شنوا ئی است . رنگها پر احساس تر و موسیقی پر معنی تر شده و با اختلال حس ها به مرحله ای رسیده که صداها دیده و رنگها شنیده می شوند. حس گذشت زمان آهسته می شود و حتی زمان کاملاً- متوقف می گردد . و این تجربیات به قدری واقعی می نماید که فرد را فوق العاده تحت تاثیر قرار داده و مجبور می سازد برای رسیدن به تجربیات جدید مدام مصرف خود را افزایش دهد . توهم زاها گاهی باعث ایجاد ارتباط با دیگران و گاهی باعث احساس تنهائی و جدائی از جمع می شود . حافظه کوتاه مدت آسیب دیده ، اما خاطرات گذشته های دور ظاهر می شوند و در مواردی بسیار زنده و واقعی هستند . اثر مواد توهم زا برای افراد بسیار متفاوت است ، موارد ظهور این علائم و شدت آن وابسته به پارامتر هائی چون : ۱) مقدار مصرف و خلوص ماده مصرفی ۲) انتظارات فرد مصرف کننده ۳) حالات خلقی و شناختی قبل از مصرف ۴) محیط فیزیکی مصرف و تجربیات گذشته ناشی از مصرف مواد توهم زا وابسته است .و به همین علت است افرادیکه مقادیر کم این ماده را استفاده می کنند بسیاری از موارد زیر را تجربه نکرده اند و عوارض بیشتر جسمی و کمتر ادراکی واحساسی داشته اند . سفر بد (bad trip) مهمترین اثر نا مطلوب مواد توهم زا می باشد این عارضه زمانی رخ میدهد که فرد مصرف کننده احساس می کند،تجربه توهم زائی هرگز پایانی نخواهد داشت و د ر این مرحله قادر به تشخیص واقعیت از اثر دارو نمی باشد . در این حالت فرد دچار اضطراب و وحشت شدید می شود . کنترل خود را از دست می دهد و احساس می کند ارتباطش با محیط بیرون قطع شده است . این مرحله خطرناک بوده و منجر به آسیب رساندن بخود و دیگران می شود و شخص باید سریعاً تحت درمان مناسب قرار بگیرد . بطور کلی توهم زاها گیرنده های سروتونینی را سدمی کنند و در فضای سینا پسی آنها را بلوکه می کنند . و یا از نگاهی دیگر فعالیت سروتونین را تغییر می دهند که همین امر موجب سرخوشی در فرد می گردد و این باور اشتباه را در مردم عادی تقویت کرده که این مواد اعتیاد جسمی ندارند. امروزه ثابت شده است جسم و روان در تقابل با یکدیگر بوده و ریشه بسیاری از بیماری های روانی در جسم یا بالعکس می باشد. اثرات مخرب مواد توهم زا و شیمیائی بمراتب گسترده تر و خطرناکتر از مواد طبیعی می باشد و شیوع گسترده این مواد در سالهای اخیر زنگ هشداری است برای همگان. منابع و مأخذ:۱) فرچاد- دکتر محمدحسین- آسیب شناسی اجتماعی و جامعه شناسی انحرافات- نشر معلم- سال۱۳۸۵۲) دانش- دکتر تاج زمان- مجرم کیست و جرم شناسی چیست؟- نشر اردیبهشت- سال ۱۳۸۴۳) اسماعیلی- دکتر نادعلی- شناخت و درمان اعتیاد- نشر ادب- سال ۱۳۸۲۴) شیرین بهادر- سرهنگ علیرضا- مقدمه ای بر مواد مخدر و اعتیاد- ناحیه انتظامی خراسان- بهمن ۱۳۷۰۵) روشهای درمان مواد اعتیادآور- معاونت امنیت ناجا- اداره کل مبارزه با مواد مخدر۶) شناخت و پیشگیری از بزهکاری و مواد اعتیادآور- معاونت امنیت ناجا- اداره کل مبارزه با مواد مخدر۷) نگرشی آماری بر علل گرایش به اعتیاد- دادگاه انقلاب اسلامی۸) سایت های مربوط به خبرگزاری های: ایسنا- برنا- فارس و . . .

جامعه شناسی جمعیت

عطاء الله مثنوی

مقدمه : جمعیت شناسی موضوع علمی است که به بررسی ساخت جمعیت های انسانی ، یعنی توزیع آنها برحسب سن ، جنس ، وضعیت تاهل ومهاجرت و... می پردازد . دموگرافی یا علم جمعیت از دو ریشه یونانی Demos به معنای مردم و Graphi به معنای نوشتن ومجموعا "یعنی علم نوشتار جمعیت مردم است که از سه طریق سرشماریهای عمومی نفوس و مسکن، روش ثبت احوال و آمارگیری نمونه‌ای صورت می‌گیرد (شیخی محمدتقی ۱۳۶۸-۱۲) این واژه اولین بار درسال ۱۸۵۵ در دایره المعارف آشیل گیتارد فرانسوی بکاررفته است . براساس برآورد باستان شناسان ، انسان اولین بارحدود ۶۰۰/۰۰۰ سال قبل ظهور کرده و ازآن تاریخ تاکنون قریب به ۷۷ میلیارد انسان متولد شده ، بنابراین جمعیت ۵ میلیاردی کنونی کره زمین حدود ۵/۶ درصد رقم نجومی فوق است . درطول تاریخ بشر دراوایل دوره مسیحیت حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت روی زمین زندگی می کرده، این رقم تا سال ۱۶۵۰ میلادی به ۵۰۰میلیون نفر رسید ودرسال ۱۸۵۰ جمعیت دنیا بیش از یک میلیارد نفر ودر سال ۱۹۸۸ ازمرز ۵ میلیارد نفر گذشته است .درواقع جمعیت جهان در ساعت ۷ صبح روز بیستم تیرماه ۱۳۶۶ برابر با ۱۱ ژوئیه ۱۹۸۷ با تولد نوزادی بنام ماتی گاسپار در شهر زاگرب یوگسلاوی بصورت سمبلیک ازمرز پنج میلیارد نفر گذشت ودبیرکل سازما ملل وقت >> خاویر پرزدوکوار <<برای دیدن آن رفت (مشایخی۱۳۷۷-۱) آخرین برآورد درسالهای اخیر حاکی است که رشد جمعیت جهان بدین قرار است که درهردقیقه ۱۵۰ نفر ودر هر روز ۲۲۰/۰۰۰ نفر به جمعیت دنیا افزوده میشود.نظریهٔ مالتوس:در سال ۱۷۹۸ توماس مالتوس انگلیسی کتابی تحت عنوان « رساله‌ای دربارهٔ اصول جمعیت» منتشر کرد.در این کتاب مالتوس یادآور شد که جمعیت به گونه‌ای هندسی رشد می‌کند در حالیکه منابع غذایی به صورت حسابی افزایش پیدا می‌یابد.نتیجهٔ این وضع رشد بیش از حد جمعیت و کمبود مواد غذایی است البته وی معتقد بود تعادل جمعیتی براثر جنگ و بیماریهای واگیردار و قحطی برقرار می‌شود ولی پیش‌بینی مالتوس برای کشورهای پیشرفته درست از کار در نیامد زیرا این کشورها با استفاده از فنون پیشرفته کشاورزی و کاربرد وسائل جلوگیری از بارداری از کمبود مواد غذایی در افزایش بی رویه جمعیت جلوگیری کردند (ثلاثی ۱۳۷۴-۲۱۸)رولان پرسا جمعیت‌شناس نامدار فرانسوی می‌گوید: به ازاء یک درصد افزایش جمعیت باید سالیانه حدود چهار درصد درآمد ملی صرف سرمایه‌گذاریهای جمعیتی شود تا تازه در وضعیت موجود باقی بماند «افزایش جمعیت موهبت یا مصیبت مقالهٔ دکتر احمد کتابی در کنگرهٔ بررسی مسائل رشد جمعیت»مهمترین مفاهیم جمعیت شناسی: - نرخ خام زاد و ولد= عبارتست از تعداد زاد و ولد سالیانهٔ جمعیت کشور برمبنای هر هزار نفر - نرخ خام مرگ و میر= تعداد مرگ و میر سالیانهٔ جمعیت کشور برمبنای هر هزار نفر - امید زندگی= به میانگین عمر مورد انتظار یک نوزاد در هنگام تولد گفته می‌شود- پهنهٔ زندگی= به حداکثر عمر انسان در یک جامعه گفته می‌شود- نسبت جنسی= به نسبت تعداد مردان به زنان جامعه در هر صد نفر زن اطلاق می‌شود- باروری = به نرخ تولید مثل در یک جامعه و تعداد فرزندانی که یک زن بطور متوسط در جامعه به دنیا می‌آورد. (ثلاثی۱۳۷۴-۲۱۴)جمعیت شناسی سالخوردگی وتعیین جمعیت سالخوردگان: The demography of Aging درطول چند دهه اخیر نسبت سالمندان دردنیا درحال افزایش است . براساس برآوردها ، نرخ رشد سالمندی به جمعیت درحدود ۵/۲ درصد است که با ادامه این روند در سال ۲۰۲۵ میلادی جمعیت سالمندی جهان به حدود یک میلیارد نفر خواهدرسید و حدود ۷/۱۳درصد جمعیت را تشکیل خواهد داد.ودرآنصورت ازهرهفت نفرجمعیت دنیایک نفربیش از ۶۰ سال زندگی می کند که این رقم درسال ۱۹۵۰ به ازاء هر ۱۲ نفر یک نفر بوده است . براساس تحقیق آماری سازمان ملل ، پیرشدن جمعیت جهان پدیده ای غیرقابل برگشت است و درسال ۲۰۵۰ شمار افرادی که بیش از ۶۰ سال سن دارند.بیشترازافراد زیر ۱۵ سال خواهد بود . پیرشدن جمعیت جهان درسالهای آینده چهره ای

جدید از دنیا ارائه می کند که درتاریخ بشریت بی سابقه است دراین تحقیق آمده است ۶۲۹ میلیون نفر ازجمعیت جهان ۶۰ سال یا پیش از آن سن دارنـد که این رقم بیانگر یک نفر از هرده نفر در جهان است . درسال ۲۰۵۰ این رقم به ۲ میلیارد نفرمعادل یک نفر از هرپنج نفر می رسد . و شـماره افرادی که بیش از ۶۰ سال سن دارند بیشتر از افراد زیر ۱۵ سال خواهد بود. درسال ۲۱۵۰ ازهرسه نفر درجهان یک نفر بیش از۶۰ سال سن خواهد داشت . درحال حاضـر یمن باسن متوسط ۱۵ سال به عنوان جوانترین کشور جهان شنـاخته می شود . این درحالی است که ژاپن با سن متوسط ۴۱ سـال پیرترین کشور جهان است .احتمالا "تا سال ۲۰۵۰ سن متوسط جمعیت جهان ۲۶ سـال خواهـد بود و و نیجریه بـاسن متوسط ۲۰ سال جوانترین واسپانیاباسن متوسط ۵۵ سال پیرترین کشورجهان خواهـدبود(سازمان ملل ، ۱۳۸۰ ،ص ۴)(مجمع جهـانی سالخوردگان سازمان ملل ۱۹۸۲). در کشورهـای جهان سوم نیز با افزایش سطـح بهـداشت و بالارفتن امید زندگی و کاهش زاد و ولد تعداد سالخوردگان رو به افزایش است. مقایسه آمارها نشان می‌دهد که در طول ۷۵ سـال، یعنی از سال ۱۹۵۰ تا ۲۰۲۵ جمعیت سالخوردگان جهان شـش برابر می‌شود که دو برابر رشـد کل جمعیت جهان در این مـدت است که نزدیک به سه برابر شـد خواهـد داشت.کشورهای توسـعه یافته هم اکنون در این مرحله یعنی باروری پایین و مرگ و میر پائین قرار دارنـد و جمعیت آنها بتدریـج پیرتر خواهـد شد. چنانچه: در اتریش ۲۰ درصد، دانمارک ۲/۱۰ درصد آلمان غربی ۷/۲۱ درصد، ایتالیا ۸/۲۰ درصد و انگلستان ۶/۲۰ درصد بوده در حالی که این نسبت در کشورهای عقب مانده یا درحال توسعه چاد۷/۴ درصـد، نیجریه۳/۴ درصد، الجزایر۷/۵درصـد و ایران در سرشـماری سال ۱۳۷۵ براب ۶۲/۶درصدبوده است.سالخوردگی جمعیت ازدو راه به وجود می آید : ۱- تغییردر پایه هرم سنی که نتیجه کاهش باروری ها وکم شدن نسبت جوانان درکل جمعیت است. ۲- تغییر در راس هرم سـنی ومتورم شـدن آن که نتیجه بهبود درکاهش مرگ ومیر سالخوردگان است . آقای آدل لاندری شتاب افزایش جمعیت راتحت عنوان " انقلاب جمعیتی " به دو دوره تقسـیم می کند : دوره اول انقلاب جمعیتی : از قرن ۱۸ به بعد جمعیت اروپـا تحت تـاثیر عواملی ازجمله انقلاـب کشاورزی ، پیشـرفت علم طب وسـرانجام انقلاب صـنعت رو به فزونی گـذاشت . دراین دوره مرگ ومیر در اروپـا رو به کاهش داشـته ودرنتیجه ازدیاد جمعیت را بـدنبال می آورد . دوره دوم انقلاب جمعیتی : این مرحله که درکشورهای صنعتی به وقوع پیوسته است . میزان مرگ و میر ومیزان باروری هردو در سطح پائینی بوده ، از این رو رشد جمعیت به طور قابـل توجهی کـاهش یـافته ودرمقابل نسبت سالمنـدی درآن جوامع رو به افزایش می گـذارد و سالمنـدی به عنوان مسـئله مطرح می شود .بـا مطالعـاتی که کشورهـای مختلف در مورد تعیین جمعیت سالخوردگـان انجام داده انـد راههای گوناگونی جهت تعیین جمعیت سالخوردگـان مشـخص شـده است . ذیلاـ "بـا شـرح سه طریقه ازطرق گوناگون تعیین جمعیت سالخوردگان ، کشور ایران را به عنوان نمونه انتخـاب کرده ومثال می زنیم : روش اول : اولین روش تعیین جمعیت پیران این است که درصـد سـنی گرفته شود به عنوان مثال ؛ آمـار سال ۱۳۷۵ درایران نشـان می دهـد که از جمعیت ۴۸۸/۰۵۵/۶۰ نفری ایران تعـداد ۱۲۷/۹۷۸/۳ نفر مرد وزن ۶۰ سـال وبالاـتر وجود داشـته ، یعنی درآن سال ۶۲/۶٪ جمعیـت ایران را سالخوردگـان تشـکیل می داده انـد . روش دوم دومین روش تعیین جمعیت سالخوردگان ، بررسـی امیـد زنـدگی دربدوتولد یا به اصـطلاح متداول ، درنظرگرفتن متوسط طول عمر است . اگر رقم متوسـط طول عمر درکشوری مثلا "۶۰ تا ۷۰ سال باشـد نشان می دهد که آن کشور به نسبت کل جمعیت ، دارای جمعیـت سـالخورده زیـاد می باشـد . روش سـوم : (بـار تکفـل سالمنـدان) درایـن روش از فرمـول همگـانی (اینـدکس والاـروس) Valaroos index استفاده می شود که سرباری جامعه نامیده می شود . بدین معنی که صورت کسر جمعیت ۱۵ سال و پایین تر بعلاوه جمعیت ۶۰ سال و بالاتر = نماینده جمعیت غیر فعال وغیر مولد است ومخرج کسر ، جمعیت ۱۵ سال تا ۶۰ سال جمعیت فعال را نشـان می دهـد که درایران درسال ۱۳۷۵ بارتکفـل برابر با فرمول زیراست . برابر حـدود ۸۶ نفر اسـتاگربخواهیم نسبت بارتکفل جمعیت سالمنـدان را بـدست آوریم فرمول زیر را بکار می بریم : یعنی هر صـد نفرجمعیت فعال ، غیر از خود باید.... نفر سالمند را ازنظر اقتصـادی تامین کننـد بنابراین هرچقـدر بار تکفل بالا باشـد ، نسبـت جمعیت سالخورده درآن جامعه بیشتر است . که درایران

بارتکفل سالمندی برابر حدود ۱۲ نفر است .یعنی هر ۱۰۰ نفر جمعیت فعال غیر از خود باید حدود ۱۲ نفر بارتکفل سالمندان را بعهده داشته باشد .امید زندگی Life Expectancy امیدزندگی دربدو تولد یکی از مهمترین شاخص سالخوردگی است زیرا امید زندگی دربدو تولد متوسط سالهایی است که شخص انتظار دارد زندگی کند. (میانگین عمر مورد انتظار یک نوزاد هنگام تولد است در حالیکه پهنهٔ زندگی به حداکثر عمر انسان اتلاق می‌شود که چندان تغییری نداشته است.)دراوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی ، رقم شاخص " امید زندگی در بدو تولد" در جهان به طور متوسط ۴۷ سال بود ودرسال ۱۹۹۵ این رقم به بیش از ۶۵ سال افزایش یافت وحتی دربرخی از کشورها به ۸۰ سال رسیده است . این امر باعث شده است کیفیت زندگی (Quality of living) سالمندان درجامعه و آسایشگاهها مورد توجه کلیه مسئولان ودست اندرکاران مسایل بهداشتی و جمعیت شناسی درسطح بین المللی قرارگیرد (اولسون ،۱۹۹۴ ،ص ۲۳).امید زندگی در ایران بر اساس تحقیق دکتر حبیب آزنجانی بقرار زیر است.جدول متوسط عمر سالمندان در ایرانسال ۱۳۵۰ ۱۳۶۵ ۱۳۷۵ ۱۴۰۰عمر متوسط (دوجنس) ۵/۵۲ سال ۷/۶۰ سال ۶۵ سال ۷۳ سال میزان امید زندگی در بدو تولد در ایران در سال ۱۳۷۹ معادل ۵/۶۸ سال بوده که داین میزان برای مردان ۶۷ سال و برای زنان ۷۰ سال می‌باشد. ۰ مرکز آمار ایران ۱۳۸۰)جامعه‌شناسی جمعیتجامعه‌شناسی چیست؟ جامعه‌شناسی علمی است که با نگرش عمیق در مسائل مختلف جامعه سعی در شناسائی نواقص، ضعف‌ها و کمبودهای جامعه نموده راهگشای بسیاری از مسائل و مشکلات آینده جامعه می‌باشد.جامعه‌شناسی جمعیت:بعنوان شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است که به بررسی تأثیر دگرگونیهای جمعیتی بر جامعه و نیز تأثیر جامعه بر عوامل اجتماعی می‌پردازد بدین معنا که با مطالعهٔ وضعیت جمعیت درگذشته و بررسی کمی و کیفی جریان جمعیت در باروری، مرگ و میر، ازدواج، اشتغال، مهاجرات و ...... وضعیت آینده را پیش‌بینی می‌کند. جمعیت‌شناسی:درحالیکه جمعیت‌شناسی کارش بررسی حجم، ترکیب و توزیع جمعیت یک جامعه است و مطالعه‌ای آماری و ریاضی اندازه، ترکیب و توزیع جمعیت‌های انسانی است و متغیرهایی از قبیل توزیع جنسی - توزیع سنی – وضعیت تأهل- وضعیت اشتغال- درآمد – و حجم خانوار و .... است. رابطهٔ جامعه‌شناسی و جمعیت‌شناسی:جمعیت خود به تنهایی چندان معنایی ندارد ولی زمانیکه جامعه‌شناسی آن آمارها را در رابطه با متغیرهای مختلف جامعه مانند اشتغال- بیکاری- ازدواج و ... مورد سنجش قرار می‌دهد معنا می‌یابد. دیدگاه جامعه‌شناسی جمعیت:از دیدگاه جامعه‌شناسی جمعیت پیشرفت کلی کشورها ضریب زاد و ولد را کاهش و از طرفی میزان پائین زاد و ولد موجب رشد اقتصادی خواهد شد. مسائل مهم در جامعه‌شناسی جمعیت:مطالعهٔ روابط بین جمعیت و منابع انسانی و غیرانسانی محیط زیست و توسعه است. دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی در ۱۹۳۳ معتقد است که «تأثیر اندازه، تراکم و ترکیب جمعیت را بر جامعه و ساختار اجتماعی تأکید و توسعه اجتماعی را در گرو جمعیت متوازن می‌دانست که با کنترل کمیت و بهبود کیفیت جمعیت دررابطه است».شیوه‌های کنترل جمعیت:کنترل جمعیت به دو صورت امکان‌پذیر است:الف- تنظیم نسل ب- تحدید نسلتنظیم نسل: زوجین برای رعایت مسائل پزشکی اجتماعی اقتصادی و ..... به تولید نسل خود نظم و سامان می‌دهند. مثلاً- هر پنج سال یک فرزند می‌آورند بجای هر ساله.تحدید نسل: خانواده بجای ایجاد نظم در تولید برای تعداد فرزندان مورد نظرش برنامه‌ریزی می‌کند که مثلاً پس از دو یا سه فرزند و یا یک دختر و پسر مانع از آبستنی مجدد می‌شوند.تنظیم و تحدید نسل از نظر حقوقی و قانونی: این نوع تنظیم و تحدید نیز به دو صورت انجام می‌گیرد.الف- تنظیم و تحدید فردی ب- تنظیم و تحدید عمومیالف: در تنظیم و تحدید فردی، زوجین به دلایل طبی- اجتماعی، اقتصادی و .... به اختیار و صلاحدید خود با استفاده از وسائل و داروهای ویژه آن را کنترل می‌کنند.ب: در تنظیم و تحدید عمومی، دولت یا قدرت حاکم جهت مصالح اجتماعی جامعه با وضع قوانین الزامی بطور مثال می گویند خانواده‌های بیش از .... فرزند نمی‌توانند از یارانه و یا امتیازات خاص اجتماعی استفاده کنند. جامعه شناسان آمریکایی از مفهوم «خاکستری شدن جمعیت» در آمریکا یاد می‌کنند که کنایه از سالمندی جمعیت است که در سال ۲۰۳۰ طبق برآورد حدود ۱۸٪ خواهد بود. به همین دلیل گروه‌های مدافع حقوق سالمندان دراین کشور طی

سالهـای اخیر افزایش یـافته است. آمریکائیـان واژهٔ «مرده» را از فرهنـگ واژه‌هـای خـود حـذف و بجـای آن « عزیز از دست رفته» را جایگزین کرده و بجای سالمنـد «شـهروند ارشـد» بکار می‌برنـد.یکی از شاخصه‌های اساسـی توسـعه، سالخوردگی اجتماع و افزایش تعـداد جمعیت کهن‌سال جامعه است.چنانچه از مسائل مهم دومین اجلاس بین‌المللی سالمنـدان در مادرید اسپانیا (۲۰۰۲-۸۱/۱/۲۳) که با شرکت ۱۵۸ کشور عضو تشکیل شده بود ارتباط مسائل سالمندی و توسعه است که در سه محور۱- سالمندان و توسعه ۲- توسـعه بهـداشت و رفاه سالمنـدان ۳- توسـعه و توانمنـد سـازی سالمنـد مطرح و شامـل ۳۳ پـاراگراف از توصـیه‌های اجلاـس به کشورهـای عضو است (برابر تفصـیل اجلاـس در پایـان همین گزارش) می‌باشـد.در جـامعه‌ای که به جوانی، شادابی و سـرزندگی و جـذابیت فیزیکی ارج بسیار می‌نهند سالخوردگان معمولاً نمایان نیسـتند. اما در سالهای اخیر شاهد دگرگونیهای بسیاری در نگرش نسبت به سالخوردگی بوده‌ایم. زیرا به تدریج که آنها نسبت هر چه افزون تری از جمعیت را تشکل می‌دهند، نفوذ اجتماعی بیشتری کسب می‌کنند. چنانچه هم‌اکنون در آمریکا، بصورت یک گروه فشار سیاسـی قدرتمند درآمده و در انگلستان نیز تحولات مشابهی قابل مشاهـده است-(آنتونی گیدنز-۱۹۸۹-۶۴۶) در حـال حاضـر، افراد گروه‌هـای سـنی جوان و میان‌سال آموزش و پرورش- کار، قـدرت و پاداشـهای مادی را منحصـراً به خود اختصاص داده‌انـد.توزیع عادلانه‌تر امکانات بنحویکه سالخوردگان نیز بتوانند به همان انـدازهٔ افراد جوانـتر از آن بهره گیرنـد به سود عـدالت اجتمـاعی خواهـد بود و این همـان است که R.H.MARSHAL آنرا حقوق شهرونـدی می‌خوانـد و معتقـد است کلیه افراد و شـهروندان جـامعه حق دارنـد از امکانـات و حقوق شـهروندی در سه عنوان حقوق مدنی، حقوق سیاسـی و حقوق اجتماعی بهره‌مند شوند.هشدار جامعه‌شناسـی جمعیت:بسیاری از جامعه‌شناسان نسبت به فشارهای رو بـه تزایـد جمعیت بر روی زمین هشـدار می‌دهنـد :۱- هشدارنسبت به فشـار جمعیت بر: محیـط زیست، جنگل‌هـا، خـاک و سـایر سیستم‌های طبیعی۲- هشـدار بر فشـار شدیـد جمعیت در سالهای آینـده بر جامعه ۳- هشـدار به انفجـار جمعیت در شـهرها و به وجود آمدن فقر، گرسنگی و افزایش جرائم ناشـی از رشد مهاجرت و حاشیه‌نشینی در شهرها مخصوصاً در کلان‌شهرها ۴- مسئلهٔ ازدیاد جمعیت و بدنبال آن ظهور مسائل مختلف اجتماعی از مشـکلات پیش‌روی عصر حاضـراست.۵- شهرنشینی در کشورهای روبه رشـد در اثر مهاجرتهای بی‌رویه از روسـتاها به شـهرها همواره با رشـد بی‌قواره شـهرها همراه است.۶- بیکاری ونداشتن کار ثـابت و مشـخص در جـامعه جرم‌زا است، زیرا نـاگزیر به کارهای غیرقانونی و موقت و دلالی خواهنـد پرداخت و این امر خود عامل پیـدایش نابسامانیهـای روحی روانی و نهایتاً گرایش به سـمت و سوی انواع آسیبها خواهـد شـد و بایـد قبـل از بحران چاره‌اندیشـی شود.جمعیت‌شناسـی سـالخوردگی The Demography of Aging و تعییـن جمعیـت سالخوردگـان در ایران: تـاریخچه سرشـماری درایران درعهد ناصرالدین شاه قاجار حدود ۱۴۰ سال پیش سرشـماری ازشهرها انجام شده از جمله شهرقم درسال ۱۲۴۳ قمری کـه جمعیـت آن ۲۵۳۸۲ نفر وشـهرتهران در ۱۲۴۴ قمری تعـداد ۱۵۵۷۳۶ نفر بـوده است (۴۱-۱) جدول شـماره ۱ نتایج پنج سرشــماری عـمومی کشورسـال سرشـماری جمعیت کـل بـه نفر جمعیت سالمنـدی بالـای ۶۰ سـال درصــد افزایش۱۳۳۵ ۱۸۹۵۴۷۰۴ ۱۱۸۳۹۸۲ ۳درصد۱۳۴۵ ۲۵۰۷۸۹۲۳ ۱۵۸۸۰۴۲ ۳/۳ درصـد۱۳۵۵ ۳۳۷۰۸۷۴۴ ۱۷۷۰۶۱۴ ۲/۵ درصد۱۳۶۵ ۴۹۴۴۵۰۱۰ ۲۶۷۲۱۱۵ ۲۵/۵درصد۱۳۷۵ ۶۰/۰۵۵/۴۸۸ ۳۹۷۸۱۲۷ ۶۲/۶ درصـدچنانچه ملاحظه می شود جمعیت سالمندی ایران درفاصـله سرشـماری اول تا پنجم متجاوز ازسه برابر شده است . و سالانه بین ۵۰۰ هزار تا حدود یک میلیون نفر به جمعیت اضـافه شـده است.در سرشـماری عمومی سال ۱۳۷۵ کـل جمعیت ایران۶۰/۰۵۵/۴۸۸ نفر شامـل ۱۲/۳۹۸/۲۳۵ خانوار بوده است که ۱۲/۶۴ درصد در نقاط شهری و ۵۸/۳۵درصد در نقاط روستایی سکونت داشته‌اند. میانگین تعداد افراد در خانوارهای شهری ۵۶/۴نفر و خانوارهای روستایی۱۴/۵ نفر بوده است.(سرشـماری عمومی کل کشور صـفحهٔ ۲۴)مشخصات جمعیتی سالمندان در سرشـماری عمـومی سـال ۱۳۷۵سالمنـدان بالای ۶۰ سـال ایران از تعـداد ۱/۱۸۴/۰۰۰نفر در سرشـماری عمـومی سـال ۱۳۳۵ به ۱۲۷/۹۷۸/۳ نفر در سرشـماری سـال ۱۳۷۵ بـا نرخ رشـد متوسط ۷۵/۵٪ برابر ۶۲/۶٪ کـل جمعیت است.در سـال ۱۳۷۵ تعـداد زنان

سالمند ۱۷۷/۸۴۲/۱ نفر= ۴۶درصـد تعـداد مردان سالمند ۹۵۰/۱۳۵/۲نفر =۵۴درصد ۱۲۷/۹۷۸/۳ نفر=۱۰۰درصدترکیب جمعیت سالمندی در شهر و روستا:سالمندان زن روستایی۳۵۹/۷۶۴ نفر= ۱۹درصد }+ ۴۹۶۸ نفر غیرساکنسالمندان زن شهری ۸۱۴/۰۷۲/۱ نفر= ۲۷درصد سالمندان مرد روستایی ۴۲۱/۹۴۶ نفر= ۲۴درصد }+ ۸۲۸۶ نفر غیرساکنسالندان مرد شـهری ۳۹۷/۱۹۴/۱ نفر= ۳۰ درصد ۱۲۷/۹۷۸/۳نفر= ۱۰۰درصدترکیب سنی جمعیت:زیر یکسال ۷۰/۱٪ اطفال۱ تا ۵ سال ۲۱/۱۱٪ کودکان۶ تا ۱۰ سال ۶۰/۱۴٪ نوباوگان۱۱ تـا ۱۴ سـال ۹۹/۱۱٪ نوجوانان۱۵ تـا ۲۴ سـال ۵۴/۲۰٪ جوانان۲۵ تـا ۶۴ سـال ۵۸/۳۵٪ میانسال۶۵ سـال و بیشتر ۳۲/۴٪ بزرگسالاننسبت جنسی در ایران: نسبت جنسـی در سرشماری سال ۱۳۷۵- برابر ۱۰۳ می‌باشد یعنی در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۳ نفر مرد وجود داشته است. این نسبت در سالمندان ۶۵ سال و بیشتر ۱۱۴ بوده که در شهر ۱۰۶ و در روستا ۱۲۶ بوده است(سرشـماری عمومی ۱۳۷۵ کل کشور صـفحهٔ ۱۷)جدول شماره ۲: تعـداد خانوارهای بالای ۶۰ سال و بعد خـانوار به تفکیـک جنس جنس جمعیت نفر خانواده‌یک‌نفره دو نفره سه نفره چهارنفره پنـج نفره شـش نفره هفت نفره هشـت نفره نـه نفره ده نفره و بیشـترزن ۸۴۳/۸۳۹/۱ ۳۷۴/۲۷۷ ۹۷۹/۵۱۰ ۲۷۰/۲۶۹ ۹۶۰/۱۹۳ ۸۵۷/۱۶۲ ۰۹۷/۱۳۳ ۷۲۱/۱۰۸ ۳۸۳/۶۶ ۷۰۳/۶۲ ۴۳۱/۶۷ مرد ۶۳۴/۱۳۱/۲ ۲۳۶/۷۸ ۴۷۹/۵۲۹ ۷۱۷/۳۵۸ ۱۳۶/۳۰۸ ۷۵۳/۲۵۸ ۹۷۴/۲۰۱ ۳۶۰/۱۵۹ ۸۲۸/۹۰ ۷۷۱/۴۹ ۴۴۸/۸۳جمع ۴۷۷/۹۷۱/۳ ۶۱۰/۳۵۵ ۴۵۸/۰۴۰/۱ ۹۸۷/۶۲۷ ۰۹۶/۵۰۲ ۶۱۰/۴۲۱ ۰۷۱/۳۳۵ ۰۸۱/۲۶۸ ۲۱۱/۱۵۷ ۴۷۴/۱۱۲ ۸۷۹/۱۵۰(مأخذ نشریه سرشماری عمومی کل کشور سال ۱۳۷۵ صفحات ۳۱۳ الی ۳۱۵جدول شماره (۳) تعداد سالمندان ۶۰ سال بیشتر درپنج سرشـماری عمومی کشور به تفکیک جنسسال سرشـماری تعـداد مردان سالمنـد .... نفر درصـد تعدادزنان سالمند .... نفر درصد افزایشسرشـماری سال ۱۳۳۵ ۷۱۹۳۰۱ ۵/۵۲ ۶۴۹/۷۴۹ ۵/۴۷سرشـماری سال ۱۳۴۵ ۸۸۵۲۵۵ ۵/۵۲ ۵۱۸/۷۹۸ ۵/۴۷سرشماری سال ۱۳۵۵ ۹۲۵۷۸۹ ۵۲ ۸۲۵/۸۴۴ ۴۸سرشــماری سـال ۱۳۶۵ ۱۴۰۹۲۴۱ ۵۲ ۰۳۵/۲۸۵/۱ ۴۸سرشــماری سـال ۱۳۷۵ ۲۱۳۵۹۵۰ ۵۴ ۱۷۷/۸۴۲/۱ ۴۶براسـاس سرشـماری سال ۱۳۷۵ (آخریـن سرشـماری) تعـداد سالمنـدان ۳۹۷۸۱۲۷ نفر اسـت کـه بـاتوجه بـه کل جمعیت ۶۲/۶ درصـد اسـت . جـدول شـماره ۴ :توزیـع نسـبی مردان وزنـان ۶۵ سـاله وبالاـتربرحسب وضع زنـاشویی درسـال ۱۳۷۵ و۱۳۶۵شرح جمع دارای همسـر بی همسـربراثر هرگز ازدواج نکرده اظهارنشده تعداد درصد فوت همسر طلاق ۱۳۷۵ مرد ۱۳۸۲۴۴۸ ۱۰۰ ۱۱/۸۸ ۴۷/۱۰ ۴۸/۰ ۶۶/۰ ۲۸/۰ زن ۱۲۱۲۷۳۳ ۱۰۰ ۴۵/۴۲ ۵۸/۵۴ ۹/۰ ۰۱/۱ ۰۶/۱۱۳۶۵ مرد ۷۶۷۹۱۶ ۱۰۰ ۲۴/۸۳ ۹۶/۱۱ ۸۱/۰ ۱۳/۲ ۸۶/۱ زن ۷۳۳۸۰۲ ۱۰۰ ۸۳/۳۴ ۶۹/۵۷ ۲۷/۱ ۲۷/۲ ۹۴/۳منبع : بـا اقتباس ازکتاب سالمنـدان ایران – مرکز آمار ۱۳۸۱ – وضـعیت ازدواج وزناشویی ازدواج به عنوان بنیان خانواده ومقـدمه تولیـد نسل ، درتمام جوامع دارای جایگاه بسیار مهمی است . اقدام به ازدواج وتشـکیل خانواده باعث سلامت جامعه می باشـد .یکی از وقایع حیاتی که بیش از ۹۹ درصـد از سالخوردگان کشور دردوران زندگی خود حداقل یک بار تجربه نموده انـد ازدواج است . درسال ۱۳۶۵ حدود ۸۴ و۳۵ درصد ازمردان وزنان ۶۵ ساله وبیشتربترتیب دارای همسربوده اندای نسبتهادرسال ۱۳۷۵ بترتیب به حدود ۸۸ و ۴۳ درصـد افزایش پیدا کرده است. باتوجه به اینکه میزان طلاق ونسبت جمعیت هرگز ازدواج نکرده ،درطی این دهه تغییرات زیادی نداشـته است بالا رفتن امیـد زنـدگی می توانـد علت اصـلی افزایش میزان افراد دارای همسـر سالخورده باشد (مرکز آمار ۱۳۸۱ ، ۴۸) .درسال ۱۳۶۵ به ترتیب حـدود ۱۲و۵۸ درصـد ازمردان وزنان ۶۵ ساله وبالاتر بی همسـر براثر فوت همسر بوده اند . که درسال ۱۳۷۵ این نسبت ها به ترتیب ۱۱ و ۵۵ درصد کاهش پیدا کرده است . این پدیده که خود تحت تاثیرافزایش امید زندگی است ، می تواند باعث افزایش نسبت افراد دارای همسر در سال ۱۳۷۵ شده باشد. وضعیت سواد سالمندان درسال ۱۳۷۵ میزان باسوادی سالمندان درمقایسه با تعداد آن درسال ۱۳۶۵ با ۶ درصد افزایش به حدود ۲۳ درصد رسیده است . میزان بـاسوادی سالمنـدان منـاطق شـهری در سال ۱۳۷۵ بیش از سه برابر منـاطق روسـتایی بـوده است .بالاـتر بودن امکانـات

آموزشـی سالهای قبل در نقاط شـهری می توانـد یکی از علل این افزایش باشد . همچنین میزان باسوادی دربین مردان سالمند حدود ۸/۲ برابر زنان سالمنـد می باشـد . درسال ۱۳۷۵ حدود ۹۸ درصـد اززنان سالمند روسـتایی بی سواد بوده اند . این نسبت برای زنان سالمند مناطق شـهری ۸۱ درصـد بوده است (همـان ،ص ۲۱) جدول شـماره ۵: وضـعیت سواد سالمندان طی پنج سرشـماری عمومی کشـوردوره برآورد تعـداد بـاسواد شـدگان بزرگسـالی طی دوره هـای دهسـاله ۱۳۳۵–۱۳۴۵ ۱۳۵۵–۲۵۶/۴۳۷۱۳۴۵ ۱۳۶۵–۷۲۵/۴۲۳۱۳۵۵ ۱۳۷۵–۵۷۷/۵۷۷۱۳۶۵ ۷۵۰/۸۱۲/۲شاخص وابستگی سالمندی (نسبت وابستگی) Dependency Ratios نسبت وابستگی جمعیت سالخورده یکی از مقیاس هـای عمـومی سالخوردگی جمعیت است کـه نسبت تعداد افراد سالخورده جمعیت را به تعداد افراد درسن فعالیت می سنجد . درجدول زیر ، بار تکفل نظری ویا وابستگی سنی سالمندان طی ۲۰ سال (۱۳۵۵تا ۱۳۷۵) مشاهده می شود .جدول شـماره ۶: جمعیت کـل کشور درگروههای فعال وغیرفعال و بارتکفل درسرشـماری عمومی سال ۱۳۷۵ تعداد گروههای غیرفعال وفعال جمعیت فعالیت تعداد جمعیت درصد نسبت به کل جمعیت بارتکفل جمعیت زیر ۱۵ سال غیرفعال ۵۴۵/۷۲۵/۲۳ ۵۰/۳۹ ۷۴ نفرجمعیت ۶۰ سال بالاتر غیرفعال ۱۲۷/۹۷۸/۳ ۶۰/۶ ۱۲ نفرجمعیت ۶۰–۱۵ سال فعال ۴۶۰/۳۱۹/۳۲ ۸۵/۵۳ بارتکفل غیرازخود ۸۶ نفر نامشخص – ۳۵۶/۳۲ ۰۵/۰ –جمع – ۴۸۸/۰۵۵/۶۰ ۰۰/۱۰۰٪ ۸۶ نفر دردهه ۶۵–۵۵ به دلیـل کاهش مرگ ومیر کودکان وافزایش جمعیت بالقوه درسن کار وفعالیت ، نرخ وابستگی جمعیت سالمنـد ،از ۸/۶ درصـد در سال ۵۵ به ۹/۵ درصـد درسال ۱۳۶۵ کـاهش یافته است . رونـد رو به افزایش نرخ وابستگی سالمنـدان طی دهه ۷۵–۶۵ از ۹/۵ درصـد درسال ۶۵ به ۷/۷ درصـد درسال ۱۳۷۵ ، نشانگر افزایش امیـد به زندگی سالمندان وکاهش مرگ ومیر آنان بوده است (مشایخی ۱۳۷۸ ، ص ۲۹۲) . جدول شماره ۷: تعداد سالمندان بالای ۶۰ سال به تفکیـک گروه سـنی در سرشـماری ۱۳۷۵سـن مرد و زن مرد زن شـهریمرد زن روسـتاییمرد زن غیرساکنمرد زن جمع۶۴– ۶۰ ۹۴۶/۳۸۲/۱ ۵۰۲/۷۵۳ ۴۴۴/۶۲۹ ۰۴۰/۴۲۶ ۴۷۱/۳۵۷ ۱۱۵/۳۲۴ ۸۱۰/۲۶۹ ۶۹–۶۵ ۳۷۳/۰۷۶/۱ ۱۸۹/۵۷۷ ۱۸۴/۴۹۹ ۹۴۲/۳۱۳ ۶۳۳/۲۸۷ ۷۳۴/۲۶۰ ۲۴۱/۲۱۰ ۷۰–۷۴ ۵۰۹/۸۴۶ ۰۱۸/۴۶۳ ۴۹۱/۳۸۳ ۰۶۱/۲۵۳ ۳۱۹/۲۲۶ ۴۹۹/۲۰۸ ۳۷۷/۱۵۶ ۷۵–۷۹ ۱۱۸/۳۶۴ ۸۹۸/۱۹۲ ۲۲۰/۱۷۱ ۱۱۷/۱۰۸ ۰۹۲/۱۰۵ ۳۴۲/۸۴ ۸۲۶/۶۵ ۸۰–۸۴ ۴۷۰/۱۴۶ ۰۸۱/۷۴ ۳۸۹/۷۲ ۰۷۳/۴۱ ۲۵۷/۴۵ ۷۸۳/۳۲ ۹۸۷/۲۶ ۸۵–۸۹ ۴۷۶/۷۶ ۱۸۲/۳۵ ۲۹۴/۴۱ ۲۸۷/۱۸ ۳۳۸/۲۵ ۷۸۱/۱۶ ۸۷۶/۱۵ ۹۰–۹۴ ۷۸۰/۴۴ ۹۷۷/۱۹ ۸۰۳/۲۴ ۸۵۵/۱۰ ۷۰۸/۱۴ ۰۵۰/۹ ۰۱۷/۱۰ +۹۵ ۴۵۵/۴۰ ۱۰۳/۲۰ ۳۵۲/۲۰ ۰۲۲/۱۰ ۹۹۶/۱۰ ۹۶۳/۹ ۲۶۱/۹ جمـع کـل ۱۲۷/۹۷۸/۳ ۹۵۰/۱۳۵/۲ ۱۷۷/۸۴۲/۱ ۳۹۷/۱۸۱/۱ ۸۱۴/۰۷۲/۱ ۲۶۷/۹۴۶ ۳۹۵/۷۶۴ ۸۲۸۶ ۴۹۶۸ ۱۳۲۵۴مشـخصات سالمندان برابر سرشـماری طرح اقشار آسیب پذیر جامعه .– ۸۲ درصد سالمندان بی سوادنـد . ایـن نسبت درزنـان بیشـتر ازمردان است .– ۴/۴۴ درصـد زنان سالمنـد همسـر فوت شـده می باشـند . که این نسبت درمردان ۸/۶ درصد است . این اختلاف می تواند دردرجه اول دلایل پایین بودن سن زن از شوهر درفرهنگ ایران درهنگام ازدواج ودردرجه دوم بالاتر بودن امیـد زنـدگی زنان نسبت به مردان می باشد . – ۵/۷ درصدسالمندان بدون فرزندمی باشنـد(مردان ۹/۸ درصد،زنان ۳/۶ درصد)– ۳/۷ درصـد سالمنـدان به تنهایی زنـدگی می کننـد .زنان بیشتر ازمردان رنج تنهایی راتحمل می کنند . ۸/۱۲ درصد مقابل ۵/۲ درصد مردان این امر ممکن است ناشـی از امکان ازدواج مجددمردان باشد که کمتر از زنان تنها هستند . – نسبت تنهـایی بـا افزایش سن سالمنـد بیشتر می شود . چنانچه درسن ۷۰ سالگی نسبت ۳/۷ درصـد به ۱۱ درصـدی می رسد که دراین مورد نیز زنان ۱/۱۹ درصد ومردان ۸/۱۱ درصد است . – تنها ۱/۳۱ درصد سالمندان شاغل می باشـند . دراین مورد مردان ۵/۵۲ درصـد وزنان ۴/۶ درصـد است . – حـدود۷/۱۹درصدسالمنـدان ازنهادهـا یا سازمانها کمک وهزینه دریافت می دارنـد این نسبت درزنـان بیشـتر از مردان است .– ۸/۳۲ درصـد سالمنـدان از راه کمـک فرزنـدان امرار معـاش می کننـد . – ۳/۴۵ درصد

سالمندان با مشکل مادی روبرو هستند . اجلاسها و تصمیمات بین المللی ۱- اولین اجلاس بین‌المللی سالمندان:- نخستین اجلاس بین المللی پیرامون مسائل سالمندی از ۲۶ جولای تا ۲ آگوست ۱۹۸۲ دروین برگزار وازطرف سازمان بهداشت جهانی آن سال ، سال سالمندان نامیده شد.۲- در سال ۱۹۸۵ در کمیته امور اجتماعی سمینار بین‌المللی، حقوق سالمندان شناخته شد.۳- درسال ۱۹۹۴ سازمان بهداشت جهانی « درهمه جا عمر طولانی» را یکی از مواهب توسعه اجتماعی دانست.۴- سازمان بهداشت جهانی در سال ۱۹۹۹ را سال سالمندان تعیین و مجمع عمومی سازمان ملل متحد هم در قطعنامه ۴۷۱۵ آن را سال جهانی سالمندان نامید.تقسیمات سازمان ملل از گروههای سنی سالمندی : ۴۵ تا ۵۹ سال = میان سال ۶۰ تا ۷۴ سال = مسن ۷۵ تا ۹۰ سال = پیر ۹۰ سال به بالا = خیلی پیر- نرخ وابستگی سالمندان : نرخ وابستگی سالمندان ۶۵ سال وبیشتر از ۸ درصد درسال ۱۹۵۰ به ۱۵ درصد درسال ۲۰۲۵ خواهد رسید . روز سالمند : اول اکتبر هرسال برابر ۹ مهرماه روزجهانی سالمند است . تقسیم سازمان ملل درمورد جمعیت سالمندی کشورها : - کشورهای دارای جمعیت جوان زیر ۴ درصد سالمند = ۸۹ کشور - کشورهای دارای جمعیت بزرگسال بین ۴ تا۶ درصد = ۱۰ کشور - کشورهای دارای جمعیت سالخورده بالای ۶ درصد = ۲۷ کشور جمع = ۱۲۶ کشور دومین اجلاس بین المللی سالمندان : دومین اجلاس با حضور وزرا ونمایندگان ۱۵۸ کشور درمادرید اسپانیا ازتاریخ ۱۹ تا ۲۳ فروردین ۱۳۸۱ (۲۰۰۲ میلادی) برگزار گردید . هشدار اجلاس : طی دهه های آینده تعداد سالمندان (درسال ۲۰۵۰) تا مرز ۲ میلیارد نفر خواهد رسید که ۸۲ درصد آنان درکشورهای درحال توسعه مخصوصا "درمناطق روستایی زندگی می کنند . محورهای مهم اجلاس : مسئله مهم در این اجلاس ارتباط مسایل سالمندی وتوسعه است که درسه محور: ۱. سالمندان وتوسعه ۲. توسعه بهداشت ورفاه سالمندان ۳. توسعه وتوانمندسازی موردتوجه قرار گرفته است .توصیه های اجلاس : محوراول –۳۳ پاراگراف ازگزارش برمحور سالمندان وتوسعه شامل ۸ توصیه مهم به کشورهاکه درراس آن مشارکت فعال سالمندان درجامعه است به شرح ذیل آمده: - مشارکت فعال سالمندان در جامعه وتوسعه - ایجاد فرصت شغلی برای سالمندان - رهایی سالمندان ازتنهایی - ایجاد فرصتهای یادگیری برای سالمندان - همبستگی بین نسلها - کاهش یا مهار فقر وتنگدستی ازسالمندان - تامین اجتماعی سالمندان - تامین ضرورت زیستی سالمندان محوردوم – تعمیم بهداشت ورفاه برای سالمندان در ۲۷ پاراگراف محور سوم- ایجاد فضای مناسب توانمندسازی سالمندان در ۱۸ پاراگراف ضمانت اجرایی تصمیمات اجلاس ۱- اقدام ملی = دراقدام ملی ، اجرای تعهدات مسئولیت اصلی با دولتها است که درراس اقدام ملی ، تشکیل سازمان ملی سالمندان است .۲- اقدام بین المللی = همکاریهای بین المللی وارائه کمکهای مالی نظارت جهانی = اسناد مهم وتعهدات بین المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشرملاک نظارت خواهد بود.مآخذ ومنابع : ۱- شیخی – محمدتقی " ، درزمینه جامعه شناسی جمعیت " نشر آرام – ۱۳۶۸ .۲- مثنوی – عطاء الله " ، بررسی علل سپردن سالمندان به آسایشگاههای سالمندی " دانشگاه علوم بهزیستی وتوانبخشی ۱۳۷۵.۳- الهیاری – طلعت " ، دوران کهولت درایران " سازمان بهزیستی کشور ۱۳۶۲ . ۴- امانی– مهدی " ، جمعیت شناسی عمومی ایران – انتشارات همت ۱۳۸۰ . ۵- رولان پرسا، ترجمه زنجانی – حبیب الله ، جمعیت شناسی –نشر دانشگاهی ۱۳۶۸.۶- طالب – مهدی " چگونگی انجام مطالعات اجتماعی – امیرکبیر ۱۳۶۹ .۷- محسنی – منوچهر" جمعیت شناسی اجتماعی " انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۳ . ۸- نشریه سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ – مرکز آمار ایران .۹- مشایخی ، فصلنامه علمی پژوهشی جمعیت انتشارات تهران ۱۳۷۷. ۱۰- پروژه بررسی جمعیت سالمندان کشور (۱۳۷۸) دفتر بهداشت خانواده فرد از بهداشت .۱۱- سطح نیازهای جامعه خدمات بهزیستی کشور – تحقیق معاونت پژوهش دانشگاه علوم بهزیستی وتوانبخشی ۱۳۷۳ بخش چهارم . ۱۲- گیدنز آنتونی جامعه‌شناسی ترجمهٔ صبوری منوچهر نشر نی ۱۳۷۶۱۳- نشریات سازمان بهزیستی کشور معاونت توانبخشی ۱۴- رهنما توحیدی رزیتا کارشناس ارشد پرستاری بهداشت صنعت نفت تبریز ۱۵- نشریهٔ سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۷۵ کل کشور ۱۶- کوئن بروس درآمدی بر جامعه‌شناسی ترجمهٔ ثلاثی محسن تهران

انشتارات فرهنگ معاصر ۱۳۷۴۱۷-   کنگره بررسی مسائل جمعیت – دانشگاه علوم پزشکی اصفهان ۱۳۶۸۱۸- شیخی محمدتقی مقدمه‌ای بر مبانی جمعیت شناسی تهران نشر آرام ۱۳۶۸کلیات جمعیت ایران در سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۸۵جمعیت کل کشور ۷۰،۰۴۹،۲۶۲ میلیون نفر تعداد کل زنان: ۳۴،۳۵۹،۷۲۰ نفر معادل ۱/۴۹ درصد کل جمعیت تعداد کل مردان : ۳۵،۶۸۹،۵۴۲ نفر معادل ۹/۵۰ درصد کل جمعیت معادل ۸/۱ درصد بیشتر از زنان ۷۰،۰۴۹،۲۶۲ ۱۰۰٪جمعیت شهری ۴/۶۸ درصدجمعیت روستایی ۵/۳۱ درصدجمعیت غیر ساکن ۱/۰ ۱۰۰ درصدپرجمعیت ترین استان کشور استان تهران ۱۳،۳۲۸،۰۱۱کم جمعیت ترین استان کشور استان ایلام ۵۴۳، ۷۲۹تراکم جمعیت کشور ۴۳۱ نفر در هر کیلومتر مربعمیزان موالید از ۵/۱ درصد در سال ۷۵ به ۷/۱ درصد در سال ۸۵ رسید.ماخذ: گزارش رئیس مرکز آمار ایران (آقای مددی) روزنامه همشهری و ایران مورخ پنجشنبه ۲/۹/۸۵ صفحه اول <div class="e>

تحجر و تجدد از منظر استاد شهید مطهری

کتر محمد جواد رودگر

استادشهیدمطهری،اسلام‌شناسی کم‌نظیر۱ بود که در دو جهت درک دینی (دین‌شناسی) و درد دینی (دینداری) از وسعت اندیشه، آفاق فکری گسترده و جامع، و مساله‌شناسی، زمان‌شناسی، بیداری و بینایی در عرصه‌ی تفکر دینی، خطرشناسی و معرفت به ضرورت‌ها، هدف‌ها، موضوعات، نیازهای عصری و مرزبانی اندیشه‌ی ناب اسلامی برخوردار بود. او با ابعاد فکری گسترده، حضور در زمان، شناخت مرزهای فکری، شناخت تحولات و حقانیت مکتب اسلام۲ توانست مبنای فکری نظام اسلامی را که از کتاب و سنت برگرفته بود، پی ریزی نماید.۳استاد شهید با عقل سلیم و رشد یافته و روح لطیف و نورانی و بهره‌گیری از استادان حکمت، عرفان، فقه و شریعت اسلامی و اندیشه پویا و بالنده، کارآمد، خلاق، نقاد و مولد خویش توانست در دو بعد ایجابی و سلبی به ادراك و ابلاغ صحیح اندیشه و بینش‌اسلامی بپردازد. او اعتقاد راسخ داشت که جهان‌بینی اسلامی، توانمندی لازم را در تبیین عقلانی جهان داشته و اثبات‌پذیر، تعهدآور، حرارت‌زا، تقدس‌بخش و عشق‌آفرین است و همه هم خویش را در راستای انحراف‌شناسی فکری و عملی از دو جبهه‌ی ذیل به کار برد:الف. جبهه‌ی بیرونی که در خارج از محیط و جامعه‌ی اسلامی، به وسیله‌ی بیگانگان شکل گرفته و اندیشه‌های آن‌ها، چه غربی و چه شرقی را به داخل، وارد می‌کرد.ب. جبهه درونی که خطر آن را به مراتب بیش‌تر از جبهه بیرونی، می‌دانست.استاد مطهری با تحلیل درست و جامعی که از جریانات کلامی، فلسفی و مجموعه‌ی معارف و فرهنگ اسلامی داشت، خطراتی چون جهل، جمود و التقاط را مطرح و با آن‌ها مبارزه کرد،۴ به آسیب شناسی معرفتی و اجتماعی فرهنگ اسلامی پرداخته است و چون متفکری نقاد و دردمند، ایفای مسوولیت کرد و در عرصه‌های حکمت نظری و عملی، مسایل معرفتی و اجتماعی، نقش آفرین بود. او به احیأ اندیشه و تفکر اسلامی پرداخت و مصونیت هر نهضت اجتماعی از افتادن در دام جریان‌ها را، مرهون نهضت فکری و فرهنگی می‌دانست۵ از وضع انتشارات اسلامی بسیار نگران و از نفوذ اندیشه‌های بیگانه با مارك اسلامی،۶ چه از روی سوء نیت یا بدون آن، بسیار دل‌نگران بود، راه مبارزه را عرضه داشتن صریح مکتب در همه‌ی زمینه‌ها با زبان روز دانسته۷ و تفکر اسلامی را تفکری آسیب‌دیده و آفت‌زده می‌دانست که باید به آسیب‌شناسی و آفت‌زدایی آن پرداخت. آفات را به قدیم و جدید تقسیم کرده،۸ عوامل تصفیه تفکر اسلامی را در رجوع به قرآن، سنت، سیره ناب پیامبر و ائمه (ع) و عقل می‌دانست۹ و با دو مسیر انحرافی افراط و تفریط در عرصه‌ی معارف دینی به شدت مخالفت کرده، مبارزه‌ی عقلانی می‌کرد و راه اعتدال را تبیین و ترویج می‌فرمود.۱۰در این مقاله برآنیم تا دو انحراف عظیم جمود و جهل که منشا تحجرگرایی و تجددطلبی افراطی و التقاطزدگی است و هر کدام در هر عصر و زمانی با روحی واحد، قالبی متکثر و متعدد به حسب زمان

می‌پوشند و نقابدارانه در متن و بدنه‌ی فرهنگ و آموزه‌های اسلامی نفوذ می‌کنند را از افق اندیشه‌ی استاد مطهری مطرح و راه درمان آن را جست و جو نماییم تا در دام پوزیتویسم معرفتی و لیبرالیسم فکری و اجتماعی و سکولاریسم نظری و عملی قرار نگیریم و معیار سنجش و شناخت درست معرفت و عمل دینی را به دست آوریم، در دام پلورالیسم نقابدار دینی قرار نگرفته، با معنویت زمینی که جای معنویت آسمانی را می‌گیرد و به عنوان دین مشترک عرضه می‌شود، مبارزه نماییم و با اندیشه‌های ناب آن شهید زنده و پاینده به نقل و نقد اندیشه‌های بیگانه پرداخته و در جهت تبیین درست، جامع و ناب تفکر اسلامی برآییم و چون او بر دو روی یک سکه، یعنی توانایی، پویایی و کارآمدی دین از یک طرف و خلوص و شفافیت تفکر دینی از طرف دیگر، تکیه و تاکید کنیم تا با احیا دین و اصلاح جامعه دینی به سوی آرمان‌های دست یافتنی اسلام ناب محمدی (ص) در عرصه‌های گوناگون گام برداریم بمن الله و کرمه.تحجر و اقسام آن‌شناخت مفهوم واژه‌ها یا واژه‌شناسی و تصور درست از آن، نقش بسزایی در شناخت مظاهر و کارکردهای آن داشته و از مغالطه‌سازی‌ها جلوگیری می‌نماید چنانکه استاد شهید مطهری نیز در مباحث و موضوعات گوناگون بر آن تکیه داشت؛ شناخت لایه‌ها، دقایق و حتی دگرگونی‌های یک اصطلاح در تاریخ بشر، نهایت امر مفهوم شناسی و تصور فراگیر و عمیق از آن‌ها است، استاد منشا بسیاری از کج فهمی‌ها و سطحی‌نگری‌هایی که در حوزه بینش‌ها و گرایش‌های دینی و حتی فلسفی --- عرفانی به وجود آمده است را عدم درک و دریافت شفاف و همه جانبه‌ی تصوری و سپس تصدیقی آن‌ها می‌داند که مایه‌ی قلب، تحریف حقایق، انحراف معرفتی و کژ روی‌های رفتاری شده است، برای مثال در حوزه موضوعات اعتقادی، عدم تصور عمیق و روشن از «مفهوم خدا»۱۱ و در حوزه‌ی اخلاق و ارزش‌های دینی و تربیتی، فقدان درک و تجزیه و تحلیل عام و دقیق از اخلاق‌اسلامی، عرفان‌اسلامی و مفاهیمی چون زهد، توکل، صبر، شرح صدر، انتظار و...۱۲ و در حوزه احکام و شریعت، عدم برداشت و تفسیر منطقی و جامع نگرانه از فقه و فرآیند مرتبط و به هم پیوسته فقه عبادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی۱۳، عاملی شده تا اسلام را در چارچوب‌های محدود و قالب‌های از هم گسسته تفسیر نمایند و از جاودانگی و جهان شمولی آن غافل گردند و در فرجام، پیوست اندام‌واره و متعامل عقاید، اخلاق و اعمال را به گسست تبدیل نمایند و بین جهان‌بینی و ایدیولوژی اسلامی از یک سو و معرفت و منطق از سوی دیگر و حوزه‌ی آموزه‌های معرفتی و تربیتی و اجتماعی، چالش و شکاف عمیق ایجاد نمایند که خود، بن مایه‌ی بسیاری از انحراف اندیشی‌ها، تحریف گروی‌ها و نفاق ورزی‌های تاریخی شده است و چه بسیار که تحجراندیشی و جمودباوری و تجددگرایی کهنه و نو، سرچشمه‌هایش را در نشناختن مفهوم‌ها و دریافت نکردن تصوری و تصدیقی معالم و معارف اسلامی داشته است و شگفت و شگرف زا است که بدانیم و بیابیم «تحجر» به معنای ایستایی، تحول ناپذیری، جمود و برنتابیدن فرهنگ و ارزش‌های حق و متعالی است که هم در ساحت بینش و دانش (تحجر) و هم در حوزه گرایش و رفتار (جمود) بروز و ظهور دارد و عقل و دل و ابزارهای معرفت‌یاب و منابع شناخت‌زا را نیز شامل می‌گردد و این با بررسی واژگانی، در قرآن نیز به دست می‌آید، مثلا وقتی دل و دماغ سنگواره و قلب قسی شده را خدای سبحان مطرح می‌نماید که: «ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجاره او اشد قسوه...» (بقره/۷۴) در حقیقت آدمیانی را منظور می‌کند که تمام وجودشان سخت و سیاه شده و در برابر اندیشه، اشراق، شناخت و شهود نفوذ ناپذیرند، از جرگه اصحاب تفکر و اندیشه و ارباب شهود و ذوق خارج و هدایت ناپذیرند و اینان کسانی‌اند که به «دس نفس» پرداخته و خاب و خسران۱۴ عقلانی و باطنی و آن گاه رفتاری، شامل حالشان شده است. پس تحجر عقلی، قلبی و تحجر در موضع عملی و رفتاری، علت عدم پذیرش حق و گرایش به کمال و سعادت واقعی می‌گردد لذاست که «تحجرگرایی» مانع جدی در شکوفایی اندیشه دینی و ایجاد تعامل مثبت نظری و عملی با «حقیقت»، «معرفت»، حکمت و حکومت، مدیریت و سیاست و حتی تقدیر معیشت است و متحجران از اسلام جز آموزه‌های بسته و رسوب شده و انعطاف ناپذیر در برخورد با اقتضائات زمان و مکان و تغییر موضوع و محمول‌ها ندارند و هرگز پذیرای نقد اندیشه و عمل خویش، بازشناسی و بازنگری فکر و فعل به اصطلاح اسلامی خود نیستند و همواره راکد و تحول ناپذیرند، البته ناگفته نماند تحجر و

دگم‌اندیشی، در همه مکتب‌ها تعمیم‌پذیر است، حتی در «تجددگرایی افراطی» نوعی تحجرگرایی و جمودزدگی است. چرا که ممکن است کسانی در نوگرایی و تجددخواهی خویش، هیچ نگاه چالش برانگیز با عقاید خود را برنتابند و در نوخواهی خود، تحجر پیشه کنند. چنان که اینک در تقابل بین سنت و مدرنیته، چنین آفتی ظهور کرده و سنت گرایان تفریطی با مدرنیست‌های افراطی هیچیک به شعاع‌های اندیشه متعادل و راه برون رفت از تحجر سنت و مدرنیته نمی‌اندیشند. استاد شهید مطهری این دو پدیده شوم و ویرانگر را با ریشه‌های پیدایش و گسترش آن‌ها یعنی «جمود» و «جهل» تفسیر نموده، می‌فرماید:«جامد از هر چه «نو» است متنفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد و «جاهل» هر پدیده نوظهوری را به نام مقتضیات زمان، به نام «تجدد» و ترقی موجه می‌شمارد.»۱۵پس هم متحجر و هم متجدد با رویکردهای افراطی و تفریطی از خط اعتدال خارج و گرفتار بیماری خطرناک توقف، سقوط و انحراف هستند و در تفسیر و برقراری ارتباط‌های چهارگانه «خود با خدا» «خود با خود» «خود با جهان» و «خود با جامعه» عاجز و آسیب‌پذیرند. به تعبیر دردمندانه و درست استاد، اسلام ناب هم با «جمود» و هم با «جهالت» مخالف است و خطر هر دو را متوجه خود می‌داند.۱۶ به همین دلیل استاد، مساله عقب ماندگی مسلمین و سیر قهقرایی جامعه اسلامی را چنین طرح می‌نماید:«امروز مسلمانان در مقایسه با بسیاری از ملل جهان و در مقایسه با گذشته پر افتخار خودشان، در حال انحطاط و تاخیر رقت باری به سر می‌برند.»۱۷و در تحلیل آن، به سه بخش اشاره می‌کند: ۱. اسلام ۲. مسلمانان ۳. بیگانگان. در بخش اول به خطر «تحریف» در اندیشه اسلامی و عدم معرفت خالص و فراگیر آموزه‌های اسلامی اشاره کرده و به «تحریف‌زدایی» از چهره ناب مفاهیم بینشی و ارزشی می‌پردازد، که از جمله آن‌ها پرداختن به مقوله جبر و اختیار یا سرنوشت انسان است. کتاب «انسان و سرنوشت» استاد در همین زمینه نگارش یافت و آن گاه مقوله‌هایی چون امر به معروف و نهی از منکر، تقوا، جهاد، توکل، صبر و... را بازشناسی و بازسازی می‌نماید و می‌فرماید:«اسلام در مقررات خود، به یک سلسله عبادات و اذکار و یک رشته اندرزهای اخلاقی اکتفا نکرده است، همان طوری که روابط بندگان با خدا را بیان کرده است، خطوط اصلی روابط انسان‌ها و حقوق و وظایف افراد را نسبت به یکدیگر در شکل‌های گوناگون، بیان کرده است.»۱۸ و در یک مقیاس کلان و کلی، تفریطِ تحجر و افراط تجدد هر دو برادران دوقلوی جهل‌اند «الجاهل اما مفرِط او مفرِّط»۱۹پس «متحجر» دگم‌اندیش و جمودباور است و حاضر نیست به اندیشه‌ها و ایده‌های غیر از خود یا «جز من» کمترین توجهی داشته باشد و «متجدد» با قرار گرفتن در چرخش زمان‌زدگی و پیشرفت تکنولوژی و صنعت، از اصول و ارزش‌های انسانی و اعتقادی گریزان و خود به نوعی با بیماری «تحجر» مواجه است۲۰ و در عملیات فردی و اجتماعی، به نوعی در چالش همیشگی با نقطه نظرات و سرمایه‌های فکری، اجتماعی و علمی دیگران است. تجددگرایی در میان برخی نوگرایان و روشنفکران اسلامی، به «التقاط» و «نفاق ورزی» اندیشه‌ای و اجتماعی می‌انجامد که استاد شهید آن را در آثاری چون «علل گرایش به ماتریالیسم» و «اسلام و تجدد» و «اسلام و مقتضیات زمان» و... مطرح کرده‌اند. پس در افق اندیشه استاد، تحجر و تجدد با صبغه تفریط و افراط، هر دو عامل بازدارنده جامعه اسلامی و بشری هستند که فرد و جامعه را از مسیر اعتدال و خط انسانیت بیرون رانده و از شکوفایی او به سوی «تعالی» جلوگیری می‌کند.پیشینه تاریخی و مولفه‌های تحجرگرایی‌استاد شهید مطهری، رویکرد تاریخی با متد تحلیلی و عقلانی را، در فهم و ارزیابی موضوع و مسایل فکری و اجتماعی، بسیار مهم و ضرور می‌داند و عدم نگرش به تاریخ پیدایش و گسترش مسایل در حوزه‌های مختلف را، خطر ساز دانسته و آسیبی جدی برای فرهنگ، جامعه و تحلیل جامع و عقلانی به شمار می‌آورد.۲۱ او در باب اسلام‌شناسی به سه نوع شناخت افراطی، تفریطی و اعتدالی اشاره کرده ، می‌گوید:«یکسری جریان‌های فکری در دنیای اسلام پیش آمده است که باید نامشان را افراط یا جهالت گذاشت جریان‌هایی که یک نوع افراط کاری و دخل و تصرف‌های بیجا در امور دینی بوده است. متقابلا جریان‌های فکری دیگری در دنیای اسلام پیش آمده است که تفریط و کندروی و جمود بوده است --- ولی همه مربوط به گذشته بود --- مسلمان باید به تعلیم قرآن معتقد باشد و جریان «معتدلی» را طی کند.»۲۲ استاد با نگرش به گذشته و حال اندیشه اسلامی، مقوله

آسیب‌شناسی و آفت‌زدایی در حوزه فرهنگ و معرفت دینی را بسیار مهم و ضرور دانسته و از آفات نظری و عملی معرفت دینی، تلویح و تصریح به جریان‌های انحرافی می کند. مجموع و بر آیند کلی اندیشه‌های استاد، گویای جریان‌های ذیل است:۱. جریانی که تئوری «حسبنا کتاب الله» را در رسیدن به مقاصد حکومتی و سیاسی‌اش مطرح و نقطه عطفی در انحراف فکری شد و به مهجوریت عترت و انزوای سنت و سیره نبوی انجامیده، دست جامعه اسلامی را از دامان پیامبر (ص) و عترت پاکش کوتاه کرد.۲. جریانی که در برابر آن «حسبنا احادیثنا و اخبارنا» را طرح و به مهجوریت قرآن کریم اهتمام ورزید و جامعه را از معارف و آموزه‌های اصیل وحیانی باز داشت.۳. جریانی که در قالب تقدس، مساله معرفت ناپذیری و دست نیافتنی بودن آموزه‌های قرآنی را مطرح کرد و با شعار «این التراب و رب الارباب» به «تعطیل تفکر» انجامید که آنان را معطله نامیده‌اند.۲۳ این سه جریان به شدت گرفتار «تحجرگرایی و جموداندیشی» شدند، که ریشه‌های فکری و روانی داشت. برای اثبات این ادعا کافی است تحقیقی در تاریخ تطور و تحول اندیشه اسلامی و ماجراهای فکری و فرهنگی درون جامعه اسلامی انجام پذیرد. جریان «اخباری‌گری و ظاهرگرایی» در برابر جریان «باطنی‌گرایی و تاویل‌گرایی» یعنی دو نظام فکری معیوب و آسیب دیده اسماعیلیان و حنبلیان از یک طرف، و جریان بسیار تلخ و نامیمون اخباری‌گری در حوزه اندیشه‌ی شیعی در قرن دهم هجری قمری از طرف دیگر، ضربات سخت و سهمگینی بر پیکر فرهنگ اسلامی وارد نمود که به تعبیر بسیار تلخ، عمیق و دردمندانه‌ی استاد : «ضربه‌ای که اسلام از دست اخباری‌گری شیعی خورد، از هیچ گروه و جریانی نخورد. البته در برابر این قشری‌گرایی‌ها، اندیشه و اندیشمندان زنده و پویایی، قد علم کردند و راست قامتانه ایستادگی نمودند... .» جریان نفوذی و پرورش یافته امویان، یعنی «مرجئه» که با عملگرایی در کنار ایمان‌گرایی، ضدیت داشت نیز، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر زد که هنوز سایه‌های شوم آن بر آسمان زندگی مسلمین حضور نامبارك دارد.به هر حال تفکر اسلامی و بینش و گرایش دینی با دو خطر کلی و کلان بسیار جدی مواجه بوده و هست:الف. خطر جمودگرایی و تحجر، یا جمادت و جهالت.ب. خطر التقاطپذیری و خود کم‌بینی فرهنگی و ایدئولوژیک.پس از یک نگاه، معرفت نابرداری دین (جریان سوم) و از نگاه دیگر، معرفت برداری محدود، تک ساحتی و تک منبعی که قرآن (جریان اول) یا سنت و احادیث به صورت مطلق (جریان دوم) و یا معرفت‌های بشری صرفِ خالی از معرفت دینی را مطرح می کند، به تفکیک دین و معرفت دینی در آغاز و آن گاه ترتیب احکام حاکم بر علوم بشری (همچون ناکامل، ناثابت و نامقدس بودن) بر خود دین، اهتمام ورزیده‌اند و سپس نظریه اول (تفکیک دین و ...) را «در قبض و بسط تئوریک شریعت» و نظریه دوم (ترتیب احکام ...) را در «بسط تجربه نبوی» ساختارمند و روشمند کرده‌اند و از تفکیک‌گرایی دین و ایدیولوژی، دانش و ارزش، دین و معرفت دینی، دین و حکومت، دین و کمال، به «تعمیم نبوت» و «انقطاع امامت و ولایت» رسیده‌اند که در واقع همانا دین منهای دین و اسلام منهای اسلام است و این اندیشه نیز محصول عصری کردن دین و انطباق شریعت و طبیعت و عرفی‌سازی اندیشه و تفکر دینی است که به سکولاریسم نظری و عملی می‌انجامد و لیبرالیسم معرفتی و رفتاری را ترویج می‌نماید. البته لیبرالیسم نقابدار امروز، سرگذشت لیبرالیسم و پراگماتیسم عریان گذشته در تفسیر دین،۲۴ و تعمیم نبوت جدید، تعمیم امامت قدیم را یادآور است.۲۵استاد شهید مطهری، تهدیدهای گذشته‌ی تاریخ تفکر اسلامی در حوزه «دین‌شناسی» را، در جمود و قشری‌گری اشعریان و حنبلیان که به تفسیرهای ظاهر بینانه، قیاس‌های نابجا و حتی تاویل‌های مادی گرایانه منتهی می‌شد، می‌بینند. آن‌ها برای عقل آدمی در فهم و معرفت دینی، نقش و منزلتی قائل نبودند۲۶ و مایه رکود و قرار گرفتن کلام اصیل در تزویرهای سیاسی و فرقه سازی‌های کلامی شدند. استاد، جریان خوارج و مارقیگری را اولین جریان جمود آمیز در ضربه زدن به اسلام معرفی کرد که در بستری سیاسی، بر اثر خلاهای فکری و معرفتی و فقدان عمق اندیشه و درك مفاهیم قرآنی شکل گرفت.۲۷ استاد، مولفه‌هایی چون: نگرش محدود به اسلام، عدم شناخت نیازهای زمان، عدم پاسخ گویی عمیق و فراگیر به سوال‌ها و شبهات و حتی توقف در آن‌ها و در جا زدن و شبیه سازی فرهنگ اسلام به فرهنگ کلیسایی قرون وسطا را از مولفه‌های ساختاری و بنیادین جهل، جمود، تحجر و زمینه‌ساز خطر تجدد افراطی برمی‌شمارد.۲۸

او هم چنان که «تقشر و زهد مآبی جاهلانه» و «جمود فکری، فرهنگی، علمی و سیاسی» را عامل گرایش مردم به مادی گری می‌داند، «زمانزدگی و عدم بصیرت به اصول بنیادین اسلام ناب در تفسیر نیازهای زمان» و «عدم معرفت به نیازهای ثابت و متغیر و اصول ثابت و فروع متغیر» و «عدم اجتهاد پویا و کارآمد با مکانیسم جامع خویش» را، عامل تجددزدگی و تجددگرایی افراطی و به عبارتی تحجرگرایی مدرنیسمی، عصری کردن دین و در نهایت به محاق کشاندن آن می‌داند.شناخت ماهیت، عوارض و پیامدهای جهالت و جمادت نسبت به دین‌بحث در ماهیت، عوارض و پیامدهای جهالت و جمادت نسبت به «دین» است در این جا باید به دو سوال پاسخ داد:۱. چرا و چگونه جمودگرایی و تحجر به وجود آمده، رشد پیدا کرد؟۲. اندیشه متحجرانه و جامدانه چه پیامدهای منفی و لوازم خطرناکی را داشته و دارد؟از طرف دیگر، تفکر التقاطی قدیم و جدید، علم‌زدگی، زمان‌پرستی و تحجرگرایی، هر کدام در چه زمان و با چه مولفه‌هایی پدید آمدند؟ و چه نتایج تلخ و عوارض منفی در حوزه‌های فرهنگ دینی و عرصه‌های اجتماعی و سیاسی بر جای گذاشتند؟ بنابراین: چهار سوال محوری پیرامون دو پدیده انحرافی که به دو ساحت تفکر و اندیشه، و جامعه و سیاست بر می‌گردد، وجود دارد و به نظر می‌رسد با سه جهت (رویکرد) می‌توان به آن‌ها پرداخت:۱. رویکرد تاریخی --- اجتماعی (نقلی).۲. رویکرد کلامی --- فلسفی (عقلی).۳. رویکرد عملی --- فرهنگی (تجربی).در اینجا قبل از ورود به بحث‌های سه گانه، لازم است در ماهیت‌شناسی دو جریان «جمود» و «علم‌زدگی» از استاد مطالبی مفید و کارساز نقل گردد:دو بیماری خطرناک همواره آدمی را تهدید می‌کند، بیماری جمود و جهالت. نتیجه بیماری اول «توقف و سکون» و بازماندن از پیشروی و توسعه است و نتیجه بیماری دوم «سقوط و انحراف» است. جامد از هر چه «نو» است متنفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد و «جاهل» هر پدیده نوظهوری را به نام مقتضیات زمان، به نام تجدد و ترقی، موجه می‌شمارد.۲۹«در عصر ما نسبت به اصلاحات اجتماعی، حساسیت مثبت و مبارکی پیدا شد، که قابل تقدیر است و لیکن برخی از این اصلاحات، دچار آفت «تجددگرایی افراطی» شده که آسیب جدی است.»۳۰در این جا ذکر دو مطلب لازم است:یکی این که اکثر افرادی که از پیشرفت، تکامل و تغییر اوضاع زمان دم می‌زنند، خیال می‌کنند هر تغییری که در اوضاع اجتماعی پیدا می‌شود، خصوصا اگر از مغرب زمین سرچشمه گرفته باشد، باید به حساب تکامل و پیشرفت گذاشته شود، و این از گمراه کننده‌ترین افکاری است که دامن‌گیر مردم امروز شده است.به خیال این گروه، چون وسائل و ابزارهای زندگی روز به روز عوض می‌شود، و کامل‌تر جای ناقص‌تر را می‌گیرد، و چون علم و صنعت در حال پیشرفت است، پس تمام تغییراتی که در زندگی انسان پیدا می‌شود نوعی پیشرفت و ترقی است، و باید از آن استقبال کرد، بلکه این روند، «جبر زمان» است و خواه و ناخواه جای خود را باز می‌کند، در صورتی که نه همه‌ی تغییرات، نتیجه مستقیم علم و صنعت است، و نه ضرورت و جبری در کار است.در همان جایی که علم در حال پیشروی است، طبیعت هوس باز و درنده‌خوی بشر هم بیکار نیست. علم و عقل، بشر را به سوی کمال جلو می‌برد، اما طبیعت هوس باز و درنده خوی بشر می‌کوشد علم را به صورت ابزاری برای خود و در خدمت هوس شهوانی و حیوانی خود بگمارد.زمان همان طوری که پیشروی و تکامل دارد، فساد و انحراف هم دارد. باید با پیشرفت زمان، پیشروی کرد، و با فساد و انحراف هم مبارزه کرد. مصلح و مرتجع هر دو علیه زمان قیام می‌کنند با این تفاوت که مصلح، علیه انحراف زمان، و مرتجع، علیه پیشرفت زمان قیام می‌کند. اگر زمان و تغییرات زمان را مقیاس کلی خوبی‌ها و بدی‌ها بدانیم، پس خود زمان و تغییرات آن را با چه مقیاسی اندازه‌گیری کنیم؟ اگر همه چیز را با زمان تطبیق کنیم، خود زمان را با چه چیزی تطبیق دهیم؟ اگر بشر باید دست بسته در همه چیز تابع زمان و تغییرات زمان باشد، پس نقش فعال و خلاق اراده بشر کجا می‌رود؟...۳۱یعنی طبقه متسنک جاهل، طبقه متعبد جاهل، طبقه خشک مقدس در دنیای اسلام به وجود آمد که با تربیت اسلامی آشنا نیست ولی علاقه‌مند به اسلام است با روح اسلام آشنا نیست ولی به پوسته اسلام چسبیده است... .۳۲اسلام برای نیازهای ثابت، قوانین ثابت و برای نیازهای متغیر، وضع متغیری در نظر گرفته است.۳۳«به جای آن که اسلام را معیار حق و باطل زمان قرار دهند، سلیقه و روح حاکم بر زمان را معیار اسلام قرار می‌دهند.»۳۴استاد شهید مطهری درباره‌ی سازگاری

اسلام، با توسعه‌ی تمدن، فرهنگ و صورت‌های متغیر زندگی، محورهای شش گانه‌ای را مطرح می‌کردند که عبارتند از:۱. توجه اسلام به روح و معنا نه قالب و شکل (معناگروی نه صورت‌گرایی).۳۵۲. قوانین ثابت برای احتیاج ثابت و قوانین متغیر برای احتیاج متغیر.۳۶۳. مساله اهم و مهم که بر محور مصالح عالیه تفسیر پذیرند.۳۷۴. وجود قوانینی چون لاحرج و لاضرر که قواعد حاکم‌اند و کار تعدیل و کنترل قوانین دیگر را به عهده دارند.۳۸۵. اختیارات حاکم و ولی جامعه.۳۹۶. اصل اجتهاد که قوه محرکه اسلام بوده و مایه هماهنگی دین با پیشرفت تمدن است.۴۰«تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزاد فکری --- و لو از روی سوء نیت --- برخوردار بوده است نه تنها به ضرر اسلام نبوده، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف، و مواجهه صریح و روشن با آن‌ها... آینده انقلاب ما در صورتی تضمین خواهد شد که عدالت و آزادی را حفظ کنیم.»۴۱«اگر چه مردم در مسایلی که باید در آن فکر کنند، از ترس این که مبادا اشتباه بکنند، به هر طریقی آزادی فکری ندهیم و یا روحشان را بترسانیم که در فلان موضوع دینی و مذهبی مبادا فکر بکنی، این مردم هرگز فکرشان در مسایل دینی رشد نمی‌کند و پیش نمی‌رود.»۴۲«یکی دیگر رسمیت دادن به عقل و مبارزه با جمود است که ظاهریون و حنابله و اخباریون ما مظهر جمودهای اسلامی هستند و ضد عقل.»۴۳«حیات و مرگ یک جامعه به حیات و مرگ فکر آن جامعه بسته است. اگر فکر یک جامعه مرد، یعنی فکر نداشت و یا فکرش کج و انحرافی و غلط بود، آن جامعه مرده است و اگر فکر جامعه زنده بود، آن جامعه زنده است؛ این است که افراد خواهان حیات یک جامعه، باید به احیا و نفخ صور و حشر فکری بپردازند...»۴۴استاد ضمن توجه دادن به خطر تحجر و جمود زدگی و تبیین ریشه‌های تحجر فرهنگی، فقهی، سیاسی و اجتماعی و نگرش به اسلام بدون توجه به فلسفه اجتماعی آن و حاکمیت روح «جمود» بر اخباری‌گری و نقشه فقهی که از فقه «حنبلی» تاثیر پذیر است، نیاز اسلام به اجتهاد پویا و بالنده و کارساز و رهایی فقه و مقررات اسلامی از فاجعه کم نظیر و قربانی شدن آن در برابر مقررات اروپایی۴۵ و نیاز به شیخ‌الطایفه‌ها و محقق طوسی‌ها و بوعلی‌سیناهای به اضافه قرن حاضر۴۶ را مطرح کرده، به آشتی دادن جامعه اسلامی با فرهنگ و تمدن اصیل و رشد یافته اسلامی و اعتماد و اعتنا به آن و بازگشت به خوشبختی اسلامی اهتمام ویژه ورزیده، می‌گوید:«تمدن عظیم و حیرت‌انگیز جدید اروپایی که چشم‌ها را خیره و عقل‌ها را حیران کرده است و امروز بر سراسر جهان سیطره دارد به اقرار و اعتراف محققین غربی، بیش از هر چیز از تمدن با شکوه اسلامی مایه گرفته است.»۴۷و از این رهگذر به «نوگرایی اسلامی» در طول «نواندیشی دینی» و تولید تفکر و نهضت احیاگری اسلامی می‌پردازد و با درک درست از آفات و خطرات نوگرایی افراطی و توجه دادن به آن‌ها، چند مولفه را در نوگرایی و تجددخواهی معتدل و منطقی اسلامی مطرح می‌نماید که عبارتند از:۱. هر تغییری که در اوضاع اجتماعی پیدا می‌شود، پیشرفت نیست و زمان نباید مطلقا حاکم باشد بلکه معیارهای اسلامی، عقلانی باید منظور گردد.۲. تطبیق مقررات اسلام با مقتضیات زمان به معنای جایگزین‌سازی مقررات جدید و نسخ مقررات گذشته نیست.۳. تغییرات و پدیده‌های جدید که در زمان پیدا می‌شوند دو گونه‌اند تکاملی و انحرافی و انسان باید بین این دو تمایز قائل شود.۴. نباید با جمودورزی ، از هر چه نو است گریزان و با جهل، از هر پدیده نوظهوری استقبال کرد.۵. جهل و جمود هر دو برای تفکر اصیل اسلامی خطر سازند، یکی بر کهنه‌پرستی و دیگری بر نوپرستی مبتنی است و هر دو، تناقض علم و دین را ترویج می‌نمایند.۴۸استاد، اسلام را دینی جامع، جهان شمول و جاودانه می‌داند که قابلیت اداره جوامع انسانی را در همه ساحت‌ها و عرصه‌ها داراست اما آفات و خطرات درون دینی و برون دینی او را تهدید می‌کند که با توجه و اعمال موارد ذیل، می‌توان مانع آن‌ها شد:۱. اندیشه‌ورزی منطقی بدون قرارگرفتن در دام افراط و تفریط.۲. رهاسازی جامعه به خصوص دانشمندان از بلای جزم اندیشی و دگماتیسم معرفتی و رفتاری.۳. آزادسازی جامعه به خصوص فرهیختگان آن از خطر التقاط، تجددزدگی و زمان‌پرستی.۴. رهیدن جامعه به خصوص جامعه علمی و روشنفکری از آفت تقلید و تلقین که ثمراتی همچون عقل‌گرایی افراطی، جایگزینی عقل به جای وحی، اعتقاد به عقلانیت ابزارهای مطلق، سرمایه‌سالاری، تکنیک‌گرایی، انسان‌گرایی، مردم‌سالاری‌لیبرال و

سکولارزدگی و لیبرالیسم در حوزه عقل، اخلاق و زندگی را به بار می‌آورد.و به نظر می‌رسد روش‌ها و رویکردهای دین شناختی با متدهای ریاضی‌گرایانه و تجربه‌گروانه، جامعه‌شناختی، معرفت‌شناختی و... که سابقه نسبتا طولانی، از مشروطه تا حال در ایران داشته و خطوط افراط و تفریط را در تفسیر اسلام در پی‌آورده و از ملکم‌خان و تقی‌زاده‌ها تا سیدجمال، اقبال لاهوری مرحوم شریفی و جلال آل احمد و بازرگان و طالقانی و سروش و ملکیان و... را شامل می‌گردد، باید مایه عبرت و بصیرت معرفتی برای ما باشد و الگوهایی چون علامه طباطبایی، استاد شهید مطهری و حضرت امام خمینی (ره) برای ما دستمایه گران‌بهایی خواهند بود تا مرز میان تحجر و تجدد و واپس‌گرایی و نواندیشی و نوگرایی اسلامی را از هم باز شناسیم و در ورطه «جهل و جمود» و «تحجر و تجدد عصری» قرار نگیریم تا اسلام را با دو ویژگی محوری: الف. اسلام کارآمد در اداره بشریت. ب. اسلام ناب و زلال، بازشناسیم همان اسلامی که استاد شهید مطهری تمام تلاش و همه هم خویش را مصروف شناساندن آن کرد و «شهید نبرد تاویل»۴۹ و کشته مبارزه با التقاط و تحجر و تجددگرایی شد.آفات و خطرات دو پدیده تحجرگرایی و تجددزدگی‌با توجه به آن چه گذشت می‌توان گفت دو نگاه متحجرانه و متجددانه به دین و مقوله‌های دینی، انحرافی عمیق در حوزه اندیشه اصیل و ناب دینی است که یکی پیروانش را در دام افراط، قشری‌گری و ظاهر پرستی فرو برده، و دیگری حامیانش را به گرداب تفریط و تقلید از غرب انداخته است. رد پای هر دو جریان انحرافی چه کژاندیشی و وا پس‌گرایی، و چه علم‌زدگی و غرب‌زدگی که از جهل به حقیقت جامع، دارای مراتب و توانمند دین سرچشمه می‌گیرد، در تاریخ اندیشه دینی به چشم می‌خورد، خواه اخباری‌گری شیعی، و خواه اهل حدیث و حنابله و ظاهری‌های اهل سنت باشند و یا کسانی که تقریبا در دو قرن اخیر به نام «روشنفکری»، با دین، ملیت، مذهب، اصالت‌ها و سنت‌ها درگیر شده و مبارزه کردند، و یا کسانی که متعادل‌تر با پیش فرض «جدایی علم و دین» که خود ارمغان غرب است، به التیام بخشیدن بین دو حوزه دین و دانش، و علم و ایمان پرداخته. و در این راستا دچار افراط و تفریط‌های فراوانی شدند و بهتر است گفته شود که گرفتار التقاط اندیشی گشته و خواستند همه حقایق دینی حتی غیب و ملکوت دین را با علوم تحصلی و تجربی به تفصیل کشانند و از خودگرایی و قیاس محوری به شدت انتقاد کرده و به تفسیر «پوزیتویسمی» از گزاره‌های مختلف دینی پرداختند، تا این که به تدریج در دهه شصت، گروهی همه آیات و احادیث و خطبه‌های نهج البلاغه را تفسیر تجربه گرایانه نموده، و بر زمان به عنوان معیار معصوم، اصالت نهادند و تا آنجا پیش رفتند که در جریان نوسازی و بازسازی منابع دینی به جانشین کردن علم و زمان به جای عقل و اجماع اندیشیدند، و برخی دیگر تحت عنوان پرجاذبه نواندیشی و نوگرایی دینی به بازسازی دین اهتمام ورزیدند، و برخی نیز با تئوری تفکیک، به تفکیک دین از معرفت دینی، جهت رسیدن به اهداف خاص یعنی تقدس‌زدایی و عرفی کردن فهم‌های دینی، تئوریزه کردن حکومت دمکراتیک دینی، تا نفی حکومت دینی و ثبات‌زدایی از چهره دین و نفی معرفت و حقیقت دینی، و اعتقاد به پلورالیزم دینی نیز پیش رفتند، با حرکت‌های فرهنگی و معرفتی، گام به گام زمینه را برای اصلاح گرایی مقبول خود، که در نهایت به «سکولاریسم» پایان می‌یافت، فراهم نمودند که از آن به لیبرالیسم نقابدار یا لیبرالیسم منافق تعبیر می‌شود. البته فرجام تلخ این جریان فکری و سیاسی، نفی دین و نهادها و حوزه‌های دینی، و عرفی نمودن و سکولار کردن است، که ظهور افراطی‌تر آن لائیک کردن جامعه ایرانی است.پس در جریان تفسیر علمی از دین، تئوری‌های فراوانی وجود دارد که عبارتند از:۱. عدم کارایی و توانمندی دین در دنیای جدید.۲. عصری کردن فهم دینی و نفی قداست، جامعیت، کمال و ثبات از چهره دین، و عدم دست یابی به معرفت یقینی دین.۳. تفسیر دین مبتنی بر روش ریاضی و فیزیک.۴. تبیین دین مبتنی بر متد جامعه شناختی --- تاریخی دین.۵. تفسیر دین بر پایه اندیشه‌های سکولاریسمی و لیبرالیسمی که تفسیر «اومانیسمی» از دین خواهد بود و... .به هر حال، در دوره جدید خصوصا از دهه شصت و هفتاد به این طرف، بالاخص در سال‌های جدید، با دو عنوان «قرائت‌های مختلف و متکثر و پلورالیسمی از دین» و اندیشه‌های نو یا نواندیشی و نوگرایی، حوزه معرفت دینی را غیر تخصصی و عرفی و عامیانه نموده‌اند، تا راه را بر تفسیر عالمانه و کارشناسانه از دین بسته، به تئوری اسلام منهای روحانیت، و

همسان سازی برداشت‌های گوناگون --- از برداشت بسیار سطحی و غیر علمی تا برداشت‌های تخصصی از دین --- دست یابند و نسل جوان را دچار بدفهمی و کج فهمی و انحراف دینی نمایند که البته این جریان خود، دو دسته دارد:الف. دسته‌ای که دین گرا، متدین و متعهد هستند، لکن گرفتار انحراف شدند، و زمان و پیشرفت‌های عصری و تجربی در ذهن و زبان آن‌ها برجسته شده است و ندانسته دین را به پای اقتضائات و پیشرفت‌های زمان، قربانی می‌کنند و برای پرهیز از غلتیدن به ورطه تحجر و جمود، به دره خطرناك زمان محوری و علم‌زدگی گرفتار می‌آیند و... .ب. دسته‌ای که دانسته و عداوت مدارانه، به مبارزه غیر مستقیم و خزنده با دین، ولایت، حکومت و معرفت دینی می‌پردازند، و نقابدارانه جزء نیزه‌داران عصر اموی در برابر اسلام ناب علوی هستند و بازی خوردگانی هستند که عده‌ای را به بازی گرفته و در صدد حاکمیت اندیشه بشری محض‌اند. البته مولفه‌هایی چون ملیت، ایرانیت، پیشرفت و توسعه، دمکراتیك و... ابزارهای فرهنگی آنان می‌باشند. در اینجا مناسب است به فرازهایی از جملات شیرین، دلنشین و روشنگر استاد شهید مطهری اشارتی بشود:«... از طرف دیگر قرآن نمی‌گوید هر چه که سنت است باید بر هم کوبید و هر چه که نو است باید پذیرفت. یك عده هم می‌گویند نوگرایی، این چطور است؟ نوگرایی هم درست نیست زیرا هر نوعی علامت رشد و تکامل و پیشرفت نیست. هر کهنه‌ای ابتدا نو بوده است، هر سنت احمقانه‌ای یك روزی نو بوده است، آیا روز اولی که نو بود درست بود، حالا ـ که کهنه شده است، بد شده است؟ نه روز اولی هم که نو بود، چرند بود، قرآن می‌گوید حقیقت‌گرایی با عقل گرایی و منطق گرایی. سنت را با مقیاس عقل و حقیقت بسنج، ببین درست است یا نادرست. اگر درست است گرایش پیدا کن و اگر درست نیست چنانچه همه پدران چند هزار ساله تو هم انجام می‌داده‌اند، پشت پا به آن بزن.»۵۰البته ناگفته نماند که نزاع سنت و تجدد یا سنت و مدرنیسم، نزاعی خواندنی و پرفراز و فرود در دوران معاصر و جریان سازی‌های فکری فرهنگی آن می‌باشد که حتی برخی آن را نزاع بین شرق و غرب قلمداد کردند. شرق را مظهر سنت‌گرایی و غرب را تجلی مدرنیته دانستند و سپس به تحلیل جوامع شرقی و نقد آن و تجلیل از جوامع غربی و تقدیس آن‌ها پرداختند، گرچه عده‌ای، هم به جوامع سنتی و هم به جوامع صنعتی انتقادهای جدی و معقول نمودند، لکن باید توجه داشت که در ایران متاسفانه به دلیل فقدان زمینه‌های لازم فرهنگی و سوء استفاده‌های جریان‌های فکری و غرب‌زدگان، و وجود عناصر واپس گرا و قشری، همواره انحراف در طرح چنین مباحثی رسوخ کرده و امروز نیز حتی در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی ما اثر گذارده، به گونه‌ای که اصول گرایان را در برابر اصلاح گرایان قرار داده است، غافل از آن که برخی اصول گرایان از پدیده تلخ تحجر رنج می‌برند، و برخی از اصلاح گرایان نیز از پدیده تجدد رنجورند، گرچه در میان اصول گرایان، عناصر منطقی، روشنفکر و با بصیرت، و در میان اصلاح گرایان نیز عناصر ارزش گرا، متدین و اصولی وجود دارند، لکن هر دو جریان در مجموع دچار چنین آفات فکری، فرهنگی و اجتماعی‌ای شده‌اند که باید به پالایش و آرایش فکری خویش بپردازند و از درون، خویشتن را نقد و بازسازی نمایند، تا در چنین شرایط حساس و ظریف فرهنگی و اجتماعی، بتوانند نقش برجسته و شاخص خود را ایفا نموده و از دو عنصر:۱. خلوص و طهارت دین و تفکر دینی. ۲. توانمندی و جامعیت دین و اندیشه دینی، دفاع عقلانی و متعهدانه داشته باشند. و با مرزبندی‌ها و معیارگرایی‌های بجا و شایسته، فضای فکری و اجتماعی را شفاف کرده و از هرگونه سقوط و انحراف بینشی و ارزشی جلوگیری کنند.البته در این جا لازم است که به برخی مولفه‌های انحراف، چه در سیمای جمود و تحجر، و چه در چهره التقاط و تجدد، از گذشته دور تاکنون توجه گردد که فهرست گونه بیان می‌شود تا برای اصحاب خرد و قلم، بستر تحقیق و تامل فراهم آید:۱. جهالت به اصالت‌ها، عمق دین و اندیشه دینی.۲. ایجاد انحراف در حوزه دین، با تبدیل عنصر «امامت دینی» به «خلافت» و سپس «سلطنت دینی».۳. فرقه سازی‌های کلامی و سیاسی، یا کلام سیاسی از سوی امویان و... .۴. تهاجم فرهنگی، تبلیغاتی و روانی گسترده از صدر اسلام تا کنون با شیوه‌های متنوع به اسلام ناب محمدی (ص).۵. نفوذ جریان‌های بیرونی در ساحت‌های دینی به صورت پالایش نشده.۶. گرایش اخباری گری در تفکر شیعی، که البته بزرگانی به ستیز عالمانه با آن پرداختند.۷. نفوذ اندیشه خارجی گری به صورت‌های مختلف در عرصه تفکر و معرفت

دینی.۸. گرایش علم پرستانه و زمان پرستانه در تفسیر دینی.۹. تاویل گرایی‌های افراطی در حوزه‌های دینی.۱۰. تهاجم تئوریک با روش لیبرالیسمی و پوزیتویسمی به اندیشه ناب دینی و... .در پایان به مطلبی از حضرت امام خمینی (ره) اشاره می‌شود که فرمودند: «ما باید سعی کنیم حصارهای جهل و خرافه را شکسته تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی (ص) برسیم.»۵۱راه‌های رهایی از «تحجرزدگی» و «تجددگرایی»با تحلیل مفهومی و تاریخی «تحجرگرایی» به این نتیجه می‌رسیم که اولا؛ تحجر در دو ساحت فکری، علمی و ساحت فعلی، عینی تجلی می‌یابد. ثانیا؛ به دو قسم کلی تقسیم‌پذیر است:الف. تحجرگرایی سنتی که به نام تقدس و تحفظ دین، مانع پویایی و کارآمدی و خلوص دین و دینداری می‌شود. ب. تحجرگرایی مدرن که به نام تجددطلبی، بازسازی دین، سازگارکردن دین با ترقی و پیشرفت و آشتی‌دادن دین با علم، دین را به قربانگاه مدرنیته و تجددخواهی فرستاده و با تقسیم نگاه دینی به برون دینی و درون دینی و تفکیک حوزه‌های دینی و آموزه‌های اسلامی از هم، یعنی جدا انگاری ساحات عقاید، اخلاق، احکام و تقسیم دین به گوهر، صدف، حداقلی و حداکثری در برآورده کردن نیازها و انتظارات بشر و طرح دین اخروی نه دنیوی و قرائت پذیری دین و تفسیرهای هرمنوتیکی از آن، در حقیقت به تقطیع دین پرداخته و دین را در دو محور، آسیب‌پذیر می‌کند: ۱. محور توانایی و کارآمدی ۲. محور خلوص و ناب بودن. و این در حالی بود که استاد شهید با تکیه بر دو عنصر توانمندی و خلوص و کارآمدی و زلالیت دین و معرفت دینی، توانستند بین اسلام و اقتضائات زمان به گونه‌ای گره زنند که تفکر دینی نه گرفتار تحجر قدیم شود و نه جدید، نه در دام التقاط قدیم افتد و نه جدید و در این مسیر و بستر، استاد از اصول و داده‌های بنیادین و کلیدی استفاده می‌کردند که در حقیقت راه‌های برون رفت و رهایی تفکر دینی از گرداب تحجرگرایی و گرداب تجددزدگی است که عبارتند از:الف. اعتقاد به بازسازی تفکر دینی نه بازسازی دین، یعنی تلاش و مجاهده در جهت احیای اندیشه اسلامی در دو بعد پیرایش (سلبی) و آرایش (ایجابی) که این همانا کاری امامتی و ولایتی، و زمینه‌ساز احیأ همه جانبه دین در دو بعد علمی و عینی است که به دست «محیی دین» و «مصلح اجتماعی» یعنی یادگار خدا، امام زمان (عج) انجام می‌پذیرد تا «تربیت» و «عدالت» دینی در جامعه سازی قرآنی تحقق یابد.۵۲ب. آمیختگی دین با سیاست و حکمت دینی با حکومت دینی در جهت تحقق فلسفه عملی و اجتماعی اسلام.ج. شناخت و بازشناسی «راز حاکمیت» یا فلسفه ختم نبوت که فرق نهادین بین رهبری و راهنمایی دینی و نبوت و امامت اسلامی است و اساسِ گریز از تحجر و جمود و ستیز با زمان زدگی و التقاط گرایی و تجددطلبی نادرست، پی بردن به رازهای نهفته در ختم نبوت است.۵۳د. پیمایش خط «اعتدال» در بعد نظری و عملی دین یا «اعتدال‌گرایی» در برابر «عبادت‌گراییِ جامعه‌گریز» و «جامعه‌گرایی خداگریز»، یعنی گریز از تعلیمات نظری و آموزه‌های معرفتی و گرایش به «اجتماعیات» و بالعکس گریز از اجتماعیات و گرایش به معرفت دینی که هر دو انحراف است و «خط اعتدال» نجات بخش از هر دو است.۵۴ه- اعتقاد جدی و همه جانبه به «اجتهاد» که از راه کارهای زیربنایی رهایی از تحجر قدیم و جدید است، استاد سخت معتقد به ایفای نقش عقل در فهم و تحلیل و به کارگیری معارف اسلامی در ابعاد مختلف است و این گزاره اقبال لاهوری که گفت: «اجتهاد قوه محرکه اسلام و موتور محرک اسلام است» را به شدت ستوده و می‌پرورد و معتقد است از معجزات اسلام، خاصیت «اجتهاد پذیری» آن است،۵۵ زیرا که علهٔ العلل تحجر را عقل‌گریزی و مطلق اندیشی و جزم‌گرایی می‌داند و علهٔالعلل رهایی از تحجر را نیز عقلانیت دینی و عقل‌گرایی مثبت و متعادل و متناظر به همه وجوه اسلام می‌داند.و. تفکیک و جداسازی ثابت اسلام از متغیرات آن که امور ثابت را با «فطرت» و امور متغیر را با نیازهای زمان و اقتضائات عصری پیوند می‌زند، چنان که تفکیک بین بینش‌ها و روش‌ها، شیوه‌ها و اهداف را نیز از عوامل رهایی از تحجر سنتی و مدرن می‌داند.۵۶نتیجه اجمالی‌استاد شهید مطهری معتقدند: «زمان همان طوری که پیشروی و تکامل دارد، فساد و انحراف هم دارد؛ باید با پیشرفت زمان، پیشروی کرد و با فساد و انحراف زمان هم باید مبارزه کرد. مصلح و مرتجع هر دو علیه زمان قیام می‌کنند، با این تفاوت که مصلح علیه انحراف زمان و مرتجع علیه پیشرفت زمان قیام می‌کند.»۵۷«اسلام هم با جمود مخالف است و هم با جهالت، خطری که متوجه اسلام است هم از ناحیه این دسته است و هم از

ناحیه آن دسته. جمودها و خشک‌مغزی‌ها و علاقه نشان دادن به هر شعار قدیمی --- و حال آن که ربطی به دین اسلام ندارد --- بهانه به دست مردم جاهل می‌دهد که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی بشمارند و از طرف دیگر، تقلیدها و مدپرستی‌ها و غرب‌زدگی‌ها و اعتقاد به این که سعادت مردم مشرق زمین در این است که جسما و روحا و ظاهرا و باطنا فرنگی بشوند، تمام عادات و آداب و سنن آن‌ها را بپذیرند، قوانین مدنی و اجتماعی خود را کورکورانه با قوانین آن‌ها تطبیق دهند، بهانه‌ای به دست جامدها می‌دهد. که به هر وضع جدیدی با چشم بدبینی بنگرند و آن را خطری برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی ملتشان به شمار آورند.در این میان آن که باید غرامت اشتباه هر دو دسته را بپردازد، اسلام است.جمود جامدها به جاهل‌ها میدان تاخت و تاز می‌دهد و جهالت جاهل‌ها، جامدها را در عقاید خشکشان متصلب‌تر می‌کند.»۵۸«تجددگرایی افراطی که هم در شیعه وجود داشته و هم در سنی، در حقیقت عبارت است از آراستن اسلام به آنچه از اسلام نیست، و پیراستن آن از آنچه از اسلام هست، به منظور رنگ زمان زدن و باب طبع زمان کردن.»۵۹«اسلام دینی است که برای نظام زندگی و پیشرفت زندگی آمده، پس چگونه ممکن است فقیهی از نظامات و جریان طبیعی بی‌خبر باشد، به تکامل و پیشرفت زندگی ایمان نداشته باشد و آن گاه بتواند دستورهای علمی و مترقی این دین حنیف را که برای همین نظامات آمده و ضامن هدایت این جریانات و تحولات و پیشرفت‌ها است، کاملا و به طور صحیح استنباط کند.» ۶۰پی‌نوشت‌ها: ۱. پیام امام خمینی (ره)، به مناسبت شهادت استاد مطهری در سال ۵۸ منتشر شده در یادنامه استاد مطهری، ج اول..۲ حکیمی، محمد رضا، سپیده باوران، ص ۲۱ --- ۳۰، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم سال ۷۹. .۳ پاره‌ای از خورشید، ص ۱۸۹، از بیانات و پیام‌های مقام معظم رهبری. .۴ نمونه‌هایی از آن را می‌توان در پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم، نقدی برمارکسیسم، فطرت، فلسفه اخلاق و... و حقوق زن در اسلام، جاذبه دافعه علی (ع)، سیری در نهج البلاغه، اسلام و مقتضیات زمان، ج اول و دوم و... ..۵ انقلاب اسلامی، صص ۶۶ --- ۱۱۵..۶ عدل الهی، ص ۹..۷ نهضت اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۹۰، چاپ دوازدهم ۱۳۶۸، انتشارات صدرا..۸ احیأ تفکر اسلامی، مجموعه آثار، ج بیستم، صص ۴ و ۵..۹ همان، صص ۹۶ --- ۹۷. .۱۰ همان، صص ۶۱ --- ۱۲۷..۱۱ نبوت صص ۲۷۷ -- ۲۹۲، انتشارات صدرا، چاپ اول، بهمن ۷۳..۱۲ ده گفتار، احیا تفکر اسلامی و حق و باطل مفهوم زهد، ص ۵۲ --- ۷۰، چاپ اول، انتشارات صدرا..۱۳ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۷۵ و ج ۲ ص ۵۰ --- ۷۵، چاپ اول، انتشارات صدرا..۱۴ شمس/ ۱۰..۱۵ مجموعه آثار، ج نوزدهم، ص ۱۱۰..۱۶ نظام حقوق زن در اسلام، ص ۷۴. .۱۷ مجموعه آثار، ج اول، ص ۳۵۰..۱۸ همان، ج نوزدهم، بیستم، بیست یکم در فرازهای متنوع و شبیه به هم..۱۹ نهج البلاغه حکمت... ..۲۰ نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، چاپ دوازدهم، سال ۱۳۶۸، ص ۹۰ --- ۹۲..۲۱ شرح مبسوط منظومه، ج اول، ص ۲۵ --- ۳۰..۲۲ مجموعه آثار، ج بیست و یکم، ص ۱۲۸ --- ۱۲۹..۲۳ همان، ج ششم، ص ۸۷۸ --- ۹۰۰..۲۴ لیبرالیسم اسلامی، پراگماتیسم اسلامی در اندیشه‌های تفسیری رحیم مهندس بازگان و اندیشه‌های لیبرالیسمی دکتر عبدالکریم سروش..۲۵ تعمیم امامت بنی صدر و اینک تعمیم نبوت (بسط تجربه نبوی) دکتر سروش..۲۶ علل گرایش به مادی گرایی، ص ۲۵۳، تیرماه ۱۳۷۵، و مجموعه آثار، ج بیستم، ص ۱۶۹ --- ۱۷۰، و مجموعه آثار، ج شانزدهم، ص ۲۹۴ --- ۳۴۰..۲۷ اسلام و مقتضیات زمان، ص ۱۱۵، اردیبهشت ۱۳۷۶..۲۸ تکامل اجتماعی اسلام، ص ۱۸۹، علل گرایش مادیگری، ص ۲۱۸، سیری در نهج البلاغه، ص ۲۱۴ --- ۲۲۵ و جاذبه و دافعه علی (ع)، نظام حقوق زن در اسلام و ... . .۲۹ مجموعه آثار، ج نوزدهم، ص ۱۱۰..۳۰ نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، ص ۹۳..۳۱ همان، ص ۱۱۲..۳۲ مجموعه آثار، ج شانزدهم، ص ۶۰۰..۳۳ پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۷۲..۳۴ در گذر اندیشه‌ها، ص ۱۹۳، مقاله اسلام و تجدد از استاد شهید مطهری..۳۵ نظام حقوق زن در اسلام، ص ۹۷ --- ۱۰۴..۳۶ اسلام و مقتضیات زمان، ص ۱۳۶، و مجموعه آثار، ج بیستم، ص ۴۸۵..۳۷ مجموعه آثار، ج نوزدهم، ص ۱۲۲ --- ۱۲۳..۳۸ همان..۳۹ همان..۴۰نظام حقوق زن در اسلام، ص ۷ و همه موارد ۱ --- ۶ را می‌توان در گفتار اسلام و تجدد، ص ۱۹۹ --- ۲۰۶ کتاب استاد مطهری در گذر اندیشه‌ها - گرد آوری علی باقی نصر آبادی جست و جو کرد..۴۱ پیرامون انقلاب

اسلامی، صص ۱۴، ۶۳ --- ۶۴ استاد شهید مطهری..۴۲ استاد شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، انتشارات صدرا، ص ۴۳..۹۲ استاد شهید مطهری، سلسله یادداشت‌های استاد مطهری، ج اول، ص ۱۴۹، انتشارات صدرا..۴۴ همان، ص ۱۵۹ – انتشارات صدرا..۴۵ تکامل اجتماعی اسلام، ص ۱۴ – چاپ صدرا، سال ۱۳۷۶..۴۶ همان، ص ۱۸۹ --- ۱۹۰ و نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۷۴ --- ۷۵، چاپ دوازدهم، سال ۱۳۶۸ و الهامی از شیخ الطایفه، ص ۳۳۵ --- ۳۳۶..۴۷ نظام حقوق زن در اسلام، ص ۹۶..۴۸ برگرفته از نظام حقوق زن در اسلام، اسلام و مقتضیات زمان، تکامل اجتماعی اسلام، اسلام و تجدد و ... ..۴۹ تعبیری وام گرفته از بحث «تساهل نظری و عملی» حسن رحیم پور ازغدی، کتاب نقد، ش چهاردهم و پانزدهم، ص ۲۵۴..۵۰ سخنرانی تقلید به نقل از اصلاح‌طلبی، ص ۶۳ --- ۶۴، دکتر علی مطهری..۵۱ صحیفه نور، ج ۳، ص ۴۱..۵۲ در این زمینه ر.ك ده گفتار بحث احیأ تفکرایی، حق و باطل، قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، نهضت اسلامی در صد ساله اخیر و ... ..۵۳ خاتمیت، ص ۵۰ الی آخر..۵۴ مجموعه آثار، ج بیست و یکم، ص ۸۵ --- ۷۰..۵۵ همان، صص ۱۵۸ و ۱۶۴ و تقسیم اجتهاد به ممدوح و غیر ممدوح (مذموم) ر.ك مجموعه آثار ج بیستم، ص ۱۶۵ --- ۱۷۰ و تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۸..۵۶ همان، ص ۴۷۲ تا ۴۸۸ و ج نوزدهم، ص ۱۱۸ تا ۱۲۰..۵۷ همان، ج نوزدهم، ص ۱۰۴ و مجموعه آثار، ج بیست و یکم، صص ۱۳۱ --- ۱۴۸..۵۸ همان ص ۱۱۲ و مجموعه آثار ج ۲۱ ص ۴۸۴ --- ۴۸۲..۵۹ نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۹۲، چاپ دوازدهم، سال ۱۳۶۸، انتشارات صدرا..۶۰ جاذبه و دافعه علی (ع)، ص ۱۵۶.

عدالت اجتماعی در اندیشه ی دینی

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: یکی از مهمترین اصولی است که در دیدگاه های بشری و اندیشهٔ دینی مورد توجه ویژه قرار داشته عدالت اجتماعی است. توزیع عادلانهٔ قدرت در جامعه و فراهم نمودن زمینه های رشد اجتماعی برای همهٔ آحاد به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندیهای واقعی، فطری و اجتماعی آنها مقوله ای است که انسان های آزاد اندیش در جستجوی آنند.مقدمهمسلماً « عدالت » پایه اخلاقی ساختار جامعه است. مراد از کارکرد اصول عدالت آنست که نه تنها نهادهای رسمی جامعه همچون قانون اساسی، دولت و قوانین مدنی و جزایی باید بر محور این اصول و متناسب با آنها سامان یابد، بلکه امکانات، مواهب، مناصب، وظایف و زحمات زندگی اجتماعی نیز باید بر محور این اصول توزیع شوند. عدالت اجتماعی از طریق تأمین فرصت های برابر برای افراد جامعه، توجه به تفاوت دراستعداد و توانائی های محوری و در عین حال توجه به عدالت توزیعی قابل تأمین است. باید پیش از اهتمام به مفاهیم و تعاریف، به کیفیت استنتاج قواعد و شیوه های عینی و عملی عدالت اجتماعی پرداخت و دیدگاه دین اسلام و رهبران دینی را در این عرصه جویا شد.مفهوم اصطلاحی عدل و عدالت اجتماعیواژه عدل به معنای اعتدال و استقامت و راستی و انطباق با شایسته ها و بایسته هاست. وبنابراین پیمودن مسیرهای انحرافی، همان افراط یا تفریط و خروج از مسیر اعتدال و حق وانصاف و قسط است. و میزان انحراف از عدالت و حق متناسب با شدت و ضعف افراط و تفریط هاست. برابری و تساوی و انصاف مورد نظر در عدل، تساوی کور و چشم بسته نیست تا بدون توجه به قابلیت ها و شایستگی ها و در تعارض با حقوق و بایستگی ها قرار گیرد. حضرت علی(ع) درفرازی از نامه خود به مالك می نویسند": و مبادا نیکوکار و بدکردار در نظر تو برابر باشند زیرا که این کار رغبت نیکوکار را بر نیکی کم می نماید وبدکردار را به بدی می خواند ".در تعریف عدالت اجتماعی داریم: «عدالت اجتماعی به معنای اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندی های فطری و اجتماعی اوست. »عدل درفرهنگ اسلامبحث عدل از مباحث گسترده و پردامنه در فرهنگ اسلام است. اینکه اصل عدل در مجموعه اصول اعتقادی شیعه جای گرفته است تنها به خاطر بحثهای کلامی معمول و مدرن نیست بلکه قطعاً معلول هدایتی الهی و به یقین با اشارت ائمه عدل

بوده است. از نظر فرهنگ اسلامی اولین گام در تحقق عدالت رهایی از ناهماهنگی های درون است. حضرت علی(ع) می فرمایند: "اولین گام او(پرهیزکاران) در عدالت خواهی زدودن هواهای نفسانی خویش است ".احساس تعهد و مسؤولیت برای تحقق عدالت اجتماعی و دردمندی و حساسیت در برابر بی عدالتی ها از عوامل مهم در تحقق عدالت است. عدالت اجتماعی از دیدگاه اسلامتحقق ولایت الهی که دغدغه اساسی حاکمیت دینی است جز با رعایت عدالت همه جانبه اجتماعی ممکن نیست. بر اساس تعالیم اسلامی اگر فردی به نفس خویش ستم کند یا در ادای برخی از تکالیف و حقوق الهی سستی ورزد، این اشتباه او با استغفار بخشوده خواهد شد، در حالیکه اگر فردی با تجاوز به حقوق انسان ها، قوانین عدالت اجتماعی را نقض کند، در حقیقت معصیتی غیر قابل بخشش انجام داده و بنا به تعبیر امیرالمؤمنین علی (ع) به ورطه گناه غیر قابل بخشایش سقوط کرده است. در حال حاضر، مواردی از تجاوز به حقوق دیگران در جامعه ما کم نیست. افراد زیادی در اجتماع دیده می شوند که در روابط اجتماعی شان با دیگران جانب عدالت را رعایت نمی کنند. امروزه به هر گوشه ای از جامعه بنگریم، عده ای از نبود عدالت، صدایشان بلند است. در ادارات، در راهروهای دادگاهها، در کارخانجات، در دانشگاهها همه جا صحبت از این است که مصادیقی از عدالت رعایت نمی شوند. این ها جلوه های حکومتی بی عدالت نیستند. هر چند که حکومت هم باید ساز و کاری را طراحی کند که رفتارها و منش های ظالمانه، زمینه اجرایی پیدا نکنند، اما قدرت حکومت در سطح جامعه، قدرت مطلق نیست. اگر وجدان مردم در این عرصه فعال نشود، اگر نیروی درونی بازدارنده آنها به درستی عمل نکند، نمی توان بی عدالتی ها را کنترل کرد. اگر عموم مردم انگیزه های عدالتخواهی پیدا کنند، ظلم و ستم خود به خود محو و مهار می شود. رسول اکرم (ص) شرط سعادتمندی را در تلاش همه مردم برای تحقق عدالت دانسته اند و این خود تکلیفی است بر عهده مسلمانان که برای تحقق عدالت، تلاش کنند. موانع تحقق عدالت اجتماعیموانع تحقق عدالت همه جانبه اجتماعی به شرح زیر است:الف- تبعیض : انسان در اثر انحصارطلبی و حق ویژه قائل شدن برای خود و آنچه به خود وابسته است، به مرزبندی بین اشخاص و اشیا می پردازد، در میان آنها تفاوت می‌نهد، تبعیض قائل می شود و بدین سان قوی ترین و فراگیرترین مانع اجرای عدالت شکل می گیرد. ب - سودجویی : در همه جوامع افرادی بوده و هستند که پدیده های گوناگون و حوادث روزمره طبیعی و اجتماعی را ازمنظر منافع مادی خود مورد ارزیابی قرار می دهند. ارزش و اهمیت حوادث سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و ... برای آنان متناسب با منافع و درآمدی است که برای آنان حاصل می شود.ج- امتیاز طلبی : مانع دیگری که بر سر راه اجرای عدالت وجود داشته و تا زمانی که قدرت جاذبه دارد وجودخواهد داشت و در انحراف حکومتها اولین عامل - و یا جزء عوامل اولیه - بوده است، امتیازجویی خواص و حواشی قدرت است. د-ضعف نفس : از مهمترین عوامل که شمشیر عدالت را کندنموده و آهنگ عدالت اجتماعی را سست می نماید، ضعف نفس و سستی اراده، خودباختگی ودون همتی است. مصادیقی از عدالت اجتماعی در ساختار قدرت حکومت علی (ع)حضرت امیر(ع) مبانی ایمان، بر چهار پایه استوار نموده اند. دو پایه صبر و یقین از درون جان نشأت می گیرد و دو پایه عدل و جهادکه بر واقعیت های خارجی تکیه دارد. در این راستا نمونه هایی از رفتار آن حضرت ذکر می گردد ؛ ۱ ـ امام علی (ع) در نامه ای که به مالك دادند و وی را همراه با نامه راهی استانداری مصر کردند نوشتند. « از میان کارها آنچه که به حق نزدیك تر و در عدالت فرا گیرتر است، برای تو محبوب تر باشد. » ۲ ـ امیر المؤمنین (ع) بیت المال را بصورت مساوی تقسیم نمودند و مبنای تقسیم فراگیر و عام را مطرح ساختند. ۳ ـ تحلیل امام علی (ع) با دخترشان ام کلثوم که گردن بندی را از بیت المال برای سه روز عاریه گرفته بود حائز اهمیت است . ایشان فرمودند؛ « ای دختر علی ابن ابی طالب از جاده حق بیرون نرو. آیا همه زنان مهاجر در این روز عیدی می توانند مثل این گردن بند را برای زینت بکار بندند. » ۴ ـ برخورد امیرالمؤمنین (ع) با عقیل که هنگام خلافت حضرت سهم بیشتری از بیت المال را طلب کرد نیز معیار عینی دیگر در برقراری عدالت در ساختار قدرت حکومت علی (ع) است .عدالت همه جانبه اجتماعی در حکومت مهدی موعود (ع) یکی از ویژگی های مهم حکومت حضرت مهدی (ع) عدالت است. قرآن کریم در این زمینه می

فرمایـد: «یملا الارض قسطاً و عـدلا بعـد ما ملئت ظلماً و جوراً»یعنی؛ به یمن حکومت آن حضـرت؛ « زمین از عدل و داد پر خواهد شـد، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد» این منشور حکومت امام مهدی (ع) است در حکومت مهدی (ع) عدالت اجتماعی با کـاهش و از بین بردن مصـادیق فساد و بی عـدالتی، و همچنین بـا اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شـخص به تناسب صـلاحیت، شایستگی و نیازمندی های واقعی و فطری و اجتماعی تحقق می یابد .سخن پایانیتبیین عدالت اجتماعی و شیوه های عینی وعملی آن منوط به اصـلاح ساختار قدرت در جامعه است. بدون شک افرادی که در اجتماع قدرت های بدون حد و مرزی دارند در زمانی نه چندان طولانی زمینه فساد اجتماعی را فراهم می سازند. اگر در جامعه شـبکه روابط اجتماعی به طور عادلانه شـکل گیرد و بر اساس آن خیرات و مواهب اجتماعی توزیع گردد شاهد تحقق عدالت اجتماعی خواهیم بود.

جامعه شناسی خلاقیت

"مصاحبه با دکتر شیخ مهدی- بر گرفته از سایت فرهنگ شناسی
http://www.farhangshenasi.com

رویکرد اجتماعی – اقتصادی به مدیریت

علی پورقاسمی

مقـدمه: هدف این مقاله تشریح فرضـیات اصـلی رویکرد اجتماعی – اقتصادی به مدیریتSocio Economic Approach to Management (SEAM) و بحث درباره وجود عملکردها و هزینه های پنهان که به علت ناهمگنی و وجود مغایرتهای بی‌شمار در شرایط کار پدید آمده‌اند . منظور این است که به مدیران نشان دهیم که چگونه می توان برای غلبه بر مشکلات عملیاتی و تشـخیص نـاهمگنی هـای محیـط کـار از رویکرد اجتمـاعی اقتصـادی به مـدیریت کمـک گرفت. رویکرد اجتمـاعی- اقتصادی به مـدیریت بـه سـاده سـازی شـرایط محیـط کـار بااسـتفاده از ابزارهـای مـدیریتی اشـاره دارد. بـاتوجه به این رویکرد سـعی می‌شـود تا ناآشکاربودن بسیاری از هزینه ها و عوامل موفقیت مشخص شده و تاکید شود که نمی‌توان تنها با اتکا بر یک رشته این موارد پنهان را دوبـاره سامانـدهی کرد. در این مقـاله می‌خواهیم منشا، وخاسـتگاه این قسـمت پنهان را بیشتر شـفاف کنیم. توضـیحات ما برمبنای ایجـاد ارتبـاط میـان نـا همگنی هـا و مغـایرت هـاست. در این مقـاله به تشـریح سـاده سازی شـرایط کار و ساده سازی انسان خواهیم پرداخت.سعی داریم تا نشان دهیم که اگرچه ظاهرا افزودن دوباره این ویژگیها به ابزارهای مدیریت از دیدگاه اپیستمولوژی (معرفت شناسـی) بسیار دشوار است. ولی مایلیم که براین واقعیت نیز تاکید کنیم که ساده سازی الزامی است، زیرا سبب کاهش نگرانی شده و به‌عنوان دفاع در کار و زندگی ضـروری است.ما با توجه به اهمیت وجود پیچیدگی ها، عمیقا درک کرده ایم که چگونه می توان بـا به‌کـارگیری نظریه هـا، مـدل هـا وتوضـیحاتی به ساده‌سازی حقـایق پرداخت ولی این مسـئله بیشـتر جنبه دانشـگاهی دارد زیرا بر چگونگی کـار شـرکتها بی‌تـاثیر بوده یـا اثر انـدکی دارد. اگر تحلیل و تشـخیص موضوع پیچیـدگی ضـروری است، پس بایـد برای طراحی مـدل ها و ابزارهای جدیـدی که مسـئله را مستقیماً برای مـدیران بیان می کنند، تلاش کافی صورت گیرد.رویکرد اجتماعی اقتصـادی به مـدیریت بـا شـرح یکی از تئوری هـای پیچیـدگی و ایجـاد ابزارهـای منـاسب فعـالیت در این زمینه به دو مورد اخیر می پردازد. علاوه براین، از ساده انگاری و خوشبینی بیش از انـدازه در مورد پیچیدگی نیز خودداری می کند. این رویکرد بر ویژگیهای ناکامـل و متعـارض شـرایط نیز تاکیـد دارد. (سـاوال و زارده ۱۹۹۵ ص ۳۵)مـا بایـد ارتبـاط بین پیچیـدگی وتعارض و نقش آن در رویکرد اجتمـاعی – اقتصـادی را دوبـاره تعریف کنیم. بنـابراین برای ایجـاد ارتبـاط بین این دو مفهوم چهـارچوبی نظری را براساس مفهوم ناهمگنی ارائه خواهیم داد.با یک فرضـیه اصـلی شـروع می کنیم مبنی بر اینکه بیشتر مدل ها، انسان را بیش از اندازه ساده در

نظرمی گیرنـد. سوال این است که چگونه می توانیم ابزارهای مـدیریتی به وجود آوریم که این گونه عمل نکنند؟پاسخ، دقیقاً همان هدف رویکرد اجتماعی –اقتصادی است . از انسان آغاز کنیم و وی را آن گونه که هست در نظر می‌گیریم (پیچیده و غیرقابل پیش بینی) و روشـی ایجاد می‌کنیم که تمامی ویژگیهای شـرایط کار را شـفاف سازد. فرضیه رویکرد اجتماعی–اقتصادی بر این است که بسـیاری از این ویژگیهـا (بهویژه سـلامتی و شـرایط اجتمـاعی) در ابزارهـای حسابـداری و گزارش‌دهی معمولی یا پنهان هسـتند و یا نادیـده گرفته شده اند. (ساوال و زارده ۱۹۹۲) بنابراین، هدف رویکرد اجتماعی– اقتصادی بررسـی روشهای مدیریتی جدیدی است که بهبود سازگاری بین اهـداف اقتصادی و اجتماعی شـرکتها را میسـر گرداند. (ساوال ۱۹۹۷). در این رویکرد اصـل موضوع چنین فرض شـده کـه اگر نتـوانیم بیـن اهـداف اجتمـاعی و اقتصـادی تعـادل ایجـاد کنیـم دچـار هزینه هـای پنهـان خـواهیم شـد. در اینجا می‌خواهیم دشواری ایجـاد تعـادل را از نظر شـناخت و از نظر عمل نشان دهیم. زیرا (و فرض ما نیز بایـد براین باشـد که) ماهیت این اهداف با یکدیگر متفاوت (نامتجانس یا ناهمگن) است و بدین علت با هم درجدل (مغایرت) هستند.بنابراین، باید نحوه به‌کارگیری رویکرد اجتمـاعی -اقتصادی در درک ناهمگنی و مغایرتها را بررسـی کنیم.ناهمگنی و منطق های چنـدگانهنظریه پردازان سیسـتمی همواره بر این موضوع تاکید داشته‌اند که دیدگاه تحلیلی، پیوستگی حوزه‌هایی را نادیده می‌گیرد که از نظامهای مرتبط تشکیل شده انـد. (به عنوان نمونه فون برتالانفی و چابرول – ۱۹۷۳). آنها اثرات سیسـتمی دیگری از این ارتباطات را برای ما شـفاف کرده اند. با وجود این، تصور می کنیم که برای این واقعیت نیز اهمیت کـافی قائل نشـده انـد که دردرون نظامهای متفاوت. عناصـری با ماهیتها، ساختارها و نقشهای بسیار مختلف با یکدیگر همزیستی دارند.این اختلافات چیزی را به وجود می آورند که می‌توانیم آن را دقیقاً به عنوان همزیستی منطق‌های متفاوت شـناسایی کرده و ناهمگنی بنامیم.ما سه سـطح از ناهمگنی ها را شناسایی کرده ایم:۱ – ناهمگنی شرایط (کار)؛۲ – نـاهمگنی ارتبـاط بیـن کارکنـان و وظـایف ایشـان؛۳ – نـاهمگنی درونی انسـان.حـال بـه بررسـی تـک تـک آنها می‌پردازیم:۱ – ماهیت غیر متعارف ناهمگنی‌ها و شـرایط مدیریت: شرایط کار مدیریت عناصر کاملاً متفاوت همچون انسان، ماشین، وابسـتگی به زمان و امور موقتی، محـدودیتهای مکانی و غیره را با هم ترکیب می کنـد. (گیرین ۱۹۸۳). این موارد را به‌عنوان موارد ناهمگن، گسسته و نامربوط (یعنی بدون منطق داخلی) و سردرگم (یعنی مواردی که درک و تحلیل کلیت آنها میسر نیست) تعریف می کنند.۲ – کار را نمی توان به طور کامل تعیین کرد: همان گونه که بسیاری از محققان (یعنی ساوال ۱۹۸۰، ترپو ۲۰۰۲، و بیشتر ارگونومیست ها (۱) کازامیان ۱۹۹۶) نشان داده اند کارکنان هرگز آنچه را که دقیقاً قرار است انجام دهند، انجام نمی دهند. این امر فقـط به‌دلیـل بـد بیان‌شـدن کارهـا برای ایشـان اتفاق نمی‌افتـد، بلکه به دلیل این واقعیت است که انسان را نمی توان به‌طور کامل به نقش کاری وی محدود کرد. ما (انسانها) ماشـین نیستیم. همواره بین آنچه کـه تعیین شده (آنچه که از کارگرخواسـته شده تا انجام دهـد) و برداشت کـارگر از آنچه که بایـد انجـام دهـد تفاوتهـایی وجود دارد. این فاصـله اختلاـف بین انسان و ماشـین و یا براساس اصـطلاحات مارکس بین کار جاندار و کار بی جان را عینیت می‌بخشد.۳ – تضادهـا و تعارضات درونی انسان: انسانها حتی اگر در بروز شـرایط و اهـداف خود (یعنی منطق محـدود به عنوان مثـال مارچ وسـیمون ۱۹۸۵، ترپو ۲۰۰۲، یانسن ۱۹۹۸) عقلاـنی هم رفتار کنند، باز تحت تاثیر تضادها و تعارضات درونی خود قرار دارند. این تعارضات از نمونه های مهم علم روانکاوی به‌شمار می روند و عبارتنـد از: دوست داشـتن و بیزاری، عشق و نفرت، نیاز و وحشت و غیره. بنابراین، مـدیران بایـد با ناهمگنی های مربوط به این سـه سطـح مختلف روبه‌رو شونـد.ناهمگنی و مغایرتناهمگنی برای ما به‌مفهوم هم‌زیستی منطق های متفاوت در کنار یکـدیگر است. ولی ممکن است که انواع هم‌زیستی‌ها متفاوت باشـند. ارتباط بین منطق ها می تواند مکمل، آشتی ناپذیر و یا مغایرت با یکدیگر باشد.* درک منطق های مکمل نسبت به دیگر موارد آسان‌تر است. به عنوان مثال می توان به همکاری دو فرد متفاوت اشاره کرد. به عنوان نمونه، می توان بااستفاده از رویکرد اجتماعی -اقتصادی هزینه مربوط به غیبت کوتاه مدت (کمتر از دو هفته) را محاسبه کرد. غیبت کوتاه مـدت واکنشـهای افراد به شـرایط کار (منطق اجتماعی) را منعکس می کند. بنابراین، این دو منطق اجتماعی و اقتصادی را می

توان بـا یکـدیگر در نظر گرفت و هزینه هـای منطق اجتمـاعی را براساس منطق اقتصادی محاسبه کرد.* آشتی ناپـذیری نوعی تقابل متقـارن بین منطق هـا است. هر دو نوع منطق ضـمن دارابودن مـاهیت مشترک مفـاهیم متفاوتی دارنـد. از این دیـدگاه، هر یک برای برداشت سـهم خود ازمنبعی محـدود (هماننـد بودجه، دسـتمزد، ارتقا شـغلی و غیره) در تلاشـند. حاصل این نوع ارتباط بی نتیجه به خوبی توسط کروزیه و فریـدبرگ (۱۹۸۰) یـا پفر و سالانچیک(۱۹۷۴) مطـالعه شـده است.* در حقیقت ما معتقـدیم که این دو نوع ارتباط، همزمان وجود دارنـد. منطق ها هم مکمل و هم آشتی ناپذیرنـد و ارتباطی جـدلی را تعریف می کننـد که ما می‌توانیم آن را مغایرت نیز بنامیم.با استفاده از مثال فوق می‌توان غیبتهای مشـهود را تنها تا اندازه ای مدیریت کرد. یعنی می توان آن را حذف کرد یا تا حـد حـذف کاهش داد (بگـذریم که برخی اوقات افراد حضوردارند ولی فکرشان جای دیگری است) منطق اجتماعی یا انسانی متفـاوت بوده و تـا انـدازه‌ای بـا منطق اقتصـادی مغـایرت دارد. بنـابراین، کـارکردن بـا مفاهیم ناهمگنی و مغایرت در ارتباط است.ما معتقـدیم که هزینه‌هـای پنهـانی که رویکرد اجتمـاعی اقتصـادی برآن تکیه دارد نشانه هایی از ویژگیهای ناهمگنی در شـرایط کار و نشـانه هـایی از مغایرت بین منطق ها هسـتند. هزینه های پنهان تفاوتهای ذاتی بین این منطق ها را بیان می‌کننـد و حقیقتی که همواره در اینجا نهفته است این است که امکان تلفیق آنها در هم وجود ندارد.آسـیب خودشـیفتگی(۲)چه خوب است که هزینه هـای پنهان تنهـا پیامـد ناهمگنی ها و مغایرتها هسـتند. مغایرتها کنترل کامل یا حتی تسـلط بر اوضاع را ناممکن می سازنـد. این امر مـدیرانی که دقیقا ماموریت آنها تسـلط بر اوضاع است را با شـبهه جدیدی مواجه می کند. این شبهه چیزی را به وجود می آورد که بعد از فروید فیول و گوسور (۲۰۰۲) آن را آسیب خودشـیفتگی نامیدند. مدیران برای تسلط آرمانی بر اوضاع دستمزد بالایی می گیرند و رتبه و مقام آنها نیز به طور نمادین به تسـلط ایشان وابسـته است. این آسـیب مخرب بوده و می تواند شوکی بسـیار عمیق و فراموشی ناپذیر برای مـدیران باشـد.آسـیب خودشـیفتگی می توانـد دو نوع نگرانی و تشویش شـناخته شـده یعنی افسـردگی و بدگمانی را به وجود آورد. فردی که تشـویش و نگرانی وی به افسـردگی منجر شـده احسـاس شایسـتگی و کفـایت نمی کنـد. نگرانی وتشویش منجر به بـدگمانی سـبب می شـود که جهـان و مردم، در چشم وی متخـاصم به نظر آینـد. سازوکـار دفـاعی بـدن انسـان در برابر این دو نوع تشویش و اضـطراب شـروع به مقاومت می کند.«ژرژ دوورو» که بنیانگذار روانکاوی قومی است می تواند به ما در درک چگونگی ایجاد سازوکار دفاعی توسط مـدیران کمک کند. «دوورو» (۱۹۶۷) گروهی از جامعه شـناسان را مورد مطالعه قرار داد. وی درکتابی که"از اضـطراب تا نظم" نام گرفته، به تشـریح عوارضـی که این محققان به آن دچار بودند پرداخته است. در تحقیق وی افراد نمونه، موضـوع مـورد بررسـی نیز هسـتند. به‌این دلیـل و همـان گـونه که گفته ایم، نمی توان آن را کاملاًـ در یـک مـدل سـاده تلفیق کرد. هرگونه سازمانـدهی و هرگونه ساده‌سـازی نظری بـا مقـاومت ایشان روبه‌روست. از سوی دیگر، این مقاومت سـبب ایجاد تشویش و اضـطراب در محقـق نیز می شـود. ایـن نـوع تشـویش مشـابه تشویشـی است کـه در اثر آسـیب خودشـیفتگی برای مـدیران پـدید می‌آیـد.«دوورو» دو نوع روش مقابله با این تشویشـها را تشـریح می کنـد. بـدین منظور بایـد یا افراد مورد مطالعه و یا محقق را ساده کرد. در روش اول، محقق کلیت فرد مورد مطالعه را مد نظـــر قرار نمی دهد. به عنوان مثال، وی را تنها به‌عنوان انسان اقتصادی در نظر می گیرد. در روش دوم، محقق خود را ساده می کند. وی تنها روشهای استاندارد شده و مرسوم تحقیق را مورد استفاده قرار می دهـد.تحلیل «دوورو» قبل از هر چیز اهمیت بسـیار زیاد روشـها و ابزارها را نشان می دهـد. روشـهای تحقیق از دو نقش برخوردارند. بااینکه در ایجاد دانش موثرند (امیدواریم که فعالیت اصـلی محققان این باشد) اضطراب و تشویش را نیز کاهش می دهند. «دوورو» نقش دوم را رفع اضطراب یا آرام بخش نامیده است. ما می توانیم به‌تنـاقض بین این دو روش پی بریم: هر دو آنها سازنده و در عین حـال مخربنـد. آنها دانش را به وجود می آورنـد ولی در عین حال مورد موضوع مورد مطالعه و یا محقق را بیش از انـدازه ساده می انگارنـد. بنـابراین، دوروش مورد بحث مغایرنـد.مـا معتقـدیم که این دو سازوکار دفاعی به مـدیران مربوط است: آنها هم شـرایط را ساده می کنند و یا از ادراک درونی و پیچیدگی احساسـی خود پرهیز می کنند:۱ – ساده وهمگن سازی شرایط کار – مدیران برای

ساده سازی شرایط کار از ناهمگنی و مغایرتها پرهیز می کننـد. آنها برتمرکز بر یک معیار پافشاری کرده و معیارهای دیگر را پس می زنند. بنابراین، همه چیز براساس واحد پول سنجیده و ارزشیابی می شود وبرای هر کس و هر چیز قیمتی تعیین می شود. بنابراین، همگن‌سازی بـا کمـک واسـطه ای قوی یـا به عبـارتی ارزشـیابی اقتصادی صورت می گیرد.به عنوان مثالی دیگر می توان به‌حقیقتی اشاره کرد. مبنی بر اینکه مدیران اظهار می دارند که سرعت و کیفیت را می‌توان با هم به دست آورد ولی بیشتر مطالعات نشان داده که این دو بـا هم آشتی ناپذیرنـد. ما نیز می توانیم درباره مفاهیم فرهنگی یا هویت گروهی صـحبت کنیم که از ناهمگنی دوری می جویند.۲ – ساده سازی خود مـدیران با پرهیز از ایجاد ذهنیت و پیچیـدگی – اگرچه وظیفه اصلی مـدیران رسیدگی به امور غیرقابل پیش بینی، امور غیرعـادی، خلاـقیت و چاره‌جویی است ولی در حال حاضـر تا بیشترین حـد ممکن تمایل زیادی به اسـتانداردسازی همه چیز وجود دارد. در نتیجه مـدیران از انسانیت، ارزشـها و ذهنیت خود دوری جسـته و این موارد را پس می زننـد. آنها اجازه می دهند که ابزارها، رویه ها، اصول تصمیم گیری و امور روزمره به‌جای آنها تصمیم بگیرند. این موضوع بیان دیگری از سخن مارکس است که می گویـد مـدیران به خادمان صـرف ماشـین آلات مـدیریتی مبـدل شـده انـد. ممکن است به بیماریهای روان تنی نیز مبتلا شوند. تبدیل مشـکلات روحی به مشـکلات جسـمی یا به عبارتی جسمانی کردن مشکلات نیز بخشی از این ساده سازی است. مدیر به دلیل بی لیاقتی در یافتن جواب دچار ترس می شود. بنابراین، ترس خود را به نوعی مشکل جسمی تبدیل می کند. از این‌رو آنچه که نـاممکن است به غیر قابل تحمل تبـدیل می شود. (هوبالت ۲۰۰۲) سـلامتی موضوعی مهم است که اغلب فراموش شـده ولی در رویکرد اجتماعی اقتصادی به مدیریت مورد توجه قرار می گیرد.ویژگی خاص این نوع ساده سازی کار مدیران اجرایی در مقایسه با کارکنان این است که این نوع ساده سازی توسط خود مدیران آغاز می شود. مدیران تصـمیم می گیرند که برای غلبه بر اضطراب و تشویش به ساده سازی و ایجاد سازوکاری برای کارشان بپردازنـد. پاسـخی تدافعی به محیطی که اجازه حفظ سـلامتی در زندگی و کار را به ایشان نمی دهـد.این سازوکار دفاعی سبب می شود که مـدیران اوضاع و شـرایط را با نمود ساده شـده آن اشـتباه بگیرنـد. دراین جـدل تمامی اقدامات مدیریتی به بهای ساده سازی، بین مثبت یا پیش فعال بودن (نتیجه بخشـی) قرار می گیرد. بهتر است که این ماهیت تناقض اقـدامات مـدیریتی را نیز بپـذیریم و آن را به یک مخالفت ساده و یا مغایرت انکار کننده تبدیل نکنیم.اگر کسـی سازوکـار دفاعی را فراموش کنـد کاهش شدیـد اطلاعات اساسـی مورد نیاز اقـدامات را نیز فراموش خواهـد کرد.اگر ابزار به عنوان تحقق نظریه در عمل تعریف کنیم بزرگترین چالش حاصـله این خواهد بود که ابزارها و روشهای مدیریتی باز هم براساس نمودی از همسویی انسان و جهان شـکل می گیرنـد که این امر با انکار تعارضات، اهـداف مغایر و ناهمگنی ها را در پی خواهـد داشت.هدف رویکرد اجتمـاعی اقتصـادی یـادآوری آشـکار نبودن (به‌عبـارتی بهتر پنهـان بودن) برخی از ویژگیهـای نـاهمگن و مغـایر است. این رویکرد در عین حال می خواهد که مفید باشد و به این دلیل روشها را ساده نگاه دارد.چگونه مدیریت ناپذیر را مدیریت کنیم؟قصد این نیست که بگـوئیم مـدیریت غیرممکن است ولی می خـواهیم به سـادگی بیـان کنیم که تسلط کامـل بر شـرایط کـار تنهـا نوعی خیالبـافی دربـاره قـدرت مطلق خود است. رویکرد اجتماعی اقتصادی به مـدیریت، ساده انگاری بسـیاری از ابزارهای مـدیریتی را به شکلی معنی‌دار بیان می کند. این ابزارها باید با لحاظ کردن هزینه ها و عملکردهای پنهان اصلاح شوند. ولی این تصور نادرست نیز بسـیار خطرنـاک است که تصور کنیم که می توان بـا گسـترش کـافی این ابزارهـا انواع انسانهـا را بـا شـرایط کـاری آنهـا همـاهنگ ساخت.ما به دیدگاه فلسفه وجودی پوچی و بیهودگی بسیار نزدیک هستیم. تلاش در مدیریت آنچه که غیرقابل مدیریت است معنی نـدارد. با این همه این تلاش دائمی به حق می تواند منشا عظمت انسانی باشد.بنابراین، مسئله ما این است که دریابیم مدیران چگونه از ابزارهای خود اسـتفاده می کنند و این واقعیت را که همواره روشی برای آسان سازی وجود دارد را چگونه تشخیص می دهند (یا نمی دهنـد). بنـابراین، بر رویکرد ارگونومیک به مـدیریت تاکیـد داریم.به‌منظور توسـعه و پیشبرد تئوری مـدیریت رویکرد اجتماعی اقتصـادی و ایجـاد ابزارهـای ارگونومیـک و مرتبـط بـا موضوع (جـانسون و کاپلان ۱۹۸۷) مـایلیم که چهـار اصـل مغـایر و ناهمگن

مدیریت برمدیریت ناپذیرها را مورد توجه قرار دهیم:الف – نتیجه با کار تفاوت دارد. همه ما می خواهیم که انحراف بین هدف و نتایج حاصله (کاستی در موفقیت) را کمینه سازیم ولی این بدین معنی نیست که می بایست اختلاف بین کار اصلی وکاری که از قبل تعیین شده را به حداقل می رسانديم. می توان با کنترل علتی که به عنوان منشا انحراف در نظر گرفته می شود به کمینه سازی کاستی‌های موفقیت پرداخت. بنابراین، باید از وقوف درباره شناسایی این وجه تمایز و رسیدگی به آن در نظام مدیریتی خود اطمینان یابیم .ب – سرچشمه و علل مصائب: مصیبت (مشکل اصلی) مدیریت این است که برای مقابله با ناهمگنی و تضادها راه‌حل کلی یا کاملی وجود ندارد. مردم همیشه منطق های مختلف، مسائل موقت و ماهیتهای متفاوتی داشته اند. این مورد درباره ماشین آلات، سرمایه و غیره نیز صدق می کند. بنابراین، تمامی سازشهایی که به صورت اقتضایی و موضعی صورت می گیرد هرگز این گونه تفاوتها و انحرافات را از بین نخواهد برد. (هوبالت ۲۰۰۲) مدیران راه حلهای کلی رفع ریشه‌ای مشکلات را ایجاد نمی کنند، بلکه فقط پاسخهایی به وجود می آورند.علل مصائب به آسیبهای خودشیفتگی یعنی ناممکن شدن مدیریت و کاربری کامل ابزارهای مدیریتی منجرخواهد شد.ج – اصل همدلی در کار : این اصل بدین معنی است که باید به منظور درک منطق های مختلف و تشخیص موجودیت و موقعیت، هر یک بیشترین تلاش خود را به کار گیریم. این منطق ها به شدت شخصی بوده و از این رو درک کامل آنها دشوار است.با وجود این، براین باوریم که در کنار هم کار کردن نوعی دانش تلویحی، مستقیم و بی واسطه را درباره این منطق ها برایمان ایجاد می کند که بیش از آنچه که واقعاً بررسی شده احساس می شود. ما روش برخورد با این گونه منطق‌های در حال وقوع را همدلی در کار می نامیم که به دیدگاه پزشکی بالینی بسیار شبیه است (یعنی شاین، دوژور، کتز دوورای و غیره). رویکرد اجتماعی اقتصادی با هدف درک مشتریان بر اشتراک مساعی با آنها تاکید دارد. دانش به‌واسطه اقدامی گروهی و نه‌تنها برای اقدامی گروهی حاصل می شود.د – اصل اخلاق: باتوجه به اهمیت آنچه که در ورای ساده سازی نهفته است، اصل اخلاق بدین معنی است که باید با به حساب آوردن آنچه که همواره فراموش خواهد شد و آنچه که همواره پنهان بوده، به آنچه که در ابزارهای مدیریتی نادیده گرفته شده توجه داشته باشیم. این اصل را می توان اصل محیط شناسی نیز نامید. اساس این اصل بر پایه مشکل اصلی است. یعنی همواره ساده انگاری بیش از اندازه وجود خواهد داشت و بدین علت برخی از ویژگی‌های شرایط کار توسط ابزارهای مدیریتی نادیده گرفته خواهد شد. اهمیت این ویژگیهای پنهان چیست؟ ما چگونه ویژگیهای انسانی مرتبط با کسب موفقیت، شرایط محیطی، خانوادگی و غیره را مورد توجه قرار می دهیم؟ فرضیه اصلی رویکرد اجتماعی اقتصادی درباره هزینه های پنهان برپایه اصل اخلاق است. همیشه ویژگیهای پنهانی وجود خواهند داشت و ما باید به آنها اهمیت بدهیم.نتیجه گیریدر این مقاله سعی کردیم تا حقانیت ادعای رویکرد اجتماعی اقتصادی به مدیریت مبنی بر وجود برخی هزینه ها و عملکردهای پنهان را تشریح کنیم. ولی می خواستیم که واقعیتی را نیز مورد تاکید قرار دهیم. وجود محدودیتها مدیرانی که برای غلبه بر اضطراب و تشویش ناشی از پیچیدگی کارشان شدیدا به این نوع ساده‌سازیها نیازمندند، ضروری است. بنابراین معتقدیم که تلاش برای ایجاد ابزارهای تمام عیار و کامل نه تنها خیال پردازی بلکه اشتباه است.با این حال، ادعای رویکرد اجتماعی اقتصادی مبنی بر انتقاد از نتایج بهت آور، نمود ضعیف علم انسان شناسی مربوط به نیروی کار در علم مدیریت بسیار صحیح بوده و مایلیم که بر لزوم توجه به ناهمگنی ها و مغایرتهای لاینفک از شرایط کار تاکید کنیم. اگرچه رویکرد اجتماعی اقتصادی به مدیریت، راهی را گشوده ولی هنوز به تلاشی سخت برای شناسایی ماهیت واقعی حرفه مدیریت نیازمندیم. منبع: JOURNAL OF ORGANIZATIONAL CHANGE,۲۰۰۳ تهیه و تنظیم: پایگاه علمی مقالات مدیریت www.SYSTEM.parsiblog.com پی نوشتها۱– ارگونومی علم مطالعه کارایی و عمل انسان است که ویژگیها و توانائیهای انسان را مورد مطالعه قرار داده و از این طریق شرایط تطبیق و هماهنگی کار و انسان را فراهم می سازد. متخصصان این علم ارگونومیست نام دارند.۲ – NACISSISTIC WOUND : یکی از اصطلاحات علم روان‌شناسی است که به مفهوم ضربه یا حمله به اعتماد به نفس فرد است.

جامعه ها در جهانی با نظامهای باز

والتر تروئت، اندرسون –ترجمه: زهره عباسی

چکیده: در گذشته، جوامع تمایل داشتند که نظام هایی بسته با مرزهای نسبتا مشخص ، افراد ثابت و پیوندهای اندك با سایر جوامع باشند. اکنون ما وارد عصر" نظام های باز "شده ایم. جا به جایی و انتقال، جوامع متنوع جدیدی را خلق می کند. تاثیر این جابه جایی ها بسیار کمتر از تاثیر فناوریهای ارتباطی و اطلاعاتی است. سایبراسپیس سبب ایجاد نوع جدیدی از سرزمین های اجتماعی شده است که ما آن را" جامعه مجازی "می نامیم. تلویزیون و رادیو سبب ایجاد جوامعی شده است که در آن انسان ها در باره چیزهای مشابه گفتگو میکنند و می اندیشند. جا به جایی و رشد شبکه های ارتباطی سلطه جغرافیا را به عنوان عامل ایجاد جوامع کمرنگ کرده است. اکنون برخی جوامع بسیار سیال هستند و برخی نیز فاقد مکان مشخص می باشند. شبکه ها و گروه های اجتماعی متنوعی وجود دارد که مردم آنها را با واژه" جامعه "توصیف می کنند.بسیاری از مردم نیز اکنون به عضویت جوامع متنوعی با اعضای بسیار در می آیند. اگر چه ادیان بزرگ دنیا دارای هویت های تاریخی و وابستگیهایی به برخی مناطق جغرافیایی هستند ولی این پیوندهای جغرافیایی به روشنی و وضوح گذشته وجود ندارد و ادیان بزرگ نیز به نظام های باز گرایش پیدا کرده اند. برخی از مردم هنوز نظام های اجتماعی نسبتا بسته را ترجیح می دهند در حالی که برخی دیگر محیط های بازتر را می پسندند. انتخاب در این زمان که افراد در برابر قدرت جهانی شدن قرار گرفته اند بسیار دشوار است. اجتماع هنوز هم یکی از نیازهای اساسی بشر است اما به طور قطع نیاز به تعریفی دوباره خواهد بود.نظامهای اجتماعی تغییر کرده است و به همین دلیل مفهوم کلماتی که ما برای توصیف آنها به کار می بریم نیز عوض شده است. در مورد کلمه جامعه نیز همین اتفاق افتاده است. طبیعت جوامع و اوضاع و احوال جامعه ها نیز عمیقا تغییر کرده است اما کلمه ای که اغلب به کار می بریم دارای ابهام است، به طوری که جامعه در قرن بیست و یکم می تواند همان چیزی باشد که در قرن دوازدهم گفته می شد. بدون درك این تغییر بنیادی شانس ما برای درك محیط های اجتماعی در حال و آینده اندك خواهد بود. جوامع در گذشته حتی در گذشته های نه چندان دور دارای نظامهایی بسته بودند. بنابر این دارای مرزهای نسبتا روشن و نفوذ ناپذیر و نیز دارای اعضاء ثابت و پیوندهای اندك با جوامع دیگر بودند. کلمه نسبتا در اینجا اهمیت زیادی دارد زیرا هیچ سیستم زنده ای به طور مطلق بسته یا باز نیست. حتی بسته ترین آنها نیز مجبور به مبادله مواد و اطلاعات با سایر نظامها هستند. بازترین نظامها نیز مجبور به رعایت برخی از مرزها و یکپارچگی ها بودند. ولی در زمان ما با افزایش جا به جایی نمادها، مردم، سرمایه ها و اشکال مختلف زندگی، تغییرات در ارزشها و چشم داشتها بیرحمانه ما را به سمت باز بودن و گستردگی می کشاند. سیاستمدار فرهیخته فرانسوی جان مری گنو [۳] این احساس را چنین بیان می کند: "ما وارد عصر نظامهای باز شده ایم، اگر چه در سطح ایالتها یا مؤسسه ها، معیارها ی موفقیت در مقایسه با عصر سازمانی و نظامهای بسته آن متفاوت است. ارزش یک نظام با تعادل برقرار شده بین قسمتهای مختلف آن یا شفاف بودن مرزهایش سنجیده نمی شود، بلکه با میزان گستردگی و باز بودن نظام و نقاط پیوند آن با هر آنچه خارج از سازمان است سنجیده می شود." این دیدگاه نه تنها ایالتها و مؤسسات جدیدی را ایجاد می کند، بلکه تاثیر مستقیم بر انواع جوامع نیز دارد. جوامع مسکونی به ویژه جوامع بسته روستایی و شهرهایی که در گذشته بر اطراف آنها حصار کشیده شده بود، با مردمی که خارج از محل زندگی آنها سکونت داشتند تنها از طریق هیئتهای اعزامی امکان تماس داشتند. امروزه در میان انبوه مهاجرتهای جهانی که در طول تاریخ بشریت بی سابقه است، مردم در همه جوانب در حرکتند و از یک کشور به کشور دیگر محل زندگی خود را تغییر می دهند. از روستا ها و مزارع به سوی شهرها و گاه از شهرها به روستا ها و مزارع و حومه شهرها و ... مهاجرت می کنند. حتی ممکن است مردم چندین بار و یا به صورت فصلی تغییر مکان دهند. مردم به عنوان گردشگر و یا با اهداف کاری و تجاری نقل مکان می کنند. برخی از مهاجرتها داوطلبانه و

برخی غیر داوطلبانه است. هر روزه شاهد فرار جمعیت عظیمی از مردم به دلیل جنگ، قحطی و بلایای طبیعی هستیم. برخی از این نقل مکانها نیز ترکیبی از چندین انگیزه مهم با یکدیگر است. دلایل اندکی برای قبول این مسئله که این موج خروشان جا به جایی انسانی که گاه از آن به "انفجار جمعیت ثانویه"[۴] توصیف می شود متوقف شود، ولی در مقابل دلایل فراوانی بر این اعتقاد که این جا به جایی به دلیل فشارهای جهانی با شتاب بیشتری ادامه خواهد داشت وجود دارد.این نقل و انتقالها باعث ایجاد جوامع جدید و حتی نوع جدیدی از جوامع می شود. این جوامع جدید را به راحتی می توان مشاهده کرد. به عنوان مثال در حومه شهر استکهلم می توان تنوع باور نکردنی از جمعیت مهاجرین را از کشورهای هند، سومالی، ایران، ترکیه، بالکان و امریکای جنوبی مشاهده کرد. ایجاد جمعیتهای شناخته شده در مهاجرتهای تاریخی در مناطقی مانند ایالات متحده کاملا شناخته شده است، ولی جوامع جدید در کشورهایی ایجاد می شود که دارای نظامهای حقوقی و فرهنگی سنتی هستند. این تحرکات جهانی سایر الگوهای اجتماعی را نیز عوض می کند. برای مثال روستاهایی در اطراف مکزیکو سیتی که از نظر اقتصادی دارای نظامهای نسبتا بسته ای هستند، اکنون زندگی خود را با پولهایی که کارگران مهاجر آنها از کالیفرنیا می فرستند، می گذرانند. جوامع دور افتاده ای وجود دارد که اکنون از کامپیوتر برای حفظ ارتباط خود با هموطنانشان استفاده می کنند. اگر چه این افزایش نقل مکانها دارای نیروی شگفت انگیزی برای ایجاد جوامع با اشکال جدید در هر کجا می باشد اما آثارش بسیار کمتر از تاثیری است که توسعه فناوریهای ارتباطی و اطلاعاتی بر تغییر جوامع دارند. محیط الکترونیکی باعث ایجاد نوع جدیدی از محیط اجتماعی شده است.با ایجاد "جوامع مجازی" [۵] که در آنها مردم با هم در مورد انواع علاقه مندیها و نیازهای انسانی از قبیل تجارت، نیازهای جنسی، شایعات بی اساس، اکتشافات روحی، سیاست، روانشناسی و مباحثات روشنفکرانه در موضوعات مختلف با یکدیگر ارتباط بر قرار می کنند. این نوع از رابطه را می توان با عبارت "واسطه رهایی"[۶] و"انباشت"[۷] توصیف کرد. که اولی به معنی حذف واسطه ها است، به عنوان مثال در دوران رفرم در سلسله مراتب مذهبی واسطه ها به عنوان رابط بین انسان و خدا حذف شدند. فناوریهای جدید نیز به مردم امکان ارتباط مستقیم با دیگران را فراهم می کند. واژه دوم به معنی این است که مردم می توانند افراد هم عقیده خود را از خارج نیز جستجو کنند و گروه ها و شبکه های مختلف ایجاد کنند، و این کار را با علاقه و لذت انجام دهند. این بعد جدیدی از تعاملات انسانی است و متخصصین بر آنند که پتانسیل این گونه ارتباط را برای رشد و یا کاهش کیفیت زندگی مورد بررسی قرار دهند. اما صرف نظر از ارزش آن این شیوه ارتباطی برای این که ماندگار باشد ایجاد شده است نه فقط به عنوان جذابیتی اضافه در جامعه بشری. همانگونه که هاوارد رین گلد [۸] یکی از پیشگامان پژوهش در امر "جامعه مجازی" [۹] می گوید : "آینده شبکه به آینده جامعه، دموکراسی، آموزش، علم و زندگی فکری پیوند خورده است. برخی از انسانها و نظامهای بشری آن را زودتر پذیرفته اند و دیگرانی که هنوز آن را نپذیرفته اند نیز در مورد پیشرفت و آینده تکنولوژی کامپیوتر آگاهی دارند". جوامع تغییر یافته بر اثر تاثیر فناوریهای ارتباطی و اطلاعاتی اعتبار خود را از میزان مشارکت در این جامعه مجازی کسب میکنند. تلویزیون و رادیو اخبار و سرگرمیهایی را می آورند، و الگوهای زندگی و مدهای زودگذر را منتشر می کنند. گاهی اوقات حتی بیلیونها نفر از مرد م جهان تحت تاثیر برخی اخبار غم انگیز قرار می گیرند به عنوان مثال مرگ شاهزاده دیانا که بسیاری از مردم را تحت تاثیر قرار داد. همچنین می توانند باعث ایجاد نوع دیگری از" جامعه مجازی "شود، جامعه ای از انسانهایی که در یک دوره کوتاه مدت در باره یک چیز فکر می کنند و سخن می گویند. برخی از اخبار رسانه ای نظیر بازیهای المپیک که نقش مهمی در تمدن جهانی دارند و تصویری از جهان به عنوان جامعه ترسیم می کنند. به طوری که برخی از صاحب نظران آن را" تعطیلات بزرگ" در ارتباطات گسترده می نامند". ارتباطات گسترده "برخی از کارکردهای روانشناسی اجتماعی را که سابق بر این از امتیازات انحصاری نظامهای بسته بود تحت تاثیر قرار می دهد. آنها اطلاعاتی در مورد جهان، صحت و درستی عقاید، مناسب بودن یا نبودن فراهم میکنند. همچنین در شکل گیری تفکرات شخص نسبت به خود و انتخاب نقشهای اجتماعی نقش اساسی بازی می کند. آن چه این امر را

قدرتمنـد و مسئله سـاز می سـازد این است که این هـا پیامهای زیادی ارسال می کننـد که گاهی این پیامها با یکـدیگر در تضادنـد. سؤال اساسـی که مطرح می شود این است که آیا ذهن انسان توانایی تحمل این پیچیدگی و تغییر را دارد. هر فرد باید حجم عظیمی از برونـدادهای نمادین را پردازش کند و این همان مسـئله ای است که کنت گرژن[۱۰] آن را "اشباع" [۱۱] می نامد، نوعی محیط فرهنگی که با آن چیزی که فرد در گذشـته تجربه کرده است و می بایستی قادر باشد در فعالیتهای روزانه (و یا حتی در فعالیتهایش در طول زنـدگی) مجموعه ای مجرد از پیامها را از محیط اطرافش در مورد طبیعت و جهان دریافت کنـد و قواعد رفتاریش بر اساس آن بنیاد گذاشته شود، متفاوت است. نیازی نیست که شما برای مشاهده تجربیات یک محیط چند فرهنگی حتی برای یافتن " شوک فرهنگی "[۱۲] که زمـانی یکی از مشـغولیتهای انسـان شـناسان و پژوهشـگران بود مسـافرت کنیـد. همه اینهـا تـداوم دارد و به راستی گسترش نیز می یابد. تلویزیون بسیاری از مردم جهان را در اختیار دارد و امپراتوریهای رسانه ای جهانی بزرگی در حال شکل گیری است. روز به روز تعـداد بیشتری تلفن در قسـمتهای مختلف جهـان در دسترس مردم قرار می گیرد. ماهواره ها، کابلهای فیبر نوری و دیگر فناوریهـای جهـانی پیوسـته به هم که قبـل از این هرگز وجود نداشـته ایجـاد شـده است. تحرکـات انسـانی و رشـد شـبکه های ارتبـاطی هر دو بر کاسـتن از برتریهـای جغرافیـایی به عنوان یکی از عوامـل ایجـاد جوامع تـاثیر گـذار هسـتند. اگر چه هنوز مرزهای جغرافیـایی عامـل مهـم بـه شــمار میرود ولی بســیاری از جوامع بســیار سـیال هسـتند و برخی نیز مکـانی ندارنـد.مردم چنـد جـامعه ای[۱۳]گاهی اوقات در سـخنرانیها و کارگاههای آموزشـی که در باره موضوعاتی از این قبیل با گروههایی از مردم بحث کرده ام (کلمه جـامعه به طور حتم بخشـی از یـک واژگان عمومی است)، از شـرکت کننـدگان سؤال می کنم که به چه گروه اجتماعی تعلق دارند و مشـخص می کنم که فقط باید یک پاسخ ارائه دهند. معمولا بعد از مدتی اغتشاش و بر هم خوردن نظم جلسه حضار به این سؤال پاسخ می دهنـد. برخی پاسـخ خود را با توصـیفی از شـهر یا افرادی که با آنها زندگی می کنند ارائه می دهند و برخی پاسـخ خود را بـا مشـخص کردن یـک گروه خاص مثل همکاران تجاری یا سازمانی و. ... ارائه می دهنـد. برخی از آنها تاکیـد خود را بر یـک هویت با موجودیتی بزرگتر و نا مشـخص تر اعلام می کننـد، نظیر جامعه سیاهان، جامعه عقب افتاده و. ....آن چه مشـخص و واضـح اســت ایـن اســت کـه : ۱- گروههــا و شــبکه هــای اجتمــاعی فراوانی وجــود دارد کـه مردم آنهــا را بــا کلمـه جــامعه (Community) توصیف می کنند. ۲- اغلب مردم به ویژه اغلب مردم در غرب و کشورهای صنعتی مردمی چند جامعه ای هستند. آنهـا در انواع جوامع عضویت دارنـد. مبـاحث شخصـی آنهـا نبایـد با از دست دادن جامعه به عنوان سـتونی که بسیاری از مفسـرین معاصـر روی آن تاکیـد کرده انـد همراه باشـد بلکه بایـد با تاکیـد بر جامعه همراه باشـد. آنها اغلب می بایستی برتریها و تفوق را در وابســتگیهای اجتمـاعی گونـاگون خـود انتخـاب کننـد و تصــمیم بگیرنـد کـه انرژی و صـداقت خـود را کجـا مصــرف کننـد، و با درخواسـتهای گروهی که سطح بالایی از روابط را طلب می کند سـرو کار داشـته باشـند. به ویژه با تضادها و ارزشـهای اخلاقی که توسـط گروههـای مختلف ارائه می شود در ستیز باشـند. البته هویت چنـد جـامعه ای در میـان افراد موفق تر بـا تحصـیلات بالاتر و با تحرک بیشتر شایع تر است، ولی یکی از مشـخصه های زنـدگی عصـر جدیـد نیز می باشد و مسـلما به این گروههای خاص محدود نمی شـود. شـما می توانیـد این امر را در گروههـایی از کـارگران مهـاجر در کالیفرنیـا که مردم دارای هـویت مشخصـی در رابطه با محیطی که در آن زنـدگی می کننـد و یا مردمی که با آنها زنـدگی می کننـد نیز مشاهده کنید. برای مثال بخش اعظمی از جمعیت یونیون سیتی کالیفرنیا [۱۴] را مردمی تشـکیل می دهند که از روسـتای تلاکیتاپا [۱۵] از غرب مکزیکو سـیتی آمده اند این پیوندها می توانـد به مراتب قوی تر و تـاثیر گـذارتر از ؛خواهر شـهرها؛[۱۶] که به واسـطه کانالهای تجاری ایجاد شـده انـد باشـد. تضادهای درون جامعه ای که مردم چنـد جامعه ای باید آن را حل کنند در اغلب موارد قابل کنترل است. میزان کنترل پذیری تا حدود زیادی به میزان باز یا بسته بودن نظام بسـتگی دارد. اگر شـما عضوی از یک جامعه نسـبتا بسـته مانند کلیسای مسـیحیان بنیادگرا در شـهری کوچک در امریکا باشـید در صورت عضویت در جامعه ای که با اصول کلیسا در تضاد است عضو شویـد دوران سـختی را خواهید

گذراند. فرهنگها و آئین های روحانی که از بسته ترین جوامع موجود در دنیای کنونی است اغلب اعضای خود را از پیوستن به گروههای اجتماعی دیگر منع می کند. اگر چه تحرکات بنیادگرایانه و جزمیتها در نهضتهای دینی به فراوانی وجود دارند ولی یک گرایش جهانی در مذاهب بزرگ دنیا به سمت ایجاد نظامهای باز وجود دارد. جامعه جهانی و مخالفت عمومی با دنیا گرایی رهبران مذاهب را متحد کرده است. لیبرالها سعی در اصلاح دکترین قبلی خود دارند و مردم به دلایل گوناگون به سمت عقاید دیگری غیر از عقایدی که با ان به دنیا آمده اند گرایش نشان می دهند. همه این فرآیندها سبب گذار از مرزهای تعصب و جمودیت می شود و به طرز ظریفی هویتهای ملی را عوض می کند. اگر چه مذاهب بزرگ دنیا هنوز هم دارای هویتهای تاریخی با مناطق خاص هستند (مسیحیت با اروپا اسلام با جهان عرب بودائیسم با آسیا و.) ...این پیوندهای جغرافیایی دیگر به روشنی و قدرتی که سابق وجود داشته نیستند. نیروهای جهانی مشابهی سایر الگوهای تعاملات اجتماعی را تحت تاثیر قرار می دهد. نقل مکان انسانها و رشد شبکه های اطلاعاتی و ارتباطی مذاهب جهان را از ریشه های عمیقشان جدا کرده است. مردم ممکن است وارد آموزش مذهبی شوند بدون اینکه به آن بپیوندند مانند بسیاری از غربیان که آئین هندو بودا و صوفی گری را می آموزند، حتی ممکن است به صورت رسمی هم به آن بپیوندند مانند بسیاری از مردم که از مذاهب گوناگون به اسلام یا مسیحیت می گروند. همه اینها بخشی از تغییرات گسترده جهانی هستند که در حال گسترش در طبیعت ارتباطات اجتماعی انسان است. این حقیقت دارد که بسیاری از مردم نظامهای اجتماعی نسبتا بسته ای را با رضایت کامل پیدا می کنند و تجربه فقدان این محیطها را به عنوان یک کمبود تلقی می کنند. همچنین این مسئله نیز صحت دارد که بسیاری از مردم که در جوامع کوچک ساکن می شوند حتی بیشتر از جوامع آزاد و جوامع شهری بزرگ با محیطهای تنش زا و غیر انسانی، رشد می کنند. انتخاب قدرت دینامیکی و پویایی جدیدی است که با جهانی سازی وارد زندگی مردم شده است. شبیه سرمایه های جهانی دیگر این امر نیز به صورت غیر عادلانه و نابرابر توزیع شده است، به ویژه فقرا یعنی آنهایی که تحت ظلمهای سیاسی هستند و دارای سطح تحصیلات پایینتری هستند، قدرت انتخاب گزینه های کمتری را دارند. امروزه میلیونها و حتی بیلیونها انسان در جهان در باره این که کجا زندگی کنند و برای زندگی خود چه کار کنند و از چه دستورالعملهای اخلاقی پیروی کنند تصمیم می گیرند . بر اساس اعتقاد بسیاری از جامعه شناسان ممکن بود در گذشته نزدیک دریافت اطلاعات اساسی در رابطه با محل تولد، طبقه اجتماعی و اعتقادات و مشغله های والدین شخص برای پیشگویی برخی اعتقادات که کجا این شخص باید زندگی می کرد و ان چه را که برای زندگی انجام دهد و چه اعتقاداتی داشته باشد دشوار خواهد بود. همان گونه که برخی اوقات گفته می شود مردم خارج از حوزه هستند. انتخاب نه فقط برای مردمی که نقل مکان می کنند و یا شغل خود را تغییر می دهند دارای اهمیت است. بلکه دارای قدرتی در زندگی آنهایی که در جوامع سنتی تر از قبیل جوامع شهری کوچک یا سازمانهای مذهبی محافظه کار زندگی می کنند و بر اساس انتخاب خودشان به عضویت آن جوامع در آمده اند و باید متناوبا ماندن در میان آن جوامع را انتخاب کنند نیز دارای قدرت و اهمیت است. همچنین دارای قدرت و اهمیت در زندگی بسیاری از افرادی است که اگر چه در واقع از فرصتهای واقعی برای تغییر وضعیتی که در آن زندگی می کنند محروم هستند ولی این افراد به وسیله تبلیغ پیامها از جانب جهانی بزرگتر که در آن بسیاری از مردم آزادی بیشتری برای انتخاب دارند تحت فشار هستند. انتخاب به معنی خوب مطلق نیست اگر چه اغلب از جانب غربیان به عنوان نظام ارزشی فردگرایانه تر مورد توجه قرار می گیرد. مسائل قانونی وجود دارد که اکنون توسط برخی از روانشناسان نیز مطرح شده است از جمله این که مردم تا چه میزان نیاز دارند، می خواهند یا می توانند تحمل کنند. اگر چه این امر یکی از قویترین نیروها در زندگی افراد بشری است، و یکی از فشارهای جهانی شدن نیز تلقی می شود. اهمیت انتخاب فردی با پیشرفتهایی در حقوق بشر نیز مورد توجه قرار گرفته است، که بر اساس آن به حقوق فردی بیش از حقوق گروهی اهمیت داده می شود. مفهوم حقوق گروهی میزان قابل توجهی از قدرت را در اختیار رهبران جوامع می گذارد. در حالی که حقوق فردی که از طرف سازمانهای بین المللی حمایت می شود به پشتیبانی از آزادی

عقیده و حتی نافرمانی از سنتهای محلی که به نظر خشن و ظالمانه می آید، نظیر ختنه دختران، می پردازد. بنابر این جهانی سازی امری ساده آن گونه که در ابتدا یک پدیده اقتصادی فرض می شد نیست. در واقع یک تغییر یا انتقال سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و روانشناختی و یک تغییر در مفهوم زندگی انسانها و همه جوامع است. و هیچ یک به طور کامل آن را درک نکرده است. به راحتی در باره آثار آن با گفتن این که مردم نیاز به جامعه دارند و یا نیاز به نوع خاصی از جامعه دارند و یا به هیچ یک نیازی ندارند، اظهار نظرهای ساده می شود. حقیقت این است که مردم مختلف بسته به آن که چه مردمی هستند و چه اتفاقاتی در زندگی آنها افتاده است نیاز به انواع مختلفی از جامعه ها دارند. ما راه درازی از درک این نیازها در سطح تکامل یافته یا توانایی در طراحی سازمانهای اجتماعی که بتواند به آنها برسدداریم. این به مفهوم این است که ما مجبور خواهیم بود راه خود را در دنیای جدید یاد بگیریم راهی که هر جامعه ای یکی از نیازهای انسانی مهم را ادامه خواهد داد بلکه باید این امر باز شناسی شود شاید در زمانهای طولانی بعد نه فقط توسط نظریه پردازان و رهبران سیاسی بلکه توسط افرادی که هر روز در باره چگونه زندگی کردن خود تصمیم می گیرند.یادداشتها[۱]- این مقاله ترجمه مقاله ذیل می باشد:

Communities in a world of open systems, Walter Truett Anderson. Future ۳۱ , ۱۹۹۹, ۴۷۵-۴۶۳.

[۲ –] دانشجوی دکتری کتابداری و اطلاع رسانی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

[۳ –] Jean- Marie Guehenno[۴] Second population explosion[۵] – Virtual communities[۶] – Disintermediation[۷] – Aggregation[۸] – Havard Rheingold[۹] – Cyberspace[۱۰] – Kenneth Gergen[۱۱] – Saturation[۱۲] – Culture shock[۱۳] – Multi-community people[۱۴] – Union City of California[۱۵] – Tlaquitapa[۱۶] – Sister cities

منابع:

۱- Guehenno J.M . The end of the nation-state Minneapolis: University of Minnesota press, ۱۹۹۵:۴۹۲- Hong W.A. Swedish dilemma: the immigrant ghetto. The New York Times ۱۹۹۸ Oct. ۶:A۳.۳- Rheingold H. The virtual community: homesteading on the electronic frontier. Reading (MA)۴- Dayan D, Katz E. Media events: the live broadcasting of history. Cambridge (MA): Harvard University Press, ۱۹۹۲:۱.۵- Gergen K. The saturated self: dilemmas of identity in contemporary life. New York: Basic Books, ۱۹۹۱.۶- Collier R. Family ties across the divide. San Francisco Chronicle ۱۹۹۸ Oct. ۱۵:۱.

والتر تروئت، اندرسون -ترجمه: زهره عباسیمنبع : مجله الکترونیکی پژوهشگاه اطلاعات و مدارک ایران

شاخصهای کمی و کیفی توسعه اجتماعی

دکتر محمد لشکری چکیده: در شاخه‌ای از علوم اقتصادی به نام اقتصاد توسعه، برای مقایسه سطح توسعه یافتگی کشورها شاخصهایی را در نظر می گیرند. بعضی از این شاخصها صرفاً اقتصادی است ولی برخی دیگر از شاخصها توسعه اجتماعی را نیز در بر میگیرند. این مقاله شاخصهای توسعه اجتماعی را با عناوین شاخصهای کمی، کیفی و منفی مورد بررسی قرار میدهد. عمده ترین شاخصهای کمی توسعه اجتماعی عبارتند از : ۱- سطح زندگی، ۲- سطح بهرهوری ، ۳ - نرخ رشد جمعیت ، ۴ – نرخ بار تکفل ، ۵- امید به زندگی در بدو تولد ، - نرخ باسوادی، ۷ - نرخ مرگ و میر کودکان، ۸ - توزیع درآمد، ۹- مشارکت در فعالیتهای اجتماعی، ۱۰- نرخ پوشش انواع بیمه،۱۱- منابع اجتماعی تولید کالا یا خدمت،۱۲ – نوآوری و خلاقیت.عمده ترین شاخصهای

کیفی توسعه اجتماعی عبارتند از : ۱- آزادی انتخاب یک جامعه، ۲- آرمانهای نوین سازی، ۳- خواست سیاسی، ۴- عزت نفس جامعه، ۵- ثبات و امنیت .عمده ترین شاخصهای منفی توسعه اجتماعی عبارتند از : ۱- تورم ، ۲- سوء تغذیه ، ۳- هزینه های اجتماعی تولید کالا یا خدمت، ۴- وجود انواع دوگانگی، ۵- نرخ بالای معلولیت . ۱- مقدمهمفهوم توسعه اجتماعی بسیار جامع تر از توسعه اقتصادی است و ایده ها و اهداف گسترده تری را دنبال میکند. اما این اهداف و ایده ها و نیز مفهوم توسعه اجتماعی به طور دقیق تعریف نشده است. ابعاد گوناگون این مفهوم مورد بحث و محل اختلافات است و بعضی از شاخصهای آن در حال شکلگیری و فرموله شدن است. این مقاله در صدد است تعریفی نسبتاً جامع و کاربردی از مفهوم توسعه اجتماعی ارائه نماید و شاخصهایی برای اندازه گیری درجه توسعه یافتگی جوامع تعریف کند. توسعه اجتماعی بیانگر پدیده بهزیستی کلیه افراد جامعه است و بهزیستی کمی و قابل اندازهگیری نیست. بعضی از شاخصهای کمّی وجود دارند که تا حدی بهزیستی جامعه را نشان میدهند. بعضی از متغیرهای کیفی نیز با روشهای آماری و ریاضی قابلیت تبدیل به متغیرهای کمّی را دارند. در این مقاله ابتدا به تعریف اصطلاحات و مفاهیم میپردازیم. سپس شاخصهای توسعه اجتماعی را در خصوصیات مشترک کشورهای درحال گذار میسنجیم. پس از آن شاخصهای توسعه اجتماعی را تحت سه عنوان شاخصهای کمی، کیفی و منفی مورد بررسی قرار می دهیم. نتیجه گیری در بخش پایانی خواهد آمد.۲ – تعاریفاصطلاحاتی که در این مقاله به کار رفته است صرفاً به معنی زیر مد نظر نگارنده می باشد :۱- شاخص: عدد مشخص کننده تغییر نسبی یک متغیر در فاصله زمانی دو تاریخ یا دو نقطه.(فرهنگ۱۳۷۴:۳۵۵)۲- توسعهاجتماعی : توسعه اجتماعی یکی از ابعاد اصلی پروسه توسعه و بیانگر کیفیت سیستم اجتماعی در راستای دستیابی به عدالت اجتماعی، ایجاد یکپارچگی و انسجام اجتماعی، افزایش کیفیت زندگی و ارتقاء کیفیت انسانها می باشد.(کلانتری۱۳۷۷:۲۱۱)۳- قانون بازدهی نزولی: وقتی مقادیر بیشتری از نهاده متغیر به نهاده ثابت اضافه میشود تولید نهایی این عامل متغیر کاهش خواهد یافت.(پژویان۱۳۷۶:۱۱۱).Your browser may not support display of this image.
۴- بهره وری : رابطه بین مقدار ستاده و مقدار نهاده به کار رفته برای تولید آن ستاده است.(معاونت اقتصا۵- نرخ رشد جمعیت : میزان رشد یک جمعیت مشخص در طی یک سال.(تودارو۱۳۶۶:۸۹۶)۶- بار تکفل : بخشی از کل جمعیت یک کشور که در گروه های سنی زیر ۱۵ سال و ۶۴ سال به بالا قرار دارند و از لحاظ اقتصادی غیر مولدند.(همان۸۴۷)۷- نرخ مرگ و میر کودکان : تعداد مرگ و میر کودکان بین ۰ تا ۴ سال در هر ۱۰۰۰ نفر کودک واقع در همان سنین در یک سال مشخص.(همان۸۴۰)۸- سطح زندگی : میزان ارضای خواستهای مادی و معنوی شخص ، خانواده و یا گروهی از مردم را سطح زندگی می گویند.(همان۸۸۰)۹- بیکاری پنهان : وضعی است که در آن کارگران به ظاهر در اشتغال کامل ولی غیر مولدند.(همان۸۶۸) به عبارت دیگر افراد در غیر شغل تخصصی خود شاغلند.۱۰- طب درمانی : نوعی از خدمات پزشکی که به جای پیشگیری از بیماری تاکید بر درمان دارد . این نوع خدمات نیاز به شمار وسیع کلینیکها و بیمارستانها دارد .۱۱- طب پیشگیری: مراقبت های پزشکی که از طریق مصون سازی و آموزشهای بهداشتی تاکید بر پیشگیری از بیماری ها دارد.۳- شاخصهای توسعه اجتماعی در مقابل خصوصیات مشترک کشورهای در حال گذاردر کتابهای اقتصاد توسعه ویژگیهای مشترکی برای کشورهای در حال گذر ذکر می شود که عمده ترین آنها عبارتند از:(همان،ج۱،۷۳)۱- سطح پایین زندگیدر کشورهای در حال گذر سطح عمومی زندگی اکثریت مردم بسیار پایین است . این ویژگی از نظر کمی و کیفی به شکل درآمدهای پایین (فقر)، مسکن ناکافی، فقر بهداشتی، محدودیت یا فقدان آموزش و پرورش، نرخ بالای مرگ و میر کودکان، پایین بودن امید به زندگی در بدو تولد و ناچیز بودن بازدهی نیروی کار نمود می یابد.۲- سطح پایین بهرهوری بر اساس قانون بازدهی نزولی ریکاردو، سطح پایین بهرهوری نیروی کار می تواند نتیجه فقدان شدید عامل مکمل تولید مانند سرمایه مادی یا مدیریت مجرب باشد.۳- نرخ بالای رشد جمعیت و بار تکفلبه طور کلی نرخ زاد و ولد در کشورهای در حال گذر حدود ۳/۵ تا ۴ درصد است.(همان ۸۹) نرخ مرگ و میر نیز در کشورهای در حال گذر نسبت کشورهای پیشرفته

بالاست. ولی به دلیل بهبود شرایط بهداشتی و کنترل بیماریهای اساسی مسری، تفاوت بین نرخ مرگ و میر در کشورهای توسعه یافته و در حال گذر بسیار کمتر از تفاوت بین نرخ زاد ولد در این دو گروه کشورهاست. نرخ بالای زاد و ولد در کشورهای در حال گذر موجب افزایش بار تکفل می شود و نهایتاً درآمد سرانه را کاهش میدهد.۴- سطح بالا و فزاینده بیکاری و کم کاریدر کشورهای در حال گذر استفاده ناکافی از نیروی کار به دو صورت نمودار میشود. شکل اول کم کاری است یعنی افراد در مناطق شهری و روستایی کمتر از آنچه توانایی دارند کار میکنند. شکل دوم بیکاری آشکار است یعنی افرادی که مایل و قادر به کارند ولی برای آنها هیچ شغل مناسبی وجود ندارد. نرخ بیکاری در کشورهای در حال گذر به حدود ۳۰ درصد نیروی کار این کشورها بالغ میشود.(همان۹۱)۵- تحت سلطه بودن وابستگی و آسیب پذیری در روابط بین المللیوابستگی فزاینده کشورهای در حال گذر به اقتصاد کشورهای ثروتمند از لحاظ جریانهای ارزی ما را به آخرین خصوصیت مشترك این گروه از کشورها رهنمود می سازد.(همان۹۶) عامل مهمی که به تداوم سطح پایین زندگی، بیکاری فزاینده و نابرابری رو به رشد درآمدها کمک می کند توزیع بسیار نابرابر قدرت اقتصادی و سیاسی بین کشورهای ثروتمند و فقیر است . کشورهای در حال گذر عمدتاً تحت سلطه کشورهای توسعه یافته اند و نیروهای متخصص آنها به کشورهای توسعه یافته مهاجرت مینمایند. اثر عمده همه این عوامل، ایجاد وضعیت آسیب پذیری در کشورهای توسعه نیافته است بدین معنی که نیروهایی که عمدتاً از کنترل خارج است می توان نقش مهمی در توسعه اجتماعی این کشورها داشته باشد.شاخص های توسعه اجتماعیدر برابر هر یك از ویژگیهای مشترك کشورهای در حال گذر می توان یکی از شاخص های توسعه اجتماعی را معرفی نمود.۱- سطح بالای زندگیدر مقابل ویژگی اول، می توان سطح بالای زندگی از نظر کمی و کیفی را که به صورت درآمدهای بالا (برای تمام طبقات اجتماعی)، مسکن مناسب، بهبود وضعیت بهداشتی، فراهم بودن آموزش و پرورش برای همه، نرخ بسیار پایین مرگ و میر، بالا بودن امید به زندگی در بدو تولد، و بالا بودن بازدهی نیروی کار نمود می‌یابد به عنوان نخستین شاخص توسعه اجتماعی ذکر نمود.۲- سطح بالای بهره وریچنانچه با تغییر یکی از عوامل اصلی سرمایه گذاری مانند پس انداز، عوامل مکمل تولید مانند سرمایه افزایش یابد بهرهوری نیروی کار بالا می رود و در یك دوره بعد درآمد نیز که حاصل از بهرهوری است افزایش می‌یابد، با افزایش درآمد؛ پسانداز، سرمایهگذاری و نهایتاً تولید اجتماعی افزایش مییابد.۳- نرخ پایین رشد جمعیت و بار تکفلکاهش نرخ رشد جمعیت و بار تکفل سبب می شود که درآمد حاصل از رشد بین جمعیت کمتری توزیع گردد. در نتیجه، جمعیت کمتر از رفاه بیشتر برخوردار خواهد شد. همچنین پایین بودن نرخ رشد جمعیت فرصت کافی در اختیار برنامهریزان قرار خواهد داد تا امکانات رفاهی را برای تمام جمعیت فراهم نمایند.۴- سطح بالای اشتغال و نبود انواع بیکاریمشکل اصلی کشورهای در حال گذر بیکاری و عدم اشتغال بخشی از نیروی فعال است. برنامه ریزیهای آموزشی، اقتصادی و اجتماعی باید به گونهای باشند که تعداد فرصتهای شغلی جدید حداقل برابر با تعداد افراد آماده به کار باشد. رشته های تحصیلی باید به گونهای طراحی شوند که افراد تحصیلکرده بتوانند در کمترین زمان ممکن شغل مناسبی در شأن خود پیدا کنند سطح بالای اشتغال موجب افزایش درآمد افراد و در نتیجه درآمد ملی و نهایتاً درآمد سرانه کشور میگردد. درآمد سرانه یکی از شاخصهای توسعه اجتماعی است.۵- استقلال و تأثیرگذاری در روابط بین المللیکشورهای در حال گذر می توانند با متشکل کردن نیروهای خو از نظر اقتصادی به نوعی خود اتکایی دسته‌جمعی دست یابند. چنین همکاری میتواند قدرت چانه زنی مشترك کشورهای در حال گذر را تقویت کند و آنها را در روابط اقتصادی بین المللی تأثیر گذار سازد.۴- شاخصهای توسعه اجتماعی از نگاهی دیگرشاخصهای توسعه اجتماعی را می توان به دو گروه شاخصهای کمّی و کیفی تقسیم کرد.الف- شاخصهای کمی توسعه اجتماعیعمده ترین شاخصهای کمّی توسعه اجتماعی که قابل اندازهگیری می باشند از این قرارند:۱- اشتغال کاملمنظور از اشتغال کامل وضعی است که در آن هرکس قادر و مایل باشد بتواند شغل مناسبی برای خود به دست آورد و نرخ بیکاری کمتر یا مساوی حداقل سطح مطلوب مثلاً ۲ درصد باشد. البته یادآور میشود که در شرایط اشتغال کامل هر کس باید در

شغل تخصصی خود کار کند و در تولید اجتماعی، متناسب با تجربه و تخصص خود مؤثر باشد. به عبارت دیگر، در اشتغال کامل نرخ بیکاری پنهان نیز بسیار پایین است.۲ – تولید (درآمد) سرانهاز تقسیم کل تولید (درآمد) ناخالص ملی بر کل جمعیت، تولید (درآمد) سرانه به دست میآید. از درآمد سرانه اغلب به عنوان شاخص سطح زندگی و توسعه استفاده میشود. البته این شاخص کاملاً رسا نیست. زیرا نمایانگر چگونگی توزیع درآمد و مالکیت داراییها که بخشی از آن ایجاد درآمد میکند، نیست.۳ – نوآوری و خلاقیتکاربرد اختراعات و روشهای جدید تولید در فعالیتهای مربوط به تولید و همچنین معرفی محصولات جدید از دیگر شاخصهای توسعه اجتماعی است. گذشته از آن نوآوریها شامل معرفی روشهای جدید اجتماعی و نهادی برای سازماندهی و مدیریت متناسب با راههای جدید انجام فعالیتهای اقتصادی اجتماعی هم میشود.۴ – سطح بالای زندگیاگر افراد تنها قادر به تأمین حداقل مواد غذایی، مسکن و پوشاک خود باشند گفته میشود که سطح زندگی آنان بسیار پایین است. از طرف دیگر اگر آنان از تنوع بیشتری در غذا، مسکن، پوشاک و خدمات دیگر، نظیر بهداشت خوب، آموزش، فراغت و غیره برخوردار باشند به طور نسبی از سطح زندگی بالاتری برخوردارند.۵ – امید به زندگی در بدو تولدمنظور از امید زندگی در بدو تولد تعداد سالهایی است که انتظار می رود کودک بعد از تولد زندگی کند، با توجه به خطرهای مرگ و میر که برای گروههای مختلف سنی جمعیت اتفاق میافتد.(همان ۸۸۰) بدیهی است هر چه امید به زندگی در بدو تولد بیشتر باشد رفاه اجتماعی و به دنبال آن توسعه اجتماعی بیشتر خواهد بود.۶- نرخ با سوادینرخ باسوادی عبارت است از درصد افراد ۵ سال و بالاتری که قادر به خواندن و نوشتن هستند.(همان ۸۸۰) هر چه جمعیت باسواد بیشتر باشد رفاه جامعه و سطح توسعه اجتماعی بیشتر خواهد بود.۷- وجود کالاهای ضروری برای همهکالاهای ضروری کالاهایی هستند که ادامه زندگی شایسته بدون آنها ممکن نیست مانند غذا، پوشاک، مسکن، حمایت و مراقبتهای پزشکی.(همان۸۸۸) این کالاها اقلامی هستند که برای یک زندگی خوب لازم است دسترسی همه افراد جامعه به این گروه از کالاها یکی دیگر از شاخصهای توسعه اجتماعی محسوب می‌شود.۸- نرخ پایین رشد جمعیتهر چه نرخ رشد جمعیت کمتر باشد، کیفیت نیروی انسانی بالاتر میرود، محصول تولید شده و درآمد حاصل از رشد به شکل عادلانهتری بین جمعیت توزیع میگردد. بدین ترتیب رفاه افراد جامعه بالاتر میرود.۹- نرخ پایین مرگ و میر کودکانهر چه میزان مرگ و میر کودکان ۰ تا ۴ سال کمتر باشد رفاه اجتماعی افزایش مییابد چون یکی از دلایل اصلی تولید مثل زیاد عدم اطمینان از زنده ماندن تمام کودکان تولد یافته است.۱۰- هزینههای بهداشت و درمانهر چه هزینههای بهداشت یعنی طب پیشگیری برای مصون سازی در مقابل بیماریها بیشتر و هزینههای درمان کمتر باشد جامعه مرفهتر می باشد در نتیجه سطح توسعه اجتماعی بیشتر می شود.۱۱- منافع اجتماعی تولید کالاها و خدماتمنافع حاصل شده یا در دسترس کل اجتماع در مقابل منافع شخصی افراد، از جمله حمایت و امنیت که توسط نیروهای انتظامی فراهم میشود، صرفه جوییهای خارجی ناشی از نظام مؤثر عرضه خدمات بهداشتی، اثرات وسیع و گسترده منافع یک جمعیت با سواد.(همان۹۰۹) هرچه منافع اجتماعی تولید یک کالا یا خدمت بیشتر از منافع خصوصی آن باشد درجه توسعه اجتماعی بالاتر است.۱۲- توزیع درآمد بصورت عادلانهتوزیع درآمد یعنی درآمد حاصل از تولید چگونه به عوامل تولید تعلق میگیرد؟ یا سهم بخشهای اقتصادی از درآمد حاصله چقدر است؟ توزیع درآمد را از روشهای مختلف اندازهگیری مینمایند. از جمله توزیع درآمد بر حسب ابعاد گروههای درآمدی، توزیع درآمد مبتنی بر عوامل تولید، توزیع مقداری درآمد، توزیع درآمد از طریق منحنی لورنز، توزیع درآمد از طریق محاسبه ضریب جینی. هر چه توزیع درآمد در یک جامعه عادلانهتر صورت گیرد درجه توسعه اجتماعی آن جامعه بالاتر است.۱۳- شاخص توسعه انسانیاین شاخص میانگین موفقیت های هر کشور را در سه بعد اصلی توسعه انسانی یعنی طول عمر، دانش و سطح مطلوب زندگی برآورد میکند. شاخص توسعه انسانی شاخصی است ترکیبی با سه متغیر میانگین عمر، دستیابی به آموزش(سوادآموزی بزرگسالان و ترکیب نام نویسی در دورههای ابتدایی و راهنمایی و متوسطه) و تولید ناخالص داخلی سرانه.(بولتن UNDP۱۴)- نرخ مشارکت در فعالیت های اجتماعینسبت تعداد افرادی که در فعالیتهای

اجتماعی و سیاسی مشارکت مینمایند به جمعیتی که در سن فعالیت قرار دارند (۱۵ سال به بالا) و با محدودیتی برای فعالیتهای اجتماعی روبرو نیستند نرخ مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی را به دست میدهد. هر چه نرخ مشارکت مردم در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی مانند انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات مجلس شورای اسلامی، انتخابات مجلس خبرگان رهبری، انتخابات شوراها، عضویت در احزاب سیاسی و صنفی، و سایر فعالیتهای سیاسی- اجتماعی بیشتر باشد کشور به لحاظ اجتماعی توسعه یافتهتر تلقی میگردد. زیرا نظارت مردم بر مسئولان اجرایی افزایش می‌یابد و در نتیجه فعالیتهای اجرایی کشور مسیر صحیح تری را طی میکند.۱۵- معیار تقویت جنسیتیاین معیار نشانگر آن است که آیا زنان میتوانند فعالانه در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شرکت کنند یا نه؟ معیار تقویت جنسیتی بر مشارکت استوار است و به ارزیابی نابرابری جنسی در عرصههای کلیدی مشارکت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تصمیم گیریها نظر دارد.(همان)۱۶- نرخ پوشش بیمه های درمانی و بازنشستگیبیمههای تأمین اجتماعی، درمانی و بازنشستگی جمعیت، موجب تأمین هزینههای درمانی و درآمد دوران بیکاری و بازنشستگی میگردد. هر چه نسبت افراد تحت پوشش انواع بیمه بیشتر باشد درجه توسعه اجتماعی کشور بالاتر خواهد بود.۵- شاخص های کیفی توسعه اجتماعیمعایب موجود در اندازه گیری درآمد ملی سرانه و درآمد ناخالص ملی به مثابه معیار مشخص کننده رفاه اجتماعی، گروهی از اقتصاددانان را بر آن داشت تا در صدد استفاده از شاخصهای کیفی اجتماعی برای تعیین رفاه اجتماعی برآیند. معیارهای رفاه اجتماعی عبارتند از بهداشت، تغذیه، آموزش و پرورش، اشتغال، شرایط کار مصرف مواد حیاتی، حمل و نقل، مسکن، استفاده از تسهیلات زندگی روزمره، لباس، گسترش قوه ابتکار، تفریحات سالم و امنیت اجتماعی.(قرهباغیان ۱۳۷۰:ج۱،۱۳) تمام این معیارها بر تغییرات کیفی در روند توسعه اجتماعی تأکید دارند. عمده ترین شاخصهای کیفی توسعه اجتماعی که تقریباً قابل اندازه گیری نیستند عبارتند از :۱- آزادی انتخاب یک جامعهجامعهای که برای برآوردن خواستهایش راه حلهای مختلفی در اختیار دارد از آزادی انتخاب برخوردار است.(تودارو،۱۳۶۶، ۸۶۴)افزایش تنوع کالاها و خدمات، ایجاد فرصتهای متنوع و متناسب شغلی برای فارغ التحصیلان رشتههای مختلف تحصیلی و تنوع بخشهای مطمئن برای سرمایهگذاری افرادی که به بخشی از درآمد خود نیاز ندارند همگی موجب توسعه اجتماعی میگردد.۲- آرمانهای نوسازیاین آرمانها که برای رشد پایدار اقتصادی- اجتماعی لازم است شامل منطقی بودن، برنامه ریزی اقتصادی- اجتماعی، برابری اقتصادی- اجتماعی و نمادها و برداشتهای اصلاح شده میگردد.۱- اراده سیاسیمنظور از اراده سیاسی، تصمیمهای قاطعانه، آگاهانه، هدفدار و مستقل، نتیجهگیریها و انتخابهای مشخص مقامهای سیاسی مملکت در زمینههایی نظیر از بین بردن نابرابری، فقر و بیکاری از طریق اصلاحات مختلف در ساختهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی است.(همان ۸۹۵) فقدان اراده سیاسی اغلب یکی از مهمترین موانع توسعه و دلیل عمده شکست بسیاری از برنامههای توسعه اجتماعی است.۲- عزت نفسهر جامعه، هنگامی که نظامها و نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادیاش در جهت افزایش احترام، ارتقای شأن، کمال، خودتصمیمی و غیره باشد از عزت نفس بیشتری بهرهمند میشود. ایجاد شرایطی که موجب رشد عزت نفس مردم شود و مردم به خود و جامعه خود احترام بگذارند و به آزادی خود و دیگران احترام بگذارند و بتوانند عقاید مخالف خود را تحمل نمایند سبب ارتقای سطح توسعه اجتماعی میگردد.۳- ثبات و امنیت جامعهثبات و امنیت به عنوان بستر اصلی هرگونه فعالیت مثبت اقتصادی و اجتماعی، مورد تأکید و عنایت ویژه کلیه مکتبها و مسلکهاست. تاریخ سیاسی ایران در متجاوز از ۲۵ قرن نشان میدهد که فقدان ثبات و امنیت عنصر کلیدی عقب افتادگی و واپس ماندگی تاریخی کشورمان است. تحلیلهای تاریخی به وضوح بیانگر آن است که هرگاه گستره و عمق نا امنی در کشور محدود شده است شاهد پیشرفت و آبادانی بودهایم.(مؤمنی۲۵:۱۳۷۴)۶- شاخصهای منفی توسعه اجتماعیشاخصهایی که در زیر می آیند تأثیر منفی بر توسعه اجتماعی دارند :۱- تورمافزایش بی رویه سطح عمومی قیمت ها در یک دوره طولانی را تورم گویند. تورم میتواند ناشی از ۱- فشار تقاضا ۲- فشار هزینه یا ۳- ساختار اقتصادی باشد. تورم آثار منفی زیر را ایجاد مینماید :۱- غنی را غنی تر و فقیر را فقیرتر میسازد و شکاف بین

طبقات مختلف اجتماعی را بیشتر میکند.۲- موجب ناکارایی سیستم اقتصادی- اجتماعی میگردد.۳- بر گروههای خاص جامعه و بر برنامه ریزان و مدیران اجرایی فشارهای اجتماعی وارد می آورد.۲- سوء تغذیهاختلال سلامت به دلیل تغذیه ناکافی یا نامناسب را که اغلب بر حسب متوسط مصرف پروتئین در روز اندازه‌گیری میشود سوء تغذیه گویند.(توداروو۱۳۶۶:۸۸۲) سوء تغذیه افراد جامعه نشان دهنده پایین بودن سطح توسعه اجتماعی است.۳- هزینه های اجتماعی تولید کالاها و خدماتهزینههایی که بر اثر یک تصمیم اقتصادی- اجتماعی، اعم از دولتی یا خصوصی به اجتماع تحمیل می‌شود. در مواردی که زیانهای خارجی ناشی از تولید(مانند آلودگی هوا) یا مصرف(مانند مواد الکلی) وجود دارد معمولاـ هزینههای اجتماعی از هزینه های خصوصی بیشتر است و چنانچه محاسبات بر مبنای هزینه خصوصی صورت گیرد سبب تخصیص نادرست منابع خواهد شد .۴- وجود انواع دوگانگیدوگانگی عبارتست از وجود دو موقعیت یا پدیده در کنار هم (یکی مطلوب و دیگری نامطلوب) مانند فقر شدید و وفور نعمت، بخشهای مدرن و سنتی اقتصادی، رشد و رکود، تعداد معدود تحصیلکرده و توده بیسواد.(همان۸۴۹) دوگانگی در حقیقت وجود دو شیوه تولید و دو شیوه زندگی در یک زیرمجموعه اقتصادی- اجتماعی است. البته در کشورهای در حال گذر چندگانگی وجود دارد که برای راحتی دوگانگی نامگذاری شده است.۵- عدم اطمینانوضعی است که در آن، احتمال به دست آوردن نتیجه یا نتایج یک اتفاق ناشناخته است؛ از همین رو احتمال تعداد زیادی نتیجه وجود دارد که به هیچ کدام نمی توان یک احتمال عینی نسبت داد.۶- فقربا گذشت هر سال در جهان اختلاف درآمد بین ثروتمندان و فقرا بیشتر میشود. محبوب الحق پاکستانی می‌گوید «به ما یاد داده شد که در فکر تولید ناخالص ملی باشیم زیرا تولید ناخالص ملی خود مسأله فقر را حل خواهد کرد. اکنون اجازه دهید که این روند را معکوس کنیم. به فکر فقر باشیم چون فقر مسأله تولید ناخالص ملی را هم حل خواهد کرد.(Mahbub ul Hag۱۹۸۰:۷) در جامعهای که فقر گسترده باشد درجه توسعه اجتماعی پایینتر خواهد بود.۷- نرخ معلولیت ذهنی و جسمیمعلولیت ذهنی یعنی اینکه فرد از لحاظ بهره هوشی، تکلم و انتقال مفاهیم نسبت به متوسط همسالان خود پایینتر باشد. معلولیت جسمی به ناتوانی بعضی از اعضاء بدن اطلاق میگردد. هر چه نرخ انواع معلولیتها بیشتر باشد سطح توسعه اجتماعی پایینتر است.۸- میزان آلودگی محیط زیستآلودگی محیط زیست شامل آلودگی هوا در نتیجه حرکت وسایط نقلیه موتوری دودزا و کارخانه های دودزا، آلودگی آبهای جاری توسط تولیدکنندگان و افراد جامعه، دفع نامطلوب زباله و تولید صداهای نامطلوب میباشد که آثار روانی- اجتماعی آن بر جمعیت موجب ایجاد انواع بیماریهای جسمی و روانی میگردد. هرچه محیط زیست آلودهتر باشد سطح توسعه اجتماعی پایینتر خواهد بود.۷- نتیجههر جامعهای که در جهت توسعه اجتماعی تلاش میکند باید به گونهای برنامهریزی کند تا شاخصهای کمی و کیفی توسعه اجتماعی را تقویت و شاخصهای منفی را تضعیف نماید گاهی افزایش شاخصهای مثبت و کاهش شاخصهای منفی با هم در تعارض قرار میگیرد که در این صورت باید با توجه با شرایط زمان و مکان اولویت مهمتر را انتخاب نمود.

فهرست منابعالف. فارسی۱ - پژویان، جمشید(۱۳۷۶)،اقتصادخرد،تهران:انتشارات دانشگاه پیامنور.۲- تودارو، مایکل(۱۳۶۶)؛ توسعه اقتصادی در جهانسوم؛ ترجمهغلامعلیفرجادی؛ جلددوم، چاپاول، وزارت برنامه و بودجه.۳- تودارو،مایکل(۱۳۷۷)؛توسعهاقتصادی درجهان سوم؛ ترجمه غلامعلیفرجادی؛ چاپ ششم، مؤسسهعالیپژوهش در برنامهریزی.۴- فرهنگ،منوچهر(۱۳۷۴)، فرهنگ علوم اقتصادی تهران:نشرالبرز.۵- قرهباغیان مرتضی(۱۳۷۰) اقتصاد رشد و توسعه،جلداول تهران:نشرنی.۶- کلانتری،خلیل(۱۳۷۷)،«مفهوم و معیارهای توسعه اجتماعی»اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۱۳۲-۱۳۱، مرداد و شهریور.۷- معاونت اقتصادی و برنامه ریزی بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی(۱۳۷۴)،مفاهیم اساسی بهره وری،تهران.۸ - مؤمنی، فرشاد(۱۳۷۴)،کالبد شکافی یک برنامه توسعه،تهران:مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس،ص ۱۲۵.ب. لاتین

۱ - Mahbub ul Hag (۱۹۸۰), Employment and Income Distribution in the ۱۹۷۰ 'S : A new

. perspective Development Digest , October , P.۷

سامانه اجتماعی و حکمرانی شایسته

۶

سامانه اجتماعی و نقش آن در حکمرانی شایستهموسسه فرهنگی پژوهشی مهندسی توسعه اجتماعی

مقدمه: هرگونه تلاش برای ساماندهی اجتماعی، مستلزم فعالیتی در راستای بازآفرینی اجتماعی است که به پیش زمینه ای در عرصه فرهنگی نیاز دارد و این خود، در گرو پیوندی معنادار، میان ارکان جامعه، یعنی: دولت (به عنوان نماد حکومت) جامعه مدنی و بخش خصوصی است. به سخن دیگر: دستیابی به یک سامانه مطلوبِ اجتماعی که در نهایت؛

ابزاری برای حکمرانی شایسته را به دست دهد، زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که سازوکاری ساخت یافته، هدفمند و متعامل میان دولت، سازمانهای مردم نهاد و بخش خصوصی برقرار باشد. بدیهی است این مهم، بدون وجود سابقه در حوزه فرهنگ و یا کوشش برای ایجاد تمهیدات لازم در این حوزه میسر، نخواهد شد. گفتنی است، آنچه شکل گیری این سازوکار بدان نیاز دارد، سرمایه اجتماعی است که خود از سه مولفه: اعتماد اجتماعی، انسجام اجتماعی و مشارکت اجتماعی، تشکیل می شود. بدین ترتیب، آشکارا، بدون وجود اعتماد، انسجام و مشارکت اجتماعی، مفهومی به نام سرمایه اجتماعی نمودی بیرونی نمی‌یابد و به تبع آن، سازمان مردم نهاد که متکی بر سرمایه اجتماعی است، به منصه ظهور نمی رسد و یکی از ارکان جامعه، شکل نمی گیرد. در این صورت، سامانه اجتماعی نیز نه تنها جلوه مطلوب نخواهد داشت، بلکه زمینه بروز نابسامانی ها و آسیب های اجتماعی، به سهولت فراهم خواهد شد.کوشش برای پیشگیری از آسیب‌ها و نا بسامانی‌های اجتماعی، نیازمند ایجاد شرایط مناسبی است که نه تنها موجد سرمایه اجتماعی باشد، بلکه مسیر را برای حضور سازمان های مردم نهاد هموار سازد و فضای برقراری تعامل میان ارکانِ سه گانه جامعه را مهیا کند. از این‌روست که امروزه، لزوم زمینه سازی برای برقراری تفاهم میان اندیشمندان، کنشگران اجتماعی، مدیران دولتی، کارشناسان و مدیران بخش به منظور ایجاد تعاملات اجتماعی، بیش از پیش مبرم و آشکار شده است. از سوی دیگر، بروز تحولات جدید با سرعتی چشمگیر و غیر قابل تصور در جامعه بشری و نیز ظهور جامعه اطلاعاتی در جهان، آثار ویژه ای در چگونگی ساماندهی اجتماعی بر جای گذاشته است. بنابراین تلاش و تحرک سامانمند از سوی دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی، به منظور ارتقای فرهنگ ملی در سطح کشور نیز، ضرورت تام دارد.فراهم کردن شرایط برای انسجام و هماهنگی در فعالیت ها و تقسیم کار مناسب بین دولت، سازمانهای مردم نهاد و بخش خصوصی و نیز پرهیز از هر نوع شتاب زدگی و رفتار ناهماهنگ، مستلزم وجود الگویی مناسب برای ساماندهی است. در این الگوی ساماندهی، به یقین بایستی تقسیم کار مناسبی نیز میان این سه سطح، صورت پذیرد. سامانه اجتماعیامروزه شرایط اجتماعی به گونه ای است که ساماندهی آن جز از راه تعامل میان دست درکاران اداره جامعه مقدور نیست و از همین روست که فراهم کردن زمینه مناسب برای تفاهم میان کسانی که تاثیر مستقیم و یا غیر مستقیم در اداره جامعه دارند، از جمله: اندیشمندان، کنشگران اجتماعی، مدیران و ... یک ضرورت محسوب می شود، نه یک تفنن_بروز تحولات نوپدید در جامعه بشری و ظهورِ جامعه اطلاعاتی که مرزها را در نوردیده و فاصله ها را از میان برداشته، ناگزیر آثاری بر جای گذاشته است(و خواهد گذاشت) که رویارویی با آنها به نظمی فکری و رفتاری نیاز دارد. جهان در پنج سال گذشته شاهد واقعیتی عینی در شکل‌گیری جامعه اطلاعاتی بوده است؛ به گونه ای که در دو اجلاس مهم ژنو (دسامبر ۲۰۰۳) و تونس (اکتبر ۲۰۰۵) سطح های سه گانه نمایندگی رسمی حکومتها (دولت) جامعه مدنی و بخش خصوصی، کنار یکدیگر و در جهت پیوند تفاهم‌آمیز برای شکل دادن به جامعه اطلاعاتی به عنوان نمود جدیدی از ساماندهی اجتماعی، به رسمیت شناخته شدند. به گونه‌ای که امروزه، بیش از گذشته؛ چه به گونه ضمنی و چه به گونه صریح، سطح‌های ساماندهی جامعه را در دولت، جامعه

مـدنی یا سازمانهای مردم نهاد (NGO) و بخش خصوصـی خلاصه می‌کننـد و تشـکل های مردمی و سازمانهای مردم نهاد و بخش خصوصـی را برای ارتقای جامعه مـدنی، بسـیار لازم می داننـد.با عنایت به مطالب پیش گفته، طراحی الگویی که چگونگی برقراری تعامل میان سه سطح: دولت، سازمانهای مردم نهاد و بخش خصوصی را به گونه ای نظام مند تبیین کند، نه تنها خالی از وجه نیست، بلکه ضـرورتی تـام دارد چرا که از راه الگو، موضوعات جایگاه متناسب خود را می‌یابنـد و قابل توصـیف می شونـد. کوشـش برای دستیابی به الگو، خود مسـتلزم نظریه پردازی و مفهوم سازی است. به یقین، اگر قرار باشد یک الگو در جامعه ای مورد اسـتفاده قرار بگیرد، شایسـته است در همـان جـامعه و از سوی افراد آن جـامعه نیز مـدل سـازی شود. آنچه در این مقـاله با عنوان سامانه اجتماعی مطرح می شود، الگوی ارتباط و تعامل میان سـطوح سه گانه: دولت، سازمان های مردم نهاد (سمن ها) و بخش خصوصی است. در تبیین این الگو، از عنوانهای مفهومی سه گانه دولت، سمن (سازمان مردم نهاد) و شخص، استفاده شده است.دولت، مفهومی حقوقی است که با اجتماع عناصـر چهارگانه قلمروی جغرافیایی، جمعیت، حکومت و حاکمیت شـکل می گیرد و مراد از آن، نظام حکومت در جامعه است. منظور از سـمن (سازمان مردم نهاد) سازمانی غیر دولتی است که دولت در ایجاد و اداره آن نقشـی ندارد و از سوی افراد و موسـسات خصوصـی برای رسـیدن به یک هـدف یا هـدفهای مشترکِ معین به وجود می آید. حوزه فعالیت این سازمانها می تواند ملی یا بین المللی باشد. مراد از سـمن در این الگو، نمادِ جامعه مدنی است. شخص نیز، به منزله شخص حقیقی و یا حقوقی در جامعه است.از آنجا که عنوان های مفهومی سه‌گانه: دولت، سـمن و شـخص به منزله سطح‌های الگو مطرح شده اند، به منظور پیوند تناسـبهای رفتاری سه سـطح مورد نظر، از سه عنوان مفهومی دیگر، یعنی چیستی، موضوع و محیط به منزله ارکان الگو اسـتفاده شده است. مفهوم چیستی در این الگو به معنای فرایند شـکل دهی و تحققِ نقش سـطحهای سه گانه، یعنی: دولت، سـمن و شخص است. مفهومِ موضوع، مبین وظایف قابل سـنجشِ سـطحهای سه گانه به صورت مفهومی است و مفهومِ محیط، بیانگر قلمرو پیرامونی اسـت که هر یـک از این سـطح هـای سه گـانه در آن به ایفای نقش می پردازنـد.دستیابی به سامانه اجتماعی، از ترکیب و ضـرب چیستی، موضوع و محیـط به منزله ارکان در دولت، سـمن و شـخص به منزله سـطح ها، امکان پـذیر می شود (جـدول ۱).در (جدول ۲)، ۲۷ وصف مفهومی مطرح شـده در این الگو برای هر سـطح و هر رکن مشـخص شـده انـد، که این سـطوح از پیونـد معناداری برخوردار هسـتند.آنچه در پی می آیـد، تعریفی از واژه‌های به کار رفته در جدول است.وصف های سه گانه چیستی دولت ــ:سیاسـتگذاری ــ برنامه ریزی ــ اجراایفای نقش دولت به عنوان چیستی؛ و یا به عبارتی دیگر، چیستیِ دولت، در فرایند یکپارچه سیاستگذاری، برنامه ریزی و اجرا صـورت می پـذیرد. یعنی دولـت چیزی نیست جز عـاملی برای سیاسـتگذاری، برنـامه ریزی و اجرا.سیاسـتگذاری: مراد، توانـایی تشـخیص و تخصـیص قدرتمنـدانه و هدفمنـدانه منـابع جامعه در جهت تحقق آرمانها و ارزشـهای مورد نظر است. به تعبیری دیگر: تعیین و تبیین سیاسـتهای کلی، راهبردهـا و خـط مشـی هـا، به منظور دستیـابی به چشم انـداز تصویر شـده و مورد تفاهم.برنامه ریزی: مراد، طرح ریزی و معمـاری برنـامه ای همه جـانبه و منسـجم بر اسـاس سیاسـتهای کلی، راهبردها و خط مشـی هایی است که مسـیر رسیدن به آینده مورد نظر را در جهت تحقق چشم انداز و هدفها هموار می سازد، به گونه ای که منافع تمامی آحاد جامعه در آن مورد ملاحظه قرار می گیرنـد. برنامه ریزی، فراینـدی نامحـدود و مسـتلزمِ گزینش هدفهای کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت، در راسـتای دستیـابی به آرمانهـا است.اجرا: مراد، تـامین امکانـات مورد نیـاز به منظور تحقق هـدفها از راه تعیین نوع، زمـان، مکان و چگونگی انجام اقدامات بر اساس برنامه‌ریزیهای انجام شده با بیشترین اثربخشـی و کمترین هزینه، از سوی جامعه است.به طور کلی؛ سیاسـتگذاری به مثـابه بنیـان تنظیم های اجتماعی، برنامه ریزی به مثابه چارچوب تنظیم های اجتماعی و اجرا به مثابه ابزار تنظیم‌های اجتمـاعی به شـمار می رود.وصـفهای سه گـانه موضـوع دولت ــ:صـیانت ــ تـوازن ــ کارآمـدیموضوعِ دولت به عنـوان اصلی ترین وظـایفِ بر عهـده دولت، پیونـد وثیقی بـا اصول حکمرانی شایسـته دارد. در این نوع از حکمرانی، سـر فصـل هـاییماننـد: حاکمیتِ قـانون، پاسـخگویی، اجماع‌سـازی، مشارکت، انصاف و عـدالت، کارایی و اثربخشـی، حق اظهار نظر و شـفافیت مطرح است که این

موارد در سه کلید واژه مفهومیِ: صیانت، توازن و کارآمدی تنظیم شده اند.صیانت: مراد، بالنده سازی، توسعه و رشد جامعه و ایمن کردن آن در برابر تمامی تهدیدهای بیرونی و درونی است. مراقبت از آهنگ تکامل جامعه و سیر تحولهای اجتماعی به گونه ای که به منظور توازن و حفظ آن در نظام قدرت در مقیاس جهانی، بین المللی و منطقه ای، پیوسته در تلاش برای ایفای نقش قاعده و روش ساز باشد و به وادی نقشِ قاعده و روش پذیری نیفتد.توازن: مراد، برقراری عدالت در سیاستها، برنامه‌ها، تخصیص منزلتها، قدرت، اطلاعات، ثروت، انتخاب روشها و بالاخره در همه ابعاد است. برقراری عدالت در تمامی ابعاد، ضرورتی به شمار می آید که نبود آن می تواند صیانت و کارآمدی را از موضوعیت خویش خارج کند و حتی فراتر از آن، بر چیستی نیز اثر بگذارد.کارآمدی: مراد، اثربخشی در دستیابی به آرمانها، ایده آلها، چشم اندازها، هدفها، سیاستهای کلی، راهبردها و کارایی در مسیر دستیابی به صیانت و توازن است.وصف های سه گانه محیط دولت ـ:جهانی ـمنطقه ای ـملیمحیط دولت، پیرامون و فضای عمل دولت است که امکان فعالیت و ایفای نقش را برای آن فراهم می سازد. محیط، شامل سه سطح : جهانی، منطقه ای و ملی است.جهانی: مراد، محیط و تمامی موضوعهای مربوط به گستره جغرافیایی پهناوری به نام جهان است که مستقل از حضور ما در این نقطه جغرافیایی، بر گرایشها، اندیشه ها و رفتارهای‌مان تاثیر می گذارند.منطقه ای: مراد، محیط و تمامی موضوعات مربوط به محدوده ای پیرامون کشور است که مستقل از حضور ما در این نقطه جغرافیایی، بر گرایشها، اندیشه‌ها و رفتارهای ما تاثیر می گذارند.ملی: مراد، محیط و تمامی موضوعهای مربوط به محدوده جغرافیایی کشور است و گرایشها، اندیشه ها و رفتارهای افراد جامعه را می سازند.تا اینجا، چیستی، موضوع ومحیط دولت تبیین شد. در این بخش، چیستی، موضوع و محیط سمن توضیح داده می‌شود ولی پیش از آن، مفهوم سمن به گونه عام و نقش و وظیفه آن در جامعه، به کوتاهی بیان خواهد شد. سمن؛ نقش و وظیفه آن در جامعهسمن سازمان مردم نهادی است که افرادی بدون هر گونه جبر و فشار بیرونی، در آن حضور می یابند. این انسانها به اختیار خود و با رویکردی خود انگیخته، با پیشینه ای اجتماعی، حرفه ای و با منظومه‌ای از دانش و مهارت به سمن می‌پیوندند. این انسانها در ظرف وجودی شان از قدرت انگیزه، اندیشه و رفتار برخوردار هستند و به دلیل تجربه هایی که در طول حیات خود داشته اند، از قابلیتی به نام بصیرت حاصل از تجربه برخوردارند که به قابلیت‌های فکری در قلمرو فهم آنان می‌افزاید. بنابراین، افرادی که وارد سمن می شوند، دارای سرمایه‌ای حرفه‌ای (شغل) و نیز از یک ظرفیت وجودی برخوردار هستند (انگیزه، اندیشه، رفتار). هم پیمانی این افراد در مسیر آرمان و هدفی مشترک، به شکل گیری سمن می انجامد و به یقین، تکوین اولیه سمن، متکی به ظرف وجودی اعضای آن است. این افراد پس از پیوستن به سمن، چهار مرحله: تشکل، تشتت، تعادل و تحرک را طی می کنند.ظهور سازمانهای مردم نهاد در جامعه، نتیجه وجود و تشکیل سرمایه اجتماعی است و در عین حال، موجب ارتقای سرمایه اجتماعی نیز خواهدشد. سمنها، زمینه ساز مشارکت مردم در امور اجتماعی و بستر تحققِ توسعه انسانی در جامعه‌اند. توسعه انسانی زمانی صورت عمل به خود می گیرد که انسانها نه تنها از فرصت، موقعیت و امکان برابر، برای بروز قابلیت‌ها و استعدادهای خود بهره مند باشند، بلکه شرایط مناسبی برای به کارگیری افراد قابل و شایسته نیز فراهم باشد. هر نوع شایسته سالاری و توسعه شایستگی در جامعه، در گرو استفاده از وجود سازمانهای مردم نهاد است. به منظور توسعه شایستگی در جامعه، دولتها بایستی نقش بستر ساز را برای به وجود آمدن سازمانهای مردم نهاد، ایفا کنند. سازمانهای مردم نهاد، هسته های خلاق و اندیشه سازی هستند که قدرت ایجاد، ابداع و تولید فکر را دارند و می‌توانند به درختی پرثمر بدل شوند. سمنها به تبع حضور اعضای خود، در بردارنده ظرفیت‌های متنوعی از دانش، تجربه، قابلیت و ... هستند که به آنها قدرت پردازش و عمل، به منزله یک نهاد تفکر ساز را می دهند.سمن: مراد، سازمانی است که بدون وابستگی های اداری و مالی به دولت، به منظور تحقق و تأمین یکی از منافع عمومی جامعه، فعالیت می کند. در این مدل، سازمانهای مردم نهاد (سمن) یکی از سطح‌های جامعه محسوب می شوند.وصفهای سه گانه چیستی سمن ـ:تحرک ـتفاهم ـتعاملتحرک: مراد، انرژی لازم است برای ایجاد انگیزه بیشتر در اعضا، به منظور حرکت به سوی آرمانها و هدفهای تعیین شده.

افرادی که وارد سمن می شوند به میزان برخورداری از خود انگیختگی، به تحرک سمن کمک می کنند و انرژی لازم برای تحرک سمن، از برآیند خودانگیختگی اعضایش به دست می آید.تفاهم: مراد، حرکت ارادی است از سوی یکایک اعضا، برای دریافت فهم از یکدیگر، در جهت تحقق مأموریت و هدف مورد نظر. تفاهم بستگی به نظم مورد نظر سمن دارد. سمن باید در درون خود چنان تفاهمی ایجاد کند که منجر به حرکت به سوی هدفها شود. نظم، ایستا نیست بلکه از راه توسعه، نظم جاری خواهد شد.تعامل: مراد، عمل حاصل از ایجاد تفاهم است میان افراد. در این مرحله، سمن به مرحله ای رسیده است که می تواند فعالیت کند.وصفهای سه گانه موضوع سمن ـ:تصمیم سازی ـبهینه سازی ـتوسعه حضورتصمیم سازی: فرایندی است در بردارنده: جمع آوری داده ها، پردازش داده ها، تبدیل آنها به اطلاعات و به کارگیری اطلاعات برای ایجاد گزینه ها و پس از آن، بررسی گزینه ها.به حضور مشارکت آمیز سمن در فرآیند جمع آوری داده ها، پردازش آنها و شکل گیری سیاست های مفید در سیاست گذاری، اجرا و در قلمرو تخصصی خود، ارائه گزینه های محتمل یا گمانه ها (برای آن قلمرو تخصصی که سمن در آن ایفای نقش می کند) در فرایند تصمیم سازی، اطلاق می شود. سمن، در قلمرو تخصصی خود و تخصص های مرتبط و هم پیوند، می تواند به اظهار نظر بپردازد.بهینه سازی: مراد، آماده سازی فضا و شرایط است به منظور پیاده کردن تصمیمات اتخاذ شده. سمن در راستای پیاده سازی تصمیم‌سازی های انجام شده بایستی قلمروِ تصمیم سازی را توانمند سازد. در واقع، به آماده سازی فضا برای پیاده کردن تصمیمات، بهینه سازی گفته می شود.بهینه سازی یعنی ایفای نقشِ تسهیل کنندگی و بسترسازی سمن در اجرای سیاستها، قوانین، آئین نامه ها، دستورکارها. به سمنها، ضرورت بایستی برای تحقق بهینه‌سازی، توانایی ارائه برنامه‌های توانمندسازی برای اعضای خود را داشته باشند.توسعه حضور: مراد، توانمندسازی است در قلمرو ارتقای اطلاعات، دانش، فهم و خرد افراد.توسعه حضور، اثر وضعیِ ناشی از عملکرد سمن و به دنبال کارآمد کردن سمن است. سمن به میزانی که نقش اصلی خود (تصمیم سازی و بهینه سازی) را به درستی و خوبی اجرا کند، نزد فراسیستم خود منزلت می یابد. این منزلت، موجدِ کشش و جاذبه ای برای سمن از سوی محیط بیرونی شده که به توسعه حضور او منجر می شود.وصفهای سه گانه محیط سمن ـ:سازمانهای بین المللی ـسازمانهای دولتی ـسازمانهای خصوصیمحیط سمن، پیرامون و فضای عمل سمن است که امکان فعالیت و ایفای نقش را برای آن فراهم می سازد. محیط سمن، شامل سه سطح : سازمانهای بین‌المللی، سازمانهای دولتی و سازمانهای خصوصی است.سازمانهای بین المللی: مراد، تمامی سازمانهای بین المللی هستند که در خارج از مرزهای ملی سمن قرار دارند و می‌توانند بر عملکرد آن اثر بگذارند و یا به آن کمک کنند.سازمانهای دولتی: مراد، تمامی سازمانهای دولتی هستند که درون مرزهای ملی سمن قرار دارند و می توانند بر عملکرد آن اثر بگذارند و یا به آن کمک کنند.سازمانهای خصوصی: مراد، تمامی سازمانهای خصوصی هستند که درون مرزهای ملی سمن قرار دارند و می توانند بر عملکرد آن اثر بگذارند و یا به آن کمک کنند.این سازمانها می توانند در قلمرو استاندارد گذاری، ارتقای ضوابط فنی و ایجاد همبستگی، ایفای نقش کنند و سمن در پیوند با آنها، هم از کارآمدی خود استفاده می کند و هم از کارآمدی آن سازمانها. در چنین محیطی، سمن در پی ارتقای ارتباطات خود با اطراف است، زیرا هم فرصت سازهستند و هم محدودیت ساز.با توجه به تبیین چیستی، موضوع و محیط دولت و سمن؛ در اینجا چیستی، موضوع و محیط شخص توضیح داده می‌شود.شخص: مراد، هر شخص حقیقی و حقوقی است.شایان توجه است که، شخص حقیقی در حیات تکاملی خویش، دارای گوهره ای به نام اختیار است و مهم ترین ودیعه ای به شمار می آید که خداوند به انسان داده و عامل انتخاب و اعمالِ اراده وی است.وصفهای سه گانه چیستی شخص ـ:انگیزه ـاندیشه ـرفتارانگیزه: مراد، ویژگی درونی شخص است که به مثابه عاملِ محرک در درون، برای دستیابی به هدفهای بیرونی عمل می کند، به گونه ای که در مسیر دستیابی به هدفهای خویش می اندیشد و پیاپی، نادانسته های خویش را مشخص ساخته، برای آگاهی از آنها تلاش می کند.اندیشه: مراد، ویژگی درونی شخص است که به مثابه عاملِ تشخیص و تمیز در درون، برای انتخاب چگونگی دستیابی به هدفهای بیرونی عمل می کند، به گونه ای که در مسیر دستیابی

به هدفهای خویش، گزینه های مختلف را برای رسیدن به هدفها شناسایی کرده، در نهایت از میان آنها، دست به انتخاب می زند.رفتار: مراد، ویژگی برونی شخص و برآیندِ ویژگیهای درونی وی، یعنی انگیزه و اندیشه است که به مثابه نمود عینی انگیزه و اندیشه عمل می کند؛ به گونه ای که در مسیر دستیابی به هدفهای خویش، دست به اقدام می زند.به گونه منطقی، شخص حقیقی یا حقوقی بر مبنای اصالت اختیار نسبت به شناخت و کشف موضوع یا ایجاد موضوع از انگیزه برخوردار است. این اندیشه ها پیرامون موضوعِ مورد انتظار شخص، او را قادر به اقدام می کنند. این اقدام می تواند خلق یک ایده، طرح یک محصول، یک سازمان یا هر چیز دیگری باشد. قابل توجه اینکه، در مورد شخص حقیقی؛ انگیزه فردی، اندیشه فردی و رفتارِ فردی و در مورد شخص حقوقی؛ انگیزه سازمانی، اندیشه سازمانی و رفتارِ سازمانی مطرح است.وصفهای سه گانه موضوع شخص ـ:روش ـفعالیت ـمحصولروش: مراد، بهره گیری از الگویی ویژه به منظور دستیابی به موضوع مورد نظر شخص است.فعالیت: مراد، انجام هر گونه اقدام بر اساسِ الگوی انتخاب شده، به منظور دستیابی به موضوع مورد نظر شخص است.محصول: مراد، نتیجه حاصل از به کارگیری الگو و انجام هر گونه اقدام بر اساسِ الگوی انتخاب شده است.به طور خلاصه، هر شخص حقیقی یا حقوقی، در قلمرو تحقق مأموریتی که برای خود برگزیده است به تولید، ایجاد و دستیابی به محصولات متنوعی می‌اندیشد. با در نظر گرفتن هر محصول؛ به طور طبیعی تولید آن محصول نیازمند سلسله ای از فعالیتها است و برای انجام آن فعالیتها و حفظ انسجام، یکپارچگی و هماهنگی بین فعالیتها، نیازمند بهره مندی از یک روش یا سلسله ای از روش هاست. در صورت نیاز به سلسله ای از روشها، مجموعه این روشها به گونه زیر یک روشِ شامل، هماهنگ می شوند.وصفهای سه گانه محیط شخص ـ:ضوابط ـشرایط ـروابطضوابط: مراد، مواردی است بر اساس قانونها، آئین نامه ها و ... که نسبت به رفتار شخص، قیدی فرا دست تلقی شود. ضوابط فراتر از زمان و مکان است.شرایط: مراد، محیطی است که تناسب زمان و مکان می یابد و برحسب اقتضائات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی جغرافیایی و ... محیط را برای عملیاتی شدن ضوابط، طراحی و تنظیم می کند.روابط: مراد، مناسبات میان شخص با دیگر اشخاص است. شخص در ذیل ضوابط و متناسب با شرایط، رابطه یا رابطه هایی برای تحقق منویات و یا مأموریت خود ایجاد می کند و برمی‌گزیند.نتیجه‌گیریحکمرانی شایسته در هر جامعه ای، هدفی است متعالی. از یکسو، حقی متعلق به مردم است و از سویی دیگر، تکلیفی بر ذمه حکمرانان. بنابر این دستیابی به چنین هدفی، مستلزم بهره گیری از ابزار مناسب و پیش از آن، تلاش برای جستجو و شناسایی این ابزار است. آنچه در این مجمل آمد، طرح پیش نیازهای اولیه برای ایجاد نقش مؤثر در برقراری حکمرانی شایسته بود. در واقع، طراحی الگویی با نام سامانه اجتماعی، یکی از ابزارهایی تصور شد که می تواند در اجرای حکمرانی شایسته ایفای نقش کند. این الگوی پیشنهادی، به ضرورتِ ارتباط وثیق میان ارکان جامعه: دولت، سازمان های مردم نهاد و بخش خصوصی، تاکید دارد و امر مهمی همچون حکمرانی شایسته را بدون وجود تعامل میان آنها، دست نیافتنی می داند.چنین تاکیدی، با توجه به شرایط نوین اجتماعی در سطح جامعه و جهان، ظهور جامعه اطلاعاتی، فزونی جمعیت جوان کشور، هموار شدن مسیر برای خصوصی سازی و میل دیوانسالاری دولتی به کوچک شدن، تلاش جمعیت به ویژه جوانان برای پذیرش نقشِ اقتصادی و اجتماعی و ... ضرورت خویش را جلوه گر ساخته است. بنابراین، نه می توان و نه باید بدون پشتوانه و نظم فکری و رفتاری، به هر نوع اقدامی، به ویژه در در سطح کلان دست زد. همان‌گونه که بیان شد، به نظر رسید طراحی الگویی به منظور تبیین چگونگی برقراری تعاملِ نظام مند میان ارکان جامعه، خود ضرورتی انکار ناپذیر است. تمامی تلاش برای طراحی این الگو، به فرهنگ ملی و یافته های درونیِ متناسب بر شرایط متکی بود، نه تقلید و نمونه برداری از دیگران. از همین روست که در معرض قرار گرفته است، چرا که خود را نیازمند مطالعه و بررسی از سوی صاحبان رای و نظر می داند تا در صورت لزوم تکمیل و بهینه شود. ادعایی نیست که حجت را در این باب تمام کرده‌ایم؛ بلکه آمادگی لازم برای به چالش کشیده شدن و حرکت به سوی بهبود را داریم. منبع: ماهنامه تدبیر-سال بیستم-شماره ۲۰۲

خوشبختی را برایم تعریف کن

!فرحناز میرقمی‌زاده

دکتر ویلهلم بوش، روان‌شناس معروف آمریکایی، تعاریفی از خوشبختی ارائه می‌دهد: «همه انسان‌ها همواره به دنبال خوشبختی هستند، در واقع خوشبختی را افراد دیگر منتشر می‌کنند. خوشبختی یک سلامتی مخفی است.» اما او در ادامه می‌افزاید: «خوشبختی همان چیزی است که گاهی بتوانی آن را به درستی احساس کنی.» تحقیقات جدید روان‌شناسی مثبت‌گرایی طی سال‌های اخیر، سه‌گونه از زندگی انسان را در روند خوشبختی به تصویر می‌کشد.مقدمه کوتاهی بر خوشبختیگربه هفت جان دارد، انسان سه جان. «ما انسان‌ها سه جان داریم.» این گفته روان‌شناس معروف آمریکایی، مارتین سلیگمن، است. او در ادامه این سه جان را معرفی می‌کند:۱. زندگی مطابق میل۲. زندگی مفید۳. زندگی معنی‌دار. ۱. زندگی مطابق میلبدین معنا که ما فقط احتیاجات غریزی خود را به طور کامل ارضا کنیم تا لذت هیجانات مثبت درون خود را به درستی احساس کنیم.۲. زندگی مفیدبدین معنا که ما با قدرت و مهارت درک پیرامون خود، در پیشبرد منافع خود از چهار زمینه مهم در زندگی (شغل، زندگی زناشویی و دیگر انواع زندگی مشترک، تعلیم و تربیت فرزندان، برقراری ارتباط با دوستان و خویشان) بتوانیم به درستی استفاده کنیم.۳. زندگی معنی‌داربدین معنا که ما براساس ارزش‌های معنوی و باورهای شخصی خود زندگی کنیم یعنی، بر طبق همان ارزش‌های رفتاری که با ارزش‌های فرهنگی ما کاملا تطابق دارد.مارتین سلیگمن، استاد مشهور دانشگاه روان‌شناسی پنسیلوانیای فیلادلفیا عقیده دارد که هرکدام از این سه روش زندگی، «زمان و مکان» خاص خودش را دارد و ما در افکار، احساسات، اراده و اعمال روزمره خود به دفعات بین زندگی مطابق میل، زندگی مفید و معنی‌دار شناور هستیم و گاهی نیز تغییر می‌کنیم. هرکدام از این «سه زندگی» به یک گونه از خوشبختی هدایت می‌شوند.دکتر سلیگمن، این مطالب را در کتاب تازه منتشر شده خود در آمریکا به نام «خوشبختی ملموس» مستقیما بیان کرده است.زندگی مطابق میل برای کسب خوشبختیکسی که لحظه به لحظه زندگی را مطابق میلش می‌خواهد، عادت می‌کند که همواره از سختی‌های زندگی فرار کند تا بتواند حس شهوت درون خود را همواره حفظ کند. اشکالی که این نوع لذت دارد این است که در زندگی دائمی از بین می‌رود و هر قدر بر مقدارش افزوده شود، از کیفیتش کاسته می‌شود.»فرد سیگاری در اولین پک به سیگار احساس لذت عمیقی می‌کند، اما در پک سوم دیگر آن احساس لذت اولیه را ندارد، بلکه ولع بیشتری برای به دست آوردن احساس لذت اولیه در خود دارد. چنانچه این دستاویز فریبنده و ناپایدار ، به مدت طولانی ناپدید شود، فرد، کنترل روحی خود را از دست می‌دهد.بنابراین کسی که به دنبال این نوع لذت گذرا می‌رود، اغلب به این دام می‌افتد. چرا که به سرعت، خواسته‌ها و آرزوهای جدید پشت سرهم، در ذهنش تولید می‌شود و اغلب در یک مقیاس بسیار وسیع هم او را ارضا نخواهد کرد.خوشبختی از طریق زندگی مفید فعالانه:دکتر سلیگمن، در ادامه می‌افزاید که «احساسات خوب»، زندگی خوب را نمی‌سازد بلکه «فعالیت‌های فرد» آن را می‌سازد، همان فعالیت‌هایی که ما انجام آن را دوست داریم مانند: نوشتن یا خواندن یک داستان خیالی، کوه‌پیمایی، مکالمه یا سخنرانی خوب، خرید و فروش، انواع بازی فوتبال و ... . در این فعالیت‌ها که برای نمونه آوردیم، ما شکفته و سرحال می‌شویم و درک ما از زندگی بالا می‌رود. اغلب فعالیت‌های بدنی به گونه‌ای ما را در اختیار می‌گیرند که در این میان، امیال بر ما غلبه نمی‌کند. احساسات مثبت و منفی ما در این‌گونه از زندگی دائمی بین امیدواری و ناامیدی در نوسان است.هرچند که روان‌شناسان، احساسات فرد را عمدتا بین اشتها و سیری‌پذیری معرفی می‌کنند و می‌گویند انسان براساس میل خود زندگی کرده، به دنبال ارضای نیازهای ضروری و اولیه می‌رود و از درد و رنج دوری می‌کند، پس چرا انسان آن حس «سیری‌پذیری مطلق» را ندارد. کوهنوردانی که از صخره‌های بزرگ بالا می‌روند، اسکی‌بازانی که با پشت‌های قوز کرده از صخره‌ها پایین می‌آیند، بعد از موفق شدن، احساس رضایت آنها دوام چندانی ندارد. یا بازیکن فوتبالی که ۹۰ دقیقه، پرالتهاب در زمین می‌دود و تلاش می‌کند چرا بعد از یک شکست مایوسانه، آن احساس رضایت از وجودش رخت بر می‌بندد؟ یا چرا یک پسرک

۱۰ ساله، با قطعات پیچیده تفنگ دولول ور می‌رود و آن را سوار می‌کند و در این میان، گذر زمان را فراموش کرده و برنامه مورد علاقه خود را از دست می‌دهد؟ در حالی که پسرک هم‌بازیش همان مدت را با چشم‌های از حدقه درآمده به تماشای برنامه‌های مختلف تلویزیونی پرداخته و از فرط خستگی خوابش برده است.دلیلش این است که یک زندگی مفید، همواره با مبارزه و رویارویی با مشکلات همراه است و این روحیه به شخص اعتبار می‌بخشد. این اعتبار همچون یک ابزار «ضربه‌گیر» در مقابل تمامی مشکلات روحی و جسمی است و به عنوان یک پاداش برتر برای یک احساس خوب از خوشبختی است.خوشبختی از طریق زندگی معنی‌داریک مشخصه بارز دیگر این نوع زندگی، قدرت‌ها، جذابیت‌ها و مهارت‌های شخصی است که نه تنها در خدمت اهداف و مقصود نهایی شخص در می‌آیند بلکه پا را از جامعه «من ایتی فراتر گذارده و به جامعه «ما»ایتی وارد می‌شوند، یعنی دیگران هم از آن بهره می‌برند.این است که برخی افراد در مقابل زور و خطر ایستادگی می‌کنند و به طرفداری از افراد ضعیف از خود مقاومت نشان می‌دهند، این در حالی است که برخی دیگر، حتی در اتوبوس حاضر به دادن جای خود را به یک فرد معلول نیستند.تشخیص این موارد، درک معنوی می‌خواهد. درک معنوی و حواس قوی، پدیده‌ها را به وجود می‌آورند. شاید بتوان گفت که اوضاع را «قابل تحمل» می‌کنند. این مطالب را دکتر سی.جی.جونگ، عنوان می‌کند.از فریدریش نیچه، یک جمله زیبا به یادگار مانده است: «هرکس یک «چرا» برای زندگی داشته باشد دیگر تمامی «چگونگی»ها، در زندگیش حل خواهد شد.»احساسات خوب را می‌توان به راحتی در خود ایجاد و بسیاری از لحظات زندگی را به این ترتیب خوشایند کرد و با تلاش مستمر به اهداف نهایی خود رسید، البته، چنان چه با «نیت خیر» همراه باشد.هر دو اینها بسیار مهم است، اما باید در نظر داشت برداشت سود از بازار سهام «من»، به مراتب تعدادش کمتر از برداشت سود از بازار سهام «ما» است چرا که مقدار سود بازار سهام «من»، در مدت طولانی، به مقدار بازار سهام «ما» افزایش نمی‌یابد.و بالاخره هر انسانی روزی به یک سهم از بازار سهام «ما» برای گرفتن وام در مواقع ضروری نیاز خواهد داشت. پس اگر یک «چرا» جلوی زندگی بگذاریم، حداقل برای خود ما یک جواب قانع‌کننده از تمامی خودخواهی‌هایمان وجود خواهد داشت.و حالا این سؤال¬ها باقی خواهد ماند که :۱. آیا انسان حق دارد که خود را دوست بدارد؟۲. چرا افراد قوی روزهای ضعیفی دارند؟۳. چرا در زندگی روزهای خوشبختی کمتر از آن است که ما فکرش را می‌کنیم ؟۴. چرا مخفی‌گرایی، نقطه ورود به یک زندگی مفید است؟

سه پارادایم غالب در جامعه شناسی

تالیف واقتباس : احمد صادقی

چکیده:این مقاله بحثی است در متدولوژی معرفت شناسی در سطح کلان، و در سطح خاص مبحثی در مورد دو رویکرد یا پارادایم در جامعه شناسی که دارای دو باور متناقض در بکارگیری دو روش متفاوت در مطالعه و تحقیق در باب پدیده های اجتماعی دارند، و رهیافت دیگری که در انتقاد به به این دو رهیافت در بررسی پدیده های اجتماعی پدید آمد. از دیدگاه رهیافت یا پارادایم(پوزیتیویستی)، تفاوتی در روش تحقیق پدیده های طبیعی و پدیده های اجتماعی وجود ندارد. به عبارتی، در جهان یک نوع از پدیده ها وجود دارد وآن هم پدیده های طبیعی است، لذا یک روش تحقیق برای رسیدن به دانش علمی در مورد این پدیده ها وجود دارد و آن روش علمی است. از طرفی پارادایم دیگر(تفسیرگرایی) معتقد است پدیده های فرهنگی و اجتماعی مقوله ای کاملا متفاوت با پدیده های طبیعی است، لذا این تفاوت بنیادی موضوع، مستلزم بکارگیری روش یا روش های متفاوت برای تحقیق است. از تمایزات اساسی ای پدیده ها سیال بودن آن، خلاقیت، آزادی عمل(اختیار) و آگاهی موجودات انسانی است. بنابراین نمی توان انسان ها را مانند پدیده های فیزیکی یا مواد شیمیایی مورد بررسی و تحقیق قرار داد. این گفتار در صدد مقایسه خطوط کلی این دو رهیافت بوده، و در نهایت نشان می دهد امروزه علیرغم دو دیگاه بظاهر متناقض این دو رهیافت، مرز قاطعی میان پارادایم

اثبات گرایی و تفسیری، تحقیق کمی و کیفی و جامعه شناسی محض و کاربردی وجود نداشته، و اکنون محققان اجتماعی در تحقیقات خود از روشها و تکنیک های هر دو رهیافت بهره جسته و حتی در این که انفکاک و تمایز میان این روش ها تنها در سطح انتزاعی امکانپذیر است، تردید ندارند. * تفاوت علم (Science) و دانش (Knowledge):- علم چیست؟ ویژگی های آن کدام است؟- آیا علم همان دانش است؟ - آیا جامعه شناسی علم است؟دانش اسم مصدر و به معنای دانستن و وقوف و آگاهی یافتن به چیزی است. در این معنا علم یک گونه ای از دانستن، یا یک نوع دانش است. بنابراین دانش عام تر از علم بوده، و دانش های متعددی وجود دارد. دانش شامل حوزه های متعددی نظیر دانش دینی، دانش ایدئولوژیک، دانش تجربی و نظایرآن است. هر کدام از این دانش ها از طریق مکانیزم ها و مسیرهای خاصی، یا به اصطلاح روش های خاص به دانش دست می یابند. در یک دسته بندی آنچه علوم را از یکدیگر منفک می کند همین روش های کسب دانش است. بطور مثال دانش دینی (در هر دین) مبتنی بر متون، سنت و اصول اعتقادی همان دین است؛ یا دانش تجربی بر گرفته از تجربیات شخصی در زندگی روزمرهٔ هر فرد است. شاخصه اصلی علم مدرن متمایز بودن روش (یا روش ها ی) کسب دانش است که منتهی به دانش علمی می شود.* تفاوت علم و دانش های دیگر:همان گونه که ذکر شد تفاوت عمده علوم و دانش ها در روش های آنهاست. روش علمی ویژگی هایی دارد که به نظر می رسد در مقایسه با روش های دیگرِ دانش اندوزی کاملا متفاوت است. در اینجا دانش های متعددی از جمله فلسفه، طالع بینی، جادو و... وجود دارد، اما دانش علمی رهاورد پژوهش وتحقیق علمی است و ویژگی های خاصی دارد. یک ایده ابتدا به صورت فلسفی مطرح می شود و سپس برای اثبات و علمی شدن آن باید مشخصات علمی پیدا کند. از جمله ویژگی های این روش می توان به موارد ذیل اشاره کرد.* برخی ویژگی های روش علمی:۱- مشاهده. دانش علمی مبتنی بر مشاهده است. این امر متفاوت با دیدن و نگاه کردن است. در مشاهده محقق با نگاه دقیق و موشکافانه در صدد کشف پدیده ای، ویا رابطه پدیده ها یی بر می آید. ودر این بررسی در ذهن خود دارای یک پیش زمینه نظری است.۲- آزمایش. در این روش محقق برای کشف پدیده یا روابط بین پدیده ها، بطور عمدی آنها را در یک مکانی بنام آزمایشگاه در معرض هم قرار می دهد. آزمایشگاه می تواند محیط طبیعی که پدیده در آن قرار دارد باشد.۳- عینیت. در یک تحقیق علمی برای کسب دانش علمی، محقق پدیده را آنگونه که هست مورد بررسی و شناخت قرار می دهد نه آن گونه که منافع او و تمایلاتش ایجاب می کند. در واقع این اصطلاح بیشتر بر داوری های علمی دلالت دارد که می باید فارغ از ارزش های شخصی، گروهی، قومی، ملی، مذهبی و سایر ارزش هایی باشد که به داوری علمی بیطرف لطمه می زنند. ۴- ابطال پذیری. نظریه یا ادعای علمی باید بگونه ای باشد که بتوان آن را بشکل تجربی مورد آزمون قرار داد: یعنی باید آزمون پذیر باشد. آن دسته از پدیده ها و اموری که خارج از حیطه آزمون تجربی قرار دارند، خارج از حیطه بررسی های علمی بوده و لذا موضوع مورد مطالعه علم نیستند.- اکنون با توجه به این ویژگی ها آیا جامعه شناسی را می توان یک علم محسوب کرد؟ آنچنان که آشکار است علوم طبیعی همچون علم فیزیک، علم شیمی، پزشکی و نظایر آن در طی قرون شانزده و هفده از رونق بالایی برخوردار بوده و موفقیت های چشمگیری در حوزه های متعدد خود کسب کرده بودند. این پیشرفت ها، اندیشمندان حوزه های انسانی و اجتماعی را بر آن داشت تا به این نتیجه برسند که روش های علوم طبیعی را می توان در بررسی و شناخت پدیده های انسانی نیز به کار گرفت. چرا که بنظر می رسید دانش علمی ویژگی هایی دارد که با دقت و عینیت خود می تواند به مسایل و نیازهای جوامع انسانی پاسخ دهد، از جمله این که:الف) دانش علمی تبیین کننده است. یعنی می تواند روابط بین عناصر پدیده های اجتماعی را که وجود دارد یا اتفاق افتاده و مربوط به گذشته وحال است آشکارنماید. بطورخلاصه یعنی اگر یک واقعهٔ اجتماعی رخ داده است با کمک این روش می توان علل یک پدیدهٔ اجتماعی را آشکارکرد. و به عبارتی این روش، تبیین کننده است.ب) علم قدرت پیش بینی دارد برای این که نشان می دهد اولاً مقصد راهی را که درپیش است، به کجا ختم می شود، و ثانیا روابط عناصر را چگونه باید تنظیم کرد تا به جایی خاص رسید. بدنبال این چنین اندیشه ای، متفکرانی چون مونتسکیو

و روسو زمینه های چنین رویکردی را فراهم آوردند. سرانجام آگوست کنت مدعی علمی شد که قادر است پدیده های اجتماعی را از روش های اثباتی(طبیعی) مورد بررسی قرار دهد. این علم ابتدا بتبع علوم طبیعی" فیزیک اجتماعی "و سپس" جامعه شناسی "نام گرفت. در واقع علم جامعه شناسی در پاسخ به مسایل و مشکلاتی که در آن دوره در جوامع غربی بوجود آمده بود، ایجاد گردید. بطور مثال از مشکلات زمان دورکیم این بود که عمده ارزش های دینی که نظم دهنده و حافظ نظم جامعه بود، درعصر دورکیم کارکرد خود را از دست داده بود؛ جامعه زمان وی بگفته خودش دچار بحران شده بود. لذا در نهایت به این نتیجه رسیدند که برای حل مسائل اجتماعی باید از روش هایی استفاده شود که ویژگی های علوم طبیعی را داشته باشد. بطور خلاصه می توان گفت تفاوت علم جامعه شناسی با دانش های پیشین انسانی این است که بر خلاف دانش ها یی نظیر فلسفه و تاریخ، سعی شده است تا در مطالعه افراد و جوامع، روش های علوم طبیعی به کارگرفته شود.- پس علم جامعه شناسی، بدنبال بررسی روابط انسانی و واقعیات اجتماعی با بکارگیری روش علوم طبیعی است. لذا روش شناسیِ تحقیق است که علم جامعه شناسی را بعنوان علم مطرح می کند.اما واقعیت آن است که این موضوع که آیا می توان پدیده های انسانی را همچون پدیده های طبیعی بررسی کرد، جدلی است که از آن زمان تا کنون ادامه داشته است. گفتنی است که نظریه پردازان بعدیِ جامعه شناسی چندان به این رویکرد وفادار نمانده، و پدیده های انسانی را متفاوت از پدیده های طبیعی قلمداد کردند. لذا در جامعه شناسی انواع رویکردها و رهیافت ها بوجود آمد. بعبارت بهتر اکنون جامعه شناسی یک علم چند پارادایمی است. در این جا به مقایسه سه رهیافت عمده (که در بسیاری موارد متناقض اند) در جامعه شناسی پرداخته می شود. *سه پارادایم عمده در جامعه شناسی:پارادایم به تمامی یک نظام فکری شامل فرض های اساسی، سوالات مهم و تکنیک های خاص تحقیق اطلاق می شود. محققان اجتماعی از میان پارادایم های متعدد برای علم انتخاب به عمل می آورند. هر پارادایم برای خود مجموعه ای از اصول و فرضیات فلسفی داشته، و همچنین روشی برای چگونگی انجام تحقیق بر می گزینند. در واقع هر پارادایم دربرگیرندهٔ مجموعه ای از بینش ها، نظریه ها، روش های تحقیق و تکنیک هاست. هر پارادایم می تواند در برگیرنده نظریه ها و مکاتب متعددی باشد. تقسیم بندی پارا دایم ها کمک می کند تا اصول و روش های جامعه شناسی بهتر درک شود. سه پارادایم غالب در جامعه شناسی عبارتنداز:۱- پارادایم اثبات گرایی یا پوزیتیویستی،۲- پارادایم تفسیر گرایی،۳- پارادایم انتقادی.* می توان اصول کلی و منظر این سه رهیافت را در قالب پاسخ به هشت سوال اساسی ذیل مورد مطالعه قرار داد: ۱- تحقیق علمیِ اجتماعی برای چیست؟ به عبارت دیگر هدف از تحقیق اجتماعی چیست؟۲- طبیعت بنیادیِ واقعیت اجتماعی چیست؟ ۳- طبیعت اساسی انسان چیست؟ ویژگی های اساسی موجود انسانی کدام است؟۴- رابطهٔ شعورعامه(فهم متعارف) با علم چیست؟ ۵- ویژگی تبیین واقعیت ها، یا ویژگی نظریه مربوط به پدیده های اجتماعی چیست؟۶- تبیین صحیح و نادرست چگونه تعیین می شود؟ به عبارت دیگر معیارهای تعیین تبیین صحیح چیست؟ ۷- شواهد خوب و یا اطلاعات واقعی چگونه شواهد و اطلاعاتی است؟ ۸- ارزش های سیاسی- اجتماعی کجا و چگونه می توانند در علم وارد شوند؟* پارادایم اول: رهیافت اثبا ت گرایان (Positivist Approaches) اثبات گراها مدعی هستند پدیده های موجود در جهان، ویژگی های واحدی داشته و لذا در مطالعه و تحقیق راجع به هر کدام از این پدیده ها روش واحدی می توان بکار برد. بنا بر این می توان از روش های مطالعه ای که در علوم طبیعی بکار می رود، برای مطالعهٔ پدیده های اجتماعی نیز بهره برد. سوال اصلی رهیافت اثبات گرایی عبارت است از : چگونگی بکارگیری روش های علوم طبیعی برای مطالعهٔ پدیده های اجتماعی، و به تبع آن در نظر گرفتن پدیده ها و امور اجتماعی به عنوان اشیاء. کنت، دورکیم، اسپنسر و زیمل از جمله اثباتگراها هستند. نظریه پردازان این رهیافت معتقدند همانطور که بر پدیده های طبیعی قوانینی مانند قوانین فیزیکی و شیمیایی حاکم است، روابط انسانی نیز تابع قوانین خاصی است که دانشمند اجتماعی می تواند آن را کشف کند. اگر می توان با کشف قوانین طبیعی بر پدیده های طبیعی غلبه نموده و آنها را تحت کنترل درآورد، در مورد روابط افراد جامعه نیز می توان با کشف قوانین آن به پیش بینی پرداخته و پدیده های انسانی را نیز تحت کنترل

درآورد. * پاسخ اثبات گراها به هشت سوال ذکر شده :۱- در پاسخ به سوال اول این اثبات گرایان بر این باورند که تحقیق اجتماعی برای این است که می خواهیم به قوانین عام و جهان شمول حاکم بر روابط انسانی برسیم. هدف از تحقیق اجتماعی کشف و مستند سازی قوانین عمومی حاکم بر رفتار آدمی است. و دیگر این که جهان چگونه در جریان است که مردم می توانند حوادث و وقایع را پیش بینی کنند. در واقع این بینش نوعی جهت یابی ابزاری است که بر این باور است که دانش می تواند بعنوان یک وسیله یا ابزاری جهت ارضای خواسته های انسان و کنترل محیط فیزیکی و اجتماعی او بکار گرفته شود. یعنی با کشف قوانینی که زندگی بشر را اداره می کند می توان روابط اجتماعی را تغییر داد، و آنچه می خواهد اتفاق بیفتد را پیش بینی کرد.۲- ویژگی واقعیت اجتماعی این است که می توانند دقیقاً مثل اشیاء در نظرگرفته شوند. واقیت ها و پدیده های اجتماعی الگوهای از قبل تثبیت شده ای است که روابط بر مبنای آنها صورت می گیرد، و یا تابع نظمی است که قابل کشف می باشد. دو فرضیه اساسی دیگر در این دیدگاه ان است که اولاـ الگوهای اساسی واقعیت های اجتماعی ثابت است و دانش درباره آنها خصلت انباشتی دارد. و دیگر این که ترتیبات واقعیت های اجتماعی در طول زمان تغییر نمی کند، لذا قوانینی که امروزه کشف شود برای آینده نیز صادق خواهد بود. این نظم موجود در این جهان از قبل بنیان گذاشته شده است. ۳- از این دیدگاه طبیعت واقعی انسان ها این گونه است که موجودی ابزاری، خودخواه و دارای عقلانیت اند. عمل آنها بر اساس علل خارجی، یعنی ساختارها است. و همان گونه که خود از این عوامل تاثیر می پذیرند، بواسطه کنش خود و ایجاد همین الزام ها بر رفتار دیگران نیز تاثیر می گذارند. هر فرد می تواند با نگاه به کنش ها و رفتار دیگران چیزی بیاموزد، چنان که به آن کنش ها به عنوان یک واقعیت خارجی نگاه می کند. انسانها همه مثل هم هستند و دارای ویژگی های مشترک اند، واگر شرایط لازم برای ایجاد یک پدیده، یک تغییر و یا یک مسئله بوجود آمد باید آن پدیده بوجود آید. گاهی به این دیدگاه مدل مکانیکی فردی، یا رهیافت رفتارگرا اطلاق می شود. بدین معنی که افراد به فشارهای خارجی که مثل نیروهای فیزیکی بر آنها وارد می شود واکنش نشان می دهند. مثال بارز این رویکرد از آن دورکیم است که معتقد بود باید پدیده های اجتماعی را همچون اشیا در نظر گرفت. در این دیدگاه رفتار انسان ها با ارجاع به قوانین علمی (علت و معلول) تشریح می شود. اشکال این رهیافت آن است که قادر است تنها رفتار افراد را در یک شرایط خاص با احتساب احتمال معین کند؛ مثلا بگوید در شرایط x, y و z ، به احتمال ٪۹۵ ، تعداد ۱.۵ نفر از مردم یک رفتار خاص را انجام می دهند. ۴- دیدگاه پوزیتیویستی تمایز بارزی میان علم و فهم متعارف یا شعور عامیانه قایل است. این تمایز نه تنها در ارتباط با شعور عامه بلکه میان علم و غیر علم صادق است. علم جایگاه ویژه ای در جستجوی حقیقت داشته و در این راه بهترین روش ها را بکار می بندد. علم برخی ایده ها را از فهم عامه وام می گیرد اما بخش هایی از آن را که دارا غش بوده واز جهت منطقی متزلزل، غیر سیستماتیک و پر از سو گیری است را تغییر می دهد. جامعه علمی با هنجارهای خاص خود مواضع علمی و تکنیک هایش، می تواند به حقیقت دست یابد، در حالی که شعور عامه خیلی بندرت و بطور نا مداوم قادر به این کار است. این دید گاه معتقد است دانش علمی نسبت به سایر دانش ها برتری داشته و در نهایت جایگزین تمام دانش های دیگر خواهد شد. ۵- تبیین علمی پوزیتیویستی قانونمند بوده و مبتنی بر نظامی از قوانین جهانشمول است. این قوانین حالت علت و معلولی دارد. این نوع تبیین نشان دهنده قوانین علی عامی است که در بر دارنده مشاهده دقیق در مورد زندگی اجتماعی است. این است که صاحب نظران این دیدگاه به دنبال یک مدل قانونمند عام برای تبیین تمام پدیده های اجتماعی هستند. این قوانین تابع استدلال منطقی اند. محقق می تواند با توسل به منطق قیاسی به مشاهده واقعیت های خاص بپردازند. بطور کلی در این دیدگاه عقیده بر آن است که تئوری، یک نظام شناختی و استقرایی از ارتباط درونی میان قضایا، بدیهیات و قوانین است. ۶- در عصر روشنگری یک اصل اساسی این بود که هر کس قادر است با بکارگیری عقل خود حقیقت را از غیر تشخیص دهد. در دیدگاه اثبات گرایی تبیین باید دو شرط را دارا باشد: الف: تناقض منطقی نداشته باشد، ب: با واقعیت مشاهده شده انطباق و سازگاری داشته باشد.علاوه بر این ها تبیین باید قابلیت تعمیم داشته باشد.

پیوسته در طول تحقیق میان قواعد کلی یا تئوری ها و واقعیاتی که مورد مشاهده قرار می گیرد، بتبع منطقی که در طول تحقیق مد نظر است نوعی رقابت وجود دارد. پس در این دیدگاه تبیین صحیح تبیینی است که به لحاظ منطقی به قوانین مربوط بوده و بر واقعیات مشاهده شده استوار باشد. تبیین صحیح یعنی انطباق نظریه با واقعیت. یعنی شواهد و واقعیات ، نظریه را اثبات کند.۷- محقق اثبات گرا باید به دنبال شواهدی باشد که بر خلاف تصور عامه، بتواند نظریه علمی را ابطال کند. و حتی بهترین آن ها را انتخاب کند، بطوری که قویترین شواهد برای نقض نظریه قادر به ابطال آن نباشد. تنها دراین صورت می توان گفت که آن ادعا(نظریه) می تواند درست باشد. علاوه بر این، شواهد باید نشان دهنده قانون علی باشد. از طرفی واقعیات مشاهده شده ای که به عنوان مدرک جمع آوری کردیده بطور اساسی از ایده ها، ارزش ها یا تئوری ها جداست. تبیین علمی دربردارنده سنجش دقیق و ظریف پدیده است. دانش تجربی فقط مبتنی بر مشاهدات و استدلال یک فرد نیست، بلکه این مشاهدات و استدلال ها باید قابلیت آزمون وتجربه توسط دیگران را نیز داشته باشد. به این ویژگی دانش، ویژگی بین الاذهانی گفته می شود. پس شواهد خوب مواردی است که یک نظریه را تایید و یا خصوصا بتواند نظریه را نقض کند. ۸- در این دیدگاه علم فارغ از ارزش هاست، و عینیتی که از آن صحبت شد همان بیطرفی ارزشی (value free) است. عینیت بدین معنی است که مشاهده گر چیزی را که می بیند(مشاهده می کند) تایید وثبت می کند، و لذا علم مبتنی بر بر نگرش ها و باورهای محقق نیست. علم به عنوان یک حوزه جدا و متمایز جامعه است که از ارزش های دینی، سیاسی و شخصی رهاست. و بطور مستقل از فشارها و نیروهای اجتماعی و فرهنگی و از دیگر فعالیت های انسانی عمل می کند. علم همان تفکر عقلانی و مشاهده سیستماتیک است که بدور از پیش داوری و سو گیری ها و ارزش هاست. در این دیدگاه محقق فقط در انتخاب موضوع تحقیق می تواند ارزش هایش را دخالت دهد. * پارادایم دوم: رهیافت تفسیری((Interpretative Approachesعلم اجتماعی تفسیری، با الهام از اندیشه دیلتای، فیلسوف آلمانی در کتاب: "درآمدی بر علوم انسانی ("۱۸۸۳)، و همچنین جامعه شناس آلمانی، ماکس وبر به جامعه شناسی راه یافت. دیلتای نشان داد که دو نوع متفاوتی از علم وجود دارد که این دو اساساً با یکدیگر متفاوت اند؛ یکی مبتنی بر تبیین انتزاعی، و دیگری ریشه در فهم همدلانه، یا تفهم (Verstehen) تجربه زندگی روزانه مردم در شرایط تاریخی خاص آنان است. وبر نشان داد که علم اجتماعی مستلزم مطالعه" کنش اجتماعی معنادار، یا مطالعه کنش اجتماعی هدفمند است. او بر کنش تفهمی تاکید عمده داشت و احساس می کرد جامعه شناس باید دلایل یا انگیزه های شخصی را که موجب شکل گیری احساسات بیرونی شده، و راهنمای افراد در روش های تصمیم گیری برای کنش در شرایط متفاوت است، بشناسد.اصول اصلی این تفکر بر مبنای این است که پدیده های انسانی متفاوت از پدیده های طبیعی هستند. در واقع پاراد ایم تفسیری مبتنی بر روشی متفاوت از اثبات گرایی است. از نظریه پردازان این پارادایم می توان از ماکس وبر، نظریه پردازان کنش متقابل نمادین (گافمن)، پدیدارشناسی و جامعه شناسی خلاق (شوتس، گارفینکل) یاد کرد.* رویکرد تفسیرگراها در پاسخ به ۸ سئوال ذکر شده:۱- در پاسخ به این سوال که تحقیق اجتماعی به چه منظور صورت می گیرد، معتقد هستند هدف تحقیق اجتماعی فهم و توصیف کنش معنی دار است. هدف از پژوهش، توسعه دانش راجع به زندگی اجتماعی و کشف این است که مردم چگونه معانی خود را در شرایط واقعی شکل می دهند. یا این که چگونه مردم زندگی روزانه خود را تجربه می کنند. اینان نه فقط بدنبال رفتار خارجی و مشاهده پذیر افراد، بلکه در صدد مطالعه کنش معنی دار اجتماعی هستند. محقق اجتماعی باید بدنبال ویژگی یگانه رفتار انسانی بوده، به نیت ها و زمینه اجتماعی که کنش در آن انجام می گیرد توجه خاص داشته باشد. یک کنش انسانی بر خلاف ادعای اثبات گرایان می تواند معانی متفاوتی داشته باشد، که این تفاوت فقط از طریق روش درون فهمی میسر است. ۲- بر خلاف اثبات گرایان این رهیافت معتقد است واقعیت در بیرون منتظر نیست که کشف شود، بلکه دنیای اجتماعی در سطح وسیع، آن چیزی است که مردم آن را آن گونه که هست درک می کنند. ویژگی واقعیت اجتماعی آن چیزهایی است که انسانها در زندگی روزمره در ارتباط با شناختی که ازپدیده ها دارند و

مسائلی که می شناسند و برای آنها پیش می آید، راه حل هایی برای حل مسایل خود بکار می بندند؛ یعنی تعریف و توضیح کامل وضعیت ایجاد شده توسط عاملان کنش متقابل.۳- طبیعت انسان آن چنان است که می تواند معنی بیافریند و انسان اساساً خلاق و آگاه است، جهان و دنیای واقعی خودش را می فهمد. از این رو کنش های انسانی همچون روابط پدیده های طبیعی قابل پیش بینی نیست، چرا که انسان دارای اراده و اختیار بوده و هر لحظه قادر است انتخاب خود را تغییر دهد.۴ – در این دید گاه فهم متعارف از جایگاه ویژهای برخوردار است. مردم عادی در زندگی روزانه خود از این دانش بعنوان راهنمای زندگی روزانه خود بهره گرفته و برای تشخیص و تبیین حوادث و رویدادهای جهان اجتماعی از آن استفاده می کنند. لذا بعنوان جایگزینی برای قوانین اثباتی محسوب می شود. همچنین شعور عامه یک منبع حیاتی اطلاعات برای فهم روابط افراد است. شعور عامه از این دیدگاه رابطهٔ مستقیمی با علم دارد و در واقع علم حاصل و برآمده از شعور عامه (Common Sense) است.۵- تئوری علم اجتماعی تفسیری نه بدنبال قوانینی مانند علوم طبیعی، بلکه بدنبال توضیح و تفسیر این امر است که چگونه مردم زندگی روزانه خود را اداره می کنند. رهیافت تفسیرگرایی استقرایی و اندیشه نگار است، یعنی ارایه و نمایش سمبلیک کنش های انسانی و توصیف ظریف آن. لذا ویژگی تئوری این است که بتواند چگونگی یک نظام معانی گروهی را که تولید و تثبیت می شود توصیف کند. ۶- تبیین صحیح آنست که بتواند در مورد کنش افرادی که مورد بررسی هستند درک و فهم صحیحی ارایه دهد. علیرغم ادعای اثبات گراها، تبیین، بطور منطقی به قوانین مربوط نمی شود. تبیین زمانی دقیق است که به بهترین وجه قادر باشد فهم عمیقی از روش های استدلال، احساس و تفکر مردم درگیر در زندگی بدست دهد. پیش بینی در پدیده های انسانی ممکن است اما فقط در موارد نادری مثلا در روابط زوجی که مدت مدیدی با هم زندگی مشترک داشته اند.۷- در حالی که برای اثباتگرایان شواهد خوب شواهد قابل مشاهده، دقیق و مستقل از تئوری و ارزش هاست، بر عکس در این دیدگاه، ویژگی های منحصر بفرد معانی و زمینه های خاص، بعنوان اساس فهم معنای اجتماعی محسوب می شود. شواهد در مورد کنش نمی تواند از متنی که در آن واقع شده، و یا از معنایی که کنشگر اجتماعی برای آن در نظر گرفته جدا فرض شود. بنابراین شواهد خوب از نظر این گروه، شواهدی است که درمتن و زمینهٔ کنش های ناب اجتماعی بدست می آید. واقعیت ها در درون نظام معانی سیال و متغیرند. لذا توسل به روش هایی همچون روش پیمایش بندرت در این رهیافت مورد استفاده قرار می گیرد. بلکه بجای آن روش هایی چون آزمایشات نقض کننده(شوک دهنده، گارفینگل) ارجحیت دارد. ۸- بر خلاف پوزیتیویست ها، تفسیرگرایان تاکید دارند که محقق باید در واکنش به پدیده های اجتماعی، آزمون و تحلیل آنها باید نقطه نظرات دیدگاه ها و احساسات خود را بعنوان بخشی از فرایند تحقیق محسوب کند. محقق تفسیری نیاز دارد به اینکه حداقل بطور موقت، در ارزش ها و تعهدات سیاسی و اجتماعی کسانی که مورد مطالعه قرار داده، سهیم شده و با آنان همدردی نماید. اینان در صدد بیطرفی ارزشی نیستند، بلکه بیشتر سوالشان این است که آیا می توان آن ارزش ها را کسب کرد یا نه. چرا که معتقدند ارزش ها و معانی در همه چیز و همه جا حضور دارند. و لذا اعای اثبات گرایان مبنی بر بیطرفی ارزشی، خود، حاکی از یک نظام ارزشی و معنایی دیگری است، یعنی ارزش های علم پوزیتیویستی. اینان معتقدند که ارزش ها یک بخش محوری در زندگی اجتماعی هستد. در واقع ارزش های هیچ گروهی غلط نیست بلکه فقط متفاوت است. نقش مناسب یک محقق تفسیری در میان افراد مورد مطالعه آن است که، یک مشارکت پر احساس را ایفا کند. * پارادایم سوم: پارادایم انتقادیعلم اجتماعی انتقادی شق دیگری از معنای روش شناسی را ارایه می دهد. نسخه هایی از این رهیافت: ماده گرایی دیالکتیکی، تحلیل طبقاتی، و ساختارگرایی هستند. این دیدگاه بطور مستقل نظریه ای مانند دو رهیافت قبلی ندارد، بلکه سراسر آن انتقاد به دو تفکر قبلی و به تمام علم جامعه شناسی است. علم اجتماعی انتقادی، با بسیاری از منتقدان رهیافت تفسیری علیه موضع اثباتگرایی موافق است، با این تفاوت که برخی انتقادات دیگری نیز دارد که با برخی از نقطه نظرات تفسیرگرایان مخالف است. این رهیافت تداوم نظریات مارکس و فروید بوده، و توسط آدرنو، اریک فروم و مارکوزه گسترش یافته است. علم اجتماعی انتقادی متشکل از

نظریه های تضاد، تحلیل های فمنیستی و نظریات روان درمانی است. همچنین این رهیافت با نظریه انتقادی، از طریق مکتب فرانکفورت آلمان، در دهه ۱۹۳۰ گره خورده است. این دیدگاه با ارایه دلایل، به اثبات گرایی بخاطر بینش تنگ نظرانه، غیر دموکراتیک، و غیرانسانی بودنش انتقاد دارد. این انتقاد در مقالات آدرنو تحت عناوین": جامعه شناسی و تحقیق تجربی "و "منطق علوم اجتماعی("۱۹۷۶) آمده است. عضو مشهور و زنده این مکتب، یورگن هابرماس(۱۹۲۹)، علم اجتماعی انتقادی را در کتاب خود به نام" دانش و علاقه های انسانی "توسعه داده است. از دیگر اندیشمندانی را که می توان درین مبحث جای داد، پیربوردیو است. علیرغم این که او در موضوعات بسیاری قلم زده، رهیافت متفاوتی را در زمینه تحقیق و تئوری نشان داده است. اساس این رهیافت ضد اثباتگرایی و ضد تفسیری است. او موضوع هر دو رهیافت، یعنی بینش کمیِ عینی گرایِ قانون گونه اثباتگرایی، و بینش ذهنی گرا و اراده گرایِ تفسیر گرایانه را طرد می کند. او خاطرنشان می سازد که تحقیق اجتماعی باید انعکاسی(Reflexive) بوده، (یعنی ضمن مطالعه راجع به موضوع، باید به خود انتقاد کند، همان گونه که ماهیت موضوع مورد مطالعه آن این گونه است)، و ضرورتاً سیاسی باشد. او معتقد است که هدف تحقیق کشف و پرده برداری از حوادث رایج است. اخیراً یک رهیافت فلسفی بنام" واقع گرایی "به علم اجتماعی انتقادی پیوسته است. پاسخ رهیافت انتقادی به هشت سوال ذکر شده:۱- دلایل تحقیق از نظر این ها کشف ساختارها و لایه های زیرین نابرابری های اجتماعی در روابط انسانی است. بطورکلی نظریات نظریه پردازان این پارادایم درانتقاد به تمامی نابرابری های موجود در روابط انسانی در تمام جوامع است. هدف از تحقیق قدرتمند کردن توده تحت تسلط و جنبش سریع علیه نظام نابرابر اجتماعی است.۲- این دیدگاه نشات گرفته از نظریه دیالکتیکی است، لذا در این جا عقیده برآن است که طبیعت واقعیت اجتماعی بر دیالکتیک استوار است. برای شناخت این واقعیت ما به چند چیز احتیاج داریم: طبیعتِ واقعیت اجتماعی این است که در سلسله مراتب اجتماعی (یعنی طبقات متعدد خصوصا طبقه حاکم و توده مردم که محکوم اند)، تضاد ایجاد شده، توسط وسایل متعدد از جمله ایدیولوژی، تولید وتثبیت شده وتداوم می یابد. این تضاد ایجاد شده بوسیلهٔ ساختارهای اساسی پنهان، مدیریت شده است.۳- ماهیت انسان این گونه است که انسان ها منتقد، خلاق و دارای اراده اند، اما سازگارند، و این سازگاری همراه با عدم تشخیص قابلیت های خودشان است که این امر از طریق فریب وگمراهی نشات گرفته از ترویج ایدئولوژی نظام حاکم می باشد. انسان ها به دام الزامات و روابط متقابل گرفتارند و کنترل بر زندگی خود را از دست داده اند. انسان ها باید خطای دید خود را کاهش دهند، تا رهایی یابند. ساختارهای اجتماعی موجب می شوند انسان ها از این که چه می کنند، آگاه نباشند. بعبارت دیگر اشتباهاتی را مرتکب شوند که از اشتباه بودن آن بی خبرند. همچنین این ساختارها باعث می شوند تا بسیاری از استعدادها و توانایی های افراد نهفته باقی بماند. ۴- از این دیدگاه فهم متعارف یا شعور عامه عبارت است از آگاهی کاذب، و لذا مانع دیدن واقعیت است؛ بطوری که مردم دچار اشتباه شده، و علیرغم بهترین علایق خود که بعنوان واقیت بیرونی تعریف شده است عمل می کنند. این رهیافت معتقد است محقق اجتماعی باید ایده های ذهنی و فهم متعارف را مطالعه نماید، چرا که این موضوعات رفتار انسانی را شکل می دهد. با این حال این ایده ها و فهم افراد، پر از خطا و توهم است. اینان معتقدند یک دنیای واقعی وجود دارد که در آن کنترل نابرابری، بر قدرت و منابع، حاکم است، و شعور عامه مبتنی براین شرایط است. این ساختارها به راحتی قابل مشاهده نیستند. کار محقق اجتماعی است که از آن پرده برداری کند. علم، معرفتی است که می تواند به لایه های زیرین رسوخ کند. ۵- در مورد ویژگی تبیین اجتماعی، اثبات گرایان معتقد به جبرگرایی اند. بدین معنی که معتقدند رفتار انسانی بوسیله قوانین علّی حاکم معین شده است، و افراد انسانی کنترل اندکی بر آن دارند. از طرف دیگر تفسیرگرایان معتقد به اراده گرایی اند، بدین معنی که انسان ها آزادی های بسیاری برای خلق معانی اجتماعی دارند. علم اجتماعی انتقادی در میان این دو رهیافت جای می گیرد: جبرگرایی نسبی و اراده گرایی نسبی. از این نظر مردم از طریق شرایط مادی، زمینه فرهنگی و شرایط تاریخی که در آن قرار دارند ملزم می شوند. دنیایی که مردم در آن زندگی می کنند، امکان گزینش آنان را

محدود نموده و عقاید و رفتارهای آنان را شکل می دهد. اما مردم در درون این مجموعه ساختارهای اجتماعی و روابط و قوانین کف بسته نمی مانند، بلکه می توانند به فهم جدیدی از روش های نگرشی که آنان را قادر می سازد تا این ساختارها، روابط و قوانین را تغییر دهند، نایل شوند. یک تبیین کامل علم انتقادی کاشف توهمات، رافع خطاها، آشکار کننده ساختارهای زیرین شرایط بوده و نشان می دهد که چگونه تغییر امکان پذیر است، و همچنین بصیرت یک آینده ممکن را فراهم می آورد. تئوری انتقادی بیش از آن که بیانگر مکانیزم های نامریی بکار گرفته شده در مشاهده واقیت باشد، منتقد شرایط موجود بوده و دارای یک نقشه کاربردی برای تغییر است. ویژگی تئوری دراین دیدگاه این است که باید یک نظریهٔ انتقادی باشد که شرایط واقعی را روایت کند وکمک کند تا مردم راهیابی به دنیای بهتری را ببینند.۶- در تعیین صحت و درستی یک تبیین آنچه برای اثبات گرایی معیار ارزیابی قرار می گیرد، شواهدی است که از طریق فرضیه های قیاسی و آزمون فرضیات بوسیله شواهد عینی و تجربی بدست می آید. هرگاه تئوری با این شواهد انطباق یافت، موجب تایید نظریه و پشتوانه قانون است. برای تفسیرگرایان تایید تئوری از طریق این که آیا نظام معانی و قواعد رفتار، فهم صحیحی از آن هایی که مورد مطالعه هستند ارایه می دهد یا خیر، ارزیابی می شود. نظریه انتقادی در جستجوی آماده کردن مردم از طریق منابعی است که قادر باشد آنان را یاری دهد تا آگاهی واقعی یافته و دنیای خویش را تغییر دهند. یک محقق در این دیدگاه نظریه خود را از طریق تشریح شرایط کنونی بازتولید شده بوسیله ساختارهای پنهان آزمون نموده، سپس با بکارگیری این دانش، روابط اجتماعی را تغییر دهد. یک تئوری انتقادی کارآمد آن است که به مردم در مورد تجربیات آنان آموزش می دهد، به آنان کمک می کند تا نقش تاریخی خود را درک نموده، و بتواند از آن برای تغییر شرایط خود بهره بگیرد. معیار خوب و بد بودن تئوری از این منظر قابلیت توصیف و تبیین واقیت های اجتماعی، یعنی ساختارهای پنهان موجد نابرابری، و همچنین قابلیت عملی بودن آن است. تبیین صحیح آنست که مردم را برای تغییردنیا به ابزارهای مورد نیازمجهّز کند؛ دنیایی که درآن نابرابری نباشد. ۷- شواهدخوب، شواهدی است که بوسیلهٔ تئوری هایی شکل گرفته باشند که بیگانگی را از انسان ها مرتفع کند. ۸- در سراسر این پارادایم ارزش ها حاکم است و معتقدند که تمامی علوم با یک موضع ارزشی آغازمی شوند اما بعضی درست وبعضی نادرست اند. از این میان، آنهایی درست است که درجهت درک نابرابری ها و رفع نابرابری ها باشد.* خلاصه و نتیجه:با توجه اجمالی به زمینه های پیدایش جامعه شناسی به عنوان یک علم، این که خطوط کلی اولین رهیافت در این علم، یعنی پارادایم پوزیتیویستی، تاکید عمده را بر یکسان انگاشتن پدیده های طبیعی و اجتماعی نهاده باشد، دور از انتظار نیست. در دورانی که علوم طبیعی از اعتبار و ثمرات چشمگیر برخوردار بوده، وسوسه برای بکارگیری روش های این علوم برای حل انبوه مسایلی که جوامع غربی با آن دست به گریبان بوده امری طبیعی است. اما نکته قابل توجه آن است که علیرغم خلاقانه بودن این تفکر، برخی افراط گری ها (نظیر دیدگاه جبرگرایی مطلق که از نحله های همین مکتب است) نیز سربرآورد. این دیدگاه های افراطی موجبات غفلت از برخی جنبه های اساسی پدیده های انسانی گردید. پارادایم تفسیری با همین رویکرد، برای سال های متمادی در تضاد پایدار با رهیافت پوزیتیویستی باقی ماند. و با پیدایش برخی از اندیشمندان اثباتگرای میانه رو، این دیدگاه از خود انعطاف پذیری هایی نشان داد. بعنوان مثال برخی از محققان اجتماعی پوزیتیویست پذیرفتند که پارادایم تفسیری در تحقیقات اکتشافی مفید است، و برخی از آنان این پارادایم را علمی محسوب کردند. پرواضح است که این دیدگاه اساس تکنیک های تحقیق اجتماعی متعددی است که در مطالعه متن و زمینه حساس بوده و متدهای متنوعی را برای نفوذ به درون واقعیت استفاده نموده است؛ هم چنین شناخت راههایی که دیگران دنیا را می بینند، و روش هایی که بیشتر بر کسب یک فهم همدلانه احساسات و جهان بینی ها معطوف است تا اینکه در صدد کشف قوانین رفتار بشری برآید.در حال حاضر بحث بر سر روش های تحقیق کمی و کیفی، کهنه و قدیمی بنظر می رسد. چرا که محققان جامعه شناسی تردیدی ندارند که تحقیقات اجتماعی سطوح و ابعاد متعددی داشته و روش های مطالعه و تحقیق در هر یک از ابعاد و سطوح پدیده های اجتماعی مستلزم بکارگیری موضع و روش های خاص

است. بسیاری از محققان دریافته انـد که مرز قاطعی نیز میان پارادایم پوزیتیویستی و تفسیرگرایی، میان تحقیق کمی و کیفی و میان جامعه شناسی محض و کاربردی نمی توان رسم کرد. بکارگیری عناصری از روش های کمی در کیفی و یا بالعکس، یا ترکیبی از هر دو امروزه در تحقیقات اجتماعی امری رایج، و حتی ناگزیر است.

تأثیر کنش های اجتماعی بر توسعه اقتصادی

تأثیر کنش های اجتماعی بر توسعه اقتصادیدکتر کاوه احمدی علی آبادی

چکیده: در این اثر کوشش شده است تا با مقدمه‌ای در باب تأثیر عوامل اجتماعی بر توسعه اقتصادی، به سراغ کنش‌هایی برویم که برای توسعه حیاتی‌انـد و در مقابل اَشکال دیگری از کنش‌ها که می‌تواننـد جایگزین کنش‌های توسـعه آفرین شـده و مانع از تحقق برنامه‌ها شوند، معرفی و تجزیه و تحلیل گردند.کنش معطوف به هدف از جمله عواملی است که برای هر توسعه اقتصادی ضـروری است، زیرا بین راه‌ها و ابزار رسیدن با اهـداف ارتباطی دیـده، به طوری که با اصـلاح راه‌ها می‌توان به نتایج افزون تری دست یافت. در حالی که کنش معطوف به احساس، کنش تقدیرگرایانه، کنش قمارگرایانه و کنش معطوف به قدرت از جمله کنش‌هایی هستند که در صورت تحقق، نه تنها با اهداف توسـعه سازگار نیستند، بلکه حتی در بسیاری از موارد همچون مانعی در راه توسعه سد ایجاد کنند. سپس با در نظر گرفتن مدیریتی که مبتنی بر کنش معطوف به قدرت است، به بررسی ریشه‌های شکل‌گیری این کنش در نهاد خانواده و نهادهای اجتماعی می‌پردازد و در نهایت به مشارکت و کنش‌های مبتنی بر آن به عنوان راه حلی می‌نگرد که می‌توانـد هم مانع از شـکل‌گیری کنش معطوف به قـدرت شـده و هم راهی برای ممانعت از به بیراهه رفتن توسـعه گردد. واژگان کلیـدی: کنش عقلا‌یی، کنش معطوف به قـدرت، کنش تقـدیرگرایانه، کنش قمارگونه‌مقـدمه توسعه حتی هنگـامی که ملاک هـای اساسـی آن شـاخص هـای اقتصـادی در نظر گرفته شود، بـاز ناگزیر از توجه به ابعاد اجتماعی آن است. هیـچ تغییر رفتار اقتصادی رخ نمی‌دهـد، مگر آن که در نگرش هـا، هنجارهـا، تفکرّات قـالبی، باورهـا، کنش هـا و الگوهـای مألوف انسانی و اجتماعی تغییراتی اساسـی داده شود. در بسـیاری از دیـدگاه‌های دیگری از توسعه که بعـد اقتصادی را مهمترین بعد توسعه نمی‌انگارند، عوامل اجتماعی را نه تنها مقـدم، بلکه اساسـی‌تر از توسـعه اقتصادی می‌نگرنـد. در توسـعه مشارکتی نکته کلیدی آن است که اعضای یک جامعه، فرآیندهای بنیادی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را بر عهده گرفته (طالب، ۱۳۷۳: ۹۳ ـ ۹۴) و نه تنها روش های آن، بلکه اهداف و اولویت‌های آن ها را تعیین کنند. در برنامه‌های توسـعه، کنش ها از جایگاهی ویژه برخوردارند و فصل مشترك ابعاد اجتماعی ـ فرهنگی با ابعاد اقتصادی را تشـکیل می‌دهند. بسیاری از پژوهشگران به تجزیه و تحلیل انواعکنش در جوامع مختلف پرداخته تا با تفکیک آن ها به کنش هایی دست یابند که موجب توسـعه درجوامع پیشـرفته و عدم توسعه در جوامع دیگر شده‌اند. نمونه آن تفکر عقلایی است که یکی از اصـلی‌ترین عوامـل پیشـرفت در غرب ارزیـابی می‌شود که امکان طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی و ارزیابی علمی را فراهم می‌آورد، در حالی که تفکر سنتی در شرق از یک طرف، بیشتر احساسی و عاطفی و از طرف دیگر مبتنی بر سنت و رسم است که مورد توجه و مطـالعه نظریه پردازان و برنـامه‌ریزان قرار گرفته است. در کشـور مـا نیز نمونه‌هـایی از این الگوهـا را می‌تـوان شـناسایی و تجزیه و تحلیل نمود. جایگاه کنش‌ها در توسـعه ماکس وبر ضـمن تمایز قائل شـدن بین انواع کنش‌ها، کنش معطوف به هـدف و عقلایی را عاملی تعیین کننده بر تحول جوامع صـنعتی می‌داند، در حالی که جوامع سـنتی عمدتاً از کنش های ارزشـی، عاطفیِ منفعل و سـنتی بهره می‌برند که موجب توسعه و پیشرفت نمی‌شوند (وبر، ۱۳۶۷: ۷۱ ـ ۷۵؛ سازمان ها، ۱۳۷۴: ۸۰ ـ ۸۹). اما مباحث وبر پاسخگوی طرح مسئله فوق نیست و ما ناگزیر به جسـتجوی کنش‌ها و طرح علل دیگری برای برنامه‌های توسـعه در جامعه خود هستیم. تفکر و کنش تقـدیرگرایانه تفکر سـنتی در کشور ما مبتنی بر تقدیرگرایی است. بدین معنی که افراد سـنتی بین اعمال خود و تحقق مطلوب اهـداف و مقاصـد مـورد نظر ارتبـاطی نمی‌بیننـد، بلکـه آن را حاصـل قضـا و قـدر و دسـت تقـدیر روزگـار می‌داننـد. در حـالی که

برنامه‌ریزی و بهبود روشها، ارتباطی ضروری به فکری دارد که مبتنی بر ارتباطی عقلایی بین اهداف و مقاصد با اعمال و روش ها دارد. به بیان دیگر تحقق اهداف و اعمال برنامه‌ها ناگزیر به تفکری عقلایی و معطوف به هدف است که ما بین اعمال و روش ها با اهداف و مقاصد، نه تنها ارتباطی دیده، بلکه مدام آن ها را ارزیابی نموده،اصلاح کرده و تکمیل نماید. از این روی اساسی‌ترین نکته برای تحقق هر برنامه‌ای در کشور ما توجه به این نحوه نگرش و رفتار (تقدیرگرایانه) و کوشش در جهت تغییر آن است. بدیهی است که چنین الگوهایی که ریشه‌دارترین و گسترده‌ترین ملاکهای نگرشها و رفتارها هستند نیاز به برنامه‌ریزی ریشه‌ای و حساب شده داشته تا با افزایش سطح فرهنگی مردم بتوان الگوهای مناسبی را جایگزین شان ساخت تا موجب بازآفرینی فقر و عقب ماندگی نشوند. تقدیرگرایی روح قالب تفکر در جامعه روستایی و عشایری ماست. اگر چه این الگو در روستاها و ایلات ما موج می‌زند، ولی نباید تقدیرگرایی را به روستاها محدود ساخت. حتی با وجود گسترش این نوع تفکر در نزد عوام جامعه ما، نباید آن را بر خلاف تصور بسیاری از مردم، به قشر عامی جامعه محدود دانست و حتی بخش قابل توجهی از قشر تحصیل کرده نیز در ملاکهای خاموش خود بر طبق آنها رفتار و گزینش می‌کنند و تنها آمار تقدیرگرایی در نزد افراد تحصیل کرده کمتر است. تجارب نشان می‌دهد که ریشه کن کردن تقدیرگرایی از افکار و اذهان، کار ممکنی نیست و همواره آنها در طول نسل ها بازآفرینی شده‌اند. هر کس نداند برنامه‌ریزان و کارگزاران توسعه خوب می‌دانند که دست تقدیر تا چه حد تواناست، چرا که عدم موفقیت بسیاری از برنامه‌های علمی و حساب شده را سبب شده و در بسیاری از موارد موجب شکست برنامه‌های توسعه گشته است! اما این بدان معنا نیست که قادر به تغییری اساسی نیز نخواهیم بود، بلکه بدان معناست که با برنامه‌ریزی‌های ممتد و چه بسا بلند مدت تنها می‌توان انتظار داشت که تقدیرگرایی را از اهداف و مقاصد کاری و روزمره و فعالیتهای منزل و محل کار زدود و به عرصه پدیده‌ها و حوادث غیرمترقبه و طبیعی، که فراتر از اعمال و تصمیمات انسان هاست، پس فرستاد. تفکر و کنش معطوف به احساس به جای معطوف به هدف در مدیریت امروز، بحث تفکر سازمانی و رفتار سازمانی از موضوعهایی است که ارتباطی مستقیم بر توسعه از سطح ابعاد خرد به کلان آن دارد. یکی از اصلی‌ترین عوامل شکل‌گیری سازمانها و نهادهای مدنی که جامعه را وارد مرحله صنعتی ساخته است، عملکرد سازمان هایی است که با تفکر معطوف به هدف، کنش های اعضای خود را شکل بخشیده است. کنش‌های عقلایی بر خلاف سایر کنشهای سنتی، ارزشی و احساسی به سوی هدف و مقصودی نشانه می‌رود که ما بین اعمال انسان ها و وسایلی که به کار می‌روند، با اهداف و مقاصدشان ارتباطی تشخیص داده شده و از طریق آنها محقق می‌گردند. از این روی با حسابگری و گزینش راههای مطلوب تر می‌توان به نتایج مناسب‌تر و پربارتری نیز دست یافت. این نحوه تفکر که اعمال و ابزار را عوامل موثر بر نتایج و اهداف می‌بیند، تفکری عقلایی است که امکان توسعه را برای افراد مقدور می‌سازد، زیرا آنها را به پیگیری و اصلاح رفتارها و راهها و تعقیب هر چه بیشتر اهداف و نتایج از طریق آنها تهییج می‌کند. اما جوامع شرقی عمدتا بر مبنای کنش احساسی رفتار می‌کنند تا کنش عقلایی. البته پس از آن که ژاپن و برخی دیگر از کشورهای شرق دور، رفتارهای سازمانی و عقلایی را در نهادها و سازمانهای خود درونی ساختند، این تقسیم‌بندی مطلق بین شرق و غرب فرو ریخت، ولی تحقیقات نشان داد، علارغم این که در کنشهای رسمیِ سازمانهای دولتی و نهادهای مدنی در جوامع شرقی‌ای که در راه توسعه موفق بوده‌اند، کنشهای عقلایی حاکم بوده است، در کنش های غیررسمی و سنتی هنوز کنشهای احساسی تعیین کننده‌اند. در کشور ما جایی که تفکر تقدیرگرایانه برای تبیین پدیده‌ها مناسب ارزیابی نشود، تفکر عقلایی جانشین آن نشده است، بلکه دو نوع تفکر و کنش قمارگرایانه و معطوف به احساس است که به کار می‌روند. در تفکر احساسی عمدتا اعمال برای نوعی تبادل احساس و ارضاء عاطفی اِعمال می‌شوند. با این که اکنون در رفتارهای سازمانی به این نتیجه رسیده‌اند که کنش عقلایی به تنهایی برای کارکنان کافی نیست و در کنار آن به نوعی کنش ارتباطی که عواطف انسانی را نیز ارضاء نمی‌یابد باید توجه کرد، ولی آن به تنهایی نمی‌تواند موجب توسعه شود و تنها هنگامی توسعه پایدار را نیز در کنار آن خواهیم دید که در کنار کنش عقلایی به کار رود. نکته کلیدی دیگر توجه به

جایگاه متفاوت زبان در کنش های عقلایی و احساسی است. در جامعه ما زبان به عنوان وسیله‌ای برای نیل به مقاصد و تغییر واقعیت به کار نمی‌رود، بلکه کارکرد زبان بیشتر پر کردن خلاء واقعیت است. به بیان دیگر، در کنش عقلایی، زبان به عنوان وسیله‌ای برای بیان مقصود و تعقیب عملی نیات و تحقق نتایج به کار می‌رود، در حالی که در کنش احساسی، زبان واقعیت را تغییر نمی‌دهد، بلکه جانشین واقعیتی می گردد که وجود ندارد و از این طریق خلاء آن را پر می کند. برای مثال در سازمانی که تفکر عقلایی حاکم است، مدیران سازمان برای رسیدن به مقاصد می‌توانند اهداف موردنظر را برای کارکنان تشریح کنند تا با تعقیب آنها به اهداف مورد نظر دست یابند، در حالی که در مراکز و حتی سازمان هایی که تفکر و کنش احساسی حاکم است، آنچه که به وسیله مدیران بیان می‌شود، عواملی برای تغییر رفتار کارکنان نیست، بلکه تنها بیان آن چیزی است که در واقعیت نیست و با بیانش افراد و کارکنان احساس سبکی می کنند و تغییر رفتاری نیز تحقق نمی‌یابد، زیرا آنچه که می‌بایست انجام می‌شده، گفته شده است و این برای کنش احساسی کفایت می کند. این مسئله به دو شکل در کشور ما در راه توسعه ایجاد مشکل و بن بست کرده است. یکی برای کارگزاران و مسئولانی که درصدد تغییر عملی رفتار سازمانی برآمده‌اند. آن ها متوجه شدند که بسیاری از چیزهایی که گفته می‌شود، با وجود موافقت اکثریت کارکنان با آن و اذعان به مطلوب بودنشان، هیچ تغییر رفتاری در آنها صورت نمی‌دهد و عملاً پیگیری آن ها به تغییر رفتار منتهی نمی‌شود! در نتیجه بعد از مدتی مأیوس شده و به جمع افراد بی‌تفاوت می‌پیوندند. اما مهمتر از آن در قالب الگوی پنهانی است که بدون این که برنامه‌نویسان و طرح‌ریزان و کارگزاران رده بالای توسعه، خود بدانند، در برنامه‌ها متجلی شده است. آن بیان نواقص در زمینه‌های مختلف نه برای تصحیح و دریافت نواقص به مقصود برطرف کردن آنها، بلکه برای یافتن کانالی است که به نوعی با بیانش از یک طرف رفع تنیدگی فکری شده و از طرفی دیگر، دست اندرکاران را به سبب سیل عظیم مشکلات در حوزه‌های مختلف از برطرف کردنشان خلاص سازد! به بیان دیگر بسیاری از مشکلات و محدودیتهایی را که در برنامه‌های گذشته گنجیده، می‌توان ارزیابی کرد و دید که عمده آنها به مقصود شناسایی برای برطرف کردن موانع توسعه شکل نگرفته و عملاً نیز کاری در آن زمینه صورت نگرفته است، بلکه با گنجانیدن آن ها در برنامه‌ها و تکرار مداومشان به نظر می‌رسد که منظور از بیان شان تنها رفع تکلیف و احساس سبکی حاصل از نق زدن بوده است! تفکر و کنش قمارگرایانه نوع دیگری از تفکر و کنش در جامعه ما متداول است که آن را بایست جانشینی برای تفکر تقدیرگرایانه در کنار تفکر معطوف به احساس دانست. این نحوه تفکر هنگامی که همه چیز را از پیش تعریف شده نمی‌بیند، به جای آن که برحسب تفکر معطوف به هدف، اعمال و کوشش های انسانی را عاملی در موفقیت و نیل به نتایج ارزیابی کند، شانس و اقبال و اتفاق را به عنوان عامل اساسی شناخته و بر اساس آن رفتار می کند. این امر هنگامی متداول می‌شود که بر اساس تغییراتی ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی، تحولاتی تعیین کننده در شرایط زندگی و کاری افراد به وقوع بپیوندد و ارتقاء عملی شرایط زندگی و کار افراد رابطه معناداری با عملکرد و تلاش آنها نشان ندهد، بلکه اتفاقی تحقق یافته باشد. در نتیجه افراد در چنین شرایطی علاوه بر ارضاء روانی از طریق کنش احساسی می‌توانند به دستاوردهای حاصل از تفکر قمارگرایانه خوش بین باشند. این نحوه تفکر و رفتار هنگامی که در افراد درونی شد می‌تواند حتی عواقبی خطرناک‌تر از تقدیرگرایی پدید آورد. زیرا در کنش تقدیرگرایانه، رفتارهای سنتی همچنان عملکردی را به بار می‌آورند، حتی اگر اصلاح و تقویت نشوند، ولی در تفکر تقدیرگرایانه، لذتی که عاید کنشگر می‌شود، دقیقاً لذتی است که به یک قمارباز در هنگام برد دست می‌دهد. یکی از خطرناکترین آسیب های اجتماعی در جوامعی که این نوع الگو در آنجا متداول می‌شود، آن است که آنها دیگر حتی اگر از طریق کنش معطوف به هدف و با پشتکار و تلاش به نتایج ارزنده‌تری نیز دست یابند، نمی‌توانند دل به ادامه آن دهند، زیرا با عادت به لذت قمار که پیروزی غیرمنتظره و ناگهانی را عاید می‌سازد، لذت کنش عقلایی بی‌ارزش جلوه می کند. غافل از این که بزرگترین گنجی را که آنان از دست داده‌اند، همان متاعی است که جوامع پیشرفته با تلاش و پشتکار عقلایی کسب کرده‌اند که هیچ گنجی قابل مقایسه با آن نیست و به همان جهت که دفعی و قمارگونه نیست و با دوام و

ماندگار است، گنجی حقیقی است. متأسفانه در بین اقشار و جوامعی که کنشهای قمارگونه متداول است و با تفکر معطوف به احساس ترکیب می‌شود، صورتی پیچیده می‌یابد و گفتارها در مورد مضرّات این نوع از تفکر و جانشین های مناسب آن ها نیز نمی‌توانند سودمند افتند، چرا که قمار لذت اعتیاد خود را به وجود بردگانش تزریق کرده است! متأسفانه در افراد غیرسنتی ما عمدتا این نوع از تفکرات احساسی و قمارگونه است که به جای کنش های معطوف به هدف، جانشین کنش های تقدیرگرایانه شده است. به خصوص که عایدات حاصل از نفت نیز در سازمان های دولتی منافع لازمه را تأمین کرده‌اند، حتی اگر کنش ها، عملکرد و کارایی افراد سازمان موجب کسب اهداف نشده باشد. از این روی کنش‌های احساسی و قمارگونه در اولویت قرار گرفته‌اند. کنش معطوف به قدرت در جوامع جهان سوم نه تنها مسئله توسعه، بلکه هر پیشرفت و تحولی در اولویتهای اساسی نه تنها دولتها، بلکه حتی مردم و آحاد آن قرار ندارد، بلکه مسائل و نیازهای دیگری است که در اولویت قرار می گیرند. یکی از این نیازها و اولویتها، کنش معطوف به قدرت است. کنش معطوف به قدرت، انگیزشی بیش از پیشرفت را تهییج می کند. قدرتی که در سطح فردی سرکوب شده و در سطوح اجتماعی نیاز به بروز هر چه بیشتر می‌یابد و از هر فرصتی برایتجلی خود سود می‌جوید. کنش معطوف به قدرت با محور قرار دادن خود، سایر انگیزشها و به خصوص اهداف هر نوع ترقی و پیشرفتی را در اولویتهای بعدی قرار می‌دهد، تا خود که پیش از این مدام واپس زده شده اجازه ظهور یافته و ارضاء گردد. به بیان دیگر کنش معطوف به پیشرفت که اصلی‌ترین عامل انسانی در توسعه به شمار می‌رود، کنار گذاشته شده و کنش معطوف به قدرت است که جانشینش می‌شود. در کنش معطوف به پیشرفت، کارکنان چنان که قابلیتها و کارایی بیشتری از خود نشان دهند، موجبات خشنودی مدیران سازمان را فراهم می‌آورند و بر اساس آن مستوجب پاداش و ارتقاء می‌شوند، در حالی که در سازمانی که مدیریت آن بر طبق کنش معطوف به قدرت بنا شده است، قابلیتهای کارکنان می‌تواند حتی به قیمت خسران آنها تمام شود! زیرا مدیریت مبتنی بر کنش معطوف به قدرت، توانایی بیش از انتظار کارکنان زیردستان را تهدیدی برای خود می‌بیند و آن را به معنای دریبل اضافی‌ای تأویل می کند که می‌تواند به مفهوم آن باشد که جایگاه کارکنان و مدیر بالادست را تهدید می کند. از این روی کنش معطوف به قدرت، نه تنها کارکنان را به سوی کارایی بیشتر هدایت نمی کند، بلکه حتی با برنامه‌ریزی مانع از آن می‌شود! از اینجاست که بحث مدیریت تخریب شکل می گیرد. عدم سنجش کارایی بر حسب عملکرد در سازمانها و ادارات جوامع پیشرفته، کارایی هر فرد یا گروه بر طبق عملکردشان ارزیابی می‌شود، در حالی که در سازمانهای جامعه ما، عملکرد، معیار کارایی نیست، بلکه کارایی هر پرسنل بر حسب حاشیه امنیتی است که برای کارکنان و مدیران بالای دست خود ایجاد می کند! به بیان دیگر افراد، رفتارهای سازمانی‌شان را به سمت افزایش عملکردشان هدایت نمی کنند،چراکه کنترل مدیریت، ارتقاء و پیشرفت کارکنان را بر طبق عملکردشان نمی‌سنجد، بلکه کارایی هر فرد بر می گردد به میزان حاشیه امنیتی که برای مقام و مدیر بالا- دست ایجاد کرده و در صورت لزوم انتقادی است که به کارها و عملکرد مدیران رقیب وارد می‌سازد! از این روی، اهداف و برنامه‌های سازمانی در حد قید شدن در کاغذها و بایگانی‌ها محدود می‌مانند و رفتارهایی که می‌بایست در جهت اهداف و راهکارهای سازمانی هدایت شوند، یا بلا استفاده مانده و به روزمرگی تقلیل می‌یابند یا در جهت تخریب کارایی سایرین هدر می‌روند!! در چنین فضایی عمدتا افرادی می‌توانند کار کنند که راهی به جز تطبیق خود با شرایط نداشته باشند و گرنه رفتن را بر ماندن ترجیح خواهند داد. مدیریت تخریب در شرایطی که ملاک سنجش توانایی‌های شاغلین بر حسب عملکرد نباشد، بلکه موکول به احساس اطمینان به مدیر بالادست و اشکالات و نقاط ضعفی گردد که از مدیران رقیب صورت می گیرد، نوعی مدیریت به نام" مدیریت تخریب "شکل می گیرد. مدیریت تخریب عبارت است از میزان توانایی یک مدیر در خراب کردن کار مدیران دیگر و به خصوص مدیران رقیب. به طوری که مدیری موفق‌تر و کاراتر شناخته می‌شود که در جریان کنش معطوف به قدرت، مدیر دیگر را از چشم دیگران انداخته یا از صحنه بیرون براند. یکی از دلایلی که مدیریت ایرانی کارایی مناسبی در شرایط بحران از خود نشان می‌دهد، این است که مدیران ایرانی اکثرا در فضایی کار کرده و

عادت به ادامه فعالیت می‌کنند که از طرح، برنامه، اهداف و عملکرد خبری نیست، در حالی که در سازمانی که مدیریت معطوف به هدف حاکم است، برای یک مدیر قابل تصور نیست که چگونه مدیری بدون طرحی مشخص، برنامه‌ریزی مناسب، اهداف از پیش تعیین شده و فعالیتهایی که عملکرد قابل حصولی داشته باشد، می‌تواند کار کرده، امیدوار به تعقیب امور مانده (امور روزمره) و استعفاء ندهد! اما مدیران ایرانی عملاً- در شرایط فوق قرار گرفته، از این روی از ظرفیت روانی بیشتری نیز برای کار در شرایط تعریف نشده برخوردار می‌شوند. اما ریشه‌های آن را باید در کجا جست؟ ریشه‌یابی استبداد در روان، آنگاه جامعهدر تاریخ بررسی‌های اجتماعی استبداد و نحوه پیدایش و بازآفرینی آن در جامعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردارست. این امر در کشورهایی که از پیشینه حکومتهای استبدادی برخوردار بوده‌اند، برجسته است. باورهای عامه مردم استبداد را ساخته و پرداخته‌ای تحمیلی از طرف شخص، گروه یا کشوری خاص می‌پندارد. در حالی که در تحلیلهای معاصر، آن را بازتاب فرهنگ و سرشت روان جمعی افراد یک جامعه می‌دانند[Adorno, ۱۹۸۲: ۲۵۶-۵۸ Erickson,۱۹۵۰ Horkhaimer, ۱۹۲۲: ۳۱]. افراد یک جامعه استبداد پرور، بدنبال یک لولویی بیرونی در قالب شخص، گروه، نهاد یا دولتی می‌گردند که تمامی مشکلات و کاستی ها را به آن نسبت دهند، غافل از این که آن عاملی که الگوهای یک جامعه استبدادی را تعیین کرده و مدام قوام می‌بخشد، در درون تک تک افراد نهفته است که خصلتی جمعی پیدا می‌کند!؟ خودکامگی در هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند هزاران سال ماندگار باشد، مگر بر مبنای روابطِ دوسویه فراگیر اجتماعی‌ای که فرماندهی و فرمانبرداری، بردگی و برده‌داری، سازش و گسست و از همه مهمتر اعمال و پذیرشِ متقابل ستم، دو روی سکه آنانـد. در نهاد خانواده و سایر نهادهای اجتماعی، دخالت های بی‌جا (در خانواده یا جامعه) همچون ترساندن، تحکم و امر و نهی‌های بی‌مورد می‌تواند مانع از رشد سالم کودک شود. چنین تعاملات معطوف به قدرتی منجر به رشد شخصیتی ناقص و رشد نارس می‌شود و حاصلش آن می‌شود که بسیاری از بزرگسالان از مرحله خودمحوری کودکی به درستی بیرون نیایند و بلوغی ناتمام داشته باشند)تهرانی، ۱۳۷۹: ۳۷ ـ ۳۸ و ۷۰ ـ ۷۱.(این افراد هنگامی که از نهاد خانواده و مدرسه بیرون آمده و وارد نهادهای مختلف اجتماعی می‌شوند، در تمامی کنشهای اجتماعی همواره خود را لحاظ کرده و دیگری را سرکوب می‌کنند. در تعاملات سرکوبگر، شخص سرکوب شده در خانواده و مدرسه، خود شخص سرکوب‌گر در نهادهای مدنی می‌گردد که در پی نیازهای واپس زده شده و قربانی شده خویش است. از اینجاست که کنش معطوف به قدرت در اولویت تمامی کنشهای دیگر قرار می‌گیرد. علل توسعه در برخی از جوامع با حکومتهای دیکتاتوری با بررسی تحولات و توسعه در برخی از جوامعی که با حکومت هایی دیکتاور توانستند به پیشرفت هایی به خصوص در ابعاد اقتصادی دست یابند، می‌توان دریافت که چنین نظام هایی با اعمال زور و قدرت بر افراد و نهادها، کنش معطوف به قدرت آنان را که مدام جانشین کنش هایی با هدف پیشرفت و توسعه می‌شد، خنثی می‌ساختند. در نتیجه افراد، نهادها و اکثریت ارکان نظام به دلیل عدم توانایی در پیگیری کنش های معطوف به قدرت به دنبال اولویت های بعدی کشیده می‌شدند و در صورتی که حکومت ها، برنامه‌هایی برای توسعه و برنامه‌ریزی داشتند، اهداف آن در زمره اولین اولویت ها قرار گرفته و کنش های معطوف به آن را مقدور می‌ساخت. به همین سبب است که دیکتاتوری در دست یابی به توسعه‌ای با اهداف اقتصادی کوتاه مدت موفق جلوه می‌کند، اما اگر جامعه بخواهد در سایر ابعاد اجتماعی و فرهنگی نیز به توسعه دست یابد دیگر نمی‌تواند به الگوی فوق متکی باشد، چرا که در توسعه همه جانبه، نه تنها ملاکهای اقتصادی، بلکه معیارهای اجتماعی و فرهنگی اساس توسعه قرار می‌گیرد و نه تنها آزادی بیان، تصمیم‌گیری بر طبق افکار عمومی، توزیع مناسب اطلاعات و مشارکت مردمی معیارهای این توسعه قرار می‌گیرند و حتی اهداف و نتایج توسعه با ملاکهای امروزین آن بر طبق تحقق چنین اهدافی ارزیابی می‌شوند، بلکه توسعه پایدار و بلند مدت اقتصادی نیز موکول به پذیرش ملاکهای فوق است و توسعه محدود در ابعاد اقتصادی توسط حکومت های دیکتاتور، تنها مسکنی موقوتی برای گذار از بحران های موسمی خواهد بود. اما راه حل آن برای کشورهای در حال توسعه چیست؟ برای پاسخگویی به آن باید به کنش ها و واکنش های شکل گرفته در نهادهای مختلف

این جوامع عطف کرد. برخی از دستاوردهای مشارکت در جوامع سنتی، هنگامی که نسل جدید با گذشت زمان، مسئولیت‌هایی را در خانه یا جامعه به عهده می گیرد، چون در طول زندگی‌اش، از" مشارکت "نسل گذشته بهره‌مند نشده، از هر نظر یک مبتدی است و به همان جهت، ایده‌ها، بینش ها، شناخت ها، رفتارها و گزینش ها و مهم‌تر از همه، معیارهایش برای جملگی آن ها بسیار سطحی و به دور از واقعیت است. بنابراین، یا همچون شکست خورده‌ای کنار می کشد، که اشخاص بی‌تفاوت جامعه را می‌سازد که در جامعه ما نمونه‌های آن کم نیستند. نتایج برخی از تحقیقات نیز نشان می‌دهد که ارزش های واقع‌گریزی و غیراجتماعی در جوانان ۱۶-۲۴ ساله رشد بسیار زیادی یافته است (آئینه پژوهش. ۱۳۸۰: ۳۸ ـ ۴۰ (یا با قرار گرفتن در مقابل واقعیات و جامعه‌ای که ناگهان به رویش قد علم کرده است، در خوش بینانه‌ترین موضع به یک آرمان گرای ناکام و در بدبینانه‌ترین وضعیت، به آشوبگری بدل می‌شود که با بستن چشم های خود تصور می کند که راه حقیقی درست شدن امور تنها با خراب کردنِ هر آنچه در مقابل ما قرار می گیرد، تحقق می‌یابد و از هر فرصتی برای بهانه‌ای سود می‌جوید تا آشوبگری ذهنی خود را عملی سازد که نمونه‌های آن در نسلهای جدید ما بسیار زیادند!! این همان پدیده‌ای است که به شکل وندالیسم متجلی می‌شود و از صورتی موردی به شکلی نسلی بدل می گردد که در صورت اخیر حادترین مشکلات را برای جامعه پدید می‌آورد.اگر در جوامع پیشرفته جهان و به خصوص نظام های مبتنی بر دموکراسی، به مشارکت و تعاملات اجتماعی تا به آن حد اهمیت داده می‌شود، به سبب این نیست که چنین واژگانی مُد روز بوده یا جملات زیبا و مردم‌پسندی در دوره کنونی هستند (که در جامعه ما بسیاری از طرفداران آن، چنین برداشتی از مشارکت دارند)، بلکه بدین جهت است که آنان در دقیق‌ترین مطالعات علمی خود به این نتیجه رسیده‌اند، که تنها مشارکت است که موجب می‌شود، در هر جامعه، نسل جدید، بدون آن که به یک" آرمان‌گرا"، "شکست خورده "یا" آشوبگر "بدل شود، از تجارب و دستاوردهای نسل گذشته استفاده کرده و در عین حال، چیزی را نیز بر آن افزوده و زندگی در دنیای پیرامون را برای خود و سایر انسان ها مطلوب‌تر سازد. اکنون در جامعه ما، تمایزات بحران آفرین بین ایده‌آل ها و واقعیات در نزد نسل جدید، حقیقتی انکارناپذیر است، همان گونه که در نسل گذشته حقیقت داشته است و علل بازآفرینی مداوم آن چیزی نیست، به جز آن که در جامعه ما الگوهای تربیتی و جامعه‌پذیری در تمامی عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیاز به تجدیدنظر جدی و فوری دارد، تا دستاوردهای چندین و چند نسل را، نه به گونه‌ای تجویزی و بی‌چون و چرا، بلکه با مشارکت و تشریک مساعی به نسل بعد انتقال دهد و به نسل جدید اجازه دهد تا خود تجربه، تعامل و لمس کرده و آن گاه بیندیشد، برگزیند و پی‌ببرد. هر گونه برنامه‌ریزی در کشور ما موکول به در نظر گرفتن معیارها و کنش هایی فوق خواهد بود.فهرست منابع فارسی •آئینه پژوهش. «بررسی آگاهی‌ها، نگرش ها و رفتارهای اجتماعی و فرهنگی در تهران»، موسسه پژوهشی فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران: ۱۳۸۰•. تهرانی، مسعود. اقتدارگرایی، نشر همراه، تهران: ۱۳۷۹ •.سازمان ها: سیستمهای عقلایی، طبیعی و باز، ترجمه میرزایی اهرنجایی و دیگران. انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران. ۱۳۷۴ •.طالب، مهدی. مسائل و موانع جامعه شناختی توسعه روستایی در ایران، نامه علوم اجتماعی، شماره ۷، تهران: ۱۳۷۳ •.وبر، ماکس. مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، ترجمه احمد صدارتی. نشر مرکز، تهران: ۱۳۶۷.

فهرست منابع لاتین

Adorno.T.W, The Athoritarian Personality.Norton. New York, London. ۱۹۸۲. •Erickson.e,• childhood and society, norton. New York,۱۹۵۰.•Horkhaimer. Max, Critical Theory, .Continuum. New York, ۱۹۲۲

دکتر کاوه احمدی علی آبادی عضو هیئت علمی دانشگاه آبردین عضو جامعه شناسان بدون مرز

جامعه شناسی غدیر و ابتکارات نبوی

پایگاه سبطین

سپاس آن ذات بی همتا را که نام مبارک علی علیه السلام را بر صدر کاینات نوشت تا خلقت انسان بی آغاز و انجام نماند و سلام بر علی علیه السلام که ابتدای عشق و منتهای عاشقیست. کاش در این نورانی ترین لحظات زندگی (ایام عید الله الاکبر) با باران مداوم حضورش این عطش بی پایان را به پایان برساند که تنها عشق او شایسته تسخیر دلهاست. واقعه غدیر حادثه ای تاریخی نیست که در کنار دیگر وقایع بدان نگریسته شود ، غدیر یک فرهنگ است نشانه و رمزی است که از تداوم خط نبوت حکایت میکند که پس از چهارده قرن نه تنها از صفحات ذهن مسلمانان محو نشد بلکه با مشاهده شواهد بسیاری در طول زمان ، بیشتر در قلوب و اذهان جای گرفت لذا شایسته است از منظرهای گوناگون و در همه زمان ها به غدیر نگاه کنیم و چه زیباست سخن امام امت در اینباره که فرمود :غدیر مختص به آن زمان نیست ، غدیر در همه اعصارباید باشد ، روشی که حضرت امیر در این حکومت پیش گرفته است باید روش ملت ها و دست اندر کاران باشد ، قضیه غدیر قضیه جعل حکومت است . « صحیفه نور ج ۲۰ _ ص۲۸»و ما در این مقال بر آنیم ابتدا بافت جامعه آن روز را مورد بررسی قرار داده و سپس راهکارها و تدابیر نبی مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را برای طرح مقام خلافت علی علیه السلام در روز غدیر را مطرح میکنیمبخش اول : جامعه شناسی غدیربا مراجعه به تاریخ عصررسول صلی الله علیه و آله پی میبریم که حدود صد و بیست هزار نفر از مسلمانان در غدیر خم حضور داشتند که فقط هفتاد هزار نفر آنان از مدینه بودند با تتبعی که در منابع تاریخی صورت گرفته است مشخص شد تا قبل از آن روز یعنی از شش هزار سال پیش تا آن روز هرگز چنان مجلس شکوهمندی برای سخنرانی تشکیل نشده بود. پس به راستی چه شد با وجود این همه جمعیت مسلمان تنها هفتاد روز پس از واقعه غدیر (۲۸ صفر سال یازده هجری) علی علیه السلام تنها ماند؟به راستی سرّ این اعراض عمومی از ولایت چیست ، آن هم تنها در هفتاد روز؟برای جواب دادن به این سوال باید طبقات فکری مسلمین در آن دوره را تجزیه و تحلیل کرد که با اندکی مطالعه در میابیم که آن جمعیت عظیم را میتوان به سه گروه عمده تقسیم کرد:۱) اعراب تازه مسلمان ؛ این گروه که هنوز آداب جاهلیت را از خود نزدوده بودند و معنای صحیح نبوت را نمیفهمیدند از این روی میان نبوت و حکومت فرق نمی گذاشتند و ولایت را یک ریاست و زعامت ظاهری میپنداشتند ؛ گروهی که حضرت از آنان به « همج زعاع» یاد میکند یعنی کسانی که با هر بادی میل پیدا میکنند .این گروه زمانی که مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه و آله حادث شد قدرت فکر کردن در امور را نداشتند و لذا روسای مدرسه خلفا این وقت را بهترین موفعیت برای اجرای نقشه های خود میپنداشتند و سریع به سقیفه رفتند و مساله خلافت را به نفع خود به پایان رساندند.۲) گروه دوم منافقانی بودند که به ظاهر اسلام را پذیرفته بودند ولی کینه کشته شدگان جنگ های بدر ، احد ، حنین و خیبر را در دل داشتند و به آسانی زیر بار پذیرش ولایت نمیرفتند و نخستین اعتراض ها را همین گروه در غدیر به نبی اکرم صلی الله علیه و آله کردند : که آیا این فرمان از سوی خداوند است یا رسولش؟ ینابیع الموده ص۲۴۹علی بن حسن بن فضال از پدرش نقل میکند که : از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام سوال کردم درباره امیرالمومنین علیه السلام چه شد که مردم از او اعراض کرده و به دیگری میل پیدا کردند در حالی که فضیلت و سابقه او در اسلام و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانستند؟حضرت فرمود : جهتش این است که امام علی علیه السلام پدران و اجداد و برادران و عموها و خاله ها و نزدیکان آنان را که دشمن خدا و رسول او بودند را به قتل رسانید لذا به این جهت کینه حضرت را به دل گرفتند و نمی خواستند که او متولی امورشان شود ، ولی از غیر علی علیه السلام در دل کینه ای نداشتند ، زیرا کسی مانند علی علیه السلام در جهاد بر ضد مشرکان شرکت نکرده بود و به همین جهت بود که از او اعراض کرده و به سراغ دیگری رفتند .« علل الشرائع ج۱ص ۱۴۶ »و در حدیثی دیگر عبدالله بن عمر به علی علیه السلام عرض کرد : چگونه قریش تو را دوست بدارد در حالی که تو در روز بدر و احد هفتاد نفر از بزرگان آنان را به قتل رساندیالمناقب ج۳ ص۲۲۰از امام

زین العابدین علیه السلام سوال شد چرا قریش نسبت به علی علیه السلام بغض داشت ؟ امام فرمود : زیرا دسته اول آنان را به جهنم واصل کرده و دسته آخر را نیز خوار و ذلیل کرد . بحار الانوار ج۲۹ ص۴۸۲ابو حفص میگوید « حریز بن عثمان شدیدا بر علی علیه السلام حمله میکرد و بر بالای منابر او را دشنام میداد و همیشه میگفت من او را به جهت اینکه پدرانم را به قتل رسانید ، دوست ندارم . تهذیب الکمال ج۵ ص ۵۹آری این گروه از مسلمان نماها که اقوام و عشیره خود را در جنگ ها از دست داده بودند ، کینه و خشم خود را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی بن ابیطالب ظاهر نموده و از او قصاص نمودند و نگذاشتند به حقی که خداوند برای او معین کرده برسد .در این باره امام علی علیه السلام به خدای خویش عرضه میدارد: بار خدایا به تو از قریش شکایت میکنم ، آنان انواعی از شر و خدعه در سر داشتند که بر رسولت پیاده کنند ولی از آن عاجز ماندند و تو بین آنان با نیتشان حائل شدی . آنان بعد از وفات پیامبر دور مرا گرفتند و نیت شوم خویش را بر من جاری ساختند ، بار خدایا حسن و حسین راحفظ گردان و تا زنده ام آنان را از گزند قریش مصون دار و هنگامی که جانم را گرفتی تو بر آنان مراقب باش که تو بر همه چیز شاهدی .شرح ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۹۸۳) دسته سوم ، مسلمانان با اخلاصی بودند که تعداد نا چیزی دز این دسته قرار میگرفتند همانند ابوذر ، سلمان ، مقداد و .... و آن حدیث معروف نیز اشاره به همن قضیه دارد که بعد از نبی همه مردم مرتد شدند مگر هفت نفر .....بدین ترتیب نا پایداری مذهبی و قدرت طلبی برخی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله زمینه ساز وقوع حوادث ناگواری برای جامعه اسلامی شد.بخش دوم : راهکارها و ابتکارات نبوی جهت طرح مقام خلافتاین که واقعه غدیر را حاصل اتفاق و امری یکباره بدانیم تفکری عبث و ناشی از جهل است زیرا نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از سالها قبل برای این روز (غدیر)برنامه ریزی نموده بود و بارها در مناسبتهای گوناگون فضائل امیرالمومنین علیه السلام و مساله جانشینی وی را گوشزد میکردند تعبیر هایی که پیامبر گرامی صلی اللّه علیه و آله درباره علی علیه السلام به کار برده انـد، برای هیچ کس نفرموده اند.خواننده هوشیار با تامل در این احادیث و سخنان گهربار پیامبر صلی اللّه علیه و آله ، نیک در می یابد که منظور آن حضرت از بر شمردن این فضایل برای علی علیه السلام چیزی جز زمینه سازی برای غدیر و به دست دادن معیارهای برای شناخت امام آینده جامعه اسلامی نبوده است ، از نظر عقلی نیز روشن است که خبر دادن مردم به امر مهمی چون امامت و انتصاب فردی برای این مقام ، نیازمند آن است که اذهان مردم ، تا حدودی ، آماده باشد.به نظر ما تنها این سخن پیامبر صلی اللّه علیه و آله که فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی ؛ علی با حق است و حق با علی است ، می تواند معیار محکمی برای شناخت امامت و ولایت آن حضرت چه آنکه : در خانه اگر کس است یک حرف بس است .ولی برای آشنایی بیشتر خوانندگان با معیارهایی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به دست داده اند و زمینه چینی که برای این مساله مهم انجام داده اند برخی از احادیث آن حضرت صلی اللّه علیه و آله را در این باره نقل می کنیم :دوستی علی علیه السلامالف) دوستی علی معیار ایمان و کفرآنکه تو را دوست داشته باشد، مؤ من داشته باشد، مؤ من است و آن کس که تو را دوست نداشته باشد کافر یا منافق استب) دوستی علی علیه السلام مصونیت از گناهدوست داشتن علی بن ابیطالب علیه السلام ثوابی است که گناه کردن هم به آن ضرر نمی زند و دشمنی کردن با آن حضرت ، گناهی است که کار نیک هم برای آن هم فایده ندارد .ج) دوست علی علیه السلام در بهشت با پیامبر است :هر کس می خواهند به زندگی من زنده باشد و به مرگ من بمیرد و در جنت عدن منزل کند و به نهالی که خدایش کاشته بچسبد و به او بگوید: باش تا باشد باید دوستدار علی بن ابیطالب علیه السلام باشد و اوصیای از فرزندانش را پیروی کند زیرا آنان عترت من اند و از گل من آفریده شده اند و از دشمنانشان به خدا شکوه کنند که منکر فضل آنهایند و قطع صلح آنها کنند....د) دوستی علی نعمت است :دوستی علی علیه السلام نعمت است و پیروی از او فضیلتی است که فرشتگان به آن معتقدند، و صالحان گرد اویند. پس از من کسی در جهان گام ننهاد جز آنکه علی بهتر از اوست از نظر عزت و افتخار و دلیل راه از نه سخت است و نه شتاب کار نه سهل انگار در تباهی و نه عناد ورز، زمین او را حمل می کند و گرامی می دارد .ه) دوستی علی علیه السلام وسیله پذیرش اعمال :آگاه باش کسی که علی را دوست داشته باشد خداوند نماز و

روزه و نماز شب او را قبول می کنـد، و خـدا تمام کارهای او را می پـذیرد و دعای او را اجابت می کند. آگاه باشد کسـی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد فرشتگان برای او طلب آمرزش می کنند. کسـی که به فضـیلتی از فضایل علی علیه السلام گوش کند خداوند همه گناهان او را که به وسیله گوش خود انجام داده می بخشد .و دوستی با علی (ع) دوستی با پیامبر صـلی الله علیه و آلهآگاه باش کسـی که علی (ع) را دوست داشته باشد یعنی مرا دوست دارد و کسـی که مرا دوست داشته باشد خدا از او راضـی است و کسـی که خـدا از او راضـی باشـد بهشت را به او پـاداش می دهـدعلی همراه با قرآن :علی همراه با قرآن است و قرآن همراه علی است ، این دو از هم جـدا نمی شونـد تـا اینکه در حوض به من وارد شونـدعلی علیه السلام همچون سوره توحیـد:ای علی ! توماننـد سوره قل هو اللّه احد هستی هر کس که تو را قلبا دوست داشته باشد مثل این است که ثلث قرآن را خوانده باشد وکسـی که تو را قلبا دوست داشته باشـد و با زبانش هم به تو کمک کنـد مانند این است که دو ثلث قرآن را خوانده است و کسـی که تو را با دل و زبان دوست داشته باشد و با دستش هم کمک کند مثل این است که همه قرآن را خوانده باشدعلی علیه السلام پدر امت :حق علی (ع) بر امـت اسـلامی ماننــد حق پــدر بر فرزنــد اسـتعلی و شـیعیانش پیروزنـد:براستی علی (ع) و پیروان او در روز قیـامت رسـتگارند.نـام علی (ع) صـدای در بهشت :روی در بهشت ، حلقه ای از یـاقوت سـرخ بر طلای ناب است وقتی که این حلقه بر در بهشـت زده شـود، از آن صـدای یـا علی شـنیده می شـودعلی (ع) اولیـن بهشـتی :علی (ع) اولیـن کسـی اسـت کـه وارد بهشت می شودسـیراب از چشمه سلسبیل :حضرت علی (ع) اولین کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل خواهد نوشید و علی و شیعیانش ، پیش خدا جایی دارند که همه از اولین و آخرین ، حسرت آن را خواهند خوردعلی علیه السلام شخصیت ناشناخته :ای علی ! هیچ کس غیر از خداوند و من ، تو را آن طور که شایسته است نشناخته اند، چون مقام تو بسیار با عظمت و رفیع است ، مردم نمی توانند شخصیت واقعی ات را بشـناسد. پنج تن آل عبا، حقایقی هسـتند که پنهان و ناشـناخته اند، فقط آنچه را که از جایگاه آنان می توان شناخت این است که فضایل آنان ، شـرق و غرب را فراگرفته که این خود، چشم اندازی بیش نیسـتتماشای سـیمای علی علیه السلام عبـادت است :نگـاه کردن به صورت علی (ع) مثـل عبـادت کردن است ، به یاد علی (ع) بودن ماننـد عبادت کردن است ، و ایمان هیچ بنده ای قبول نمی شود، مگر به شـرط آن که با علی (ع) دوست و از دشـمنانش بیزار باشد.عطر فضیلت علی علیه السلام همراه فرشـتگان :هر گروهی که گرد هم جمع شوند و درباره فضایل علی علیه السلام صحبت کنند، فرشتگان آسمان به جمع آنان آمده و بر اطراف آنان حلقه می زننـد، تا زمانی که آن گروه متفرق شونـد و بعد از متفرق شدن ، آنها فرشـتگان هم به آسـمان برمی گردد. سایر فرشتگان به آنها می گویند، ما بوی خوشی از شما استشمام می کنیم ، آنها جواب می دهند ما در زمین در جمع گروهی بودیم که درباره فضایل علی (ع) صـحبت می کردنـد، و از برکت آنان ، ما خود را معطر ساختیم . آن ملائکه می گویند: پس ما را هم به آن محل ببریـد، فرشـتگان جواب می دهند:آن گروه پراکنده شدند و هر کدام به منزل خود رفتند و آن ملائکه باز هم تقاضای خود را تکرار میکنند که ما را به محلی ببرید که صـحبت از فضـیلت علی (ع) باشد.آری علی علیه السلام چنین شخصیتی است که پیامبر بدین سان از او یاد میکند و چه بجاست کلام امام امت که فرمودند : اگر چنانچه پیغمبر صـلی اله علیه و آله غیر از این موجود (علی علیه السـلام) تربیت نکرده بودند کافی بود برایش ، اگر چنانچه پیغمبر اسلام مبعوث شد برای این که یک همچون موجودی تحویل جامعه دهـد ، این کافی بود . یک همچون موجودی که سـراغ نـدارد کسـی و بعـدها هم سـراغ نخواهـد داشت ، امروز (غـدیر) روز نصب اوست به امـامت امت . صـحیفه نور ج ۱۰ ص ۱۷۳در واقع آن روز حضـرت رسول میـدانست که اقرار گرفتن از آن جمعیت عظیم ولی سـست ایمان به تنهایی نمیتواند بقا و جاودانگی غدیر را تضمین کند لذا تدابیری اتخاذ نمودند تا شاید جلوی مکر و حیله دیگران را در غصب خلافت بگیرند و لیکن متاسفانه این راهکارها در جامعه آن روز اثری نداشت چرا که گروه مخالف چنان قوی بود که نگذاشت خواست پیامبر صـلی الله علیه و آله عملی شود و لکن قل فائده دانسـتن این تدابیر تمام شدن حجت بر وارثان غدیر یعنی مسـلمانان امروز و فردا خواهد بود که با تحقیق و تفحص ریسـمان هدایت را چنگ زنند و بدان تمسک بجویند. و اینک غدیر

را از منظر روایات بررسی میکنیم تـا بیشتر به عظمت این روز عزیز آشنا شویم :برترین عیـد امتقـال رسول الله(ص): یوم غـدیر خم افضـل اعیـاد امتی و هو الیوم الـذی امرنی الله تعـالی ذکره فیه بنصب اخی علی بن ابی طالب علما لامتی، یهتـدون به من بعـدی و هو الیوم الـذی اکمل الله فیه الـدین و اتم علی امتی فیه النعمه و رضـی لهم الاسـلام دینا. امالی صـدوقرسول خدا (ص) فرمود: روز غدیر خم برترین عیـدهای امت من است و آن روزی است که خداونـد بزرگ دسـتور داد آن روز برادرم علی بن ابی طـالب را به عنـوان پرچمـدار (و فرمانـده) امتم منصوب کنم، تا بعد از من مردم توسط او هدایت‌شوند، و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را تکمیل و نعمت را بر امت من تمام کرد و اسلام را به عنوان دین برای آنان پسندید.عید پر برکتعن الصادق(ع): والله لو عرف الناس فضل هـذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکه فی کل یوم عشـر مرات... وما اعطی الله لمن عرفه ما لایحصـی بعـدد. مصـباح المتهجـد: ۷۳۸.امام صادق(ع) فرمود: به خـدا قسم اگر مردم فضـیلت واقعی «روز غدیر» را می‌شـناختند، فرشـتگان روزی ده‌بار با آنان مصافحه می‌کردند و بخششهای خدابه کسی که‌آن روز را شناخته، قابل‌شمارش نیست.پیامبر و ولایت علی(ع)عن ابی سعید قال: لما کان یوم غـدیر خم امر رسول الله(ص) منادیـا فنـادی: الصـلوه جامعه، فاخـذ بیـد علی(ع) و قال: اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه،اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. بحارالانوارابو سـعید گوید: در روز غدیر خم رسول خدا(ص) دستور داد: منادی ندا دهد که: برای نماز جمع شویـد. بعـد دست علی(ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: خدایا کسـی که من مولای دوست اویم پس علی هم مولای اوست، خدایا دوست بدار کسـی را که علی را بدارد و دشـمن بدار کسـی را که با علی دشمنی کندروز ناله نومیدی شیطانعن جعفر، عن ابیه(ص) قـال: ان ابلیس عـدوالله رن اربع رنـات: یوم لعن، و یوم اهبـط الی الارض،و یوم بعث النبی(ص) و یوم الغـدیر. قرب الاسـناد: ۱۰.امام باقر(ع) از پـدر بزرگوارش امام صادق(ع) نقل کرد که فرمود: شیطان دشـمن خدا چهار بار ناله کرد: روزی که مورد لعن خدا واقع شـد و روزی که به زمین هبوط کرد و روزی که پیامبر اکرم(ص) مبعوث شد و روز عید غدیر.پایه های اسـلامعن ابی جعفر(ع) قال: بنی الاسـلام علی خمس: الصـلوه و الزکوه و الصوم و الحـج و الولایـهو لم ینـاد بشـیء ما نودی بالولایه یوم الغـدیر. کافی ۲، ۲۱، ح ۸.امام باقر(ع) فرمود: اسـلام بر پنـج پایه اسـتوار شـده است: نماز، زکات، روزه، حـج و ولایت و به هیـچ چیز به اندازه آنچه در روز غدیر به ولایت تاکید شده، ندا نشده است.و بر محققین گرامی از هر طایفه ای روشن است که قضـیه غدیر از یک شـخص خاص و در یک زمان خاص نقل نشـده بلکه هر یک از حاضـران گوشه هایی از آن مراسم با شـکوه را بازگو کرده اند به نحوی که ماجرای غـدیر به صورتی در سـینه ها جای گرفت که عـده زیادی خطبه غـدیرو یا قسـمتی از آن را حفظ کردنـد و برای نسل های آینـده به یادگار گذاشتند و شخص امیر المومنین و فاطمه زهرا علیهما السلام و نیز ائمه علیهم السلام که رکن غدیر بودند نیز تاکید خاصی بر حفظ این حـدیث داشـتند و همه ایشان بارها در مقابل دوست و دشـمن بـدان احتجاج و اسـتدلال مینمودند ؛ مانند احتجاج حضـرت علی علیه السـلام در جنگ جمل بر طلحه ، بـدین قرار :حافظ حاکم نیشابوری به سـند خود از نـذیر ضبی نقل میکند که گفت :ما با علی علیه السـلام در روز جمـل بودیم ، حضـرت علیه السـلام کسـی را به نزد طلحه بن عبیـدالله فرسـتاد تا به ملاقات او بیایـد . طلحه خدمت حضـرت رسـید و حضـرت فرمود : تو را به خدا سوگند میدهم " آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدی که میفرمود : من کنت مولاه فهذا علی مولاه ، اللهم وال من والاه ....گفت : آری حضـرت فرمود : پس چرا با من جنگ میکنی ؟ طلحه گفت : یادم نمی آیـد . این را گفت و از حضـرت جـدا شد . المسترک علی الصـحیحین ج ۳ ص ۴۱۹و نیز احتجاج حضـرت زهرا سلام الله علیهـا در روایتی شـمس الـدین ابوالخیر جزری دمشـقی شـافعی به سـند خود از ام کلثوم دختر فاطمه علیه السـلام و او از فاطمه زهرا سلام الله علیها نقل کرده که فرمود « أنسیتم قول رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم من کنت مولاه فهذا علی مولاه .... »با شواهد فوق و بسیاری از مدارک دیگر که در ادامه خواهیم گفت اگر بگوییم جاودانگی غدیر را مرهون تدابیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستیم سـخنی به گزاف نگفته ایم تـا جایی که امروز به جرأت میتوانیم مطرح کنیم که هیـچ فرقه اسـلامی اصـل واقعه غدیر را انکار نمیکند و تنها در جزئیات وقوع آن اختلاف نظر وجود دارد که آن هم ناشـی از اختلاف راویان است چرا که به

خواست خدا در آن روز هیچ کس قدرت کنترل و حبس چنین خبر مهمی را نداشت .در ادامه تعدادی از راهکارای پیامبر صلی الله را طرح و بررسی میکنیم ، تدابیری که باعث شد حادثه غدیر تبدیل به فرهنگ غدیر شود و نام و یاد غدیر جاودانه بماند .....از جمله این اقدامات ـ :انتخاب منطقه غدیر به عنوان مکان اعلام فرمان الهی است به دو دلیل :۱) غدیر خم در راه بازگشت از مکه و پیش از محل افتراق کاروان ها و تقاطع مسیرهاست .۲) کاروان های حج همواره در رفت و آمد به مکه مجبورند از آن مسیر عبور کنند و با رسیدن به وادی غدیر با این زیر بنای اعتقادی خود تجدید خاطره و بیعت می کنند در نتیجه یاد غدیر در دل ها زنده می ماند ـ .از دیگر اقدامات بدیع پیامبر صلی الله علیه و آله آن بود که پس از مقدمه چینی و ذکر مقام خلافت و ولایت امیرالمومنین علیه السلام و برای پیشگیری از هرگونه شک و شبهه التزام به ولایت علی علیه السلام را به صورت عملی برای مردم بیان کرد بدین ترتیب که فرمود : باطن قرآن و تفسیر آن را برای شما بیان نمیکند مگر این کسی که من دست او را میگیرم و بلند میکنم . سپس به علی علیه السلام فرمود نزدیک تر بیا . آن گاه بازوی او را گرفت و علی علیه السلام دست خود را باز کرد تا آن که دست های هردو به سوی آسمان قرار گرفت پس فرمود « من کنت مولاه فهذا علی مولاه »منافقان با این تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتند و لذا نتوانتند مانند گذشته از خود عکس العمل نشان دهند و آن کاری را انجام دهند که در وادی عرفات در همین حجه الوداع انجام دادند.در وادی عرفات پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبر برای مردم خطبه ای ایراد فرمود و در آن خطبه خواست امامان بعد از خود را معرفی نماید تا امت به گمراهی و فتنه و آشوب نیفتد ، منافقین که با خلافت و ولایت اهل بیت علیهم السلام دشمنی می ورزیدند در کمین بودند تا مبادا حضرت در آن جمع عظیم مطلبی بگوید . لذا تا احساس خطر میکردند با ایجاد سر و صدا مانع رسیدن صدای حضرت به گوش دیگر مسلمین می شدند .به عنوان نمونه وقتی به مسند احمد مراجعه میکنیم میبینیم تعبیراتی از جابربن سمره آمده که سابقه نداشته است . در برخی از روایات جابربن سمره آمده هنگامی که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به این نقطه رسید که فرمود : « جانشینان بعد از من دوازده نفرند ....» مردم فریاد زدند ، در بعضی دیگر آمده مردم تکبیر سر دادند و در برخی دیگر نقل شده شلوغ کردند و در تعابیر دیگر آمده مردم بلند شسته و نشستند و آن چه از مجموع این تعابیر به دست می آید گویای این مطلب است که منافقین در صدد بودند با ایجاد آشوب نگذارند پیامبر به مقصود خود برسد که در آن جلسه [عرفات] تا حدی هم موفق شدند .(ویریدون ان یطفئوا نور الله بافواهم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون سوره توبه آیه ۳۲)اما در غدیر خم قضیه فرق میکند چرا که با این تدبیر پیامبر و بلند کردن دست علی علیه السلام آن هم بر بالای هودج شتران در محلی که همگی آن دو را میدیدند باعث شد تلاش ضد دینی منافقان نقش بر آب شود و قضیه عرفات تکرار نشود ـ.سومین ابتکار نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیعت گرفتن از قلوب و زبان ها بر امامت علی علیه السلام بود ؛ از آنجا که بیعت گرفتن از فرد فرد آن جمعیت انبوه از طرفی غیر ممکن بود و از سوی دیگر امکان داشت افرادی به بهانه های مختلف از بیعت شانه خالی کنند و حضور نیابند و در نتیجه نتوان التزام عملی و گواهی قانونی از آنان گرفت .------------------------ ------------منبع : بانک مقالات فارسی

روابط اجتماعی در اسلام

استاد علامه محمدحسین طباطبایی

گردآورنده:فاطمه رضایی- «انسان و اجتماع»: نوع انسان است اجتماعی، زیرا اجتماعی بودن فطرت هر انسان است. به طوری که تاریخ نشان می دهد و آثاری که تازگی پیدا شده نیز دلالت دارد، انسان پیوسته در حال اجتماع زندگی کرده است قرآن هم از این مطلب خبرداده است. بعضکم من بعض(آل عمران)ای کسانی که ایمان آورده اید استقامت کنید و در برابر دشمنان پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت کنید و از خدا بترسید شاید رستگار شوید.انسان و رشد اجتماعی او:اجتماع انسان از نخستین روزی که پدید

آمده به طور کامل پیدا نشده که قابل ازدیاد و رشد نباشد نه تنها اجتماع انسانی بلکه همهٔ خواص روحی و هر چه ارتباط با انسان دارد چنین است. اجتماع انسان مثل سایر امور روحی ادراکی انسانی پیوسته همگام با کمالات مادی و معنوی او بسوی کمال می رود در حقیقت نباید این خاصیت اجتماعی بودن انسان را از بین همه ی خواص انسانی او استثنا کنیم و بگوئیم این خاصیت در اول پیدایش بکامل ترین صورتی پیدا شده است بلکه خاصیت مزبور مثل همه ی خواص دیگر انسانی بدو نیروی:«علم- اراده» دارند بنتایج در انسان به حد کمال می رسند.از تأمل در حال نوع انسانی می فهمیم که اولین اجتماعی که در بشر پدید آمده«اجتماع خانوادگی» بوده که بر اثر ازدواج پیدا شده است.اجتماعی بودن هیچ وقت از انسان جدا نشده ا لا اینکه اوائل بطور تفضیل آدمی توجه به آن نداشت بلکه به حکم پیروی از خواص دیگر خویش مانند استخدام دفاع و غیره زندگی و رشد می کرد. قرآن می گوید« اولین کسی که به طور تفصیل آدمیان را به«اجتماع» آگاه ساخت و به طور استقلال توجه به حفظ اجتماع کرد پیغمبران بودند». می گوید« آدمیان در قدیمی ترین ایام گذشته به طور ساده زندگی می کردند و هیچگونه اختلافی بینشان نبوده تا اینکه اختلافا ت پدید آمد و مشاجرات در گرفت خداوند پیغمبران را مبعوث کرد و برای آنها کتاب فرستاد تا اختلافات را حل کند و مردم را به وحدت اجتماعی که با قوانین انبیاء محفوظ خواهد بود برگردانند. پس دین ضامن اجتماع صالح بشری بوده است. آیه ی ۱۳ سورهٔ شوری می گوید:دعوت اتحاد و اجتماع برای اولین مرتبه از نوح(ع) که قدیمی ترین پیغمبری بوده که کتاب و شریعت داشته است شروع شده و بعد از آن حضرت ابراهیم(ع) حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع) عهده دار این دعوت شدند که دامنه دارترین این ها شریعت، شریعت موسی(ع) و عیسی(ع) بوده است.توجه خاص اسلام به اجتماعبدون شک اسلام تنها دینی است که با صراحت پایه ی بنای دعوت خود را روی اجتماع گذاشته و در هیچ یک از شئون خود امر اجتماع را به اهمال واگذار نکرده است. اسلام همه ی احکام خود را در قالب ریخته و روح اجتماع را در همه ی این احکام تا آخرین حد ممکن دمیده است اما شرایطی که اسلام به آنها اعتنا نکرده است مثل: بت پرستی، دوگانه پرستی و دین صائبین و مانویها بوده است.تاریخ درباره ی ملل متمدن و غیر متمدن پیشین غیر از این نمی گوید که آنها نیز همین مطلب را از قدیمی ترین دوره های انسانی ارث برده و پیروی می کردند.یعنی اجتماع آنها را از مجرای استخدام به وجود آمده و آنرا تحت یک جامعه یعنی حکومت استبداد و پادشاهی اجتماع می کردند. اجتماعات گوناگون ملی و وطنی و اقلیمی زیر پرچم پادشاهی و ریاست زندگی می کردند. ملل گذشته با رهبری عوامل وراثت محیط و سایر عوامل راه خود را می رفتند بدون آنکه هیچ یک از این ملتها توجه مستقلی به اجتماع داشته و یا آن را مورد بحث و عمل قرار می دهند. حتی ملل بزرگی مثل امپراطوری روم و ایران در هنگام طلوع یزدین و دامنه دار شدن اشعه ی نیرومند آن ریاست دنیا را داشته اند توجه به این امر نداشتند این دو حکومت به صورت حکومت قیصرها در روم و کسراها در ایران درآمده بود و ملتهای خود را زیر پرچم پادشاهی و سلطنت خویش جمع کرده بودند و اجتماع نیز در رشد و نمو یا توقف و رکود تابع حکومت بودند.اولین ندائی که به گوش آدمیان دمیده مبنی بر آنکه امر اجتماع را یک موضوع مستقل قرار داده و از گوشه های اهمال و تقلید و تبعیت بیرونی کشند ندائی است که بنیان گذار اسلام در جهان آغاز کرده پیشوای اسلام با آیاتی که بر او نازل می شد مردم را به طور دسته جمعی و همگانی به سوی یک زندگی سعادتمند فرا می خواند. قرآن دعوت خود را به دو صورت اعلام کرد:۱-دعوت به اصل اجتماع و اتحاد۲- دستور ساختمان یک اجتماع اسلامی بر مبنای اتفاق و اتحاد و به هم پیوستگی درحفظ و حراست منافع و مزایای معنوی و مادی و دفاع از آن اجتماع!!!اسلام روابط فرد و اجتماع را محترم می شمارد؛دستگاه آفرینش نخست یک سلسله اجزای ابتدائی که دارای خواص و آثار مخصوصی است می آفریند بعد آنها را ترکیب کرده و به هم می آمیزد و فوائد جدیدی علاوه بر فوائد هر یک از اجزا را داشتند برمی گیرد. مثلاً انسان دارای اجزاء و اعضاء و قوای مختلفی است که هر کدام فوائد متفرق مادی و روحی دارند این اجزاء ممکن است به هم پیوسته شوند و در نتیجه قوی و بزرگ شوند و ممکن است به هم بپیوندند و بر همان حال تباین و تفرق باقی باشند مثل گوش، چشم، قوای شنوایی و بینائی و.....

این قوا هر یک جداگانه کار خود را انجام می دهند. اما چیزی که هست اینکه همه ی اینها تحت سیطره ی یک واحد تازه ای هستند بنام انسان. پس نتیجه می گیریم همه ی افراد انسان با وصف کثرتیکه دارند انسانند.« انسان» یکی است افعال افراد هم از لحاظ تعداد و شماره زیاد است ولی از نظر نوع یکی است. اسلام در تربیت افراد نوع انسان و هدایت آدمیان به سعادت حقیقی این معنی حقیقی را مورد توجه دقیق قرار داده(یعنی اسلام با کمال دقت توجه کرده که«انسان» یک موجود واحد است و روی این میزان قانون وضع کرده است هیچگاه اسلام برای فرد تنها قانون وضع نکرده است. از این رو ملاحظه می کنید که قرآن برای«ملت» وجود اجل کتاب شعور، فهم، عمل، طاعت و معصیت قائل شده است. و لذا می بینیم قرآن همان اندازه که به داستانهای افراد و اشخاص توجه کرده بلکه بیشتر به تواریخ ملل هم توجه کرده است پس لازمه ی رابطه ی حقیقی شخص و اجتماع این است که: یک سلسله قوا و خواص اجتماعی نیرومند به وجود آید که در وقت تعارض و تضاد بین فرد و اجتماع قوای اجتماع قاهر و غالب بر قوای فرد باشد. چه آنکه اراده های اشخاص و افراد اجتماع درمورد غوغاها و شورشهای اجتماعی یا در هیچ امر دیگر قدرت مقاومت و معارضه با همت و ارادهٔ اجتماع را ندارد« جزء» راه گریزی ندارد که پیروی از«کُل» نکند.روی این اصل اسلام مهم ترین احکام و دستورات شرعی را مانند: حج، نماز، جهاد، انفاق و خلاصه تقوای دینی را براساس اجتماع بنیاد کرد اسلام هدف اجتماع اسلامی و هر اجتماعی را که طبعاً نمی تواند یک غرض و هدف مشترک نداشته باشد نیکبختی واقعی، نزدیکی به خدا و منزلت در پیشگاه خدا قرار داده است این هدف در اجتماع یک مراقب باطنی است. این هدف ضامن حفظ احکام نامبرده است. پس اجتماع علاوه بر آن که از نظر ظاهری حافظ دارد از سِر اندرون نیز نگهبان دارد و اگر چیزی« از انحرافات اجتماعی» از رهبران اجتماع پنهان بماند از دیده رقیب باطن مخفی نخواهد بود.آیا روش اجتماعی اسلام قابل اجرا و ثابت است؟ممکن بگوئید اگر سخنان گذشته حق است و نظر اسلام در به وجود آوردن یک اجتماع صالح و شایسته مترقی ترین بنا و محکم ترین اساس است وقتی از اجتماعاتی که ملل متمدن و مترقی امروز به وجود آورده اند هم مترقی و محکم تر است پس چرا قابل اجرا نیست؟ و جز یک قدرت مدت اندک و کوتاه اجرا نشد؟ و اسلام به صورت یک امپراطوری درآمد که اعمال و افعالشان خیلی فجیع تر و شفیع تر از امپراطوری پیشین بودولی تمدن مغرب زمین چنین نیست بلکه قابل ثبات و دوام است و همین مطلب دلیل بر آنست که تمدن غربیها مترقی تر و قوانین آنان متضمن تر و محکم تر است ملل غرب روش اجتماعی و قوانینی را که آنها دائر است بر پایهٔ ارادهٔ ملت و خواست طبیعتها و میل های مردم استوار است و پس از آن اراده و خواست اکثریت را معتبر دانسته اند. زیرا بر حسب عادت مجالست ارادهٔ همگی بر یک چیز جمع می شود. حالا که جریان علل طبیعی بر این قرار است چقدر به جاست که پیکره ی اجتماع هم از لحاظ هدف و هم از نظر رویه ها و قوانین مادی دراجتماع روی ارادهٔ اکثریت ساختمان شود. این اساس تمدن است ولی فرضیه« دین» در دنیای حاضر یک خیال و رویا بیش نیست که از مرحله ی فرض تجاوز نمی کند یک ساخته ی عقلی است که نمی توان به آن رسید گفته های بالا خلاصه ی مطالبی است که در ذهن جمعی از افراد مائرقیها خلجان می کند. گفته شد که رویه ی اجتماع اسلام در دنیا قابل اجرا نیست برخلاف رویه های متمدن روز که در زمینه شرایط موجود قابل اجراست. معنای آن اینست که اوضاع حاضر در دنیا مناسب با احکامی که در اسلام تشریع شده نیست خب این مطلب مسلمی است ولی هیچ نتیجه ای ندارد زیرا کلیه ی مرامهایی که در جامعه ی انسانی حکم فرماست بی سابقه بوده. رویه های سابق که معمولی بوده در برابر مردم جدید قیام کرده و به منازعه و کشمکش پرداخته اند و احیانا مردم جدید پس از چند بار مغلوب شدن پروندهٔ سیطره خود را به دست گرفته است. قرآن می فرماید: آل عمران ۱۳۷ قدخلت من قبلکم ؟ فسیرو فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین...«مراهایی پیش از شما آمده و رفته شما در زمین گردش کنید و ببنید که عاقبت کسانی که حقایقی را تکذیب کرده و دروغ پنداشتند چطور شد؟ این گفته ی قرآن اشاره به همین نمونه های تاریخی گروه می گوید: رویه و مرامی که با تکذیب آیات خدا همراه باشد منتهی به عاقبت خوب و پسندیده نمی شود پس نتیجه گرفتیم که مجرد اینکه مرامی بر وضع حاضر انسانی انطباق نکند دلیل بر آن نیست که آن

مردم فاسد و باطل است. بلکه این خود از نوامیس طبیعی است که در عالم به منظور تکمیل و تقسیم وجود حوادث جدیدی که در تعقیب فعل و انفعالات و تنازع عوامل مختلف طبیعی به وجود می آیند جاری است. اسلام نیز از نظر طبیعی و اجتماعی از این قانون کلی مستثنا نیست بلکه عیناً مثل سایر مرامها است یعنی گاهی پیشرفت می کند و گاهی عقب نشینی همان طور که سایر مرامها متکی به شرایط و عوامل هستند اسلام نیز چنین است. امروز که اسلام در نفوس و ارواح بیش از ۴۰۰ میلیون از افراد بشر جا گرفته ضعیف تر از زمان دعوت نوح(ع) و ابراهیم(ع) و محمد(ص) نیست. هر یک از این پیامبران موقعی قیام به دعوت خویش کردند که دنیا چندی جز فساد و تباهی نمی شناخت. کم کم این دعوتها بسط یافت و در رگ و پوست مردم جریان یافت و زنده شد و تا امروز این رگ های محکم از هم نگسسته است. رسول خدا(ص) موقعی قیام به دعوت کرد که جز یک زن و مرد پشتیبان دیگری نداشت تا آنکه خدا آنان را یاری کرد و به صورت یک اجتماع صالح درآمد که بر افراد آن اجتماع صلاح غالب بود مدتی به همین حال گذشت ولی بعداز رحلت رسول خدا(ص) فتنه ها برپا شد و جریاناتی پیش آمد که نهضت را از محور اصلی خود منحرف کرد ولی در عین حال طولی نکشید که در کمتر از نیم قرن بر شرق و مغرب بسط یافت و جوهرهٔ تاریخ را متحول کرد. خلاصه: اسلام ثابت کرده است که برای سعادتمند کردن و خوشبخت نمودن زندگی مردم صلاحیت دارد و مردم را به این هدف رهبری خواهد کرد مرامی که دارای چنین امتیازی باشد نباید یک فرضیه غیرقابل انطباق بر زندگی انسانی نامیده شود. خداوند در قرآن این وعده را داده:«وعدالله الذین امنو و عملوالصالحات لیستخلفنهم فی الارض» کنجکاوی عمیق در احوال موجودات ما را به این نتیجه می رساند که نوع انسانی بالاخره به هدف خود که همیشه در جستجوی آن است خواهد رسید در این هنگام اسلام به تمام حقیقت خود ظهور خواهد کرد و سرپرستی کامل امر اجتماع انسانی را عهده دار خواهد شد.اساساً یگانه شعار اجتماع اسلام پیروی از«حق» در فکر و عمل است ولی شعار اجتماع متمدن فعلی این است که از رأی و ارادهٔ اکثریت پیروی کند. این دو شعار باعث می شود که اصلاً هدف در اجتماع موجود اجتماعی که اسلام به وجود آورده و اجتماعی تمدن به وجود آورده با هم اختلاف داشته باشد هدف اجتماع اسلامی سعادت حقیقی است که برای هر فرد استوار باشد یعنی انسان در برابر مقتضیات قوای خویش میانه روی کند و معقول باشد خواسته های جسم و تن را برآورد ولی به اندازه ای که او را از راه بندگی و معرفت خداوند باز ندارد بلکه پرداختن به جسم مقدمه ی رسیدن به معرفت او باشد.چنین رویه ای انسان را به تمام معنی خوشبخت خواهد کرد زیرا همه ی قوای او به خوشبختی رسیده اند. اسلام ضمانت اجرائی همه ی اعمال و اخلاق و معارف اساسی را علاوه بر وظیفه ای که حکومت اسلامی راجع به اجراء احکام سیاسی و حدود اسلامی دارد برعهدهٔ اجتماع اسلامی گذاشته است. اسلام می خواهد آزادی در لذات و شهوات، لهو و لعب، سبعیت و درندگی را از مردم سلب کند هدف اسلام این است اما هدف اجتماع متمدن امروز بهره برداری از ماده است پیداست که چنین هدف و مرامی یک زندگی احساساتی به همراه دارد که تابع میل است خواه این میل و خواهش با آن چه را که عقل و حق تشخیص می دهد موافق باشد یا نه .... این زندگی فقط در جائی از عقل پیروی می کند که با غرض و هدف او(یعنی بهره برداری از ماده) مخالف نباشد. لازمه ی چنین مرامی این است که اجتماع به رذائل شهوت و غضب که موافق با هوای اوست خوی گیرد و در نتیجه بسیاری از چیزهائی ر ا که دین تقبیح کرده تحسین کند.حتی ملاحظه می کنید که قوانین رائج امروز امثال خودکشی و نظایر آن را تجویز می کند خلاصه نفس آدمی هر چه بخواهد و هوس کند حق دارد!!! و مگر باشد اگر در این اختلاف خوب تأمل کنید خواهید دانست که چرا رویه ی اجتماع غربی با صداق خوشایندتر جامعه ی بشری موافق تر است تا رویه ی اجتماع دینی، چیزی که هست باید تذکر داد که تنها مردم تمدن غربی نیستند که موافق با طبع های مردم است تا در نتیجه ما بدین سبب تنها تمدن مغرب زمین را بر دین ترجیح بدهیم بلکه همه ی مرا مهائی که از قدیمی ترین عصرهای انسانی تا عصر ما در بین مردم دنیا معمول و متداول بوده اعم از مرامهای مربوط به دوران چادرنشینی یا مرامهای آمیخته به تمدن در این قسمت با هم شرک دارند که مردم در اولین مرتبه ای که برآنان عرضه می شود این مرامها را بر دین که آنها را دعوت به حق می

کنـد ترجیـح می دهنـد چون مردم در برابر بت پرستی مادی کاملاً خاضع و خاشـعند.در واقع تمـدن جدید از رویهٔ بت پرستی بدوی تألیف یافته ولی چیزی که هست از حال فردی به صورت اجتماعی درآمـده و از مرحله ی سادگی به مرحله ی دقت فنی!!! قرآن می گویـد، موافقت با هواها و خواسته های اکثریت منجر به فساد و تباهی می شود و بدین جهت نباید از این هواها پیروی کرد(مؤمنون ۷۱) و اکـثرهم للحـق کـارهون و لواتبـع الحق اهوائهم لفسـدت السـموات و الارض و من فیهن...از این مطـالب نـتیجه می گیریم که درست است که اسـلام در وضع حاضـر قابـل اجرا نیست ولی این سؤال پیش می آیـد که چرا قابل اجرا نیست؟جواب این است که: هـدف اسـلام با هـدف اجتماع متمدن امروزی اختلاف دارد هدف اسـلام سـعادت حقیقی بر مبنای عقل و فرد می باشد. ولی هدف اجتماع متمـدن بهره برداری از مظاهر مادی است. انسان برحسب اقتضای فطرت از چیزی پیروی می کند که به نحوی آن را یک امر واقعیت دار و خـارجی بدانـد بنـابراین انسـان فطرتـاً تـابع حق است«حق» عبـارت از همـان امر خارجی است که انسان در اعتقاد خود خـاضع و در عمـل پیرو آن است امـا نظر و ادراک انسـان وسـیله ای است که آدمی را به خـارج رهـبری می کنـد. آراء و اعتقـادات اکثریت در مقابل اقلیت همیشه«حق» نیست. آراء و نظریات اکثریت اگر مطابق با واقع باشـد حق است و اگر مطابق نباشد حق نیست. قرآن می گوید:«خدا نمی خواهد برای شـما رنج و مشقت ایجاد کند بلکه اراده خدا این است که شما را پاکیزه گرداند و نعمتش را بر شـما تمام کنـد شاید شـکرگزاری کنید. سـعادت انسانی امری است مرکب و مؤلف از سـعادت روح و بدن، سـعادت روح و بدن انسـان را از نعمتهـای مـادی برخوردار می کنـد و او را به فضائـل اخلاقی و معارف حق الهی می آرایـد. در نظر اسـلام فرو رفتن در لذائـذ مادی و مهمل گذاشـتن سـعادت روح چیزی جز بـدبختی نیست. از مطالبی که گفتیم نتیجه می گیریم که:اگر کسـی خواسـته باشـد دربارهٔ شایسـتگی یاناشایسـتگی افراد اجتماعات متمـدن و مترقی قضاوت کنـد و بخواهـد بگویـد: ملتهای مترقی برخلاف ملل دیگرند نباید مبنای قضاوت خود را بر معاشـرت ها و آمیزش ها و زندگی داخلی آنان قرار دهد، بلکه باید مبنای قضاوت، شخصیت اجتماعی آنان باشد شخصـیت اجتماعی در برخورد و اصـطکاک باطل ضعیف و هم چنین در آمیزش هایی که در صفحه زندگی با سایر شخصـیت های اجتماعی عالم دارند به خوبی ظاهر و بارز است. آن چیزی که باید در قضاوت راجع به شایستگی و ناشایستگی و نیکبختی و بـدبختی اجتماع معتبر باشد و مراعات شود این است بر متفکرین مباحث شـرقی لازم است از این راه روند آنان پس از آنکه بـدین ترتیب به مطالعه پرداختنـد مختارند که در شـگفت شده و یا تعجب کنند: اگر کسـی با تأمل،تاریخ حیات اجتماعی ملل متمدن را از بدو نهضت جدید اروپا مطالعه کند و در خصوص رفتاریکه آنان با ملتها و نژادهای بیچاره و ضعیف کردند خوب دقت کنیـد بزودی درخواهد یافت که: آیا این اجتماعات اظهار کمال رأفت و خیرخواهی نسبت به بشـر می کنند و در راه خدمت به نوع انسانی و آزادی خواهی و دستگیری از سـتمدیده هایی که حقشان را خورده اند و الغاء بردگی از جان و مال می گذرند؟ ولی آدم با مطالعه می بینـد: اینها هیـچ قصـدی جز بردگی و بندگی ملل ضـعیف و بیچاره های روی زمین ندارندباید گفت: معنی سـعادت و صلاـح، شایسـتگی و نیکبختـی در قـاموس ملت ترقی، زورگـوئی و خودخـواهی است.اجتمـاع اسـلامی چگـونه به وجود می آیـد و چگونه به زنـدگی خود ادامه می دهـد؟شـکی نیست که هر اجتمـاعی براثر وجود هـدف و غرض واحـد بین افراد پراکنـده ی آن به وجود می آیـد. این هـدف واحد همان روح واحدی است که به همه ی اطراف خود سـرایت کرده و با آنها به نحوی متحد می شود این هدف و غرض در نوع اجتماعات غیردینی، عبارت از زندگی دنیائی انسان است البته زندگی که بین همه ی افراد مشترک باشـد نه زنـدگی فردی یعنی بهره برداری از مزایـای مـادی به طور دسته جمعی. فرق بین تمتعات و بهره برداریهای اجتماعی و انفرادی از نظر آثـار این است که انسـان اگر می توانست تنها زنـدگی کنـد در یکایک تمتعات زنـدگی مطلق العنان بود.چون معارض و رقیب نـداشت مگر در مواردی که پاره ای از جهازات او، جهاز دیگری را مقیـد و محدود کند مثلاً انسان قادر نیست که هر چه هوا وجود دارد اسـتنشاق کنـد زیرا ریه ی او وسـعت این همه هوا را ندارد. انسان با مقایسه قوا و اعضایش با یکدیگر چنین حالی دارد. اما اگر فرض کردیم انسان دیگری در اسـتفاده از ماده شـریک او نیست در این صورت جهت ندارد که میدان عمل خود را تنگ و اعمال و

افعالش را محدود کند حال چنین انسانی بر خلاف انسانی است که در ظرف و محیط اجتماع قرار گرفته زیرا اگر این آدم در اراده و اعمال و کردارش مطلق العنان باشد جریان به آنجا می کشد که افراد جلو یکدیگر را گرفته و مزاحم هم باشند چنین وضعی زندگی را تباه و نوع انسانی را هلاک خواهد ساخت. اجتماعات مدنی را یک هدف وادار به وحدت می کند و آن بهره برداری از مزایای زندگی دنیا است که به عقیده آنان سعادت همین است ولی اسلام مدار زندگی انسان را وسیع تر از زندگی مادی دنیا می داند. اسلام مدار زندگی انسان را حیات اخروی می داند که حقیقت زندگی است. اسلام عقیده دارد زندگی دنیا جز کسب معارف الهی که همه ی آنها منحل به توحید می شود نفع دیگری ندارد و بالاخره اسلام می گوید: این اخلاق تمام نخواهد شد و به کمال نخواهد رسید جز با یک زندگی اجتماعی صالح که متکی بر عبادت خداوند باشد. زندگی که در برابر مقتضای ربوبیت خداوندگاری خاضع و خاشع باشد زندگی که با مردم بر اساس عدالت اجتماعی رفتار کند و این اصول وریشه های عمیق و پا برجا را اسلام برای اجتماع بشری هدف معین کرده است. اسلام همه ی قوانین خود را براساس توحید وضع کرده و در جعل قانون به تعدیل اراده و کار مردم اکتفا نکرده بلکه قانون را با اعمال عبادی تقسیم کرده و معارف حق و اخلاق فاضله را بدان اضافه کرده است. ضمانت اجرائی اسلام عبادت از تربیت شایسته از نظر علم و عمل، امر به معروف و نهی از منکر است. پس همه ی اجزاء دین اسلام اگر خوب تجزیه و تحلیل شود به توحید برمی گردد و توحید اگر به حال ترکیب درآید به صورت اخلاق و اعمال درخواهد آمد اگر توحید از مقام عالی اعتقادی فرودآید به صورت اخلاق و اعمال خواهد شد و اگر اخلاق و اعمال از درجه ی نازل خود بالاتر روند توحید خواهد بود. عیب قوانین مدنی این است که فقط به معلق ساختن افعال به ارادهٔ اکثریت اهمیت داده و همّ دیگری ندارد قوانین مدنی به چیزیکه باید حافظ این اراده باشد به هیچ وجه اهمیت نداده است بنابراین هر وقت اراده زنده و دارای شعور باشد قانون اجرا خواهد شد ولی در صورتی که به واسطهٔ انحطاط روحی مردم و فرسودگی بنیه اجتماع اراده بمیرد یا اگر زنده است به واسطه ی فرو رفتن در سهو و لعب و دامنه دار شدن عیاشی و خوشگذرانی شعور و ادراک خود را از دست داده باشد و یا اگر زنده و با شعور است ولی نتواند تأثیر کند مثلاً یک نیروی استبدادی بالاتری پیدا شده که اراده خود را بر اراده ی اکثریت تحمیل می کند در تمام اینها ملت به آرزوی خود یعنی حفظ قانون و محفوظ بودن اجتماع از فساد و از هم پاشیدگی نخواهد رسید.باعث حفظ اخلاق فاضله است عبادت است از«توحید» یعنی آدم معتقد شود« این جهان یک خدا دارد»خدا دارای اسماء حسنی است خدا مردم را به منظور تکمیل و سعادتشان خلق کرده خدا خیر و صلاح را دوست و شر و فساد را دشمن دارد واضح است که اگر اعتماد به معاد در بین مردم نباشد سبب اساسی که افراد بشر از پیروی هوا و هوس بازدارد و جلو لذات طبیعی نفس را بگیرد نخواهیم داشت*یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوءدو منطق: منطق تعقل- منطق احساساتحس آدم را به نفع دنیوی فرا می خواند و بر می انگیزد وقتی که کاری مقارن با منفعتی بود و انسان هم احساس کرد احساس آدمی به شدت برافروخته شده و او را بعث و تحریک می کند ولی اگر انسان احساس نفع کرد خاموش و آرام است اما منطق تعقل آدم را به پیروی از حق وامی دارد منطق نیرومند عقل می گوید: بهترین چیزی که انسان می تواند از آن بهره مند گردد«پیروی از حق» استخواه نفع مادی داشته باشد یا نداشته باشد عقل می گوید: چیزی که نزد خدا باشد بهتر و پایدارتر است«و ما عندا... خیر و ابقی»«عنتره» یک عرب که با منطق حس سروکار دارد برای آنکه خود را آرام کند می گوید هر وقت نفس من درجنگ تکان می خورد و مضطرب می شد می گفتم«به جای خود باش» چرا که یا کشته می شوی و از تو تعریف می کنند و یا«می کشی» و راحت می شوی! و این یک منطق است.«سورهٔ توبه آیه ۴۹» خدا می فرماید:« بگو جز آنچه خدا بر ما نوشته بما نمی رسد خدا مولی و سرپرست ما است... مؤمنین باید بر خدا توکل کنند به دشمنان بگو جز یکی از دو خوبی را برای ما انتظار دارید؟ و اما اثر احساس: اگر شما به چنین آدمی یادآور شوید که باید انسان شرافت و طهارت باطن داشته باشد گفتار شما را رد می کند و می گوید: شرافت نفسی که منجر به تنگدستی و ناراحتی و ذلت زندگی شود به چه درد من می خورد؟ من با چنین شرافت نفسی چه کار دارم و این است اثر

احساس. اما منطق دیگر که منطق اسلام است اساس خود را برپایه ی پیروی از حق قرار داده و می گوید:اجر و پاداش را از خدا باید خواست هدفها و مقاصد دنیوی در رتبه ی دوم قرار گرفته است. معلوم است این منطق همه ی موارد را شامل می شود و هیچ موردی نیست که این منطق نتواند شامل او نشود کلیت این منطق از«عموم» و«اطراد» ساقط نمی شود. نتیجه آن می شود که عمل اعم از فعل یا ترک تنها برای خدای تعالی و از جهت تسلیم شدن در برابر خدا و پیروی از حقی که خدا خواسته انجام گیرد.چه معنی دارد که آدمی اجر را از خدا بخواهد و از دیگران روگردان باشد.ممکن است خیال کند« اگر اجر و پاداش اخروی را غرض عمومی حیات اجتماعی انسان قرار دادند باعث می شود که اغراض دیگر زندگی دنیائی که ساختمان طبیعی انسانی، مقتضی آن است از بین برود و دیگران هدفها و غرض ها از بین رفت نظام اجتماع فاسد و تا حد رهبانیت و غار نشینی منحط می شود چگونه ممکن است کسی فقط به یکی از هدفها و مقاصد طبیعت توجه کند و از دیگر مقاصد ببرد و در عین حال آن مقاصد را هم حفظ و نگهداری کند؟ آیا این چیزی جز تناقض است؟ ولی این توهم ناشی از جهل به حکمت الهی و عدم اطلاع است معارف قرآنی از آنها پرده برداشته ... حفظ کلمه ی توحید و تسلیم شدن در برابر خدا و در زندگی فقط او را خواستن، نه تنها مخالف با اسباب مادی نیست بلکه موافقت به همه ی اسباب است. آدم موحد بدون آنکه مشرک یا غافل باشد حق هر صاحب حقی را می دهد اسباب مادی را به جای خود و طبق امر خدا و جعل خدا اسباب می داند و خدا را سبب الاسبابمعنی«حُریت» در اسلام چیست؟اصل طبیعی تکوینی که این معنی از آن ناشی می شود این است که آدمی در وجود خود مجهز به اراده است. اراده آدمی را وادار بر عمل می کند«اراده» یک حالت نفسانی است که اگر از بین برود حس و شعور آدمی می گرفته می شود و در نتیجه انسانیت او باطل می گردد.قوانین مدنی حاضر، چون ساختمان احکام خود را بر پایه ی کامروائیهای مادی گذاشته نتیجه آن شده که ملتها در معارف اسلامی و اساسی دینی«آزاد» باشند بخواهد ملتزم به آن بشوند، نخواهند شوند، همچنین در امر اخلاق و هر چه ماورای قانون باشد و انسان بخواهد و اراده و اختیار نماید در تمام اینها مردم«حریت» و«آزادی» دارند معنی«حریت» در نظر تمدن جدید این است. اما اسلام چون قانون خود را براساس توحید و در مرتبه ی دوم بر پایه ی اخلاق فاضله گذاشته و بعد معترض هر امر کوچک و بزرگی از اعمال فردی و اجتماعی، هر چه می خواهد باشد شده، پس هیچ چیز نیست که انسان وابسته به آن یا آن وابسته به انسان باشد مگر آنکه شرع اسلامی در آنجا قدم گذاشته یا اثر مقدم شرع پیداست بدین ترتیب«حریت» به معنای گذشته هیچ مجالی در اراده و افعال مردم ندارد.اسلام در تمام قانون گذاری های خود جز بر پایه ی«دین توحید» اتکاء نداشته است. دین توحید یعنی دینی که اصل مهم را قبول داشته باشد توحید، نبوت، معاد این سه عقیده اسامی عقائدی است که نصاری و محبوس(اهل کتاب) بر آن اجماع دارند.

انواع حکومت

پایگاه حوزه

انواع حکومت را از زوایای گوناگون می توان مورد بررسی قرار داد. از جمله نگرش تاریخی به مسأله است که در خلال آن، دیدگاه هر یک از نویسندگان غربی و مسلمان در طبقه بندی حکومت بیان می شود. در رویکرد دیگر، انواع حکومت ها بدون توجه به نظریه پردازان مورد بررسی قرار می گیرند. ما در این فصل بر اساس نگرش دوم به بررسی انواع حکومت می پردازیم.معیار انواع حکومت ها را می توان در محورهای ذیل خلاصه کرد:الف) طبقه بندی حکومت، بر اساس تعداد حاکمان، در سه محور.ب) معیار تمرکز قدرت و پراکندگی آن در کشور.ج) معیار مشارکت شهروندانپ) معیار جهان بینی الهی.الف تقسیمات سه گانه حکومت ها (بر اساس تعداد حاکمان).۱ حکومت فردی: (۱) در حکومت فردی، سلطان یا شاه در رأس حکومت قرار دارد و بدون مسؤولیت و به میل و رأی خود اعمال قدرت می کند. در قرآن کریم هر گاه ذکری از تاریخ پادشاهان به میان آمده به حرص و

طمع و طغیـان آن هـا نیز اشاره شـده است. در این باره در سوره نمل، آیه ۳۴ می خوانیم :(و ان الملوك اذا دخلوا قریـهٔ أفسـدوها و جعلوا أعزهٔ أهلهـا أذلـهٔ)پادشاهـان هر گـاه وارد شـهری شونـد آن جا را به فساد و تباهی کشانـده، عزیزان آن جا را خوار و ذلیل می کنند.حکومت فردی کهن ترین شـکل حکومت است. در عصر جدید، به واسطه افزایش مشارکت شهروندان در اداره امور کشورها از حکومت های فردی کاسته شده است. معمولا حکومت های فردی در شکل پادشاهی به شکل «موروثی» ، «انتخابی» ، «استبدادی» ، و «مشروطه» یافت شده است:.۱.۱ پادشاهی موروثی: حکومتی است که بر مبنای رسومی که طی زمان های متمادی به وجود آمـده است شـکل گرفته است و حکومت از طریق ارث به حاکمـان بعـدی منتقـل می شود. چگونگی انتقـال حکومت را قـانون اساسـی یا سنت و عرف تعیین می کند..۱.۲ پادشاهی استبدادی: پادشاهی استبدادی یا مطلقه، حکومتی است که پادشاه قدرت و اختیاراتش را بنـا به میـل و اراده خود اعمـال می کنـد و اداره مملکت تابع هیـچ قانونی نیست. خواست پادشاه حکم قانون را دارد و هر سه قوه در دست پادشاه است. در گذشـته، بسیاری از حکومت های پادشاهی استبدادی بوده اند که قانون بنا به خواست آن ها وضع و اجرا می شده است..۱.۳ پادشـاهی انتخابی: در گذشـته، برخی از پادشاهان توسط بزرگان یک جامعه انتخاب می شدنـد، اما به مرور زمان به موروثی گرایش یافته انـد..۱.۴ پادشـاهی مشـروطه: پادشاهی مشـروطه یا محـدود حکومتی است که قانون اساسـی قـدرت پادشاه را محـدود کرده باشـد و پادشـاه بر طبق قوانین تصویب شـده حکومت کنـد، نه مطـابق میل و دلخواه خود. در نظام مشـروطه پارلمان و تفکیک قوا وجود دارد. تفاوت پادشاهی مشـروطه با جمهوری آن است که در جمهوری رئیس قوه مجریه از سوی مردم انتخاب می شود، اما در پادشاهی مشـروطه انتقال حکومت از طریق وراثت است. امروزه، در برخی کشورها چون انگلیس و ژاپن نظام مشـروطه برقرار است..۲ حکـومت گروهی (طبقـاتی) : در طول تاریـخ، بـا حکومت هـایی مواجه ایم که در آن هـا حـاکمیت در دست گروه خـاص است، گروهی که مـدعی برتری فکری یـا طبقاتی انـد و خود را برای به دست گرفتن حکومت محق می داننـد. برخی شـکل های حکومت گروهی عبارت اند از:.۲.۱ اریستوکراسی: حکومت به دست گروهی اندک است که مدعی برخورداری از تبار بلند و شرافت طبقـاتی انـد. مبنای اریستوکراسـی توارث یا ثروت می باشـد. این مـدل حکومتی در طبقه بنـدی حکومتی ارسـطو و افلاطون آمـده است. از منظر ارسـطو، اریستوکراسـی حکومـتی است که به دست گروهی از مردم اعمـال می شـود و صـلاح عموم را در نظر دارد. پس در اریستوکراسـی، بخش کوچکی از شـهروندان در اداره جامعه و تدوین سـیاست ها نقش دارند..۲.۲ الیگارشی: در این شیوه حکومت نیز اداره جامعه به دست گروهی اندک است. از منظر ارسـطو، الیگارشـی شـکل فاسد اریستوکراسـی است که در آن ثروت نقش اساسـی دارد. بر حسب این تعریف، بسیاری از حکومت ها، در جهان معاصر، الیگارشی هستند. یکی از انتقاداتی که از سوی برخی منتقـدان از جمله شومپیتر بر دمکراسـی هـای غربی وارد شـده، آن است که این حکومت هـا الیگارشـی هسـتند، گر چه عنوان دمکراسـی را یـدک می کشنـد..۲.۳ حکـومت نخبگـان: امروزه، در نظریـات سیاسـی معاصـر از حکمرانی اقلیت به حکـومت نخبگان یاد می شود. در هر جامعه ای، شـماری از نخبگان فکری، در عرصه های سیاسـی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی، وجود دارند که می کوشـند به هرم قـدرت نزدیک شونـد و حکومت را به دست گیرند. از منظر نظریه پردازان نخبه گرایی، حاکمیت احزاب در کشورهای غربی حاکمیت نخبگان است، نه دمکراسـی که از آن دم زده می شود. در ایتالیا و آلمان، فاشیست ها خود را گروه نخبه می دانسـتند. در کشورهای مارکسیستی طبقه کارگر گروهی است که حاکمیت را به دست می گیرد .(اسلام اشرافیت و برتری های طبقاتی، را ملاک تقدم و اولویت نمی شناسد) ..۳ جمهوری: در حکومت جمهوری، اقتـدار و مناصب دولتی از طرف مردم به طور مسـتقیم یا غیر مسـتقیم به حکام واگذار می شود. حکومت جمهوری در مقابل حکومت سلطنتی است و به حکومتی اطلاق می شود که اولاـ حـاکم به طور مسـتقیم از سوی مردم و یا غیر مسـتقیم از طرف پارلمان انتخاب شود. حاکم برای مـدت محـدود انتخاب می شود. حاکم هیچ امتیاز شخصـی بر دیگران ندارد و در مقابل قانون مسؤول است.حکومت جمهوری امروزه به شکل های گوناگونی در کشورهـا جریـان دارد. در بعضـی از کشورهـا رئیس جمهور مسـتقیما از سوی مردم انتخاب می شود و در برخی کشورها به طور

غیر مستقیم، یعنی رئیس جمهور با واسطه از جانب مردم انتخاب می شود، مثل رژیم حاکم بر ترکیه که رئیس جمهور توسط آرای نمایندگان مجلس انتخاب می شود. رژیم جمهوری یا ریاستی و یا پارلمانی است..۳.۱ جمهوری ریاستی: در سیستم ریاستی، رئیس جمهور عضو قوه مقننه نیست و قوه مقننه می تواند رئیس جمهور را به جهت خطاهایش که در قانون اساسی پیش بینی شده محاکمه کند. در این سیستم، وزرا و رؤسای سازمان های اداری را رئیس جمهور انتخاب می کند و اعضای کابینه در برابر رئیس جمهور مسؤول و پاسخ گو می باشند و تفکیک قوا حاکم است..۳.۲ جمهوری پارلمانی: گاهی از آن به سیستم کابینه ای نیز یاد می شود. در نظام پارلمانی، ریاست تشریفاتی از ریاست قوه مجریه جدا است. کابینه در دست یک حزب با ائتلافی از احزاب است و وزرا عضویت مجلس مقننه را دارا هستند. هم چنین کابینه وضع قوانین بودجه و انتصابات را به عهده دارد. کشورهای مشترک المنافع و تابع انگلیس سیستم پارلمانی دارند.ارزیابی سیستم جمهوری.۱ در نظام های بشری، جمهوری از شکل های خوب حکومت است که در بسیاری از کشورهای جهان رواج دارد و همان طور که اشاره شده یا مستقیم است، یعنی رئیس جمهور با آرای مستقیم مردم برگزیده می شود و یا غیر مستقیم است، یعنی رئیس جمهور توسط نمایندگان مجلس انتخاب می شود . طبیعی است که در مقایسه با دیکتاتوری در چنین نظامی ظلم کم تری صورت می گیرد..۲ علی رغم آن که برخی کشورها نام جمهوری را یدک می کشند، اما در آن ها حاکمیت فردی و دیکتاتوری جریان دارد. برخی از کشورهای جهان سوم در ظاهر جمهوری اما در مقام عمل دیکتاتوری هستند. در برخی از این کشورها رئیس جمهور مادام العمر است و قوانین نیز ناشی از خواست و اراده او است. جمهوری آتاتورک در ترکیه، جمهوری عراق و در بسیاری از دیگر کشورها از این جمله اند..۳ حکومت الهی با حفظ حدود و قوانین اسلامی می تواند در قالب جمهوری جنبه عملی بیابد . طبیعی است حاکمیت در چنین حکومتی از آن خداوند است و رجوع به آرای عمومی در چارچوب احکام دین صورت می گیرد.ب) طبقه بندی حکومت ها به متمرکز و فدرالحکومت ها به لحاظ تمرکز قدرت در پایتخت یا پراکندگی آن در ایالت ها به دو دسته متمرکز و فدرال طبقه بندی می شوند..۱ حکومت متمرکز: در حکومت متمرکز، قدرت در پایتخت متمرکز است و حق اعمال قدرت به حوزه کوچک تری، مثل ایالت و شهر، تفویض نمی شود، گر چه ایالت ها و استان ها اختیارات خاصی دارند که در قوانین عادی پیش بینی شده است. از مزایای چنین حکومتی یک سان بودن قوانین و طرز اداره کشور است..۲ حکومت فدرال: در کشورهای فدرال قدرت بین دولت مرکزی و ایالت ها تقسیم شده است و هر ایالت سیاست خاص خود را اعمال می کند. کشورهایی که دارای قلمرو وسیع، تنوع ناحیه ای و جغرافیایی، ناهمگونی نژاد، ملیت، زبان و دین هستند با این نوع حکومت سازگارترند. در قانون اساسی کشورهای فدرال، به جز وظایف معین و مشخصی که برای دولت مرکزی در نظر گرفته شده، سایر اختیارات و وظایف به دولت های محلی واگذار شده است. (معمولا امور بین المللی، جنگ ها، پول رایج و مهاجرت مربوط به دولت مرکزی است و سایر اختیارات بین ایالت ها تقسیم می شود).ج) طبقه بندی حکومت بر حسب مشارکت شهروندانبر حسب مشارکت شهروندان حکومت به دو بخش توتالیتر و دمکراسی طبقه بندی می شود:.۱ حکومت توتالیترواژه توتالیتر نخستین بار توسط موسولینی ابداع شد. وی حکومت توتالیتر را چنین تعریف کرد: سیستمی که در آن همه چیز برای دولت وجود داشته باشد، هیچ چیز خارج از دولت و علیه دولت نباشد. (۲)در حکومت توتالیتر، همه جنبه های زندگی شهروندان زیر نظر حکومت است، تا بر اساس خواست حکومت و حزب هدایت شود. ویژگی های حکومت توتالیتر که ویژه جوامع صنعتی قرن بیستم است عبارتند از:.۱ ایدئولوژی ای که در برگیرنده همه جنبه های زندگی باشد و همه افراد بدان پای بند و وفادار باشند..۲ حزب فراگیری که غالبا یک نفر آن را رهبری می کند و متشکل از بخش کوچکی از کل جمعیت است..۳ نظام پلیسی نیرومندی که از تکنولوژی مدرن، برای جاسوسی، تعقیب و مراقبت، بهره می برد ..۴ کنترل کامل رسانه های گروهی به وسیله حزب..۵ استفاده عمدی از ترور جهت نیل به اهداف..۶ کنترل متمرکز اقتصادی..۷ تعارض و برخورد با امور معنوی. (۳).۱.۱ ارزیابی حکومت توتالیترالف) حکومت توتالیتر استبداد مدرن است و ظالمانه ترین حکومتی است که بشر در طول تاریخ با آن

مواجه بوده است. در گذشته، حکومت های دیکتاتوری فراوان بوده اند، به گونه ای که بخش وسیعی از مناطق کره زمین زیر سلطه حکام مستبد و فاسد بوده است. تفاوت دیکتاتوری جدید که توتالیتر نامیده می شود با نظام های استبدادی پیشین، در این است که نظام توتالیتر می کوشد که صنعت و تکنولوژی را به استخدام خود درآورد و در تار و پود زندگی شهروندانش مداخله کند. در نظام توتالیتر، حریم شخصی معنا ندارد و زندگی فردی شخص نیز در خدمت دولت است. و دولت مخدومی است که همه در خدمت او هستند به دیگر سخن شهروندان به مثابه ابزاری در خدمت ماشین دولتند.ب) حکومت اسلامی هیچ سنخیتی با نظام توتالیتر ندارد، در اسلام حکومت خادم مردم است و حاکمان جامعه اسلامی بر اساس تعالیم اسلام اعمال حاکمیت می کنند. حکومت امانتی الهی در دست حاکمان است و به محض تخطی از قوانین اسلامی و سهل انگاری در آن ها مشروعیت ایشان مخدوش می شود..۲ حکومت دمکراسیدمکراسی حکومتی است که در آن، شهروندان مشارکت دارند و احزاب و جامعه مدنی فعالند. حاکمیت از آن مردم است و مردم در انتخاب حاکمان و تدوین خط مشی های اساسی نقش دارند.حکومت دمکراسی گاه به صورت جمهوری است، چنان که در بسیاری از کشورهای مدعی دمکراسی، برقرار است و گاه به صورت مشروطه است؛ چنان که حکومت های انگلیس و ژاپن در عین دمکراتیک بودن، سلطنتی مشروطه نیز هستند.د) طبقه بندی حکومت ها بر حسب جهان بینیحکومت ها بر حسب جهان بینی به دو نوع، حکومت الهی و طاغوتی، تقسیم می شوند:.۱ حکومت الهیدر این حکومت منبع قانون خداوند است که بر اساس حکمت، مصالح و شناختی که از ابعاد وجودی انسانی دارد تشریع می کند و حکومت امانتی در دست حاکمان به شمار می آید. در حکومت ایده آل دینی، حاکم باید دارای ملکه عصمت بوده از مدیریت و علم به قوانین برخوردار باشد تا جامعه را بر طبق قوانین الهی اداره کند. از آن جا که در تفکر اسلامی حکومت از اهمیت شایانی برخوردار است، در عصر غیبت که جامعه از حضور امام معصوم محروم است امر حکومت به اشخاصی واگذار شده که شباهت بیش تری به امام معصوم داشته باشند. و علاوه بر فقاهت دارای ملکه تقوا و ورع باشند و توان مدیریت اداره جامعه را نیز داشته باشند.حکومت الهی، با حفظ شرایط فوق، می تواند در قالب های گوناگونی تحقق یابد؛ ولی همان گونه که متذکر شدیم، حکومت الهی استبدادی و یا توتالیتر نیست؛ زیرا در حکومت استبدادی ملاک قانون خواست حاکم است؛ اما حاکمیت در حکومت الهی از آن خداوند است و همه افراد، از جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) و در عصر غیبت حاکمان اسلامی، مطیع خداوند و اجرا کننده قوانین و احکام الهی هستند.قرآن کریم در این باره می فرماید:«و لو تقول علینا بعض الاقاویل. لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین» (۴)اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی بر ما می بست (می افزود) او را با قدرت تمام اخذ می کردیم، سپس رگ گردن او را قطع می کردیم.در حکومت الهی کار ویژه حکومت صرفا ایجاد امنیت و یا رفاه نیست، بلکه همان گونه که در تعریف واژه سیاست اشاره شد حاکم اسلامی نقش هدایت جامعه از گمراهی به سوی آرمان های الهی را نیز دارد و تلاش می کند تا ضمن ایجاد محیطی مساعد، زمینه رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان، تقوا، عدالت و فسادزدایی را مهیا کند.در نظام جمهوری اسلامی ایران از سویی، حکومت جمهوری است؛ یعنی اداره کشور بر آرای عمومی متکی است، انتخاب رهبران عالی جامعه، اعم از رهبری، ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس، مستقیما یا غیر مستقیم، با مردم است و رئیس جمهور و نمایندگان مجلس برای مدت معین انتخاب می شوند. از سوی دیگر، اسلامیت قیدی است که بیانگر محتوای حکومت اسلامی است. تفاوت جمهوری در ایران با جمهوری های دیگر با قید «اسلامی بودن» آشکار می شود. در نظام اسلامی، مشروعیت حکومت ناشی از خداوند است و رجوع به آرای مردم نیز در چارچوب احکام اسلامی انجام می گیرد . به هر حال، اسلامیت، بیانگر محتوای حکومت و جمهوریت، بیانگر شکل آن است..۲ حکومت طاغوتینظام های سیاسی مبتنی بر اومانیسم، که حاکمیت را از آن انسان می دانند، در هر شکلی که تجلی یابد طاغوتی است؛ چرا که انحراف از قوانین اسلامی و تجاوز به حق ربوبیت الهی طغیان و ظلم محسوب می شود.در قرآن کریم برخی ویژگی های نظام طاغوتی ترسیم شده است:.۲.۱ دیکتاتوری، استبداد و خودکامگی: در

گستره تاریخ، یکی از آفت های بزرگ حکومت ها و قدرت های سیاسی استبداد و خودکامگی حاکمان بوده است. استبداد یعنی پیروی از آرای آمیخته با هوا و هوس شخصی که نتیجه طبیعی آن عدم رعایت مصالح افراد جامعه است. شخص مستبد به جای مصالح جامعه به مصلحت خود و یارانش می اندیشد. اشاره کردیم که اندیشمندان فلسفه سیاسی کوشیده اند تا از تمایل یافتن حکومت به استبداد جلوگیری کنند و در این راستا، پیش گیری از استبداد از دو راه امکان پذیر است: یکی قانون و دیگری نظارت عامه مردم. البته در تفکر دینی، علاوه بر این دو راه «تقوا» نیز به عنوان عامل درونی کنترل کننده به شمار می رود. امروزه، در نظام بین الملل نوعی هرج و مرج حاکم است و قدرت های جهانی نوعی استبداد بین المللی را حکمفرما ساخته اند. کشورهای بزرگ گرچه در ظاهر به آزادی مردمشان احترام می گذارند، اما در سطح جهان به آرای مردم اعتنایی ندارند و تعریف حقوق بشر را ساری و منطبق بر آن نمی دانند..۲.۲ انحصار طلبی (استئثار) : دیگر ویژگی حکومت طاغوتی و جاهلی استئثار و خودگزینی یعنی هر چیز خوب را برای خود خواستن است. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: «من ملك استأثر؛ هر کس به حکومت و قدرت می رسد، استئثار (انحصار طلبی) پیشه می کند.»انحصار طلبی در مقابل ایثار است که در نظام اخلاقی اسلام از انفاق برتر است. ایثار ویژگی تربیت شدگان مکتب اهل بیت است: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة» طبق فرهنگ قرآنی نعمت های الهی، اعم از مادی و معنوی، برای همه انسان هاست: «خلق لکم ما فی الارض جمیعا» و هر حرکتی در جهت انحصاری کردن آن امری غیر اسلامی است. انحصار طلبی حکام اولا موجب تقدم مصالح شخصی بر مصالح عامه می شود و ثانیا موجب سریان این خصلت ناروا به مردم و شهروندان می گردد..۲.۳ قدرت طلبی: حکام طاغوتی قدرت طلبند و سعی می کنند کلیه مناصب و قدرت ها به آن ها ختم شود. در اسلام، مقام و مسؤولیت اجتماعی برای کامجویی نیست و قدرت و سیاست ابزاری در جهت احقاق حق و استکمال انسانی است. هر چه مسؤولیت بیش تر و بزرگ تر باشد، بار وظیفه سنگین تر است. امام علی (علیه السلام) در پاسخ ابن عباس که کفش وصله دار حضرت را بی ارزش دانست فرمود:«و الله لهی احب من امرتکم هذه الا ـ ان اقیم حقا او ادفع باطلا».۲.۴ تکبر و برتری طلبی: حکام طاغوتی مستکبرند و این امر موجب عدم مشورت با مردم می شود . خود بزرگ بینی مانع نزدیکی به مردم و ایجاد رابطه صحیح با آنان می گردد:«ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم» (۵)همانا فرعون در زمین تکبر و گردن کشی کرد و بین اهل آن تفرقه و اختلاف افکند.نظام طاغوتی مردم را دسته دسته می کند و اتحاد آن ها را به تفرقه مبدل می سازد و آن ها را به خود جلب می کند:«فاستخف قومه فاطاعوه» (۶)فرعون (با تبلیغات دروغ و باطل) قومش را ذلیل و زبون ساخت تا همه مطیع فرمان او شدند .لازمه به اطاعت واداشتن مردم درهم شکستن همه عوامل استقلال و شخصیت است. در مقابل، نظام اسلامی متکی به مردم است و به جای دولتمداری مردم مدار است. دولت اسلامی در خدمت مردم است، چنانکه امام قدس سره، بر دولت جمهوری اسلامی عنوان «دولت خدمتگزار» را اطلاق می کرد . بنابراین، اگر قدرت های استکباری به مردم بی اعتنایی می کنند و از مردم نظرخواهی نمی کنند و به افکار مردم اعتنایی ندارند، نظام اسلامی به مردم تکیه دارد و مقتضای حقوق متقابل حکومت و مردم است، بلکه می توان گفت: مقتضای مفهوم ولایت نیز همین است.پی نوشت ها:۱ Monarchic۲ ر.ك: آشنایی با علم سیاست، ج اول، ص .۵۱۳ ر.ك: رنی آستین: آشنایی با حکومت، ترجمه، لیلاـ سازگار: (مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴) ص ۱۱۳ ۱۱۵؛ آشنایی با علم سیاست، ص ۵۶ .۶۱۴ الحاقة/۴۴ .۴۶۵ قصص/ .۴۶ زخرف/ .۵۴ منابع مقاله: فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛

اصول مدیریت سازمانهای فرهنگی و اجتماعی

اصول سرپرستی و مدیریت سازمانهای فرهنگی و اجتماعی

گردآورنده : مجید خدابنده

سازمانها در معنای وسیع کلمه، رکن اصلی اجتماع کنونی اند و مدیریت، مهم-ترین عامل در حیات، رشد و بالندگی یا مرگ سازمان ها تلقی میشود. مدیران، روند حرکت از وضعیت موجود به سوی وضعیت مطلوب مطلوب را هدایت، کنترل و رهبری می کنند. امروزه، انواع خدمات و تولیدات مورد نیاز جامعه را سازمانهای گوناگون فراهم می کنند هر سازمانی با انجام دادن وظایف چند گانه یا تخصصی، هدف های عام یا خاصی را برای جامعه و مردم آن متحقق می سازد. از ابتدای تاریخ، ضرور تمامی زندگی اجتماعی انسانها را به همکاری واداشته است که این همکاری در ابتدا ساده و خودجوش بود ولی با گذشت زمان به تدریج پیچیده و دشوار شد و با آگاهی توأم شد. تعریف سازمان : مفهوم سازمان مانند بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی و انسانی، تعاریف گوناگونی دارد. و در اکثر تعاریف ارائه شده از روابط افراد در انجام وظایف و عقلانی ساختن امور جمعی برای رسیدن به هدف سخن کننده شده است. سازمان¬ها از ترکیب اجتماعی افرادی که به طور گروهی کار می¬کنند تشکیل می¬شوند. لذا سازمان به مفهوم کلی عبارت است از : روابط منظم افرادی که تحت سلسله مراتب مختلف آماری وظایف مختلف ولی دارای هدف یا اهداف مشترک¬اند و برای نیل به آنها همکاری دارند. هدف¬های سازمان درواقع امور هستند که سازمان در راه نیل به آن، برنامه-ریزی می¬کنند و روش خاصی را با فراهم آوردن امکانات لازم تدارک می¬بینند. دلائل وجود سازمان : راز وجود سازمان¬ها در چیست؟ آیا زندگی انسان بودن سازمان، می¬توانست کیفیتی را که امروزه دارد داشته باشد؟ ۱- سازمانها به جامعه خدمت می کنند. آنها این امکان را به وجود می¬آورند که ما بتوانیم همانند شهروندان متمدن در کنار هم زندگی کنیم. ۲- سازمانها ما را در تأمین هدف ما یاری می دهند. ۳- سازمانها جریانی از دانش و آگاهی ارائه می¬دهند. انسان برای رسیدن به آرزوها و خواسته های خود همیشه به دنبال دانش مکتوب است که او را به جلو هدایت کند. که این کار از طریق سازمان¬هایی مانند دانشگاه¬ها، موزه¬ها مسیر است. ۴- سازمانها مسیر شغلی ما را تعیین می کنند. ۵- سازمانها یکی از منابع دست یابی افراد به رزق و روزی هستند. انواع سازمان : سازمانها را براساس کارکرد و اهداف به دو دسته عمده سازمان رسمی و غیر رسمی دسته بندی می کنند. الف: سازمان رسمی عبارت است از مجموعه ای از افراد که با استفاده از هماهنگی معقول و ارتباط منظم و منطقی و با انجام وظایف مستمر برای تحقق هدف یا اهداف مشترکی فعالیت می کنند. عناصر مهم سازمان رسمی : * هدف- اولین عنصر هر سازمان که ضرورت، علت و فلسفه وجودی آن را توجیه می کند، هدف آن است. مثلاً ـ هدف وزارت آموزش و پرورش همگانی ساختن تعلیم و تربیت و سازگاری آموزش با نیازهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه است. * ساختار و تشکیلات- سازمان رسمی در قالب ساختار تشکیلاتی و نمودار سازمانی (فلوچارت) عمل می کند. به عبارت دیگر سازمان رسمی از شبکه¬ای از ارتباطات بین افراد و گروه¬هایی که برای رسیدن به اهداف مشخص سازمان، طی روابطی منظم و با ایجاد هماهنگی در امور همکاری دارند و ارتباط و همکاری آنها براساس قوانین و مقررات و مدون، به صورت افقی و عمودی صورت می پذیرد. * فرایند انجام کار- مجموعه روشها، اسلوب¬ها، متون و جریان دستورالعمل¬ها و آئین¬نامه¬هایی است که در هر سازمان برای انجام فعالیت صورت می¬پذیرد. نظیر، برنامه¬ریزی، ارتباطات، هماهنگی، کنترل، نظارت، ارزشیابی و سایر روش¬های نرم افزاری. * منابع مادی- که شامل ابزار، تجهیزات، ماشین¬ها، مواد و انرژی مورد نیاز سازمان می¬باشد. * منابع انسانی- شامل تمامی نیروهای شاغل در هر سازمان هستند که عنصر اساسی و هسته مرکزی و به اصطلاح روح هر سازمان رسمی تلقی می¬شوند. چرا به سازمان رسمی نیاز داریم؟ انسانها به این دلیل سازمان رسمی را ایجاد می کنند که بتوانند آن چه را که به تنهایی قادر به انجامش نیستند با یاری یکدیگر انجام دهند. در کنار این عامل عوامل دیگری نیز وجود دارد که ایجاد سازمان رسمی را اجتناب ناپذیر می کنند که عبارتند از : * توانایی ذهنی انسان¬ها محدود است- هر یک از پردازش¬کننده اطلاعات هستیم، چرا که همگی روزانه با حجم انبوهی از اطلاعات مواجه می¬شویم. ما نمی¬توانیم در تمام زمینه¬ها دارای اطلاعات باشیم بنابراین باید تقسیم کار صورت گیرد. * توانایی و مهارت افراد متفاوت است- به علت تفاوت در آموزش و تجربیات انسانها، گروهی از افراد،

برخی از کارها را بسیار خوب انجام می¬دهند در حالیکه در مورد سایر کارها این مهارت را ندارند. سازمان رسمی از این تفاوت استفاده کرده و افراد را در محل¬هایی قرار می¬دهد که به بهترین وجه به دستیابی اهداف سازمان کمک کنند. * در هر سازمانی محدودیت زمانی و مالی وجود دارد- سازمانها نه تنها از طریق به کارگیری مهارت های متنوع بلکه با افزودن به نیروی کار، دست یابی به اهداف مورد نظر را طی زمانی معین، با منابع مالی معین امکانپذیر می سازند. هنگامی که افراد متعدد، کار واحدی را انجام می دهند، افزایش در تعداد افراد سرعت کار را بالا برده و بدین سان سازمان فشرده تر می شود. از طرفی محدودیت در امکانات و منابع مالی نیز اقتضا می کند که با برنامه ریزی و سازماندهی در یک تشکل رسمی، بتوان از آنها استفاده بهینه کرد. ب: سازمان غیررسمی ساخت سازمان غیر رسمی ساختی است خود به خود، به طور طبیعی، بدون طراحی از قبل که گاهی میان کارکنان سازمان بنا به ویژگیهای داخل کاری و خارج کاری، روابطی که سازمان رسمی پیش بینی نمی کند به وجود می آید. از سازمان غیر رسمی به عنوان سایه سازمان تعبیر می شود. در هر صورت سازمان غیررسمی بر سازمان رسمی اثر می گذارد. مدیریت سازمان رسمی قادر نخواهد بود که در شکل گیری و نحوه پدید آمدن سازمانهای غیررسمی اعمال نظر کند. چرا سازمان غیررسمی ایجاد می شود؟ افراد دارای نیازهایی هستند که تمایل به ارضای آنها دارند. اگرچه بسیاری از نیازهای آنها در سازمان های رسمی برطرف می شود ولی این سازمانها پاسخ گوی تمام نیازهای آنها نمی باشد. در نتیجه افراد به دنبال منبع دیگری برای نیل به هدف می باشند. تأثیرات سازمانهای غیررسمی بر سازمانهای رسمی : * سازمان غیررسمی مجرای ارتباطی بیش¬تری را برای تشکیلات پدید می-آورد. سازمان غیررسمی از ایجاد شایعه به عنوان وسیله ارتباطی کمک می-گیرد. * سازمان غیر رسمی به گروه های کاری ثبات و رضایت می بخشد، مثل حس تعلق داشتن و امنیت برای افراد. * در بسیاری موارد، سازمان غیر رسمی در جبران محدودیت های مدیریتی، یک عامل کمک و یاری رسان به شمار می رود. برای مثال در صورتی که یک مدیر دستور نادرستی یا ناکافی صادر کند زیر دستان در انجام آن داوطلبانه کار را به گونه ای دنبال می کنند که دستور را با نیازهای موقعیت واقعی آن وفق داده و نقاط ضعف را بپوشانند. مفهوم مدیریت : صاحب نظران مدیریت با اهداف و سوگیریهای مختلف، تعاریف گوناگون ارائه کرده اند. * هنر انجام دادن کار بوسیله دیگران (فالت) * هماهنگ سازی منابع انسانی و مادی در جهت تحقق اهداف (کاست) * فراگرد هماهنگ سازی فعالیت فردی و گروهی در جهت هدف¬های گروهی (دانلی) هنری فایول اولین کسی بود که جریان مدیریت را به وظایف یا کارکردها تقسیم و تعریف کرد. او پنج وظیفه اساسی برنامه¬ریزی، سازماندهی، فرماندهی، هماهنگی و کنترل را در مدیریت تشخیص و تعیین کرد. بعد از فایول، صاحب نظران دیگر همان وظایف را، با مختصری تغییر، با اصطلاح های دیگر توصیف کردند. * مهارتهای سه گانه مهم مدیران در سازمان- مدیران در هر سطحی که باشند (عالی، میانی و پایه) و در هر نوع سازمان رسمی که فعالیت کنند باید به مهارت های خاصی مجهز باشند تا بتوانند دانش و تجربه شخصی خود را برای رسیدن به اهداف سازمان به طور مؤثر بکار گیرند. رابرت کاتز (۱۹۵۵) سه مهارت اصلی را که مدیران بدان نیاز دارند تعیین نموده است. ۱- مهارت های فنی : در سطوح پائین مدیریتی، مهارتهای فنی مهم¬ترین مهارت¬ها را تشکیل می¬دهند و اغلب به جنبه¬های فنی شغل مربوط می¬شود. این مهارت¬ها شامل دانایی و توانایی در انجام وظایف ویژه و چیرگی در کاربرد ابزار و تجهیزات مختص آن وظایف است. مهارت¬های فنی شامل کسب آموزش و تجربه¬اندوزی است که به کمک مهندسان، معماران و متخصصان، هم در مدرسه و هم در محیط کار، حاصل می¬آید. این مهارتها چون قابل مشاهده، سنجش و اندازه گیری هستند می توان در آنها به بالا-ترین درجه تبحر و توان مندی رسید. مدیران پایه یا سطوح عملیاتی بیشتر از سایر سطوح نیازمند بکارگیری و استفاده مهارت های فنی هستند. ۲- مهارت های انسانی : این مهارتها به مدیران این امکان را می دهد که با افراد و در کنار آن ها و با ارتباط موثر با گروه ها کار کنند. مهارت های انسانی در نقطه مقابل مهارتهای فنی قرار دارند. یعنی کار کردن با مردم در مقابل کار کردن مشارکتی زمینه را برای یادگیری غیرمستقیم مهارت های انسانی فراهم می سازند. مدیران همه سطوح

سازمانی به این مهارت نیازمندنـد. چون آنان برای نیل به اهداف سازمان به افراد داخل و خارج سازمان وابسـته اند. ۳- مهارت های ادراکی یا مفهومی : این مهارتها توانایی هماهنگ کردن و وحدت بخشـی را به مدیران می دهد تا آنان بتوانند سازمان را به صورت یک کل یا سیسـتم مشاهـده و روابط متقابل بخش های مختلف و چگونگی تأثیر تغییر هر قسـمت در کل سازمان را درک، تجزیه و تحلیـل و پیش بینی کننـد. یـادگیری مهارتهـای ادراکی مسـتلزم یادگیری نظریه ها، نکته ها و اصول کلیـدی مربوط به علوم رفتاری، نظریه های سازمان و مـدیریت، شـناخت وظایف مـدیریت و تصـمیم گیری و کاربرد عملی آنهاست. مـدیران عالی نیازمنـد بیشترین بکارگیری و اسـتفاده از مهارت ادراکی هستند. مدیریت سازمانهای فرهنگی و اجتماعی : کارکنان، متخصصان، مسئولین فرهنگی و اجتمـاعی برای هـدایت سازمـان های فرهنگی و اجتماعی حوزه کاری خود نیاز به شـناخت و یادگیری آن چه تاکنون مطرح شـد را دارند. اما هدایت مطلوب سازمانهای فرهنگی و اجتماعی علاوه بر شـناخت و یادگیری اصول و مبانی فوق نیاز به این دارو که افراد، فرهنـگ و عناصـر فرهنگی و مفـاهیم اجتمـاعی آن را نیز بداننـد تـا بتواننـد با تلفیق و ترکیب تمامی آنها با آگاهی و شـناخت، توان منـدی و مهـارت، درایت و دور اندیشـی سازمانهـای کـاری خود را هـدایت، نظارت و سرپرستی کننـد. مفهوم فرهنگ : از فرهنگ تعـاریف مختلفی ارائه شـده است. امـا جامع ترین تعریفی که از فرهنگ شـده تعریفی است که تابلور بیان کرده است : فرهنگ یک جامعه عبارت است از افکار، عقایـد، آرزوها، مهارت ها، اخلاقیات، ابزار و وسایل، امور مربوط به زیبایی و کارهای هنری، آداب و رسوم و موسسه هـایی که افراد این اجتمـاع در میـان آنها تولـد یافته و رشـد می کننـد. عناصـر کلیـدی فرهنگ : فرهنگ هر جامعه مشـتمل بر سه عنصـر است : ۱- عناصـر عمومی یـا مشترک : منظور از این عناصـر امور و رفتـاری هسـتند که در بین تمام مردم یک جامعه عمومیت دارنـد. مثلاً نوع غذا، لباس. ۲- عناصـر تخصصـی : به گروه یـا گروه هایی از مردم در فرهنگ بر می خوریم که در حرفه معینی تخصـص دارند و معلومات و مهارت های لازم جهت انجام یک شغل را دارا می باشند. این گروه ضمن اینکه با سایرین زنـدگی می کننـد و عناصـر عمومی در رفتـار و عادتهـا و افکـار ایشـان به چشم می خورد ولیکن در موقع انجام حرفه خود، رفتار و آداب خاصـی از خویش بروز می دهنـد. ماننـد معلمین، کارمندان و ... . ۳- عناصـر اختراعی : منظور از این عناصـر، راه¬ها و طرق انجـام یـا طرز فکر خاصـی است که نه تنها بین همه مردم عمومیت ندارنـد بلکه تمام اعضای یک گروه نیز از این نحوه فکر یا عمل پیروی نمی¬کننـد ماننـد روش معینی از تهیه لبـاس که فقط عـده معـدودی در جامعه از آن پیروی می کننـد. عناصـر مهم دیگر در مـدیریت فرهنگی و اجتمـاعی : * دانش و دانـایی مهم¬ترین سـرمایه¬هـای هر سازمـانی است- سازمـانی که از این موهبت بیشـتر برخوردار باشـد یقینـاً بـا چـالش¬هـای موجود بهتر برخورد کرده و در عرصه رقـابت موفق تر خواهـد بود. دانش پایه جدیـد ثروت است. وقتی دانش مبنای ثروت است کارکردن و یادگرفتن مفهومی یکسان خواهند داشت. * منابع انسانی مهم¬ترین سرمایه کسب و کار هسـتند- اقدامات و سیاسـتهای پرسـنلی خوب و صـحیح علاوه بر توانایی مدیر در استفاده از تمایل و توانایی های کارکنان از عوامـل موفقیت سازمـان است. * فن آوری هـای نوین ارتباطی- اطلاعاتی که انسان را وارد عصـر شاهراه¬های الکترونیکی و نظام های چند رسانه ای چون کلاس های مجازی (Virtual Classrooms)، مدارس مجازی (Virtual School) دانشگاه مجازی (Virtual University) و ... کرده که در آن مسابقه عجیبی میان کشورها برای وصل شدن به شبکه¬های اطلاعاتی و ارتباطی آغاز شـده است. می¬گوینـد جامعه¬ای در حال تکوین است که بیشتر مجازی است یعنی همه چیز در آن در حال دیجیتالی شدن است. دشواریهای مدیریت فرهنگی و اجتماعی : حوزه ای فرهنگی بسیار مهم¬تر از مسائل سیاسی هستند. اما برای مدیران فرهنگی و اجتماعی تفکیک مسائل فرهنگی، اجتماعی، سیاسـی و اقتصادی بسـیار مشکل خواهد بود. با این وجود صحنه رویارویی در دنیای امروز صحنه فرهنگی است. این صحنه ویژگیهایی دارد که صحنه نظامی فاقد آن است. ۱- اولین ویژگی صحنه فرهنگی، نوع هدف گیری آن است. هـدف اصـلی در هجـوم فرهنگی، هویت و شخصـیت انسـان هـا به قصـد واگرایی آنهـا از ریشه هـا و اصـالت هـای فرهنگی و دینی خویش است. تسـخیر ذهن هـا مقـدمه تسـخیر همه داشـته هـای یک ملت به شـمار می رود. ۲- ویژگی دوم صـحنه

فرهنگی وجود عناصری است که در جامعه خودی قرار دارند اما دل و رفتار آنان با طرف مقابل تنظیم می شود این افراد به راحتی شناخته نمی شوند. به دلیل پیچیدگی مسائل و مباحث فرهنگی، مدیریت و سرپرستی امور فرهنگی در مقایسه با امور دیگر سخت تر است. ۳- ویژگی سوم قلمرو فرهنگ است که می توان به دو صورت گسترده یا محدود تعریف کرد. اگر گستره فرهنگ را فقط کارهای رسمی وزارتخانه ای که وظایف آن را بر عهده دارد بدانیم طبعاً آنرا محدود کرده ایم. از نگاه دیگر فرهنگ مفهوم بسیار وسیعی دارد که همه جوانب اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اعتقادی جامعه را در بر می گیرد که می توان از آن به عنوان میراث فرهنگی یاد کرد که نشان دهنده وسعت و گستردگی فرهنگ می باشد. ۴- فرهنگ جامعه مقوله ای کیفی است. و هدایت و سرپرستی و برنامه ریزی برای مقوله های کیفی مانند مقوله های کمی ساده و بدون اشکال نیست. مثلاً نمی توان نقاشی میکل آنژ با نقاشی بیکاسو را با یکدیگر مقایسه کرد. در فعالیت های فرهنگی اصولاً مفهوم عدد مطرح نمی شود بلکه به جای آن رضایت یا عدم رضایت مورد نظر قرار می گیرد. مسئولیت فرهنگی و اجتماعی سایر سازمانها : سازمانهای موجود در جامعه علاوه بر انجام وظایف کلاسیک خود که تحقق بخشی به اهداف سازمان می باشد. به انجام فعالیت های دیگر نیز مکلف شده اند که اصطلاحاً این وظایف را مسئولیت اجتماعی و فرهنگی نام نهاده اند. لذا مدیران در کنار ایفای نقش تصمیم گیری، برنامه ریزی، سازماندهی، هماهنگی، رهبری، نظارت و ارزیابی بایستی به مؤلفه های فرهنگی و اجتماعی موجود در سازمان خود نیز توجه کافی معطوف دارند. به زعم اندیشمندان و صاحب نظران مدیریت، مسئولیت فرهنگی و اجتماعی تنها مختص سازمانهای ذی ربط نیست بلکه سطوح مختلف جامعه و تمام سازمانها را در بر می گیرد. حکومت نیز به منزله قلب جامعه و مرکز سیاست گذاریهای کلان فرهنگی و اجتماعی، تصمیم هایش تأثیر مستقیم بر روی کلیه بخش های جامعه دارد. بررسی روابط عمومی به عنوان نمونه¬ای از یک سازمان اجتماعی درگذشته وظایف روابط عمومی صرفاً در یک حیطه آن هم بحث تبلیغات و امور تبلیغاتی خلاصه می¬شد به گونه¬ای که با ذکر عبارت روابط عمومی، مفهوم تبلیغات در اذهان متجلی می¬شد ولی با گسترش فن¬آوری اطلاعات و ارتباطات، سیستم های سازمانی و گستره فعالیت¬ها، روشن شدن جایگاه روابط عمومی از دیدگاه نقشی که ایفا می کند به عنوان یکی از کلیدی ترین خرده سیستم های هر سازمان حوزه های دیگری به آن اضافه شد. وظایف روابط عمومی یک سازمان به شرح زیر است : ۱- کارکرد اطلاع رسانی، ۲- کارکرد ارتباطی، ۳- کارکرد تبلیغاتی. کارکرد اطلاع رسانی : در این حوزه وظیفه روابط عمومی های یک سازمان تهیه، تولید و توزیع اطلاعات مورد نیاز هر یک از مخاطبان (درونی و بیرونی) سازمان می باشد. اطلاع رسانی یکی از مأموریت های اولیه و مهم روابط عمومی ها در عصر اطلاعات می باشد. با این بینش روابط عمومی ها به سه گروه از مخاطبان آمار و اطلاعات ارائه می دهند. * ارائه آمار و اطلاعات به مردم : روابط عمومی ها باید اطلاعات عمومی مورد نیاز مردم را به انحاء مختلف در اختیار مردم قرار دهند. به عبارتی با دیدگاه مشتری مداری آن دسته از اطلاعاتی را که مردم در زمینه سازمان متبوع به آن نیاز دارند در اختیار آنان قرار دهند. * ارائه آمار و اطلاعات به متخصصان و دانشگاهیان : هم اکنون بسیاری از محققان و مدرسان و متخصصان جهت انجام فعالیت های پژوهش و آموزش نیاز به اطلاعات و آماری پیدا می کنند که در سازمان مورد نظر موجود خواهد بود. وظیفه روابط عمومی سازمان این است که اطلاعات مورد نیاز متخصصان را در اختیار آنان قرار دهند. این وظیفه از جمله بحث های جدیدی است که به حوزه روابط عمومی وارد شده است. * ارائه آمار و اطلاعات به مدیران : از جمله وظیف روابط عمومی ها ارائه آمار و اطلاعات مورد نیاز مدیران برای تصمیم گیری است. غالب این اطلاعات محرمانه و نتیجه افکار سنجی ها و پژوهش هایی است که توسط کارشناسان و محققان روابط عمومی صورت می پذیرد. مدیران جهت برنامه ریزی و تصمیم گیری در حوزه فعالیت های سازمانی نیاز به این اطلاعات و یا نتایج آنها خواهند داشت. کارکرد ارتباطی : روابط عمومی ها نیاز به برقراری ارتباط با مخاطبان خود دارند در مجموع می توان ارتباط در روابط عمومی ها را به دو دسته کلی تقسیم کرد : ارتباط درون سازمانی و ارتباط برون سازمانی (ارتباط با رسانه ها و مطبوعات و ارتباط با مردم جامعه). در درون سازمان روابط

عمومی¬ها پل ارتباطی بین مدیران سازمان با کارکنان هستند. روابط عمومی با ایفای وظیفه مذکور هم به کارکنان کمک می کند تـا مشـکلات و مسائـل خود را حـل نموده و هم ایـده¬هـای نو آنـان را به مـدیران منتقـل می سازد. از طرفی مـدیران نیز براحتی از مجموعه نظرات پرسنل سازمان نسبت به خود و جایگاه مدیریت در سازمان آگاهی های لازم را کسب کرده و از نتایج آن در بهبود و بهسازی سازمان و مـدیریت سازمان اسـتفاده خواهنـد نمود. در بعد بیرونی روابط عمومی پل ارتباطی با مردم، رسانه¬ها و وسایل ارتبـاطی جمعی است. دریـافت پیـام¬هـای مردمی بصورت شـبانه روزی و انتقـال آن به متولیـان و تصـمیم گیران سازمـان از جمله کارهـای مهمی است که نقش به سـزایی در بهبود فعـالیت هـای سازمان داشـته است. روابط عمومی¬ها همچنین به ایجاد ارتباط با مطبوعات و رسانه¬های جوع می-نمایند. رسانه¬ها و روابط عمومی¬ها هر دو به هم نیازمند هسـتند. فهرست انتشار، تداوم انتشار و فراگیری و پوشش مخاطبان از جمله ویژگیهای رسانه ها می باشد که باعث جلب توجه روابط عمومی سازمان می باشد و از طرفی رسـانه هـا نیز به دلیـل اینکه به راحتی می تواننـد به اطلاعـات مورد نیاز خود در سازمان دست یابنـد تمایل زیادی به ایجاد ارتباط با روابـط عمومی هـا دارنـد. کـارکرد تبلیغـاتی : در بعـد تبلیغاتی، روابط عمومی ها با بهره گیری از شـعارها و اصول تبلیغاتی اقـدام به معرفی سازمان و جایگاه آن در بین مردم می نماینـد. روابط عمومی با هـدف اقتصادی از تبلیغات برای شـناساندن سازمان و حفظ و تداوم بازاریابی (جلب مشتری) اسـتفاده می کنند. بهره گیری از چاپ نشـریه های ادواری به عنوان پیام سازمان، چاپ بروشور، تهیه تیزرهای تلویزیونی از جمله راهکارهایی هستند که روابط عمومی از آنها بهره می گیرند.

حقوق اجتماعی انسان از نگاه امام سجاد

(ع) قدیر فخاری

امامان بزرگوار در دوران حیات خود به عنوان اسوه های زندگی و کارشـناسان دین در بین مردم شناخته می‌شدند و رفتار و گفتار و کردارشـان نزد دیگران به عنوان حجت شـرعی تلقی می‌شـد. خانـدان اهـل بیت عصـمت و طهـارت در مواجهه با مسائل عصـر خود راهکارهای ویژه‌ای داشتند و برای ماندگاری اثرات رفتارشان، میراث شفاهی و کتبی از خود به

یادگـار گذاشـتند. نوع برخورد ائمه اطهار با مسائل پیرامونی‌شان متناسب با شـرایط خاص زمانی و مکانی متفاوت بود. برخی از این رفتارهـا به همان دوره تاریخی محـدود بود و برخی دیگر از اقـدامات فراتر از زمان و مکان بود و جنبه عام پیـدا می‌کرد. این میراث گرانبهـا بخصـوص در مـورد ۲ امـام همـام یعنی امیرمومنـان و امـام سـجاد از اهمیـت بیشـتری برخـوردار است. وجـود آثـاری چـون نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه نمونه‌های معتبر برجای مانده از میراث گرانبهای شیعی است که دقت در محتوا و مضامین آن، خواننده را با میزان توجه ائمه اطهار نسبت به رعایت حقوق مردم آشـنا می‌سازد.امام علی بن الحسین(ع) چهارمین امام شیعیان در ۶۱ هجری پس از شـهادت پـدرش امام حسین(ع) در واقعه‌کربلا، امامت را عهـده‌دار شـد و تا سال ۹۴ یا ۹۵ راهبری جامعه شـیعی را بر عهده داشت. امام سـجاد(ع) در این زمان با ۵ خلیفه اموی به نام‌های یزیـدبن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک مروان و ولید بن عبدالملک همزمان بود.دوران امامت امام سـجاد(ع) یکی از شـگفت‌ترین دوره‌های تاریخی اسلام است که در آن تحولات متعـددی روی داد. سـنت پیـامبر در این زمـان تقریباً به فراموشـی سپرده شـده و پیمان‌های اسـلامی جای خود را به همان پیمان‌های قبیله‌ای عصـر جـاهلیت داده بود. خفقـان و سـرکوب جـای خود را به آزادی و برابری داده و از اسـلام در این دوران جز نـامی بـاقی نمانـد. به سـبب گسترش فتوحـات و افزایش سـرمایه در جـامعه اسـلامی تجمل‌گرایی به اوج خود رسـیده بود. فرهنگ‌های بیگانه و تعـاطی افکـار گونـاگون تهدیـدی علیه اعتقادات دینی اسـلام بود. شـرایط زمانه به گونه‌ای بود که امام(ع) امکان فعالیت سیاسـی به صورت آشـکار نـداشت امـا فرهنـگ دعـا و انتظـار را در بین پیروان ترویـج کرد. این شـیوه، ثمرات و آثار مهمی را در دنیای شـیعه پدیدار کرد.یادگارهای علمی امام علی بن الحسین(ع) در قالب ادعیه بویژه در صحیفه سجادیه، نگارش رساله حقوق و ثبت و ضبط

روایات اخلاقی در دسترس است. متن رساله حقوق در ۲ منبع تحف‌العقول و خصال شیخ صدوق آمده است و اگرچه متن رساله حقوق در تحف‌العقول شرح و بسط بیشتری دارد اما صحیح‌ترین نسخ رساله حقوق، منقولات شیخ صدوق بویژه در نسخه خصال است.حقوق، مفهومی عام است که شامل مجموعه مقررات، قواعد و اصولی می‌شود که روابط و مناسبات میان اجتماعات و افراد جامعه را به نحو متقابل تنظیم می‌کند.نظام حقوقی در مکتب انبیا بویژه در اسلام، جامعه را بر اساس کرامت انسان استوار دانسته و بر مبنای معارف و عقاید صحیح بازسازی می‌کند و با نفی ارزش‌های کاذب نژادی و قومی همه مؤمنین را از قبایل، طوایف و نژادهای گوناگون، سفید و سیاه و عرب و عجم را به عنوان جامعه واحدی می‌شناسد. قوانین اسلام هماهنگ با فطرت است و نیازها و تمایلات انسان را در مسیری معتدل مورد توجه قرار می‌دهد. از زمان‌های بسیار قدیم، کتاب‌های اخلاقی و حقوقی فراوانی تدوین یافته، ولی کمتر نویسنده و صاحب مکتبی را سراغ داریم که نمونه کامل عمل و نمود عینی گفته‌ها و اندیشه‌های خود باشد، مگر انبیای عظام و ائمه معصومین. امام سجاد یکی از این انسان‌های شاخصی است که حقوق مبتنی بر کرامت انسانی را علماً و عملا ارائه فرموده است. رساله حقوق در بردارنده اهم حقوق الهی و وظایف اخلاقی است و در هر حق نیز اهم جوانب آن بیان شده است.در آیات و روایات و علوم دینی (فلسفه کلام، اخلاق و فقه) و نیز برخی علوم انسانی حق به ۵ معنی و اصطلاح مختلف به کار رفته است.اول: حق به معنای موجود، ثابت و صادق، نقیض باطل(اصطلاح قرآنی، فلسفی و کلامی)دوم: حق‌الله مرادف حکم‌الله به معنای تکلیف الهی و وظیفه اخلاقی انسان اعم از الزامی و غیرالزامی (اصطلاح روایی)سوم: حق‌الله و حق‌الناس، اصطلاح حقوق جزایی اسلام در ابواب فقهی قضا، شهادات و حدود.چهارم: حق در مقابل حکم اصطلاح خاص فقهی در ابواب معاملات با ۳ ویژگی قابلیت اسقاط، انتقال و توریث.پنجم: حق در مقابل تکلیف، برابر با اصطلاح رایج در علوم انسانی و حقوق بشر، رعایت شوونات انسانیت انسان بگونه ای که زیر پا گذاشتن آنها جرم محسوب می‌شود و رعایت آنها حداقل شرایط یک زندگی سالم اجتماعی است.رساله حقوق در بردارنده اهم حقوق الهی و وظایف اخلاقی است نه همه حقوق و وظایف و در هر حق نیز اهم جوانب آن بیان شده نه لزوما همه ابعاد هر حق و وظیفه. با توجه به نقش کارساز و تعیین‌کننده معیارها و ضوابط اخلاقی در جامعه دینی، رساله حقوق امام سجاد(ع) در تکوین وجدان اخلاقی جامعه مذهبی می تواند سهمی بسزا داشته باشد.امام زین‌العابدین در رساله حقوق، ۵۱ حق الهی را در ۷ دسته بر می‌شمارد:اول: حق خداونددوم: حق نفس و اعضای بدنسوم: حق افعال عبادیچهارم: حق رعایاپنجم: حقوق خویشاوندانششم: حقوق برخی اصناف اجتماعیهفتم: حق مالیدر اینجا مراد از حق، احکام و وظایفی است که از سوی خداوند نسبت به اصناف مختلف بر انسان قرار داده شده است. این حقوق منحصر به وظایف الزامی مؤمن نیست و شامل احکام استحبابی نیز می‌شود. به علاوه این حقوق منحصر به احکامی نیست که نقض آنها معصیت(مستوجب مجازات اخروی) محسوب شود یا موجب اجرای مجازات دنیوی(حد و تعزیر شرعی) شود، بلکه رساله حقوق در بردارنده وظایف اخلاقی یک مؤمن است. در فرازهایی از این رساله در مورد حقوق سلطان به موارد زیر اشاره شده است.فأما حق سائسک بالسلطان فأن تعلم أنک جعلت له فتنه و أنه مبتلی فیک بما جعله الله له علیک من السلطان و أن تخلص له فی النصیحه و أن لا تماحکه و قد بسطت یده علیک فتکون سبب هلاک نفسک و هلاکه؛ و تذلل و تلطف لإعطائه من الرضی ما یکفک عنک و لا یضر بدینک و تستعین علیه فی ذلک بالله ولا تعازّه ولا تعانده فانک ان فعلت ذلک عققته وعققت نفسک فعرضتها لمکروهه و عرضته للهلکه فیک و کنت خلیقا ان تکون معینا له علی نفسک و شریکا له فیما أتی الیک و لا قوه الا بالله(اما حق کسی که امور سیاسی تو را رهبری می‌کند؛ پس بدان که تو برای او فتنه و امتحان هستی و او به خاطر سلطه که بر تو دارد به این امتحان مبتلاـ شده است. او را مخلصانه نصیحت کن و از در معارضه و مخالفت با او وارد مشو؛ زیرا که این کار تو سبب نابودی خودت و او خواهد شد؛ بذل و بخشش اورا اگر قبول آن ضرری به دینت وارد نمی‌کند، بلکه می‌توانی از این بخشش برای امور دینی‌ات استفاده کنی؛ بدون تکبر و با جبین گشاده و تواضع بپذیر و با او در حکومتش معارضه و معانده نکن زیرا نتیجه دشمنی تو با او قطع رابطه دوستی و ایجاد کینه و عداوت است؛ واین تو هستی که با

معارضات او را وادار نموده‌ای که به تو ضرر بزند و خودش را به هلاکت و نابودی دچار گرداند در حالی که تو یاور و معین و شریک او حساب می‌شوی در آنچه که او نسبت به تو مرتکب شده است و قوتی نیست مگر به قوت خداوند.)در مورد حقوق رعیت می‌فرماید:فأما حقوق رعیتک بالسلطان فأن تعلم أنک إنما استرعیتهم بفضل قوتک علیهم فإنه إنما احلهم محل الرعیه لک؛ ضعفهم و ذلهم فما اولی من کفاکه ضعفه و ذله حتی صیره لک رعیه و صیر حکمک علیه نافذا؛ لایمتنع منک بعزه و لا قوه و لا یستنصر فیما تعاظمه منک إلا ـ (بالله) بالرحمه والحیاطه والأناه وما أولاک إذا عرفت ماأعطاک الله من فضل هذه العزه و القوه التی قهرت بها أن تکون لله شاکرا و من شکر الله أعطاه فیما أنعم علیه؛ و لا قوه إلا بالله.(ای کسی که بر مردم حکومت می کنی و زمام امور آنها را به دست گرفته‌ای بدان که رعیت را بر گردن تو حقوقی است که ملزم به رعایت آن می‌باشی. بدان که حکومت تو بر آنها ناشی از قوت تو و ضعف ایشان است؛ پس بهتر آن است که کفایت و رعایت کنی کسی را که ضعف و ناتوانی‌اش اورا رعیت تو ساخته است و حکم تو را بر او نافذ گردانیده است و نمی‌تواند که با تو به مخالفت پردازد و برای استیفای حقش علیه تو قیام نماید و فرمانت را سر پیچی کند چون قوت و قدرتی ندارد. چنان که برای رهایی‌اش از تو نمی‌تواند به کسی اتکا کند مگر به خداوند متعال. پس نسبت به رعیت رحیم و مهربان باش و برای حفاظت جان و مال و ناموس رعیت و حمایت از آنان لحظه غافل نباش؛ برای آسایش و آرامش آنها تلاش کن و با حلم و بردباری با ایشان برخورد نما و باید بدانی که تو به فضل خداوند و لطف او حکومت را به دست آورده‌ای پس خدا را شکرگزار باش؛ زیرا کسی که شاکر باشد خداوند نعمت بیشتری به او عطا می کند و قوتی نیست مگر به قوت خداوند.)امام سجاد(ع) در استراتژی فرهنگی خود، از آنجا که مردم و حاکمان سیاسی معاصر خود را در مسیر اصلی آرمان‌های اسلامی نمی‌دید و دور نمای یک تعامل حقیقی برای تحقق اندیشه‌ها و آرمان‌های الهی را جریانی دوسویه از سوی مردم و حاکمان سیاسی قلمداد می کرد، بر انجام حقوق و تکالیف این دو قشر مهم اجتماعی، تأکید می‌ورزید؛ لذا امام حاکمان را در یک نگرش اجتماعی و الهی به رعایت حقوق مردم در نظام سیاسی متکی بر آرمان‌های اسلامی، تشویق می‌فرمود.منابع:۱ ـ رساله حقوق امام سجاد، ترجمه دکتر علی شیروانی، دارالعلم قم، چاپ اول، ۱۳۸۶.*۲ـ رساله حقوق امام سجاد، ترجمه محمود جواد خلیلی، انتشارات علامه وحید بهبهانی. *۳ ـ رساله حقوق، شرح نراقی، به کوشش مهدی نراقی، چاپ اول، ۱۳۸۹.*۴ ـ رساله حقوق امام سجاد، ترجمه احمد رنجبری، نشر حضور، چاپ چهارم.

http://www.jamejamonline.ir/papertext.aspx?newsnum=۱۰۰۸۴۲۰۹۹۸۱۷

جامعه شناسی اختلاف در قرآن

سجادرستمی پور* اختلاف در جامعه انسانی مفهومی دارای ابهام است به این دلیل که راجع است به اصل وجود و هستی و به فراخور گرایش و موضعی که فرد در قبال هستی می گیرد نگاه او به مفهوم اختلاف عوض می‌شود. و لذا شاید یکی از دلایل گرایش تفکری غرب به پلورالیزم همین باشد که آنها از وجودشناسی ناامید شد و به معرفت شناسی عدول کردند. و وجودشناسی را تابعی دانستند. همین عدول به معرفت شناسی مساوق است با یک نگاه اطلاقی به مفهوم اختلاف به این معنا که ذات پدیده‌ها را در اختلاف تکثر دیدند. لذا بعضاً چگونگی و حرکت را نیز به اختلاف دانستند مشابه کاری که در ماتریالیسم دیالکتیک برای توجیه حرکت ارائه می‌شود. و طبق آن هر حرکتی ناشی از تضاد یک تز و آنتی‌تز است. همین گرایش به معرفت شناسی است که منجر به این شد غرب‌زدگان متمایل به مارکسیزم در تحلیلات خود از قرآن و تفسیر قرآن همین دید را در ارائه تفسیر از برخی آیات قرآن کریم درج نمودند. و مثلاً گفتند که از نظر قرآن حرکت تاریخ بر اساس تضاد بین سرمایه‌دار و طبقه فرو دست است. قصد این نیست که به بررسی این ادعا پرداخته شود بلکه قصد این است که گفته شود نگاه معرفت‌شناسانه یک شبه متفکر می‌تواند تاویل آیاتی از قرآن که ریشه وجودشناختی آنها انکار ناپذیر است را به سخنان ضد و نقیض متفلسفان مادی گرا برگرداند. و بر اساس آن

به نظام‌سازی و سیاست گذاری بپردازد.احتراز از این گونه تصورات وابسته به این است که فهم وجودشناسی از مفهوم اختلاف در قرآن حاصل آید ولی این نوشته محل آن نیست و اجمالاً ـ اینکه عالم وجود تجلی واحدی از حق است و فطور و اختلافی در آن نیست. برگشت اجتماعی این تصور از وجود این است که ذات انسان تشریعاً و تکویناً با این وجود هماهنگ است. این برداشت که شر و آفات از نظر قرآن چگونه با این مدعا هماهنگ است کمک کننده است. شاید بتوان گفت، همین نقض‌های هستی در نگاه قرآنی نقض نیست، تضادهای خلقت، هماهنگی‌های تکمیل کننده است. تضادها ظاهرشان تضاد است و باطناً گویای هماهنگی و تکامل هستند.[۱]این نگاه به مفهوم اختلاف و تضاد در وجود و هستی را باید تکمیل کرد با بحث آفات و مفاسدی که انسان در آنها دخیل است لذا قرآن کریم عنوان می‌فرماید که «در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند».[۲] کاربست ظالمانه قوانین توسط انسان منجر به فساد می‌شود. به عبارت دیگر نظام عالم فی نفسه عاری از این فساد است و این انسان است که در عالم انحراف ایجاد می‌کند و فی‌الواقع واقعیت چیزی است و نتیجه حاصل از عملکرد انسان زاویه از این واقعیت ایجاد می‌کند. لذا اختلافات به میزان انحراف این زاویه با هم متفاوت است.فلذا بعضی معتقدند اختلافات دو سنخ است یک سنخ آن زاویه از واقعیت است. واقعیت جهان که همان حقیقت ولایت الهی است که در ولایت کلیه معصومین(ع) متجلی شده است می‌باشد. و سنخ دیگر اختلافات به تعبیر علامه طباطبایی بر آمده از تفاوت‌های در موقع‌های جغرافیایی و تاریخی است که سلایق و علایق را شکل می‌دهد نویسنده احسن الحدیث ریشه اختلاف را در اختیار داشتن انسان می‌داند در ذیل آیه شریفه: «اگر خدا می‌خواست مردم را به شکل یک امت واحد قرار میداد (ولیکن اینگونه اراده نفرموده است».و لذا انسانها همچنان بر اختلاف خواهند بود و برای همین آنها را خلق کرد و اینچنین است که ملام پروردگارت تمام گشت که :جهنم را از همه جن و انس پر خواهم کرد».[۳]لذا انسان مادام که انسان است اختلاف در دین خواهد داشت چون اختیار دارد.[۴]علامه طباطبایی ذیل همین آیه شریفه اختلاف را دو سنخ می‌داند اول آنکه در علم انسانی چاره‌ای از آن نیست و آن اختلاف طبایع است که منتهی به اختلاف بنیه‌ها می‌گردد و همین امر باعث اختلاف در استعدادهای بدنی و روحی می‌شود و محیط‌ها و آب و هوای متفاوت سنن و آداب و مقاصد متفاوت بوجود می‌آورد علامه طباطبایی این امر را لازمه و ضروری حیاتی زندگی انسان می‌داند.[۵]وجه اینکه چرا این اختلاف ضروری و ذاتی زندگی انسان است را علامه در جای دیگر به این راجع می‌دانند که صفت انسانی استخدام طلبی باعث تداوم حیات انسان است. و استخدام ضرورتاً مستلزم تفاوت‌هاست. سنخ دوم اختلافات آن چیزی است که ناشی از هواهای نفسانی است که مثلاً منجر به اختلاف در دین می‌شود.[۶] سنخ اول مذمت نشدنی است از نظر علامه ولی سنخ دوم مذمت شده است. چرا که سنخ دوم فطری انسان است.گذشته از اینکه مبنای علامه طباطبایی فطرت انسان است. و می‌توان به آن ضرورت ولایت برای تولی گرایشات فطری و عقلی را افزود و باید گفت سنخ اول اختلاف اگر چه علامه برای مذمت آن در قرآن کریم آیه‌ای نیافته‌اند اما با بررسی درباره آن می‌توان نتایج متفاوت گرفت. و آن اینکه سنخ اول ناظر به چگونه اختلافی است. صحبت از اختلاف در بنیه و استعداد نیست چرا که این یعنی تفاوت که با اختلاف متفاوت است و حضرت علامه معتقدند کلمه اختلاف ریشه در خلف و نهایتاً به معنی پشت سر نهادن است یعنی ارتکاز ذهنی مختلفین این است که نظر دیگری وجود دارد ولی آنها با آن موافق نیستند. مگر آنکه بگوییم اختلاف در بنیه به اختلاف در استعداد فهم منجر می‌شود و لذا برخی کج‌فهمی‌ها بخشودنی باشند. فرمایش علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) در مورد اختلاف دوم که اختلاف در این است با توجه به اینکه ایشان آنرا مستند به فطرت فرمودند این استظهار را در پی دارد که اختلاف در پذیرش دین است نه در فهم آن و عمل به آن و در واقع در این مورد ساکت است چرا که فطرت فقط در پذیرش اصل دین و کلیات آن یاری کننده نوع انسان است نه در جزئیات آن و البته اختلاف در فهم جزئیات در ادیان سابق اولا به انحراف در فهم و پذیرش کلیات بوده است و ثانیاً در اغلب مواقع بلا موضوع بوده است چون امت‌ها از نعمت نبوت و ولایت بهره‌مند بوده‌اند و صرف عمل به

این گرایش فطری که انسان موظف به تبعیت از ولایت است او را از عبور به مراحل بعدی اختلاف با دین حفظ می‌کرد. لذا از این جهت مستحق عقاب است. یکی از دلایل این عقاب به تعبیر علامه این است که هر فطرت و عقل سلیمی اختلاف را نمی‌پسندد.اختلاف دنیایی مزبور که از نظر علامه طباطبایی مذموم نیست از نظر ایشان بنابر ارسال انبیاء چنانکه ایشان آیه «انسانها امت واحده بودند (پس اختلاف کردند) و خدا انبیا را برای تبشیر و انذار مردم مبعوث فرمود و همراه آنان کتاب نازل فرمود تات بین مردم در باره آنچه اختلاف دارند داوری کنند »[۷]این آنچه در آن اختلاف کردند را همان اختلاف دنیایی نوع اول می‌دانند لذا معنای کلام ایشان این است که این اختلاف حدوثاً مذموم نیست ولی بقاءاً مذموم است لذا خدا موافق بقای این اختلاف نیست. توضیح اینکه به نظر علامه طباطبایی انسان اولیه زندگی ساده‌ای داشته است ولی بعد از مدتی این سادگی به پیچیدگی مبدل شده و پیچیدگی موجد اختلاف است. و لذا پیامبران برای حل این اختلاف آمدند. به نظر می‌رسد منظور علامه از اختلاف دنیایی موارد مشخصی از دعواهای مادی باشد. «بشر به سیر خود (استخدام ادوات و مواد و انسانها) ادامه داد تا به این مشکل برخورد که هر فردی از فرد یا افراد دیگر همان را می‌خواهد که دیگران از او می‌خواهند لاجرم پی‌برد باید اجتماعی مدنی و تعاونی تشکیل دهد و بعد از آن فهمید. باید اجتماع به نحوی استقرار یابد. که روابط متعادل باشد و این همان عدالت اجتماعی است».[۸]می‌توان بین مفهوم اختلاف با تعارض نیز تفاوت گذاشت. و اختلاف را به مفهوم نظری و تعارض را اجمالاً به مفهوم عملی و بهره‌مندی ناظر و معطوف دانست. به نظر می‌رسد بتوان آیه شریفه اخیر الذکر را به معنای اختلافات در عقاید و نظریات اجتماعی نیز توسعه داد. دست کم از این جهت که هر کس برای توجیه و مشروعیت بخشی به قدرت خودش در بهره‌مندی بیشتر مبانی نظری تولید می‌کرده و می‌کند. و دیگر اینکه اساساً اگر همین مبنای پیچیدگی زندگی را بپذیریم نیز این نتیجه حاصل می‌شود که خطوط مفارق فکری شکل می‌گیرند. لذا انبیاء برای داوری در مورد این دعواهای فکری و مادی مبعوث می‌شوند. لذا اجمالاً ـ ازمباحث بالا استفاده می‌شود که قرآن کریم موافق جریانات مختلف فکری و اجتماعی نیست.تا آن حدی که به نقض حکم فطرت یا دین منجر شده باشد. اما آنچه ورای این محدوده است محل اختلاف بودن آن مذموم نبوده و رشد انسان و زندگی اجتماعی او وابسته به آن است.نکته لازم الذکر این است که آیا مراد از این مفید بودن، همان مقوله آزمون و خطاست؟ و تضارب آراء؟ به نظر می‌رسد این یک تناقض است. اینکه هر طیف فکری و تجربی اعتقادش را به منصه عمل برساند و محل رقابت همه نظرات باشد، با اینکه انبیاء برای حل این اختلافات آمده‌اند. و به نظر می‌رسد که انبیاء برای غالب نمودن یک نظر خاص مبعوث شده‌اند و هدایتگر انسان برای طی مراحل علمی هستند، مگر اینکه این اختلاف آراءها را در چارچوب شریعت و دینی که انبیاء آورده‌اند بدانیم. در این صورت فایده آن در کمک به فهم دین یا تفریع بر اصول دینی است که خداوند رحمان نازل فرموده است و این تضارب آراء دینی در آن حدی که دین مجاز اعلام فرموده است منجر به رشد جامعه دینی خواهد شد نکته مهم آن است که بتوان قدر متیقن‌های دین و خطوط قرمز را مشخص و به آن‌ها پایبند بود و ضوابط این پایبندی را مشخص کرد و برای یک فعالیت مثبت سیاسی به نحوی که به اقامه دین خدا بیانجامد اصول فعالیت احزاب سیاسی اسلامی را مشروط به آن که بنای گروهها براساس عقلانیت سیاسی اسلامی باشد و تمایز گروهها را اختلافات روشی نه منفعتی مشخص کند و اصول سیاست اسلامی مورد وفاق همه گروهها باشد اما سوال قابل تامل همین است که آیا اگر این اصول مورد وفاق نباشند چه مکانیسمی را باید برای حل آن بکار برد و آیا می‌توان به حداقل های وفاق اکتفا کرد و نیز اینکه آیا می‌توان گفتمان یا پروِه یک گروه غیر اسلامی را تحمل کرد؟ که نیازمند بررسی جداگانه است.--*

دانشجوی معارف اسلامی و علوم سیاسی[۱] فارجع البصر کرتین هل تری من فطور (¦الملک: ۳)[۲] ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس (¦الروم: ۴۱)[۳] و لو شاء ربک لجعل الناس امه واحده و لایزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم و تمت کلمه ربک لاملان جهنم من الجنه و الناس اجمعین[¦۴] قرشی سید علی اکبراحسن الحدیث ج۵، ص: ۶۶).[۵] طباطبایی سید

محمد حسین المیزان ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی قم دارالعلم بی تا ج ۱۱ ص ۸۲)[۶] (همان ص ۸۲)[۷] کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوافیه[¦ "۸] (طباطبایی سید محمد حسین المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی قم دارالعلم بی تا ج ۲ ص ۱۷۲)منبع: سیاست ما

مفاهیم جامعه‌شناسی معاصر؛ روزمرگی

رها آرزومنیان

زندگی روزمره: «زندگی روزمره» چیست؟ چگونه می‌توان آن را مطالعه کرد؟ آیا اساساً زندگی روزمره، قابل مطالعه علمی است؟ در ابتدا به نظر می‌رسد، پرسش از زندگی روزمره، پرسش از بدیهیات است؛ زیرا ملموس‌ترین هستی‌های اجتماعی به زندگی روزمره ارتباط دارند. واقعیت‌های زندگی روزمره مربوط به همه است؛ یعنی همه کنشگران اجتماعی و تمامی گروه‌ها

و اقشار، آن را پدید می‌آورند. رفتارهای روزمره، معمولا و نوعاً آگاهانه، از روی تأمل و مبتنی بر محاسبات عقلانی نیست، بلکه ناشی از عادت‌واره‌ها[۱] است. به رغم اینکه جامعه‌شناسان اولیه که بسیار اندک به زندگی روزمره توجه نشان می‌دادند، اکنون زندگی روزمره در مطالعات جامعه‌شناختی جایگاه شایسته‌ای دارد. جامعه‌شناسان، صاحب‌نظران علوم فرهنگی و به خصوص فیلسوفان فرهنگ، با جدیت تمام زندگی روزمره را در دستور کارشان قرار داده و تلاش می‌کنند جنبه‌های تاریک و مغفول آن را روشن ساخته و از سیمای غبارآلود آن پرده بردارند. مطالعه زندگی روزمره با روش‌شناسی مردم‌نگار آغاز شد. روش‌شناسان مردم‌نگار، به این دلیل به «زندگی روزمره» روی آوردند که به نظر آنان، جامعه‌شناسان کلاسیک تفسیر خاص خودشان از واقعیتِ اجتماعی را به صورت انتزاعی و بدون ارجاع به واقعیت، به جهانِ اجتماعی تحمیل کرده‌اند. آنها به دلیل بی‌توجهی به فرایند ساخته شدن واقعیت اجتماعی در بستر «زندگی روزمره»[۲] از امر اجتماعی فاصله گرفته‌اند؛ در حالی که «زندگی روزمره» سرچشمه غایی دانش جامعه‌شناسی به شمار می‌آید. به عبارت دیگر، جامعه‌شناسی کلاسیک نه تنها ما را به واقعیت‌های اجتماعی نزدیک نمی‌کند، بلکه خود از واقعیت بیگانه گشته است. به نظر آنها، موضوع و منبع اصلی جامعه‌شناسی، «زندگی روزمره» است.پیشینهریشه نظری جامعه‌شناسی «زندگی روزمّره»، به فلسفه پدیدارشناختی ادموند هوسرل برمی‌گردد. البته ایده پدیدارشناسی، اولین بار توسط کانت مطرح شد و نئوکانتی‌ها برای آن اهمیت زیادی قایل بودند. هوسرل همچنین بعضی از پایه‌های نظری پدیدارشناسی را از استادش برنتانو گرفت. برنتانو برخلاف ناتورالیست‌ها و نئوپوزیتویست‌ها که موضوع روان‌شناسی را در مسائل عینی و خارجی محدود کرده بودند، در مطالعه امر روانی، به کردارهای نفسانی در رابطه با عین‌های (آبژه) «ناموجود» پرداخت؛ یعنی «عین» آن گونه که در آگاهی جای دارد و به عبارت دقیق‌تر «آگاهی عینیت یافته». او این روان‌شناسی را «روان‌شناسی تکوینی» نامید. اما کسی که پدیدارشناسی[۳] را موضوع اصلی معرفت علمی معرفی کرد، هوسرل بود. از نظر هوسرل، معرفتِ علمی از تجربه و «زندگی روزمره» ریشه می‌گیرد، اما اینک از آن جدا شده است و وظیفه پدیدارشناسی آن است که میان معرفتِ علمی و ریشه آن، که همان تجربیات زندگی روزمره انسان است، پیوند دوباره بر قرار کند. پنجاه سال بعد از وی، جامعه‌شناسان این نظریه هوسرل را که «معرفتِ علمی از تجربه و «زندگی روزمره» که ریشه آن است، جدا شده است»، علیه نظریه‌های اجتماعی تثبیت شده، به خصوص کارکردگرایی ساختاری به کار گرفتند. به این صورت که: این نظریه از تجربه اجتماعی روزمره که موضوع اصلی جامعه‌شناسی به حساب می‌آید، جدا شده است.تعریف زندگی روزمرهاز یک سو، «زندگی روزمره» مفهوم عامی است که همه مفهوم‌پردازی‌ها، تعاریف و روایت‌ها از آن ریشه می‌گیرند و از سوی دیگر، «زندگی روزمره» دارای ماهیت نسبتاً ناپایدار و سیالی است که به آسانی از زیر بار هر گونه تعریفی، شانه خالی می‌کند. به همین دو دلیل، یعنی فراگیر بودن و سیالیت «زندگی روزمره»- که ویژگی هر امر فراگیری چند ساحتی بودن آن است و ویژگی اساسی هر پدیده سیالی، فقدان روش‌مندی و تعمیم‌ناپذیر بودن آن-، بسیاری از

مفسران اجتماعی ورود به حوزه «زنـدگی روزمره» را مخاطره‌آمیز و پا نهادن به چاه ظلماتِ غیر قابل درک دانسـته و به جای آن، به بررسـی واقعیت‌های کلان اجتماعی نظیر ساخت‌ها، نظام‌ها و نهادها روی آورده‌اند. درست است که نمی‌توان تعریف جامع و مانعی از «زنـدگی روزمره» ارائـه داد، امـا دسـت کـم می‌تـوان برخی از ویژگی‌هـا و نشانه‌هـایی را شـناسایی کرد که بـا «زنـدگی روزمره» ملازمت دارند:۱- «زنـدگی روزمّره» تمایل به یکنواختی و تکرار دارد. باورها تا جایی قاعده‌مند و دارای اسـتحکامند که کمتر مورد شک و تردیـد قرار می‌گیرند.۲- ساخته شـدن واقعیتِ اجتماعی، در بستر «زنـدگی روزمره» صورت می‌گیرد. زندگی روزمره، تار و پود اصـلی جهان اجتماعی را تشـکیل می‌دهـد.۳- «زنـدگی روزمره» بـه دلیـل مبتنی بـودن بر قاعـده بـدیهی و عادت‌واره‌هـا، دارای خاصیت آنی غیرتأملی[۴] است.۴- «زندگی روزمّره» ظاهر غیر فردی[۵] دارد و حضور در فعالیت‌های روزمّره، خودانگیخته، بیرونی یا در قلمروهای نهادی صورت می‌گیرد.۵- در مطالعات روزمره، بر دانش زبانی تأکید می‌شود. کاربرد زبان در گفتگوهای روزمره، نشانه‌ها و تصاویر، از اهمیت خاصی برخوردار است.۶- بنیاد تفکر زندگی روزمره عقل سلیم است. از این رو، تفکر روزمره ترکیبی، نـاهمگن و التقـاطی است، نه ماننـد تفکر علمی و فلسـفی مبتنی بر تأملات علمی. به عبـارت دیگر، معمولا منطق حاکم بر «زنـدگی روزمره» منطق عمل است، نه منطق قیاسی و استقرا. ---

[۱]Habitu[۲]Everyday life[۳]Phenomenology[۴]non reflective [۵]non individualمنابع:استریناتی، دومینیک، مقدمه‌ای بر نظریه فرهنگ عامه، ثریا پاک‌نظر، تهران، گام نوتوسلی، غلام‌عباس (۱۳۷۹)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، سمتریتزر، جرج، نظریه‌های جامعه‌شناسـی دوران معاصـر، محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگیکرایب، یان (۱۳۸۱)، نظریه اجتماعی مدرن، ترجمه عباس مخبر، تهران، آگاه منبع: سیاست ما

مدیریت اجتماعی؛ دین یا سکولاریسم

تنظیم از هادی ثابتی

مقدمه: به بررسی ویژگی های فقه اسلامی پرداختیم و اتقان و همه جانبه بودن آن را نسبت به نظامهای حقوقی تک بعدی و لیبرال - سکولار غرب نمایـان ساختیم. ویژگی هایی از قبیل، ۱ - پاسـخگویی فقه اسـلام، با در نظر گرفتن انفتاح باب اجتهاد نسبت به همه مسائل حیات در تمامی دورانها؛ فقه اسلام باز شدن سطوح و ابعاد انسانی را با بروز موضوعات و پدیده های جدید،
در ارتباط با طبیعت و برخورداری از صـنعت، کاملاً می پذیرد و هیچ گونه مانعی در برابر گسترش و تنوع آنها ایجاد نمی کند، مگر در مواردی که به حیات پویا و هدفدار آدمی اخلال وارد کند ۲ - سیستم فقه اسلامی هر اصل و قاعده ای را که برای زندگی فردی و اجتمـاعی مقرر ساخته است، نه تنها هماهنگ با ماهیت پویای حیات انسانی است، بلکه با نظر به تحریک بشـریت به حیات معقول (که عبارت است از حیات طیبه، حیات مسـتند به دلایل روشن و بالاخره با هدایت به حیاتی که قابل اسناد به خداوند مالک حیات و موت است)، خود آن اصول و قواعد، عامل محرک به حیات فوق می باشـند. ۳ - تعدیل امیال نامحدود انسانها به‌وسیله وضع اصول و قوانینی هماهنگ با تمامی ارتباطات انسان اعم از ارتباط با خود، همنوع و خـدا و نه صـرفا تنظیم قوانینی تک بعـدی برای اصـلاح ارتبـاط انسـان بـا همنوع خود در زنـدگی طبیعی اجتماعی که این تک بعـدی گروی را در نظامهای حقوقی لیبرال - سـکولار غرب شاهد هستیم شـبهه:آیا تمام ارزشهای دینی از فقه بیرون می‌آید یا اخلاق هم در این زمینه جایگاهی دارد؟شبهه دیگر: آیا فقه و دین می‌توانند عهده‌دار مدیریت اجتماعی باشند، یا اینکه علم و اطلاعات بشری باید متکفل این مدیریت باشند؟پاسخ: بدان جهت که دو سئوال فوق تقریبا یک مسئله را مطرح می کننـد، لـذا به پاسخ مجموع آنها می پردازیم.اساسـی ترین عامل بروز این گونه مسائل در ذهن اشـخاص بی اطلاع، عدم فهم معنای دین اسـلام و فقه است. از این رو با اینکه تاکنون معنای فقه در مباحث گذشته معلوم شده

است، در اینجا به تعریف اجمالی فقه به معنای عام آن می پردازیم": فقه عبارت از علم به احکام همه افعال بشر و ترک ها و خود داری های عملی او، درهر دو قلمرو مادی و معنوی، با استناد به خدا، بهوسیله دلایل اصلی کتاب، سنت، اجماع و عقل است. "این دلایل بیان کننده مصالح و مفاسد" حیات معقول "است که سعادت دنیوی اخروی بدون آن امکان پذیر نیست. پس در حقیقت هیچ عملی -چه عضلانی و چه فکری، خواه طبیعی یا قراردادی و خواه ارزشی و غیر ذلک- از بشر سر نمی زند، مگر اینکه مشمول قانون فراگیر الهی؛ یعنی فقه باشد. تعبیر" فقه الله الاکبر "را که مولوی در اول کتاب مثنوی، در مقام توصیف کتاب خود آورده است، به همین وسعت فراگیر فقه اشاره دارد. فقه جمیع شئون رفتاری کرداری و گفتاری انسان چه در عرصه فردی و چه در عرصه های اجتماعی آن هم در قالبهای گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را دربر داشته و طبق قواعد و قوانین کلان و خرد برای شئون آدمی برنامه عملی منطبق با فطرت آدمی ارائه می‌دهد. با توجه دقیق و همه جانبه به ارکان اعتقادی و احکام مکتب اسلام، این حقیقت به اثبات می رسد که ما در اسلام، فقهی که محدود و منحصر به بیان کمیت و کیفیت رابطه شخصی انسان با خدا؛ یعنی عبادت باشد، نداریم، بلکه تمامی شئون و اعمال حیات معقول انسانها، در قلمرو فردی و اجتماعی -که یگانه عامل سعادت دنیوی و اخروی بشریت است- مشمول فقه به معنای حقیقی آن می باشد. بنابراین فقه اسلامی را می‌توان به بخشهای زیر تقسیم نمود: ۱ – فقه عبادی؛ ۲ – فقه احوال شخصیه؛ ۳ – فقه معاملات و عقود و ایقاعات؛ ۴ – فقه اخلاق؛ ۵ – فقه سیاست؛ ۶ – فقه سیاست؛ ۷ – فقه صنعت؛ ۸ – فقه ارتباطات بین الملل؛ ۹ – فقه فرهنگ؛ ۱۰ – فقه مدیریت؛ ۱۱ – فقه جهاد و دفاع؛ ۱۲ – فقه علوم؛ ۱۳ – فقه اکتشافات؛ ۱۴ – فقه حقوق؛ ۱۵ – فقه قضا؛ ۱۶ – فقه مبارزه با ظلم و فساد؛ ۱۷ – فقه مبارزه با ناشایستگی ها؛ ۱۸ – فقه تشویق و تحریک به شایستگی ها و بایستگی ها؛ ۱۹ – فقه آینده نگری؛ ۲۰ – فقه اطلاعات به آنچه که در دنیا می گذرد.برای اثبات صحت این تقسیم، ضروری است که این دلایل را در نظر بگیریم: دلیل یکم": بعثت لاتمم مکارم الاخلاق. "این حدیث به دفعات متعدد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل شده است. این حدیث، انگیزه بعثت پیامبر عظیم الشان را تعمیم و تکمیل اخلاق و شکوفا ساختن درون مردم معرفی می نماید. بنابراین، اخلاق قسمت بسیار مهم از رسالت انبیا است که در دایره فقه و به معنای عمومی آن قرار گرفته است.دلیل دوم: قرآن مجید، در مواردی متعدد از آیات، هدف بعثت پیامبر عظیم الشان را تعلیم کتاب و حکمت دانسته است". هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمه الکتاب و الحکمه؛ اوست خدایی که در میان مردم عامی رسولی را بر انگیخت که برای آنان آیات خداوندی را می خواند و آنان را تزکیه می کند و کتاب و حکمت به آنها تعلیمی دهد.("جمعه، آیه ۲)بدیهی است که محتویات کتاب الهی و معنای حکمت، تنظیم و اصلاح همه شئون حیات معقول بشری را به عهده گرفته است، نه مقداری از عبادات و کمیت و کیفیت آنها را.دلیل سوم: امیر المومنین(ع) در خطبه اول ازنهج البلاغه پیرامون علت بعثت انبیاء(ع) چنین می فرماید": خداوند سبحان پیامبران را پیاپی بسوی مردم فرستاد تا وفا به پیمان خلقت را از آنان بخواهند و نعمت فراموش شده خود را به یاد آنان بیندازند و بهوسیله تبلیغ (درباره مصالح و مفاسد آنان) احتجاج کنند وگنجینه های مخفی عقول آنان را بینگیزند و آیات قدرت خداوندی را در آسمان بلند (در بالای سر آنان) و گهواره برنهاده شده در زیر پای آنان، ارائه دهند و طرق معیشت را بدیشان بیاموزد."از مجموع این دلایل، صحت تقسیم یاد شده درخصوص فقه اسلامی، با کمال وضوح به اثبات می رسد. البته هیچ فرد مطلع از فقه و معارف اسلامی، تردیدی در این ندارد که تشخیص موضوعات و روابط و راههای تطبیق موضوعات بر موارد و دیگر امور تخصصی موضوعی در ابواب فقهی، به عهده متخصصان و کارشناسان با تقواست؛ بعد از آن نوبت به فقها می رسد که برای استنباط احکام از منابع فقهی وارد عمل شوند سئوال چهام: آیا دین و فقه کاملند و این فهم ما از دین و فقه است که، کامل نیست؟پاسخ: این سئوال شبیه این است که بپرسیم، آیا جهان هستی یک کارگاه منظم و قانونمند است ولی علمی و فلسفی ما از آن ناقص است؟ آری همان گونه که جهان با شناسایی جهان فرق دارد مسلم است که دین و فقه نیز با شناسایی و فهم آن دو متفاوت است، ولی یک نکته را نباید فراموش کرد که با توجه به اینکه کمال،

حامل ارزشمندی و غیر کمال(نقص)، حامل ضد ارزش است، از دیدگاه علمی، به‌کار بردن اصطلاح محدودیت یا نسبیت در برداشتهای ما از دین و فقه، مناسبتر و صحیحتر به نظر می رسد. زیرا با توجه به محدودیت عمر آدمی و فراوانی نامحدود مسائلی که بالفعل یا بالقوه در ارتباطات چهارگانه انسان (ارتباط انسان با خویشتن، با خدا، با جهان هستی و با همنوع خود) وجود دارد، فهم ما از دین و فقه، در گذرگاه زمان نسبی و درخور امکانات ما در وصول به واقعیات آن دو حقیقت می باشد؛ و این محدودیت و نسبیت هیچ ضرری به کاربرد دین و فقه در تنظیم حیات معقول بشری نمی زند منبع:تنظیم و چکیده ای از کتاب فلسفه دین، علامه محمد تقی جعفری، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷، با مقدمه، تبیین و اندکی تصرف از هادی ثابتی. رسالت

بنیادگرایی

روح‌الله فیض‌اللهی*

مفهوم‌شناسی: اصطلاح «بنیادگرایی» مشتق از کلمه Fundamentum به معنای شالوده، اساس و پایه است. معادل این واژه در زبان عربی «الاصولیه» است که به معنای بازگشت به اصول و مبانی به کار می‌رود. این اصطلاح نخستین بار در اوایل قرن بیستم و در مباحث درون مذهبی پروتستان، در آمریکا رواج یافت. بین سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۵ پروتستان‌های انجیلی، مبادرت به انتشار جزواتی با عنوان مبانی کردند که در آن‌ها بر حقیقت نص کتاب مقدس در برابر تفسیرهای جدید تأکید شده بود. فرقه مزبور با ایمان به الهی و ابدی بودن و خطاناپذیری «متن انجیل» به مبانی کلامی خاص پایبند و خواهان تمییز دقیق رستگار از غیررستگار و برگزیده از غیر برگزیده بودند.[۱] پروتستان‌های انجیلی استدلال می‌کردند که تفسیرهای غلط و نادرستی از متن انجیل ارائه شده که باید آن‌ها را زدود و در مقابل، تفسیری درست از انجیل به دست داد. نجات روح و رستگاری انسان به عنوان مهم‌ترین هدف مسیحیت فقط از رهگذر تفسیر لفظی انجیل تحقق‌پذیر است و تا زمانی که این تفسیر ارائه نشود و در اختیار پیروان قرار نگیرد؛ نمی‌توان به رستگاری بشر امیدوار بود. پس تفسیرهای کنونی و رایج قادر به تأمین رستگاری برای بشر نیستند.پروتستان‌های انجیلی اصل عصمت و لغزش‌ناپذیری کتاب مقدس را مطرح کردند؛ به این معنی که آیات کتاب مقدس را باید کلمه به کلمه فهمید و هر کلمه آن دارای جایگاه و اهمیت می‌باشد. بدین لحاظ فهم کتاب مقدس تنها از طریق «هرمنوتیک ظاهری» یا تفسیر ظاهری صحیح است و هر نوع برداشت غیرظاهری و معنوی مردود می‌باشد و از اینجا لفظ آیات انجیل و نه تأویل آنها، محور تمام اعتقادات و فعالیت‌های آنها قرار گرفت. به عنوان مثال مذهب کاتولیک بر اساس برداشت «آگوستین قدیس» معتقد است که آنچه در ارتباط با شهر خدا در کتاب مقدس آمده در آسمان‌ها محقق خواهد شد نه در زمین و «قدس» و «صهیون» دو محل زمینی برای سکنی یهودیان نیست بلکه دو مکان آسمانی است که به روی تمام ایمان‌آورندگان به خدا گشوده شده است. در مقابل مذهب پروتستان بر مبنای همان روش تفسیری معنای ظاهری عبارت را مورد نظر قرار داده و با رد تأویل آگوستین، معتقد است که «شهر خدا» را صاحبان وعده الهی از جانب او برای ایجاد مملکتش مطرح کرده است و اشاره به بازگشت دوباره مسیح و شروط تحقق آن می‌نماید.[۲]مفهوم بنیادگرایی برای توصیف آن دسته از گروه‌های دینی به کار رفت که خواهان زندگی بر اساس مبانی و اصول دینی بودند. در حقیقت بنیادگرایی دینی نوعی حرکت با برنامه سیاسی به شمار می‌آید که نه فقط به حقانیت نص کتاب مقدس ایمان دارد بلکه مدعی لزوم بازسازی جامعه و روابط اجتماعی بر اساس آن است. از این منظر می‌توان گفت که جریان‌های مزبور جهت‌گیری سیاسی و اجتماعی پیدا کردند. آنچه که این جریان‌ها را به هم پیوند می‌زند؛ پرداختن به اصول و مبانی اساسی و ایمان به حقیقت مطلق متون دینی است و نقطه مشترک این حرکت‌ها الهام‌پذیری آن‌ها از دین است.[۳]علاوه بر تعریف اصلی این واژه، «بنیادگرایی» تداعی کننده معانی دیگری است که در ادبیات سیاسی دنیا رایج شده است و موجب شده که این واژه بار معنایی منفی پیدا کند. اگرچه بسیاری این واژه را در معنای مزبور تصور کرده و بنیادگرایی اسلامی را معادل اسلام‌گرایی می‌دانند امّا نمی‌توان

از بـار معنایی منفی آن غافل شـد. «بنیادگرایی» امروزه به طرز فکری اطلاق می‌شود که در هر زمان و مکان و با هر اسـمی که انجام شود؛ تداعی کننده نرمش‌ناپذیری، جزم‌اندیشـی و اقتدارگرایی است و جوهره آن تقسـیم تمدن‌ها، ادیان، کشورها، احزاب، طبقات، اقوام، نژادها، جنسیت‌ها و در یک کلام انسان‌ها به دو گروه متخاصم که یکی سمبل حق و خیر و زیبایی و دیگری نماد باطل، فساد و زشتی است و پیروان حق حامـل رسـالت الهی نابودی گروه باطل هسـتند که سـد راه سـعادت انسان‌ها به شـمار می‌آینـد و نابودی آن‌هـا بـا هر روش و وسـیله ولو روش‌های خشن و تروریستی ضـروری است.[۴]بنیادگرایی در وسیع‌ترین معنایش، تعهـد به عقاید و ارزش‌های اساسـی یا بنیادین است و به خاطر این که این باورها به عنوان هسـته یک نظام نظری تلقی می‌شوند لذا برخلاف باورهای فرعی و زودگـذر معمولاً ـ یـک مـاهیت پایـدار و تغییرناپـذیر دارنـد؛ از این رو بنیـادگرایی را می‌توان نقیض «نسبی‌گرایی» به شـمار آورد.[۵] به خاطر تعقیب و جزم‌اندیشـی فراوان نسبت به این افکار تغییرناپـذیر، هرکس که انـدک اختلاف نظری با اعتقادات آن‌ها داشـته باشـد؛ مورد طرد و تکفیر قرار می‌گیرد و به خاطر اعتقاد به حقانیت مطلق خود فضایی برای پرسـش و نقـد باقی نمی‌گذارد و چـون دیگران را مطلقـاً باطـل می‌دانـد؛ امکـان هر گفتگـو، داد و سـتد فرهنگی، تکثرگرایی، آزادی‌هـای سیاسـی و اجتمـاعی و مردم‌سالاری را منتفی دانسـته و از نگاه آن‌ها تساهل و تسامـح و سازش حق و باطل مطرود است و مطلوب آن‌ها جامعه تک صدایی خواهـد بود. به همین خاطر عده زیادی این واژه را به معنای سرکوب و عدم تساهل و دشـمنی با ارزش‌های لیبرالیستی و آزادی‌های شخصی می‌دانند.[۶]برخی از اندیشـمندان غربی بنیادگرایی را معمولاً همراه با روحیه ستیزه‌جویی می دانند. آنها معتقدند این روحیه در مواردی از این‌جا سرچشـمه می‌گیرد که این دیدگاه متکی به تقسـیم‌بندی بین خود و غیرخود است و این دیدگاه ایجاب می‌کند که یـک غیرخود دشـمن و خطرآفرین وجود داشـته باشـد و وجود آن بـاعث شود که احساس هویت جمعی تقویت شـده و سرشـت مخالفت‌جویی آن‌ها حفظ شود؛ چرا که بنیادگرایی شـکل خاصـی از سیاست هویت است و به تعیین هویت یک گروه کمک کرده و یـک هویت جمعی را به آن‌هـا ارزانی می‌دارد. علت دیگر روحیه ستیزه‌جویی، جهان‌بینی مانی‌گونه (ثنویت) آن‌هاست. یعنی یک جهان‌بینی که بر تضاد میان نور و ظلمت و خیر و شر تأکید می‌ورزد و جامعه و انسان را به دو بخش سیاه و سفید تقلیل می‌دهد. بنابر اعتقـاد آن‌هـا، خودشـان طبق اراده خداونـد عمـل می‌کننـد و غیرخود را مردمـانی می‌پندارنـد که در اجرای مشـیت الهی ایجـاد مانع می‌کننـد و بایـد بـا آن‌هـا مبـارزه کرد و در این مبـارزه سـرانجام پیروزی از آنِ آن‌ها خواهـد بود. این اعتقاد به دو اردوگاه، موجب می‌شود که بین منتقـد، مخالف قانونی و برانـداز مسلح تفاوت ماهوی وجود نداشـته باشـد و به تعبیر دیگر بین «غیر» و «ضد» تفاوتی وجود نـدارد و شـعار «هر که با ما نیست، علیه ماست» اکثریت مردم جهان را در تضاد با بنیادگرایی قرار می‌دهد.بنیادگرایی به خاطر جمود فکری، تمـامیت خواهی، انعطاف‌ناپـذیری، ظـاهرگرایی و اصالت دادن به جنگ با اهریمن اولاً به قـدرت و کسب آن اصالت می‌دهـد. ثانیـاً در اغلب موارد در اقلیت قرار می‌گیرد؛ زیرا اکـثر مردم بـا جنـگ و خشونت موافق نیسـتند. بنیادگراهـا چون به محیط سوءظن دارنـد؛ به «نظریه توطئه»[۷] عمیقـاً دل بسـته‌اند. مطلوب آن‌هـا، نظـامی و امنیـتی شـدن است که در این حـالت نقض حقوق انسان‌ها و ملت‌ها به بهانه حفظ بقا و امنیت بیش از همیشه امکان‌پذیر می‌شود و در این وضعیت همه حقوق و آزادی‌ها نادیده گرفته می‌شود و همه بایـد در جنگ خونین حقیقت – ضـد حقیقت شـرکت کننـد.[۸]اگرچه این اصـطلاح در کـاربرد عمومی به صورت تحقیرآمیز در مورد یک گروه دینی افراطی یا جنبش‌های نژادی افراط‌گرا که انگیزه‌های به ظاهر مـذهبی دارند، به کار برده می‌شود امـا این اصـطلاح در واقـع معنی دقیق‌تری دارد. واژه «بنیـادگرایی» به معنی بـازگشت به اصولی است که معرف یـا اسـاس یـک دین است. این اصـطلاح به طور خـاص به هر گروه بسـته دینی اطلاق می‌شود که حاضـر نیست با گروه دینی بزرگتری که خود از درون آن برخاسـته ادغـام شود؛ بر این اسـاس که اصول بنیادینی که گروه دینی بزرگتر بر اساس آن پایه‌گـذاری شـده است فاسـد شـده یا جـای خود را به اصول دیگری که مخالف ماهیت آن هسـتند، داده است.در این شـکل‌گیری هویت متمایز بر این اساس الزامی تلقی می‌شود که جـامعه دینی این توان را از دست داده که خود را مـذهبی معرفی کنـد. اصول بنیـادین دین به خاطر غفلت کنار گذاشـته

شـده و به واسـطه سازش و بی‌توجهی از بین رفته؛ به گونه‌ای که از دیـد گروه جدایی‌طلب بنیادگرا تعریفی که جامعه عموماً مذهبی از خود دارد؛ کاملاًـ بیگـانه و اساساً مخـالف ذات دین آن جـامعه است. بنـابراین جنبش‌هـای بنیادگرا بر همان اصول مـذهبی گروه بزرگتر بنیان نهاده می‌شونـد اما بنیادگرایان با خودآگاهی بیشتر تلاش می‌کننـد رویکردی را در مورد دنیای مدرن ایجاد کنند که بر پایه وفاداری شدیـد به آن اصول استوار است تا شـفافیت هر دو مسأله دین و زنـدگی را حفظ کند؛ افزون بر این احیاگری دینی در کسوت بنیادگرایـانه‌اش یـک شـکل سیاسـی آشـکارا به خود گرفته است.بنـابراین بنیادگرایان بر این باورنـد که آرمان آن‌ها اهمیت حیـاتی و حتی جهانی دارد؛ آن‌ها خود را به عنوان کسانی می‌بیننـد که نه تنها از یک نظریه متمایز بلکه همچنین از یک اصل حیاتی و یک شـیوه زنـدگی و رسـتگاری محافظت می‌کننـد. جامعه‌ای که تماماً بر یک رویکرد دینی واضـح و خاص از زندگی در تمامی جنبه‌های خود تمرکز کرده است؛ وعده جنبش‌های بنیادگرا است و از این رو برای آن دسته از پیروان دین که اندکی تمایز می‌بینند یـا در هویت دینی پیشین آنهـا کاملاً حیاتی است، جـذاب و پر اهمیت است.[۹]بر اسـاس مطالب ذکر شـده، ویژگی‌های یک تفکر بنیادگرا را این گونه می‌توان برشـمرد:۱. اعتقاد به باورهای پایـدار و تغییرناپـذیر و بازسازی جامعه بر اساس آن‌ها.۲. اعتقاد به عقاید دینی به عنوان ماده اصلی تفکر سیاسی.۳. اعتقاد به حقیقت نص کتاب مقـدس و برداشت از ظواهر آن.۴. تقسیم‌بندی کلی همه چیز به حق و باطل.۵. مبـارزه با باطل و روحیه ستیزه‌جویی و خشونت.۶. اعتقـاد به حقـانیت مطلق خود و مخالفت با تکثرگرایی، آزادی سیاســی، نقــد، مردم‌سالاــری، تساهــل و تسامــح و نرمش‌ناپــذیری و تحمیــل عقیــده و جزم‌اندیشــی، روحیــه اســتبداد و تک صدایی.بنیادگرایی مذهبی پدیده‌ای جهانی است و متعلق به مذهب یا مکان خاصـی نیست. جهان در طول قرن بیستم به همان اندازه که شاهد نضج گرفتن جنبش‌های اسـلامی بوده، ظهور گرایش‌های بنیادگرای مذهبی در سایر ادیان را نیز نظاره‌گر بوده است. حتی برخی از بنیادگرایی در حوزه‌های غیرمذهبی نیز سـخن می‌گویند.[۱۰]بنیادگرایی مـذهبی پدیده‌ای جهانی است و متعلق به مذهب یا مکان خاصـی نیست. جهان در طول قرن بیسـتم به همان انـدازه که شاهـد نضج گرفتن جنبش‌های اسـلامی بوده، ظهور گرایش‌های بنیـادگرای مـذهبی در سـایر ادیـان را نیز نظـاره‌گر بـوده است. حـتی برخی از بنیـادگرایی در حوزه‌هـای غیرمـذهبی نیز سـخن می‌گویند.[۱۱] نکته دیگر این که به رغم تنـوع و تعـدد جریان‌هـای دینی بنیـادگرا و تنـوع آنهـا در درون یـک مـذهب خـاص، این جریانات ویژگی‌های مشترکی دارنـد که برشـمرده شـد. البته ممکن است برخی جریانات همه این ویژگی‌ها را به طور کامل نداشته باشـند و یا برخی از ویژگی‌ها بارزتر از برخی دیگر در آنها باشد.--* کارشناس ارشد علوم سیاسیپی‌نوشت‌ها[۱]. هی وود، اندرو، (۱۳۷۹) درآمدی بر ایـدئولوژی‌های سیاسـی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت امور خارجه، ص۴۹۵.[۲] . السـماک، محمد، (۱۳۸۴) کلید فهـم سیاست آمریکـا، ترجمه ابـوذر یاسـری، تهران: موعـود عصـر، ،ج۲، ص۲۱.[۳] . الموصـلی، احمـد، (۲۰۰۴) ترجمه موسوعه الحرکـات الاسـلامیه فی الوطن العربی و ایران و ترکیه، بیروت، الطبعه الاولی؛ ص ۱۶۰-۱۶۱.[۴] . تاج‌زاده، مصطفی، (۲۷|۸|۱۳۸۲) دربـاره بنیـادگرایی، نشریه یاس نو،، ص۱.[۵] . هی‌وود، انـدرو، پیشـین، ص۵۰۸.[۶]. همـان، ص۴۹۶.[۷] . ایـن نظریـه علت واقعی پدیــده‌ها را در نظر نمی‌گیرد و دلیـل همـه چیز را بـه تـوطئه بـاز می‌گردانــد. [۸] . تـاج زاده، پیشــین ،ص۲.[۹] . هی وود، پیشــین ،ص۴۹۶ – ۴۹۷.[۱۰] . خسـروی، غلامرضـا، (۱۳۸۴) درآمـدی بر بنیـادگرایی اسـلامی، نشـریه مطالعات راهبردی(۳۱)، ص۲.[۱۱] . خسروی، پیشین، ص ۴ منبع: سیاست ما

آسیب شناسی در مدیریت جامعه

علیرضا امینی

آسیب شناسی (Pathology)، دانشـی است که در آن بـافت هـای بیمـار در گیـاه یـا موجودات زنـده مطالعه و بررسـی می شود.

بنابراین استفاده از این واژه در مدیریت جامعه، بر این پیش فرض استوار است که جامعه، ساختاری زیستی دارد و می توان در آن عناصر بیماری زا را شناخت و بافت های آسیب دیده و آسیب پذیر را بازشناسی کرد. آسیب شناسی (Pathology)، دانشی است که در آن بافت های بیمار در گیاه یا موجودات زنده مطالعه و بررسی می شود. بنابراین استفاده از این واژه در مدیریت جامعه، بر این پیش فرض استوار است که جامعه، ساختاری زیستی دارد و می توان در آن عناصر بیماری زا را شناخت و بافت های آسیب دیده و آسیب پذیر را بازشناسی کرد.از این نظر هدف آسیب شناسی مدیریت؛ درک عوامل موثر بر بی نظمی وآثار نامطلوب آن در سیستم اداری و مدیریت جامعه است.فرایند مدیریت، متضمن هماهنگ ساختن منابع انسانی ومادی، به منظور دستیابی به هدفهای معین است. از آنجا که تقریبا هر سازمان نوعی تقسیم کار دارد، با موقعیتهایی مواجه هستیم که در آنها، افراد مختلف به انجام اعمال متقاوت می پردازند. این افراد در مواقع مختلف برای انجام وظایف خود، به منابع مادی و اطلاعات متفاوت نیازمندند. مسئولیت مدیر این است که، کلیه این فعالیتها را چنان هماهنگ، منظم و یکپارچه سازد که هدف یا کارایی لازم حاصل شود.[۱]نظام اداری در هر کشور، با نظام سیاسی آن هماهنگی دارد. از این رو، بر حسب اینکه یک نظام سیاسی، مبتنی بر دمکراسی یا استبداد است؛ می توان دو شکل از بوروکراسی را تصور کرد. بوروکراسی دمکراتیک که در آن، مردم، گروههای ذی نفوذ و مطبوعات، حق انتقاد و برملا ساختن خطاهای صاحب منصبان و کارگزاران دولتی را دارند. در حالیکه در بوروکراسی استبدادی، بوروکراتها از انتقاد مصون اند و مخالفت با آنها عواقب نا خوشایندی در پی دارد.[۲]برای بررسی نوع آسیب پذیری مدیریت در ایران به طور کلی و در سطح محلی در کردستان، نیازمند توجه به برخی واقعیتهای اجتماعی موجود در ایران هستیم، که در واقع پیش فرضهای این مقاله را نیز در بر می گیرد؛۱) جامعه ایران همیشه دستخوش تحول و دگرگونی سیاسی بوده است. در این فراز و نشیب ها، نیروهای اجتماعی قدرتمندی در صحنه حضور یافته اند، اما هیچگاه پایدار نمانده اند.۲) به رغم اینکه جامعه ایران، دارای کهن ترین تاریخ در تشکیل حکومتهای مقتدر و با ثبات بوده است، اما هیچ رد پایی از نهادهای قدرتمند و با ثبات سیاسی که مبتنی بر نظریه های علمی و استمرار یافته باشد؛ وجود ندارد.[۳]بر پایه پیش فرضهای بالا- می توان سوال کرد که چگونه می توان از آسیب شناسی مدیریت در ایران ومنطقه گفتگو کرد؟ به عبارت دیگر ایا بین این واقعیت های اجتماعی و آسیب پذیری نظام اداری و مدیریت کشور رابطه ای وجود دارد؟در تحلیل آسیب شناسانه مدیریت در کشور، با توجه به واقعیت ها و پیش فرضهای بالا و تاثیر نظام سیاسی بر نظام اداری، می توان گفت که، ویژگیهای فرهنگ سیاسی در ایران؛ نقش مهمی در شکل گیری نظام اداری و مدیریت جامعه، داشته است، یکی از صاحبنظران سیاسی ضمن بررسی ویژگیهای فرهنگ وسنت سیاسی در ایران، معتقد است که برخی سنت های بحران زا در فرهنگ سیاسی کشور وجود دارد و مهمترین عوامل موثر در شکل گیری نظام اداری ایران محسوب می شوند.این سنت ها عبارتند از ▪:سنت خود کامگی واستبداد ▪.سنت خشونت، توطئه وتزویر ▪.سنت تکروی و فرد گرایی ▪.سنت کج اندیشی و نبود تسامح ▪.سنت بی اعتمادی، قانون گریزی وریا کاری.[۴]تردیدی نیست که دارای سنت های سیاسی بحران زا هستیم و تلاشهای سیاسی اجتماعی معاصر، برای زدودن آنها نیز نتوانسته است، به نتیجه برسد، وانها را رفع نماید.مدیریت نقش و اهمیت ان، در نظام اداری کشورها مفهوم می یابد. بنابراین پدیده ای متغیر است. اینک با توجه به مشکلات نظام اداری به تبعیت از نظام سیاسی، به طرح دو دیدگاه در این زمینه بسنده می شود.دیدگاه اول آسیب پذیری نظام اداری ایران، مسئله تمرکز وعدم تمرکز است. به عقیده پیتر دراکر عدم تمرکز و تفویض اختیار پایه و اساس مدیریت خوب است.[۵] عدم تمرکز، روشی است که در ان دولت مرکزی حق و اختیار تصمیم گیری وگاهی امکانات مادی لازم را به نهادهای محلی، که متصدیان ان توسط مردم همان محل انتخاب شده اند، واگذار می نماید. از مشخصه های یک نهاد غیر متمرکز ازادی عمل نهاد در برابر دولت مرکزی، در امر یا اموری خاص است.[۶] در برابر ان تمرکز روشی است که در ان اختیار تصمیم گیری در همه امور با دولت مرکزی است. بسیاری از کشورهای در حال توسعه، دارای دولتهای به شدت متمرکز است. ایران نیز ان جمله است.هنوز در میان صاحبنظران و دست

انـدرکاران مـدیریت کشور، مشـخص نیست که سیسـتم اداری ایران متمرکز است یا نا متمرکز. به عبارت دیگر استراتژی مـدونی در این مورد وجود نـدارد. در حالیکه ساختار اداری کشور، شدیـدا متمرکز است، عـده ای در پی تمرکز بیشترنـد و معتقدند که حداقل حیطه اختیـارات اداری موجـود نیز می بـایست به مرکز منتقـل شود. در عین حـال نبایـد از نظر دور داشت که بوروکراسـی وسیسـتم اداری متمرکز ایران، در دوره ی رضاشاه ودر راسـتای منافع اقتصادی سیاسـی دولت انگلسـتان در اواسط قرن ۱۹ میلادی ایجاد شد. البته رضاشـاه نیز از بوروکراسـی دولتی، برای جـذب وبکـارگیری طبقه تحصـیل کرده و مخالف خود در ان زمان اسـتفاده کرد، تابا وابسـته کردن انها به دربار (مسـتقیم یا غیر مسـتقیم) از تاثیر و نقش اجتماعی آنها بکاهـد. این رونـد، در طول دوره ی پهلوی تـداوم یافت و بعد از انقلاب اسـلامی، با بروز مشـکلات و بحران های پس از انقلاب، فرصتهای لازم برای ترمیم سیستم اداری از بین رفت و گرایش بیشتری به تمرکز اداری بوجود امـد.در حال حاضـر علیرغم بحثهای متعدد پیرامون اینکه بالاخره باید به تمرکز اندیشـید یا عدم تمرکز، پایان نپذیرفته و کماکان سیسـتم اداری متمرکز بر کشور حاکم است، در حالیکه کارایی ان بسـیار پایین است. به همین دلیل و برای کنترل عـدم کارایی سیسـتم اداری متمرکز، انواع مختلف سازمانهای عریض و طویل نظارت و بازرسـی ایجاد شـده اند، که خود در نهـایت حجم دولت و بوروکراسـی متمرکز را افزایش داده انـد. سازمانهـایی ماننـد بازرسـی کـل کشور، دیوان عـدالت، دیوان محاسبات، دادگاه انقلاب، سازمان مدیریت و برنامه ریزی و... از این دست است.در سطح محلی (استان کردستان) نیز به تبع کل کشور، تمرکز اداری در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسـی و اجتماعی وجود دارد، اما وقوع بحرانهای اولیه بعـد از پیروزی انقلاب در کردسـتان، نگاه شـرق شناسانه به مسائل منطقه،[۷] تـداوم نگـاه امنیتی و بی اعتمـادی متقابل حاصل از بحرانهای سیاسـی؛ تمرکز اداری را در کردسـتان تشدید نمود.با شکل گیری جریان اصلاح طلبی و فراهم شدن فضا برای مباحث نظری پیرامون نحوه بازسازی وضـعیت اقتصادی سیاسـی کشور، لزوم واگذاری بخشـی از تصمیم گیریهای مربوط به ان به مقامات محلی، مورد بحث قرار گرفت. هر چنـد در بعد نظری نتیجه ای از انهاحاصل نشد، اما در عمل به اجرای قانون شوراها انجامید و اولین دوره ی انتخابات آن در سال ۱۳۷۸ برگزار شـد. این مقـاله قصـد بررسـی موفقیت آمیز بودن یـا نبودن تجربه شوراهـا را نـدارد، ولی خاطرنشان می سازد که بروز اختلافات فراوان میان شوراهای شـهر و شـهرداران و معطل مانـدن بسـیاری از وظایف آنها، موجب ارائه لایحه اصـلاح قانون شوراها توسط دولت گردیـد. بنابراین هنوز هم سیسـتم اداری کشور در معرض آسـیب های ساختاری از نظر روش اداره قرار دارد ▪.دیدگاه دوم: به تبع نظـام اداری، مـدیریت نیز در سـطوح محتلف بـا مشـکلاتی روبروست. دلایلی که این ادعا را تقویت می کننـد، می توان چنین بر شمرد:جایگاه مدیریت در ایران، دارای ثبات وانجام لازم نبوده وعمر آن بسیارکوتاه است.اکثر مدیران دارای تجربه و دانش کـافی جهـت مـدیریت دسـتگاههای خـود نیسـتند. بـه عبـارت دیگر وا گـذاری پسـتهای مـدیریت مبتنی بر اصـول و صـلاحیت افراد نیست.وجود جو بی اعتمادی، مانع تقسـیم کار شـده، در نتیجه برخی از مـدیران تا حـد یک ماشـین امضا تنزل می یابند.از نظر رابطه سیسـتم اداری در ایران، بایـد گفت که هیـچ تفکیک تعریف شـده ای بین نقش سیاسـتمدار و مدیر وجود ندارد. از رئیس جمهور و وزرای کابینه گرفته تا سطوح پایین تر مدیریت در مراکز استان و شهرستانها، همه همزمان هم مدیرند هم سیاستمدار. هر چند ممکن است بعضـی از آنها توجه بیشتری به این یا آن داشـته باشـند. آسیب پذیری نظام اداری بیشتر هنگام بروز نوسانات سیاسی هویدا می گردد که بـا موجی از تغییرات در مـدیریت هـای خرد و کلاـن همراه است. این امر ناشـی از برخی مشـکلات ساختـاری در سیسـتم سیاسـی است. پدیـدهای که هنوز فضـا برای بحث پیرامون ان فراهم نشـده است.از سوی دیگر، اثـار منفی ابهام در تمرکز اداری، به حوزه مـدیریت هم کشـیده شده است.هر چند در این زمینه نیز گرایش غالب در مدیریت کشور، به سـمت تمرکز است، ولی حدود ان مبهم است، زیرا:سازمانهای دولتی در چهار چوب مقررات یکسان، شـیوه عمل گوناگون دارنـد. مثلا واحـدهای استانی برخی از وزارتخـانه هـا دارای تفویض اختیـارات بیشتری نسبت به بعضـی از وزارتخـانه هـا هسـتند.به دلیل تمرکز امور در تهران، بسیاری از سازمانهـا و شـرکتهای دولـتی و غیر دولـتی خـارج از تهران، مجبورنــد دفـاتری در تهران دایر نماینــد و بـه سامانــدهی امـور خـود

بپردازنـد.برخی از سازمانهـای دولتی خـارج از پایتخت، خود را مسـتقل از مسـئولین اسـتانها تلقی کرده و عملا توسط مقامات مرکز اداره می شوند.[۸]وجود مشـکلات نامبرده در سـطح ملی، به صورت مستقیم و موثر به سطح استانها نیز انتقال یافته است. به نظر می رسد در این زمینه هم، اسـتان کردسـتان به دلایلی که قبلا بیان شد، مشـکلات بیشتری دارد، هر چند در مقایسه با شهرهای کردنشین اسـتان اذربایجانغربی، در وضـعیت بهتری قرار دارد ●.نتیجه گیریبا توجه به دیدگاههای مطرح شده پیرامون برخی جنبه های آسـیب پـذیری مـدیریت جامعه در دو سـطح ملی و محلی، موارد زیر به عنوان نتیجه و برآینـد بحث قابل توجه است:در بعـد تاریخی، رابطه مستقیمی میان نظام اداری کشور و سـنت های بحران زا در فرهنگ سیاسی ایران وجود دارد. بگونه ای که همواره موجب باز تولید تمرکز در اداره و اسـتبداد در عمـل شـده اسـت.ابهـام در تمرکز یـا عـدم تمرکز اداری و حـوزه مـدیریت جـامعه در ایران وجـود دارد.مـدیریت دولتی در سـطوح مختلف، تـابع نوسانـات سیاسـی است.حوزه مـدیریت سیاسـی در ایران، به دلیل ضـعف در فرهنگ سیاسـی، همواره بحرانی است.بحرانی بودن مدیریت سیاسـی، مانع از شکل گیری مدیریت های کار آمد و مستقل میگردد.از این رو مـدیریت ها ناپایدارنـد و کارایی انها پایین است.درکردسـتان، با توجه به بحرانهای پس از انقلاب اسـلامی، مـدیریتها ناپایدار و غیر تخصصـی و عمدتاً غیر بومی بوده است.در این شرایط، تصمیم گیری که مهمترین وظیفه مدیران است، تابع عوامل مختلف خارج از کنـترل مـدیر می شـود و در نـتیجه هزینه اجتمـاعی ناشـی از چنین تصـمیم گیریهـایی افزایش می یابـد ●.پیشـنهاداتبا تـوجه به اینکه مهمترین مشـکل کشور در زمینه مـدیریت هـا، مسـئله تمرکز و عـدم تمرکز است، به نظر می رسـد تا وقتی از این مفهوم ابهام زدایی صورت نگیرد، به عبارت دیگر تا وقتی مشخص نشود در چه عرصه هایی تصمیم گیری مدیران تابع مرکز است و در چه زمینه هایی اختیار تصـمیم گیری با آنهاست، مـدیریت در جامعه ما همچنان آسـیب پـذیر خواهد بود.تعیین ضابطه مشـخص در انتخاب مدیران، متنـاسب با تخصـص آنها و دادن اختیار تصـمیم گیری به مـدیران، نیز می بایست مورد توجه قرار گیرد. نکته مهم در تفویض اختیار این است که مـدیران را قـادر می سـازد تـا وظـایف اصـلی خودشان را که عبارتست از پرداختن به آینـده سازمان و پرورش مـدیران آینـده، بخوبی انجام دهند. ۱ـ آرمیچـل ترنس، «مردم در سازمانهـا»، دکتر حسـین شکرشـکن، انتشارات رشـد، تهران ۱۳۷۷، صفحه ۴۶.[۲]ـ روز نـامه همشــهری، «بوروکراسـی، سـیاست وسـلطه نخبگـان»، مسـعود پیـام، پـانزدهم دیمـاه ۷۲، صـفحه ۶.[۳]ـ روز نـامه همشـهری، «تغییرات سیاسـی وبسترهای رشـد بی اعتمادی در جامعه ایرانی»، مجید یونسـیان، بیست و هفتم آذر ۱۳۸۰ صفحه ۶.[۴]ـ کاظمی ـ علی اصـغر، «بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسـی در ایران معاصـر»، نشر قومس، تهران ۱۳۷۶، صفحه ۱۵۴.[۵]ـ پارکینسون ـ رسـتوم جی، «مهارتهای مدیریت» ترجمه دکتر مهدی ایران نژاد، انتشارات آزاده، کرج، ۱۳۷۶، صفحه ۱.[۶]ـ خوبروی پاک ـ محمد رضا، نقدی بر فدرالیسم، مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه، تهران ۱۳۷۷، صفحه ۴۶.[۷]ـ این مسئله را اولین بار اقای خالد توکلی مطرح کرده اند.[۸]ـ اطلاعـات سیاسـی ـ اقتصـادی، «بهره وری در سازمانهـای دولتی ایران و راههای افزایش آن»، محمـد باقر بهشتی، سال پنجم، شماره هشتم و نهم، خرداد و تیر ماه ۱۳۷۰، صفحه ۷۷. http://tqm iran.blogfa.com

نظم اجتماعی در اسلام و متون دینی

راسخون

رابطه نظم اجتماعی و وجدان عمومی (۱): اندیشمندان اجتماعی از دریچه های گوناگون به بررسی موضوع «نظم اجتماعی» پرداخته انـد. در این فصل، سـخن در این است که پاسخ اسـلام به این پرسـش چیست که «نظم اجتماعی چگونه برقرار می گردد؟» اسـلام به عنـوان یـک دین اجتمـاعی، دربردارنـده انـدیشه ای خـاص نسـبت به نظم اجتمـاعی است. به دیـدگاه اسـلام می تـوان از سه سـطح نگریست: اول آن که، جامعه ی مطلوب از نظر اسـلام کدام است؟ (بخش چهارم) دوم آن که، یک جامعه ی اسلامی چگونه تحقق می یابـد؟ (بخش پنجم) و سوم آن که، جامعه ی نظم یافته از دیدگاه اسـلامی، دارای چه ویژگی هایی است؟در این نوشـتار، سـطح

سوم مورد بررسی قرار می گیرد. اما پیش از ورود به بحث اصلی، لازم است نکاتی درباره ی نظم اجتماعی و وجدان جمعی ذکر شود.نظم اجتماعی:«نظم» در جامعه شناسی به هر عمل الگویی یا هر قانون مندی که در رفتار مردم نمایان است، اشاره دارد. نظم اجتماعی با نظم توصیف شده در جدول تناوبی مواد شیمیایی یا مشاهده ی جاری شدن آب در سرازیری قابل قیاس است؛ یعنی، گاهی در موقعیت های معین عین ها به گونه ای مشابه و الگودار رفتار می کنند.(۲)وجدان جمعی«امیل دورکیم» یکی از اولین کسانی است که در مورد وجدان جمعی بحث کرده است. او وجدان جمعی را به عنوان واقعیتی عینی، والا و متمایز از وجدان های فردی در جهت تبیین مسائل اجتماعی به کار برده است. به اعتقاد وی، «مجموعه اعتقادها و احساسات مشترک در میانگین افراد یک جامعه واحد دستگاهی معینی را تشکیل می دهد که حیات خاص خود را دارد. این دستگاه را می توان وجدان جمعی یا عمومی نامید.» (۳)بنابراین، از نظر «دورکیم» وجدان جمعی وجودی مستقل است. بعضی دیگر «وجدان جمعی را جذبه ی عارفانه ی وجدان های فردی می دانند. بسیاری دیگر، آن را همچون مجموعه ای از جلوه های اندیشه ها، باورها و آرمان های مشترک در یک جامعه می شناسند و بالاخره گروهی دیگر، آن را اسمی صرفا جهت بیان تقابل دیدگاه وجدان های مختلف در یک محیط اجتماعی می دانند که تعداد کثیری از این وجدان های فردی در آن گرد آمده اند.» (۴)در این مقال، وجدان جمعی به معنای «مجموعه باورها و احساسات مشترک در میانگین افراد جامعه» اطلاق گردیده که مساوی با عناصر اصلی فرهنگ گروه یا جامعه است.تبیین نظم اجتماعی با تأکید بر وجدان جمعیتقریبا تمام نظریه پردازان علوم اجتماعی بر این نکته تأکید ورزیده اند که برای دوام یک جامعه، اعضای آن باید دارای انتظارات متقابلی از یکدیگر باشند تا بدین وسیله، هر فرد بتواند رفتار خود را با کردار سایران هماهنگ سازد.جبرگرایان نیز به رغم آن که بر عنصر جبر مراقبت اجتماعی برای برقراری نظم اجتماعی تأکید کرده اند و از نظر آنان، جامعه عبارت است از گونه ای از نظم که توسط گروهی از افراد بر سایران تحمیل شده و تداوم آن توسط جبر و قوه ی قهریه (یعنی برقراری انضباط اجباری) تضمین می شود از این مسأله نیز غافل نیستند که تحمیل یاد شده به سود همه بوده و مردم با این اندیشه که هیچ کس قارد به تأمین تمام تمایلات خود نیست، از بخشی از سود خود می گذرند و بر این اساس، باوری همگانی تحقق می یابد مبنی بر این که سود همه در گرو تداوم خودداری از خشونت و تن دادن به مصالحه و همکاری به وجود می آید که همین موجب نظم اجتماعی است. (۵)«مارکس» نیز با طراح آگاهی کاذب به اشتراک باورها، ارزش ها و انتظارات متقابل برای برقراری نظم اجتماعی اذعان نموده است؛ چه این که با تحقق آگاهی راستین طبقاتی، نظم اجتماعی از هم پاشیده، جامعه مهیای انقلاب می گردد.وفاق گرایان نیز بر این باورند که «اجتماعی که سازمان سیاسی و استحکام نسبی یافته، به وضوح، نوعی اجتماعی اخلاقی نیز تلقی می شود؛ زیرا اعضای آن به معیارها، ارزش ها و فرهنگی مشترک معتقد هستند. با وجود نظم ارزشی مشترک، رفتارها قابل پیش بینی می شود.» (۶)به اعتقاد پارسونز، «با بهره گیری از ارزش ها، نیاز به استفاده از زور برای انتصاب هر فرد به وظیفه ای مشخص رفع می گردد. بنابراین، مهم ترین عملکرد و فایده ی نظم ارزشی جامعه، مشروعیت و مقبولیت بخشیدن بدون بهره گیری از قدرت است.» (۷) به اعتقاد وی، مرزهای نظام تا جایی که نظام از طریق ارزش های مشترک منسجم بماند، حفظ می شود. بر این اساس، یک نظام اجتماعی خاص هنگامی دچار مشکل خواهد بود که ارزش ها نتوانند تغییرات محیط را توجیه نمایند. یا به عکس، هنگامی که تغییر ارزش ها به معنای نادرست تلقی شدن خود محیط باشد، دچار مشکل خواهد شد.«چالمرز جانسون» نیز معتقد است که اجزای تشکیل دهنده ی یک نظام اجتماعی نمونه های رفتاری است که بر مبنای توقع و انتظار رفتار مشابه سایرین به روز می کند.این اجزا شامل تکالیفی است که بین اعضای جامعه توزیع شده است و از آن ها به عنوان «نقش» های اجتماعی نام برده می شود. (۸) به اعتقاد وی، «تعادل یک نظام اجتماعی وابسته به درجه ی سازگاری بین ارزش ها و تقسیم کار در آن است. و از آنجایی که این دو عامل، تعیین کننده ی ساخت نظام جامعه نیز هستند، تغییر در آن ها به تحول در ساخت اجتماعی منجر می گردد. یک نظام اجتماعی سالم می تواند ساخت خود را بدون بر هم خوردن حالت تعادلی خود تغییر دهد.» (۹)دورکیم نیز نظیر

وفاق گرایان دیگر، پای بند تبیین نظم اجتماعی از طریق بررسی نظام ارزشی و وجدان جمعی است، چرا که حقوق یا به تعبیر دیگر، هنجارها و مقررات حاکم بر جامعه مبتنی است بر نظام ارزشی و باورهای حاکم بر جامعه که در بساطت یا پیچیدگی تقسیم کار اجتماعی به صورت های گوناگون در ذهن افراد جامعه خود را می نمایاند. وی با تقسیم وجدان جمعی و فردی، بر این باور است که وجدان جمعی بیانگر حالات مشترک میانگین افراد در جامعه است و آن گاه که عامل تعیین کننده ی رفتار یکی از عناصر سازنده ی وجدان جمعی است، واکنش تابع منافع عمومی است و آن وجدان (فرهنگ و نظام ارزشی) توجیه گر و مفسر آن هاست.دورکیم در پی تبیین همبستگی اجتماعی، به بررسی نماد خارجی آن، یعنی حقوق می پردازد. خصلت ویژه ی همبستگی اجتماعی ماهیت گروهی است که همبستگی عامل تضمین کننده ی وحدت آن هاست. (۱۰) به این دلیل تغییر صور همبستگی تابع انواع اجتماع است. وی ملاک تقسیم بندی حقوق را نوع مجازات آن می داند و بر این مبنا، بهترین تقسم بندی در مورد حقوق را با توجه به واقعیت خارجی، حقوق تنبیهی و حقوق ترمیمی می داند. در نظر «دورکیم»، روح عمومی جامعه همواره حاکم بر قوانین و مقررات جامعه است که در زمانی به دلیل بساطت اخلاقی و همبستگی، به صورت حقوق تنبیهی جلوه گر می شود و در زمانی به دلیل تراکم اخلاقی و معنوی و تکثر ایده ها، اعتقادات و تخصص ها، وجدان جمعی حاکم بر حقوق، ترمیمی است. بنابراین، حتی «در جوامع جدید دارای همبستگی ارگانیکی نیز این جامعه است که انواع خاصی از قراردادها را به رسمیت شناخته و تجویز کرده است و چنین نیست که هر گونه قراداد و توافق مورد قبول جامعه باشد.» (۱۱) از این رو، در همه ی جوامع، میزانی از وجدان جمعی (باور و احساس مشترک در افراد جامعه) وجود دارد و جامعه ای نیست که به طور کلی، متکی بر وجدان فردی باشد. بر این اساس، آن چه موجب هم بستگی است، نظام ارزشی مشترک در افراد جامعه است.علامه طباطبائی (رحمه ا... علیه) نیز بر این باور است که جامعه ی انسانی هرگز نمی تواند اجتماعی زندگی کند و دارای اجتماعی آباد شود مگر وقتی که دارای اصول علمی و قوانین اجتماعی باشد و آن قوانین را همه یا اکثریت افراد جامعه محترم بشمارند و نگهبانی بر آن بگمارند تا آن قوانین را حفظ کنند و از تعطیل شدن آن جلوگیری نمایند. در این هنگام است که زندگی اجتماعی افراد رضایت بخش و قرین سعادت می شود. بنابراین، شکل زندگی با اختلاف در اصول اعتقادی و طرز تفکر در مورد حقیقت عالم و حقیقت انسانی، که جزیی از آن است، مختلف می شود. (۱۲)ایشان حداقل میزان وجدان جمعی برای برقراری نظم اجتماعی را باور مشترک بیشتر افراد جامعه در اصول اعتقادی حاکم بر جامعه در موضوعات حقیقت جهان و حقیقت انسانی دانسته و بر این باور است که جوامع وقتی نظام می یابد که دست کم، اکثریت افراد به قوانین جامعه عمل کنند و قوانین جامعه را عادلانه بدانند. (۱۳) بنابراین، نظیر «دورکیم» و «پارسونز» به وجود وجدان جمعی (فرهنگ مشترک) علاوه بر وجدان فردی در هر جامعه ای اذعان نموده است.بر اساس نظریات یاد شده، نوعی باور و احساس مشترک در میان افراد جامعه، که می توان بدان « وجدان جمعی» اطلاق کرد، موجب نظم اجتماعی است. بدین نکته، حتی جبرگرایان نیز باور دارند. طرح آگاهی کاذب طبقه ی محکوم در دیدگاه «مارکس»، که همان حالت هم نوایی با طبقه ی حاکم است و ایجاد باور به بهره مندی سود همگانی با پذیرش اجتماعی در دیدگاه «هابز» نیز این دریچه ارائه گردیده است.بررسی حداقل وجدان جمعیبررسی موضوع به صورت جامع، مبتنی بر بررسی تمام ابعاد دیدگاه اسلامی است، ولی در این تحقیق تنها از جهت حقوق جزایی، موضوع مورد توجه قرار می گیرد. در این راستا، نکات ذیل مورد عنایت است:۱. به رغم آن که قانون گذار در اسلام خداوند است، ولی برای تأمین نیازهای گوناگون جوامع، اختیار قانون گذاری در مواردی به پیامبر و امام (ع) و ولی امر مسلمانان در طول زمان واگذار گردیده است.۲- قانون گذار در اسلام با توجه به مصالح افراد و جامعه به تعیین و تنظیم قوانین مبادرت می ورزد.۳- قوانین اسلام به قوانین جزایی منحصر نیست، بلکه قوانین جزایی مکمل قوانین مدنی است.۴- قوانین جزایی بر مبنای اصلاح فرد و جامعه و به فراخور شخصیت مجرم و شرایطی که جرم در آن رخ داده مشخص می گردد و دارای ویژگی باز دارندگی، هماهنگی میان کیفر و جرم و همگانی بودن است و در آن تبعیضی نیست. (۱۴)۵- قوانین جزایی اسلام به حق الناس و

حق ا... تقسیم می شود. «حق الناس قابل مطالبه» قابل تبدیل مجازات تبدیل مجازات و قابل اسقاط توسط مجنی علیه است و حق ا... قابل اسقاط و قابل تبدیل نیست و اگرچه کسی مجازات را مطالبه نکند، باید مجازات اعمال گردد.» (۱۵)بنابراین، با توجه به ویژگی های یاد شده، می توان به توجه به وجدان فردی و وجدان جمعی در حقوق جزایی اسلام اذعان نمود و بر این اساس، حقوق جزایی اسلام از همبستگی میکانیکی «دورکیمی» فاصله می گیرد.۶- طبق نظر صاحب نظران، اهداف قانون گذاری اسلام در سه زمینه خلاصه می گردد:الف- پاسداری از آن چه برای زندگی مردم ضروری استب- فراهم کردن آن چه مورد نیاز مردم استج - تحقق موارد تحسینی یعنی، (آن چه مایه ی اصلاح و بهبود حال افراد و جامعه است.) (۱۶)۷- اسلام شرایع سابق را به رسمیت شناخته است. بنابراین، فرضیه ای که مطرح می شود این است که حداقل عناصر ضروری برای برقراری نظم اجتماعی از دیدگاه اسلام در ادیان دیگر نیز یافت می شود و بیان این واقعیت از زبان پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) که عامل هلاکت و فروپاشی اقوام گذشته، تبعیض و تعطیل احکام مورد قبولشان بوده است، (۱۷) این فرضیه را اثبات می کند. بر این اساس، حداقل موارد (وجدان جمعی) مورد قبول و تأکید در باور مشترک مردم برای برقراری نظم اجتماعی در جوامع غیر اسلامی نیز یافت می شود.۸- در حقوق جزایی اسلام نکات ذیل، قابل توجه است:الف- همان گونه که گذشت، حقوق جزایی اسلام به حق الناس و حق ا... تقسیم می شود. با توجه به ویژگی های این دو حق، می توان حق الناس را در مسائل مربوط به وجدان فردی و حق ا... را در مسائل مربوط به وجدان جمعی دانست و در حقوق جزایی اسلام، حدود اسلامی حق ا... شمرده شده است.ب- در مسائلی که وجدان جمعی در مورد آنها وجود دارد، فرض آن است که آگاهی و احساس عمومی نسبت به موضوع وجود دارد و تنها از افرادی که وجدان جمعی دیگری دارند و متعلق به جامعه دیگری هستند و یا تازه واردند، پذیرفته است که نسبت به آن موضوع آگاهی و احساسی همانند دیگران نداشته باشد و حال آن که، در موضوعات مربوط به وجدان فردی چنین احساس و باور مشترکی انتظار نمی رود.با مراجعه به شرایط اجرای حقوق جزایی، تنها خطاهای مستوجب کیفر حدود، افراد جامعه نسبت به ارتکاب عمل، آگاه فرض شده اند و ناآگاهی به جرم بودن کاری تنها از افرادی که تازه واردند و احتمال باور و احساس مشترک پیدا نکرده اند، پذیرفته است. بر همین اساس، جهل یا علم کسی که مرتکب جرم های مستوجب کیفر حدود می شود، ملاک و شرط تحقق کیفر دانسته نشده است. از سوی دیگر، امکان علم به لحاظ زندگی در جامعه برای تحقق شرط کفایت می کند. (۱۸) بنابراین، می توان مدعی شد که در حدود، انتظار آن است که قبح عمل مستوجب حدود در وجدان جمعی نهفته باشد، در حالی که عمدی بودن تخلف شرط تحقق کیفر غیر حدود خوانده شده است. به دیگر سخن، در کیفر غیر حدود بحث انگیزه ی شخصی مطرح است. یعنی در حوزه ی وجدان فردی قرار می گیرد.ج- در حقوق جزایی مستوجب حدود، تراضی طرفین موجب کاهش جرم نمی شود، چه این که به عملی اقدام شده، که احساسات جمعی را جریحه دار نموده است. بنابراین، تراضی در ارتکاب عمل مستوجب کیفر حدود، موجب افزایش جرم است (۱۹) در حالی که، در حقوق جزایی مستوجب کیفر غیر حدود، بخشش و تخفیف مجنی علیه مورد توجه قاضی بوده و تا زمانی که مجنی علیه مطالبه نکرده است کیفر جاری نمی شود.د- گرچه حقوق جزایی اسلام بنای عرفی ندارد، ولی از جامعه انتظار می رود که باور و احساساتی همانند آن چه قانونگذار در اسلام ارائه نموده است بیابد. به عبارت دیگر، انتظار می رود کنش افراد نسبت به آن ها، کنش خود انگیخته باشد و لزوم ایجاد چنین احساس و باوری را با مراجعه به روایات می توان مشاهده نمود، نظیر روایاتی که به این مضمون ارائه گردیده است، که «مسلمان نباید تحمل شنیدن توهین به پیامبر(ص) و ائمه (ع) و مقدسات اسلامی را داشته باشد. خون مسلمان باید از شنیدن چنین توهینی به جوش آید و در صورتی که نسبت به جان خود امنیت دارد، توهین کننده را از پای در آورد.» (۲۰)هـ- با توجه به حکمت تحریم و جرم های مستوجب حدود، می توان به این نکته اذعان نمود که اولا، مفسده ی عمومی و جمعی داشتن این جرم ها موجب کیفر است و از سوی دیگر، هرچه مفسده ی عمومی بیشتر باشد، طبق قاعده ی وجدان جمعی، احساسات مردم بیش تر جریحه دار می شود و کیفر شدیدتری در بردارد.این قضیه نیز با توجه به مقایسه ی حکمت تحریم

و نـوع کیفر لـواط و زنـا و سـایر حـدود قابـل تـبیین است. (۲۱)۹- جرایم مستوجب حـدود اسلامی عبارتنـد از: ارتـداد، زنا، لواط، مساقحه، قذف، سرقت، بغی، شرب خمر، قوادی و محاربه.پیامدهای حاصل از ارتکاب این اعمال را می توان بشرح ذیل بیان کرد:- قوادی، زنا و قـذف موجب نادیده گرفتن هنجارهای اجتماعی برای روشن و شـفاف بودن روابط سـببی است.- ارتداد موجب نادیده گرفتن اصول اعتقـادی حاکم بر جامعه است.- سـرقت، بغی و محاربه موجب بر هم خوردن امنیت مالی و جانی و سیاسـی در جامعه است.- شـرب خمر موجب از دست دادن قوه ی تعقـل و در نتیجه، نادیـده گرفتن هنجارهـای اجتمـاعی و ارتکاب اعمالی است که مـوجب برهم خـوردن امنیت مـالی و جـانی و تردیـد و روابـط نسبی است.- لـواط و مسـاحقه نیز موجب نادیـده گرفتن هنجارهـای اجتمـاعی تولیـد مثـل و تعطیل آن می شود که حیات هر جامعه ای مبتنی بر آن است.نتیجه گیریبنابراین، می توان نتیجه گرفت که با توجه به حقوق جزایی اسلام، حـداقل موارد وجـدان جمعی به منظور برقراری نظم اجتماعی عبارت است از باور و احساس مشترک در اصول اعتقادی حاکم بر جامعه و احساس و باور مشترک اکثریت افراد جامعه به هنجارهای اجتماعی وضع شده برای مهار روابط سببی و تولیـد مثل و باور و احساس مشترک نسـبت به هنجارهای وضع شـده برای ایجاد امنیت مالی، جانی و سیاسی.پس جامعه ای که حـداقل، نیمی از افراد آن دارای باور و احساس مشترک در اصول اعتقادی حاکم بر جامعه انـد و هنجارهای اجتماعی تولید مثل و شـفاف بودن روابط سـببی را رعایت می کنند و به هنجارهایی پای بند هسـتند که امنیت مالی و جانی وسـیعی را به همراه دارد، از دیـدگاه اسـلام با توجه به حقوق جزایی اسـلام، واجد حداقل عناصـر ضـروری برای برقرای نظم اجتماعی است.پی نوشت :۱- مقاله «حداقل وجدان جمعی در برقرای نظم اجتماعی از دیدگاه اسـلام»، حسن خیری، روزنامه معرفت،۲- ویلیام اسکیدمور، «تفکر نظری در جامعه شناسـی»، ترجمه باقر علی محمـد حاضـری و همکاران، تهران، سـفیر، ۱۳۷۲، ص۲۲۳- امیل دورکیم، درباره «تقسـیم کار اجتماعی»، ترجمه پسرهام، بابل، کتابسرای بابل، ۱۳۶۹، ص ۹۲۴- آلن بیرو، «فرهنگ علوم اجتماعی»، ترجمه باقر ساروخانی، چاپ دوم، تهران، کیهان، ص۵۱۵- ر.ک به: چالمرز جانسون، «تحول انقلابی»، ترجمه حمید الیاسـی، امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۳۲۶- همان منبع، ص، ۳۱۷- همـان منبع، ص، ۳۲۸- ر.ک به: چـالمرز جـانسون، «تحول انقلابی»، ترجمه حمیـد الیاسـی، امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۷۹- همان منبع، ص ۴۲۱۰- امیل دورکیم، پیشین، صفحه ۷۷۱۱- همان منبع، ص ۱۲۸۱۲- علامه طباطبایی، «المیزان»، ترجمه سید باقر موسوی همـدانی، دفتر انتشارت اسـلامی، ج ۱۹، ص ۲۸۶۱۳- همـان، ج ۱۰، ص ۳۸۸۱۴- ر.ک. به: علیرضـا فیض، «مقارنـد و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسـلام»، چـاپ سوم، سازمـان چـاپو انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسـلامی، ۱۳۷۳، ص ۳۴۵۱۵- ر.ک. به: عبـدالقادر عوده، «حقوق جزایی در اسـلام»، ترجمه اکبر غفوری، مشـهد بنیاد پژوهش های اسـلامی قدس رضوی. ۱۳۷۳، ص ۲۷۹۱۶- همان، ص ۲۷۶۱۷- ر.ک. حاج میرزا حسن نوری طبرسـی، «مستدرک الوسیله»، موسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، ج ۱۸، ص ۷ و ناصـر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، دارالکتب اسلامی، ج ۲، ص ۳۸۲۱۸- ر.ک. عبدالقادر عوده، «حقوق جزایی اسـلام» ، ترجمه ناصـر قربان یا و همکاران، نشـر میزان، جلـد ۱، ص ۲۱ و ۱۶۲ و ابـوجعفر محمـد بن علی الصـدوق، «من لا یحضـر الفقیه»، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد ۴، ص ۵۵ و امام خمینی، «تحریر الوسیله»، موسسه مطبوعات دارالعلم، ج ۲، چاپ دوم، ص ۴۵۶۱۹- ر.ک مستدرک الوسیله، ج ۱۸، ص ۱۱۳، واحرالعاملی، «وسایل الشیعه» جلد ۱۳، النکاح، ص ۲۴۴ و من لا یحضـر الفقیه، ص ۳۸.۲۰- «مسـتدرک الوسیله» ج ۱۸ ص ۱۰۶ و «وسایل الشـیعه»، ج ۱۴، ص ۱۷۰۲۱- ر.ک «وسایل الشیعه النکاح»، ص ۲۵۸، ۲۵۲، ۲۴۹، ۲۵۵، و ابو جعفر محمد بن علی الصدوق، «علل الشرایع»، بیروت، موسسه الا علمی، ۱۴۰۸، ج ۴، ۵۴۷ و ۴۷۹منبع: کتاب طرح تحقیقاتی شهر اسوه/س

نظم اجتماعی در اسلام

حسن یوسف زاده

مقدّمه: مقوله نظم و امنیت اجتماعی از مباحثی است که در طبقه بندی موضوعات جامعه شناختی، نقطه مقابل جامعه شناسی تغییرات اجتماعی و به ویژه در تعارض با مباحث تغییرات عمیق و انقلابات اجتماعی است. نظم اجتماعی از موضوعات اساسی جامعه شناسی است. این موضوع از زمان پیدایش اولین سرچشمه های تفکر اجتماعی، همیشه مورد توجه اندیشمندان بوده است.در مباحث نظم اجتماعی، دو سؤال عمده وجود دارد: ۱. نظم اجتماعی چگونه به وجود می آید؟ ۲. تداوم نظم اجتماعی چگونه ممکن است؟ منظور از سؤال اول این است که اولین جوامع چگونه شکل گرفته است. اما در سؤال دوم، از شکل گیری جامعه سؤال نمی کنند، مسئله این است که این نظم به وجود آمده ـ به هر دلیل ـ چگونه درهم نمی ریزد؟ امروزه سؤال اول چندان اهمیتی ندارد چرا که زندگی اجتماعی به هر حال، شکل گرفته است. اما سؤال دوم، اساسی است زیرا علی رغم وجود بحران های ویرانگر اجتماعی و سیاسی، جوامع همچنان پابرجا هستند.وفاق و تعادل اجتماعی توسط آن دسته از اندیشمندانی مطرح گردید که در مکاتب طرفدار وضع موجود و حفظ تعادل آن قرار داشتند مانند کنت، دورکهایم و پارسونز. در مقابل، جامعه شناسانی که بیشتر بر دگرگونی ها توجه دارند تا وفاق و تعادل، واژگان «ستیز» و «تضاد» را به کار می برند. بر خلاف نظریه پردازان مکتب «تضاد» (مانند مارکسیست ها) که از وضع موجود ناراضی بودند و می گفتند: طبقه حاکم طبقه محکوم را استثمار کرده، مانع از رشد او می شود و با ایجاد آگاهی اجتماعی در میان آنها باید این وضع را هر چه زودتر دگرگون نمود، طرف داران مکتب «وفاق اجتماعی» وضعیت موجود را ناعادلانه تصور نکرده، خواهان براندازی آن به طور کلی و اساسی نیستند، بلکه تنها با تغییراتی جزئی، به گونه ای که کلیّت نظام حفظ شود، موافقند. بنابراین، وفاق اجتماعی زمینه ساز تعادل اجتماعی و در نهایت، بقای نظام اجتماعی است.بدین سان، روشن می شود که اولاً دو مکتب عمده درباره نظم اجتماعی وجود دارد و دیگر نظریه ها به شکلی در قالب این دو مکتب عمده (طرفدار وفاق و طرفدار تضاد) قرار می گیرند.ثانیاً، رویکرد این دو مکتب به مسئله «نظم» کاملا متفاوت است.برخی ها میان «نظم»، «وفاق» و «همبستگی» تفاوت قایل شده، معتقدند: وفاق اجتماعی به همبستگی اجتماعی و آن نیز به نظم اجتماعی منجر می شود. به عبارت دیگر، وفاق مقدّمه همبستگی، و همبستگی مقدّمه نظم اجتماعی است. در این صورت، نظم اجتماعی حالتی است که در شرایط به وجود آمدن همبستگی میان افراد جامعه به دست می آید. اما در این مقاله کوتاه، این دقت نظرها را کنار گذاشته، با عبارت کلی «نظم اجتماعی»، مسئله را دنبال می کنیم.یکی از خدمات ارزنده ای که دین اسلام به جهانیان عرضه داشته، ارائه راه کارهای نظم اجتماعی است. در میان اندیشمندان اسلامی، کسی را سراغ نداریم که بحث مستقلی درباره نظم اجتماعی داشته باشد. از لابه لای بحث های برخی از آنان به طور غیرمستقیم، می توان نظریات آنان را به دست آورد. علّامه طباطبائی در المیزان، شهید مطهّری در پاورقی بر اصول فلسفه و روش رئالیسم، آیهٔ اللّه مصباح یزدی در کتاب جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن و علّامه محمّدتقی جعفری در ترجمه و شرح نهج البلاغه به مناسبت های گوناگون بحث هایی را مطرح کرده اند که به نوعی، به نظم اجتماعی مربوط می شود. در این مقاله، سعی بر این است که با دسته بندی آن مباحث، نظریات آنان را به دست آوریم. مطمئناً اسلام سخنان زیادی در خصوص «نظم اجتماعی» دارد و بر دانش پژوهان علوم اجتماعی است که با تتبع در متون اسلامی، تبیینی قابل قبول از نظم اجتماعی برای جامعه علمی ارائه دهند.«با جرئت می توان گفت: آن اندازه که اسلام به نظم زندگی اهمیت داده است، در هیچ مکتب و ملتی مشاهده نمی شود به اضافه آیات کریمه قرآنی و احادیث معتبر که به حد لازم و کافی با اشکال گوناگون، دستور به مراعات نظم و قانون زندگی داده اند.»۱امام علی(علیه السلام) در وصف قرآن، می فرماید: «بدانید که در آن، علم آینده و سخن از گذشته و دوای درد شما و باعث نظم و سامان دهی میان شماست.»۲اقبال لاهوری معتقد است: قرآن نه فقط یک کتاب دینی (در معنای سنّتی آن)، بلکه منبع قواعد بنیادی است که شالوده های اجتماع باید بر آن استوار باشد. جامعه ای که بر اساس ارزش های قرآنی ـ که ارزش های دایمی است ـ بنا شده باشد، یک جامعه منسجم، باثبات، امن و متعادل خواهد بود.۳برای ورود به بحث، ابتدا خلاصه ای از نظریه های برخی از دانشمندان غربی را که در خصوص «نظم اجتماعی» مطرح است، ذکر و سپس با اشاره به نقاط ضعف آنها، نظم

اجتماعی از نظر اسلام مطرح خواهد شد. در طرح نظر اسلام، بر برخی از روایات ائمّه هدی(علیهم السلام)، دیدگاه های امام خمینی، علّامه طباطبائی، شهید مطهری، آیهٔ اللّه مصباح و علّامه محمّدتقی جعفری تکیه خواهد شد.نظم اجتماعی در نظریه های جامعه شناسیالف. توماس هابزهابز از جمله معدود کسانی است که به مسئله چگونگی ایجاد نظم اجتماعی پرداخته است. او ایجاد و بقای جامعه و نظم اجتماعی را مبتنی بر محور «قرارداد اجتماعی» می داند. به نظر او، انسان موجودی «خودخواه» است و صرفاً علاقه مند به ارضای امیال فردی.هرکس به دنبال برآوردن نیازهای خود است. از سوی دیگر، منابعی که برای ارضای همگان کافی باشد، وجود ندارد. پس افراد بر سر دست رسی به منابع، با هم رقابت می کنند و بر این اساس، روابط انسانی مبتنی بر اصل «رقابت» است و زور و فریب مؤثرترین وسایل برای رسیدن به خواسته ها. همگان می توانند از این وسیله استفاده کنند. بنابراین، موجبات هرج و مرج در جامعه فراهم می شود. اما همچنین ارضای امیال فردی نمی تواند با وجود هرج و مرج در جامعه امکان پذیر باشد زیرا در این صورت، هیچ کس به خواسته اش نمی رسد. راه حل نهایی آن است که انسان ها با یکدیگر هماوا شوند و یک قرارداد اجتماعی را به وجود آورند. بدین روی، در جامعه، یک قدرت شهریاری لازم است که این توافق به عمل آمده بر سر قرارداد اجتماعی را حراست کند.۴ به طور خلاصه، از نظر هابز، جامعه پدیده ای غیرطبیعی و یک تمهید ساختگی است که بر طبیعت انسان تحمیل شده است. در یک کلمه، «نظم اجتماعی» نظم مبتنی بر «جبر» است.اما اثبات مدعای هابز بسیار مشکل است چون انسان ها هیچ وقت به طور اختیاری در کنار هم جمع نشده اند تا قراردادی امضا کنند. باید گفت: این روند به طور طبیعی شکل گرفته است. با گذشت زمان، انسان ها به نفع خود دیده اند که در زندگی اجتماعی مشارکت داشته باشند و هیچ برنامه ریزی در کار نبوده است. «در جامعه های وحشی، این طور نبوده که عقلا نشسته باشند و با فکر و اندیشه به نیازمندی خود به قانون پی برده باشند و سپس برای خود قوانینی جعل کرده باشند، بلکه آداب و رسومی که داشتند باعث می شده درگیری ها و مشاجراتی در آنان پیدا شود و قهراً همه ناگزیر می شدند که اموری را رعایتکنند تا بدین وسیله، جامعه خویش را از خطر انقراض حفظ کنند و چون پیدایش آن امور ـ همان طور که گفتیم ـ بر اساس فکر واندیشه نبوده، اساسی مستحکم نداشته و در نتیجه، همواره دست خوش نقض و ابطال بوده است.»۵ب. آگوست کنت«وفاق اجتماعی» یکی از مفاهیم اساسی مکتب «کارکردگرایی ساختاری» است که در اندیشه های آگوست کنت باید آن را ریشه یابی کرد. اساساً کنت به دنبال پاسخ به مسئله «بحران» در جامعه فرانسه بود که راه حل آن را در قالب مفهوم «وفاق اجتماعی» می دید.کنت پیرو سنّت پرستان فرانسه بود و آنها را بسیار می ستود. به اعتقاد سنّت پرستان، «جامعه ای که با پیوندهای اشتراک اخلاقی همبسته نشده باشد، جز توده ای از افراد جدا از هم نیست. از نظر کنت، هر کوششی در جهت مبتنی ساختن زندگی اجتماعی بر قراردادهای میان افراد و یا بازسازی جامعه بر پایه حقوق طبیعی فردی، یا از گستاخی مایه می گیرد یا از دیوانگی یا از هر دو.»۶عبارت مزبور به صراحت، نظر کسانی را که حقوق فردی را مبنای شکل گیری نظم اجتماعی می دانند، رد می کند و معتقد است: درونی کردن ارزش های جامعه عامل نظم اجتماعی می شود.ج. دورکیمدورکیم ریشه پدیده های اجتماعی را در محیط اجتماعی می جوید و نه در نهاد انسان ها. به همین دلیل، فرض هایی از نوع هابز را، که نظم اجتماعی و بقای جامعه را بر محور «قرارداد اجتماعی» تبیین نموده است و در تحلیل، به ریشه های روان شناختی انسان مراجعه می کند، طرد می نماید و معتقد است: قرارداد نمی تواند به عنوان اساس سازمان اجتماعی و نظم در نظر گرفته شود زیرا قرارداد وقتی می تواند وجود داشته باشد که پیش از آن، جامعه سازمان یافته ای وجود داشته باشد جامعه ای که مبتنی بر یک سلسله اصول و قواعد اخلاقی است. به نظر دورکیم، عنصر اصلی تداوم حیات اجتماعی، که علی رغم تغییرات در روابط ما و افرادی که سازنده آن است، استمرار می یابد، «نظم اخلاقی» است شامل مجموعه ای از قواعد که بر روابط اجتماعی حکم فرماست.۷ دورکیم برای تبیین نظریه خود، جوامع را به دو نوع تقسیم می کند که از دو نوع همبستگی برخوردارند: جامعه ای با همبستگی مکانیکی۸ و جامعه ای با همبستگی ارگانیکی.۹ در جامعه نوع اول، میان افراد آن از نظر مهارت ها، شباهت وجود دارد و همین شباهت عامل همبستگی و در

نتیجه، حافظ نظم اجتماعی است چرا که اگر جامعه برخی از عناصر (افراد) خود را از دست بدهد هیچ خللی بر آن وارد نمی شود. اما در جامعه نوع دوم، تنوع تخصّص ها وجود دارد و افراد از نظر داشتن مهارت ها از یکدیگر متفاوتند. همین تنوّع عامل وابستگی متقابل و در نتیجه، حفظ نظم می شود.توجه به عنصر «حقوق» در بحث همبستگی دورکیم اهمیت دارد. دورکیم از دو نوع حقوق سخن می گوید: حقوق «تنبیهی» و حقوق «ترمیمی». حقوق تنبیهی در جوامع ابتدایی کاربرد دارد که ویژگی آن مجازات افراد متخلّف است. اما در جوامع پیشرفته، به جای مجازات افراد، سعی می کنند آنها را اصلاح کنند. از این رو، حقوق ترمیمی جای حقوق تنبیهی را می گیرد. حقوق نماد همبستگی است. دو نوع حقوق حاکی از دو نوع همبستگی است. «همبستگی اجتماعی پدیده ای کاملاـ اخلاقی است که به خودی خود، به مشاهده دقیق با اندازه گیری، در نمی آید... ناچار باید ... امر خارجی، که نماد آن است را بجوییم و امر درونی را از راه امر بیرونی مطالعه کنیم و آن نمادچیزی جز حقوق نیست.»۱۰نکته کلیدی در تبیین «نظم» از نظر دورکیم این است که جامعه، بخصوص جامعه انداموار، دارای هنجارهایی است که آنها را از طریق فرایندهای گوناگون جامعه پذیری به افراد می آموزد و افراد آنها را درونی می کنند. با برقرار شدن نظم درونی، نظم بیرونی ممکن می شود. به همین دلیل، دورکیم بر نظم اخلاقی بیشتر تأکید می کند. از این نظر، باید گفت: در نظریه دورکیم نیز همانند هابز، جامعه خود را بر افراد تحمیل می کند. افراد به جامعه احترام می گذارند و هنجارهای آن را درونی می کنند. دورکیم نقش «مذهب» را در ایجاد همبستگی برجسته می کند و چون تصور می نماید مذهب در جامعه ریشه دارد، از این رو، افراد در واقع جامعه را پرستش می کنند و به آن به عنوان یک موجود مافوق احترام می گذارند. از نظر دورکیم، خدایی وجود ندارد، «آنچه ما می پرستیم واقعاً یک نیروی ماورای طبیعی نیست، بلکه چیزی عظیم تر و ترس آورتر از نفس فردی ماست.»۱۱به طور کلی، از نظر کارکردگرایان، مذهب با کارکردهای وحدت بخشی و یکپارچگی، پاسخ گو به سؤال های اساسی انسان، نیرویی برای ضمانت ارزش های اساسی از سوی مردم و تولید ارزش های اساسی، به نظم اجتماعی کمک می کند.تضادگرایاننظریه های تضاد بر این نکته تأکید می کنند که نظم حاکم در جوامع به صورت تحمیلی به وجود آمده است. گروه مسلّط چنان قدرتی دارند که بتوانند نظم صوری در جامعه ایجاد کنند و اگر اخلاق و هنجارهایی هم در جامعه وجود دارد به این دلیل است که گروه مسلّط چنین خواسته است. گروه مسلّط دارای ابزاری است که می تواند ارزش های خود را بر جامعه حاکم کند. نظریه پردازان «ستیز» در مقابل «کارکردگرایان» موضع می گیرند که چرا همواره از نظم موجود حمایت می کنند و به هر طریقی که شده است، می خواهند وضع موجود را توجیه کنند. تضادگراها بر نابرابری ها انگشت می نهند. از نظر آنان، نابرابری ها نیرویی است که می تواند نظم موجود را به هم بریزد و روزی هم این کار را خواهد کرد. در نظریه های «تضاد» و «ستیز» این نکته حایز اهمیت است که منابع اقتصادی، که همواره در اختیار عده ای قرار گرفته است، مانع آن می شود که افراد از فرصت های برابر برخوردار باشند.برخلاف کارکردگرایان، نظریه های «ستیز» به «نظم هنجاری» توجه نمی کنند زیرا اَشکال دیگر سازمان اجتماعی مانع تحقق هنجارها می شود. نظریه پردازان «ستیز» قشربندی را تعیین کننده ترین عامل دانسته اند. به طور خلاصه، می توان گفت: نظریه های «تضاد» در نقد کارکردگرایی به وجود آمده است. از نگاه آنان، نظریه «کارکردگرایی» از توضیح چگونگی توزیع قدرت و امکان تغییرات اجتماعی تند عاجز است.نظم اجتماعی در اسلامبحث از «نظم اجتماعی» در بین دانشمندان اسلامی سابقه چندانی ندارد. پس از رشد علوم، به ویژه علوم تجربی، رویکرد کارکردگرایانه به پدیده های اجتماعی شدت گرفت. در این میان، دین هم از این گونه نگرش ها در امان نماند. در گذشته، نگرش انسان ها به دین نگرش حق جویانه و پرسش ها از درستی و نادرستی آن بود، ولی در دنیای امروز، نگرش به دین، نگرش کارکردگرایانه و سودجویانه است. پرسش هایی هم که به عنوان «انتظار بشر از دین» مطرح می شود، از آثار و منافع آن است. پس از مطرح شدن بحث های مربوط به نظم اجتماعی در نظریه های غربی و ورود آن نظریه ها به کشورهای اسلامی در قالب «علوم اجتماعی»، این بحث کمابیش در نوشته های اندیشمندان اسلامی نیز به چشم می خورد. در حقیقت، طرح این بحث ها عمدتاً نقدی

بوده بر نظریه هایی که جامعه شناسان غربی و عمدتاً سکولار ارائه کرده اند.بر خلاف جامعه شناسان غربی که نظریه هایشان درباره نظم اجتماعی و چگونگی شکل گیری آن باهم متفاوت است، علمای اسلام در این بحث، چندان اختلافی باهم ندارند و نظریات آنان به نوعی مکمّل همدیگر است. بنابراین، لازم نیست نظریات آنان را مستقل و جدا از هم بیاوریم.اصل «استخدام» اولین گام به سوی تشکیل اجتماع بشریهمان گونه که در آغاز بحث ذکر شد، در بحث نظم اجتماعی، دو پرسش عمده وجود دارد: پرسش از سرآغاز شکل گیری زندگی جمعی و پرسش از چگونگی تداوم نظم اجتماعی. در لابه لای مباحث اندیشمندان اسلامی، پاسخ به هردو پرسش را می توان یافت. علّامه طباطبائی و نیز شهید مطهری بر این امر اتفاق نظر دارند که اولین عامل برای شکل گیری اجتماع بشری روحیه بهره جویی انسان به لحاظ طبیعی بوده است. بیان شهید مطهری، در این خصوص، کاملا شیواست: «انسان اولی برای رهایی از شرّ درندگان و دشمنان خود، میان آب زندگی می کرد و بالای درختان یا در شکاف کوه ها می نشست و هر محذوری را تقریباً با ضد آن پاسخ عملی می داد. انسان احتیاجات صناعی خود را نخست با سنگ های تیز برنده، پس از آن با فلزات، پس از آن با بخار، پس از آن با برق و مغناطیس، سپس با شکافتن اتم تأمین می کرده و می کند و پس از آن... انسان همه گونه بهره برداری خوراکی و دوایی و پوشاکی و نشیمنی از گیاه و درخت و چوب می کند. انسان هر جور تصرف در گوشت و استخوان و خون و پوست و شیر و پشم، حتی در مدفوعات حیوانات، می نماید. انسان نتیجه های گوناگون از کار حیوانات می گیرد. بر اسب و الاغ سوار می شود و بار می بندد و با سگ پاس می دهد و شکار می کند، با گربه موش می گیرد و با کبوتر پیک می فرستد و راستی، اگر تنها کلیات تصرفات انسان در خارج شمرده شود یک رقم سرسام آور خارج از پندار پیدا می شود! اکنون آیا این موجود عجیب با نیروی اندیشه خود، اگر با یک همنوع خود ـ انسان دیگر ـ روبه رو شود به فکر استفاده از وجود او و از افعال او نخواهد افتاد و در مورد همنوعان خود استثنا قایل خواهد شد؟ بی شبهه، چنین نیست زیرا این خوی همگانی یا واگیر را، که پیوسته دامنگیر افراد انسان می باشد، نمی توان غیر طبیعی شمرد و خواه ناخواه این روش مستند به طبیعت است.»۱۲در اینجا، دو سؤال اساسی مطرح می شود:۱. آیا «استخدام» انسان ها را به سوی اجتماع کشانده است، یا اینکه انسان ها پس از تشکیل اجتماع، به فکر استخدام همدیگر افتاده اند؟ به عبارت دیگر، آیا استخدام بلاواسطه مقتضای طبیعت است یا انسان ها با مشاهده همنوعان خود، اول به فکر زندگی دسته جمعی افتاده، یک زندگی تعاونی تشکیل می دهند و در ادامه مسیر، افرادی به فکر می افتند که دیگران را استثمار کنند؟۲. آیا انسان ها به لحاظ فطری، اجتماعی هستند یا آنها مجبور به برگزیدن زندگی اجتماعی شده اند؟ آیا انسان ها بیشتر به تعاون میل دارند یا به استثمار؟ به نظر می رسد «استخدام» بوده که انسان ها را به سوی زندگی جمعی کشانده است. انسان ها در مرحله اول، به دنبال سود خود بوده اند، اما چون به دست آوردن سود خودشان در گرو سود دیگران بوده، مجبور شده اند در رفتارهای خود ملاحظاتی داشته باشند. در بیان شهید مطهری، انسان ها از نظر ساختمان بدنی، مجهّز به جهاز گوناگون هستند و این جهاز نیازهایی دارند که در غیر اجتماع برآورده نمی شود. پس آنان به سوی اجتماع کشیده می شوند. اما نباید در برآوردن نیازهای خود، از حد اعتدال تجاوز کنند. بنابراین، تحقق سه اصل لازم است تا همگان به نیاز خود برسند و در جامعه نیز هرج و مرج پیش نیاید. آن سه اصل عبارتند از: «استخدام»، «اجتماع» و «عدالت».«انسان با هدایت طبیعت و تکوین، پیوسته از همه سود خود را می خواهد (اعتبار استخدام) و برای سود خود، سود همه را می خواهد (اعتبار اجتماع) و برای سود همه، عدل اجتماعی را می خواهد (اعتبار حسن عدالت و قبح ظلم) و در نتیجه، فطرت انسانی حکمی که با الهام طبیعت و تکوین می نماید قضاوت عمومی است و هیچ گونه کینه خصوصی با طبقه متراقیه ندارد و دشمنی خاصی با طبقه پایین نمی کند، بلکه حکم طبیعت و تکوین را در اختلاف طبقاتی قرایح و استعدادات تسلیم داشته و روی سه اصل نام برده، می خواهد هر کسی در جای خودش بنشیند.»۱۳ آیهٔ اللّه مصباح نیز بر همین عقیده است: «فرد برای تحصیل و تأمین منافع و مصالح خویش است که به جامعه ای روی می آورد و عضویت آن را می پذیرد.»۱۴ به قول فرامرز رفیع پور، هدف ارضای نیاز است و روابط اجتماعی وسیله.۱۵آن گونه که از خطبه ۲۳ نهج

البلاغه استفاده می شود، نیازهای سه گانه انسان وی را به زنـدگی اجتماعی مجبور ساخته است: ۱. احتیاج آدمی به دفاع از خویش ۲. نیاز شدیـد به محبت ۳. عـدم توانایی در برطرف کردن نیازهای زنـدگی خویش. به بیان دیگر، زنـدگی اجتماعی معلول نیازهای طبیعی انسان است.۱۶از نظر علّامه طباطبائی، انسان همنوعان خود را نیز مانند سایر موجودات در راه منافع خویش استخدام می کند، ولی چون هر فردی درصدد استفاده از دیگری و کار کشیدن از سایر انسان هاست، ناچار باید یک سازش و همکاری بین افراد بشر برقرار شود تا در سایه آن، همه از همه بهره مند گردند و این همان قضاوتی است که بشر درباره لزوم تمدّن و وجود اجتماع تعاونی می کنـد، و لازمه آن این است که اجتماع به نحوی تشکیل شود که هر ذی حقی به حقش برسـد، و روابط افراد با یکدیگر عادلانه باشد و هر کس از دیگری به میزانی بهره مند شود که آن دیگری نیز از او به همین مقدار بهره می برد، و این قانون «عدل اجتماعی» است.۱۷بنابراین، لزوم اجتماع مـدنی و عـدالت اجتماعی امری است که بشر ناچار از پذیرش آن است و اگر این اضطرار و ناچاری نبود هرگز زیر بـار آن نمی رفت. و معنای اینکه گفته می شود: «انسان طبعاً مـدنی است و به لزوم عـدل اجتماعی قضاوت می کنـد» همین است زیرا این قانون زاییده اصل «استخدام» است که بشر به ناچار به آن تن در داده و برای همین است که هر موقع دسته ای نیرومند شوند، کمتر رعایت زیردستان را می کنند.۱۸پس اگر انسان مـدنی و تعاونی است در حقیقت، به طبع ثانوی چنین است، نه به طبع اوّلی زیرا طبع اولی انسـان این است که از هر چیزی که می توانـد، انتفاع ببرد.۱۹قوام نظم اجتماعی از نظر اسلامپس از اینکه انسان ها زندگی اجتماعی تشکیل دادند، عامل تداوم این زندگی اجتماعی چیست؟ اسـلام چه سازوکارهایی اندیشیده است تا نظم اجتمـاعی برهم نریزد؟همـان طور که ذکر شـد، جـامعه شـناسان غربی در اینکه عامل وحـدت جامعه و نظم اجتماعی چیست، همنظر نیسـتند. دورکیم و کنت بر عامل «مـذهب» و «اخلاق» در قالب قواعـد اخلاقی تکیه می کردنـد و معتقد بودند: افراد با درونی کردن قواعد اخلاقی، از هنجارهای جامعه پی روی می کنند و قوانین اجتماعی نیز جلوی افراد سودجو را گرفته، آنان را مجازات یا اصلاح می کند. اما تضادگرایان بر نقش طبقه مسلّط تأکید کرده، می گفتند: طبقه مسلّط با ابزارهای متعددی که در دست دارد، قادر است نظم صوری در جـامعه برقرار کنـد.از آنچه گـذشت، روشن می شود: عامل ثبات و نظم اجتماعی در عمل کردن به قوانین پدیـد می آیـد. در جوامع بـدوی، قوانین تـدوین شـده ثبات کمتری داشـتند، اما قوانین جوامع متمـدن از ثبات نسبی برخودار است، و هر قـدر جـامعه پیشـرفته باشـد، می توانـد قوانین مسـتحکم تری تـدوین کنـد. ضـامن اجرای قوانین، هم درونی است و هم بیرونی، که همـان حکومت است. اما آیا هر قانونی قادر است نظم اجتماعی مطلوب را در جامعه ایجاد کند؟ پاسخ علّامه طباطبائی به این پرسـش منفی است. از نظر ایشـان، بـا این قوانین نمی توان به حـد مطلوب نظم اجتمـاعی دست یافت چرا که: «اولاً، قانون حقیقی در تمـدن عصـر حاضـر، عبـارت است از: نظـامی که بتوانـد خواست و عمـل افراد را تعـدیل کنـد، و مزاحمت هـا را از میـان برطرف سازد، و طوری مرزبنـدی کنـد که اراده و عمـل کسـی مانع از اراده و عمل دیگری نگردد. ثانیاً، قوانین عصـر حاضـر متعرّض معارف الهیّه و مسائل اخلاقی نمی شود. ثالثاً، این طریقه ضـمانت اجرایی نـدارد به این معنا که آن قـدرت مرکزی اگر از حق منحرف شـد و مرز قانون را شکست و سلطنت جامعه را مبدّل به سلطنت شخص خود کرد و در نتیجه، اراده دلخواه او جای قانون را گرفت، هیچ قدرتی نیست که او را به مرز خود برگردانـد و دوبـاره قـانون را حـاکم سازد. علاوه، قوّه مجریه تنها می توانـد حفظ قانون را در ظاهر حال جامعه تعهـد و ضـمانت کنـد، و در مواردی که احیانـاً قـانون شـکنی ها پنهانی صورت می گیرد از حیطه قـدرت و مسئولیت مجری خارج است.» ۲۰آنچه اسـلام در خصوص «نظم اجتماعی» مطرح می کنـد فراتر از نظمی است که دیگران بیان کرده اند. از نظر اسـلام، نظم اجتماعی باید طوری باشد که در سایه آن، به حقوق و آزادی های فردی آسیبی نرسد. از سوی دیگر، «عدالت اجتماعی» در اسلام، یک اصل اساسی است. هیچ یک از مکتب های بشری نمی توانند ادعا کنند که راه کارهای آنان برای نظم اجتماعی منجر به اجرای عـدالت اجتماعی می شود. جامعه باید بستر رسیدن افراد به سعادت دنیوی و اخروی را فراهم کند. چنین جامعه ای به قوانین دقیقی نیـاز دارد و مسلّماً تـدوین چنین چیزی از تـوان بشـر خـارج است. بشـر بـا توجه به محـدودیت هـایی که دارد، نمی توانـد به قوانین

فرازمانی و فرامکانی دست یابد، مگر از طریق اتصال به منبع مافوق بشری. در واقع، اسلام نیز با این نظر موافق است که افراد تنها در سایه زندگی اجتماعی، می توانند به خواسته هایشان دست یابند و بنابراین، انسان ها از روی ناچاری ـ ولی با اختیار ـ به زندگی اجتماعی تن در داده اند و به هر صورتی که شده است، باید در جامعه نظمی برقرار باشد و برقراری این نظم بدون کسانی که از اجرای قوانین و حقوق فردی و اجتماعی دفاع کنند، ممکن نیست. پس قانون به مجری نیاز دارد. اما اسلام، هم قوانین خاصی عرضه می کند و هم برای مجریان قانون، شرایطی قایل است و احراز این شرایط در مواردی در دست بشر نیست.از اینجا نتیجه می گیریم که نگاه متفاوت مکاتب به انسان و ماهیت او در تبیین نظم اجتماعی، بسیار تأثیرگذار است. به تعبیر علّامه طباطبائی، «جامعه انسانی هرگز نمی تواند اجتماعی زندگی کند و دارای اجتماعی آباد شود، مگر وقتی که دارای اصولی عملی و قوانین اجتماعی باشد... اما اینکه گفتیم اصولی عملی داشته باشد، این اصول عبارت است از اینکه اجمالاً ـ حقیقت زندگی دنیا را بفهمد و آغاز و سرانجام انسان را در نظر بگیرد. چون اختلاف مذاهب در همین سه مسئله، باعث می شود سنن آن اجتماع نیز مختلف بشود. واضح تر بگویم: طرز تفکر افراد اجتماع درباره حقیقت زندگی دنیا و نیز طرز تفکرشان در آغاز و سرانجام جهان ـ هر قسم باشد ـ سنت هایی که در آن اجتماع وضع می شود، همان طور خواهد بود.»۲۱به طور خلاصه اینکه، مکاتب مختلف، انسان شناسی های متفاوتی دارند و چنین اختلاف هایی در رویکرد آنان به مسئله نظم ظاهر می شود. برای مثال، از نظر اسلام، انسان ها نمی توانند قوانین فرازمانی و فرامکانی بنویسند. نمونه گویای آن این است که کارکردگرایان بر احترام نهادن به ارزش هایی که جامعه بزرگ تر ارائه می کند، تأکید می نمایند. اما در موارد زیادی همین ارزش ها و عمل به قوانین عامل به وجود آمدن تضاد و احیاناً کج روی در جامعه می شود. رابرت مرتن از جامعه شناسانی است که به این مهم پی برده است. او می گوید: «در جامعه آمریکا، ارزش های محوری و اساسی وجود دارد که تقریباً همه اعضای جامعه آنها را پذیرفته اند و آن را دنبال می کنند و در آن جامعه، برای رسیدن به آن ارزش ها نیز هنجارهایی تعیین و تدوین شده است. صرفاً از راه های خاصی می توان آن ارزش ها را دنبال کرد. ارزش مسلّط در آمریکا، موفقیت مالی است و وسایل مناسب برای دست رسی به آن، کار سخت و مجاهدت است... اما ساختار جامعه آمریکا مبتنی بر توزیع نابرابر فرصت هاست و بنابراین، همه نمی توانند از راه های مشروع به آن هدف دست یابند. در نتیجه، عده ای به وسایل نامشروع متوسّل می شوند.»۲۲ پس «ساختار اجتماعی» خود می تواند عامل بی نظمی و نابسامانی در جامعه باشد.امام خمینی(قدس سره) به عنوان یکی از اندیشمندان بزرگ اسلامی، ریشه بسیاری از انحرافات اجتماعی و اخلاقی را در ساختار کلی جامعه می بیند. «با عنایت به کلیّت مواضع حضرت امام در قبال مسائل اجتماعی و فرهنگی، می توان چنین استنباط نمود که رویکرد امام به مسئله نظم و امنیت اجتماعی، نگاهی کلان نگر و تعلیلی است و در مواجهه با بی نظمی، اسیر ظواهر نظم نمی شود و هر نظمی را طلب نمی کند. همچنین امام بی اعتنا به عوامل و زمینه های ساختاری و فرهنگی جرمساز، به مجازات مجرمان بسنده نمی کند. بر این اساس، می توان گفت: در منطق امام، در جامعه ای که به شدت نامتعادل است و اختلافات طبقاتی در آن چشمگیر است، نمی توان انتظار داشت امنیت اغنیا محفوظ بماند. نمی توان انتظار داشت کارگران و کارمندان با حداقل حقوق و مزایا، نظاره گر درآمدهای کلان و اقدامات استثمارگرانه و سودجویانه صاحبان قدرت و ثروت باشند و آنان بی هیچ توقّع، خدمات سالم اداری و فنی موردنیاز آن غارتگران را فراهم آورند. نمی توان انتظار داشت کاخ ها و منازل مجلّل در تیررس نگاه حسرت بار محرومان باشد و اتومبیل های اشرافی و هزاران قلم کالاهای لوکس و گران قیمت هر لحظه شعله نیاز را دامن زند و آتش آن دامنگیر جامعه نگردد. طبیعی است در این شرایط، امنیت و سلامت روابط اجتماعی به خطر می افتد و متأسفانه در این هنگامه، فقط غارتگران آسیب نمی بینند، بلکه زیان اصلی متوجه اقشار و گروه هایی است که در این عرصه، در دور باطل انحراف گرفتار نیامده اند. لهذا، مدافعان و طالبان نظم و امنیت باید قبل از هر چیز، با این شرایط و زمینه ها به مقابله برخیزند و الاّ جستوجوی امنیت، سرابی ماند که تشنگان بی قرار را عطش فزون آرد.»۲۳مثال دیگر: کارکردگرایان بر وجود «سلسله مراتب» در جامعه تأکید می کنند، اما به هیچ

وجه، نمی توانند میزان بهره مندی سلسله مراتب های اجتماعی گوناگون از مزایای مادی را توجیه کنند. همگان می دانند که میزان بهره منـدی ـ مثلا ـ یک مـدیر کارخانه بایـد از یک کارمند معمولی آن کارخانه بیشتر باشد، اما این فاصله چقدر باید باشد و مدیر چند درصد از کارمند بیشتر بگیرد قادر به توجیه آن نیستند. در مواردی، فاصله دست مزد این دو به چند برابر می رسد و به تدریج، سرمایه ها در دست عـده ای انـدک متمرکز می شود و در نتیجه، به زیادتر شدن فاصـله های اجتماعی کمک می کند که خود یکی از عوامل نابسامانی در جامعه است.اما اسلام با محور قرار دادن «عدالت اجتماعی»، تشویق انسان ها به انفاق، و ادای خمس و زکات تا حد زیادی جلوی این فاصله ها را می گیرد. عدالت اجتماعی رکن جامعه است و پناهگاهی است که هر انسانی از خطر اسارت و استخدام و استثمار، به آن رکن رکین پناهنده می شود.۲۴ به تعبیر شهید مطهری، «شعار خورشیدسان (إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ) (نحل: ۹۰) همواره در سرلوحه تعالیم اسلامی جای دارد. در دین انبیا و حاکمیت اوصیا"، عدل "به منزله سر است در تن.»۲۵انتقاد عمـده ای که بر جـامعه شناسان غربی وارد است این است که اخلاـق بـدون اعتقاد به خـدا و ماورای طبیعت نمی توانـد انسان ها را برای پـذیرش محـدودیت هـا دعوت کنـد. اخلاـق در سـایه اعتقـاد به معاد و قیامت معنا می دهـد. به بیان علّامه محمّدتقی جعفری، «هواپرستی و امام خویشتن بودن هیچ نظم و قانونی را در جهان هستی نمی شناسد.»۲۶ در اسلام، ضامن اجرای قوانین و تن نهادن به ارزش هـای اجتمـاعی، که برخاسـته از متن اسـلام است، در این جمله حضـرت امـام خمینی(قـدس سـره) خلاصه می شود که «عالم محضر خداست در محضر خدا معصیت نکنید.»۲۷ در نظام اسلامی، نقض قوانین اجتماعی گناه محسوب می شود. چنانچه تأثیر تنها همین نگرش بر احترام نهادن به قوانین اجتماعی بررسـی شود مشـخص خواهـد شـد که چنـدین برابر قوانین بازدارنـده کارایی دارد. مکـاتب بشـری توان چنین ادعایی را ندارنـد.عوامل اختلاف و بر هم زننـده نظم در جامعهبنیادهای نظام اجتماعی اسلام بر این باور استوار است که همه انسان ها برابرند و یک اجتماع بشری را تشکیل می دهند. پس چرا میان آنان اختلاف به وجود می آید؟ برخی از نویسنـدگان در بررسـی این مسئله به اختلاف مناطق زندگی انسان ها اشاره کرده، و بر این باورند که به رغم اتحاد بشر در دوران نخستین حیات بشر، پراکنده شدن آنها در سرزمین های متفاوت، بر خلق و خوی آنان اثر گذاشت و زمینه های اختلاف میان آنان را به وجود آورد.۲۸علّامه طباطبائی نیز بر همین نظر است: «شـکی نیست که افراد بشر از لحاظ خصوصیات آفرینش و منطقه زندگی و اخلاق و عاداتی که مستند به آن است، مختلفند و بعضی از حیث قوای بدنی و روحی بر دیگران برتری دارند، نتیجه توأم شدن این اختلـاف بـا قریحه اسـتخدام این است که اجتمـاع، تعادل و توازن خود را از دست داده و دچار انحراف از جاده عـدالت گردد یعنی نیرومنـدان از ناتوانان بیش از انـدازه ای که به ایشان بهره می دهنـد، سود ببرند... و از طرفی، رنجبران و زیردسـتان برای خلاصـی از حریفان ستم کار، دست به حیله و تزویر زده و با تمامی نیرویی که در اختیار دارند، بکوشند تا بر آنان مسلّط شده و انتقام خود را از ایشان بکشـند. بنابراین، بروز این اختلافات طوفان های وحشتناکی در وضع اجتماع ایجاد کرده و امنیت و سعادت آن را به خطر می انـدازد و مردم را دچـار هرج و مرج و نـاامنی می نمایـد و بالاـخره، مـوجب هلاـک انسـانیت و فنـای فطرت و زوال سـعادت می شود.»۲۹راه کارهـای اسـلام برای تأمین نظم اجتماعی۱. دعوت به توحید: اسـلام برای تأمین سـعادت دنیا و آخرت بشـر، اصـلاحات خود را از دعوت به «توحید» شـروع کرد تا تمامی افراد بشر یک خدا را بپرستند و آنگاه قوانین خود را بر همین اساس تشریع نمود و تنهـا به تعـدیل خواست ها و اعمال اکتفا نکرد، بلکه آن را با قوانینی عبادی تکمیل نمود و نیز معارف حقّه و اخلاق فاضـله را بر آن اضـافه کرد. آنگـاه ضـمانت اجرا را در درجه اول، به عهـده حکومت اسـلامی و در درجه دوم، به عهـده جامعه نهاد، تا تمامی افراد جـامعه بـا تربیت صالـح علمی و عملی و بـا داشـتن حق امر به معروف و نهی از منکر در کـار حکـومت نظـارت کننـد. از مهم ترین مزایایی که در این دین به چشم می خورد، ارتباط تمامی اجزای اجتماع با یکـدیگر است ارتباطی که موجب وحدت کامل بین آنان می شود به این معنا که روح توحیـد در فضایل اخلاقی، که این آیین بـدان دعوت می کند، ساری و روح اخلاق نام برده در اعمالی که مردم را بـدان تکلیف فرموده، جاری است. در نتیجه، تمامی اجزای دین اسـلام پس از تحلیل به توحیـد بر می گردد و توحیدش

پس از تجزیه، به صورت آن اخلاق و آن اعمال جلوه می کند. همان روح توحید اگر در قوس نزول قرار گیرد آن اخلاق و اعمال می شود و اخلاق و اعمال نام برده در قوس صعود، همان روح توحید می گردد چنان که قرآن کریم فرمود: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (فاطر: ۱۰) قوانین جاری در اعمال، در ضمانت اخلاق و بر عهده آن است و اخلاق همه جا با انسان است در خلوت و جلوت، وظیفه خود را انجام می دهد و بهتر از یک پلیس می تواند عمل کند. علّامه در پاسخ این اشکال، که در غرب نیز مردم را به اخلاق توصیه می کنند، پس آنها نیز می توانند ضمانت اجرائی داشته باشند، می فرماید: «اخلاق فاضله اگر بخواهد مؤثر واقع شود باید در نفس ثبات و استقرار داشته باشد و ثبات و استقرارش نیازمند ضامنی است که آن را ضمانت کند و جز توحید ـ یعنی اعتقاد به اینکه" برای عالم تنها یک معبود وجود دارد ـ "آن را تضمین نمی کند، تنها کسانی پای بند فضایل اخلاقی می شوند که به وجود خدایی واحد و دارای اسمای حسنا معتقد باشند خدایی حکیم که خلایق را به منظور رساندن به کمال و سعادت آفرید خدایی که خیر و صلاح را دوست دارد و شر و فساد را دشمن خدایی که به زودی خلایق اولین و آخرین را در قیامت جمع می کند تا در بین آنان داوری نماید و هرکسی را به آخرین حدّ جزایش برساند: نیکوکار را به پاداش و بدکار را به کیفر. ۳۰«با فرض اینکه جهان خلقت موجودی به نام انسان را با اصول و قوانین حق، که زیربنای آن است، به وجود آورده است، برای پیشرفت تکاملی آن، تبعیت از اصول و قوانین حق را ضروری ساخته است. ... بعضی از آیات وجود دارد که اصالت و ضرورت و ثبات حق را در حد اعلای پیوستگی با بنیاد جهان هستی و نظم آن روشن می نماید مانند: (وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ)(مؤمنون: ۷۱) اگر حق از هواها و تمایلات آنان پی روی نماید، آسمان ها و زمین و هرچه که در آنها وجود دارد، فاسد می گردد. از این گونه آیات، استفاده می شود که حق آن واقعیتی است که بنیاد اساسی کارگاه آفرینش روی آن استوار شده است.» ۳۱هر انسانی عضوی از خانواده جهانی است که آدم و حوّا بنیانگذارش بوده اند. زمانی که مردم به این واقعیت پی می برند که همه آنها در نهایت، به یک خانواده متعلّقند و مخلوق خدای تعالی هستند، دیگر جایی برای نژادپرستی، بی عدالتی های اجتماعی و شهروندی درجه دوم باقی نمی ماند. وحدت بشریت نه تنها در آغاز آن، بلکه در مقصد نیز وجود دارد. (إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّـا اِلَيْهِ رَاجِعونَ)(بقره: ۱۵۶) مربوط به همه بشریت است. رابطه فرد و جامعه در اسلام، با چنین وحدتی در مبدأ و مقصد به عنوان زمینه زندگی اجتماعی شکل می گیرد.۲. توصیه به آیین های جمعی: از سوی دیگر، توصیه شده است برخی از عبادت ها همچون نمازهای یومیه و نماز جمعه به صورت جماعت برگزار شود. این عمل زمینه تفاهم، عشق و محبت میان مسلمانان ایجاد می کند. انجام عبادت به صورت دسته جمعی، احساس وحدت و برادری میان مسلمانان ایجاد می نماید، و هر قدر گستره این جماعت بیشتر شود، این احساس عمیق تر می گردد. نمازگزاران نماد برابری فقرا و ثروتمندان، حاکمان و رعیت، تحصیل کرده و غیرتحصیل کرده و سیاه و سفید هستند که همه به سوی یک خدا عبادت می کنند. از سوی دیگر، همین روحیه اطاعت از رهبری جامعه میان نمازگزاران را تقویت می کند. انجام عمل عبادی نماز جماعت به صورت یک دست و منظم، بیانگر این حقیقت است که اگر افراد مسلمان اراده کنند، می توانند در تمام امور زندگی نظم و انضباط داشته و با بهره گیری از قابلیت های نهان و آشکار خود، حلّال مشکلات خود و دیگران باشند. این یک واقعیت ثابت شده است که اسلام یک شیوه زندگی است راهنمای کاملی برای کل بشر در همه جنبه های زندگی اش. حقوق و فقه اسلامی تنها برای موضوعات مدنی و مجرمانه تعریف نشده است، بلکه همچنین با سیاست، اقتصاد، مسائل اجتماعی، ملّی و بین المللی نیز سر و کار دارد. فقه یک دانش و علم حقوق و وظایف برای انسان است.۳. حاکمیت نهاد دین بر سایر نهادها: در جامعه اسلامی، همه نهادها در خدمت دین قرار می گیرند، برخلاف جامعه شناسان غربی که دین را نهادی در کنار سایر نهادهای اجتماعی قلمداد می کنند. از نظر اسلامی، «دین برنامه صحیح و مطلوب زندگی آدمی است که جمیع ابعاد و وجوه حیات فرد و جامعه را فرا می گیرد و علاوه بر اعتقادات، اخلاق و عبادات، به معنای اخص ـ شامل انواع و اقسام حقوق، از جمله حقوق سیاسی، حقوق قضائی، حقوق جزائی، حقوق بین الملل، حقوق اقتصادی و حقوق مدنی (نظیر حقوق

خانواده) می شود و بنابراین، همه نهادهای اجتماعی را در خود می گنجاند و بر آنها اشراف و تسلّط دارد.»۳۲در این صورت، علاوه بر آنکه در جامعه اسلامی نهادهایی مثل تعلیم و تربیت اهمیت بیشتری پیدا می کند، بسیاری از نابسامانی هایی که از تضاد میان نهادها اجتماعی به وجود می آید، مجال ظهور و بروز پیدا نمی کند چرا که در نظام سیاسی اسلام، قدرت استقلالی نهادها تا حدی کاهش می یابد. جایگاه «ولایت فقیه» در نظام سیاسی اسلام را در این بستر راحت تر می توان تحلیل کرد. جایگاهی که ولایت فقیه در جامعه اسلامی از آن برخوردار است، موجب می شود بسیاری از بحران های اجتماعی اصلا فرصت ظهور نیابند. یکی از جامعه شناسان می گوید: در سال های پس از انقلاب، بحران هایی در ایران بوده است که اگر ولایت فقیه نبود، یکی از آنها کافی بود جامعه را دچار دگرگونی اساسی کند. قرار گرفتن ولایت فقیه در رأس حکومت اسلامی از ظهور اختلاف های عمیق میان گروه ها و احزاب سیاسی و نیز نهادهای مهم جامعه جلوگیری می کند.۳۳ بخشی از کارکردهای اجتماعی ولایت فقیه در کلام حضرت امام خمینی آمده است: «ولایت فقیه به کسی آسیب وارد نمی کند، دیکتاتوری به وجود نمی آورد، کاری که بر خلاف مصالح مملکت است انجام نمی دهد، کارهایی که دولت یا رئیس جمهور یا کس دیگر برخلاف مسیر ملت و برخلاف مصالح کشور انجام دهد، فقیه کنترل می کند، جلوگیری می کند.»۳۴بنابراین، جامعه شناسانی مانند پارسونز و به تبعیت از وی، چلبی، که نظم اجتماعی را به چهار بعد تجزیه کرده اند۳۵باید عامل پیوند دهنده ای پیدا کنند که این خرده نظام ها را با یکدیگر هماهنگ می کند. در اسلام، این خلأ با وجود «ولی فقیه» در رأس نظام، پر می شود.۴. مشارکت در کارهای جمعی: بی تردید، مشارکت و هماهنگی همه افراد و گروه های مجتمع در کارهای اجتماعی در طبقه و درجه اول قرار می گیرد. این قضیه که مشارکت و هماهنگی مردم یک جامعه اسلامی در تحقق بخشیدن به رفع نیازهای زندگی اجتماعی تکلیفی است قطعی، جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد. برای اثبات این تکلیف با اهمیت، دلایلی قاطع در منابع اسلامی وجود دارد از جمله آنها، می توان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱. دلایل مستقیم که مردم را به مشارکت دسته جمعی برای به وجود آوردن مصالح زندگی اجتماعی دستور می دهد مانند: (تَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ.) (مائده: ۲) ۲. دلایلی که ضرورت اهمیت دادن به مجتمع اسلامی و مصالح آن را بازگو می کند: «مَن أصبح و لم یهتمّ بأمور المسلمینَ فلیس بمسلم»۳۶ این تکلیف ضروری اجتماعی به لحاظ بزرگی و پیچیدگی و وجود ابعاد متنوّع امور مسلمانان، از یک فرد برنمی آید. بدین روی، روشن است که کارها و خدمات اجتماعی با مشارکت و هماهنگی مردم باید انجام گیرد. ۳. فقهای عالی قدر اسلامی در همه مواردی که پای مصالح زندگی اجتماعی مردم و دفع شرور و ناگواری ها از زندگی اجتماعی مردم در میان باشد، اقدام به برآوردن و تحقق بخشیدن به آن مصالح و دفع شرور و ناگواری ها را واجب کفایی برای هر کسی، که برایش مقدور باشد اعلام می کنند. ۴. در منابع معتبر، احادیثی وجود دارد که فوق تواتر وارد شده است و همه مردم را برای مشارکت و هماهنگی در به وجود آوردن نظم صحیح زندگی دستور می دهد. برای نمونه، راوی می گوید: سمعتُ أباعبداللّه(علیه السلام) یقول لاصحابه: «إتّقوا اللّه و کونوا إخوةً بررةً متحابّینَ فی اللّه، متواصلین، متراحمین....»۳۷ شنیدم که امام صادق(علیه السلام) به یارانش می فرمود: به خدا تقوا بورزید برادرانی نیکوکار نسبت به یکدیگر باشید برای جلب مصالح و خیرات و دفع مضار، با یکدیگر بپیوندید و برای یکدیگر دلسوز باشید. ۶. مبغوضیت و گناه بودن تفرّق و پراکندگی در برخی از آیات و روایات با کمال وضوح، بر لزوم مشارکت و همکاری و همیاری در زندگانی دلالت می نمایند: (وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْکُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ)(آل عمران: ۱۰۳) روشن است که هیچ تفرقه و پراکندگی مضرتر و زیان بارتر از تشتّت و اختلاف و تفرقه در هموار ساختن مسیر زندگی تصور نمی شود: (وَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ)(انفال: ۴۶) و با همدیگر به نزاع و خصومت نپردازید که دچار شکست می شوید و عظمت و قدرتتان نابود می گردد.۳۸۵. مسئولیت متقابل فرد و جامعه: نقش افراد مکمّل نقش جامعه است. میان این دو، همبستگی و مسئولیت متقابل وجود دارد. افراد در مقابل جامعه مسئولند. البته این مسئولیت تنها در برابر جامعه مطرح نیست افراد در عین حال، در برابر خداوند نیز پاسخگو هستند. از سوی دیگر،

جامعه نیز در برابر افراد مسئول است. جامعه باید امنیت و آسایش افراد را فراهم کند. به عبارت دیگر، فعل و انفعال متقابل و سودمندی میان افراد و جامعه برقرار است. افراد نباید نسبت به مسائل جامعه خود بی تفاوت باشند، آنها باید در ساختن جامعه خود، به صورت فعّال مشارکت کنند باید خود و دیگران را امر به معروف و نهی از منکر نمایند. ساخت زندگی اجتماعی در اسلام بسیار وسیع است. از جمله عناصر اصلی این ساخت را عشق به همنوع، مهربانی به کودکان، احترام به بزرگان، دل داری از مصیبت دیدگان، عیادت بیماران، احساسات واقعی از برادری و همبستگی اجتماعی، احترام به حقوق، دارایی و کرامت دیگران، مسئولیت متقابل افراد و جامعه تشکیل می دهد.۶. توجه به رفتارهای اجتماعی در سطح خرد و کلان: اسلام آیین زندگی است و بنابراین، برای همه عرصه های اجتماعی بشر برنامه دارد از روابط میان دو نفر گرفته تا نهادهای کوچکی مثل خانواده و ازدواج، و در سطح کلان، نهادهای اقتصاد، سیاست و تعلیم و تربیت روابط میان همسران، والدین و فرزندان، همسایه ها و خویشاوندان و حتی شیوه برخورد با بیگانگان نیز در اسلام تعریف شده است. عمل به حقوق و وظایف در همه سطوح فردی و اجتماعی، چه از طرف فرد و چه از طرف جامعه، بسترساز نظم اجتماعی است. اسلام علاوه بر اینکه برای هر موقعیتی حقوق خاصی در نظر گرفته است، به انسان ها توصیه می کند: با هم روابط دوستانه برقرار کنند. برای مثال، گرچه زن و شوهر هر کدام وظایف خاصی دارند، اما توصیه شده است که فضای حاکم بر روابط میان زن و شوهر دوستانه باشد. همین فضا در سطوح گوناگون اجتماع باید رعایت شود. وجود سلسله مراتب موقعیتی نباید به ارزش گذاری میان افراد تبدیل شود. به تعبیر رفیع پور، «ساخت روابط» اجتماعی باید افقی باشد یعنی ارزش گذاری ها نباید بر اساس معیارهای مادی (مقام، درجه، ثروت و...) باشد. وی از دو نوع ساخت روابط اجتماعی بحث می کند: ساخت افقی و ساخت عمودی. معتقد است: اگر ساخت روابط در میان اعضای جامعه، افقی باشد همبستگی میان افراد بیشتر می شود. اما هرچه به طرف ساخت روابط عمودی حرکت کنیم، زمینه اضمحلال انسجام اجتماعی فراهم تر می شود. «اگر ما بخواهیم یک چنین جامعه ای را [که با ساخت روابط افقی به یک انسجامی رسیده است] به اضمحلال بکشانیم، باید کوشش کنیم که روابط اجتماعی درون آن را به نوع اول (عمودی) تبدیل کنیم. انجام این کار آسان است. کافی است که ارزش های مادی وارد یک جامعه شود و مردم بر اساس این ارزش های مادی (نه فقط پول، بلکه مقام و درجه) درجه بندی شوند. در نتیجه، آنها خود را بر اساس این درجات با یکدیگر مقایسه می کنند و هریک احساس محرومیت نسبی به دست می آورند و در پی این فرایند، عملا با هم به رقابت انداخته می شوند.»۳۹... در این زمینه، می توان به تحقیقات اخیر لولر و یون اشاره کرد. آنها به اثبات رسانده اند که هرچه روابط در درون یک گروه افقی تر باشد، «همبستگی» ۴۰ آنها به گروه بیشتر می گردد.۴۲۷. مبادله: بحث از «مبادله» به عنوان قوام زندگی اجتماعی در تفسیرالمیزان، مکرّر بیان شده است. از نظر علّامه، نقش مبادله چنان است که بدون آن، جامعه حتی برای لحظه ای دوام نمی آورد. «شکی نیست که قوام اجتماعی، که بشر بر حسب طبع اوّلی خود تشکیل داده، بر مبادله مال و عمل پایدار است و قطعاً اگر چنین مبادله ای در کار نبود، مجتمع انسان، حتی یک چشم برهم زدن، قوام نمی داشت. راه بهره مندی انسان در اجتماعش غیر از این نبوده که اموری از مواد اولیه زمین گرفته و به قدر وسعش، روی آن عمل نموده و از نتیجه عملش، مایحتاج خود را ذخیره می کرده است و مازاد بر احتیاج خود از آن حاصل را به دیگران می داده و در عوض، سایر مایحتاج خود را از آنچه در دست دیگران بوده، می گرفته.»۴۳علّامه طباطبائی پای مبادله را به ادای تکالیف واجب اجتماعی (همچون نفقه، انفاق، خمس، زکات) و حتی تکالیف مستحب نیز می کشد و می فرماید: قوام زندگی اجتماعی به همان چیزهاست.۴۴به نظر می رسد این بحث علّامه با بحث وابستگی متقابلی که دورکیم مطرح می کند، مشترک است. هر دو بر مبادله تأکید می کنند. گرچه علّامه طباطبائی مبادله را در جنبه اقتصادی آن توضیح داده، ولی بحث وی قابل تعمیم به همه نوع مبادله اجتماعی است. بنابراین، مبادله شامل مبادله تخصص ها نیز می شود. برای اینکه جامعه قوام داشته باشد، باید به طور مداوم میان افراد جامعه، مبادله صورت گیرد. برای مثال، اگر زکات علم نشر آن است، پس همه چیز زکات دارد. چون زکات در اصل، مال دارایی است اگر به علم تعمیم داده شده، معلوم

می شود که از باب مثال بوده است.۸. وضع قوانین کیفری: مهم ترین راهی که اسلام برای به راه آوردن مجرمان و ریشه کن کردن جرایم بر گزیـده، «نشـر تعلیمـات اخلاـقی» است که به خوبی ها و فضایل فرمان می دهـد و از بـدی ها و رذایل باز می دارد و آنگاه انسان را به خود و فطرت خود وامی گـذارد تا بـدون هیـچ گونه جبر و فشار، راه را بر گزینند. ولی تعلیمات اخلاقی به خاطر نداشـتن ضمانت اجرائی برای کسانی که از فطرت خود به دورند، برای نظام بخشـیدن به جامعه کفایت نمی کند. در دومین مرحله، به وضـع قوانین مدنی حاکم بر روابط انسان ها اهتمام میورزد. در عین حال، تبه کارانی هستند که همچنان در ضلال و فساد خود غوطهورند، ولی هنوز امیـد به اصـلاح آنان به شیوه مسالمت آمیز از میان نرفته است. بدین منظور، دسـتور وجوب نظارت عمومی وضع گردیده است.۴۵آخرین راهی که اسـلام نـاگزیر از اتخـاذ آن بوده، وضع قوانین کیفری و تـأدیب و تنبیه کسـانی است که بـا رفتارهـای کج روانه خـود، نظم اجتمـاعی را به هم زده، موجب از بین رفتن آسـایش دیگران می شونـد. قوانین مربوط به حـدود، دیـات و قصـاص حاکی از جدیّت اسـلام در حفظ حقوق فردی و اجتماعی در کنار هم است یعنی اجرای این احکام علاوه بر احقاق حق افراد، تا حد زیادی جامعه را از تکرار چنین اعمالی مصون می دارد. تحقیقی میـدانی که در شـهر قم به عمل آمده، حاکی از آن است که اجرای حـدود در ملأـ عام، تأثیر زیادی در پیش گیری از تکرار رفتارهای مجرمانه دارد.۴۶عوامل دوستی و پیونـد میان اجتماع الف. گمان نیک بردن نسبت به مردم:۴۷ امام علی(علیه السـلام): «مَن حَسُن ظَنُّه بالناس حاز مِنهم المحبّةَ»۴۸ هرکس به مردم گمان نیک داشته باشـد از محبت آنـان برخوردار می شود. ب. سـخن نیکو گفتن: امـام علی(علیه السـلام): «من لانت کلمته وجبت محبته»:۴۹ هرکس گفتارش نرم باشـد دوستی او لازم آیـد. ج. خوش خلقی: رسول الله(صـلی الله علیه وآله): «حسن الخلق یثبت به المودّة»:۵۰ با خوش خلقی، دوستی ثبـات می یابـد. د. معاشـرت نیکو: امـام علی(علیه السـلام): «بحسن العشـره تـأنس الرفـاق»۵۱ بـا معاشـرت نیکو، میان دوسـتان انس و الفت برقرار می شود. هـ روش نیـک: امـام علی(علیه السـلام): «من کثر جمیله اجمع الناس علی تفضـیله»۵۲ هرکس زیبایی اخلاقی اش فراوان شود، مردم بر برتری دادن او یک صدا خواهند شد. و. عدالت: امام علی(علیه السلام) فی عهده الی مالک الاشتر: «ولیکن احبُّ الامورِ الیکَ اوسطها فی الخلق، و اعمُّها فی العـدل، و اجمَعُها لِرضـی الرعیّـةِ... اِنَّ افضل قرّة عین الولاة اسـتقامةُ العدل فی البلاد، و ظهور مودّة الرعیةِ»۵۳ در عهدنامه شان به مالک اشتر آمده است: باید محبوب ترین کارها نزد تو کارهایی باشـد که با میانه روی سازگارتر و با عدالت دمسازتر است و خشنودی رعیت را بیشتر فراهم می آورد... که بالاترین روشنایی چشم والیان برپـایی عـدالت در شـهرها و آشـکار شـدن محبت رعیت است. ز. عفو و گـذشت: امام علی(علیه السـلام): «من لم یحسن العفو أساء بالانتقام»۵۴ هرکس به نیکی در نگـذرد، به زشتی انتقـام می گیرد. ر. پیونـد بـا خویشان: امام علی(علیه السـلام): «و اکرم عشـیرتک فإنهم جناحُکَ الذی به تطیر، و أصـلک الذی إلیه تصیر، و یداک التی بها تصول»۵۵ خویشاوندت را گرامی دار زیرا آنان بال تواند که بـدان پرواز می کنی، و ریشه توانـد که بـدان بازگشت داری و دست تواند که با آن قدرت پیدا می کنی. ح. به دیدار هم رفتن: رسول خدا(صـلی الله علیه وآله): «الزیارةُ تنبت المودّة»۵۶ رسول خـدا فرمود: دیدار یکدیگر دوستی را می رویاند.از هر موضوع تنها یک حدیث به عنوان نمونه ذکر شد و بررسـی تفصـیلی آن از حوصـله این بحث خارج است.سخن آخر۱. اختلاف اساسی اسلام با نظریه هـای جـامعه شناسـی در مورد «نظم اجتمـاعی»، در انسان شناسـی و ضـمانت اخلاقی برای برقراری نظم اجتماعی است. بـدون اعتقـاد به مبـدأ و معـاد، اخلـاق معنای صـحیحی نـدارد. بیشتر نظریه پردازان غربی که در اینجا به نظریاتشان اشاره شـد، انسان هایی معتقد نیستند. پس تکیه کردن آنان بر «اخلاق» به عنوان ضمانت اجرای قوانین و نیز تکیه بر «مذهب» به عنوان عامل پیوند میان افراد جـامعه، در مکـاتب سـکولاریستی قابل دفاع نیست.۲. آیـا اسـلام از نظم و تعـادل طرف داری می کنـد (ماننـد کارکردگرایـان)؟ یا خواهان دگرگونی در جوامع است؟ پاسخ این است که اسـلام خواهان جامعه سالمی است که سـعادت دنیوی و اخروی افراد در آن جامعه ممکن باشد. اگر جامعه ای در اثر گسترش فساد و کم رنگ شدن ارزش های اخلاقی، زمینه های رشد و تعالی انسان ها را از دست بدهـد بر مصـلحان اجتماعی است که توده مردم را نسبت به وضع موجود آگاه کرده، آنان را برای تغییر وضع موجود تشویق

کنند همچنان که قیام های فراوانی از طرف مصلحان دینی در طول تاریخ اسلام روی داده است که تازه ترین آنها انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(قدس سره) است.۳. تکیه اسلام بر نظم اجتماعی، بیشتر بر اخلاق مبتنی بر معاد و قانونمندی جامعه است. در مراحل بعد، برای کنترل کسانی که اخلاق را زیر پا گذاشته و از عمل به قوانین سرپیچی می کنند، قوانین کیفری وضع کرده است. در اسلام، هم حقوق تنبیهی وجود دارد و هم حقوق ترمیمی. پی نوشت ها ۱ـ محمّدتقی جعفری، شرح نهج البلاغه، چ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۲۲، ص ۶۲. ۲ـ محمّد محمّدی ری شهری، میزان الحکمه، قم، دارالحدیث، ج ۴، ص ۳۳۰۶، ذیل واژه نظم، حدیث ۲۰۳۳۶. ۳. ۴ M. Alam, & Zahoor, ۱۹۹۹, http: www.cyberistan.orgiqbal.htm ـ پیتر ورسلی، نظم اجتماعی در نظریه های جامعه شناسی، ترجمه سعید معیدفر، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۸، ص ۳۷و ۳۸. ۵ـ سید محمّدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه محمّدتقی مصباح، چ پنجم، بنیاد علمی علّامه طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۱۷۰. ۶ـ لوئیس کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، چ نهم، تهران، انتشارات علمی، ص ۵۰. ۷ـ همان، ص ۲۳. ۸. ۱۰ .Organical solidarity .۹ .Mecanical solidarity ـ حسن خیری، بررسی حداقل وجدان جمعی به منظور برقراری نظم اجتماعی از دیدگاه اسلام، پایان نامه کارشناسی ارشد، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، به نقل از: امیل دورکیم، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، ۱۳۶۹، ص ۱۹۲. ۱۱ـ پیتر ورسلی، پیشین، ص ۲۱. ۱۲ـ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۶ (اصول فلسفه و روش رئالیسم)، چ هشتم، قم، صدرا، ۱۳۸۰، ص ۴۳۴. ۱۳ـ همان، ص ۴۳۷. ۱۴ـ محمّدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۳. ۱۵ـ فرامرز رفیع پور، آناتومی جامعه، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸، ص ۷۴. ۱۶ـ ولی الله برزگر کلیشمی، جامعه از دیدگاه نهج البلاغه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۲۰۵. ۱۷ـ سید محمّدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۳. ۱۸ـ همان، ص ۱۶۳. ۱۹ـ همان، ج ۱۰، ص ۳۸۸. ۲۰ـ همان، ج ۴، ص ۱۷۱. ۲۱ـ همان، ج ۱۶، ص ۲۸۶. ۲۲ـ پیتر ورسلی، پیشین، ص ۱۱۵ـ۱۱۷ (اقتباس). ۲۳ـ محمّدعلی حاضری، «نظم و امنیت اجتماعی از منظر امام خمینی»، نشریه حضور، ش ۱۹ (۱۳۷۶)، ص ۱۰۴ـ۱۲۰. ۲۴ـ سید محمّدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۵۹. ۲۵ـ جمعی از نویسندگان مجله حوزه، طلایه دار صبح، قم، دفتر تبلیغات اسلامی (بوستان کتاب)، ۱۳۸۳، ص ۹۵. ۲۶ـ محمّدتقی جعفری، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۵. ۲۷ـ امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۱۲. ۲۸. ,W. Montgomery Watt ۲۹ .Islam and the Integration of Society London, Routledge & Kegan Paul ۱۹۶۱, p. ۱۵۶ ـ سید محمّدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۱ـ ۱۶۴ (با تلخیص). ۳۰ـ همان، ج ۴، ص ۱۶۹ـ۱۷۵. ۳۱ـ محمّدتقی جعفری، پیشین، ج ۶، ص ۶۱. ۳۲ـ محمّدتقی مصباح، پیشین، ص ۳۱۴ـ۳۱۵. ۳۳ـ اشاره به جملاتی از دکتر عماد افروغ در کلاس «جامعه شناسی سیاسی»، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸. ۳۴ـ امام خمینی، صحیفه نور، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۰، ص ۵۸. ۳۵ـ مسعود چلبی، جامعه شناسی نظم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵، ص ۵۳. ۳۶ـ محمّدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳ و ۱۶۴. ۳۷ـ همان. ۳۸ـ محمّدتقی جعفری، پیشین، ج ۲۲، ص ۶۴ـ۶۸. ۳۹ـ فرامرز رفیع پور، پیشین، ص ۷۵ـ۷۶. ۴۰. ۴۲ .commitment .۴۱ .cohesion ـ همان. ۴۳ـ سید محمّدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۹، ص ۲۴۸. ۴۴ـ همان، ص ۳۴۸ـ۳۵۴. ۴۵ـ حسن خیری، پیشین، ص ۹۶. ۴۶ـ این تحقیق توسط نگارنده در تاریخ ۱۳۷۹ به عمل آمده و در آرشیو اینجانب موجود است. بخشی از این مقاله در کتاب جامعه شناسی انحرافات تألیف دکتر صدیق سروستانی مورد استفاده قرار گرفته است. ۴۷ـ بخشی از این احادیث را سید محمّدکاظم طباطبائی در کتاب وفاق اجتماعی در سخنان معصومان و سیره امام علی(علیهم السلام)، (ترجمه علی نصیری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹) جمع آوری کرده است. ۴۸ـ عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ح ۸۸۴۲. ۴۹ـ حسن بن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۹۱. ۵۰ـ همان، ص ۳۸. ۵۱ـ عبدالواحد تمیمی آمدی، پیشین، ح ۴۲۳۳. ۵۲ـ همان، ح ۴۸۴۷. ۵۳ـ نهج البلاغه، نامه ۵۳ (نامه حضرت به مالک اشتر نخعی). ۵۴ـ عبدالواحد

تمیمی آمدی، ح ۸۹۵۹. ۵۵ـ محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۵. ۵۶ـ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۷۴.

جامعه شناسی تجدد

(تجدد: غیریت ها و محدودیت ها)حسین بشیریه

به طور خلاصه در قسمت آخر بخش پیشین اشاره کردیم که از تجدد دو روایت عمده دراندیشه های مدرن عرضه شده است: یکی روایت رادیکال، که در آن از آزادی و آگاهی انسان به عنوان فاعل و کارگزار معرفت و عمل اجتماعی سخن گفته می شود و دیگری روایت محافظه کارانه، که به بعد انضباطگرا و محدودکننده تبعات برآمده از تجدد اشاره دارد.به سخن دیگر، می توان از دو دوره جداگانه در اندیشه تجدد سخن گفت: یکی دوران تجدد خوش بینانه پیش از انقلاب فرانسه، که در آن اندیشمندان بر رهایی انسان از قید سنت و تاریخ، آگاهی و آزادی انسان، و امکان ترقی بی حد و حصر تاکید می گذارند و دیگری دوران تجدد بدبینانه پس از انقلاب فرانسه، که محدودیتهای موجود بر سر راه دستیابی به آزادی و ترقی را آشکار می سازد و با ظهور تدریجی علوم انسانی، بر محدودیت انسان در چارچوب قوانین اجتماعی و تاریخی تاکید می شود.ظهور علوم اجتماعی به معنی کشف محدودیتهایی است که انسان در چارچوب آنها قراردارد. این دوگانگی در اندیشه اندیشمندان تجدد قابل شناسایی است. در دوران دوم با غلبه اندیشه برابری و موانع موجود بر سر راه آن و تاکید بر برابری به عنوان پشتوانه آزادی،اندیشه رفاه بخشی بر اندیشه آزادی فائق می آید. چنانکه اشاره شد بنتهام، شادی را برآزادی ترجیح می دهد شادی و رفاه در درون دولت خودکامه هم قابل تامین است. باطرح این اندیشه، دموکراسی گرایشی اقتدارطلبانه می یابد، همچنین جان استوارت میل ازیک سو بر آزادی و از سوی دیگر بر تامین و رفاه اجتماعی به عنوان پشتوانه آن تاکید می کند.پس اگر ما از چهره ژانوسی تجدد سخن گفتیم منظور این نیست که در پروژه (طرح) تجدد تعارضهای ذاتی وجود دارد. دوگانگی مورد نظر، محصول تحول تاریخی اندیشه تجدد و برخورد آن با موانع است. به سخن دیگر تجدد در دیالکتیک خود، نخست به دلیل خصلت بی واسطه و مجرد خود، در اشکال اجتماعی خاصی عینیت می یابد، ولی براساس استدلال کلی، سرانجام به خود باز می گردد. بنابراین هدف اصلی، بازشناسی عناصر درونی اندیشه تجدد در مرحله اول و ترکیب آن با اشکال اجتماعی در مرحله بعد است. اگر هم در متفکران واحد، تعارضهایی از نوع مذکور در بالا می بینیم ناشی از آن است که هم متاثر از عصر تجدد خوش بینانه، و فردگرایی و عقل گرایی آن هستند و هم در فضای تجدد بدبینانه و علم گرایی دوران پس از انقلاب فرانسه تنفس می کنند.دوچهرگی تجدد را می توان در اندیشه مارکس هم بازیافت. وی از یک سو از رشد علم جدید، گسترش تکنولوژی و افزایش تواناییهای عمل انسان به تایید، سخن می گوید و علم را جزء زیر بنا به شمار می آورد و آینده بشریت را در گرو رشد نیروهای مادی برخاسته از تجدد می داند. ولی از سوی دیگر به نارساییهای تجدد، یعنی از خود بیگانگی انسان، شیء ء گشتگی و تصلب روابط اجتماعی، بت وارگی کالاها، و توقف پراکسیس (عمل) اجتماعی در سرمایه داری عمیقا نظر دارد. به هر حال دستاوردهای اصلی تجدد در فرماسیون (صورت بندی) اجتماعی آینده تداوم می یابد و سوسیالیسم، به عنوان هم نهاد و عناصر اصلی تجدد، دربردارنده آنها خواهد بود. اومانیسم، دموکراسی و لیبرالیسم از عناصر آن سنتز هستند.نکته کلی دیگری که در این مقدمه باید گفت این است که در مقابل جریان فکری روشنگری و تجدد از قرن هجدهم به بعد جریان فکری مخالفی پیدا شد که بیانگر آن «چهره دیگر» تجددی بود که ماده خام روایت محافظه کارانه را تشکیل می دهد و نمایانگر محدودیتهای و ناتواناییهایی است که از تجدد برخاسته است. اشاره کوتاهی به این جریان فکری مخالف، در واقع آن چهره دیگر را که گفتیم نتیجه «بیرون بودگی » پروژه تجدد بوده است، روشن خواهد ساخت. مثلا ادموند برک در کتاب تاملات در باب انقلاب در فرانسه، با حمله به ایدئولوژی و عملکرد انقلاب کبیر، نقدهای اساسی ای بر بنیاد اندیشه روشنگری وارد ساخت.

به نظر او دیدگاه روشنگری و عقل گرایان در خصوص امکان خروج از سنت و گذشته، و ایجاد آغازی نو با توسل به عقل آدمی، اندیشه ای انتزاعی است که هم نـاممکن است و هم نـامطلوب. از نظر برک سنت، عقل انحصاری گذشته است و نمی توان از نو درباره هر مساله ای بازاندیشی کرد. علت آن که مردم در قرن هجدهم و نوزدهم، خردمندتر از مردمان قرنهای گذشته هستند، این نیست که بهره هوشی آنها افزایش یافته بلکه دلیل آن را باید در این واقعیت جست که آنها سنت طولانی تری را پشت سر دارند. به طور کلی برک برخی از وجوه نامعلوم جریان تجدد راخاطرنشان می سازد که در بررسی فرآیند و امواج تجدد در بخشهای آینده به کار ما خواهد آمد.همین گفته در خصوص اندیشه های آلکسی دوتوکویل، یکی دیگر از نقادان وجوه سیاسی تجدد، صادق است. از دیدگاه او دموکراسی مدرن و اندیشه برابری دموکراتیک، بیماری اجتناب ناپذیری است که ما تنها می توانیم در کاهش عوارض آن بکوشیم. مهم ترین عارضه عصر جدید یعنی یکسان سازی انسانها، دل پذیری جامعه سنتی را نابود می سازد و تفاوتها و ناهمسانیهای طبیعی جامعه را از میان برمی دارد. بدین سان میان مدرنیسم و یکسان سازی یا بهنجارسازی، رابطه ژرفی هست و هر دو مشیتی اجتناب ناپذیرند.در همین جا به مبانی تحلیل دورکهایمی ها و متفکرانی چون هانا آرنت و اریک فروم هم می توان اشاره کرد. به نظر آنها در فرایند تجدد به واسطه تحولات عمده ای که در عصر تجددپیش می آید، وضعیت آنومی و یا جامعه توده ای، بویژه در اوان نوسازی و مدرنیسم، رخ می نماید. در همین مورد، بررسی پیوند فاشیسم و تجدد ضرورت می یابد. چنانکه خواهیم دید فاشیسم جنبشی است که در درون تجدد، علیه تجدد پدید آمده است. فاشیسم کالبد تجدد را می پذیرد، اما روح آن را می کشد. پذیرای تکنولوژی تجدد است، اما ایدئولوژی بنیادین آن را نفی می کند و آزادی، برابری، دموکراسی و لیبرالیسم را مورد حمله قرار می دهد. فاشیسم هم واکنش انتقادآمیز نسبت به تجدد و هم ارائه آن به نحوی تعارض آمیز است.اشاره ای به وبر، بحث مربوط به چهره دوگانه ای را که تجدد در عمل پیدا کرد، روشن تر می سازد. در وبر هم دو روایت از تجدد وجود دارد: یکی روایتی که به روند عقلانی شدن، کنترل انسان بر طبیعت، گسترش بوروکراسی، تکنولوژی، علم و سرمایه داری نظر دارد و بر گسترش توانایی و آزادی انسان تاکید می کند، و دیگری روایتی که به قفس آهنین مدرنیسم و تصلب بوروکراتیک اشاره می کند.مقصود از ذکر این مقدمه آن بود که بگوییم تاریخ تجدد از تاریخ اندیشه های تجدد جدا نیست، بلکه این دو در واقع یکی هستند. پیچ و تابها و دوگانگی های اندیشه های عصر تجدد، فراز و نشیب ها و پیچ و تابهای فرایند تجدد را باز می نمایند. پروژه تجدد به دلایلی که بتفصیل خواهیم گفت با موانعی برخورد کرد و در نتیجه دچار تعارضهایی شد و این تعارضها در قالب واکنشهای انتقادآمیز نظری در تاریخ اندیشه تجدد، رخ نمود. امواج تجددمقدمه: هدف بحث ما بررسی تاریخی و انتقادی فرایند و دستاوردها و تضادهای تجدد است و به طور ضمنی در نظر داریم ارتباط فراتجدد با تجدد را نیز برنماییم. تاریخ تجدد را از آغاز می توان به سه مرحله یا موج، بخش کرد. این مطلب را می توان به صورت زیر نمایش داد:نخست باید درباره برخی مفاهیم اساسی این طرح، سخن بگوییم. یکم: امواج مورد نظر، از تصلبهای تاریخی در فراگرد تجدد حکایت می کنند. آنچه پیشتر به عنوان «بیرون بودگی » ذکر شد، در اینجا در مفهوم تحدید و مرزگذاری ظاهر می شود. تجدد با برخورد با سدها و موانع از خود بیرون می رود و یا به سخن دیگر غیریتهایی ایجاد می کند. ولی این مرزها و غیریتها گذرا هستند و تجدد که ماهیتا پایان ناپذیر است، آنها را در خود فرو می برد. مفهوم دوم، بحران است که با تحدید و مرزگذاری رابطه ای تضادآمیز دارد. تحدیدها به طور موقت مانع وقوع بحران می شوند، اما بحرانها این مرزها را درهم می شکنند و افق تازه ای برمی گشایند و غیریتها را فرومی برند. تجدد، طرح بسیار انقلابی و بنیان برافکنی بود که بناچار با واقعیتهای تاریخی و اجتماعی برخورد پیدا کرد و در نتیجه دچار تعارضهای اساسی شد. از این نظر کل آنچه در تاریخ تجدد رخ داده است به حساب اندیشه تجدد گذاشته نمی شود. تجدد به عنوان طرح، یکباره قابل اجرا نبود و همانند ایدئولوژی هر انقلابی با واقعیتهای سخت و گذرناپذیر برخورد کرد و در مسیر خود دگرگون شد. منحنی تجدد افت و خیزهای گوناگون داشته که موضوع بحث ماست. در دیالکتیک تجدد، تجدد نخست به عنوان اندیشه کلی از خود بیرون می افتد

و سپس به خود باز می گردد. تقابل میان ایدئولوژی تجدد و ساختارهای مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، به پیدایش بحرانهای عمده تاریخ تجدد می انجامد. بحران، زمینه گذار از مرحله ای به مرحله دیگر است. عناصر تجددانديشه تجدد را می توان در چند مفهوم اساسی به شرح زیر خلاصه کرد: عقل گرایی، اومانیسم، لیبرالیسم، فردگرایی، آزادی، برابری، کارگزاری تاریخی انسان، داعیه معرفت انسان و اصل ترقی و پیشرفت بی حد و حصر. اینها، اجزاء پروژه انقلابی و بنیان برافکن تجدد را تشکیل می دهند و برای فهم درست تجدد باید هریک از آنها را تا نهایت منطقی خود دنبال کنیم تا اهمیت انقلابی آنها آشکار شود. به این معنا، تجدد متضمن نفی هر خصوصیت و تمایزی، جز انسانیت، است که بتوان براساس آن درباره انسان داوری کرد.اومانیسم با تاکید بر حقوق و خردمندی انسان هرگونه تمایزهای دیگر را باید نفی کند. هویت انسان به عنوان انسان، متضمن نفی هویت طبقاتی، ملی، قومی و نژادی و... است. بدین سان اومانیسم، پتانسیل ویرانگری وضع گذشته دربر داشت و از امکان درافکندن طرحی کاملا نو نوید می داد. عقل گرایی با تاکید بر توانایی بی نهایت و به خود وابستگی عقل انسان، اساس اندیشه ترقی به معنای تمهید وضعی کاملا بدیع بود. دیگر برخلاف تصور مسیحی و ارسطویی تغییر، دگرگونی صرفا گذار از قوه به فعل نیست، بلکه تاریخ، صحنه نقش آفرینی عقل انسان است. بدین سان عقل گرایی عصر تجدد نه به معنای کشف عقلانیت درونی نهفته در واقعیت امور، بلکه به معنای تحمیل طرحی عقلانی بر واقعیتی است که از عقل سرپیچی می کند.فردگرایی یکی از مظاهر عقل گرایی عصر مدرن است فرد، در مقابل همه قید و بندهایی که بنیاد جامعه کهن را تشکیل می دهد، به طور مستقل ظهور می کند. انسان در عصر مدرن، به عنوان موجودی واجد عقل و اراده و خواست، هویت تازه ای می یابد. تجدد، همچون ایدئولوژی، تعریفی خاص از انسان به دست می دهد و انسان با آن تعریف به خود هویت می بخشد. انسان عاقل و شناسا، دیگر در پی آن نیست که به کنه حقیقتی از پیش داده شده پی ببرد، بلکه خود بنیان گذار حقیقت می شود. تجربه، دریچه نگاه انسان به جهان خارج را تشکیل می دهد و سرانجام علم تجربی جدید هم، داعیه اطلاق پیدا می کند. در عصر جدید، علم و اخلاق و هنر به عنوان سه حوزه، از یکدیگر استقلال می یابند.مفهوم برابری در معنای حقوقی و سیاسی آن یعنی برابری در آزادی وقتی به نهایت منطقی خود برسد، اندیشه ای انقلابی است و همه مناسبات مبتنی بر حسب و نسب و تمایزهای مختلف را درهم می شکند. بنا به قولی، تجدد در حقیقت اعتراضی بود علیه اندیشه سرنوشت و اندیشه حسب و نسب. تجدد، اندیشه سرنوشت از پیش تعیین شده طبیعی و الهی را نفی می کند و انسان را در جلو صحنه، ظاهر می سازد.آزادی، به هر دو معنای منفی و مثبت کلمه، از ارکان طرح تجدد بود. در معنای منفی، انسان می باید از سلطه هرگونه اراده خودسرانه بیرونی رهایی یابد و در معنای مثبت، در تعیین سرنوشت خود در جامعه مشارکت کند. چنانکه بعدا توضیح خواهیم داد، در لیبرالیسم اولیه منظور از اراده خودسرانه بیرونی، قدرت حکام سیاسی بود. ولی وقتی که معنای اراده خودسرانه بیرونی از این حد گذشت و شامل ساختارهای اجتماعی و اقتصادی شد، جهت مفهوم آزادی و، به تبع آن، مسیر طرح تجدد نیز دگرگون شد. تجدد اولیه و تحدید آنبرخی از مفسران، همه مفاهیم برخاسته از عصر تجدد را به طرح تجدد نسبت می دهند. مثلا ناسیونالیسم را همزاد لیبرالیسم می دانند. اما اگر مفاهیم را به دقت به کار ببریم و میان طرح تجدد و تجربه تجدد تمیز قایل شویم، در آن صورت حدود اجرا و انحراف تجدد از طرح آن روشن می شود.طرح اولیه تجدد به واسطه بستر تاریخی و جغرافیایی آن، در تجربه محصور گردید و از آن، مرحله اولیه تجربه تجدد زاده شد. بنابراین، تجربه تجدد در مقایسه با طرح تجدد تجربه ناخالصی است، هم واقعیات، و هم بستر تاریخی و جغرافیایی تجدد، طرح تجدد را تحدید می کنند. نتیجه آن که جامعه متجدد عمیقا و اساسا، نامتجدد است. به عبارت دیگر، طرح تجدد یکباره و به طور کامل اجرا نمی شود. تحدید و مرزگذاری بر تجدد مفهوم بسیار مهمی است. زیرا تجدد فی نفسه باید مرزناپذیر باشد. مرزگذاری بر آنچه مرزناپذیر است تجربه واقعی تجدد را تشکیل می دهد.مایه تجدد که از رنسانس، اومانیسم، پروتستانتیسم و انقلاب فرانسه گرفته شده بود در قرن نوزدهم کاملا تخمیر شد. بنابراین موج اول تجدد، تا پایان قرن نوزدهم را دربرمی گیرد. بحران گسست و گذار در این دوران رخ می نماید و به واسطه

آن مرزگذاریها تغییر مکان می دهند و در فضای دایره رسم شده به جلو رانده می شوند. بنابراین مرزگذاری موقت است. زیرا در غیر این صورت تجدد پایان پذیر خواهد شد. پیشرفت تجدد نتیجه رفع مرزگذاریها و حل بحرانها و دستیابی به افقهای تازه است.تحدید تجدد اولیه به واسطه دو دسته از عوامل صورت می پذیرد: یکی خود مربوط به ذهنیت تجدد، و دیگری مربوط به حوزه های مقاومت است. تحدید به واسطه عوامل نخست به معنی تعیین غیریتهاست یعنی بیگانگانی که جزء طرح تجدد نیستند و از آن طرد می شوند. در واقع تعیین غیریت یعنی تعیین هویت وقتی ما غیر را می شناسیم، ویت خودمان را می شناسیم. اندیشه تجدد با غیرشناسی و خودشناسی درآمیخته است. غیریتها و محدودیتهای تجدد اولیهالف. سنت یکی از غیریتهای اساسی تجدد است. به طور کلی با ظهور تجدد است که مفهوم سنت و جامعه سنتی پدیدار می شود. خلق مفهوم سنت و جامعه سنتی به عنوان ابزار مقایسه، لازمه خودفهمی تجدد است. سنت و تجدد بدین سان انسانیت را دو پاره می کند، بدون آن که تبیینی جامع از این تقابل کلی مفروض، عرضه شود. آنچه مدرن نیست، در اردوگاه سنت افکنده می شود. جامعه سنتی نخست وضع و سپس به عنوان عنصری بیرونی، از دایره عقل تجدد طرد می شود. جامعه سنتی و سنت، جزئی از تاریخ ذهنیت تجدد است و یکی از حدود هویت فرد در عصر تجدد را تشکیل می دهد. انطباق مفهوم جامعه سنتی با مصداق آن در اینجا اهمیت ندارد. مفهوم جامعه سنتی، از نیازمندیهای ایدئولوژیک تجدد برای خودشناسی بر می خیزد. مردمان جامعه سنتی در ذهنیت تجدد، هم عصر تجدد نیستند بلکه در زمان دیگری زیست می کنند، هرچند تفاوت مکانی در کار نیست. در ذهنیت تجدد، محل حضور زمانی جامعه سنتی پیشتر از جامعه مدرن است. جامعه سنتی تنها به شرط نفی خود امکان ورود به عصر عقل تجدد را پیدا می کند یعنی این که باید دیگر خودش نباشد و این خود بودن یا نبودنش را هم عقل تجدد تعیین می کند.بدین سان در ذهنیت تجدد دو سطح زیستی کاملا متمایز پیدا می شود. میان سنت و تجدد هیچ پیوندی متصور نیست. این که تجدد خود می تواند محصول تجدید سنت باشد، و سنت و تجدد هردو مقولاتی پویا هستند و با یکدیگر تداخل دارند، هنوز در مخیله تجدد راه نیافته است. به طور کلی غیریت سنت، سبب هویت یافتن تجدد می شود. در نتیجه، تجربه تجدد به رغم اندیشه تجدد، یعنی اومانیسم و انسان محوری، دچار تحدید می شود.همین برداشت از سنت و تجدد در مکتب توسعه سیاسی آمریکا در قرن بیستم (دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰) باز تولید شد. در آن مکتب هم دو تصویر متباین از جامعه مدرن و جامعه سنتی برحسب مقولاتی مانند: فردگرایی و جمع گرایی، نفع گرایی و جماعت گرایی، محدودیت و گستردگی موضوع وفاداریهای شخصی، و وحدت یا کثرت کارویژه های نهادهای اجتماعی عرضه می شود. فرض آن مکتب این است که به نحوی مبهم،گذاری از جامعه سنتی به جامعه مدرن صورت می گیرد. در اینجا نیز از روی جامعه و نظام سیاسی مدرن است که ماهیت جامعه و نظام سیاسی سنتی شناخته می شود و غایت تحول جامعه و نظام سیاسی سنتی آن است که در چارچوب مدرن حل شود. هدف انتقادهای «مکتب تجدید نظر طلب توسعه سیاسی » در مقابل «مکتب اورتدکس » هم، این بود که خصلت تصنعی چنین تباینی را برنماید و نشان دهد که مقوله سنت پرده ای از ابهام بر روی تجربیات واقعی جوامعی کشیده که «سنتی » خوانده می شوند.در گفتمان اولیه تجدد، غیریت دیگری به عنوان جامعه وحشیان سبب هویت یافتن تجدد به طور مشخص تر می شود. تفاوت در این مورد این است که وحشیان، هم در مکان و هم در زمان متفاوتی نسبت به جایگاه و عصر تجدد زیست می کنند در جنگلهای دور دست وحشیانی در عصر حجر زندگی می کنند که بویی از تمدن مدرن نبرده اند. بدین ترتیب با اخراج سنت و توحش از دایره عقل تجدد، تجدد محصور می شود. این حصری گفتمانی است که از ایدئولوژی تجدد برمی خیزد. بدین سان اومانیسم، راسیونالیسم، فردگرایی و لیبرالیسم به عنوان اجزاء تجدد با جهان تیره ای رو به رو می شوند که در پرتو نورافکن تجدد قرار نگرفته اند. برخلاف محدودیتهایی که بر سر راه اجرای طرح تجدد در زمینه ساختارهای اجتماعی و اقتصادی پیدا می شوند و مانع از آن می گردند که اجزاء آن طرح تا نهایت منطقی خود پیش روند، در این مورد یعنی در ذهنیت تجدد، برعکس، وقتی که این اجزاء تا نهایت منطقی خود پیش می روند، محدودیت و محصوریت پدید می آید. این، تفاوت مهم و تعیین

کننده ای است. اعتقاد به نکته اخیر به نحو بارزتری خصلت گفتمانی تجدد را برمی نماید، در حالی که تاکید بر محدودیتهای ساختاری تنها به تقابل اجتناب ناپذیر ایدئولوژی با واقعیت نظر دارد.به غیریت عرصه جنون نسبت به عرصه عقل متجدد که میشل فوکو مطرح کرده نیز باید در ارتباط با همان خصلت گفتمان تجدد، اشاره کنیم. جعل عرصه جنون و دیوانگی به عنوان عرصه ای بیرون از دایره عقل تجدد، سبب تشخیص هویت انسان متجدد می شود. جنون، عرصه تیره و تاریکی است که در پرتو عقل تجدد وضوحی کاذب می یابد و یکسره بازشناخته و طرد می شود. یعنی به طور کلی انواعی از انسانهای ناشناخته و طرز فکرهای ناشناخته، از عرصه انسانیت مدرن که متصف به عقل گرایی و فایده گرایی است، خارج می گردد. در اینجا هم بحث از جنون، همچون بحث از جامعه سنتی، به معنی غور در ژرفای تجربه «جنون » نیست، بلکه هرکس که خارج از چارچوب عقل متجدد قرار بگیرد در ورطه جنون افکنده می شود. اگر بخواهیم گریزی به هگل بزنیم، وی در باره این که آیا باید همه دولتها را مظهر عقل دانست، حتی دولتهای بد را، به تمثیل می گوید که انسانهای بیمار و دیوانه و محجور هم بالاخره انسان هستند، ولی از دایره عقل خارجند، همچنان که دولتهای نابکار هم دولت هستند، هرچند عنصر عقلانی آنها ناچیز باشد.در همین مورد، یعنی بحث از خصلت گفتمانی تجدد، می توان اشاره ای هم به حوزه معرفت شناسی کرد. با ظهور علم جدید در عصر تجدد، تنها تجربه و استقرا به عنوان مجاری دستیابی به حقیقت تلقی می شوند. بدین سان علم مدرن برخاسته از عصر تجدد، طبعا نمی تواند لیبرالی باشد. لیبرالیسم معرفت شناسانه با معرفت شناسی علمی تجدد همخوانی ندارد. بدین سان هرگونه عرصه تجربه از نوعی دیگر و هر نوع شناخت از نوعی دیگر، غیریتهایی می شوند برای تعیین هویت معرفت شناسی تجدد. حال آن که اگر مفاهیم آزادی و اختیار و ترقی مندرج در تجدد را به اوج و نهایت منطقی شان برسانیم، علم قطعی و جزمی دیگر ممکن نخواهد شد. هر حقیقتی که کشف و اعلام شود، خواه در عرصه مذهب یا فلسفه و یا علم، با نفس اندیشه آزادی در تباین خواهد بود. از این رو چنانکه بعدا خواهیم گفت، طرح تجدد در وجه شکفته و تکامل یافته آن با علم و قانون یابی و حقیقت جویی در تباین خواهد بود.غیریت دیگری که می توان برای گفتمان اولیه تجدد مطرح کرد، طبیعت و وضع طبیعی است که در تقابل با وضع و جامعه مدنی ایجاد می شود. طبیعت در اندیشه تجدد اولیه خارج از مدنیت قرار می گیرد. هابز وضع طبیعی را وضع جنگ دایمی همه علیه همه توصیف می کند که در آن حقوق و اخلاق شکل نگرفته است. در مقابل، جامعه و دولت محصول قراردادی عقلانی هستند و خصلتی ساختگی دارند. در اندیشه لاک هم، در وضع طبیعی صلح و آرامش تضمینی ندارد. البته در وضع طبیعی حقوق طبیعی وجود دارد، ولی آن حقوق تنها در وضع مدنی پشتوانه ای پیدا می کند. در خصوص اندیشه روسو، چنانکه قبلا اشاره کردیم، منظور او از انسان طبیعی، انسان ابتدایی نبود. طبیعت مورد نظر روسو طبیعت ارسطویی است، طبیعت انسان تنها در فرهنگ و جامعه به کمال شکوفایی خود می رسد. در اندیشه روسو باید میان انسان ابتدایی، انسان موجود واقعی و تاریخی، و انسان طبیعی یا کمال مطلوب تمیز داد تا آن اندیشه به درستی شناخته شود. انسان، طبعا دارای «غریزه خودخواهی و نوع دوستی است و اگر روند طبیعی رشد انسان طی می شد، در نتیجه تعادل این دو غریزه وجدان سلیم پیدا می شد و عقل نیز به یاری می شتافت و فرهنگ و جامعه ای از آن استنتاج می شد که کمال طبیعی انسان را محقق می کرد. اما جریان واقعی تحول انسان چنین بوده است که غریزه اول بر غریزه دوم تسلط می یابد و در نتیجه مالکیت خصوصی و طبقات اجتماعی پدید می آیند و عقل و فرهنگ و جامعه به کژی می گرایند و انسان از طبیعت خود به دور می افتد. با وصف این، روسو در مقام سرزنش انسان واقعی و موجود، حتی انسان ابتدایی را هم گاه به او ترجیح می دهد، اما آرمان او ظهور انسان طبیعی است.بنابراین، مآلا میان وضع ابتدایی و وضع طبیعی آرمانی تقابلی وجود دارد، هرچند آن وضع ابتدایی کاملا طرد نمی شود و انسان اولیه، دست کم بار تمدن و فرهنگ مسخ شده را به دوش ندارد، اما انسان طبیعی که باید اراده عمومی داشته باشد، کمال مطلوب است. به هر حال روی هم رفته طبیعت در اندیشه تجدد، یکی از اشکال غیریت را تشکیل می دهد. نسبت به طبیعت، برداشتی ابزارگرایانه وجود دارد که آن را وسیله ای برای ارتقای وضع انسان متمدن به حساب می آورد. طبیعت، امری

بیرونی و غیر تلقی می شود که باید با عقل و علم به کار گرفته و مهار شود.ب. اکنون می پردازیم به محدودیتهای ساختاری (اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) طرح تجدد که تجربه تجدد را شکل می دهد.۱. یکی از محدودیتهای عمده ای که طرح تجدد با آن مواجه شد، تشدید هویت طبقاتی انسان با رشد سرمایه داری و تفکیک اقتصادی طبقات اجتماعی بود. با ظهور هویت طبقاتی، اومانیسم تجدد دچار محدودیت شد. بدین وسیله طبقات بالا، بویژه بورژوازی، مظهر اجتماعی تجدد گردید و طبقات تحت سلطه، غیریت یافتند. اومانیسم داعیه برابری انسانها را دربرداشت، اما اینک با ظهور هویت طبقاتی، برخی انسانها از انسانهای دیگر انسان تر تلقی می شدند. نهایتا انسانیت، معادل بورژوازی شد. در اینجا به حکم هویت طبقاتی، دوگانگی دیگری در انسانیت ظاهر می شود. ظهور توده ها و طبقات پایین در انقلابهای دموکراتیک اروپا بر محمل اندیشه های اصلی تجدد، یعنی آزادی و برابری، مانعی برای تحقق آرمانهای تجدد به عنوان ایدئولوژی بورژوازی می گردد. تجدد به روایت بورژوازی، توده ها و طبقات پایین را از دایره شمول خود بیرون می راند. توده ها معقول نیستند دچار هیجانهای جمعی می شوند و به افراط می گرایند.بدین سان تجدد مرز طبقاتی می یابد. ظهور انسان به عنوان موجودی که هویت طبقاتی دارد، و خود را به این عنوان می شناسد، محصول سرمایه داری است. می بینیم که تجدد بر هویتهای تبیین انسان، هویتهای مذهبی، سنتی، قبیله ای و یا بر «بی هویتی های » عصر گذشته حمله برد تا هویت انسانی را بر کرسی بنشاند، ولی با گذار از مسیر سرمایه داری که آن را دچار تناقض کرد، به انسان هویت طبقاتی می بخشد. از این رو هویت طبقاتی، مانعی بر سر راه اجرای پروژه تجدد شد هرچند خود، جزئی از تاریخ و تجربه تجدد بود. بدین سان هویت بخشهای مختلف به انسان از جانب تجدد و از جانب سرمایه داری در تعارض قرار گرفتند. مارکس هویت طبقاتی انسان در عصر سرمایه داری را با هویت انسانی انسان در تعارض می دید. به نظر او ظهور انسان به عنوان «فرد» در عصر سرمایه داری و در ایدئولوژی بورژوایی، نشانه گسست انسان از هویت جمعی او بود. از این رو ،چنانکه خواهیم دید، سوسیالیسم و مارکسیسم مظهر بحران در تجدد لیبرالی بودند. در این تعبیر مارکسیسم جزئی از طرح تجدد به شمار می آید که در پی نقد شی ء گشتگی تجدد در موج اول آن، و در صدد تکمیل آن طرح بوده است.۲. در کنار تحدید طبقاتی تجدد باید از تحدید جنسی آن نیز سخنی بگوییم و البته این دو با یکدیگر پیوند عمیق دارند. تحدید جنسی تجدد، وابسته به تفکیک حوزه عمومی از حوزه خصوصی بود. اندیشه عصر تجدد برخلاف اندیشه های اعصار پیشین و بر وفق اصول اساسی لیبرالیسم میان این دو حوزه قایل به تمیز شد. همان روایت بورژوازی تجدد جایگاهی برای زنان در عرصه خصوصی جستجو کرد که از عرصه عمومی، یعنی عرصه مردان، متمایز می شد. حق رای در آغاز مردانه و مالکانه بود. در واقع تحدید جنسی تجدد، با آرمانهای اصلی آن یعنی عقل گرایی و اومانیسم در تعارض بود تجدد در پی از بین بردن همه تمایزهایی بود که میان زن و مرد از لحاظ حقوق اجتماعی پیدا شده بود، اما در عمل، زنان در عرصه خصوصی یعنی در عرصه مالکیت و خانواده قرار می گرفتند. و این، بنیاد جامعه شناسی موقعیت زنان در عصر تجدد است. بر این اساس انسان شناسی تازه ای از زن عرضه می گردد که در آن بر روی ویژگیهای احساسی و غیر عقلانی و وابستگی به حوزه خصوصی جامعه تاکید می شود. چنانکه هگل می گوید: «زنان نمی توانند به مثال مطلق دست یابند. تفاوت میان مردان و زنان مثل تفاوت میان حیوانات و نباتات است .زیرا رشد زنها آرام تر است... زنان اعمال خود را نه به موجب مقتضیات کلی، بلکه به حکم تمایلات و عقاید دلبخواهانه و جزئی تنظیم می کنند.»۳. در عرصه سیاسی با محدودیت دیگری بر طرح تجدد رو به رو می شویم. کانون تحقق همه عناصر و اندیشه های اصلی تجدد لیبرالی و همه دستاوردهای آن قاعدتا می بایستی جامعه مدنی باشد. رشد طرح تجدد در گرو رشد جامعه مدنی بود که در مقابل ساختار دولت مطلقه قرار می گرفت. بدین سان تقابل دولت و جامعه مدنی یکی از ویژگیهای اصلی گفتمان تجدد بود. همه اندیشه های سیاسی عصر جدید، دایر مدار این تقابل بوده اند. دفاع لیبرالیسم از جامعه مدنی اگر به حد نهایی منطقی خود برسد جایی برای ولت باقی نمی گذارد و فرجام منطقی لیبرالیسم، آنارشیسم خواهد بود. اما در واقع چنین لیبرالیسمی تحدید می شود و در نتیجه اجرای طرح انقلابی تجدد در حوزه سیاست محدود می گردد. تحدید سیاسی

تجدد لیبرالی به واسطه دو عامل صورت می گیرد: یکی ظهور ساختارهای دولتی جدید پس از فروپاشی فئودالیته، در قالب مفهوم حاکمیت در مرحله اول و دیگری دموکراسی به عنوان مرزی بر لیبرالیسم، در مرحله بعد.ظهور ساختارهای دولتی جدید، حدی بر توسعه جامعه مدنی به عنوان مظهر عمده تجدد لیبرالی بود. لیبرالیسم اولیه در پی تحکیم جامعه مدنی به عنوان کانون حقوق فردی و اجتماعی در مقابل دولت بود. در گفتمان لیبرالی فرد و جامعه، فعال و ساخت دولت، منفعل تلقی می شود. دولت شر لازمی است که باید به حداقل کاهش داده شود و از دخالت در شئون اجتماعی و اقتصادی منع گردد. اما در مقایسه با واقعیات سیاسی این عصر که، بعلاوه، ریشه در تاریخ سیاسی گذشته دارند، چنین اندیشه ای بسیار آرمان خواهانه بود. میراث تاریخ گذشته در حوزه سیاسی، خود مرزی بر تجدد لیبرالی می گذارد. در این مورد نیز چون موارد دیگر خلاصی از تاریخ و سنت، برخلاف تصور اهل تجدد، چندان ساده نیست. همین نکته خود یکی از محورهای انتقاد متفکران ضد روشنگری بر اندیشمندان تجدد بوده است. بدین سان تداوم ساختهای سیاسی و اشکال دولتی قدیم مانعی بر سر راه اجرای طرح لیبرالیسم بود. در حقیقت دولت مدرن، به عنوان نهادی واجد حاکمیت، از درون ستیزه های سیاسی عصر فئودالی برخاست. اختلاف شاه و شئون اجتماعی موجب ظهور مفهوم حاکمیت شد. در عرصه اندیشه سیاسی نیز زمینه فراهم گردیده بود. اندیشه سیاسی قرون وسطی حول چهار محور خدا، شاه، کلیسا و مردم می چرخید. محور اصلی اختلاف در مرحله اولیه، تقابل دولت یا شاه با کلیسا بود. تا وقتی که قدرت سیاسی ناشی از قدرت کلیسایی تلقی می شد، مشکلی وجود نداشت. اما وقتی که در این فرض شک حاصل شد، شاهان برای مشروع سازی قدرت خود مستقیما به خدا و یا به مردم توسل جستند تا رابطه خود با کلیسا را تضعیف کنند.همین قضیه، البته در مورد نهاد دینی نیز پیدا شد با زیر سؤال رفتن کلیسا و ظهور بحران در آن، اندیشمندان مذهبی کوشیدند جهت رفع بحران یا به مردم و ملتها (جنبش شورایی) و یا به خدا (پروتستانتیسم) متوسل شوند. بدین سان بنیاد اندیشه حاکمیت در دوران قرون میانه فراهم آمده بود. حاکمیت در دولت مدرن با چنین سابقه ای به درد پیشبرد کار جامعه مدنی نمی خورد. برخلاف تصور کسانی که همه مفاهیم عصر تجدد را به حساب طرح تجدد می گذارند، حاکمیت ریشه در گذشته داشت و از مفاهیم طرح تجدد نبود. تفکیک مفاهیم متعلق به تجربه و طرح تجدد لازمه شناخت تضادها، مرزگذاریها و بحرانهای تجدد خواهد بود. بدین سان حاکمیت از نزاعهای سیاسی عصر فئودالی، رقابت کلیسا و دولت، و مقاومت حکام محلی برخاسته بود و اساس دولت مدرن را تشکیل می داد. حاکمیت تقسیم ناپذیر و تفویض ناپذیری که ژان بدن بر آن تاکید می گذاشت، ریشه در چنان تاریخی داشت. حاکمیت، به عنوان مقدمه ای ماقبل تجدد، ظرفی قدیمی بود که مظروفش مدرن می شد. (همین بحث را می توان در مورد تاثیر منفی ساختهای قدرت سیاسی قدیمی کشورهای به اصطلاح در راه توسعه امروز به سوی تجدد مطرح کرد. به این معنی که مظروف تجدد در ظرف نامناسب ساختهای دولتی قدیم ریخته می شود). بحث میشل فوکو در خصوص تداوم ساخت قدرت روحانی کلیسایی در عصر دولت رفاهی نیز در ذیل این مطلب کلی قابل درج است.خلاصه بحث بالا این است که حاکمیت که در آغاز شخصی بود، بعدا در چارچوب قانون اساسی ملی ظاهر شد. دولت مدرن مدعی انحصار اعمال قدرت در سرزمینی خاص و بر مردمی خاص شد، و این اساس «مطلق گرایی » دولت مدرن به عنوان حامل اندیشه عقل کلی بود که مثلا در فلسفه هگل تبلور یافت.۴. عامل دیگر تحدید سیاسی تجدد لیبرالی، ظهور اندیشه دموکراسی به عنوان مرزی بر لیبرالیسم بود. تعارض نسبی میان لیبرالیسم و دموکراسی را می توان در تعارض میان دو برداشت فردگرایانه و جمع گرایانه از اندیشه قرارداد اجتماعی خلاصه کرد. روی هم رفته، دموکراسی در قالب اراده عمومی و ضرورت تضمین آزادی با پشتوانه برابری، اهمیت نهاد دولت و مسؤولیت آن در مقابل جامعه را تحدید می کند. دولت باید نقایص جامعه مدنی و اقتصاد آزاد و بویژه توانایی بالقوه آن برای تشدید فقر را کنترل کند. دموکراسی به این معنای خاص تاریخی، حدی بر تجدد اولیه محسوب می شود. اکنون معلوم می شود که آزادی و عقل گرایی و ترقی خواهی ممکن است با موانع عمده ای رو به رو شوند. در واقع دموکراسی درمان برخی از دردهای لیبرالیسم است که باید تلخی واقعیت نابرابری را بچشد. بنابراین در این بخش

بایـد به بررسـی ساختارهای سیاسـی برخاسته از تجـدد بپردازیم که خود محـدودیتی برای طرح تجـدد شدند.شاید با اشاره به تجربه انقلاب فرانسه بهتر بتوان این مطلب را مطرح کرد. پس از انقلاب، دولت ژاکوبنی مـواجه بـا موانع عمـده ای بر سـر راه گسـترش آرمانهای اصلی انقلاب شد. بر اساس تحلیل هانا آرنت، آزادی پس از انقلاب به آزادی منفی یعنی رهایی از فقر و مسکنت و تامین معاش خانواده تعبیر شد و با اولویت یافتن آزادی منفی، آزادی مثبت به معنی شـرکت فعال در کنشـهای آزاد سیاسـی در درجه دوم اهمیت قرار گرفت. مطـابق تحلیـل آرنت در عصـر مـدرن، سیاست که در اصل متعلق به حوزه کنش آزاد و عقلانی انسان در مقابل حوزه تلاش معاش ضـروری و طبیعی بود، کارویژه خود را از دست داد و در ورطه تامین معاش و ضرورت فرو غلتید. دولت انقلابی خـود را نماینـده اراده عمـومی، به مفهـوم روسـویی آن، می دانست و بـدین سـان تعبیر جمع گرایـانه از قرارداد اجتمـاعی بر تعبیر فردگرایانه برتری یافت و این آغاز دموکراسـی ژاکوبنی یا دموکراسی اکثریتی شد که در آن هدف، تامین معاش و رفاه توده ها شد و در نتیجه نقش و اهمیت دولت، دوبـاره مورد تاکیـد قرار گرفت.دولتهـایی که در این عصـر پیـدا شدنـد از این حیث اقتـدارطلب و مطلق گرا شدنـد (چه بسا که فئودالیته با ساخت قـدرت پراکنده اش برای اجرای طرح سیاسـی تجدد مناسب تر بود، حال آن که کل فئودالیته یا قرون وسـطی از زمان رنسانس، به عنوان غیریتی برای تعریف عصـر جدید، طرد شده بود.) به واسطه چنین تحولاتی است که هویت طبقاتی وارد ذهنیت تجـدد می شود. طبعا نابرابری در جوامع انسانی پدیده مزمنی است و هدف تجدد آن بود که نابرابری را از حیث سیاسـی و حقوقی از میان بردارد. اما اکنون نابرابریهای اجتماعی، جزئی از گفتمان رایـج می شونـد و در نتیجه، طبقات و هویت طبقاتی انسان که قبلا بدان اشاره کردیم شـکل می گیرد. مساله نابرابری طبقاتی، به گفته آرنت، به صورت «مساله اجتماعی » ظهور می کنـد. نکته این است که وقتی مسـاله اجتمـاعی در وجه شدیـد خود غالب است آیا می توان از دولت کوچك دفاع کرد؟ آیـا می توان به اصل آزادی تا نهایت منطقی آن پای بنـد بود؟ و آیا حل مساله اجتماعی نیازمنـد افزایش قـدرتهای دولت نیست؟ به گفته آرنت، در انقلاب فرانسه آزادی مثبت، نهایتـا قربـانی آزادی منفی و رهـایی از فقر و تنگـدستی شـد. انقلاب صـنعتی، شـهری شـدن، تحولات فنی و مهاجرتها نیز موجب گسترش نابرابریهای اجتماعی و تشدیـد «مساله اجتماعی » شـد.ادامه این بحث را بعدا در بخش مربـوط بـه بحران تجـدد اولیـه خـواهیم آورد و توضیـح خـواهیم داد کـه چگـونه هـم در انـدیشه و هم در عمـل سیاسـی، این محدودیت لیبرالیسم درباره مساله اجتماعی به وسیله ظهور دموکراسی رفع شد و چگونه با درج اندیشه رفاه و شادی به جای آزادی، در عین حال تجـدد به طور کلی وارد مرحله دیگری گردیـد. اما درباره ظهور طبقات باید در همین جا تبعات ظهور طبقاتی انسان را برای بحث تجـدد به صورت کامـل تری توضیـح دهیم. نکته اصـلی این است که ظهور هویت طبقـاتی انسان با طرح تجـدد اولیه در تضاد است. طبقه بنـدی انسانها با اصول آزادی، برابری، انسان گرایی و فردگرایی تجدد تعارض پیدا می کند. البته با زوال هویتهای دوران ماقبـل تجـدد تـا انـدازه ای زمینه برای ظهور هویت تازه ای فراهم شـده بود و از سوی دیگر سـرمایه داری و تحولات انقلاب صنعتی و تشدیـد مساله اجتماعی این خلا را پر کرد و هویت تازه را طبقاتی ساخت. طبقات اجتماعی در معنای «برای خود» محصول این دوران هسـتند. جـامعه ماقبـل تجـدد به این معنـا طبقـاتی نبـود، یعنی مردم به خـود به عنوان عضو «طبقه » نمی نگریسـتند. در آن دوران، تقسـیم بندیهای اجتماعی در هاله ای از فرهنگ و شان و شیوه زیست پوشیده شده بودند. «شئون اجتماعی »، در معنای وبری اش، اسـاس جـامعه ماقبـل تجـدد بود. شـئون اجتمـاعی مقوله ای انضـمامی تر از طبقه اقتصادی بود و بر فرهنگ و شـیوه زیست اتکا داشت. بـا ظهور ملاك طبقـاتی به عنوان عامل هویت بخش، فرد اکنون به عنوان سـرمایه دار، کارگر یا دهقان ظاهر می شود و عمل می کنـد. پس هویت طبقـاتی به عنوان تحدیـد دیگری بر تجـدد ظـاهر شـد.بحث هویت طبقـاتی را فعلا به عنوان زایـده ای بر بحث ظهور مسؤولیت دولت در مقابل جامعه مطرح کرده ایم و باید بعدا بتفصـیل از آن سـخن بگوییم. اما بحث درباره ظهور هویت ملی، جزء اساسـی بحث از تحدیـد سیاسـی تجـدد به واسـطه ظهور ساختارهـای دولتی جدیـد است که اکنون بـدان می پردازیم. بـا ظهور حاکمیتهـای ملی از درون منازعات قرون میانه، زمینه برای تکوین دولت ملی مـدرن فراهم شـد. نکته اساسـی، تضادی است که میان

هویت بخش ملی و طرح اولیه تجدد پیش می آید. مرزهای ملی، اومانیته را منقسم می کند و بدین سان ناسیونالیسم با لیبرالیسم در تضاد می افتد. دولتهای ملی، مصالحی دارند که با یکدیگر در تعارضند. کارگزار هویت بخشی ملی، دولت ملی نیرومند است که از همه توان خود، در رقابت با هویتهای ملی دیگر، در تشدید این هویت بهره برداری می کند. در این میان طبعا هویت بخشی انسانی بر وفق اصول تجدد کارگزاری پیدا نمی کند. یکی از پیامدهای ناسیونالیسم تشدید جداییهای زبانی به نحوی آگاهانه است. ملیتها بیش از آن که محصول تبار و نژاد و تاریخ و زبان مشترک باشند، محصول اراده و خواست مشترکی هستند که در دولت ملی ظاهر می شود. دولتهای ملی از درون تبار و نژاد و زبان مشترک بیرون نیامدند، بلکه برعکس، تبار و نژاد و زبان مشترک محصول کار دولت ملی بود.بتدریج نژاد و قومیت نیز به عنوان مبنای هویت پرورده می شوند. بدین سان تفرق زبانی و نژادی و تشدید آگاهانه آن تحدید سیاسی دیگری بر پروژه تجدد است. این تفرق و افتراق انسانیت را پاره پاره می کند.به طور کلی در این بخش، هم غیریتها و هم محدودیتهای طرح اولیه تجدد را بررسی کردیم و نشان دادیم که چگونه عقل گرایی، آزادی و فردگرایی طرح تجدد از معنا تهی ماندند و ساختارهای قدیم و جدید با هم ترکیب شدند و تجربه تجدد را تشکیل دادند. طرح تجدد از یک سو با ایجاد غیریتها در عرصه گفتمانی، و از سوی دیگر با برخورد با محدودیتها در عرصه واقعیت، بدین سان عقیم ماند. ظهور مفاهیم دولت ملی، ملیت، طبقه، ناسیونالیسم، هویت طبقاتی و ملی، اصول خودمختاری فردی و عقلانیت کلی، تجدد را با موانع عمده ای مواجه ساخت. همین موانع و محدودیتها زمینه بحران در تجدد اولیه را فراهم ساخت که به رفع حدود از آن انجامید. به این مبحث در بخش بعدی خواهیم پرداخت.پی نوشت:۱. این مطالب، درسهای نگارنده در دوره دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، در سال ۱۳۷۴، بود و از ترکیب و تالیف و ترجمه چند اثر عمده فراهم آمده است.

منابع مقاله: فصلنامه نقد و نظر، شماره ۱۰، بشیریه، حسین؛ http://www.hawzah.net/fa/articleview.html?ArticleID=۸۰۲۹۲&Type=-۱&SearchText=٪D۸٪A۸٪D۹٪۸۸٪D۸٪B۱٪DA٪۹۸٪D۹٪۸۸٪D۸٪A۷٪D۸٪B۲٪D۹٪۸A

جامعه شناسی قشربندی ونابرابری های اجتماعی

ملوین تامین ترجمه: دکتر عبدالحسین نیک گهر - ارائه: بتول خانی- مقدمه: جهانی بودن نابرابری اجتماعی چنین القا می کندکه در ساختار اجتماعی، ویژگی های عمومی وجود دارد که منشاء این نابرابری است. از سوی دیگر، گوناگونی صورت کارکرد، و میدان عمل نابرابری ها آنقدر زیاد است که از آن می توان نتیجه گرفت که این ویژگی ها یک شکل نیستند. لذا، می توان تصور کرد که جامعه های انسانی بر روی پیوستاری فرضی قرار گرفته اند که در یک حد نهایی آن، برابری کامل و در حد نهایی دیگر نابرابری کامل وجود دارد.چنین موقعیتی ایجاب می کند که پژوهشگران اجتماعی وضعیت هایی را تحلیل کنند که در آنها صورت ها و درجات متفاوتی از نابرابری به وجود می آید و توسعه می یابد و نیز بر عهده اوست که پیامدهای این نابرابری را در جامعه هایی که دستخوش آن هستند نشان دهند. متفکران اجتماعی از همان آغاز به مسایل نابرابری های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی توجه داشته اند و در نظریه هایشان سرشت طبیعی و پایدار و اجتناب ناپذیر این نابرابری ها را خاطر نشان نموده و نقش آنها را در زندگی اجتماعی مطرح کرده اند.قشربندی اصطلاحی در دانش جامعه‌شناسی است که برای توصیف نابرابری‌های اجتماعی به کار می‌رود. قشربندی نابرابری‌های ساختارمند میان گروه‌بندی‌های مختلف مردم بر اساس مزایای اجتماعی چون قدرت، ثروت و احترام است. سلسله مراتب پایگاه اجتماعی، نظام قشربندی را تشکیل می‌دهد.جامعه‌شناسان بر مبنای این که برای کدام‌یک از مزایای اجتماعی اهمیت بیشتری قائل‌اند؛ قشربندی‌های متعددی انجام داده‌اند. بعضی مهم‌ترین مزیت را ثروت دانسته‌اند و معتقدند که قدرت و احترام دو مزیت فرعی‌اند که از ثروت ناشی می‌شوند. ماکس وبر از جامعه‌شناسان مخالف قشربندی بر اساس ثروت بود و

فشربندی بر مبنای هرکدام از مزایا را جدا و مستقل می‌دانست.این نظریه ماکس وبر به نظریه قشربندی سه‌گانه مشهور شد. کارل مارکس نیز از جامعه‌شناسانی است که برای نخستین بار نظریه قشربندی را مطرح کرد.موارد قشربندی :در جوامع بسیار ابتدایی ممکن است این تقسیمات بر پایه ی سن و جنسیت باشد، یعنی سالخوردگان از جوان ترها و مردان از زنان قدرت و منزلت بیشتری داشته باشند. جامعه شناسان می گویند در جوامع صنعتی امروز مثلاً بریتانیا قشربندی اولیه بر پایه ی طبقه ی اجتماعی است . با این وجود، فمینیست ها معتقدند که نظام جنس / جنسیت نیز از شکل های اصلی قشربندی است، به این معنا که مردان نسبت به زنان از قدرت و منزلت بیشتری برخوردارند . تفاوت های نژادی نیز مبنای مهمی است . مثلاً سیاه پوستان نسبت به سفیدپوستان قدرت و منزلت کمتری ارند . سن نیز همچنان ازعوامل قشربندی محسوب می شود . به این معنا که جوانان و سالخوردگان نسبت به گروه سنی میان سال قدرت کمتری دارند . تقسیم میان جهان اول (کشورهای غربی) و جهان سوم نیز گویای رابطه ی استثماری است و یکی از اصول قشربندی را تشکیل می دهد. طبقه اجتماعی (کلاس اجتماعی) نوعی قشربندی است كه در آن قشرها به وسیله مقررات قانونی یا مذهبی ایجاد نمی‌شوند و عضویت بر مبنای موقعیت موروثی نیست.هم‌چنین طبقه اجتماعی؛ گروه‌بندی وسیعی از افراد است که دارای منابع اقتصادی مشترکی هستند.نظام‌های طبقاتی انعطاف‌پذیرترین نظام‌های قشربندی هستند.هیچ‌گونه محدودیت‌های رسمی درباره ازدواج میان گروهی بین افراد متعلق به طبقات مختلف وجود ندارد.طبقه یك فرد تا اندازه‌ای اکتسابی است؛ نه این که صرفاً در هنگام تولد منسوب گردد.تحرك اجتماعی؛ حركت صعودی یا نزولی در ساخت طبقاتی؛ بسیار معمول‌تر از انواع دیگر است. طبقات به تفاوت‌های اقتصادی میان گروه‌بندی‌های افراد و نابرابری در تملك و كنترل منابع مادی بستگی دارند.نظام‌های طبقاتی اساساً از طریق ارتباطات گسترده غیرشخصی عمل می‌کنند. پایه‌های اصلی اختلافات طبقاتی؛ تفاوت در ثروت و شغل است.ثروت‌مندان، تاجران، كارفرمایان، صاحبان صنایع و مدیران اجرایی؛ معمولاً در طبقه بالا قرار دارند. كارمندان و كاركنان متخصص حرفه‌ای؛ طبقه متوسط را تشكیل می‌دهند. طبقه كارگر معمولاً در كارهای دستی و مشاغل زراعتی و باربری اشتغال دارند. در بعضی جوامع فئودالی روابط بین طبقات؛ رابطه بهره‌كشی است. انواع طبقه بندی به طور کلی جامعه شناسان سه طبقه ی اجتماعی را مشخص می کنند:طبقه ی ممتاز : این طبقه ی بخش کوچکی از جمعیت را تشکیل می دهد .(حدود ۱۰ درصد) و چندنان مورد توجه جامعه شناسان نبوده است . این طبقه شامل اشراف زمین دار و کسانی است که از راه مالکیت بر زمین، تجارت، مستغلات و امثال آن امرار معاش می کنند و مارکسیست ها، آنها را بورژوازی می نامند . مستخدمان عالی رتبه ی دولت، روسای نیروهای نظامی و اعضای حکومت را نیز می توان در همین ردیف جای داد • . طبقه ی متوسط (میانی) : این طبقه را کارگران متخصص و کارمندان تشکیل می دهند . مثلاً معلمان، پزشکان، استادان دانشگاه، روحانیون، مدیران کارخانه ها، کارکنان دفتری، مستخدمان دولت و غیره • . طبقه ی کارگر : این طبقه از کارکنان خدمات و کارگران یدی مثلاً- پیشخدمت، آشپز، مکانیک اتومبیل، بنا، رفتگر، کارگران کارخانه ها و غیره تشکیل می شود که مارکس ایشان را پرولتاریا نامید . نا برابری اجتماعی:به موقعیت های نابرابر بین افراد اشاره دارد که می تواند سیاسی، اقتصادی، فرهنگی باشد. نابرابری اجتماعی بنیانهای متعدی دارد، عده ای از محققان معتقدند که بنیانهای اصلی نابرابری اجتماعی تفاوتهای فردی در تواناییهای ذاتی و انگیزه و تمایل به سخت کوشی است. و یا معتقدند که نابرابری در اصل مبتنی بر تفاوتهایی است که جامعه در رفتار و برخورد با افراد بین آنها قایل می شود. علت این فرق گذاری مشخصات و ویژگی هایی چون طبقه اجتماعی، اقتصادی، نژاد، قومیت، جنسیت و دین است که به طریق اجتمعی تعریف شده اند. از آن جا که طبقه اساسی ترین نوع نابرابری، یعنی تفاوت در میزان دسترسی مردم به ابزارهای مادی زندگی است؛ به همین دلیل در بیشتر مباحث مربوط به نابرابری اجتماعی از اهمیت بسیاری برخودار است. نابرابری اجتماعی ضرورتاً طبقاتی نیست، مثل: اختلاف دستمزد بین یک کارگر متخصص و ساده (که در یک طبقه

هستند)، این اختلاف دستمزد باعث نمی شود که این دو در دو طبقه مختلف قرار گیرند، بلکه این دو نفر از نظر نابرابری اجتماعی تقسیم بندی می شوند. نابرابری طبقاتی، نابرابری است که ریشه در ساختار زندگی اقتصادی دارد و به عملکرد متفاوت اقتصادی مربوط می شود و از راه نهادهای اساسی اجتماعی و قانونی هر دوره تداوم یافته و تشدید می شوند.

قدرت نیز همچون طبقه، مفهومی مهم در نظریه‌های عمده نابرابری اجتماعی است. بسیاری از نظریه‌پردازان تحت تأثیر" مارکس" تصدیق می کنند که قدرت هنگامی نمایان می‌شود که عده‌ای به دلخواه قادر به کنترل شرایط اجتماعی باشند؛ بدون اینکه اهمیتی برای نظرات موافق و مخالف قائل باشند". مارکس "معتقد بود بر این باور بود که تا زمانی که مالکیت خصوصی و تقسیم کار در جامعه وجود دارد، وجود نابرابریهای اجتماعی و تقسیم جامعه به دارا و ندار نیز غیر قابل انکار است". ماکس وبر "که سهم عمده‌ای در شکل گیری نظریات نابرابری اجتماعی دارد. بر خلاف" مارکس "نابرابری اجتماعی را امری پیچیده‌تر از آن می‌داند که تنها بتوان در بعد اقتصادی تعریف نمود". وبر "بر این باور بود که بعدهای دیگر نابرابریها (اجتماعی و سیاسی) دارای اهمیت یکسانی با نابرابری اقتصادی هستند، اگر نابرابریهای اقتصادی را در جامعه از میان ببریم، بعدهای دیگر که از روند زندگانی اجتماعی در جامعه‌های پیچیده صنعتی امروزی سر چشمه می گیرند، از گوشه و کنار برخاسته، به پراکنش خود ادامه خواهند داد. وی بر این باور است که لازمه زندگی در جامعه‌های صنعتی امروزه سر و کار داشتن با سازمانهای اداری و سیاسی و حقوقی است که بر پایه دیوانسالاری و سلسله مراتب اداری استوار هستند؛ پس وجود نابرابری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛ زیرا تفاوتهای قدرتی و مهارتی، سبب پیشبرد هدفهای سازمانهای اجتماعی خواهندشد. تفاسیر مختلف نظریه‌پردازان و جامعه‌شناسان دوره‌های مختلف نشان می‌دهد که نابرابری اجتماعی پدیده‌ای تاریخی است و در همه دورانها در جامعه‌های بشری بوده است. ساختهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سبب انگاره نابرابری در بهره گیری از موقعیتهای اجتماعی هستند. برای نمونه ساخت اجتماعی‌ای که بر تبعیض نژادی تکیه دارد و یا دسته‌ای از شهروندان را پست‌تر از دیگران می‌بینند، نوعی بیماری اجتماعی است که بر وجود نابرابری اجتماعی در جامعه دامن می‌زند. از این رو تردیدی نیست که همهٔ قشرها در جامعه نابرابری را ناپسند می‌دانند؛ مگر آنکه این نابرابری و تبعیض به نفع اقلیت باشد.از افلاطون تا مارکس:افلاطون بنای جامعه جدید را نه تنها بر پایه عدالت، بلکه بر ثبات اجتماعی و انضباط درونی استوار می دید. جامعه ای که ساختار طبقاتی آشکاری دارد و شهروندان درون یکی از طبقات سه گانه زیر جا دارند: طبقه زمامداران (دارای دو طبقه رهبران و غیر رهبران)، طبقه نگهبانان، طبقه کارگران. افلاطون معتقد بود که فرزندان بر خاسته از والدین دو طبقه نگهبانان و کارگران نیز می توانند به شایستگی وظیفه زمامداری را که به زبقه زمامداران واگذار شده است بر عهده گیرند. بنا بر این، او تولد را عامل تعیین کننده پایگاه اجتماعی نمی داند. او برای همه کودکان جامعه مستقل از خاستگاه اجتماعیشان خواستار فرصتی برابر برای شکوفایی استعدادشان است و به اقتضای آن، برای همه آنها تربیتی متناسب با وظایف ویژه ای که باید در جتامعه بر عهده گیرند تجویز می کند. افلاطون در این جامعه قدرت مطلق زمامداران را کارکرد صحیح این نظام تربیتی و گزینشی توجیه می کند. افلاطون از بیم مداخله فساد انگیز تعلقات خویشاوندی، امحای خانواده در میان قشر زمامداران را پیشنهاد می کند.علاوه بر آن او تأکید می کند که اعضای قشر زمامداران جز حداقل معیشت نمی توانند هیچ ثروتی از آن خود داشته باشند. او با این تدبیر قصد داشته که آنان را از اعمال سیاست هایی در راستای حفظ منافع شخصی شان بر کنار نگاه داشته و در عین حال به آنان فرصت داده که همه تلاششان را در جهت خیر جامعه صرف کنند.بنابراین پیداست که افلاطون جامعه ای به شدت قشر بندی شده پیشنهاد کرده است که در آن وظیفه اصلی طبقه زمامداران تأمین برابری فرصت ها برای همه افراد جامعه، امحای کامل مالکیت خصوصی و کوشش بی دریغ در راه خیر عمومی است.ارسطو:معتقد بود که اساس تقسیم بندی جامعه بر مبنای قدرت و ثروت و ایجاد حکومت است. وی معتقد بود که در هر جامعه و کشوری مردم بر سه گروه تقسیم می شوند:۱- آنان که بسیار توانگرند. ۲- آنان که بسیار فقیرند. ۳- گروه میانه

بین این دو.ارسطو معتقد بود که بـا اعتـدال و میـانه روی می توان حکومت کرد و بهـترین جـامعه را در حکومتی می دانست که به دست طبقه متوسط باشد، به نظر وی مشـکلات اجتماعی و سیاسـی را با توسـعه قدرت طبقه می توان از جامعه زدود.نظریات ارسطو درباره قشـربندی:- هیچ جامعه ای بوجود نمی آید مگر با تقسیم مردم به طبقات و توزیع اموال- نابرابری اجتماعی را ناشـی از سرشت انسـان هـا می دانست و اسـتعدادهای آنـان - تعیین و مشـخص کردن وظـایف افراد که لازم و ضـروری برای حفظ جامعه است- داشـتن اعتـدال و میـانه روی- برخورداری حکومت هـا از فضـیلت اعتـدال و میـانه روی و میانه گزینی در همه کارها- حکومت طبقه متوسط از بهترین خکومت هاست- هر گاه افراد طبقه متوسط بیشتر از طبقه پایین و بالا باشـند حکومت پایـدار تر و نیرومند تر استماکیاولی:معتقد به جامعه باز بود و نابرابری اجتماعی را در اجتماع امری مطلوب و مشروع می دانست. ایجاد امکانات یکسان برای همگان قبل از نابرابری اجتماعی را خواستار بود.وی معتقد بود در جامعه باز باید برای گزینش و انتخاب رهبر و کسانی که اسـتعداد ذاتی رهبر شـدن را دارند امکانات مساوی، تربیت مساوی، شـرایط مساوی قرار دهند. وی بیان می کند که بدون برابری آغـازین جـامعه در معرض از دست دادن اسـتعدادهای بـالقوه یـک نسـل از اعضـایش است.کـارل مارکس:به نظر مارکس بر مبنای موقعیت ها و وظایف گوناگونی که افراد در ساختار تولید جامعه دارند طبقه اجتماعی شکل می گیرد، که دو عامل اطلی در تشکیل طبقه اجتماعی دخیل هسـتند:۱- شـیوه تولید(کشاورزی، پیشه وری، صـنعتی)۲- مناسـبات تولیـد به نظر مـارکس این دو عامل هسـتند که لایه های عمـده مشاغل را در ساختار اقتصادی جامعه ایجاد می کنند، مالک زمین و رعیت را در جامعه دهقانی، کارفرما و کارگر را در جامعه صنعتی در برابر یکدیگر قرار می دهند.از نگاه مارکس داشتن موقعیت های متفاوت در ارتباط با وسایل تولید میـان افراد جـامعه تضـاد منـافع ایجـاد می کنـد. به ویژه مـاهیت جـامعه سـرمایه داری بورژوازی ایجاب می کنـد که مالک کارخانه سودش را با تملک منافع حاصل از کارگری به حد اکثر برسانند. در چنین وضـعیتی کارگر احساس می کند که از او بهره کشی می شود. از سوی دیگر قـدرت اقتصادی طبقه سـرمایه دار به وی امکان می دهد تا اهرم های قدرت سیاسـی را در خدمت منافع خودش به دست گیرد و مبارزه حق طلبانه کارگران را سـرکوب نمایند.مالکان سـرمایه دار تا زمانی که کارگران متحد نشده و سازمان نیافته انـد و به علـل اسـتثمار شـدگیشان آگاهی نیافته انـد سـلطه کاملشان را بر اقتصاد و تولیـدش حفظ خواهنـد کرد. کارگران نیز بـدون داشـتن آگـاهی طبقه تشـکیل می دهنـد، ولی به دلیل فقـدان آگاهی طبقاتی به فکر اقـدام جمعی نمی افتنـد. به عقیـده مارکس این ناآگـاهی چیزی از ایـن واقعیـت مسـلم را که آنـان به دو دلیـل طبقه عینی تشـکیل می دهنـد کم نمی کنـد:۱- وضـعیت اقتصادی مشترکشان در برابر وسایل تولیـد.۲- نـاتوانی عمومی شان در مقابله با اسـتفاده از نیروهای سـرکوبگری که جلوی تظاهر نارضایت آنها را می گیرنـد.چشم انـداز تحلیل مارکسیستی از پدیـده قشـر بنـدی اجتماعی، از سویی بر وجود عینی طبقه تأکیـد می کند و از سوی دیگر بر مناسـبات تولیـدی که توانایی شـکل دهی و تعیین وضـعیت اجتماعی کل را دارد. مارکس بدون آن که نقش عواملی چون قـدرت یـا شوه زنـدگی را نفی کنـد، واقعیت اساسـی جامعه را مالکیت می دانـد و آن را زیر بنا می نامـد. بر روی این زیر بنا، نهادهـای اجتمـاعی- فرخنگی قرار دارد که آنهـا را روبنـا می نامـد، از آن جمله قـدرت، شـیوه های فرهنگی، صورت های زنـدگی خانوادگی، فرایندهای آموزش و پرورش و ..... . همه این عوامل می توانند نابرابری های اولیه ناشی از تفاوت در مالکیت را تشدید کنـد. مارکس علاوه بر مفاهیم زیر بنا و روبنا دیـدگاه مارکسیستی مطالعه قشـر بنـدی اجتماعی سه مفهوم کلیدی دیگر را نیز در بر میگیرد که عبارتنـد از: آگـاهی طبقاتی، همبسـتگی طبقاتی، و ستیزه طبقاتی.آگاهی طبقاتی:خود آگاهی یک طبقه (مثل کارگر) به نقشـی است که اعضایش در فراینـد تولیـد ایفا می کننـد و به روابطی است که با طبقه مالکان وسایل تولیـد دارنـد. همچنین آگاهی طبقـاتی ایجـاب می کنـد که از حـدود بهره کشـی کـارگران توسط صاحبان سـرمایه درک صـحیحی داشت و کارگران را به سـهم عادلانه ای که بایـد از (ارزش افزوده) کارشـان نصیب ببرنـد آگـاه کرد.همبسـتگی طبقاتی:یعنی اقـدام هماهنگ طبقه کارگر برای رسـیدن به هـدف هـای اقتصـادی و سیاسـی است.ستیزه طبقاتی: شامل دو وجه اصـلی است:۱- مبـارزه ناآگاهـانه میان پرولتاریا و

سرمایه داران برای برخورداری از کالاهای اقتصادی پیش از نایل شدن به آگاهی طبقاتی.۲- مبارزه آگاهانه و هماهنگی که دو طبقه را در برابر هم قرار می دهد و پرولتاریا با آگاهی یافتن به نقش تاریخی اش برای بهبود وضعیت زندگیش و در بلند مدت برای در اختیار گرفتن وسایل تولید مبادرت به عمل جمعی می کندماکس وبر:وبر در بسیاری از نکات اصلی با شیوه تحلیل مارکسیستی موافق بود، وبر تحت تأثیر مارکس بعد اقتصادی قشر بندی اجتماعی را در نظریه اش منظور کرد.وبر مالکیت را نقش تعیین کننده ای در توزیع امکانات عرضه شده به فرد یا به طبقه ایفا می کند، و به بعد اقتصادی دو بعد قدرت و حیثیت را اضافه می کند. از نظر وبر مالکیت و قدرت و حیثیت با وجود وابستگی متقابلشان سه بنیان متمایزند که بر روی آنها نظام قشربندی در هر جامعه ای سامان می یابد.تفاوت در برخورداری از مالکیت اموال منشاء طبقه بندی اجتماعی است، تقسیم نابرابر قدرت به تشکیل احزاب سیاسی می انجامد و درجات حیثیت گوناگون منشاء پیدایش قشرهای اجتماعی است که از دارندگان پایگاه های اجتماعی مشابه تشکیل شده اند. معیارهای جامعه شناسی جدید اولویت را به نظریه های ماکس وبر می دهد، زیرا او بود که شرایط لازم برای تشکیل (اجتماع) را تعریف کرده است. وبر بیان می کند که اگر طبقات اقتصادی به معنای دقیق کلمه (اجتماعات) نیستند، در عوض گروه های دارای پایگاه اجتماعی مشابه ، اجتماعات هستند. دارندگان پایگاه اجتماعی مشابه در جامعه سهم برابری از حیثیت و احترام دارند و از درون احساس همبستگی می کنند. البته نا برابری در تملک اموال می تواند منشاء نابرابری در اعطای امتیازات مربوط به حیثیت گردد اما عوامل دیگر هم در این فرایند اهمیتی کم و بیش برابر دارند. توزیع نابرابر ثروت بر واگذاری امکانات که هر شخص از آن بر خوردار است اثر می گذارد، به نظر ماکس وبر تفاوت های پایگاه اجتماعی را در شیوه های متفاوت زندگی می توان به چشم دید. شیوه های زندگی عامل مهمی در چفت و بست اجتماعیی گروه های زیادی است که پایگاه اجتماعی مشابهی دارند که اصولاً عزت و احترامشان را از راه های غاصبانه کسب می کنند. ماکس وبر از دو جهت با مارکس اختلاف نظر دارد: نخست از لحاظ اهمیت بیشتری که برای گروه های پایگاه اجتماعی قائل است، دوم از لحاظ تردیدی که درباره پیدایش وجدان جمعی و احساس نیازی مشترک میان اعضای یک طبقه اجتماعی برای مبارزه دسته جمعی با نظام حاکم ابراز می کند.وارنر:قشر بندی بر معیار ذهنی و تصوری که اعضای یک اجتماع از وضعیت شان دارند را مبنای قشر بندی دانست.وارنر قشر بندی را ناشی از قضاوت های جامعه در مورد افرا دانست، که این ارزش یابی ها مبنای تعیین منزلت افراد است و بر اساس آن شاخص هایی نظیر شغل، مشارکت اجتماعی،پیشینه خانوادگی و سبک زندگی صورت می گیرد.وارنر طبقه اجتماعی را یک واقعیت اجتماعی می داند که افراد درون یک اجتماع با ارزیابی و رتبه بندی سایرین انجام می شود.وارنر شباهتی میان گروه های پایگاهی(منزلتی) و طبقات اقتصادی نمی بیند(افرادی که دارای منزلت بالایی هستند، لزوماً جز طبقات بالای اقتصادی جامعه نیستند.اختلاف نظر میان وارنر و مارکس به دلیل این است که: وارنر معیارهای ذهنی قشر بندی اجتماعی را، یعنی آن تصویری را که اعضای یک اجتماع از وضعیت شان دارند، مبنای قشر بندی اجتماعی می داند. اما مارکس بیشتر تفاوت های عینی مانند ثروت و درآمد را در امر قشر بندی دخیل می داند.فرآیند های امتیاز دهی به پایگاه اجتماعی:امتیازات پایگاه اجتماعی را می توان در سه مقوله طبقه بندی کرد:۱- ماکلیت: ۲- قدرت: ۳- پاداش های روانی: مالکیت:اندازه گیری مالکیت، اگر بپذیریم که صورت های گوناگونش را با ارزش پولی اش بیان کنیم، کار چندان دشواری نیست. این روش محاسبه اجازه می دهد که مزایای مالکیت وابسته به پایگاه های متفاوت را با هم مقایسه کرد، میزان همبستگی آنها را با سایر عوامل سنجید، و طیف و پیامدهایش را آشکار نمود. فرایند توزیع مالکیت از یک جامعه به جامعه ای دیگر ساز و کاری بسیار متفاوت دارد. در جامعه ای حاکمیتی فوق العاده متمرکز میزان امتیازات مالکیت مربوط به هر پایگاه اجتماعی را تعیین می کند و نظارت می کند تا همه افراد متعلق به یک رده اجتماعی امتیاز مساوی دریافت کنند. بر عکس، در جامعه ای دیگر که اصول بازار و کسب و کار آزادرواج دارد، این ساز و کار (مکانیسم) بازار است که امتیاز مالکیت را میان پایگاه ها به تبع، از یک طرف، تقاضا برای خدماتی که دارنده یک پایگاه اجتماعی

عرضه می کند، و از طرف دیگر، کمیابیشان توزیع می کند. قدرت نیز بر تغییرات مالکیت تأثیر گذار است. به همین دلیل، کارگران متشکل در سندیکاها، چه در بخش عمومی و چه در بخش خصوصی، دستمزد دریافتی شان خیلی بیشتر از کارگرانی است که فاقد تشکیلات سندکایی هستند. جای تردید نیست که قدرت مهم ترین عامل در امر تصمیم گیری مربوط به توزیع امتیازات مالکیت است. منبع این قدرت ممکن است یا تشکیلات سازمانی باشد یا تملک ابزار تولید باشد یا مرجع قانونگذاری یا منابع دیگر. به هر صورت در تحلیل نهایی، میزان امتیاز پایگاهی مالکیت به قدرت بستگی دارد.قدرت:قدرت دومین نوع امتیاز مسلط در هر جامعه است. تعریف واژه های مالکیت و قدرت معلوم نمی کند که قدرت متغییری پیچیده تر از مالکیت باشد، به همین دلیل محققان قشر بندی در تحلیل قدرت، برای اندازه گیریش کمتر به شاخص های کمی چون درآمد برای سنجش مالکیت تن داده اند. در ابتدا لازم است که تفکیکی میان (قدرت نقش) و (قدرت امتیاز نقش) قایل شد: قدرت نقش، یعنی قدرتی است که شخص برای ایفای مسئولیت های نقشش لازم دارد.قدرت امتیاز نقش، قدرتی است که شخص به عنوان امتیاز ایفای نقشش دریافت می کند.قدرت امتیاز نقش که شخص دریافت می کند به هیچ عنوان به قدرت نقشی که ایفا می کند بستگی ندارد. در اکثر جوامع سوسیالیستی به جدایی این دو نوع قدرت، به عنوان حالت خاص جدایی منظم امتیازان نقش از نظام امتیاز دادن تأکید می کنند. آن چه را که باید در این خصوص تمیز داد، نابرابری های قدرت از نابرابری های امتیازات خارجی است. نابرابری قدرت از ماهیت نقش های گوناگون نتیجه می گردد، و نابرابری امتیازات خارجی حتی اگر تا حدودی به تفاوت های نقش ها مربوط باشد، منشاء آن در جای دیگر باید جستجو شود. تمیز میان قدرت فردی و قدرت اجتماعی است. قدرت فردی به امکاناتی بستگی دارد که ما برای سازماندهی زندگی خصوصیمان دراختیار داریم. امر تقسیم میان کار و فراغت، میان زمان تخصیص یافته به زندگی خصوصی و زمان اختصاص یافته به زندگی عمومی، همین طور انتخاب سبک زندگی مطلوب، در جستجوی فلان یا بهمان خدمت بودن، از جمله آنچه به فراغت و رفاه زندگی خصوصی جز با واسطه پول دست نیافتنی اند برای آن است که تقسیم نابرابر مالکیت به توزیع نابرابر قدرت فردی منتهی می گردد.قدرت اجتماعی در ابعاد دو گانه ای اعمال می شود. بعد اول توانایی ما را در رسیدن به هدف های اختصاصی مان در شبکه پایگاه های اجتماعی که از آن ما نیز درون آن جا دارد، بیان می کند. این شبکه پایگاه ها ممکن است دستگاه اداری دولت، تشکیلات سندیکایی یا سازمان صنفی باشد. در چنین مجموعه هایی، قدرت اجتماعی به مقدار اقتدار رسمی بستگی دارد، یعنی به قدرت نقش که موقعیت شغلی اعطا کرده است، با این تبصره که در ادارات متعدد دستگاه دولت، اشخاص متفاوت با داشتن موقعیت مشابه، دامنه اقتدارشان متغییر است.بعد دوم قدرت اجتماعی آن اقتداری است که شخص در طرح ریزی سیاست اجتماعی جامعه ای دارد که در آن با هماهنگی اعتقادات مسلم اش و منافع شخصی اش زندگی می کند. در جامعه چه کسی سیاست اجتماعی را طرح ریزی می کند و چه کسی برای به اجرا درآوردن آن قدرت دارد؟ این پرسش جامعه شناسان را برآن داشته است تا مطالعات مربوط به نقشی را که سندیکاها، اجتماعات، گروه بندی های صنفی و گروه های منافع در این زمینه ایفا می کنند عمیق تر کرده و نفوذ چنین گروه هایی را در اداره زندگی عمومی نشان دهند.پاداش های روانی:سومین نوع امتیاز وابسته به پایگاه های اجتماعی پاداش روانی است، که شامل همه امتیازاتی می شود که از مقوله امتیازات مالکیت و قدرت نیستند. این دو امتیاز(قدرت و مالکیت) هر چند که گاهی منشاء پاداش روانی اند، لیکن مستقل از این تعریف و اندازه گیری می شوند. انواع پاداش های روانی زیاد و گوناگون می باشند مانند: افتخار، امنیت، استقلال، آزادی عمل و فکر در کار و.....ملاحظه پاداش های روانی به عنوان سومین نوع امتیاز پایگاهی با تعدادی از ویژگی هایش توجیه می شود.نخست: تمایل به چنین پاداش هایی غالباً به همان شدت تمایل به مالکیت و به قدرت است.دوم: نابرابری در برخورداری از این پاداش ها پیامدهایی خطیر چون پیامدهای نابرابری های قدرت و مالکیت به بار می آورد، همین کافی است که به پیامدهای فقدان امنیت، احترام، و استقلال بیندیشیم.سوم: بر هم کنشی میان پاداش های روانی و مالکیت و قدرت در دو جهت اعمال می شود، مثلاً اعتبار یک شغل و امنیتی

که از ثبات آن حاصل گردد، می توانـد به شـیوه های گوناگون روی امتیازات مالکیتی که عرضه می کند اثر بگذارد.چهارم: شدت تمایـل به پـاداش هـای روانی، درست مثـل تمایـل به مـالکیت و به قـدرت، از الگوهـای فرهنگی جـامعه متـأثر است. در واقع پس از یـادگیری در فضـای فرهنگی جـامعه است که مـا برای ارزش هـای گونـاگونی از نوع اجر یـا پاداش اهمیت قایل می شویم، و عاری بودن از کیفیت ذاتی این پـاداش هـا را بیش از مالکیت و قـدرت مطلوب می کنـد.پنجم : چنان چه نقش پاداش های روانی به همان انـدازه مالکیت و قدرت به الگوهای فرهنگی بسـتگی دارد، از آن نتیجه می گردد که این پاداش ها نیز چون سایر مؤلفه های قدرت و مـالکیت از سوی بخش هـای مختلف جمعیت و از جـامعه ای به جـامعه ای دیگر به صورت هـای متفـاوت ادارک و ارزیـابی می شود.گگوناگونی نظام های قشـر بندیعلاوه بر فرایندهای بنیادی که نظام های قشـر بندی را ایجاد کرده و حفظ می کند، این نظام ها خصوصـیات دیگری هم دارد که از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است. ماننـد: تحصـیل پایگاه اجتماعی، که شامل:۱- پایگاه واگذاری یا محول۲- پایگاه اکتسابی یا محقق۳- به حد نصاب سـنی رسیده یا ارثپایگاه واگذاری یا محول:در این حالت پایگاه به شخص واگذار می شود یا به ارث به او می رسد، مثل: شاهزاده ای که به موجب اصل جانشینی شاه می شود. مثل نظام کاست در هند، در هندوسـتان فرد با مهم ترین پایگاهش به دنیا می آید یعنی با تعلقش به کاستی که از لحاظ نظر تغییر ناپذیر است. این رسـم بـا شـدت هر چه تمام تر در محیط های روسـتایی اعمال می شود، و آنجا عملاً هیـچ کس نمی توانـد اصل و نسبش را پنهان کنـدو برای امرار معاش هر شـخص باید به مشاغل و به حرفه هایی بپرازد که کاسـتش تعیین کرده است. پایگاه اصلی در این نظام به معنای دقیق کلمه از راه یـا واگـذاری یـا موروثی تحصـیل می شود و نه از راه اکتسـابی. حتی در این وضـعیت افراطی هم پـاره ای اعتبار و شایستگی لازم است تا شخص در کاستش باقی بماند، شخص باید مطابق با انتظاراتی که از کاستش وجود دارد رفتار کند وگرنه از آن طرد شـده و به خیل عظیم پاریاها(ناپاک ها) که خارج از کاست هسـتند رانـده خواهد شد. اهم این انتظارات که عمل نکردن به هر یـک از آن هـا بـاعث طرد شـخص از کاسـتش می شود عبارتنـد از: پرداختن به حرفه هـای سـنتی مجاز برای هر کاست؛ ازدواج درون کـاست؛ خوردن غـذاهای تجویز شـده؛ پرهیز از تمـاس بـا افراد کـاست هـای پایین تر....در هنـد ضـمانت اجرای های نیرومند رسـمی و غیر رسـمی برای حفـظ و تـداوم امتیـازات بنیادی میان کاست ها و درون کاست ها وجود دارد. به عنوان مثال: با همکاری قـانون و رسوم است که پاریاهـا (ناپـاک ها) حق پرداختن به برخی مشاغل و حق نیایش در برخی از معابـد و حق حضور در ساعاتی معین در میـان عمـوم را ندارنـد. در هنـد ضـمانت اجراهـا را هم کـاستی که شـخص به آن تعلق دارد به مورد اجرا می گـذارد و هم کاستی بالاتر.ضـمانت اجراهایی که از سوی کاست های بالاتر اجرا می شود به دلیل آن است که نگـذارد اعضای کاست های پایین تر در سلسه مراتب کاست ها ارتقا پیدا کنند و به مشاغلی بپردازند که به کاست های بالاتر اختصاص یافته است. در مقابل ضـمانت اجرای درون کـاست هـدفش این است که عضو کـاست را از سـرافکنده شـدن یـا تنزل یـافتن تو تنزل دادن سـایر اعضـای کاست با ارتکـاب اعمـالی که ویژه کـاست هـای پـایین تر است بـاز دارد. پایگـاه اکتسابی یا محقق : در پایگاه اکتسابی بر عکس می باشـد و پایگاه در نتیجه کوشش های شخصی به دست می آید. مثل نظام طبقات در ایالات متحده آمریکا.وضعیت در ایالات متحده آمریکا درست در نقطه مقابل وضـعیت هنـد است، زیرا هر شخصـی باید پایگاهش را با ابراز لیاقت و شایسـتگی در عرصه رقابت با دیگران کسب کنـد. عموماً پـذیرفته شـده است که هر شخصـی که به طور تصادفی انتخاب شود سـزاوار آن مقام و موقعیتی است که دارد، خواه از لحاظ میزان تحصـیلات، خواه ازلحاظ شـغل یا درآمد یا امکانات و سـبک زندگی مربوط به آن پایگاه. هنجارهای فرهنگی نافـذ در جـامعه امروز آمریکـا، در پـاره ای موارد دست یـابی به پایگاهی ممتاز را به صـرف روابط خانوادگی یا به دلیل اعمال نفوذ شخصی نامشروع می داند.جامعه امروز آمریکا هیچ سنخیتی با آن جامعه کاملاً برابر که بنیانگذاران جامعه آمریکا داشتند ندارد: در جـامعه امروز فرزنـدان سـفید پوست پروتسـتان که پـدرانشان تحصـیل کرده و صاحب مشاغل عالی هسـتند، از موقعیت مناسبی برای ارتقـای اجتمـاعی برخوردارنـد. هر یـک از مشـخصات خـانوادگی و اصـل و نسب موقعیت ممتـازی در عرصه رقـابت برای موفقیت

اجتماعی به کودک می دهد. بنا بر این، تعدادی ویژگی اعطایی (یا واگذاری) نقش مهمی در دست یابی به پایگاه های ممتاز ایفا می کند.تفاوت اصولی میان نظام های هندی و آمریکایی در این است که ایدئولوژی فرهنگی رایج در ایالات متحده آمریکا امتیازات موروثی را هر چند که قانونی است اخلاقی نمی داند. لذا، این ایدئولوژی فرا خور جامعه ای است که به پایگاه اکتسابی ارج می نهد، نه به پایگاه واگذاری. به همین دلیل، با وجود این که هیچ گونه محدودیت قانونی برای انتقال از نسلی به نسل دیگر وجود ندارد، هنجارهای فرهنگی بیش اپیش نیرومند، روز به روز استفاده از این نوع امتیازات را بی اعتبار تر می کند. در حالی که در هند، بیشتر سنت ها، هنجارها و قوانین به نظام مبتنی بر پایگاه های موروثی اهمیت می دهد.ضمانت اجرا:هر نظام قشربندی باید به منظور واداشتن افراد به رعایت هنجارها و ارزش های جامعه به وسایلی متوسل شود. مهم ترین این وسایل، فرایند جامعه پذیری و فرهنگ پذیری اعضای جدید جامعه است. این جامعه پذیری برای آن که مؤثر باشد با ضمانت اجراهایی همراه است، یعنی به افرادی که موافق با هنجارهای جامعه رفتار کنند پاداش داده و در غیر این صورت آنان را کیفر می دهد. این ضمانت اجراها ممکن است رسمی و مدون باشد، مثل قوانین؛ ممکن است غیر رسمی باشد، مثل رسوم و عرف، یا به صورت تذکر، تقبیح و محروم کردن از حثوث اجتماعی اجرا شود، یا به صورت مثبت، یا تمجید و تحسین و دادن پاداش های مناسب برای ترغیب به رفتارهای مطلوب. همچنین ضمانت اجراها بر حسب شدید بودن یا ضعیف بودن، موقتی یا پر دوام بودن، محدود یا پر دامنه بودن کاربردشان و نیز از لحاظ عمومی بودن یا خصوصی بودن متفاوت است.پایگاه به حد نصاب سن:در این پایگاه، رسیدن به حد نصاب سنی لازم است. مثل: دسیدن به سن رأی دادن که به موجب قانون تعیین می شود. یا ایجاد کردن پایگاهی مثل: پدر یا مادر شدن که با تولد فرزند و با رسیدن به سن خاصی به وجود می آید. در همه احوال حداقلی از اعتبار و شایستگی برای احراز پایگاه اجتماعی لازم است، حتی برای پایگاه های واگذاری یا موروثی. زیرا شخصی که پایگاهی را اشغال می کند باید اعتبار و شایستگی اش را برای حقوق آن پایگاه، با ایفای تکالیف متناظر با نقشی که بر عهده دارد ، به منصه ظهور برساند. بدین سان هر پسری می تواند با رسیدن به حد نصاب سنی، پایگاه پدر را ایجاد کند، اما اگر رفتارش در مقام پدر با موازین قانونی و عرف و سنت جامعه مطابق نباشد، بیم آن می رود که حق اعمال اختیارات پدریش محدود شود، یا حتی حق و لایت پدری از او سلب گردد.

جرایم سازمان یافته فراملّی و عوامل آن

عبدمحمّد احمدی چکیده: جرایم سازمان‌یافته فراملّی به دلایل گوناگون رو به گسترش است. گروه‌های سازمان‌یافته به دلیل توانایی مالی، انسانی و شگردهای پیچیده برای نیل به اهداف مجرمانه خود، نظام‌های سیاسی و جامعه بین‌المللی را در معرض ناامنی و مخاطره قرار داده است. این گروه‌ها گاهی، با استفاده از توان مالی و نفوذ در مراکز تصمیم‌گیری سیاسی و نظامی، روند انتخابات کشوری را تغییر می‌دهند و به سادگی دست به انجام اعمال مجرمانه می‌زنند.این مقال به روش تحلیل نظری و توصیفی، و با هدف شناسایی مصادیق جرایم سازمان یافته، جرم قاچاق زنان و دختران را از جمله این مصادیق برشمرده که بیش از همه، کرامت انسانی و حقوق بشر را مورد هدف قرار داده است. این گونه موضوعات، مسئولیت جدی کشورها و جامعه جهانی را بیش از بیش سنگین می‌کند تا با همکاری هم، راه‌کارهایی را برای مقابله با این پدیده بیندیشند.کلیدواژه‌ها: جرایم سازمان‌یافته، فراملّی، قاچاق زنان و دختران، فقر فرهنگی، سودآوری کلان.مقدّمهامروزه هنجارشکنی‌ها و رفتارهای مجرمانه، به اقدام فردی و یا گروهی در قلمرو یک کشور محدود نمی‌شود و جامعه بشری با پدیده «جرایم سازمان‌یافته فراملّی» روبه‌روست که خاصیت گروهی و فرامرزی بودن آن، دل‌نگرانی‌ها و دغدغه‌های جدی را برای جامعه جهانی به وجود آورده است. در این خصوص پژوهش‌هایی در قالب کتاب و مقاله انجام شده، زوایا و ابعاد پنهان و پیدایی جرم مزبور پژوهش‌های بیشتری را می‌طلبد. با توجه به ویژگی گروهی و فرامرزی بودن این جرم، در عرصه بین‌المللی به صورت مشکل جهانی و بشری ظهور پیدا کرده، از این‌رو، ضرورت تحقیق در مورد آن روشن می‌شود

و بایـد بـا نگـاهی کارشـناسانه عوامـل و راه‌کارهای مبارزه با آن مورد بررسـی علمی قرار بگیرد. برای جرم‌انگاری و شـیوه مجازات مجرمـان سازمان‌یـافته در فقه می‌توان قوّادی را در بخش قاچـاق زنـان در نظر گرفت. این نوشـتار ضـمن اشـاره به مجـازات مجرمان قاچـاق زنـان به حیث «قوّاد» می‌توانـد گامی باشـد برای پژوهش بعـدی از منظر فقه.موارد و مصادیق جنایت سازمان‌یافته گوناگون و متعدد است؛ از قبیل قاچاق مواد مخدّر، قاچاق اشـیای عتیقه، قاچاق اسلحه و قاچاق زنان و... که هر کدام اینها پیامدها و نگرانی‌های جدی را برای جامعه انسانی به وجود آورده است. این نوشتار تنها پدیده قاچاق زنان و دختران که توسط جنایت سازمان‌یافته فراملّی انجـام می‌گیرد، بـه صورت مـوردی، مـورد بررسـی قرار می‌دهـد و سـپس بـه طـور کلی بـه عوامـل افزایش جرایـم سازمان‌یـافته می‌پردازد.پرسـش اصـلی تحقیـق از این قرار است که عوامـل جرایم سازمان‌یـافته فراملّی و بخصـوص قاچـاق زنـان چیست؟ زنـان و دختران چگونه به دام قاچاقچیان می‌افتنـد؟ عوامل قاچاق و قاچاق‌شونـده زنان کدامنـد؟ تاکنون چه تدابیر و اقداماتی جهت مقابله با آن اندیشـیده شـده و انجام گرفتـه است؟این نوشـتار پاسخ پرسـش‌های مزبـور را در طی چنـد گفتار بـا تـوجه بـه گزارش‌هـای خبرگزاری‌هـا، قضـات و تحلیـل و بررسـی اندیشـمندان مربوط پی می‌گیرد.تعریف جرم سازمان‌یـافته فراملّی و ویژگی‌های آن برای جرم سازمان‌یـافته تعریف‌هـای زیادی شـده است که با وجود تفاوت‌هایی که دارنـد، همه از حیث مفهوم مشترکنـد. در یک تعریف کوتـاه آمـده است: «جنـایت سازمان‌یـافته، ارتکـاب برنـامه‌ریزی شـده جنایـاتی قابـل توجه برای تحصـیل منفعت یا قـدرت است. در صورتی که بیش از دو شـریک در مدت زمانی طولانی یا نامحدود سـهمی از طریق تجارت یا ساختارهای شـبه‌تجارتی یا اسـتفاده از خشونت یـا دیگر وسایـل تهدیـد یا از طریق نفوذ در سیاست یا رسانه‌ها یا اداره عمومی، سیسـتم دادگستری یا اقتصاد ایفا نموده و با یکدیگر همکاری کنند.»۲به دلیل مقایسه‌ای که بین تعریف‌های انجام شده و مفاد کنوانسـیون پالرمو و ویژگی‌های جرم مزبور انجام گرفت، این تعریف، جامع‌تر و گویاتر و مختصر به نظر می‌رسد: «فعالیت‌های غیرقانونی و هماهنگ گروهی منسجم از اشخاص است که با تبانی با هم و برای تحصـیل منافع مادی و قـدرت، به ارتکـاب مسـتمر مجرمانه شدید می‌پردازند و برای رسیـدن به هدف از هر نوع ابزار مجرمانه نیز اسـتفاده می‌کنند.»۳در کنوانسـیون پالرمو جنایت سازمان‌یافته تعریف نشـده، اما به برخی ویژگی‌های آن اشاره شـده است: در بند الف ماده ۲ می‌گویـد: «گروه مجرم سازمان‌یـافته به گروه تشـکل‌یافته از سه نفر یـا بیشتر اطلاق می‌شود که برای یـک دوره زمانی مشـخص وجود داشـته و با هـدف ارتکاب یک یا چنـد جرم یا تخلف شدیـد منـدرج در این کنوانسـیون به منظور تحصیل مستقیم یا غیرمستقیم منفعت مالی یا سایر منافع مادی به صورت هماهنگ فعالیت می‌کند» و در بند ب به «شدید بودن جرم» و در بنـد پ بـه «تشـکیل و سازمـانی عمـل کردن گروه» اشـاره دارد. بنـابراین، بـا تـوجه بـه تعریـف و کنوانسـیون مربـوط بـه جرم سازمان‌یـافته، می‌توان ویژگی‌هـای ذیل را برای این جنایت برشـمرد.ویژگی‌های جنایت سازمان‌یافته فراملّی۱. تشـکیلاتی و شبکه‌ای عمـل کردن گروه‌هـای جنایی، به گونه‌ای که ارتباط دائم و برنامه‌ریزی شـده میان گروه برقرار است و این ارتباط تصادفی نیست.۲. ارتباط فراملّی و فعالیت در چنـد کشور که دست‌کم بین سه نفر یا بیشتر انجام می‌شود، این ویژگی این قبیل جرم را از جرایم داخلی متمایز می‌کند.۳. یکی از ویژگی‌های این نوع جنایات، شدت است.۴. اقتصادی بودن، که جزو اهداف اصلی است و نمی‌توان آن را جزو ماهیت جرم به شمار آورد.تعریف قاچاق زنانقاچاق انسان پدیده بسیار گسترده جهانی است. اکنون این نوع قاچاق شامل مبادله افراد جهت کار در کارگاه‌های سـخت، کار خانگی یا کشاورزی، ازدواج اجباری یا فریب‌انگیز به صورت پُستی و سفارشی و خرید و فروش زنـان برای روسپی‌گری خانه‌هـا و کلوپ‌هـای رقص برهنه می‌باشـد.مجمع عمومی سازمان ملل متحـد در سال ۱۹۹۴ قاچاق زنـان را چنین تعریف کـرد: «انتقال غیرقانونی و مخفیانه اشـخاص به طور غالب از کشورهای در حال توسعه و دارای اقتصاد در حال گـذار، برای بهره‌بری سـتم‌گرانه جنسـی و اقتصـادی از زنان و دختران توسط قاچاقچیان و سـندیکاهای جنایتکار به منظور دست‌یابی بهسود کلان اقتصادی و فعالیت‌های مرتبط با قاچاق، مانند کار خانگی اجباری، ازدواج دروغین، استخدام مخفیانه و فرزندخواندگی دروغین.»۴در پروتکـل پیش‌گیری سـرکوب و مجـازات قاچـاق اشـخاص، به ویژه زنان و کودکان مصوب سال ۲۰۰۰ در مـاده سوم

قاچاق زنـان بـدین‌گونه تعریف شـده است: «اسـتخدام، انتقـال، حمـل و نقـل، پنـاه دادن یـا دریافت اشـخاص به وسـیله تهدیـد یا به کارگیری زور، یا دیگر اشکال تحمیل، آدم‌ربایی، تقلب، فریب، سوء استفاده از قدرت یا موقعیت آسیب‌پذیری یا دادن یا دریافت پرداخت‌هـا یـا منـافع جهـت کسب رضـایت فردی که بر شـخص دیگری کنـترل دارد به منظـور بهره‌کشـی. بهره‌کشـی بایـد حـداقل بهره‌کشـی از روسپی‌گری دیگران یـا دیگر اشـکال بهره‌کشـی جنسـی، کار یا خـدمات اجباری، بردگی یا رویه‌های مشابه بردگی یا برداشـتن انـدام‌های بدن را دربر بگیرد.» همچنین رضایت قربانی قاچاق اشـخاص، برای بهره‌کشـی مورد نظر هیچ مناسـبت و اهمیتی نـدارد و سازمان‌هـای غیرحکومتی اسـتدلال می‌کننـد که قاچـاق نبایـد برحسب تحمیـل یـا فقـدان رضـایت تعریف شود، به ویژه در چـارچوب صـنعت سـکس؛ زیرا کـار جنسـی در ذات خود بهره‌کشـانه است. بنابراین، رضایت یا کنترل زن بر وضـعیت خویش هیچ اهمیتی ندارد.به دلیل جامعیت تعریف پروتکل پیش‌گیری مصوب ۲۰۰۰ میلادی در مورد قاچاق زنان، در این نوشتار براساس همین تعریـف بحث و بررسـی موضوع را پی‌می‌گیریم؛ زیرا این تعریف کامـل‌تر به نظر می‌رسـد و در این تعریف روشن می‌کنـد که تمـام افراد ربوده‌شـده، مجـذوب قول‌های دروغین قاچاقچیان نمی‌شونـد، بلکه برخی اشـخاص از روی تمایل نزد قاچاقچیان می‌روند و به خواست آنـان تن می‌دهنـد.قاچـاقچی زنـان به کسـانی گفته می‌شود که از راه اعمال زور، باج‌خواهی، فریبکاری یا به شـیوه دیگر به بهره‌برداری جنسـی، کاری و اقتصادی اقـدام می‌کند.۵قاچاق زنان در جهان معاصـر۱. بیان مسئلهامروزه، قاچاق انسان پدیده بسـیار شومی است که در گستره جهانی نمود یافته است. این پدیده غیرانسانی به هدف اسـتفاده از نیروی کار در کارگاه‌های سـخت، کار خانگی یا کشاورزی، خرید و فروش زنان برای روسپی‌گری و کلوپ‌های رقص برهنه و هرگونه بهره‌کشی ستم‌گرانه از حیث جنسی و اقتصادی صورت می‌گیرد. پدیـده شوم قاچاق انسان، دامنگیر قاچاق زنان نیز شـده و جامعه بشـری از قاچاق وحشـیانه و حیله‌گرانه دختران و زنـان، بـا معضل جـدی روبه‌روست.۶بـا نگـاه به گذشـته‌های دور درمی‌یـابیم که پدیـده قاچـاق و خریـد و فروش زنان در گذشـته‌های دور نیز کم و بیش رواج داشـته و آموزه‌های دینی نشان‌دهنـده مخالفت جـدی با چنین پدیده غیرانسانی است. سیاسـت اسـلام، مقـابله و تلاـش جـدی برای براندازی و پاک کردن جامعه از شـر این پدیـده شوم است. قرآن کریم از وادار کردن دختران جوان به بزه جنسـی نهی کرده است۷ و اعلام می‌کنـد: کسـی که به فروختن زن اقـدام نمایـد، مجازات شدید در انتظار اوست.۸ اما علی‌رغم مخالفت شدیـد و تعیین مجازات سـخت نسـبت به مرتکبان این بزه، امروزه ـ با کمال تأسف ـ این عمل شـنیع در کشورهای اسلامی دیده می‌شود و گروه‌های تبه‌کار همانند زنان قواد، بدنام و فاسد با صید دختران جوان و زنان، آنان را به کشورهای همسایه یا کشورهای غربی ارسال می‌کننـد. همچنین گروه فعال دیگر، جوانان شـرور هسـتند که با زور و حیله به ربایش دختران جوان اقدام می‌کننـد و در نهایت دختران را به دلالان این امر تحویل می‌دهند.۹به دلیل آنکه لبه تیز قاچاقچیان، جمعیت جوان کشورهاست و از سـوی دیگر، حیـثیت ناموسـی از موضوعـات بنیـادی در انـدیشه و آموزه‌هـای اسـلامی اسـت، تـوجه و پژوهش در این امر ضـروری می‌نماید.۲. پیشـینه قاچاق زنانهرچنـد در دوران‌های اولیه، قاچاق زنان به شـکل امروزی وجود نـداشت، اما پدیده‌ای به نام بردگی و برده‌داری بود. انسان‌هـا ـ چه مرد و چه زن ـ تحت عنوان برده مورد خریـد و فروش و گـاهی سوءاسـتفاده‌های جنسـی (از زنان) قرار می‌گرفتند. تفاوت روشـنی که بین برده‌داری و قاچاق زنان در عصـر کنونی وجود دارد این است که داد و سـتد برده شکل قانونی و رسـمی داشـت، امـا سوءاسـتفاده و بـه خـدمت‌گیری زنـان در دنیـای امروزی، بیشـتر بـه صـورت قاچـاق و غیرقـانونی انجـام می‌گیرد.همچنان‌که برده‌داری مورد نفرت و بیزاری ملت‌هـا قرار گرفت و برای برداشـتن و لغو برده‌داری تلاش‌هـای زیادی صورت گرفت و معاهدات گوناگون داخلی و بین‌المللی به تصویب رسـید، قاچاق زنان به شـکل امروزی نیز مورد نفرت جامعه بشری است. بـدون شک این پدیـده شوم وجدان بشـریت را به شدت جریحه‌دار کرده و برخی از کشورها، به ویژه کشورهای اسـلامی که در پی حـل و ریشه‌کـن کردن این پدیـده شـنیع هسـتند، این مسـئله را یـک بحران اجتمـاعی دانسـته و گام‌هـایی را در جهت مبـارزه بـا آن برداشـتند. همچنین جامعه بین‌المللی در دوره‌های گوناگون، برای مبارزه با این پدیـده معاهـدات و مقرّرات بین‌المللی را تدوین و به

تصویب رسانده‌اند که در آینده اشاره می‌شود.پرسش‌های اساسی این موضوع از این قرار است:الف. چگونگی قاچاق جهانی زنان و به ویژه کشورهـای اسـلامی.ب. علل قاچاق‌زنان‌به‌لحاظ‌قاچاقچیان‌وقاچاق‌شونـده.ج. شـیوه‌های مقابله و مبارزه با این پدیـده.وضـعیت قاچاقچیان و قربانیانپس از فروپاشی کمونیسم و پایان یافتن جنگ سرد، تجارت زنان و دختران کشورهای اروپایی شرقی و مرکزی و همچنین جمهوری‌هـای شوروی (سـابق)، افزایش چشم‌گیری یـافته است. به گفته مرکز بین‌المللی مهـاجران، تعـداد این زنان در سال بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر، تنهـا در کشورهـای مزبور برآورد می‌شود.۱۰تجـارت زنان و دختران در اروپا پس از مواد مخـدر، دومین منبع پول‌زا است. بر اسـاس آمارهـای گروه کارشـناسان شورای اروپـا، میزان درآمـد حاصل از این تجارت سالانه تا ۱۳ میلیارد دلار می‌باشد و زنان گاه تا هجده‌بار خرید و فروش می‌شوند. در همین گزارش آمده است: زنان در مولداوی به قیمت ۱۵۰۰ دلار خریده می‌شونـد و همین که به ایتالیا می‌رسـند به ۵۰۰۰ دلار به دلالان فروخته می‌شونـد. این بردگان جدیـد پس از فروخته شـدن در ایتالیا باید بتوانند ماهانه تا ۲۵ هزار دلار برای صاحب خود درآمد ایجاد کنند.۱۱به طور کلی شاید نقطه‌ای از جهان را نمی‌شود نام برد که به نوعی با این پدیـده و پیامدهای شوم آن درگیر نباشد. اما اینجا در قلمرو موضوع جهانی آن به چند کشور که بیشترین درگیری و مشـکل قاچاق زنان را دارد، به صورت فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:وضعیت قاچاقچیان و قربانیان در مقیاس جهانیالف. قارّه اروپا۱۲۱. بوسـنی: در حال حاضـر قاچاق زنان و روسپی‌گری، جدی‌ترین مسـئله نقض موازین حقوق بشـر در بوسـنی به شمار می‌آید. بیشترین زنان قاچاق‌شـده از شـرق اروپا به هـدف رساندن به بوسـنی صورت می‌گیرد. بر اساس گزارش «بیها پرس» خبرگزاری بوسـنی، مبدأ بیشتر مهاجران غیرقانونی، مولـداوی و اوکراین است.۱۳۲. ایتالیا: بر اساس گزارشـی که به پارلمان ایتالیا داده شـد، ده‌ها هزار مهاجر غیرقـانونی از ۵۰ کشـور هر سـاله به این کشـور قاچـاق می‌شونـد... .۱۴بر اسـاس گزارش دیگر، سالانـه ۲۰ تـا ۳۰ هزار زن بـه طـور غیرقانونی به ایتالیا سـفر می‌کننـد تا در مراکز فحشای ایتالیا به کار بپردازنـد.۱۵۳. اسـپانیا: خوس ارنانذز قاضی دادگاه مادرید اعلام داشت: سالانـه هزاران زن و کودک توسـط سازمان‌هـای کوچـک و بزرگ به قصـد سوءاسـتفاده جنسـی و یـا توزیع مواد مخـدر از کشورهـای گونـاگون قاچـاق می‌شونـد. او می‌گویـد: «مـا، در مقابـل فعالیتی جهان‌گیر قرار داریم و در اسـپانیا نمی‌توانیم آن را حل کنیم.»۱۶آمارهای رسمی از فعالیت ۳۰۰ هزار زن بدکاره در اسپانیا حکایت می‌کند که بخش مهمی از آنان را اتباع خارجی تشکیل می‌دهند... .۱۷ب. قارّه آسـیابرآورد سازمان بین‌المللی مهاجرت این است که در آسـیا، ویتنام و تایلنـد، مسیر اصـلی تجارت زنان به کامبوج، چین و سـنگاپور است. زنان نگون‌بخت مجبورنـد به مراکز فحشا یا کار در کارگاه‌های سـخت کشور مقصد تن دهند یا به ازدواج اجباری وادار شوند.۱۸برای مثـال، سازمان‌های غیردولتی بنگلادش تخمین زده‌انـد که سالانه بین ۱۰ تا ۱۵ هزار زن و دختر در دام قاچاق به هنـد قرار می‌گیرنـد.۱۹ به چنـد کشور آسـیایی که بیشترین قاچـاق زنـان را دارد، اشاره می‌شود:۱. قزاقستان: مطابق آمـار موجود طی ۵ سال گذشـته، بیش از ۷۰ هزار نفر از دختران قزاقسـتانی به طور غیرعلنی به خـارج از کشور فرسـتاده شده‌انـد. به نوشـته هفته‌نامه نوویـد پوکولنیه چاپ آلماتی، تجارت دختران و زنان پس از قاچاق مواد مخدر و سـلاح، جایگاه سوم تجارت را از آن خود سـاخته است.۲۰۲. قرقیزسـتان: مطـابق آمـار منتشـر شـده از سوی دفتر سازمان جهانی مهاجرت در بیشـکک در سال ۱۹۹۹، قریب چهـار هزار نفر از زنان و کودکان قرقیزسـتانی به کشورهای خارجی اعزام و ناچار به خودفروشـی شده‌انـد.۲۱۳. تایلند: کشور تایلنـد به مرکز عمـده قاچـاق زنـان و کودکـان تبـدیل شـده است. بر اسـاس گزارش روزنـامه سـان، چـاپ مالزی، پیا سـیری و یکرا ماسـکارا، در سمینار مربوط به نیروی کار مهاجر و قاچاق انسان که در بانکوک برگزار شده بود، اعلان کردند: قاچاقچیان انسان در تایلنـد، دختران بسیاری که از کشورهـای میانمـار، کـامبوج، لائوس و جنوب چین برای فروش در بـازار فحشا در کشورهای منطقه عرضه می‌شوند، به طور عمده از سوی خانواده‌های فقیرشان به سـندیکاها فروخته یا به دست قاچاقچیان ربوده می‌شوند.۲۲ج. مناطق دیگر جهان۱. اسـرائیل: براساس گزارش سازمان عضو بین‌الملل، سالانه صـدها زن جوان که بیشتر از اروپای شـرقی و جمهوری‌های شوروی (سابق) هسـتند، به اسـرائیل برده می‌شونـد و سـپس جـذب مراکز فحشا و کار برده‌وار می‌شونـد.۲۳ تلویزیون «بی. بی. سـی»

اعلان کرده است: فحشا در اسرائیل غیرقانونی نیست و این امر اثبات غیرقانونی بودن فعالیت این زنان در مراکز فساد اسرائیل را دشوارتر کرده است.۲۴۲. آمریکا: گفته می‌شود در دهه‌های اخیر، میلیون‌ها نفر از زنان و دختران، بخصوص از کشورهای آسیا، اروپای مرکزی و روسیه به هدف دست‌یابی به مشاغل خدمت‌کاری در رستوران، بچه‌داری و پرستاری، به کشورهای غربی، به ویژه آمریکا قاچاق می‌شوند. در نهایت بسیار از این افراد به کارهای بزه‌کارانه جنسی گرفتار شده و از فحشاخانه‌ها سر درمی‌آورند.۲۵چنین گزارش‌هایی از قاره‌های گوناگون دنیا نشان‌دهنده این است که قاچاقچیان بیشتر گروه‌های سازمان‌یافته و تبه‌کارانه هستند که به قصد رسیدن به پول کلان و گاهی قدرت سیاسی و ارضای امیال شهوانی به قاچاق زنان و دختران رو می‌آورند!قربانیان در وضعیت سنی زیر ۲۰ سال هستند که بیش از ۹۰ درصد آنان را زنان و دختران و تعداد اندکی را پسران خردسال تشکیل می‌دهند. آنان در حالت بحران زندگی و روانی به سر می‌برند و در نهایت ـ به پندار خویش ـ به قصد رهایی از این وضعیت نامطلوب به تله قاچاقچیان گرفتار شده و مجبور به تن‌فروشی می‌شوند.وضعیت قاچاقچیان و قربانیان در کشورهای اسلامیالف. وضعیت قاچاقچیانبر پایه تحقیقات و گزارش‌های نهادهای مربوط، قاچاقچیان در برخی از کشورهای اسلامی به سه دسته تقسیم می‌شوند:۱. زنان قوّاد، بدنام و فاسدی که تلاش می‌کنند، با فریب دادن دختران و زنان جوان آنان را اغفال کرده۲۶ یا با شکار دختران فراری آنها را از طریق واسطه‌ها به کشورهای دیگر بفرستند.۲۷۲. جوانان اوباش و شرور که عمدتا دختران سرگردان و زنان خیابانی را می‌ربایند و پس از آزار و اذیت جسمی و روحی، آنان را به وسیله مراکز فحشا یا قاچاق به کشورهای همسایه می‌فروشند.۲۸۳. پیرمردان ثروتمندی که در این رفتار خیانت‌کارانه نقش خریدار را دارند و دختران قاچاق شده را به کشورهای قطر، کویت، دبی و ... قاچاق می‌کنند۲۹ و بسیاری از خریداران از شیوخ پولدار عرب هستند.۳۰ب. وضعیت بزه‌دیده‌هاسن قربانیان: سن قربانیان قاچاق شده از ۱۴ تا ۲۵ سال است که طبقات گوناگون اجتماعی را دربر می‌گیرد. از طبقه فقیر گرفته تا مرفه و متوسط جامعه از این پدیده خانمان‌برانداز در امان نیستند.۳۱وضعیت خانوادگی: تعدادی از قربانیان از خانواده‌های از هم‌پاشیده و طلاق داده‌ها هستند. بنا به گزارش سخن‌گوی مؤسسه بین‌المللی حمایت از حقوق کودکان: «امروزه فرزندان زوج‌های مطلّق بیشتر در خطر گرفتاری در دام قاچاقچیان قرار دارند.»۳۲ برخی دیگر به دلیل مشکلات اقتصادی و ناتوانی مالی به این درد خانمان‌سوز گرفتار می‌شوند.بیشتر دختران نگون‌بخت از نظر تحصیلات، در رده پایین تحصیلی قرار دارند. مطابق تحقیقات و اظهار نظرهایی که از سوی افراد مربوط در یکی از کشورهای اسلامی شده، سطح تحصیلات دختران فراری از راهنمایی تا دبیرستان است. رئیس شعبه ۱۳۰۸ دادگاه عمومی می‌گوید: «دخترانی که طعمه این باندها می‌شوند غالبا افرادی هستند که تحصیلات کمی دارند، مشکلات مالی گریبان‌گیر آنان است و از فقر فرهنگی و ضعف اعتقادات رنج می‌برند.»۳۳ویژگی‌های فردی دختران فراری: به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران، در یک تحقیق میدانی، ویژگی‌های شخصیتی، عوامل تنیدگی‌زا، شیوه‌های مقابله، شرایط اجتماعی و اقتصادی دختران فراری و غیرفراری که در ۴۵ دختر غیرفراری و ۴۵ دختر فراری ۱۵ تا ۲۵ سال که در مراکز نگه‌داری از اینها انجام گرفت، نتایج این بررسی از این قرار است که گرایش دختران فراری در مقایسه با غیر فراری بیشتر به سبب پایین بودن هوش، نوروزگرایی، خلق نارس و وابسته، اطاعت و تسلیم، گسیخته‌خویی، حساسیت هیجانی، بی‌اعتمادی اضطراب‌آمیز است.۳۴چگونگی قاچاق زنانبرای قاچاق کردن زنان و دختران از شیوه‌های گوناگونی استفاده می‌شود. اکنون به برخی از آنها که در بعضی کشورهای اسلامی بیشتر کاربرد دارد اشاره می‌کنیم:قاچاق فریبندهقاچاقچیان با ترفندهای گوناگونی جوانان و زنان را در دام خود گرفتار کرده و آنان را برای انتقال به کشورهای مقصد شکار می‌کنند که مهم‌ترین این ترفندها از این قرار است:الف. فرار برای ساختن آینده‌ای بهتر: بسیاری از زنان و دختران به پندار رسیدن به یک شغل مناسب و درآمدزا و در نهایت داشتن زندگی خوب، مورد فریب قاچاق‌بران قرار می‌گیرد. این طیف از فریب‌داده‌شده‌ها به گمان استخدام برای محافظت و پرستاری از بچه‌ها، کار در هتل‌ها و آشپزخانه‌ها به کشورهای غربی برده می‌شوند. پس از رسیدن به کشور مقصد خود را تنها دیده

و احساس اینکه هیچ چیز در بساط ندارند و برای ادای دین به قاچاق‌بران و ادامه زندگی، جز تسلیم به خودفروشی راه دیگری وجود ندارد.۳۵ب. ازدواج مناسب: یکی از شگردهای فریب دادن دختران جوان، دادن وعده ازدواج است. با وعده زندگی مناسب در سایه ازدواج، آنان را جذب کرده و سپس آنان را به تن‌فروشی و روسپی گری وارد می کنند. مطابق گزارش خانم سونی موسکو: «مشکل اینجاست که امروزه دختران (اروپای شرقی) به زور به این کار وارد نمی‌شوند، بلکه آنان فریب می‌خورند و این موضوعی است که کار تشخیص قاچاق دخترانی را که مورد سوءاستفاده جنسی واقع می‌شوند، با مشکل مواجه کرده است؛ چراکه اولاً، به این دختران در ابتدا از سوی قاچاقچیان قول ازدواج داده می‌شود و پس از نامزدی، آنان را به ایتالیا می‌برند و از آن به بعد است که در شبکه گسترده قاچاق دختران، هدف سوءاستفاده جنسی قرار می گیرند.»۳۶برای قاچاق زنان و دختران از شگردهای گوناگون استفاده می‌شود؛ از قبیل وعده به فرزندخواندگی، طرح دوستی و توسل به زور (آدم‌ربایی، تهدید به آبروریزی و اجبار) و گاهی شگردها آن‌قدر حساب شده و جذاب است که بسیاری از دختران با رضایت با قاچاقچیان همراه شده و به خواسته‌های آنان تسلیم می‌شوند. در میان دختران، دختران فراری از همه آسیب‌پذیرتر و زودتر در دام آدم‌ربایان و برده‌گیران قرار می گیرند.۳۷علل قاچاق زنانمهم‌ترین مسئله بحران قاچاق انسان و در این میان قاچاق زنان، تحقیق و ژرف‌نگری نسبت به علت‌ها و ریشه‌های این پدیده شوم است و پاسخ به این پرسش که در حقیقت، علل و زمینه‌های اصلی روآوردن به عبور از مرزها از طریق غیرقانونی (به صورت قاچاق) می‌توانند چه چیزهایی باشند؟ با شناخت علت‌هاست که می‌توان برای خشکاندن ریشه آن، راه‌کارهای مناسب را در دستور کار قرار داد.بررسی علت‌ها هم درباره قاچاقچیان و هم قاچاق‌شونده‌ها نیازمند پژوهش عمیق و گسترده است، اما این نوشتار تنها به علت‌های قاچاق‌شونده می‌پردازد؛ زیرا بررسی علل هر دوی اینها مجال بیشتری می‌طلبد.عوامل و زمینه‌های قاچاق زنان و دختراندلیل و علت‌های زیادی برای قاچاق زنان بیان شده که در یک جمع‌بندی کلی می‌توان عامل دینی، فرهنگی، خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی را نام برد و آنها را مورد بررسی قرار داد:۱. علل فرهنگیفرهنگ غرب‌زدگی یکی از عامل‌های عمده فرار دختران و افتادن در دام قاچاق به شمار می‌آید. دانش، دین، شیوه رفتار، انتخاب نوع لباس و زندگی از عناصر بنیادین فرهنگ است.۳۸ فرهنگ را می‌توان به اسلامی و غیراسلامی طبقه‌بندی کرد. فرهنگ اسلامی مبتنی بر باورها و ارزش‌های اسلامی و فرهنگ غیراسلامی مبتنی بر داده‌های سکولاریستی است.در یک جامعه دینی چنانچه جوانان از الگوهای فرهنگ غرب متأثر شوند، یکی از پیامدهای آن احساس حقارت نسبت به خود و فرهنگ خودی و دلبستگی به فرهنگ غیراسلامی است. از این‌رو، دختران جوان و زنان تلاش می کنند از هر راه ممکن خود را به کشورهای مقصود برسانند و در این گیر و دار و زندگی در رویای فرهنگ بیگانه، قاچاقچیان در کمین نشسته از فرصت استفاده می کنند و دختران را از مجاری قانونی به خارج می‌برند.۳۹در هر جامعه وقتی ارزش‌ها و آداب بومی و مذهبی ضعیف شد و جای خود را به ارزش‌های مادی داد، در این صورت باید منتظر لوازم و مقتضیات آن بود و در یک جمله، ضعف اخلاقی، سست شدن بنیان‌های اعتقادی و تأثیر رسانه‌هایی همچون ماهواره، اینترنت و مدگرایی شخص را در معرض آسیب‌های جدی قرار می‌دهد و یکی از پیامدهای شوم آن این است که زنان و دختران، مورد شکار آدم‌ربایان قرار گرفته و در نهایت به تن‌فروشی رو می‌آورند.یافته‌های تحقیقی که از ۵۰ نوجوان و جوان دختر و پسر فراری در سنین ۱۲ـ ۱۸ سال صورت گرفته، نشان می‌دهد که فقر مالی و فرهنگی و ... نقش مؤثری در فرار جوانان و سپس ارتکاب جرم داشته است.۴۰ مطابق بررسی دیگر که در سال ۱۳۷۹ در تهران از ۹۸۴ نفر دختر فراری انجام شده، ۴۳ درصد آنان انگیزه فرار را داشتن دوست پسر ذکر کرده‌اند.۴۱ دوست‌یابی ارمغان شوم فرهنگ غرب و تأثیر رسانه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی است.۲. عوامل اقتصادییکی از عامل‌هایی که برای قاچاق زنان و دختران، نام برده می‌شود، فقر شدید مالی است. حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا فقر مالی می‌تواند علت عمده فساد اجتماعی و از جمله تن‌دادن زنان فقیر جامعه به هنجارشکنی و روآوردن به مسیر قاچاق باشد؟ چرا اعضای خانواده‌هایی که از امکانات مالی مناسب و از آسایش مادی برخوردارند، از پدیده شوم قاچاق و فرار از خانه به دورانند؟ پاسخ

مناسب و دقیق به پرسش‌های مزبور، جدا نیازمند تحقیقات میدانی دقیق و دور از جنجال است که با صرف‌نظر از خوش‌بینی یا بدبینی نسبت به فقر مالی و بدون انگیزه‌های سیاسی، حزبی و هر نوع گرایش دیگر، نقش فقر اقتصادی در ارتکاب بزه و هنجارشکنی جامعه و به ویژه انتخاب مسیر قاچاق به کشور دیگر، می‌باید بیش از آنچه انجام گرفته، مورد پژوهش جدی و فراگیر قرار گیرد.برخی آمار و اظهارنظرهای مسئولان قضایی که ارتباط مستقیم با پرونده‌های قاچاق شده‌ها و فراریان از خانه را دارند، بیانگر این است که یکی از عوامل قاچاق و فرار دختران از خانه، فقر مالی والدین است. از جمله در یک گزارش آمده است: در خلال کشف و دستگیری شبکه قاچاق دختران ... به کشورهای حوزه خلیج فارس، مشخص شد که آنان، زنان و دختران جوانی را که خانواده‌هایشان مشکل مالی داشتند، شناسایی کرده و سپس به بهانه اینکه دختران آنان در کشورهای خلیج فارس خوشبخت و پولدار خواهند شد، با پرداخت مبلغی (پنج میلیون تومان) به خانواده‌هایشان با گذرنامه و روادید سه‌هفته‌ای به دبی می‌فرستادند و پس از رسیدن به دبی توسط رابط شبکه زنان و دختران به چند بازرگان معرفی می‌شدند و پس از داد و ستد پول، از زنان و دختران برای مقاصد شوم و غیراخلاقی استفاده می کردند.۴۲نقد گزارش: هرچند تأثیر فقر و بی‌بضاعتی را در انحراف‌های اجتماعی نمی‌توان نادیده گرفت و دست‌کم نقش آن در زمینه‌سازی هنجارشکنی‌ها جای تردید نیست، اما نکته‌ای در این گزارش‌ها وجود دارد که نقش فقر مالی را علت تامّه تمام بدبختی‌ها قلمداد می کند که جای بسی تأمّل است.در همین دو گزارش مزبور، این نکته روشن نشده که خانواده‌هایی که جهت رسیدن به امکانات مالی بیشتر، مسیر کشور خارج را انتخاب کرده، میزان زندگی و وضعیت زندگی آنها در ایران تا چه اندازه بوده است؛ یعنی وضعیت زندگی آنان از حداقل امکانات زندگی متناسب با شئون خود و عرف معمولی مردم که در آنجا زندگی می کردند، پایین‌تر بوده است؟ آیا این فرضیه که آنان در پی زندگی بسیار مرفهی هستند و به همین دلیل در دام قاچاقچیان می‌افتند، به کلی منتفی به نظر می‌رسد؟اگر در تحقیقات میدانی به تمام جنبه‌ها نگاه شود و روی فقر مالی متمرکز نشویم، به احتمال قوی به این نتیجه خواهیم رسید که بیشتر این انحرافات حاصل از بلندپروازی‌ها و انتظارات خارج از توان است. زیاده‌خواهی‌ها و انتظارهای نابجای مالی، افراد یا خانواده را به آسیب‌های حاصل از قاچاق گرفتار می کند.شاهد گویای این ادعا برخی آمار و گزارش‌هایی است که نشان می‌دهد، پدیده شوم فرار از منزل در میان دختران طبقه بالا یا متوسط جامعه نیز وجود دارد. مطابق داده‌های آماری که در سال ۱۳۷۹ در یکی از شهرهای بزرگ یکی از کشورهای اسلامی از ۱۲۰ دختر فراری انجام گرفته، حکایتگر این است که ۹۴ درصد آنان از نظر اقتصادی در وضع مناسب و مطلوبی بوده‌اند.۴۳همچنین بر اساس اظهارنظر جانشین معاون ناجا، مطابق داده‌های تحقیقاتی این نیرو، ۸۰ درصد دختران فراری در سنین بالا، به خانواده‌های مرفّه و متوسط بالای جامعه تعلّق دارند.۴۴ با وجود این، در تأثیر فقر اقتصادی نسبت به بزه‌کاران یا بزه‌دیده، موضع‌گیری‌های سیاسی دخالت دارد و آن را اغراق‌آمیز جلوه می‌دهد.۳. عامل خانوادگیخانواده یکی از حساس‌ترین و بنیادی‌ترین مکان‌ها برای جامعه‌پذیری نوجوانان تازه به دوران رسیده است. کانون خانواده محلی مناسب برای فراگیری ارزش‌ها، هنجارها و شیوه درست زندگی کردن است. چنانچه به هر دلایلی کانون گرم خانه نسبت به هر فرد از اعضای آن، به ویژه نوجوانان و جوانان دچار آشفتگی و نابهنجاری شود و نقش و جایگاه آموزشی و تربیتی آن تبدیل به محل ناامن، اضطراب‌زا، خشن و جنجال‌آفرین شود، در این صورت شخص نه تنها ارزش‌ها و شیوه‌های درست زندگی کردن را نمی‌آموزد، بلکه بغض، کینه و سرخوردگی نسبت به کل جامعه در او پدید می‌آید و او را به سمت و سوی هنجارهای جامعه جدید می کشاند که فرم‌های فرهنگ و آداب اصلی جامعه خود در تقابل است.تحقیقات نشان می‌دهد که ناسازگاری ناپدری یا نامادری، ازدواج اجباری، وضع بد اقتصادی و فرهنگی از مهم‌ترین دلایل‌فرارکودکان‌ونوجوانان‌به شمار می‌آید.۴۵این نوع دختران بیشتر گرفتار باندهای قاچاق زنان شده و در نهایت در روسپی‌خانه‌های کشورهای دیگر به کار گرفته می‌شوند یا مشغول کار می‌شوند.تعداد عوامل خانوادگی نسبت به فرار و انحرافات زنان و دختران بسیار است، اما عمده‌ترین آنها، خشونت خانوادگی است. خانه، پناهگاه امن و مکان خوش‌بختی است. خشونت در

خانه خوش‌بختی را به جهنم تحمل‌ناپذیر تبدیل می‌کند. از این‌رو، زنان مورد خشونت، زندگی در بیرون از خانه را در پیش می‌گیرند.خشونت مردانه نسبت به زنان در تمام جوامع وجود دارد. بر اساس یک گزارش، در آمریکا برخی به گونه دلخراشی مجروح شده‌اند، به گونه‌ای که از شکستگی استخوان، زخم‌های چاقو و جراحات شدید که از سوی مردان انجام گرفته، رنج می‌برند.۴۶عامل دوم، خشونت جنسی در خانواده است. در یک تعریف خشونت جنسی عبارت است از: «هر نوع رفتار جنسی خشنی که از روی قصد جهت تهدید، سوءاستفاده و صدمه جنسی انجام شود و مصادیق آن عبارتند از: تجاوز به عنف، مزاحمت و تماس بدنی، قاچاق زنان، روسپی گری، قطع رابطه جنسی و... .»۴۷هنگامی که زنان با مواردی از خشونت جنسی گرفتار می‌شوند، به طور غالب، بیرون را بر خانه ترجیح می‌دهند. همچنین، خشونت روانی از قبیل اهانت، تمسخر، فحاشی، سوءظن و عدم امکان ازدواج، از دیگر عوامل خانوادگی در فرار زنان و دختران است.عامل‌های دیگر مانند حضور خواهر یا برادر بزهکار در خانه، افت تحصیلی و تعارض بین آموزش‌های خانواده و تعالیم مدرسه نیز در بروز و ظهور پدیده نفرت‌زای فرار از خانه مؤثر است که مجال بررسی همه آنها نیست.عوامل و پیامدهای جرایم سازمان‌یافته فراملّیجرایم سازمان‌یافته هم جنبه داخلی و هم فراملّی دارد. تمایز بین این دو در موضوع، هدف و قلمرو ارتکاب جرم روشن می‌شود. چنان‌که اشاره شد، مطابق بند ۱، الف ماده ۵ کنوانسیون پالرمو مصوب ۲۰۰۰ میلادی، ویژگی‌های عمده جرایم سازمان‌یافته عبارتند از: ۱. ارتکاب برنامه‌ریزی شده گروهی دو نفر یا بیشتر؛ ۲. شدت جرم؛ ۳. هدف مستقیم یا غیرمستقیم به دست آوردن نفع مالی یا مادی باشد.حال اگر اعضای گروه مجرمانه از یک کشور باشند و در کشور خود مرتکب جرم مزبور شوند، در این صورت جرم سازمان‌یافته داخلی تحقق یافته است. اگر یکی از موارد سه‌گانه مزبور، از آن کشور تجاوز کند، جرم مزبور فراملّی خواهد بود. برای مثال، قاچاق دختران از یک کشور به کشور دیگر و تبادل اطلاعات بین افراد مجرم و مانند آن به جرمْ طبیعت فراملّی می‌دهد.جرم فراملّی عملی است که باعث نقل و انتقال اطلاعات، اشیا (مثل اسلحه یا مواد مخدر)، اشخاص (اعم از مجرمان یا قربانیان جرم یا اشخاص ثالث)، پول یا سایر اموال از مرزهای یک کشور می‌شود و دست‌کم یکی از کشورهای درگیر، برای این عملْ خصیصه مجرمانه قائل است.۴۸مطابق قسمت ب بند ۱ ماده ۳ کنوانسیون جرم سازمان‌یافته باید فراملّی باشد. در چه صورت جنایت ارتکابی فراملّی به شمار می‌آید؟ در بند ۲ همین ماده بیان شده است:از نظر بند یک این ماده یک جرم در صورت ماهیت فراملّی است که:الف. در قلمرو بیش از یک دولت ارتکاب یابد.ب. در سرزمین یک دولت ارتکاب یابد، ولی بخش مهمی از مقدمات، طرح‌ریزی، هدایت یا کنترل آن در دولت دیگری صورت پذیرد.ج. جرم در سرزمین یک دولت ارتکاب یابد، ولی توسط یک گروه جنایت‌کارانه سازمان‌یافته ارتکاب یابد که در سرزمین بیش از یک دولت به فعالیت اشتغال دارد.د. جرم در یک دولت ارتکاب یابد، ولی آثار سیاسی آن در دولت دیگری بروز کند.بدین ترتیب چنانچه جنایتی در قلمرو سرزمین یک دولت برنامه‌ریزی شود و ارتکاب یابد و آثار آن نیز متوجه همان دولت باشد، حاکمیت دولت مزبور اقتضا می‌کند که در قالب تدابیر ملّی عمل کند و چنین عملی از شمول کنوانسیون پالرمو خارج است. هرچند برخی حقوق‌دانان به این نکته توجه نکرده و قید فراملّی بودن را یادآوری نکرده‌اند.پیامدهای جنایت سازمان‌یافته فراملّیهر بزهی پیامد و تبعات زیان‌باری را بر جامعه تحمیل می‌کند. مبنا و وجه جرم‌انگاری ناهنجاری‌های اجتماعی و فردی همین خسارت‌ها و پیامدهایی است که در اثر ارتکاب آنها متوجه جامعه می‌گردد. جرایم سازمان‌یافته نیز از این قاعده خارج نیست.حال برای اینکه فلسفه جرم‌انگاری جرایم مزبور را درک نماییم، باید آثار زیانبار آن را بشناسیم. هرچند در متن کنوانسیون اشاره به این پیامدها نشده، اما روشن است که جرم‌انگاری و مجازات بزه‌کاران به دلیل زیان‌هایی است که متوجه جامعه بشری می‌شود. اکنون به طور گذرا به این پیامدها، به ویژه در بعد انسانی اشاره می‌نماییم:جنایت سازمان‌یافته فراملّی نسبت به جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، کشورها و جوامع را تهدید کرده و در این ابعاد می‌تواند کشورها را با چالش جدی مواجه سازد. ویژگی اقتصادی و اهداف نهایی که رسیدن به اموال، ثروت و قدرت است، بیش از هر عامل دیگر، موجب خطرات جدی برای کشورهاست؛ زیرا با رسیدن به ثروت و قدرت که گاهی

ممکن است بیش از قـدرت و ثروت حکومت‌هـا باشـد، حاکمیت و قانون‌منـدی را در کشورها به خطر جـدی تبـدیل می کنـد. برای نمونه، کارتـل مـدلین در کلمبیـا که بخش بزرگ قاچـاق و توزیع کوکـائین را در سطح جهـان مـدیریت می کنـد، از سازمانی قوی برخوردار است که می‌توان گفت: دارای ارتش و سیاست خارجی شبیه کشورهای مستقل می‌باشد. این کارتل با میلیاردها دلار که در اختیـار دارد، این توانایی را دارد که مأموران دولتی را بخرد و آنان را به همکاری وادارد. یک ژنرال بازنشسته ارتش آمریکا در فوریه ۱۹۸۸ به یکی از کمیته‌های فرعی سنای آمریکا اظهار داشت: «این کارتلی آنچنان ثروتمند و قدرتمند است که عملاً می‌تواند دولت‌ها را بخرد و جوامع را بی‌ثبات سازد.»۴۹پیامدهای انسانی این جنایت که موضوع این نوشتار است، بیش از حد و اندازه تصور است. مهم‌ترین تبعات در بعـد بشـری عبارتنـد از: خشونت، فحشا، گسترش بیماری ایـدز که تمام این موارد تأثیر مستقیم بر زندگی افراد دارنـد.بهره‌برداری جنسـی، امروزه یک صـنعت جهانی بسیار پرمنفعتی شده که به وسیله سازمان‌های جنایت‌کارانه قدرتمندی مثل کارتل‌های کوکائین در کلمبیا، یاکوزا در ژاپن و تریادزو مافیا اداره می‌شونـد. این گروه‌ها سالانه قریب بر ۷ میلیارد دلار از این راه به دست می‌آورند و نیز درصدد گسترش شبکه‌های خود در کشورهای در حال توسعه و همچنین کشورهای توسعه‌یافته هستند. زنـان و نوجوانـان غالبـا از طریق آگهی اسـتخدام در مشاغل داخلی کشورهای خارجی، اغفال شـده و سـپس متوجه می‌شونـد که از طریق کاتولوگ‌ها خریـد و فروش شده‌انـد. به مجرد اینکه به بردگی گرفته شدند، مورد ضـرب و شـتم و تجاوز به عنف واقع شده و سپس مالک اولی به بعدی و یا به صاحب فاحشه‌خانه می‌فروشـند و اغلب تا ۱۸ ساعت در روز کار می کنند.۵۰به وسیله این گروه‌ها بـه سـادگی، کرامت، حیثیت و حقـوق بشـر در حـد سـبعانه و وحشـیانه نقض می‌شونـد که بـدون شـک ضـرورت مبـارزه شدیـد و سخت‌گیرانه از سوی کشورها در قلمرو حاکمیت خود و سازمان بین‌المللی را می‌طلبد.عوامل توسعه جنایت سازمان‌یافته فراملّیمبارزه بـا یـک پدیـده ناخوشاینـد و زیانبار در تمام عرصه‌ها نیازمنـد شـناخت کافی از عوامل آن و تحلیل درست از عامل‌هاست. بهترین و منطقی‌ترین راه‌کـار برای سالم‌سـازی فرد و جـامعه از کژروی‌هـای زشت، مبارزه با عوامل و ریشه‌هاست. جنایت سازمان‌یافته فراملّی یکی از این پدیـده‌های نوظهور در خـانواده ناهنجاری‌های شدیـد و خشن اجتماعی است که شـناخت و تحلیل ریشه‌های آن، راه‌کار مناسب را در اختیار قانون‌گذاران، مجریان و نیروهای امنیتی قرار می‌دهد.حال پرسـش اصـلی این است که عامل‌های ایجاد و توسـعه جرایم سازمان‌یـافته فراملّی چه چیزهایی است؟مطابق داده‌های آماری و پژوهش‌ها و اظهارنظر نهادهای مربوط، عوامل متعـددی بیان شده است که در این نوشتار به یادآوری برخی از آنها بسنده می‌شود:۱. عامل فرهنگی: دگرگونی ارزش‌ها و شیوه زندگی می‌تواند یکی از عوامـل مؤثر در روآوردن افراد به تشـکیل سازمـان بزه‌کـارانه باشـد. گزاره‌هـای دینی و مـذهبی وقـتی در اثر تأثیرپـذیری از رسانه‌هـا و مطبوعـات و ماننـد آنهـا مـاهیت و التزام عملی خود را از دست بدهـد و ارزش‌هـای مادی صـرف جایگزین آن گردد، از درون چنین تحول، گروه‌هـای سازمان‌یـافته جنایتکار زاییـده می‌شود. هرچنـد موضوع فرهنگ بیشتر در کشورهای اسـلامی موردنظر است، اما هر ملتی برای خود ارزش‌ها و آیین ویژه دارند، همانند مسـیحیت و یهودیت که التزام به فرهنگ دینی در هر ملت و جامعه نتایج مثبت و سالم‌سازی جامعه را در پی دارد و روگردانی از آن، پیامدهای ضدانسانی را به همراه می‌آورد. پندار آسایش و توسعه صرف، دنیـاخواهی و ثروت‌انـدوزی را بـا خود به همراه دارد. اگر داشـتن ثروت خود به خود ارزش به شـمار آیـد و نگـاه جامعه به چنین فردی نگاهی ارزشـی باشد و جایگاه ویژه‌ای برای او قائل شود، در این صورت ثروتمند راه به دست آوردن ثروت برایش مهم نیست، بلکه اصل ثروت و افزایش آن هدف اصلی است، هرچند با قاچاق انسان‌ها و فروختن آنان در فاحشه‌خانه‌های میسر شود. این رویکرد به پول، عامـل روآوردن افراد به قاچـاق می‌شود که با کمترین هزینه، بیشترین سود را داشـته باشـد.در میان موارد و مصادیق جرایم سازمان‌یـافته، قاچـاق مواد مخـدر و زنـان و دختران بیشترین سود را دارد و دربـاره قاچاق زنان گفته می‌شود: هزینه آن بسـیار کمـتر از قاچـاق مواد مخـدر است. از این‌رو، قاچـاق انسـان به ویژه زنـان رو به افزایش و گسترش است.آمارهـای گروه کارشـناسان شورای اروپـا دربـاره تجارت زنان اروپای شـرقی به عنوان بردگان هزاره سوم، نشان می‌دهـد که میزان درآمـد حاصل از این تجارت

سالانه تا ۱۳ میلیارد دلار است. همچنین زنان گاه تا ۱۸ بار خرید و فروش می‌شوند. در همین گزارش آمده است: زنان مولداوی، به قیمت ۱۵۰ دلار خریده و همین که به ایتالیا رسید، به ۵۰۰۰ دلار فروخته می‌شوند. این بردگان جدید پس از فروخته شدن در ایتالیا باید بتوانند ماهانه تا ۲۵ هزار دلار برای صاحب خود درآمد ایجاد کنند.۵۱ نابودسازی نظام‌های سنتی و مذهبی و مورد تشویق قرار گرفتن فرد ثروتمند موجب این می‌شود که مجرمان در قالب سازمانی به طرف جرایم مزبور تشویق شوند.۲. شهرنشینی و صنعتی شدن کشورها: با کوچ دادن یا کوچ کردن به سوی شهرها و تبارز آثار صنعتی شدن در زندگی مردم، آداب و فرهنگ سنتی و مذهبی مردم ضعیف شده و به انحراف کشیده می‌شود و از جرایم ساده کوچک گذشته به جرایم بزرگ سازمان‌یافته و پیچیده رومی‌آورند. در این فرایند با محور قرار گرفتن اقتصاد و خوش‌بختی را در داشتن امکانات زیاد دیدن، افراد به طرف جنایت سازمان‌یافته متمایل می‌شوند.۵۲۳. فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد: پایان جنگ سرد بین دو ابر قدرت شرق و غرب به دنبال فروریختن پایگاه کمونیسم در شوروی (سابق) موجب تحولات و تغییرات در اروپای شرقی و کشورهای تازه به استقلال رسیده و بریدن از اتحاد جماهیر شوروی (سابق) شد. تحولات اجتماعی و سیاسی در این حوزه‌ها نقش مؤثری در تشدید و گسترش جرایم سازمان‌یافته داشته است. در جریان این تغییرات، نظام بسته اقتصادی تبدیل به نظام آزاد اقتصادی و اختناق سیاسی تبدیل به نظام بازتر و آزادتر گردیده است. آزادی اقتصادی و سیاسی در شیوه و گسترش فعالیت‌های جنایت سازمان‌یافته، تأثیر بسیاری داشته و زمینه تحرکات و سازماندهی گروه‌های تبه‌کار را بیش از پیش فراهم کرده و در این وضعیت سردرگم کشورها، انگیزه افراد به ارتکاب جرایم سازمان‌یافته را تقویت نموده است.۵۳۴. توسعه اطلاعات و سرعت و آسانی حمل و نقل: پیشرفت و توسعه در موضوع ارتباطات و تبادل اطلاعات، به ویژه صنعت رایانه اقدامات نهادهای تبه‌کار فراملّی را آسان‌تر کرده و موجب گسترش جنایت سازمان‌یافته گردیده است. صنعت تلفن و رایانه نیاز به کاغذ را برای تبادل اطلاعات از بین برده و مجرمان با استفاده از تلفن و پیام‌های رایانه‌ای اطلاعات را رد و بدل کرده و از همین طریق به نقل و انتقال پول می‌پردازند که هیچ‌گونه نشان و اثر به جا نمی‌گذارند. در این صورت شناسایی و کشف جرم دشوار و گاهی غیرممکن می‌شود.همچنین حمل و نقل آسان بین‌المللی، رفت و آمد بین مرز کشورها را برای نقل و انتقال اشخاص و کالا به گونه چشم‌گیری افزایش داده است. همچنین گسترش تجارت جهانی که پس از جنگ سرد رونق یافته و با استفاده از کشتی‌های بزرگ در امر صادرات و واردات کالا، زمینه سوءاستفاده از آنها جهت قاچاق کالا (همانند مواد مخدر و داروهای روان‌گردان) افزایش یافته است،۵۴ حتی امروزه قاچاقچیان برای انتقال افراد از یونان به ایتالیا به وسیله کشتی‌های بزرگ با جاسازی افراد در بین کانترها استفاده می‌کنند.۵. درگیری‌های داخلی: کشمکش‌ها و فتنه‌های داخلی که در اثر ضعف دولت مرکزی یا نبود دولت، به انگیزه‌های مذهبی، نژادی و سیاسی رخ می‌دهد، بستر مناسبی برای بروز و ظهور گروه‌های بزه‌کاران فراملّی فراهم می‌کند. نزاع‌های داخلی علاوه بر فاجعه انسانی در داخل کشور، مکان امن برای مجرمان سازمان‌یافته می‌شود و با نبود نظام‌های قانونی و اجرایی فرصت مناسب برای تشدید و گسترش فعالیت‌های مجرمان سازمانی را به وجود می‌آورد.۵۵ مثلاً، در افغانستان هنگام نزاع‌های داخلی بین مجاهدان و نیز در دوران پنج ساله سلطه طالبان شاهد رشد کشت خشخاش و توسعه گروه‌های قاچاقچی‌بودیم.۶. ضعف و فساد دولت مرکزی: ضعف و عدم اقتدار دولت مرکزی بر بخشی از نقاط کشور، می‌تواند عامل مهمی در رشد و گسترش سازمان‌های جنایت‌پیشه باشد. روسیه را نمونه روشن دولت ضعیف که در تشدید و افزایش جنایت سازمان‌یافته مؤثر بوده، می‌دانند. فروپاشی حزب کمونیست و به هم ریختن اقتدار، بیش از گذشته زمینه رشد و گسترش برای گروه‌های تبه‌کاری که بیش از آن در قلمرو شوروی فعال بودند را فراهم کرد، به گونه‌ای که امروزه خاک روسیه و جمهوری‌های شوروی سابق را در میدان تاخت و تاز خود قرار داده‌اند.پس ضعف اقتدار دولت و نیز وجود فساد در نهادهای دولتی، عامل مهمی برای گسترش و فعالیت گروه‌های جنایت‌پیشه می‌باشد.۷. گروهی بودن ارتکاب جرم در جرایم سازمان یافته: روان‌شناسان جنایی می‌گویند: ارتکاب جرم به صورت گروه و دسته آسان‌تر از ارتکاب فردی است؛ زیرا در ارتکاب جرم

همکارانی را همراه خود دارد که او را زودتر و آسان‌تر به اهداف مجرمانه می‌رسانند. همچنین حضور شرکا و معاونان سبب می‌شود که نقش مرتکب در جرم کم‌رنگ‌تر شود و این امر اضطراب و نگرانی او را نسبت به تعقیب و مجازات کاهش می‌دهد. علاوه بر همه اینها، ارتکاب گروهی جرم، خطر تعقیب، دستگیری، محاکمه و مجازات را کمتر می‌دانند؛ زیرا هر کس برای رسیدن به هدف مجرمانه وظایف خاصی دارد و کارها بین افراد تقسیم می‌شود و این موضوع ممکن است موجب این شود که مسئولان انتظامی و قضایی نتوانند ردیابی لازم را در تعقیب مجرمان انجام دهند.بنابراین، ارتکاب دسته‌جمعی جرم موجب می‌شود که افراد جذب این گروه‌ها شوند و غالبا جرایم سازمانی بزه‌های بزرگ را مرتکب شوند.۵۶علل حقوقی گسترش جرایم سازمان‌یافته:الف. کم خطر بودن: علاوه بر ارتکاب دسته‌جمعی جرم که موجب این می‌شود، مجرمان کمتر دستگیر و محاکمه شوند، در خصوص قاچاق زنان و جرم انسانی، ترس از عواقب بزه باز کمتر از موارد دیگر آن است؛ زیرا حتی اگر باندهای قاچاق انسان شناسایی و دستگیر شوند، وادار کردن قربانیان به دادن شهادت علیه این باندها بسیار دشوار است. آنان از ترس انتقام‌گیری این باندها از اعضای خانواده خود و نبود حمایت‌های لازم از شاهدان، هیچ‌گاه در دادگاه حاضر نمی‌شوند.۵۷این برده‌های عصر جدید در محل‌های اقامت خود، هیچ وسیله دفاعی ندارند و هیچ نهاد رسمی از آنان پشتیبانی نمی‌کند. برآیند چنین بی‌توجهی و بی‌حمایتی این می‌شود که قربانیان در اختیار تاجران و باند مخوف قرار گرفته و اگر کمترین مقاومتی نشان دهند، به بدترین سرنوشت مبتلا خواهند شد.در بیشتر کشورهای اروپایی اگر این‌گونه زنان بخواهند از اسارت دلالان و گروه سازمان‌یافته جنایی رهایی یابند، به بازداشتگاه‌هایی سپرده می‌شوند که برای بازپس‌گیری مهاجران غیرقانونی تهیه شده است.۵۸بدین ترتیب ترس قربانیان از خانواده و تحویل دادن به پلیس موجب روآوردن مجرمان به جنایت سازمان‌یافته انسانی می‌شود.در موضوع جنایت سازمان‌یافته، پرسش اساسی مطرح است که از لحاظ حقوقی سازمان (اشخاص حقوقی) را مسئول دانست؟ مسئولیت کیفری و مدنی مخصوص اشخاص حقیقی است یا شامل اشخاص حقوقی نیز می‌شود؟مطابق نظریه «عدم مسئولیت اشخاص حقوقی»، این گروه‌ها در حاشیه امن قرار می‌گیرند و مبارزه با آنان را به صورت گروهی با مشکل جدی مواجه می‌گردانند. بدون شک، در این فرض انگیزه افراد برای تشکیل سازمان جنایی بیشتر و شدیدتر می‌شود؛ چراکه بهترین راه فرار از مسئولیت و تبعات آن است.اما در بند «ب» کنوانسیون روشن خواهد شد که امروزه حداقل درباره جرایم سازمان‌یافته، این نظریه تغییر پیدا کرده و کنواسیون پالرمو به صراحت مسئولیت اشخاص حقوقی را پذیرفته و دولت‌های متعهد را ملزم به چنین رویه‌ای دانسته است.ب. خلأ قانونی و پاسخگو نبودن قوانین سنتی به جنایت سازمانی: علاوه بر مشکل حقوقی نسبت به جرم‌انگاری جرایم سازمان‌یافته، خلأ قانونی نیز وجود دارد. در قوانین کیفری بسیاری از کشورها جرایم سازمان‌یافته، جرم تلقّی نشده است. از این‌رو، مرتکبان آن با خیال آسوده و به دور از ضمانت اجراهای قانونی، به ارتکاب چنین اعمالی مبادرت می‌ورزند.این امر در زمینه قاچاق زنان و دختران و به طور کلی، قاچاق انسان نمود بیشتر پیدا می‌کند و به دلیل نوپدید بودن این‌گونه جرایم، در قوانین داخلی کشورها جرم‌انگاری نشده و برای آنها مجازات لحاظ نشده است.به دلیل چنین وضعیتی، مجرمان زیرک و حرفه‌ای با تشکیل باندهای تبه‌کارانه، به سادگی اقدام به فعالیت رفتارهای مجرمانه گروهی می‌کنند.۵۹هرچند عدم جرم‌انگاری جنایت سازمان‌یافته در سال‌های اخیر با تصویب «کنواسیون مبارزه با جرایم سازمان‌یافته» در سازمان ملل برطرف شده،۶۰ اما به دلیل نوبودن و گستردگی قلمرو آن در سطح جهانی، در عمل با مشکلات جدی روبه‌رو است و از ضمانت اجراهای لازم برخوردار نیست، بنابراین، مجرمان خود را در عمل، در حاشیه امن می‌بینند و اقدام به تشکیل باند نموده و جرایم مزبور را مرتکب می‌شوند.راه‌کار مبارزه با جرایم سازمان‌یافتهاکنون این پرسش جدی پدیدار می‌گردد که چه چیزی می‌تواند راه‌حل مبارزه با عوامل و ارتکاب جرایم سازمان‌یافته باشد؟در پاسخ می‌توان گفت: فعالیت‌های فرهنگی، اقتصادی، همکاری صادقانه بین کشورها، کشورها و سازمان ملل و نیز فعالیت حقوقی و قانون‌گذاری که تصمیم‌گیری جزایی و سخت‌گیرانه را برای قضاوت ممکن و میسر نماید، می‌تواند از جمله راه‌کارهای مقابله با آن باشد.در این نوشتار تنها به راه‌کار قانونی در بعد

داخلی برخی کشورها و بعد بین‌المللی آن به صورت کوتاه اشاره می‌شود. تحلیل و بررسی دقیق و تفصیلی آن مجال بیشتر می‌طلبد.راه‌کار قانونی مبارزه با جرایم سازمان‌یافته فراملّیدر گذشته جرم سازمان‌یافته، یک مشکل داخلی به شمار می‌آمد، اما از دهه‌های هشتاد و نود به یک فعالیت فراملّی خطرناک تبدیل شده و اکنون تهدید جدی برای استقلال و وضعیت کشورهای گوناگون و صلح جهانی تلقّی می‌گردد. از این‌رو، توجه سازمان‌های گوناگون بین‌المللی را به خود معطوف داشته است. در نتیجه، اصل درون مرزی بودن حقوق جزا، مورد تردید و یا استثنائات واقع شده است و در زمینه برخی جرایم، از جمله جرایم سازمان‌یافته فراملّی صلاحیت انحصاری دادگاه‌های داخلی، در شرایط خاصی برداشته شده است. این اولین گام در راستای مبارزه با جرایم سازمان‌یافته است.گام دوم، جرم‌انگاری اشخاص حقوقی در نظام کیفری بین‌المللی و داخلی برخی کشورهاست.جرم‌انگاری اشخاص حقوقی در نظام کیفری بین‌المللی، مطابق ماده ۱۰ کنوانسیون مبارزه با جرایم سازمان‌یافته فراملّی به حیث مسئولیت اشخاص حقوقی مقرّر می‌دارد: «هر دولت عضو منطبق با اصول حقوقی خود تدابیر لازم جهت مسئول شناختن اشخاص حقوقی مشارکت‌کننده در ارتکاب جرایم شدیدی که گروه مجرم سازمان‌یافته در آنها دخالت دارد و نیز جرایم موضوع مواد ۵، ۶، ۸ و ۲۳ این کنوانسیون اتخاذ خواهد نمود.» در این قسمت از ماده، تنها به صورت مطلق مسئول شناختن اشخاص حقوقی را بیان می‌کند و به نوع مسئولیت اشاره ندارد، اما در بند بعدی نوع مسئولیت را مشخص می‌کند: «با رعایت اصول حقوقی دولت عضو، مسئولیت اشخاص حقوقی می‌تواند کیفری، مدنی یا اداری باشد» که با اصل رعایت حاکمیت دولت‌ها تعیین نوع مسئولیت اشخاص حقوقی را به تناسب هنجارشکنی گروهی به دولت‌ها سپرده است. بنابراین، هدفی را که کنوانسیون پالرمو دنبال می‌کند، از بین بردن اختلافات میان نظام‌های حقوقی داخلی و هماهنگ‌سازی قوانین داخلی کشورها جهت مبارزه با جرم سازمان‌یافته می‌باشد و خوش‌بختانه در دهه‌های اخیر، اراده جامعه بشری و سازمان‌های بین‌المللی در پی ایجاد معیارهایی واحد برای قوانین داخلی است تا دولت‌ها بتوانند به گونه مؤثری با جرایم سازمان‌یافته مقابله کنند.در هر صورت، در دهه‌های اخیر اراده جامعه بشری و سازمان‌های بین‌المللی و ملّی درصدد مبارزه جنایی، قضایی و نظامی با گروه‌های تبه‌کار برآمدند و کم و بیش کامیابی‌هایی هم داشته‌اند، اما تا پایان کار راه‌های دشوار و طولانی را باید طی کنند تا به اهداف نسبی و کاهش چشم‌گیری مجرمان شرکت‌های سهامدار دست یابند.در خصوص مبارزه با قاچاق اشخاص ـ به ویژه زنان و کودکان ـ پروتکل پیش‌گیری، سرکوب و مجازات قاچاق اشخاص و به ویژه زنان را نیز داریم که به دلیل حساسیت نسبت به زنان، مقابله علیه قاچاق زنان مورد تأکید بیشتر قرار گرفته است.پیشینه و روند جرم‌انگاری اشخاص حقوقی از آغاز با تصویب کنوانسیون پالرمو و پروتکل‌های الحاقی، فراز و نشیب‌ها و پیچ و خم‌های حقوقی و سیاسی را پیموده و برای آگاهی بیشتر مراجعه به منابع مربوط امکان‌پذیر است.۶۱مبارزه با جرایم سازمان‌یافته در قوانین داخلیدر قانون مجازات اسلامی ایران قاچاق زنان به حیث جرم سازمان‌یافته فراملّی به طور مستقل مورد توجه قرار نگرفته، اما جرم قوادی را به پیروی از نظر مشهور فقها در ماده ۱۳۵ ق.م.ا. چنین تعریف کرده است: «قوادی عبارت است از: جمع و مرتبط کردن دو نفر یا بیشتر برای زنا یا لواط.» پدیده قاچاق زنان که همان قوادی است، هرچند به شکل سازمان‌یافته آن مورد توجه قرار نگرفته و می‌توان آن را از باب جرم قوادی دانست و نیز عناوینی همچون تبانی، عضویت، تشکیل سازمان به قصد بر هم زدن امنیت کشور یا علیه اعراض یا نفوس یا اموال مردم که در قانون مجازات پیش‌بینی شده استفاده کرد و تشکیل سازمان برای جرایم سازمان‌یافته فراملّی، به ویژه در مورد قاچاق زنان به مواد ذیل قابل استناد است؛ مانند مواد ۴۹۸، ۶۱۰، ۶۱۱ قانون مجازات اسلامی.همچنین از این مواد استنباط می‌شود که قانون مجازات به گونه‌ای مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را پذیرفته است. بخصوص ماده ۴۹۹ همین قانون که مقرر می‌دارد: «هر کسی در یکی از دسته‌ها یا جمعیت‌ها یا شعب جمعیت‌های مذکور در ماده ۴۹۸ عضویت یابد، به سه ماه تا پنج سال حبس محکوم می‌گردد ...»، صرف عضویت را برای مجازات کافی دانسته است، هرچند شخصی که عضو گروه می‌باشد، ممکن است هیچ‌گونه اقدام عملی نسبت به جرم ارتکابی انجام نداده باشد.نتیجه‌عوامل گوناگون و متعدد نسبت به تشکیل باندهای قاچاق

از یک‌سو، و تن دادن قربانیان به قاچاق از سوی دیگر نسبت به جرایم سازمان‌یافته و بخصوص قاچان زنان دخالت دارند که شناسایی دقیق عوامل مزبور، کشورها و جامعه جهانی را در مبارزه به جرایم سازمان‌یافته کمک می‌کند.در مورد قاچاق زنان، فقر فرهنگی، تربیتی و اقتصادی نقش بیشتری دارد. برخی به عامل اقتصادی تکیه کرده و مسائل تربیتی و فرهنگی را نادیده یا کم‌رنگ می‌بینند. با توجه به تحقیقات میدانی، افراد در سطح بالا یا با وضعیت متوسط اقتصادی نیز در دام قاچاقچیان می‌افتند. بنابراین، به نظر می‌رسد تربیت و فرهنگ دینی جایگاه اصلی را دارد و جوانان که به ارزش‌های دینی و آداب اجتماعی متعهد باشند، به ندرت اتفاق می‌افتد که به دام دزدان گرفتار شوند. در بخش مبارزه با جرایم سازمان‌یافته تصمیمات و اقداماتی در این زمینه صورت گرفته است و با تصویب کنوانسیون‌های پالرمو و مانند آن مبارزه با جرایم مذکور را وظیفه بین‌المللی دانسته و کشورها را به گونه خاص توصیه می‌کند که موارد و مصادیق جرایم سازمان‌یافته را در قوانین داخلی خود جرم‌انگاری نموده و عوامل آن رامحاکمه و به مجازات شدید محکوم نمایند.به نظر می‌رسد، با وجود تصویب کنوانسیون‌های بین‌المللی و قوانین داخلی مبنی بر مبارزه با جرایم مزبور، تا رسیدن به اهداف (کاهش چشمگیر جرایم مزبور)، راه بسیار طولانی در پیش روست، و بلکه ـ بالاتر ـ در موفقیت نسبی جامعه جهانی و کشورها در این مبارزه جای تردید جدّی وجود دارد؛ زیرا این امر به گونه‌ای عمده حاصل از نظام سکولاریستی و لیبرالیستی دنیای غرب است و تا زمانی که تفکر آزادی جنسی و ماهواره و سایت‌هایی که روابط جنسی را تبلیغ می‌کنند، پابرجا باشند، بشریت باید پیامدهای آنها را شاهد باشد. همچنین کشورها تا زمانی که تبعیض طبقاتی و تفاوت سطح زندگی و ترویج زینت‌گرایی در جامعه بشری برقرار باشد، از رنج‌ها و دردهای تبعات آنها در امان نخواهند ماند.اما کشورهای اسلامی ضمن جرم‌انگاری از باب «قوادی و سازمان‌های تبهکار و مجازات اعضای جرایم سازمان‌یافته، اگر در پی کاهش صدمات این بلای عالم‌گیر هستند، باید برنامه‌های جایگزینی را تدارک دیده و با عوامل جرایم مزبور به طور ریشه‌ای، عاقلانه و مدبرانه برخورد نمایند. در غیر این صورت حرارت آتش این بلای بشری، بیش از آن خواهد شد که اکنون احساس می‌شود. پی نوشت ها ۱ کارشناس ارشد حقوق جزا، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس‌سره. تاریخ دریافت: ۳۰/۷/۸۷ـ تاریخ پذیرش: ۱۰/۱۰/۸۷. ۲ ـ صادق سلیمی، جنایات سازمان‌یافته فراملّی، ۱۳۸۲، ص ۳۱. ۳ ـ محمّدابراهیم شمس ناتری، «جرایم سازمان‌یافته»، فقه و حقوق ۱، ص ۱۱۱. ۴ ـ بهناز اشتری، قاچاق زنان و بردگی معاصر، ۱۳۸۰، ص ۳۰. ۵ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ۱۳۸۳، ص ۱۲. ۶ ـ بهناز اشتری، قاچاق زنان و بردگی معاصر، ص ۱۸. ۷ ـ نور: ۳۳. ۸ ـ محمّدبن حسن حرّ عاملی، وسائل‌الشیعه، بی‌تا، ج ۱۸، ابواب حد سرقت، باب ۲۰، ح ۱، ص ۵۱۴. ۹ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۷ـ۸. ۱۰ ـ گزارش منتشره بر روی تلکس خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۲۲/۲/۱۳۸۰، به نقل از: بهناز اشتری، قاچاق زنان و بردگی معاصر، ص ۳۴. ۱۱ ـ گزارش منتشره بر روی تلکس واحد مرکزی خبر، ۲۳/۱/۱۳۸۰، به نقل از: بهناز اشتری، قاچاق زنان و بردگی معاصر، ص ۳۵. ۱۲ ـ در ابتدا این مطلب گفتنی است که گزارش‌ها از کتاب بهناز اشتری گرفته شده و به دلیل پرهیز از تکرار ذکر منبع، به ارجاع خبرگزاری بسنده می‌شود. ۱۳ ـ گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۲۲/۲/۱۳۸۰، به نقل از: بهناز اشتری، ص ۳۸. ۱۴ ۵۹. ۱۵ Thereport of Agence france press (AFP) February ۲۰۰۱ ـ گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ۱۱/۱/۱۳۸۰. ۱۶ ـ همان، ص ۱۶/۱۲/۱۳۷۹. ۱۷ ـ همان، ۱۸/۱/۱۳۸۰. ۱۸ ـ همان، ۲۲/۲/۱۳۸۰. ۱۹ ـ همان. ۲۰ ـ همان، ۲۸/۶/۱۳۶۹. ۲۱ ـ همان، ۲۰/۱۰/۱۳۷۹. ۲۲ ـ گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۶/۶/۱۳۷۹. ۲۳ ـ همان، ۸/۴/۱۳۷۹. ۲۴ ـ همان. ۲۵ ـ همان، ۲۷/۱۲/۱۳۷۹. ۲۶ ـ روزنامه ایران، «جزئیات فعالیت شبکه قاچاق دختران نوجوان به دبی»، ش ۱۷۴۱، ۲۴ بهمن ۱۳۷۹، ص ۱۴. ۲۷ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۲۵. ۲۸ ـ روزنامه ایران، «جزئیات دستگیری قاچاقچیان دختران ایرانی به خارج از کشور»، ش ۲۲۲۱، ۲ شهریور ۱۳۸۱، ص ۲۶. ۲۹ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۲۶. ۳۰ ـ رؤیا کریمی‌مجد، «دبی ارتفاعی پست برای زنان ایرانی»، زنان ۹۹، ص ۲. ۳۱ ـ بهناز اشتری، قاچاق زنان و بردگی معاصر، ص ۵۵ / رضا

رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۲۷. ۳۲ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۲۸، به نقل از: غرب در آینه فرهنگ. ۳۳ ـ روزنامه انتخاب، «قاچاق دختران»، ش ۱۰۶۷، ۱۲ دی ۱۳۸۱، ص ۹. ۳۴ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۲۹. ۳۵ ـ حامد شهبازی، «انسان گم‌شده»، روزنامه همشهری، ش ۲۸۲۴، ۷ شهریور ۱۳۸۲، ص ۲۰. ۳۶ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۳۴، به نقل از: غرب در آینه فرهنگ. ۳۷ ـ روزنامه انتخاب، «اعضای شبکه قاچاق دختران به دبی»، ش ۱۰۶۷، ۱۲ دی ۱۳۸۱، ص ۹. ۳۸ ـ حمید مکارم شیرازی، غربزدگی جوانان، ۱۳۷۲، ص ۱۹، به نقل از: ادوارد بارنت تایلر. ۳۹ ـ روزنامه انتخاب، «قاچاق دختران»، ش ۱۰۶۷، ۱۲ دی ۱۳۸۱، ص ۹. ۴۰ ـ هما سنجری، «بررسی علل فرار نوجوانان و جوانان از خانواده»، به نقل از: «بررسی زمینه‌های مؤثر در فرار دختران»، اصلاح و تربیت ۱۲۲، ص ۱۳ـ۱۴. ۴۱ ـ داود جشان، بررسی علل و انگیزه‌های فرار دختران از خانه، به نقل از: «بررسی زمینه‌های مؤثر در فرار دختران»، اصلاح و تربیت ۱۲۳، ص ۱۰. ۴۲ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۵۵ـ۵۶، به نقل از: روزنامه ایران، ش ۱۷۴۱، ۲۴ بهمن ۱۳۷۹. ۴۳ ـ داود جشان، «بررسی علل و انگیزه‌های فرار دختران از خانه»، «بررسی زمینه‌های مؤثر در فرار دختران»، اصلاح و تربیت ۱۲۳، ص ۹. ۴۴ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۲۷. ۴۵ ـ حسین اسدبیگی، «تجارت زنان و دختران؛ سومین قاچاق در جهان»، روزنامه اطلاعات، ش ۲۲۵۵۸، ۲۷ مرداد ۱۳۸۱، ص ۱۰. ۴۶ ـ آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۱. ۴۷ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچان زنان، ص ۶۷. ۴۸ ـ حسین میر محمّدصادقی، حقوق جزای بین‌المللی در: مجموعه مقالات، ۱۳۷۷، ص ۱۹۱. ۴۹ ـ همان، ص ۱۹۴. ۵۰ ـ صادق سلیمی، جنایات سازمان‌یافته فراملّی، ص ۶۵ـ۶۶. ۵۱ ـ گزارش منتشر شده بر روی تلکس واحد مرکزی خبر، ۲۳/۱/۱۳۸۰، به نقل از: بهناز اشتری، ص ۳۵. ۵۲ ـ حسین میر محمّدصادقی، حقوق جزای بین‌المللی در: مجموعه مقالات، ص ۱۹۴. ۵۳ ـ همان، ص ۱۹۴ـ۱۹۶. ۵۴ ـ همان. ۵۵ ـ ابراهیم حاجیانی، «جرایم سازمان‌یافته؛ مفهوم، مدل‌ها و تأثیرات آن بر ثبات سیاسی»، مطالعات راهبردی ۲۹، ص ۴۸۷. ۵۶ ـ محمّدابراهیم شمس ناتری، «جرایم سازمان‌یافته»، فقه و حقوق ۱، ص ۱۲۳. ۵۷ ـ حامد شهبازی، «انسان گم‌شده»، روزنامه همشهری، ش ۲۸۲۴، ۷ شهریور ۱۳۸۱، ص ۲۰. ۵۸ ـ بهناز اشتری، قاچاق زنان و بردگی معاصر، ص ۵۸. ۵۹ ـ رضا رمضان نرگسی، بررسی پدیده قاچاق زنان، ص ۴۹ / محمّدابراهیم شمس ناتری، «جرایم سازمان‌یافته»، فقه و حقوق ۱، ص ۱۲۵. ۶۰ ـ کنوانسیون پالرمو، ماده ۱۰، بند ۱. ۶۱ ـ بهناز اشتری، قاچاق زنان و بردگی معاصر، فصل سوم تا هفتم / حسین میر محمّدصادقی، حقوق جزای بین‌المللی در: مجموعه مقالات، ص ۲۲۸ـ۲۳۶ / صادق سلیمی، جنایات سازمان‌یافته فراملّی.

··· منابع ـ اسدبیگی، حسین، «تجارت زنان و دختران؛ سومین قاچاق در جهان»، روزنامه اطلاعات، ۲۲۵۵۸، ۲۷ مرداد ۱۳۸۱. ـ اشتری، بهناز، قاچاق زنان و بردگی معاصر، تهران، اندیشه برتر، ۱۳۸۰. ـ تلکس خبرگزاری جمهوری اسلامی. ـ تلکس واحد مرکزی خبر. ـ جشان، داود، «بررسی علل و انگیزه‌های فرار دختران از خانه»، به نقل از: اصلاح و تربیت۱۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۴، ص ۹ـ۱۰. ـ حاجیانی، ابراهیم، «جرایم سازمان‌یافته؛ مفهوم، مدل‌ها و تأثیرات آن بر ثبات سیاسی»، مطالعات راهبردی۲۹ (پاییز ۱۳۸۴)، ص ۴۸۷ـ۵۱۱. ـ رمضان نرگسی، رضا، بررسی پدیده قاچاق زنان، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۳. ـ روزنامه انتخاب، «اعضای شبکه قاچاق دختران به دبی»، ش ۱۰۶۷، ۱۲ دی ۱۳۸۱. ـ روزنامه ایران، «جزئیات دستگیری قاچاقچیان دختران ایرانی به خارج از کشور»، ش ۲۲۲۱، ۲ شهریور ۱۳۸۱. ـ روزنامه ایران، «جزئیات فعالیت شبکه قاچاق دختران نوجوان به دبی»، ش ۱۷۴۱، ۲۴ بهمن ۱۳۷۹. ـ سلیمی، صادق، جنایات سازمان‌یافته فراملّی، تهران، صدرا، ۱۳۸۲. ـ سنجری، هما، «بررسی علل فرار نوجوانان و جوانان از خانواده»، به نقل از: اصلاح و تربیت۱۲۲ (فروردین ۱۳۸۴)، ۱۳ـ۱۴. ـ شمس ناتری، محمّدابراهیم، «جرایم سازمان‌یافته»، فقه و حقوق۱ (تابستان ۱۳۸۳)، ۱۰۹ـ۱۲۷. ـ شهبازی، حامد، «انسان‌های گم‌شده»، روزنامه همشهری، ش ۲۸۲۴، ۷ شهریور ۱۳۸۱. ـ عاملی، محمّدبن حسن حرّ، وسائل‌الشیعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا. ـ کریمی‌مجد، رؤیا، «دبی ارتفاعی پست برای زنان ایرانی»، زنان ۹۹ (اردیبهشت ۱۳۸۲)، ص ۲ـ۳. ـ گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی،

۱۳۷۳. ـ مکارم شیرازی، حمید، غربزدگی جوانان، بی‌جا، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲. ـ میر محمّدصادقی، حسین، حقوق جزای بین‌المللی در: مجموعه مقالات، تهران، میزان، ۱۳۷۷.
http://marifat.nashriyat.ir/node/۶۱۹

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹